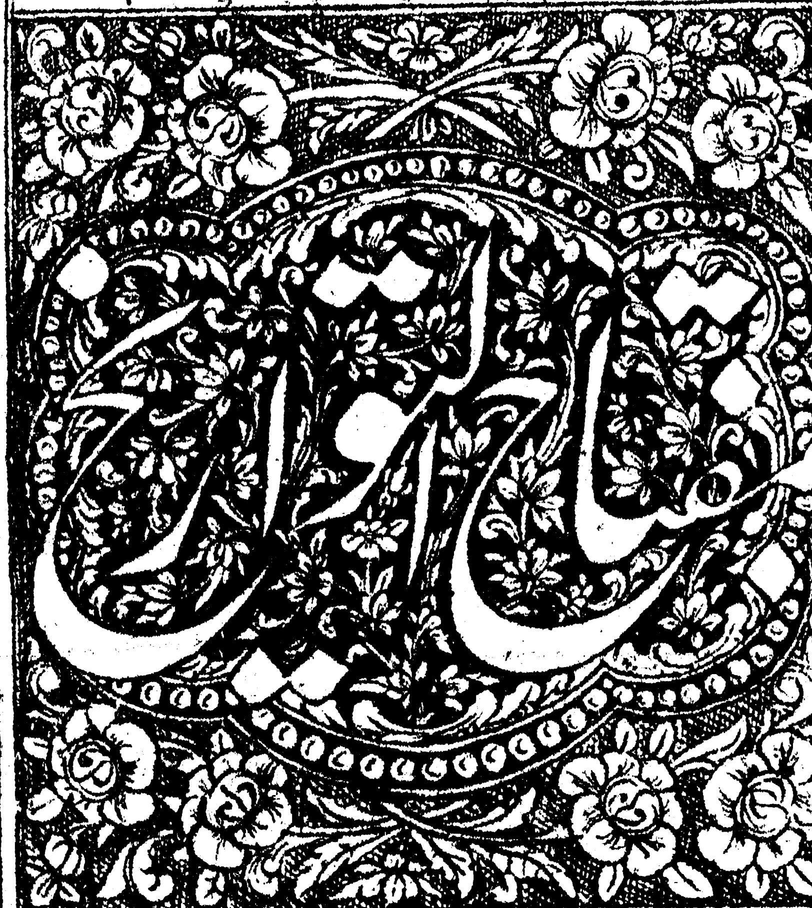
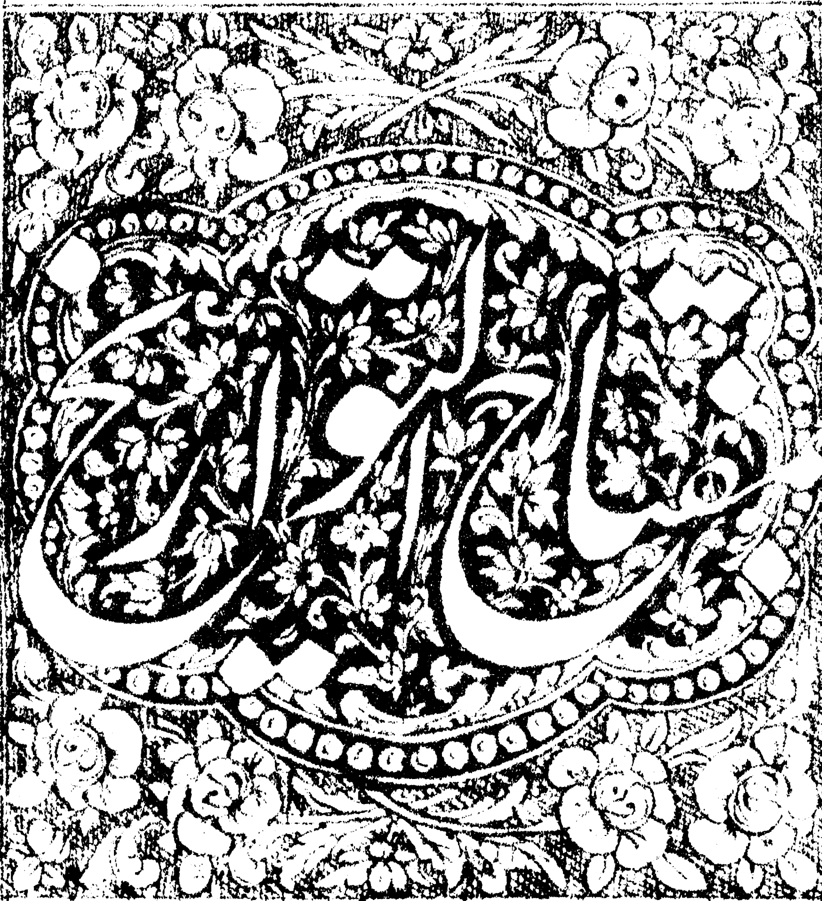
بیمن و فضل خزینه بخشای کل سنین با فیض و استقبال بمنتهای جل و نوال

بهار از بهار معانی گلزار انوار خوش بیانی دُرّة التاج طلاع گوشوارهٔ فصاحت جیب خم بسپهر سلاست مسلسل



نتیجهٔ طبع لطیف فکر لطیف جید منیر منشی انشور ستاره سلیم ... حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی آراست و حسن طبع یافت



چمن قفل خرمی کشا و شمس فتحیابی اقبال مقتبس

در مطبع منشی نول کشور طبع گرامی زیور حسن طبع یافت

چمن کشای فضل خبرهای حال سنین ماضی و استقبال بمقتضای نوال

بهار ازهار معانی گلزار انوار خوش‌بیانی دُرة التاج بلاغت گوشوارهٔ فصاحت درج جواهر متانت سپهر سلاست

مفتاح التواریخ

نتیجهٔ طبع لطیف و فکر لطیف و تدبیر پرهنر منشی دانشور صاحب رای سلیم و منشا طامس ولیم بیل صاحب وقت سعید و آن حمید

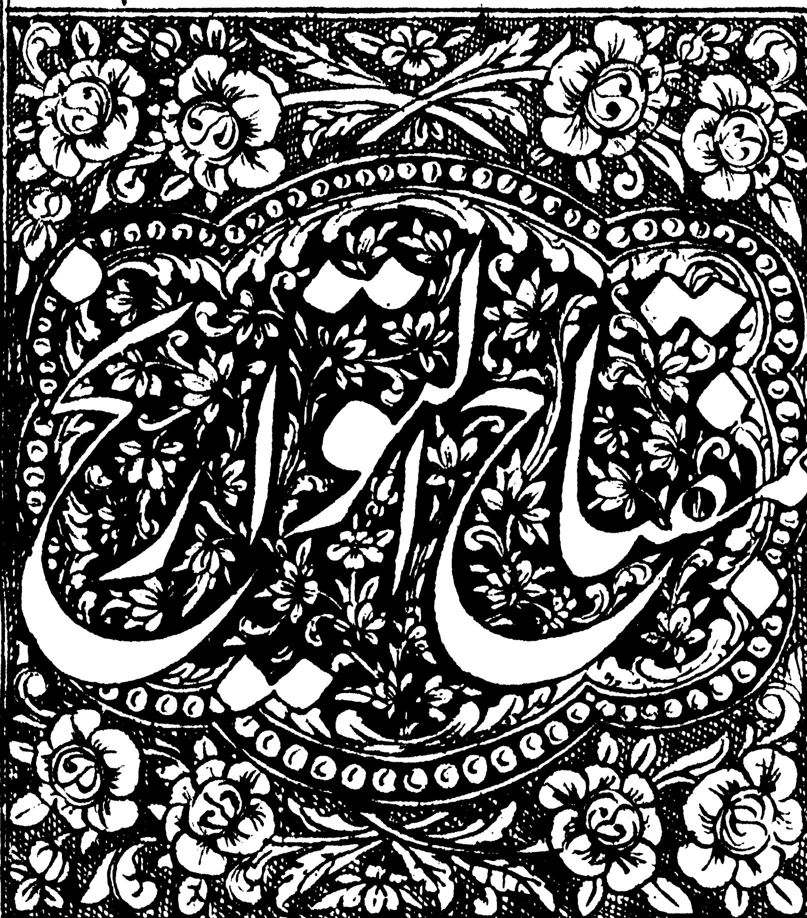
در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی نو و حسن طبع یافت

فهرست کتاب مفتاح التواریخ

تمت

ہمین قفل خزانۂ حال سنین ماضی و استقبال بمفتاح بذل نوال کشایند

بہار از ہار معانی گلزار انوار خوش بیانی درۃ التاج بلاغت گوشوارۂ فصاحت رفیع حشمت متانت سپہر سلاست مسما



نتیجۂ طبع لطیف و فکر لطیف دبیر بے نظیر پرچند منشی دانشور متانت آرای سلیم و مناط مستقیم اہل حسب مناو وقت سعید اوان حمید

در مطبع منشی نولکشور بطبع گرامی زیور حسن طبع یافت

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی
یا سال الهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی
خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا مبنی یا فقره
یا لفظی سال مطلوبه بر آید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه بر می آید مصرع جهانگیر از جهان عزم سفر کرد * و
بعضی از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ بر آورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان
تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته * غلبت الروم فی ادنی الارض * و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی
و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظی را که دلچسپ و مناسب مقام باشد
می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند بیت چو در لفظ
ظفر تاریخ دیدند * پی باقی سر حافظ بریدند * و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده
باشند آنرا با آیین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه مصرع الف کشید ملایک
ز فوت اکبر شاه * و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعهٔ یا قصیدهٔ گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ
بر آید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف ان مصرعه
از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمایی در وفات همایون پادشاه
یافته مصرع در نهصد و سی و هفت بوده * و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبر آباد یافته نیز بر همان قسم است اما بتفاوت
که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد بر می آید مصرع بگفت هشتصد یکهزار و سه از سال *

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصهٔ هفت روز زمین و آسمان را و هر چه که دران است پیدا کرد بعد ازان
آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را بر آورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون از تلبیس
ابلیس ثمرهٔ شجرهٔ ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قین و هابیل پیدا شدند و قین که
او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث بوجود آمد و
از شیث انوش تولد شد و از انوش قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را
بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند او را پسری بود متوشلح نام و از
متوشلح لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود
و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح ششصد ساله شد طوفان آمد و جمله جهانرا آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالے کشتی
طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب
طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال
پیشتر از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد
صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

در بیان اقسام تواریخ

باید دانست که تاریخ صنعتی است که آن تعین بسال است خواه آن سال هجری باشد خواه عیسوی یا فصلی یا هندی یا جلالی یا سال الٰهی و مؤلف درین اوراق اینهمه تاریخها را فراهم آورده و در تاریخ اعداد حروف مکتوبی از روی حساب ابجد میگیرند نه ملفوظی خواه نظم باشد خواه نثر و آن بر دو نوع است مطلق و تعمیه و مطلق تاریخی بود که بی کم و زیاد از اعداد حروف مصرعی یا بیتی یا فقره یا لفظی سال مطلوبه برآید چنانکه ازین مصرع بی کم و زیاد سال وفات جهانگیر پادشاه بر می آید **مصرع** جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ❊ و بعضے از مورخان از حروف ملفوظی نیز تاریخ برآورده اند مثلاً وقتیکه امیر تیمور در هشتصد و پنج هجری فتح ولایت روم نمود یکی از مورخان تاریخ را در حروف ضاد منقوطه یافته و چنین گفته ❊ غلبت الروم فی ادنی الارض ❊ و تاریخ تعمیه بر دو قسم است داخلی و خارجی و تعمیه داخلی آن بود که اگر اعداد حروف مصرعی یا فقره یا لفظی از سال مطلوبه کم شوند حرفی یا لفظے را که دلچسپ و مناسب مقام باشد می آرند و عددش را داخل آن مصرعه نمایند چنانچه این بیت در باب شهادت حافظ رحمت خان یافته اند **بیت** چو در لفظ تاریخ دیدند ❊ پے باقی سر حافظ بریدند ❊ و تعمیه خارجی آنست که اگر اعداد سال مطلوبه از احتیاج زیاده باشند آنرا بآئین شایسته کم نمایند چنانچه این مصرع در باب وفات اکبر شاه پادشاه **مصرع** الف کشید ملایک زفوت اکبر شاه ❊ و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعهٔ یا قصیده گوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر مصرعه تاریخ برآید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی را صاف صاف در مصرعه بیان نماید و اگر اعداد حروف ان مصرعه از روی حساب جمل نیز بگیرند همان تاریخ استخراج یابد از ان نوع یکی اینست که شهاب الدین معمای در وفات همایون بادشاه یافته **مصرع** در نهصد و سی و هفت بوده ❊ و این مصرعه که مؤلف در فتح قلعه اکبر آباد یافته نیز بر همان قسم است اما درین تفاوت که بطور صوری سنه عیسوی صاف ظاهر است و بطرز معنوی سال هجری از روی حساب ابجد برمی آید **مصرع** بگفت هشتصد یکهزار و سه از سال ❊

ذکر آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در عرصهٔ هفت روز زمین و آسمان را و هرچه که در ان است پیدا کرد بعد ازان آدم را از خاک آفرید و از پهلوی چپ او حوا را برآورده به آدم داد و ایشان را در بهشت عدن گذاشت و چون ازابلیس ابلیس ثمره شجره ممنوعه را خوردند ایشانرا از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج از ایشان قابیل و هابیل پیدا شدند و قابیل که او را قابیل نیز خوانند برادر خود هابیل را کشت پس قابیل آواره دشت و هامون گردید بعد ازان از آدم شیث موجود آمد و از شیث انوش تولد شد و از انوش قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد پذیرفت او را بزبان تازی ادریس میخوانند چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را نزد خود خواند او را پسر بود متوشلخ نام و از متوشلخ لمک بوجود آمد و تا اینوقت آدم زنده بود و چون لمک پنجاه و پنج ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از لمک نوح پیغمبر پیدا شد و چون نوح شش صد ساله شد طوفان آمد و جمله جهانرا آب فرو برد اما نوح بحکم حق سبحانه تعالے کشتی طیار ساخته با فرزندان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و زوجگان ایشان که جملگی هشت تن بودند خود را از عذاب طوفان رهانید و این واقعه یکهزار و ششصد و پنجاه و شش سال بعد از آفرینش و دو هزار و سه صد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسیٰ مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسرے بوجود آمد ارفخشد نام و از ارفخشد صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را هود نیز میخوانند و از هود فالغ پیدا شد و از فالغ راغو و از راغو ساروغ و از ساروغ

ناحور و از ناحور تارخ پیدا شد و اورا آذر نیز خوانند و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادرزاده ابراهیم است و از ابراهیم اسمعیل از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن ساره اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و دیگر پیغامبران تولد پذیرفتند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را موسوم باسرائیل ساخته از آن است که اولادش را بنی اسرائیل میخوانند و از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را پدرش بسیار دوست میداشت برادرانش حسد برده او را در چاه کنعان انداختند و تجاران او را از آن چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست فوطیفار که او را عزیز مصر نیز خوانند فروختند و زوجه فوطیفار که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون دستش براو نرسید او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را بزندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون بادشاه مصر او را از قید رهائی بخشید و یکی از مقربان خود گردانید هرگاه که در کنعان قحط سالی پدید آمد پدرش یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب و پسرش یوسف هر دو در مصر بستر حیات گستردند از یکی از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهث پیدا شد و از قاهث عمران بوجود آمد و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد پذیرفتند و نام خواهر ایشان مریم بود و موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح همچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزهای او این بود که عصی در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی همکلام میشد از این است که او را کلیم الله میخوانند از معجزه او دریای نیل خشک شده و او بنی اسرائیل که جمله تن سوای زنان و طفلان زیاده از ششصد هزار بودند از دست تعدی فرعون رهانیده از آن دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون فرعون تعاقب ایشان نمود با تمامی لشکر خود در آن دریا غرق شد و این واقعه در دو هزار و پانصد و پانزدهم سال بعد از آفرینش و یکهزار و چهارصد و هشتاد و پنج سال پیش از تولد عیسی مسیح بوقوع آمده الحاصل از نسل یعقوب داود پیغمبر تولد شد و از داود سلیمان پیغمبر بوجود آمد و از نسل سلیمان بن داود شخصی بنام یعقوب پیدا شد و از یعقوب یوسف بوجود آمد و این آن یوسف است که با مریم مادر عیسی مسیح منسوب شده بود اما پیش از آن که باهم شوند مریم از روح القدس حامله یافته شد و نسبت مریم بحکم واسطه بداود پیغمبر میرسد

ذکر بشارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

چون چهار هزار سال بعد از آفرینش منقضی گشت بعد از آن روز علی الصباح وقتیکه مریم در خانه خود بذکر حق سبحانه مشغول بود که فرشته ها یعنی جبرئیل نزد وی آمده بشارت داد و گفت که مرحبا ای اشرف النسا خدا همراه تست و با تو راضی است مریم که دختر دوشیزه بود و از کلام او مضطرب شده در اندیشه افتاد که آیا این چه نوع بشارت است فرشته خدا گفت که ای مریم مترس زیرا که خدا با تو خوش است و من اینک بشارت آورده ام که تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زائید و نام او عیسی خواهی نهاد زیرا که او رسول بزرگ خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد مریم گفت این چگونه تواند شد حال آنکه من روی مردی ندیده ام ملک جواب داد که نزد خدا هیچ امری محال نیست بدانکه روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و سایه خدا تعالی بر تو خواهد بود بنابران آن مولود مقدس فرزند خدا خواهد شد و نبوتش تا ابد خواهد ماند و الیصابات که زوجه زکریا و خویش تست او نیز در حالت پیری و ضعیفی ششماه است که از قدرت کامله حق سبحانه تعالی بارور شده است و پسرے خواهد زائید و نامش یحیے نهاده خواهد شد و او پیشتر و آن مولود مقدس خواهد گردید بالجمله روزیکه جبرئیل بشارت بمریم آورد آن روز مطابق بود با روز پنجشنبه بیست و سوم مارچ چهار هزار و هفتصد و نهم سال از تاریخی که آنرا تاریخ جولیانی گویند و چهار سال و نه ماه و نه روز پیش از آغاز تاریخ عیسوی قدیمی موافق بیست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نهم سال از تاریخ رومی

موافق پانزدهم ماه نیسان سال سه هزار و هفتصد و پنجاه و شش یهودیه و چهار هزار سال بعد از آفرینش و پیدایش ابو البشر آدم و آن بهجت
عشرت افزا روزی مبارک و موصوف بود با صفتهای چند اول آنکه عید فصح یهودیان بود دوم آنکه نیر اعظم در آن روز یعنی
چند پیش از طلوع آفتاب پرتوی شرف بدولت سرای برج حمل انداخته سیوم آنکه عنقریب آنحالت نیر اصغر منخسف گشته و از
خسوف مبرا شده بجلوه گری تمام برج [illegible] و جمله جهان را از پرتوی جمال خود منور ساخته بود بالجمله نه ماه بعد از بشارت مریم خداوند
عیسی مسیح رو بجهان آورده و شش ماه پیش از ولادت آنجناب یحیی پیغمبر ولد زکریا بوجود آمده و درین ایام در میان قوم ما
رسوم عید بشارت بروز بیست و پنجم ماه مارچ و روز تولد یحیی بروز بیست و چهارم ماه جون و روز میلاد خداوند عیسی مسیح بتاریخ
بیست و پنجم ماه دسمبر ادا میسازند و تاریخ عیسوی که حالا رایج العصر هست چهار سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت بمیان
آورده اند بالجمله چون بحکم هیرودیس پادشاه یحیی پیغمبر بشهادت رسید آنخداوند بسی ام سالگی شروع بدعوت خلق نمود و معجزات
که از دست آنخداوند بعمل آمد درین مختصر گنجایشی ندارد و چون هفت سال بدعوت خلائق پرداخت و از عمرش سی و شش سال
و سه ماه گذشت پنطیوس پیلاطوس پادشاه یهودیه او را مصلوب ساخت و این سانحه پرالم بروز جمعه سیوم ماه اپریل سنه سی و
عیسوی که آنروز عید فصح یهودیان بود بوقوع آمده سیوم روز بعد از وفات بروز یکشنبه از قبر برآمده و چهل روز دیگر بر زمین
مانده حواریان را تعلیم و تسلی نموده و وعده فرستادن روح القدس برایشان کرده بر آسمان صعود نمود و بعد از چند روز
چون حواریان بموجب وعده از روح القدس مملو گردیدند بدعوت خلق پرداختند و از برکت روح القدس معجزات عظیم از ایشان بظهور آمدند
بزبان یونانی روح القدس را فارقلیط میگویند و اهل اسلام تصور میکنند که عیسی مسیح وعده فرستادن فارقلیط کرده بود و اشاره
بر محمد نموده این غلط فهمی ایشان است فارقلیط روح القدس را گویند یعنی روح الله را و بر هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانچه حافظ شیرازی فرموده بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + بالجمله
از زمان مخلوق شدن ابو البشر آدم تا متولد شدن خداوند عیسی مسیح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی
چهار سال و از شروع تاریخ عیسوی تا سال حال یکهزار و هشتصد و چهل و هشت سال شمسی منقضی گشته + +

باب اول از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر در تولد و وفات محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

چنین روایت میکنند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر المشهور بقریش بن مالک
بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم
مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب بن عبد المناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور
در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه فارس بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است + که ولدت فی زمن الملک العادل
و دران وقت از ملک نوشیروان چهل سال گذشته بود و ایام ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند
که دران سال یکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه تمثیل مشهور باصحاب فیل باراده تهدیم و تخریب
خانه کعبه به مکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزه ها بر سر ایشان باریده ایشان را پست و هلاک ساخته بودند والله
اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوقوع پیوسته و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم در

سال پنجاه و پنج روز بعدازان سانحه از ما در بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق بست
با بستم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بستم نیسان ماه رومی سال هشتصد و هشتاد و دو اسکندری
اما بعضی علما که ایام ولادت او را بتاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند محض غلط می نماید زیراکه راویان بالاتفاق می نویسند
که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است
که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت دست داده و دران سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول
بروز جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز دوشنبه و این درست است بیت ز اختلاف این و آن سررشته را گم کرده اند
شد پریشان خواب من از کثرت تعبیرها * همچنین خلاف ها بسیار نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین محمد رازی
مرقوم است که حمزه اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما خلاف کرده اند در وقت ولادت رسول
و مقدار تفاوتی که دران خلاف کرده اند بیش از هشت روز نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بود
و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بوده و بعضی گفته اند در دهم این ماه بود و خلاف آورده اند در وفات پدر او عبدالله بعضی گفته اند
که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفاتش بعد از ولادت رسول به هشت روز بوده و خلاف کرده اند در وفات
مادر او بعضی گفته اند شش سال بود و بعضی گفته اند که بعدازان وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند
در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود
و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود
و در نگارستان هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را بدست
خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما اتفاق بران است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای
دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و تسعمائه اسکندری مطابق
ششصد و ده عیسوی و دران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل نوزده سال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از نبوت تا شش سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعدازان دعوت ظاهر کرد اما پیش
ازان که دعوت ظاهر کند چندین کسان ایمان آورده بودند اول ایشان زوجه او خدیجه بود و بعدازان خادم او زید
ابن حارث بعدازان علی ابن ابی طالب که درآنوقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبدالرحمن
ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبدالله و چنین آورده اند که پدرش عبدالله نزدیک وفات
خود عبدالمطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول به هشت سالگی رسید عبدالمطلب نیز رشته حیات
ببرید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را پسندید و چنانکه حق تربیت است کرد تا به بلوغ رسید در سال سیزدهم
ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده
بمهمت او بشام به تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعدازان چون بعمر بست و هشت ساله رسید خدیجه را بخواست
و عمر خدیجه درانوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبدالله مخزومی بود و از و یک پسر و یک
دختر داشت بعد از و ابوهاله ویرا بخواست و از و نیز دو فرزند بوجود آمده بودند و بست و دو سال بعد ازین خدیجه بعمر
شصت و دو ساله وفات کرد و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابوطالب بعمر هشتاد ساله رخت

هستی ازین عالم برداشت واین واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذیحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه درحیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده

اسامی زوجات اولین وبهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود وبعد ازان سوده بنت زمعه بعد ازان عائشه بنت ابی بکر صدیق که از نسل قریش بود ومناکحت با او در مکه فرموده وحفصه بنت عمر بن خطاب وام سلمه بنت ابی امیه وام حبیبه بنت ابی سفیان در مدینه او نیز از اهل قریش بود وپیش ازین ام حبیبه در نکاح عبید الله ابن جحش بود وازو دختری داشت حبیبه نام ازان سبب او را ام حبیبه میخواندند وجویریه بنت حارث وصفیه بنت حی ابن اخطب وزینب بنت جحش که زوجه زید بن حارث بود وچون وی طلاق داد رسول او را بزنی خواست ومیمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود وزینب بنت خزیمه وچهار زوجگان دیگر از انجمله در حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند واسامی بعضی از زوجگان ازین رباعی مولوی عبد الرحمان جامی دریافت گردد +

+ + + رباعی + + +

نه جفت نبی که پاک بودند همه + بد عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب + میمونه صفیه سوده ام سلمه

ورسول را از خدیجه چهار دختران وسه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه وزینب ورقیه وام کلثوم واز پسران طاهر وطیب وقاسم واز کنیزکی که نام او ماریه قبطی بود پسری دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اندر رباعی

فرزند نبی قاسم وابراهیم است + پس طیب وطاهر ز سر تنظیم است
با فاطمه ورقیه وام کلثوم + زینب بشمار ترا سر تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود بعد از یک سال وسه ماه روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول سنه دهم از هجرت فوت کرده ونوشته اندکه همدران روزکه او وفات نموده کسوفی واقع شده بود وکسوف واقع نشود مگر بروز سلخ ماه ومولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که دران سال واقع شده بروز سلخ ربیع الثانی بود واغلب که غلطی در تاریخ کرده باشند تا اهل اسلام این واقعه را از معجزات تصور ننمایند والله اعلم بالجمله هر یکی ازین پسران که مذکور شد در کودکی از دنیا رفتند اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود وزینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود ورقیه در نکاح عتبه بن ابی لهب بود وگویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل که زن ابی لهب بود ازان در خشم شد وعتبه را بران داشت که رقیه را طلاق داد وچون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود آورد وچون رقیه از دنیا رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد وهمه اولاد رسول در حضور او وفات کردند مگر فاطمه قریب شش ماه بعد از وفات رسول زنده بود الحاصل چون رسول پنجاه وسه ساله شد بسبب معادات اهل مکه بتاریخ غره ماه ربیع الاول روز دوشنبه از مکه بطرف مدینه هجرت نمود وبتاریخ دوازدهم آن ماه که روز جمعه بود دران شهر رسیدند اهل اسلام آغاز سنه هجری ازهمین سال مقرر داشته اند از غره ماه محرم وآن روز مطابق است با روز جمعه شانزدهم جولائی ماه انگریزی سال ششصد وبست و دو عیسوی وموافق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد وسی وسه اسکندری وگویند که رسول بعد وحی سیزده سال در مکه مقیم بود وبعد هجرت ده سال در مدینه اقامت داشت وچون شصت وسه ساله شد رخت هستی ازین عالم برداشت ومدت عمر واقامت او در یثرب وبطحی که مکه ومدینه را گویند از روی حساب جمل ازین بیت مستفاد گردد + بیت +

ز عمر نبی سج بنوت کج است + به مکه یج و در مدینه ی است ایضا عمر النبی کله سج و فی النبوة کج + و فی مکة یج و فی المدینة ی
و مشهور در میان علمای امامیه آنست که وفات رسول در روز بست و هشتم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته اند که در آن
روز بیمار گشته و بعد سیزده روز وفات یافته در قصص الانبیا مرقوم است که توفی رسول الله یوم الاثنین الثانی عشر من شهر
ربیع الاول مثل یوم الذی یعنی وفات رسول بتاریخ دوازدهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است بسال یازدهم
از هجرت بوقوع آمده و در شهر مدینه مدفون گشت و روز وفات او مطابق است با هشتم جون ماه انگریزی سال ششصد و سی و دو
عیسوی و از نوادر اتفاق آنکه هشت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که یزدجرد نام داشت تاریخ یزدجردی را وضع ساخته
چنانکه آغاز آن تاریخ مطابق است با تاریخ بستم ربیع الاول روز سه شنبه مطابق شانزدهم جون ماه انگریزی سال مذکور عیسوی
و تاریخ وفات رسول که در کتاب مخبر الواصلین تصنیف محمد فاضل اکبرآبادی که در زمان شاهجهان پادشاه ظهور نموده مرقوم است

چندی ازان تاریخها اینست به تعمیه خارجی + **تاریخ به تعمیه** + + + + + + +

چو شفیع الوری بحکم خدا	شد ز دار الفنا بقصر بقا	عمر آن شاه قبلهٔ آمال	ابن عباس گفت شصت و سه سال
روز سه‌شنبه نقل آن محمود	گفت شاه نجف دوشنبه بود	سال نقلش خرد به تعمیه خواند	از محمد زمانه خالی ماند
شد رقم سال نقل آن عالی	حیف بی احمد است دین خالی	باز تاریخ نقل او برخوان	مکه شد از فراق او بی جان
سال نقلش بگو به ناله و آه	کز مدینه بشد نبی الله	چون مولف بجهت امتحان طبع تاریخی چند گفته بود از انجمله این دو تاریخ	

در وفات اوست + **تاریخ از مولف** + + + +

وقت نزع روان بخواند رسول + کلمهٔ لا اله الا هو + پس اگر سال رحلتش خواهی + لفظ دیگر مگیر الا هو

ایضا

سال فوت رسول پرسیدم + حاجی گفت لفظ حج آمد

ذکر غزوات رسول صلی الله علیه و سلم اول غزاء بدر است که موافق روایت حدایق الانوار بتاریخ هفدهم
ماه رمضان بوده بسال دوم از هجرت مومنان نصرت یافتند و کافران هزیمت هفتاد کس از کافران کشته شدند و هفتاد
اسیر گردیدند و علی ابن ابیطالب عاص بن سعید و ولید بن عتبه را بکشت و حمزه بن عبد المطلب عتبه بن ربیعه را بکشت و عمر بن
خطاب خال خود العاص بن هشام بن المغیره را کشت و عبد الله مسعود ابوجهل را کشت و از مسلمانان چهارده تن شهید شدند
شش از مهاجر و هشت از انصار دوم غزاء احد بود بتاریخ هفدهم ماه شوال روز دوشنبه سال سیوم از هجرت
درین معرکه روی رسول مجروح گردید و حمزه بن عبد المطلب کشته شد سیوم غزاء خندق بود و رئیس لشکر کافران
ابوسفیان بود و درین غزا شش کس از مسلمانان شهید گردیدند و بجنت رفتند و سه کس از کافران کشته شدند و بدوزخ
شتافتند و مولف گوید که این عجب حالیست که مسلمانان کافران را کشتند ایشان را بدوزخ میفرستند و کافران که
مسلمانان را کشتند ایشان را بجنت میفرستند چهارم غزاء بنی لحیان است که در سال ششم از هجرت اتفاق افتاد
درین سال قصهٔ افک عایشه واقع شده و رسول بعد از مراجعت نامها به پادشاهان عرب و عجم چون قیصر و کسری و
ملک یمن و غیر ایشان فرستاد پنجم غزاء خیبر بود در سنه سبع از هجرت و چون خیبر فتح شد زنی جهود پرسید
که رسول الله از گوسفند کدام عضو دوست تر دارد گفتند ذراع یعنی گوشت دست و پای پس آن زن برفت و گوسفند

بریان کرده ذراع را زهرآلود کرده در خدمت برد بشیر بن البراء پاره در دهان نهاد و خورد و رسول نیز پاره در دهان نهاده هرچند میخائید نمی توانست از دهان بینداخت و گفت این ذراع مرا خبر میدهد که من زهرآلودم پس آن زن را خواندند حال پرسید زن اعتراف کرد رسول پرسید چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر وی پیغمبر است خود داند و اگر نیست مردم از وی خلاص شوند **ششم غزاء وادی القری** بود و آن هم درین سال بود و بعد از غزاء خیبر و درین سفر جمله اصحاب بخواب شدند چنانکه نماز بامدادشان فوت شد و رسول بلال را فرموده بود که بیدار باشی و صبح همه را بیدار کنی او هم بخواب رفت در روز دیگر جمله اصحاب از گرما آفتاب بیدار شدند رسول بلال را گفت چرا چنین کردی گفت آنکه نفس شریف ترا بخواب مشغول کرد مرا هم بدان مشغول نمود رسول او را تصدیق کرد **هفتم غزاء خبطه** بوده و امیر لشکر ابوعبیده بود و مردم در آنوقت از بی برگی و تنگی طعام عاجز شدند حیوانی عظیم از موج دریا بیرون افتاد ایشان بدان آسودند گویند که آن حیوان در بزرگی چنان بود که ابوعبیده یک استخوان پهلوی او استاده کرد و آنگاه مردی بر شتر نشسته از زیر خم استخوان بیرون رفت و شتر سوار را سر بر خم استخوان نیامد و این واقعه در سال هشتم بود از هجرت **هشتم غزاء موته** بود و رومیان هزیمت شدند **نهم فتح مکه** بود و رسول درین سال ده هزار مرد جمع کرده مکه را گرفت و دران روز ابوسفیان و پسر او معاویه ایمان آوردند امیر حمزه عم رسول بوده و پسر عبدالمطلب عبدالمطلب را سیزده پسران بودند ابوطالب و عباس و حمزه و حارث و ابولهب و الغیداق و عبدالله پدر محمد و ابوجهل و المقوم و زبیر و قثام و ضرار و عبدالکعبه و جنگ احد که بموجب روایت حدائق الانوار بتاریخ هفتدهم ماه شوال سنه سیوم از هجرت و بموجب مخبر الواصلین به سلخ ماه ذیقعده واقع شده بدرین جنگ امیر حمزه به شهادت رسیده و روی رسول درهمین جنگ مجروح شده تاریخ شهادت او که در کتاب مخبر الواصلین مرقوم است ابیات تاریخ

بیگمان حمزه سید شهداست	+	که خدا و رسول هر دو گواست	+	بر ره شرع مصطفی بوده	+	عم پیغمبر خدا بوده	
روز جنگ احد شهید شده	+	پیشوائی همه سعید شده	+	سلخ ذیقعده و دوشنبه بود	+	کز شهادت بیافت آن مشهود	
عمر او بود پنجه و نه سال	+	کان زمان رفت زین جهان بملال	+	سال قتلش نه کم نه افزون شد	+	اهل دین از زمانه بیرون شد	۳

فاطمة الزهرا بنت رسول است و نام مادرش خدیجه در ماه صفر بسال دوم از هجرت در شهر مدینه بعقد نکاح علی ابن ابیطالب منعقد گشته و در ششم ذی الحجه اتفاق زفاف افتاده دران سال عمر علی بیست و پنج سال بود و عمر فاطمه هیزده سال و حضرت امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندان از وی بوجود آمده و بعد وفات رسول شب و روز گریه و زاری میکرد تا آنکه بعد از پنج ماه و بیست و یک روز بشب دوشنبه سیوم ماه رمضان سنه یازدهم از هجرت درگذشت

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین تعمیه

فاطمه آنکه سیده نسی	+	برگزیده تن و بضعه نبی	+	در شرف بهتر از همه نسوان	+	دختر مصطفی است بیشک دان	
اوست بی اشتباه بنت رسول	+	لقب او صفیه است و بتول	+	بعد ششماه سید کونین	+	نقل کرد آن عفیفه دارین	
بود تاریخ سیوم از رمضان	+	که شده فاطمه بعدن جنان	+	سال فوتش ز تعمیه برخوان	+	ماند دنیا بماتمش بی جان	۱۱
قبر او جنب روضه سرور	+	گفته اند اهل دین و فضل و هنر	+	لیک بر مدفنش خدا است علیم	+	این سخن بس بود بطبع سلیم	

ذکر خلافت ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم

ابو بکر صدیق رض از اہل قریش است و دخترش عایشه در حباله نکاح رسول بوده نامش عبدالله بن عثمان بن ابی عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب واو بمره بن کعب به نسب رسول می‌پیوندد و بعد وفات رسول که بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه احدی وعشرة الهجرة واقع شده مهاجران و انصار ابو بکر صدیق را بیعت نمودند و بر خود امام گردانیده خلیفه رسول الله او را خطاب کردند و بر مسند خلافت نشانیدند بعد چندگاه ابو بکر خالد را جهت تسخیر ممالک عراق و عجم روانه ساخت گویند روزیکه خالد دمشق را فتح نمود همان روز ابو بکر صدیق ازین جهان انتقال فرمود وفاتش در سال سیزدهم از هجرت در ماه جمادی الآخر به عمر شصت و سه ساله بوقوع آمده مدت خلافت او دو سال و سه ماه و چند روز می نویسند تاریخ وفات از مخبر الواصلین نوشته شد تاریخ

آنکه او صادق الوری بوده بر سریر خلافت از تقدیر	یار پیغمبر خدا بوده پنج ماه و دو سال ماند امیر عقل سال وصالش فرمود	عمر آن شاه صادق الاقوال بست و دویم جمادی الاخری بود در سن ۱۳ جو درفت صاحب جود	بود بی اشتباه شصت و سه سال که بدار البقاش نقل نمود

۱۳

امیر المومنین عمر بن خطاب رض نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبدالعزیز بن ریاح بن عبد الله قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی به نسب رسول می‌پیوندد و دخترش حفصه یکی از ازواجگان رسول بوده چون ابو بکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر نموده بود چنانچه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشانیدند اول کسیکه او را امیر المومنین خواندند عمر بن خطاب بود و سبب آن چنان بود که ابو بکر را خلیفه رسول خواندندی و چون عمر بن خطاب بخلافت بنشست گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفه خلیفه رسول خدا این سخن دراز شود پس مغیره بن شعبه برخاست و گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المومنین باشی بعد ازان جمله اصحاب بران قرار دادند و او را امیر المومنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر را از دست قیصر روم که هرقلیس نام داشت برآورده و در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد پسر خسرو پرویز گرفت و چون مدت خلافت او بآخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لولو غلام مغیره او را شهید ساخت و هفت کسان دیگر کشته خود هم کشته شد این واقعه بست و هفتم ذی الحجه سال بست و سیوم یا که در ماه محرم سال بست و چهارم از هجرت در شهر مدینه روی داده و در حدائق الانوار است که مدت خلافت او ده سال و هشت ماه و چند روز بود و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عمر آن پادشاه کشور دین کرد شاهی بدولت و اقبال بسکه در عدل سعی و کدش بود	چون ز دنیا بشد بخلد برین بست و نه روز شش مه و ده سال در سنه ۲۴ کرد رحلتش فرمود	همچو صدیق صادق الاقوال شنبه و عشره محرم بود سال نقلش خرد بحسرت خواند	عمر او نیز بود شصت و سه سال که عمر نقل زینجهان فرمود وای صد وای عدل بیکس ماند

حضرت عباس رض

عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و سیزده پسران داشت از انجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بود و دویم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود و سیوم امیر حمزه که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس رض است که بتاریخ هفتدهم رجب سنه سی و دو هجری در زمان خلافت عثمان ابن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

در جهان بود آنکه خیر الناس	نام نامی او بگو عباس	آن فروغ چراغ مطلبی	عم یار محمد عربی

۳۲ روز آدینه نقل فرموده	هفدهم از مه رجب بوده سال نقلش ز درد و غم برخوان	سال عمر شریف آن مسعود ماند آفاق خالی از سلطان	ابن جوزی دو کم نود فرمود

امیر المومنین عثمانؓ ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و نسب او بعبد مناف به نسب رسولؐ عربی می پیوندد و بعد شهادت عمر جمیع صحابه اتفاق نموده عثمان ابن عفان را بر مسند خلافت نشانیدند و منقاد او شدند چون قریب دوازده سال خلافت نمود او را نیز مانند عمر در عمر هشتاد و دو ساله شهید نمودند این واقعه بتاریخ هیجدهم ذی الحجه بسال سی و پنج از هجرت بوقوع پیوسته مدت خلافت او دوازده سال کم دوازده روز بوده تاریخ

وفات از مخبر الواصلین نوشته شد ✣	تاریخ	✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

۳۵ آنکه صاحب حیا بوده سوی فردوس او چو عزم نمود	حامی دین مصطفی بوده جمعه و هژدهم ذی حجه بود	ده و دو سال بر خلافت اند چونکه او دال خیر و احسان بود	خلق را در ره شریعت خواند در سنه دال رحلتش فرمود

حضرت اویس قرنی گویند که او هرگز با کسی اختلاط نمیداشت اگر کسی بجهت ملاقات میرفت میگفت که با تو را با خدا کاری هست یا نه اگر با خدا کار هست با من چه کار داری و اگر با خدا کاری نداری با تو چه کار دارم در معرکه که علی را با معاویه پیش آمده بتاریخ هفدهم شوال سنه سی و هفت هجری شهادت یافت و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سال سی و نه استخراج می یابد تاریخ بتعمیه ✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣×✣

۳۹ عمدهٔ اولیا اویس قرن نقل کرد از جهان حزن ملال در سنه سی هفت یا سی و دو	قدوهٔ دهر مقتدای زمن بشب جمعه هفدهم شوال ناصری گفت سال رحلت او	او بسوی علی مدد فرمود فرقهٔ شکر از شهادت اوست سال نقلش باتفاق بخوان	در قتالیکه با معاویه بود شفق بر وفات و رحلت اوست حیف مادی برون شده ز جهان

امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجه

عم زادهٔ رسول است و امام اول بقولی روز تولد او هشتم ماه جمادی الاول است و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بست و سه سال پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد پذیرفته چون بست و پنج ساله شد یعنی در سال دوم از هجرت رسولؐ دختر خود فاطمه زهرا را باو داده و حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ و دیگر فرزندان از ایشان بوجود آمده و علیؑ بعد وفات رسولؐ و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب و عثمان ابن عفان که یاران رسول بودند بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب معادات معاویه ابن ابی سفیان که مدام باو جنگ داشت در سال سی و هفت از هجرت عزلت اختیار کرده در کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمرؓ و عثمانؓ حکومت شام بر معاویه مقرر بود چون نوبت خلافت به علیؑ رسید عزل نامه بدو فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی آنوقت بر من واجب باشد که او قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن فریفت و به مخالفت علیؑ مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و درین معرکه بموجب روایت حدائق الانوار هفتاد هزار کس در یک شب کشته شدند و بعاقبت خلافت بر معاویه قرار گرفت چون بهار عمر علیؑ باخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شگوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون آورد و آن چنان است که چون علیؑ از جنگ نهروان که با معاویه ابن سفیان رو داده بود بفتح و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان رساند عبد الرحمن ابن ملجم گفت من این

مرده بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید که ناگاه بر در خانهٔ رسید که آواز دف و نی ازان می آمد جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی جمیله نام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بر وافتاد آتش عشق او در سینهٔ عبدالرحمان شعله زدن گرفت و آن زن از قبیله تیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علیؑ در جنگ نهروان ایشان را به قتل رسانیده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت بشرط آنکه قتل علیؑ ابن ابیطالب اختیار نمائی که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود آن زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجا روانه گشته جست وقت می جست روزی وقت شام این هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی به مسجد آمده به نماز استاد و سجده اول بجا آورد همینکه سر از سجده برداشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و چنان زخمی زد که کاسه سر شگافته شد بعد ازان آن هر سه کسان از انجا گریختند چون حضرت امام حسنؑ و امام حسینؑ را خبر شد گریه و زاری کنان آمدند و امیر را در گلیمی کرده بخانه آوردند بعد از ساعتی طائر روحش بسوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه بشب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمرش شصت و سه سال و مدت خلافت بموجب کتاب حدایق الانوار چهار سال و نه ماه بود تاریخ تعمیه در وفات آن امیرؑ ابن ملجم برید فرق علیؑ * تاریخ دیگر از مولف

ابن ملجم سر علیؑ چو برید سال فوتش ازان عیان گردید و این چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد بهم

	تاریخ		
گر تو سال شهادتش جوئی	سر ماتم چو انمیگو ...	باز سال شهادتش که جلی است	بیگمان آخرِ ز حرف علی است
سال فوتش دگر تعمیه خوان	وای صد وای زینب شد زجهان	در نجف مرقد منور اوست	آسمان و زمین معطر از اوست

دعلی را هیژده پسران و هیژده دختران بودند از انجمله شش پسران در حین حیات علیؑ فوت شدند و یازده پسران همراه امام حسینؑ در کربلا شهید گردیدند از جمله فرزندان یکی امام حسنؑ دوم امام حسینؑ سوم عباس علی چهارم محمد حنیفه که در جزیره دریای شور جنگ کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است که چون روح مطهر آن امیر بحظائر قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت دران شب جسدش را در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بران اطلاع نیابند تا در سنه خمس و سبعین و مائة یعنی بسال یکصد و هفتاد و پنج هجری روزی هارون رشید که دران وقت خلیفه بغداد بود دران زمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امیر بود پناه بردند هارون هرچند سگان را بران آهوان دوانید و جانور پرانید مطلقاً تعرض ننمودند و باز گشتند هارون متعجب گردید پیری که دران حدود می بود باز نمود که جسد امیرالمومنین علیؑ در انجا مدفون است لاجرم هارون ترک شکار کرده لوازم طواف بجا آورد و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیتی دست میداد تا بعد از صد و هشتاد سال دیگر عضدالدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلث مائة بر زبر قبرش عمارت عالی ساخت و پس از وغازان خان عمارات بران افزود و خواجه عبدالکریم در نسخه بیان واقع می نویسد که در زمان سابق که کوفه معمور بود زمین نجف بیرون نجات شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم است فاما بجوست افعال ساکنان بدسرشتش بنحوی خراب شده که حالا اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست مگر مسجدی که در محراب آن امیرالمومنینؑ را مجروح نموده بودند برقرار است و از مدفن تا مقتل مسافت یک فرسنگ است و در محرابی که آن امیر را زخم زده بخط جلی نوشته اند که هذا مقتل امیرالمومنین علیؑ ابن ابیطالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد که خواجه خیران که از اقرای بلخ است مرقدش در انجاست در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملک شاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را

طلبید و مشورتی درمیان نهاد و از رومی تواریخ نیز تعین یافت که مدفن او درهمین زمین است بعد از توجه و تردد حضرت ظاهر شد که درمیان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا قبر اسد الله اخی رسول الله علی ولی الله بعد سلطان حسین مرزا والی هرات بر مرقد او عمارت تعمیر ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابیطالب است که از بطن فاطمه بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است و روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سیوم از هجرت است و مولد مدینه تاریخ پسر جانی است سال زادن او + اگرچه بعد وفات پدرش قبائل عرب او را در کوفه بر مسند خلافت نشانیدند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از کوفه بمدینه رفت در حدائق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد از ان ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از آن حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک بمعاویه تسلیم کرد و معاویه مدام بر رفع او میکوشید تا آنکه پسرش یزید زنی دلاله را نزد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را بمکر و حیله بر ان آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و خرما آمیخته داد و مرتبهٔ آخر الماس سائیده که یزید بد فرستاده بود در آب بیامیخت چون امام حسن آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد و این مقدمه بشب جمعه بست و هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه تسع و اربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا بموجب اقرار بعقد نکاح خود درآر که امام حسن را در ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا نکردی با من نیز وفا نکنی آن نادان هم شوهر را از دست داد و هم بمقصود خود نرسید بعد وفاتش امام حسین برادرش
برع محمد بن علی که مشهور به محمد حنفیه است جسدش را در مدینه برده نزدیک گور غریبان مدفون ساختند مولف این دو بیت در تاریخ وفاتش گفته

ایضاً		تاریخ از مولف	
ازان تاریخ فوتش آمده گل	به شکل گل حسن ابن علی بود	شود تاریخ فوتش زان هویدا	بگیرای مومنان پای حسن را

۵۰

۵۰ و این چند ابیات در تاریخ وفاتش از مخبر الواصلین نوشته شد

حسن آن بادشاه کون و مکان	کنیت او ابو محمد دان	بعد حیدر خلافت آن شاه	پنج ماه و سه روز یا شش ماه
ختم بر ذات او خلافت شد	بجهان فتنه ها و آفت شد	بود تاریخ هفتم ای مسعود	سفر عرش در مه صفر بود
انتهای تمام بسم الله	آن دو حرف است سال رحلت شاه	ما تمم گفت سال نقل امام	حیف آفاق ماند بی اسلام

۵۰
یم
۵

امام المسلمین حسین برادر امام حسن است و پسر دوم علی ابن ابیطالب امام سیوم است و روز ولادت او سیوم شعبان سال چهارم از هجرت و مولد مدینه تاریخ سال مولود او سر دین است + چون معاویه ابن سفیان در سال شصتم از هجرت از دنیا برفت و خلافت به یزید رسید نامهٔ عتاب در مدینه بر ولید فرستاد که حسین را در بیعت من بخوان ولید نامه را پیش امام حسین برد او نامه را خوانده در خشم شد و گفت من در بیعت او چگونه درآیم که او از اهل دوزخ است یزید بار دیگر مکتوب بر ولید نوشت که چون این نامه بر تو رسد چنان کنی که سر حسین را بمن فرستی ولید بمکر و حیله شد که حسین را هلاک کند تا آنکه اهل کوفه امام حسین را نامه فرستاد که زود بیائید که ما بتو بیعت کنیم چنانچه امام حسین با اهل بیت خود بطرف کوفه روان شد در اثنای راه چون بمیدان کربلا رسید بالشکری که یزید بد فرستاده بود دوچار گردید آخر جنگ شروع شد و امام حسین از دست شمر شهادت یافت بعد ازان سرش را از تن جدا ساخته و دختران و زنان او را قید کرده نزد

یزید بشام فرستاد و شهادت او شش ماه بعد از وفات معاویه بتاریخ دهم ماه محرم سال شصت و یک هجری بوقوع آمده
و بعضی علما که سال وفات بسال شصتم از هجرت نوشته اند محض غلط است شیعیان روز شهادت او را روز عزا گرفتند
و درین روز بنوحه و بکا مشغول شدند و بنی امیه این روز را عید ساختند و بنی امیه اولاد معاویه و یزید و تابعانش را گویند قدما بخیانی بعنایات او کرده نظم
کرده نیز بعد دکم از سال وفات میشود چندی ازان اینست تاریخ جمعه و عاشر محرم بود که سوی خلد امام نقل نمود
۶۰ سال فوتش بگفت غمگینی سر دین را بریدی دینی ایضاً من چه گویم کربلا را واقعات آه می آید برون از اسم ذات
و این هر دو تاریخ تعمیه خارجی است یعنی اگر سر دین که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف یا و نون که عدد آن شصت
است و مراد از اسم ذات الله است پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف
این اوراق است در باب وفات پنجتن یعنی محمدؐ و فاطمهؑ و حسینؑ و علیؑ و حسنؑ + تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن در شوق چیدن گل تاریخ پنجتن	هر غنچه را کشودم و جستم ز هر گلی اول دو حرف بهر محمدؐ و فاطمهؑ	ناگه ندا ز بلبل آمد بگوش من باقی سه حرف بهر حسینؑ علیؑ حسنؑ
احمدؐ و فاطمهؑ و حسینؑ و علیؑ حسنؑ تاریخ فوت شان مجوز الا یاسمن		

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصدق امام حسینؑ است در سنه سی و هفت هجری ولادت یافته و در
سنه نود و پنج هجری در زمان خلافت ولید ابن عبد الملک از جهان رحلت نموده نام مادرش شهربانو است که دختر یزدجرد
بادشاه فارس بود +

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین				
آن امام زمانه زین عباد شب شنبه امام نقل نمود سال نقلش خرد بماتم غم ۹۵	مثل او ما در زمانه نزاد هجدهم از مه محرم بود زور قم ماه ورفت از عالم در بقیه مزار آن شاه است	۱۴۱	آنکه او راست رتبهٔ اعلی سال ترحیل آن شه بی عیب سال نقلش بسینه ها بر بست رحمت حق نثار آن ماه است	شده سال ولادتش والا زیب دین بود گفت هاتف غیب گفت هاتف ولی ز عالم رفت

۹۵

در کیفیت خلفای بنی امیه معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب

اول خلیفه از خلفای بنی امیه است خواهرش ام حبیبه یکی از زوجگان رسولؐ بود منقول است که روزی رسول الله نشسته
بود که معاویه بخدمت او آمد رسولؐ فرمود که از پشت تو فرزندی پیدا شود که او کشندهٔ حسنؑ و حسینؑ باشد گفت ای رسول
خدا من در جهان هیچ فرزند ندارم و بعد ازین سوگند میخورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که بر فرزندان پیغمبر چنین کند شبی
معاویه در خواب بود بیدار شد و برخاست و بول کرد و کلوخ نیافت استنجا بر دیوار کرد و کژدمی بران نشسته بود سر آلت را
نیشش زد معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفتند که تا بر عورت نزدیکی نکنی نیکو نشوی بضرورت مجامعت بر عورتی
که پیر بود کرد تا زهر کژدم دفع گردید همان ساعت یزید در شکم آن زن قرار گرفت و بعد مدت معهود در جهان آمد چون
بعد شهادت علیؑ خلافت بمعاویه دست داد یزید بطریقیکه مذکور شد اول امام حسنؑ را بمکر و حیله دفع ساخت بعد
ازان از جهت زن عبد الله زبیر عداوت بر امام حسینؑ گرفت و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت
که ای پسر چندین رنج و مشقت کرده خلافت را بدست آوردم و از تو کردم اگر آرزوی دیگر داری بگو که آنرا هم تو رسانم
گفت ای پدر عبد الله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که درین شهر بجمال او هیچ عورتی نمیرسد آرزوی من آنست
که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبد الله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت که تو که پسر عمه پیغامبری میخواهم که در حق تو نکوئی کنم

و دختر خود را بتو دهم و ولایت مصر حواله تو کنم عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه بی راه شد روز دیگر معاویه او را باز خواند
و گفت که ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را بگذارد من در نکاح
او در آیم عبدالله ابن زبیر را رغبت ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من
ترا نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب جمال بود بجهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روزیکه ولایت مصر از وی برود
مرا نیز بگذارد من او را قبول نمیکنم عبدالله ابن زبیر زین سخن دلتنگ شده بازگشت و معاویه ابو موسی اشعری را که مردی عالم
و پارسا بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو نزد زن عبدالله ابن زبیر بروی و او را بجهت پسر من بخواهی ابو موسی اشعری روان شد در
اثنای راه با قاسم ابن عبدالله ملاقات شد پرسید کجا میروی او حال بیان کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذاری
چون پیشتر رفت با امام حسین دوچار شد پرسید کجا میروی گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم ابن عبدالله بر زن عبدالله
ابن زبیر می برم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم بگوئی چون ابو موسی نزدیک آن عورت رسید خود هم شیدای آن
گردید گفت ای زن چهار پیغام بر تو آورده ام گفت هر چهار پیغام باز گو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام
قاسم و پس از آن پیغام حسین زن گفت من جوان و تو مرد پیری با تو راست نیاید باقی مصلحت هر سه نفر بر دست تو دادم بهر که
میدانی مرا بده موسی گفت اگر ولایت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و اصل خواهی قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت بخواهی
امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین بخوان تا طمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیغمبر در آیم پس ابو موسی نکاحش
با امام حسین بخواند چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من بحیله تمام زن را از عبدالله ابن زبیر جدا
کردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید ازین حال خبردار شد سوگند خورد که هرگاه ملک بعد پدر بمن رسد تا سر حسین
را از تن جدا نکنم آرام نگیرم و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری ملک
قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر خلافت خود ساخت و پسر خود یزید را ولی عهد نموده بتاریخ
غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از رحلت امام حسن
نوزده سال و سه ماه و پنج روز بود و بعد از وی پسرش یزید ابن معاویه که دویم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر
خلافت و امارت نشست چون شش ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را بشهادت رسانید و بعد حکومت
سه سال و شش ماه و هشت روز در شهر دمشق درگذشت و این واقعه شاید که در ماه محرم سال شصت و چهار از هجرت بوقوع پیوسته
بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت نشست و بعد از یک ماه و نیم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار
انگاشته ترک خلافت نمود و بعد چندی بمرد بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست و بعد از ایالت
یازده ماه در سال شصت و پنج هجری درگذشت و بعد از وی پسرش عبدالملک ابن مروان بر سریر خلافت جلوس
نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر زر و سیم نقش کردند عبدالملک بود و او را ابوالذباب گفتندی یعنی پدر مگسان و سبب آن
بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی بر لب او نشستی فی الحال در افتادی و در زمان او عبدالله ابن زبیر که از هنگام یزید ابن معاویه الی آخر
ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبدالملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش
هجری فوت کرد و بعد وفاتش ولید ابن عبدالملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و
ما وراء النهر و خوارزم را نیز بدست آورد و در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه

نوشته است بعد از وی پادشاه سلیمان بن عبدالملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود در سنهٔ نود و نه هجری فوت شد گویند او هر روز قریب یکمن طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هفت ماه نوشته است بعد از وی عمر ابن عبدالعزیز بن مروان را بر مسند خلافت نشانیدند او دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود ذکر در بنای خانهٔ کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانهٔ کعبه از آدم بود که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود و بعد از ان عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیلهٔ جرهم و بعد از ان قریش که رسول هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بوده بعد از ان عبدالله ابن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج که امیر الامرا عبدالملک ابن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبدالله ابن زبیر را تغیر داده بنای خود نهاد بعد از ان هارون رشید در زمان خود خواست که بنای تازه نماید دار امام مالک مصلحت جست او گفت که خانهٔ کعبه را بر همین نوع باید گذاشت والا نه هر پادشاهی در ایام خود از راه تعصب تغیر و تخریب خواهند نمود

مات دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ابتدای این مات عمر بن عبدالعزیز بر سریر خلافت متمکن بود و بعد وفاتش یزید ثانی بن عبدالملک در سنه یکصد و یک هجری بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه شاید که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبدالملک که برادر یزید ثانی بود بر مسند خلافت نشست و نوزده سال و هفت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بست و پنج هجری درگذشت بعد از وی ولید ثانی بن یزید ثانی پا بر مسند خلافت نهاد و در سال یکصد و بست و شش هجری کشته شد مدت ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود بعد از وی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند بعد خلافت ششماه فوت شد بعد از وی برادرش ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد روز بود مروان ثانی بن محمد بن مروان ابن الحکیم در سنه یکصد و بست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال را سنة الحمار گفتندی و چون ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم آنکه مروان از ان وقت که خلیفه شد یکروز بفراغت ننشست بلکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و بران شدائد مصابرت می نمود پس او را در صبوری بخر تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و دو هجری اهل کوفه ابوالعباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان در یکی از محاربه که با ابوالعباس داشت کشته شد بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و در خانوادهٔ بنی عباس قرار گرفت خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبدالملک غرهٔ رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است + تاریخ + +

حسن بصری آن خدا آگاه		مقتدای همه ولی الله		در سنه بست و یک و لا ست سات او	در صد و ده وفات و رحلت او ست ۱۱۰

۱۱۰

	امام محمد باقر ابن امام زین العابدین علیه السلام	

بجز امام است تاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چارده هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت کرده و این تاریخ در باب وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن امام که با ترشش نام است هفت ذیحجه و دوشنبه بود	هادی خاص مرشد عام است کرسوی عدن شاه عزم نمود	سال مولود آن سعید و رشید سال شنقار آن شه دوران	عقل با صد نشاط گفت مجید هاتف غیب گفت باز خان	۱۱۴

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر	بود لی بیش و کم ز پنجه و هشت	یکصد و چارده ز هجرت بود ۱۱۴	کر سفر کرد و سوی جنت رفت

خواجه حبیب عجمی

مرید و خلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که قران نتوانست خواند بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد و بست هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت نموده و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب سال نقلش باتفاق سند	عجمی بود آن عزیز نجیب هادی اهل دین بگفت خرد ۱۲۰	هفتم ماه صوم و شنبه بود سال فوتش سروش ربانی	که ز دنیا حبیب نقل نمود گفت بوده حبیب یزدانی ۱۲۱	۱۲۰ ۱۲۱

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر علیه السلام

ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابو بکر صدیق رض بوده در سنه هشتاد و سه هجری در مدینه متولد گشته و در روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد و چهل و هشت یا که یکصد و چهل و نه هجری بتاریخ بست و چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرشش در بقیع است و آن گنبدی است که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن اسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق	لقب اوست ثابت و اثق آنکه او بود خسرو دوران	سال مولود آن شریف نجیب سال نقلش مه جهان برخوان ۱۴۸	هاتف از اوج عرش گفت حبیب	۱۴۹

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین	رفت و بر خلق غم خود فزود	شد تولد در هشتاد و سه	در صد و هشت و چهل رحلت نمود	۱۴۸

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی علیه السلام

بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم است سلسله نسبش بنوشیروان منتهی میشود و ثابت کابلی الاصل بود بنا بر اقتضا و قضا بکوفه واقع شده و نهال با کمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار ببار آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فواید اخذ کرده تا بتدریج منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طای و بشر حافی بوده و ابو المنصور عباسی که دویم خلیفه از خلفاء عباسیه است او را در پایان عمرش محبوس داشته و در محبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله بن امام حسن در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنا بران او را زهر دادند منقول است که چون ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونت و نصرتش فتوا داد و پسر خود حماد را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اکثر مردم دامنگیر من اند والا بتو ملحق می شدم اتفاقا این نامه بدست ابو المنصور

مدار نقی افتاده واو را قید کرد تا آنکه بمرد واین واقعه در ماه رجب سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سنه صد و سی و پنج بسال بعهد ... ملکشاه جلال الدین سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و وفات او این ابیات گفته

تاریخ

سال هشتاد بوحنیفه بزاد	در جهان داد علم و فقه بداد	سال عمرش رسید تا هفتاد	در صد و پنجهش وفات افتاد

۱۵۰

تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان تاریخ مهش امیر فقیهان روز سفقار او بشنبه دان	نام او بوحنیفه نعمان خادم مشربش صغیر و کبیر بود تاریخ چارم شعبان عقل تاریخ او چه گو هر سفت	پدرش بود ثابت زاهد سال مولود آن شه والا لیک از روی اختلاف امم سال ترحیل او علی گفت	بره شرع مصطفی جاهد سر علما است یا سید فقها از رجب ماه بود چاردهم

۱۵۰

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بست و چهار سال قمری در بغداد خلافت نمودند

بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشسته اند و ایام استیلای ایشان از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا ششم صفر سنه ششصد و پنجاه و شش هجری پانصد و بست و سه سال و ده ماه و چند روز است اول ایشان ابو عباس السفاح ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است داهل کوفه او را در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه گردانیدند و او هم دران سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چار سال و هشت ماه بیماری چیچک درگذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به المنصور بن محمد مشهور بدوانقی بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد شهر بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافت خود ساخت و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد شهریست بغایت وسعت و معموری و شط العرب ما بین بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه که حصار ندارد جانب غربی دریاست و بغداد جدید بسمت شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم شده بود از بغداد بفاصله شش فرسنج است و تا هنوز عمارت آن برقرار است فقط و در هفت اقلیم مسطور است که در عجائب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمود شمس در قوس بود و این دلیل بر آنکه هیچ خلیفه دران شهر نمیرد و میگویند که همچنان شد که او گفته بود از جمله سی و هفت نفر خلفای بنی عباس یک تن دران دیار پهلو بر بستر مرگ ننهاده اند والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نموده میرفت در اثنای راه نزدیک بیر میمون فوت شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقابر برای او کندند ما بعد از آن او را دفن کردند تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بست و دو سال بود و چون او در مردم بخیل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانق خواندندی بعد از وی پسرش المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت ده سال و یک ماه و بست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری درگذشت منقول است که روزی مهدی جهت شکار بصحرا رفت و بعد تگ و بسیار گرسنه و تشنه

با اعرابی دوچار شد آنکس خلیفه را بخیمه برد و نان و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورده اعرابی را پرسید که تو دانی که من کیستم گفت نه مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی که کیستم میزبان گفت که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من از وزیر بزرگترم و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحبخانه ازین کلام برجست و قرابه شراب از پیش او ببرد خلیفه پرسید که قرابه کجا میبری گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو خود رسول خدا هستی و اگر شاید پیاله پنجم بنوشی بگوئی که خدا هستی خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود گردید و او را انعام بخشید بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم کردند تا بمرد مدت خلافت او یک سال و یک ماه بود بعد وفاتش برادر او هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت بست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در انجا مدفون گردید او را چهار پسران بودند الامین والمامون والقاسم والمعتصم بعد وفات هارون پسرش الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با وی جنگ داشت تا آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بامر المامون سرش از تن جدا ساخته تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود سفیان ثوری در زمان ابو المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است تاریخ وفات او ازین ابیات یافته شود

تاریخ

۱۶۰ آنکه سفیان ثوریش نام است مرشد خاص و رهبر عام است
مرقد عالیشن به بصره بدان سال ترحیل او همای جنان

داود طائی

در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که بر سر آمده بود و بست سال ابو حنیفه را شاگردی کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود وقتی نان میخورد ترسائی بر وی بگذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با حلال خود صحبت کرد معروف کرخی در وجود آمد والله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و ستین و مایه در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمد

تاریخ

آنکه داود طائیش نام است قدوه خاص و عمده عام است
شاهباز رواق خلد برین بنگر او کیست در زمان و زمین
سال نقلش خرد بحکم سند گفت داود کو و اصل ایزد

شقیق بلخی بتاریخ نهم ماه رمضان سنه یکصد و هفتاد و چهار هجری در زمان هارون الرشید فوت نموده قبرش در ولایت ختلان است

تاریخ

۱۷۴ آنکه نامش شقیق بلخی بود نهم ماه صوم نقل نمود
قبر او در ولایت ختلان مکمل مدن است سال رحلت این

امام مالک بتاریخ هفتم ربیع الثانی سنه یکصد و هفتاد و نه هجری در زمان هارون الرشید رحلت نمود +

تاریخ

۱۷۹ مجتهد زمانه مالک بود عارف و سالک مسالک بود
بود یکشنبه از ربیع دویم شده تاریخ نقل او هفتم
سال مولود مالک دوران بود چون رهنمای دین متین
گفت هاتف زهی جواد جهان سال ترحیل او است قدوه دین

امام ابو یوسفؒ در زمان خلافت الهادی و هارون الرشید بوده اول اوست که بخطاب قاضی القضات ممتاز گردیده و در زمان هارون الرشید بتاریخ بست و هفتم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و دو هجری از جهان رفته +

تاریخ

۱۸۲ پیشوای زمانه یوسفؒ بود از رجب ماه بست و هفتم بود	نقل او موجب تاسف بود که بفردوس رحلتش فرمود سال نقلش زهفت بام فلک ۱۸۲	قاضی شرع مفتی اسلام سال ترحیل او بلا اشتباه گفت محبوب عدن حور و ملک ۱۸۲	ذات او بود در خواص و عوام گفت هاتف امام دین الله ۱۸۲

امام موسیٰ کاظم ابن امام محمد جعفر صادق علیه السلام

هفتم امام هست از اولاد علیؓ ابن ابی طالب در سال یکصد و بست و هشت هجری تولد شد و در روز جمعه بست و پنجم ماه رجب سنه یکصد و هشتاد و سه هجری در زمان هارون رشید خلیفه ببغداد وفات یافته مقبرهٔ او و مقبرهٔ امام محمد تقی در بغداد قدیم است و ایشان را دران دیار کاظمین گویند هر دو در یک گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی شط است محاذی گنبد ابو حنیفه کوفی که بجانب شرقی شط واقع است •

تاریخ

۱۲۸ آنکه موسیٰ کاظمش نام است ۱۸۳ روز جمعه امام نقل نمود	قدوهٔ روزگار و ایام است از رجب ماه بست و پنجم بود مرقد آن امام در بغداد	خلق را هادی خفی و جلی است ملک العرش و حور خلد برین هست بی شبهه ای بلند نژاد	سال مولود او امام ولی است ۱۲۸ سال نقلش بگفت عمدهٔ دین ۱۸۳

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه ببغداد فوت کرد تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مفتی شرع و دین محمد بود	تابع ذات پاک احمد بود	سال نقلش که بزرگ و هنر گفت	ماه اوج فلک ملائک گفت ۱۸۶

۱۸۶ فضیل عیاض باصل از کوفه است و بعضی گفته اند که باصل از خراسان است از ناحیه مرو و گفته اند که وفی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مایة در مکه هنگامیکه مقری سورهٔ الفاتحه برخواند خواجه نعره بزد و جان داد + تاریخ +

۱۸۷ چون فضیل عیاض واصل حق	بخرامید سوی باغ بهشت	ملهم غیب سال رحلت او	بود واو واصل الله نوشت ۱۸۷

شیخ معروف کرخی

در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند وقتی داؤد طائی نان میخورد و پدرش بر وی گذر کرد پاره از آن بدو داد چون آن ترسا وقت شب با زن خود صحبت کرد معروف در وجود آمد چون وی را بمعلم فرستادند معلم گفت بگو ثالث ثلاثة گفت نی قل هو الله احد هر چند میگفت که خدای سه است او میگفت که یکی است هر چند معلم بزد دستش سود نداشت پس گریخت مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و بهر دینی که خواستی با موافقت او کردمی وی برفت و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چندگاه روزی در خانه پدر رفت گفتند کیست گفت پسرت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند آنگاه بداؤد طائی افتاد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داؤد طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی و غیر او بود چون فوت کرد از غایت خلق و تواضع که داشت همه اهل میان و رومی دعوی کردند جهودان و ترسایان و مومنان هر یک

میگفتند که از ما نیست خادم گفت که او گفته هر که جنازهٔ من از زمین تواند برداشت من از آن قوم ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان برداشتند و بر وی نماز کردند در زمان مامون ابن هارون الرشید بتاریخ بستم محرم سنه مائتین از دنیا برفت و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانچه سعدی فرماید بیت نه بینی که در کرخ تربت بسی است بجز گور معروف معروف نیست تاریخ از مجمع الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اش نام است	رازدان علیم و علام است بی شک و ریب ای ستوده خصال	او ز دنیا بجنت نقل نمود دل معروف گشته سال وصال	بیستم از مه محرم بود

۲۰۰

مائت سیوم از ابتدای سال دوصد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مائت سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مائة المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد نود و هشت هجری بخلافت رسیده بود در بغداد بر مسند حکومت متمکن بود و در سنه دوصد و هیجده هجری بعد خلافت بست سال بشش ماه و سیزده روز درگذشت بعد از وی برادر او المعتصم بالله ابن هارون الرشید که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دوصد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست و بتاریخ هیجدهم ربیع الاول سال دوصد و بست و هفت درگذشت سرّ من رای که مشهور است بسامره بنا کردهٔ اوست و سرّ من رای نام نهاده یعنی هرکس آنرا بیند مسرور گردد تا بتدریج بسامره اشتهار یافت مزار امام علی نقی و پسرش امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه شعبان که هشتم ماه تازیان است تولد شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم بطن بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دوصد و هیجدهم از هجرت بخلافت رسیده و بروز پنجشنبه هیجدهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و در زمان جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران و هشتاد هزار دینار و هشتاد هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشتاد هزار شتر و هشت هزار غلام از وی مانده بنابرین جهات او را معتصم ثمانین و خلیفه مثمن میگفته اند بعد وفاتش پسرش الواثق بالله ابن المعتصم بالله جانشین خلافت و سریر امارت شد و در سنه دوصد و سی و دو هجری ازین جهان فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بود بعد از وی برادرش المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز بتاریخ هفتدهم شوال دوصد و چهل و هفت باشاره پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دوصد و چهل و هشت هجری درگذشت در حدایق الانوار مرقوم است که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک پادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور بوده است و عجب آنکه آنکس که عزیز ترین پادشاهان بود یعنی شیرویه پدر خود پرویز را کشته لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصل ترین خلفای که مستنصر بوده پدر خود متوکل را کشت و بیش از شش ماه نماند بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دوصد و پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته و چندی بعد ازین او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود

المنتصر بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت شش سال و شش ماه و چند روز در زندان که لشکریانش او را آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد و بعد فوتش لشکریان المهدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشانیدند چون یازده ماه و ده روز خلافت نمود در سنه دو صد پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل بر سریر خلافت نشانیدند او بعد حکومت بیست و دو سال و یازده ماه و چند روز در سنه دو صد هفتاد و نه هجری فوت کرد او را معتمد موفق نیز می‌نویسند بعد از وی برادرزادهٔ او المعتضد بالله بن موفق بن متوکل خلیفه بغداد گردید و در سنه دو صد هشتاد و نه هجری بعد حکومت نه سال و هشت ماه و بیست و پنج روز درگذشت بعد از وی پسرش المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را تزیین ساخت و پس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد نود و پنج هجری درگذشت بعد از وی برادرش المقتدر بالله بن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید + + + + + +

ذکر بادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان وغیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده سال در زمان معتمد بالله در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از و برادر او عمر بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد و هشت بدست امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراءالنهر گرفتار گشت و او عمر لیث را نزد خلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید او یک چشم بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمر و لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد و احوال آل سامان در بات چهارم ثبت است امام علی موسی رضا بن موسی کاظم هشتم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه یکصد و چهل و هفت هجری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و بتاریخ نهم صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد او را زهر داده شهید نمود و در مشهد مدفون گشته

+ + + + تاریخ از مخزن الواصلین +

	آن امام زمان علی رضا		هادی مهدی رجال و نسا		ذات او را امام ثامن دان		بهر ما روز حشر ضامن دان
۱۴۷	گفت هاتف بهر ولی و نقیب		سال مولود او امام حبیب ۱۴۷		بود آدینه و نهم ز صفر		کز دنیا امام کرد سفر
۲۰۳	سال ترحیل آن امام زمان		خردم گفت صاحب ایمان ۲۰۳		روضهٔ او بمشهد است عیان		همچو خورشید بر فلک رخشان

امام شافعی

در فصاحت و کیاست یگانه بود مرقوم است که بمذهب احمد حنبل هر که نماز عمدا ترک کند کافر گردد و بمذهب شافعی نشود اما او را عذاب کنند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود و چه کند تا مسلمان شود گفت نماز کند شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزیکه ابو حنیفه رحلت نموده بوجود آمده و فوتش در دو صد و چهار در ایام خلافت مامون عباسی واقع شده

+ + + + تاریخ از مخزن الواصلین

	شافعی بود فخر مجتهدین		همه علم و فضل و صدق و یقین		روز آدینه بود در سلخ رجب		کرده شافعی بحضرت رب
۲۰۴	سال مولود او تقی علی دان		سال ترحیل او مقدس خوان		مرقد او بمصر فیض رسان		برزمین و زمان و کون و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا

نهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و نود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسی در سنه دو صد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته + تاریخ تقعیه + + + + + + + + + + + + + + + +

آن امام تقی جواد زمان		لقب او زکی و قانع دان		درجهان بود صابر و واثق		شده سال تولدش صادق ۱۹۵

سلخ ذیقعده و سه شنبه بود	که تقی سوی خلد عزم نمود	سال سم داون تقی زمان	ذین نمرد ثم برون شده برهان ۲۲۰
مرقد پاک اوست در بغداد	رحمت حق همیشه بروی باد		

بشر حافی اصل وی از مرو است مقیم بغداد گشته و آنجا چهار شنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین و مائتین در زمان خلافت معتصم بالله در گذشته پیش از احمد حنبل بسالها و وی از بزرگ سیداشتند از احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از ان سنه دو صد و بست و پنج استخراج میاید +

تاریخ + + + + + +

بشر حافی که قدوهٔ بشر است	خدا راه دان و راه بر است	روز عاشوره چار شنبه بود	که ز آفاق بشر نقل نمود
سال تاریخ نقل او بی شک	صاحب عدن گفت حور و ملک ۲۲۵	مرقد عالی اش به بغداد است	جسم در روحش بفیض حق شاد است ۲۲۵

خواجه بایزید بسطامی

در مرات آفتاب نما مسطور است که نامش طیفوری بود و نام پدرش عیسی ابن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اقران احمد خضرویه است و صحبت امام جعفر حاضری بود عمری دراز یافته و در زمان ابو الفضل جعفر بن معتصم بتاریخ بست و هشتم ماه شعبان در سنه اربع و ثلثین و مائتین فوت کرده و بقولی احدی و ثلثین و مائتین اما ازین تاریخ که نوشته می آید سنه دو صد و سی هجری استخراج می یابد +

تاریخ + + + + +

در سال قاف و سین بوجود از عدم	در سال کان ره حق ابا یزید	در رای و لام رحلت او گشت از جهان	چون قدسیان بعالم قدسش قدم رسید ۲۶۴

حاتم اصم

از قدمای مشائخ خراسان بود و مرید شقیق بلخی است و پیر احمد خضرویه گویند که روزی زنی مسئله می پرسید ناگاه بادی از وی صادر شد آن زن خجل شده نظر بر پشت پا دوخت حاتم برای رفع خجالت او گفت بآواز بلند بگو که گوش من گران است زن خوشدل شده بار دیگر استفسار مسئله تقید شد و حاتم نیز از ان باز خود را کر ساخت و از ان است که او را حاتم اصم میگویند در زمان خلافت المتوکل بن معتصم بسال دو صد و سی و هفت فوت کرد +

تاریخ از مخبر الواصلین + + + +

آنکه او بود عارف یزدان	نام او حاتم اصم بدان	سال تاریخ نقل آن مسعود	قبلهٔ اهل دین خرد فرمود ۲۳۷
	در نواحی بلخ مرقد اوست	بر سریر بهشت مسند اوست	

احمد خضرویه مرید و خلیفه خواجه حاتم اصم بود در سنه دو صد و چهل فوت کرد و در بلخ مدفون گردید تاریخ وفات از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از ان سال دو صد و سی و نه استخراج میاید تاریخ

آنکه چون خضر بود نیک روبه	نام او احمد ابن خضرویه	قدوهٔ دین و عمدهٔ دنیاست	اسوهٔ دهر و زبدهٔ عرفاست
عقل تاریخ آن ولی احد	گفت جاوید محو حق احمد ۲۳۹	مرقد او ببلخ مشهور است	تا قیامت بفیض معمور است ۲۳۹

احمد ابن حنبل

او را تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید نه گفت هزار تازیانه زدند قبول نکرد و ازان سبب خلیفه معتصم او را محبوس کرده رنجها داد در سنه یکصد و شصت و چهار در بغداد متولد شده و در انجا دوازدهم ربیع الاول سنه دو صد و چهل و یک در ایام خلافت المتوکل عباسی فوت کرده +

تاریخ وفات از مخبر الواصلین + + + +

آنکه او بود احمد حنبل	شد از و فخر علم و زیب عمل	بود مدهبش بصدق و یقین	قطب کونین شاه محی الدین

٢٤١ ذات او عمدهٔ زمان و زمین
سال مولود او ستاده صاحب دین
جسم پرنور او ستده در جنت راد
سال ترحیل آن خدا آگاه
روح پرفیض او بجنت شاد
شد رقم صاحب جنان ابد

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبد الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در خمس و اربعین و مائتین از دنیا برفت چون جنازهٔ او را برداشتند گروهی از مرغان بر سر جنازهٔ وی در پر بافتند چنانچه همه خلق را از سایه خود بپوشیدند هیچ کس از مرغان یکی را ندیده بود مگر پیر از وی بر سر جنازه مربی شاگرد شافعی والله اعلم بالصواب تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اش نام است
قدوهٔ اولیای ایام است
سال استقرار آن ولی زمانه
خرد گفت باز عدن و جنان

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری

در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه هجری ششم ماه رجب رحلت نموده تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل
سال مولود آن خدا آگاه
بود بی شک خلیل رب جلیل
گفت هاتف عزیز دین الله
سال نقلش ز اوج هفت طبق
ماه شوال بود شانزدهم
صبح آدینه و نهم ز رجب
هاتف غیب گفت قطب الحق
که طلوعش نمود چون انجم
بود کان قطب شد ز دار تعب
٢٥٠

سری سقطی استاد جنید و سایر بغدادیان است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد بعد از آن مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و حبیب راعی را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث و خمسین و مائتین در ایام خلافت المتوکل بالله عباسی از دنیا رفته و در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین
+ + + + + + + + + + + +

عمدهٔ اولیا سری سقطی
باز تاریخ سیوم از رمضان
قدوهٔ اصفیا سری سقطی
روز ترحیل او سه شنبه دان
مرقد او بخطهٔ بغداد
روز آدینه بود و سلخ رجب
لیک بی شبهه سال رحلت آن
هست بی شبهه موضع ارشاد
که گذشت از جهان بعیش و طرب
شده مرقوم زیب عدن جنان
٢٥٣

امام علی نقی بن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب سال ولادت او دو صد و سیزده هجری است و سال وفات دو صد و پنجاه و پنج در بغداد بموضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند و آن مقام را ارفع و عالی ساخته اند خدام و مجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را بتهدید و تحذیر میگیرند و بر طبق عقیده اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج ته خانه واقع است
+ تاریخ + + + + + + + + +

آن نقی زمان امام همام
بود دوشنبه و سیوم ز رجب
باز سال وصال آن شه دین
هادی خلق و رهنمای انام
کو نقی شد بسوی حضرت رب
ساکن عدن شد بصدق و یقین
سال مولود او ز روی سند
سال نقلش باتفاق جهان
مرقد پاک او به سر من رای
اکمل الاکمل است گفت خرد
کو نقی بود زیب دین بر خوان
عالمی را شد است کارگشای
٢٥٥
٢٥٥

یحیی بن معاذ

بتاریخ سیزدهم رمضان سنه دو صد و پنجاه و هفت رحلت نموده و در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخبر الواصلین تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او
اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان
سیزدهم بود از مه رمضان

۲۵۷

سال نقلش ز اوج هفت فلک	گفت ساکن بعدن حور و ملک	مرقد پاک او به نیشاپور	زایرش جن و انس وحش طیور

امام حسن عسکری بن امام علی نقی ع

یازدهم امام است از اولاد علی ابن ابیطالب در سنه دوصد و سی و دو ولادت یافته و وفاتش بست و دوم محرم سنه دوصد وشصت و یک هجری بوقوع آمده و در سر من رای در پهلوی پدر خود مدفون است +

تاریخ

۲۶۱

حسن عسکری که معصوم است از محرم که بست و دویم بود	همچو آبای خویش مسموم است روز یکشنبه اش سفر فرمود	سال مولود او بلطف قدیر سال نقلش ز راستی برخوان	مظهر الحق رقم نمود کبیر که شده حرف راس زده در ان

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری ع

دوازدهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سر من رای تولد شده و در خردگی غیبت نموده و بر طبق عقائد اهل تشیع باز در زمانه آخر ظاهر خواهند شد +

تاریخ

+ + +

آنکه او مهدی است و هادی خلق جمعه و هشتم محرم بود	ذات والای اوست شاهدی خلق که از آفاق غیبتش فرمود	اختلاف ولادت آن شاه یافتم سال غیبتش بسند	هست پیدا میان خلق الله مهدی صاحب زمان آمد

عبد الله ابو مسلم صاحب صحیح مسلم

بموجب تاریخی که در مخبر الواصلین مرقوم است سال ولادت او دوصد و دو هجری است و سال وفات دوصد و شصت و یک تاریخ یافت

تاریخ

۲۶۱

پیشوای زمانه مسلم بود	بکمالات دین مسلم بود سال تاریخ نقل او بی شک	سال مولود آن یگانه وطاق صاحب اهل عدن گفت ملک	خردم گفت هادی آفاق

ابراهیم ادهم بن سلیمان المنصور البلخی از ابنای ملوک بلخ است در جوانی توبه کرد وقتی بصید بیرون رفته بود هاتفی آواز داد که ای ابراهیم نه از برای این کار ترا آفریده اند دیر آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت نیکو زد و بمکه رفت در انجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و از انجا بشام رفت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی وستین و ماتین و یقال فی سنه ست وستین و ماتین از دنیا رفت و ازین تاریخ که از مخبر الواصلین نوشته شد سنه دوصد و شصت و هفت استخراج میشود

تاریخ

۲۶۷

پور ادهم که بود ابراهیم بود از عون ایزد متعال سال نقلش که دلنشین بوده	صاحب معرفت بقلب سلیم عمر آن شاه یکصد و ده سال گفت سلطان اهل دین بوده	صاحب بلخ بود آن سلطان از جهادی نخست بست و ششم قبر او در ولایت شام است	تارک سلطنت شد از دل و جان بود کان شاه شد بچرخ نهم نور بردی ز صبح تا شام است

ابو عبد الله مغربی

استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی و ابو بکر بیکندیست و شاگرد ابو الحسین رزین هروی بوده عمر او صد و بست و دو سال بود عمر استاد او صد و بست سال و ابو الحسین شاگرد عبد الواحد زید بصری است و عبد الواحد زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبد الله بر سر کوه طور سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسین علی رزین در زیر درخت توت گویند

در سنه تسع و سبعین و مائتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مائتین رفته شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصلش از نهاوند است و مولدش بغداد و مذهبش شاگرد شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مائتین از دنیا رفته و فی تاریخ انه مات سنه ثمان و تسعین و قیل سنه تسع و تسعین و مائتین و الله اعلم و ازین تاریخ منظومه که از مخبر الواصلین است سال صد و دو مشهود

تاریخ

معدن علم و قلزم عرفان	سید الطایفه جنید است آن	روز جمعه و شستم رجب بوده	که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل او ز هفت طبق	گفت هاتف جنید واصل حق	قبر عالی او به بغداد است	موضع فیض و جای ارشاد است

۳۰۲

مات چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این مات المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت تمکن بود بعد خلافت بست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بست هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر امثال مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که وی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال و پنجاه و بست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر بمسند خلافت مدار و رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بست و نه هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمانه الراضی بالله از هر چهار سوی عالم لفان بر جا طرفی استقرار شدند تا آنکه در سنه سه صد و بست و پنج بجز شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویا بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله ولد ابن بویا بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره بادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته به ترددات نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده بادشاه شدند تا آنکه بادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق عجم و دیلم استحکام پذیرفت و بادشاهی ایشان تا یکصد و بست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ماوراء النهر النصر ابن احمد سامانی بادشاهی کردن گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نمود و در سنه سه صد و سه هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد و تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت چهار هجری بعد حکومت بست و نه سال و چهار ماه درگذشته بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساخته القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود +

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک شان یکصد و دو سال و شش ماه

بوده ایشان بادشاهان عادل گستر و فاضل پرور بوده اند رباعی نه تن بودند زآل سامان مذکور + گشته بامارات خراسان مشهور
اسمعیل و احمدی و نصری + دو نوح و دو عبدالملک و منصور + وبعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را
که بمنتصر اشتهار داشته داخل بادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد و شصت
و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراء النهر تفویض نموده بود و چون او رحلت کرد پسرش اسمعیل استیلا
پیدا کرد و پس از انکه عمرو لیث را گرفتار ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم شد
و اسم سلطنت برو اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد
امیر در تفتیش خزاین او شد و در تفحص آن متوجه هرات گردید ساکنان آن بلده امان خواستند امیر ایشان را امان داده از اموال
عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزگان خاصه شهریار گردن بندی که مرصع بود
بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد غلیوازی قطعهای لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار
شده بهر جانب که آن موشگیر پرواز میکرد میتاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواز جدا شده در چاهی افتاد بجهت بیرون
آوردن مردم بچاه در آمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند و صنادیق مملو از زر و گوهر یافتند آن خود خزانه عمرو بود و اسمعیل سامانی
بعد حکومت بیست سال در سنه دو صد و نود و پنج فوت کرد بعد از و پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد شش
و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از و پسرش نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت
سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال سه صد و سی و یک بعارضه سل در گذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی
پسرش نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت بعد از وی پسرش
عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد و پنجاه از اسپ افتاده جان داد بعد از وی
برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل سلطنت او الپتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از بادشاه خود گرانی
ورزیده بغزنی رفت و بر افاغنه آن دیار مستولی گشته بادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده سال حکومت کرده
نماند بعد از و پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه
سه صد و هشتاد و هفت در گذشت بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و هشتاد و نه بدست ملک ترک ایلک خان
گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد برادر او اسمعیل دو سه نوبت با لشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد
و نود و پنج هجری ماهرو نامی که سردار طایفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه بانتها رسید شیخ حسین
بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج نبود روزی برانبار پنبه برگذشت و اشارتی کرد در حال
دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند وی را حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود و او را تصانیف بسیار است فراستی داشت که کس نداشت و اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کرده اند
و او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ ابو القاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابو سعید
و شیخ ابو القاسم جرجانی و شیخ ابو علی فارمدی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابو القاسم قشیری گفته در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود نگردد و اگر مردود بود بقبول خلق نشود و باز بعضی او را بسحر

نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور با چهار صد صوفی بجایی میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند ما را شیر بریان می باید گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان باد و قرص یکی میداد تا چهار صد بریان و چهار صد قرص داد و بعد از آن گفتند ما را رطب میباید گفت مرا بیفشانید رطب از وی میبارید تا سیر خوردند نقل است که طایفه او را در بادیه گفت ما را انجیری باید دست در هوا کرد طبقی انجیر تازه پیش نهاد و یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد تا آنکه کارهای عجیب از و پدید آمد خلق متحیر شدند و سخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و جمله بقتل او اتفاق کردند از آنکه انا الحق میگفت گفتند که هو الحق بگو گفت بلی همه اوست شما میگوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین میگوید گفت بگذارید تا بکشندش و علی بن عیسی را که وزیر خلیفه بود بر وی متغیر گردانیدند و ائمه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال و یکماه در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله میپرسیدند در زندان سه صد کس بودند شبی ایشان را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم اگر خواهیم بیک اشاره همه بندها بگشاییم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان را بسته اند اشاره بدیوار کرد فی الحال از قدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش گیرید گفتند تو چرا نمی آئی گفت ما را با وی سریست که جز بر سر دار نمیتوان گفت که حق را با ما عتابی است چون روز شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید که ازین سخن برگردد سه صد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بر دار کردند چند هزار آدمی گرد آمدند او چشم گرد میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی موافقت را گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت از آنکه اینها نمیدانند معذورند و از وی سختم می آید که او میداند که نمی باید انداخت پس دستش جدا کردند خنده بزد پایش بریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند و بعضی سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الاحد پس زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش از تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رضا برد و از یکیک اندام آوازی آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بدتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضای او را سوختند از خاکستر نیز همان آوازی آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که از وی می آمد نقش الله ظاهر میشد و حسین پیش ازین خادم را گفته بود که چون خاکستر من بدجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه بغداد را هم غرقه باشد ترا باید که آن ساعت خرقه من بر لب آب بری و بعصا بزنی تا آب برقرار خود برود و چون روز سیوم خاکستر او بآب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت کردن گرفت خادم خرقه بلب دجله برد و بعصا بزد فی الحال آب برقرار خود زد و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکستر را جمع کردند و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و ثوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است و عبد الملک اسکاف که شاگرد حلاج بود و صد و بیست سال عمر داشت او میگفت که وقتی حلاج را گفتم ای شیخ عارف که باشد گفت عارف آن باشد که روز سه شنبه شش روز مانده باشد از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مائه وی را به باب الطاق برند در بغداد و دست و پای او ببرند و چشم او را برکنند و نگونسار بر دار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند اینهمه که گفته بود یک یک بر سر او گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مخبر الواصلین است که از آن سنه سه صد و نه استخراج میاید + تاریخ +

تا هبا زهوای عالم نور		هست بیشک حسین بن منصور		سلخ عاشوره و سه شنبه بدان		روز قتلش باتفاق جهان

بست و چهارم ز ماه ذیقعده | بود کان سه به برج عدل شده
نود و هفت سال عمرش بود | کان زمان زین جهان شده بصعود
گفت تاریخ نقل او فاضل | بود حلاج مرد حق کامل

سیاره و نباله دار در نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه ثلثین وثلث مائة هجری که مطابق سنه نهصد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که ذنب او از مشرق تا به مغرب گرفت و بیجده روز بماند و از تاثیر این علامت یک جریب گندم به سه صد و بست مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین نقیب سنبله + کار گندم اینچنین بالا گرفت + شیخ ابو بکر الشبلی در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام احمد جام گفته که او مصری است به بغداد آمده و در مجلس خیر نساج توبه کرد شاگرد جنید بود عالم بوده و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع وثلثین وثلث مائة در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبر وی در بغداد است تاریخ از مجمع الاوایل

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود | روز نقلش بعید قربان بود
ذات او بود صاحب ارشاد | شد رقم سال عمر او هشتاد
سال ترحیل آن سلاله دین | بجهان آبروی داد ببین

حکیم کسائی ولادت او روز چهارشنبه بست و هفتم ماه شوال سنه سه صد و چهل و یک هجری بوقوع آمده چنانچه ازین قطعه که خود گفته مستفاد میگردد +

قطعه + + + + +

به سه صد و چهل و یک رسید نوبت سال | چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم | سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف | دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
سرم بگونه شیر است و دل بگونه قیر | ز رخ بگونه نیل است و تن بگونه نال

مقدم الشعراء رودکی البخاری

در هفت اقلیم مسطور است که فرید الدین ابو عبد الله محمد الرودکی از نوادر فلکی بوده و در زمره انام از عجایب ایام تولد وی از رودک سمرقند است و از مادر نابینا پیدا شده در هشت سالگی قرآن را تمام حفظ نمود بعد از آن بشعر رغبت نمود و او را حق سبحانه تعالی آوازی خوش و صوتی دلکش عنایت فرموده بود و در آخر سبطر بی افتاد و بر بط بیاموخت و کارش در نوازندگی بجایی رسید که آب دستش در مقام نواختن هم خاک ملال بباد دادی و هم آتش در جگر کدورت زدی چون آوازه او باطراف و اکناف رسید امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان و ماوراء النهر بود بقربت خویشتن مخصوص گردانید و او اول کسی است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رودکی را صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرموده چنانکه عنصری میفرماید بیت

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش | عطا گرفت بنظم کلیله و دمنه

و در ترجمه یمینی مسطور است که عدد اشعار رودکی بهزار هزار و سه صد و بست بیت رسیده بود و در بعضی نسخ آمده که اشعار وی صد دفتر بوده وفات وی در سال سه صد و چهل و سه روداده دقیقی از فحول شعرا بوده و در اکثر کتب مسطور است که چون اکثر سلطنت خراسان و توران بتفرق آل سامان متکفل گردید خواستند که احوال سلاطین عجم را در سلک نظم انتظام دهند چون دران وقت نظم عالی نگشته بود و این شیوه چندانی شیوع نه پذیرفته هر آئینه از حیز قوه بفعل نمی آمد چون نوبت بامیر نوح بن منصور سامانی رسید همگی همتش بدان مصروف گردید که سنار این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد لاجرم دقیقی را که قدوه شعرای عصر و زبان بود مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت بر رقبه او انداخت و دقیقی بقول اقل بست هزار د

بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ در سلک نظم انتظام داده بدست غلامی کشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید

اشعار فردوسی

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب طبع روان	بشعر آرم این نامه را گفت من	از و شادمان شد دل انجمن
	ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار	بگفت و سر آمد بدو روزگار	

ابو نصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا در سنه صد و نود و چهار هجری فوت کرده +

۳۹۴ تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه دانش بصد صفات آمد	جوهری کاشف اللغات آمد	سال ترحیل آن وحید زمان	رحمة الحق رقم زده رضوان
	سال ترحیل او ز روی حساب	مظهر رحمة التعالی در یاب	

مات پنجم از ابتدای سال چهارصد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بست و پنجم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهارصد و بست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود و بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهارصد و شصت و هفت پدرود این جهان فرمود بعد از و نبیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و پنجاه در سنه چهارصد و هشتاد و پنج در گذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده در گذشت شیخ ابوسعید ابو الخیر بتاریخ چهارم شعبان سنه چهارصد و شش هجری فوت کرده

تاریخ

قطب حق بوسعید ابو الخیر است	رهنمای یگانه و غیر است	شد ز دنیا بسوی اوج جنان	بشب جمعه چهارم شعبان
	ذات او دلگشای فردوس است	سال نقلش همای فردوس است	

۴۰۶

ابو القاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوهٔ بلاغت را برهان بود و مصداق این سخن شاهنامه است که همگنان را در خجالت انداخته از دهقان زادهای طوس بوده منصور نام داشت و کنیتش ابو القاسم و نام پدر او فخر الدین احمد نقل است که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک زمانی بنظم شاهنامه مشغول شده گشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر را سر گردید سلطان محمود را بنظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و عنصری شاعر بتکلیف و تکلف بصد وقت حکایتی انشا میکرد و چون آوازهٔ خواهش سلطان بهمه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند بنظم آورد چنانچه همه کس را الشنودن آن رغبت پیدا شد و آوازهٔ او به سلطان رسید و فرمان طلب بنام او صادر گردید فردوسی عازم غزنی شد چون بشهر در آمد قضا را به ندیم سلطان که ماهک نام داشت باز خورده بمنزل او فرود آمد اتفاقاً روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب میخوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آید باهم گفتند که مردی بیگانه می آید عیش ما منغص خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعه گوئیم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد یقین که او نتواند گفت خود بخود خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید

سلام گفت جواب سلام دادند چون بنشست پرسیدند از کجائی گفت از قصبه طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوییم هر که تواند
گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت مصرعه چون عارض تو ماه نباشد روشن + مصرعه ثانی فرخی گفت مصرعه
مانند رخت گل نبود در گلشن + مصرعه سیوم عسجدی گفت مصرعه مژگان توهمی گذر کند در جوشن + مصرعه چهارم فردوسی
گفت مصرعه مانند سنان گیو در جنگ پشن + چون قرار بود که حرف روی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن
دیگر قافیه نداشت شعرا متعجب شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام
و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را به سلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر با هم گفتند که اگر امیر در سلطان بیند
ما را نزد سلطان آبرو نماند پس بحاجبان گفتند اگر مردی بدین صورت بیاید نزد سلطان نگذارند فردوسی چون حسد ایشان
دید همان شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بایک داد تا بمطالعه سلطان رسانند سلطان را خوش آمد و باحضار
او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسبتی با موی حسن داشته باشد بگوید شعرا از موی اشاره
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیهه این رباعی گفت رباعی مست است بتا چشم تو و تیر بدست + بس کس که ز تیر چشم مست تو نه جست
گر پوشد عارضت زره عذری هست + کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست + سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری
به سلطان عرض نمود که بنده را از خدمت سلطان فراغ نیست که شاهنامه را بنظم آورد اما اگر فردوسی که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را امر نمود که میخواهم که شاهنامه را بنظم آوری فردوسی قبول
فرمود سلطان نزدیک قصر خود فردوسی را جای داد تا در انجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول شد همگی ارکان دولت پیش
فردوسی میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر وحسد میبرد و عنصری چون قوت سخن فردوسی دید چند بیتی از شاهنامه در جنگ رستم و
سهراب که گفته بود بسوخت فردوسی هر داستانی که بنظم می آورد بنظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا
وعده فرمود فردوسی دفترها و قصه ها انچه که بود به نظم آورد تا بمدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان برد چون در ابتدای شاهنامه
شرط آداب نگاهداشته بود و سخن در مذهب تشیع که طریقه او بود گفت چنانچه این بیت از وست + ابیات +

بدان زادم و هم بدین بگذرم + ثناگوی پیغمبر و حیدرم + اگر چشم داری بدیگر سرای + بنزد علی و نبی جوی جای
گرت زین بد آید گناه منست + همین است و آیین راه منست +

اگرچه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد
که شصت هزار دینار طلا بدو دهند حسن میمندی جماعتی از دبیران و مصاحبان را در کار کرد تا سلطان را از آن وعده مانع
آمدند و گفتند که شصت هزار دینار طلا بیک شاعر صعلوک دادن چه لایق است اگر شصت هزار دینار نقره بدهند بسیار است
سلطان گفت شما دانید پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند دینارها را بر در سرای او آوردند چون شنیدند که در گرمابه است
بدر گرمابه بردند چون او از گرمابه بیرون آمد از دیدن شصت هزار دینار نقره ملول شد همانوقت بیست هزار درم به حمامی داد و
بیست هزار درم به شخصی که کاسه شربت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه زر نزد او آورده بودند داد خبر به سلطان رسانیدند
رنجیده شد حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان او را شش درم میفرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این
ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای پیلش اندازند این خبر بفردوسی
رسانیدند تمام شب در اندیشه بود وقت نماز بامداد آنجا که سلطان وضو میساخت رفت و در پای سلطان افتاد و گفت حسودان
سخن بنده را بطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده قرمطی نیست سلطان فرمود اینهمه گناه تو در گذشتم اما بعد از این

بعد از این ترا دید پیش من راه نیست بعد از آن فردوسی بخانه خود آمد و بیتی چند در هجو سلطان گفته با ایاز داد و گفت که بعد بیست روز روزیکه سلطان خوش وقت باشد این کاغذ را بوی خواهی داد این گفت و راه طبرستان پیش گرفت بعد از چند گاه ایاز کاغذ را به سلطان داد سلطان خواند متغیر شد و مردم در پی او به خراسان و طوس فرستاد تا او را بیارند و عذر خواهند و تمام زر بدهند آورا سلطان بهمن میمندی و دبیران در خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم از ایشان بستید و گفت که شما مرا بدنام کردید با حسدی که داشتید او چیزی گفته که تا جهان باشد بنویسند و بخوانند و آن بیتها در شاهنامه بماند و بی هجو شاهنامه ناقص است بیت گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند + جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی + بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید سپهبد شیرزاد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید و گفت که من این کتاب را بنام تو می کنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست شیرزاد ویرا بنواخت و گفت محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی فرستاده گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند که رضای تو نجست فردوسی آن بیتها بوی فرستاد فرمود تا بشستند و پس از آن فردوسی این چند بیت در عذر خواهی آن بگفت + + ابیات + +

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست + بهیچ وجه مراد ورا زمانه جویا نیست
نجسته حضرت محمود را دل دریاست + چگونه دریا کانرا کناره پیدا نیست
برو مجاور دریا نشین گر روزی + بدست افتد دری که جایش پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم در + گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد از آن فردوسی چون بطوس رفت خبر به سلطان رسید خلعتی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازه فردوسی را با غلغله تمام بیرون آوردند پرسید جنازه کیست گفتند فردوسی است او غمگین شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذر خواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه داشت آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدر من قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم به سلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابد الآباد بر صفحه روزگار یادگار مانده حتی چند از آن ابیات

ابیات هجو

بدان شهریارا که این روزگار
نماند بسی بر کسی یادگار
میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
بدانش نه ای شاه را دستگاه
وگرنه مرا بر نشاندی بگاه
اگر مادر شاه بانو بدی
مرا سیم و زر تا بزانو بدی
کف شاه محمود عالی تبار
نه اندر نه است و سه اندر چهار
بسی رنج بردم درین سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی
بپاداش من گنج را بر گشاد
مرا جز بهای فقاعی نداد
بترس از خدا و میازار کس
ره رستگاری همین است و بس
چو دیدی تو این خاطر تیز من
نه اندیشی از طبع خونریز من
اگر شاه را شاه بودی پدر
مرا تاج دادی و زرین کمر
نه خسرو نژادی نه والا سری
پدرش از مغاهان به آهنگری
پرستار زاده نه آید بکار
اگر چه بود زاده شهریار
بسی سال بردم بشه نامه رنج
که تا شاه بخشد بمن مال و گنج
کنون عمر نزدیک هفتاد شد
امیدم بیکبار بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را بمدت سی سال بنظم آورده و در آن وقت عمرش قریب به هفتاد رسیده بود چون در مقامی دیده شد که او بعد از آنکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب ده سال دیگر زنده بود پس ظاهر است که هنگام وفات او که در سنه چهار صد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهار صد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته + + تاریخ + +

بنام جهان داور کردگار + ز هجرت شده چار صد سال بار تاریخ ز هجرت شده پنج هشتاد بار[؟] + که گفتم من این قصهٔ شاهوار اگر مدت سی سال را از چار صد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهر است که فردوسی از همین سال بگفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق همین این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصهٔ یزدگرد شاه گفته + +

تاریخ

سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد | بماه سفندارمذ روز ارد | ز هجرت سه صد سال و هفتاد و چار | بنام جهان داور کردگار

ازین کلام بر ظاهر است که فردوسی نه بخواهش سلطان محمود بگفتن شاهنامه کمر بسته بلکه تا نزده سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد ازان حسب خواهش سلطان باقی داستانها را بنظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح بادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنی رفت و بر افاغنه آنجا استیلا یافته بادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده سال وفات کرد بعد ازو پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت و هفت درگذشت چون وارثی نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در غزنی بر سریر شاهی نشانیدند اول او ست از بادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده بعد وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود سبکتگین در غزنی سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل باب پنجم بر ولایت غزنه سلطنت میکرد در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراء النهر را از دست آل سامانیه برآورده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرده بر وغالب آمده بر تمامی خراسان و ماوراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته بتاریخ هشتم محرم سال سه صد نود و دو هجری با راجه جیپال در پشاور جنگ کرده بر و غالب آمد در گردن جیپال حمایلی بود که جواهر آن یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان محمود همبرین منوال دوازده مرتبه در هند آمده فتوحات عظیم نموده و فیلهائی عظیم الشان و غنیمت بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورده و در متهرا بتخانه های عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و یک بت زرین را بفرموده سلطان شکستند بود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پاره یاقوت کحلی یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهار صد و شانزده هجری بقصد تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده بتخانه ها را از بیخ و بنیاد برکند و بت سومنات را که بت بزرگترین و طولانیش پنج گز بود بغزنی برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگتر را منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی صلعم آن بت را از خانه کعبه[؟] برآورده به هند آورده اند و برابر جواهر باهل آن دیار فروخته اند و ایشان بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند و برخی گفته اند که از

آسمان آمد چنانچه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

منات و لات و عزی که سه بت بودند — ز دست دیت آری زمانه ...
منات را ز میان کافران بدزدیدند — بکشور دگر انداختند زان کشور
پس آنگه آنرا کردند سومنات لقب — لقب که دید که نام اندرو بود مضمر

دو زان همپیر شکست دو را ... — فکنده اندستان پیش کعبه ...
ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند — بصد هزار تماثیل و صد هزار صور
کسی نیاورد این را بر این مقام که این — ز آسمان بخدای جهان آمدست اندر

اما از کتب سلف براهمه معلوم میشود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در انجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات باتفاق ارباب تاریخ بتی است که هنود آنرا از اعظم اصنام اعتقاد دارند ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی استفاده می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود لات

بهر تقدیر روز جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و استعانت طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند و سلطان محمود بعد از فتح به درون بتخانه در آمده منبری دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هر یک ازان ستونها با نواع جواهر نفیسه مرصع یافته بودند و سومنات صنمی بود از سنگ مقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را چشم بران افتاد بگرزی که داشت آنرا در هم شکست و قطعه ازان سنگ را بغزنی برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد و هندوان هر شب آن بت را بآب تازه گنگ غسل مے داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از دو لیست فرسنگ است و درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری از طلا بوزن دویست من هندی در انجا آویخته بودند و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند و هر گاه آن زنجیر را بحرکت می آوردند براهمه بآواز آن شروع در عبادت میکردند فقط +

بالجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از مرض دق بروز پنجشنبه بست و سوم ربیع الآخر سنه چهار صد و بست و یک هجری که مطابق سی ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما علما در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد و نوزده و برخی چهار صد و بست هجری نیز نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و سنه احد و عشرین و اربعمائة بر مرقد او صاف ظاهر است این چند ابیات در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بست هجری استخراج مے یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده — ملک از عدل او گلستان شد ۴۲۰
واقف سر معنوی بوده — سبز و خرم ریاض دوران شد
سال سنتعار آن خدیو زمان
بزمانش زمانه رونق داشت — اهل آفاق تخم عشرت کاشت
مثل او هیچ بادشاه نبود — بزمانش فغان و آه نبود
هاتفم گفت شاه با زمان

دروازهٔ روضهٔ سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند با نواع نقش خوب و مرغوب و منشی موهن لال که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بغزنی رفته بود و زیارت روضه مذکور نموده می‌نویسد که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این دروازهٔ عالی را از آن بتخانه آورده بود و الله اعلم و بعد از آن چون در سنه یکهزار و صد و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز بهادر به امداد شاه شجاع الملک در آن دیار رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانید و دوست محمد خان والی آن ولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناٹن صاحب بهادر را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت از آن دیار قلعهٔ غزنی را اسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از مغتنمات تصور نموده باز بهندوستان آوردند و آن را حالا در قلعه اکبرآباد به احتیاط تمام نگاهداشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشانی شهر غزنی چار چیز است ... کسی داند که او اهل تمیز است
دو مطاقی هست در سقف بتناور ... که افتد آفتاب از سر کناره
اول دروازهٔ سلطان محمد آن ... چهارم مسجدی را باش گویند
سوم سقاده سنگ تمام است ... که کج محراب قبله راست گویند
ستون کنگره سه کنگره سنگون سیار ... میان مسجد جامع مدام است

فهرست پادشاهان آل ناصر

ناصر الدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بیست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت و پسر خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال قمری در سنه چهار صد و بیست و یک ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر کرد بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد از آن برادرش سلطان مسعود ابن سلطان محمود او را مکحول و محبوس نموده بر تخت پادشاهی نشست در سنه چهار صد و بیست و نه روز آدینه نهم ماه رمضان از طغرل بیگ سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد مکحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیگ از آن سال بر ملک خراسان و ما وراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد مکحول سلطان مسعود را در حبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود جهت انتقام خون پدر با سلطان محمد مکحول جنگ کرده داد را با دیگر قاتلان پدر خود از جان کشته بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری در گذشت بعد از و برادرش سلطان ابو الحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبد الرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد از آن طغرل که یکی از امرای او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز به دست نوکر کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخ زاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد از وی

برادرش سلطان ابراهیم بادشاه شد بادشاهی عالم وعادل وعلما دوست ودیندار وکثیر الاولاد بود وهمه دختران را بسادات
کرام وعلماء عظام داده بود وچون او را باسلجوقیان صلح افتاد بهندوستان آمد بسیاری از بقاع وقلاع را مفتوح ساخت
وتا مدت چهل ودو سال بفراغ دل ملک راند ودر سنه چهار صد ونود ودو وفات یافت بعد وی پسرش سلطان مسعود بتخت نشست

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع ست سلسله نسب او به امام
محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی ونواحی آن پیر علیم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد
چشتی بوده وبعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است
محمد حنیفه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان وپسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است
وسالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان ووالده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده وسالار
ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد وتسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی
از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفات وی غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار
صد وبست وسه هجری از بیماری درد سر در بهرایچ فوت کرده مدفون گردیده وسالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان
روز یکشنبه سال چهار صد وپنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب نه ماه در قید حیات بود وسه جنگ عظیم
با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت گلچکان که قریب بتکده سورج کند
بود نشست وسورج کند معبدگاه اهل هند بود وصورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از آن سبب سورج کند
می گفتند وتمام هندوان بجهت پرستش وخصوص بروز یکشنبه می آمدند وآن را بالارکه نیز می گفتند وشهر بهرایچ را بنام او آباد
ساخته بودند بالجمله چون مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده
مناسب است که در اینجا باغی تیار شود پس فرمود درختهای کهنه که پیش سورج کند است همه را دور ساخته زمین را هموار
کنند ویک چبوتره رفیع زیر درخت گلچکان تیار نمایند وبتکده را بحال داشته گرد آن درختها نونهال نصب کنند پس در
چند روز باغی آراسته گردید درین عرصه چند بار هندوان جمع شده غلبه نمودند تا آنکه بتاریخ چهاردهم ماه رجب که روز جمعه
بود سال چهار صد وبست وچهار هجری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان از هر دو جانب کشته شدند اکثری از شهدا را
در حوض سورج کند وبعضی را در چاه انداخته خاکپوش کردند بعد از آن سالار مسعود غازی نیز بزخم تیر که در شه رگ آمده
نشسته بود شهادت یافت وزیر همان درخت گلچکان او را دفن نمودند دران وقت نوزده ساله بود وبعد از وقوع این واقعه
هندوان غلو نموده بهر جا که اهل اسلام را می یافتند شهید میکردند عزیزی در تاریخ ولادت ووفات او این ابیات گفته

تاریخ

محبوب خدا که بود امیر مسعود	در چار صد وچهار آمد بوجود	چون مدت بست در چهارش افزود	در چار صد وبست وچهار رحلت فرمود ۴۲۴

در مرآت مسعودی مرقوم است که بعد وفات سالار مسعود غازی روزی زنی عقیمه بر مرقد او متوجه شد حق تعالی او را پسری
عطا فرمود پس آن زن سه قبایل خود در هر روز یکشنبه بجهت زیارت می آمد وهر جا که بسرقت خارق مذکور اظهار میکرد
وهر روز خلایق زیاده می شد تا آنکه شهرت کمالاتش از شرق تا غرب فرا رسید تا مدت سی سال بهمین طور روضه وگنبد نبود
چون زهره نام دختر میر سید جمال الدین ساکن قصبه ردولی که نابینای مادرزاد بود توجه بجانب روحانیت او نمود

حق سبحانه تعالی بطفیل روح پاک او زهره را در عمر دوازده سالگی بینائی بخشید و برادر خود سید محمد را همراه در بهرایچ آورده روضه بر قبر او تیار ساخت والله اعلم بالصواب و حالا رسمی است در هند و ستان که در ایام گرما هر گاه که آفتاب در برج ثور میرسد در اول یکشنبه که در ماه جیتهه می افتد خلایق از اطراف و اکناف هر دیار علمها گوناگون مرتب ساخته با سرور فراوان تا آن موطن می برند و احیای شب جیت میکنند و اژدهام عظیم از مردم صالح و طالح تقی و طلیقه در طبقات اکبری شیخ ابوالفضل می نویسد که روزی از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه شنیدم که شبی در نواحی اگره این همه هنگامه گرم بود بموجب شیمه کریمه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد در شیون احوال مردم خاطرم تماشائی بود که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته بدیگری گفت که این بادشاه است چون برین معنی مطلع شدم نزدیکی چشم خود را گردانیده کاخ نما ساختم و تغیری در روی بوضعی غریب کردم و بطوری که آنها نفهمند تماشای بوده نظاره گی فنون تقادیر بودم چون آن مردم نیک بن نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته بایکدیگر گفتند که این چنین چشم در روی بادشاه را دمن یا بستگی از دامن معرکه برآمده بمحفل مقدس آمدم فقط ابوالحسن جرجانی بتاریخ دهم محرم سنه چهارصد و بست و چهار هجری فوت نمود

تاریخ

بوالحسن آنکه بود جرجانی + شنیدم مثال او ثانی + روز عاشوره و سه شنبه بود + که از آفاق رحلتش فرمود

۴۲۴ شده تاریخ صاحب جرجان بوالحسن زیب جای عدل جهان

حکیم ابو علی سینا

مولدش بخارا است معاصر سلطان محمود سبکتگین و امیر قابوس والی جرجان گیلان بود و ابو علی سینا را حجت الحق گفته اند در دوازده سالگی با دانشمندان بخارا مناظره کرده و ایشان را ملزم ساختی در خوارزم هفت سال درس گفت و از آنجا بجرجان و از جرجان بعراق عجم افتاد و در خطه اصفهان بمرض اسهال و سحج در سال چهارصد و بست و هفت بعمر پنجاه و دو ساله درگذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۴۲۷ حجت الحق ابو علی سینا + در شجع آمد او عدم بوجود + در شصا کرد جمله کسب علوم + در تکز کرد این جهان بدرود عدد لفظ شجع سه صد و هفتاد و سه میشود آن سال تولد است و عدد لفظ شصا سه صد و نود و یک شد در آن سال جمله کسب علوم حاصل نموده و عدد لفظ تکز که چهارصد و بست و هفت میشود سال وفات اوست و حکیم ناصر خسرو اصفهانی که تحقیق حجتیا مذهب مشایخ داشت معاصر وی بود در هر دو باهم صحبت داشته اند وفات حکیم ناصر خسرو در مشهور سنه چهارصد و چهل و یک بوده و میان ولادت ابو علی سینا و فوت ابونصر فاریابی سه سال فاصله داشته اند قبر ابو علی سینا در دهیکان ست از اعمال بدخشان و منیه عبدالکریم در نسخه بیان واقع مینویسد که مقبره شیخ ابو علی سینا در شهر همدان ست و چون کسی مرمت نمی کند خراب و ویران مطلق ست ازین تاریخ که در مخبر الواصلین مرقوم ست یکعدد در سال وفات او زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سیناست + در همه علم واقف و بیناست + مثل او کس نبود در دوران + هم ریاضی و هم الٰهی دان +

ذات والاش حجة الحق بود	کان زمان امد از عدم بوجود سال نقلش حمد عیان و هفت	سال مولد او دل بینا رحمه الواحد العزیز بگفت	گفت قابل ابوعلی سینا

۴۲۸ شیخ ابوالفتح البستی در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده ذو لسانین است و اشعار فارسی را بغایت متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ازین قطعه تاریخ بنیان مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهارصد و سی هجری واقع شد

تاریخ

۴۳۰ شیخ عالیقدر مجدالدین ابوالفتح آنکه بود ‌ مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام ‌ چارصد با سی چو از تاریخ احمد در گذشت ‌ در مه شوال رحلت کرد تا دار السلام

حکیم ابوالقاسم عنصری سر آمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و شاگرد ابوالفرح سجزی و استاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب بسی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنی و وفات او در شهور سنه احدی و ثلاثین و اربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته . . . .

تاریخ از مولف

بحین وفاتش حور و پری	ندای بر آمد که یا عنصری

۴۳۱ میر مرتضی المدعو بعلم الهدی بتاریخ سلخ صفر سنه چهارصد و سی و شش هجری فوت نموده . .

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده	لقبش اعلم الهدی بوده سال ترحیل مرتضی بیشک	لیلة الجمعه بود و سلخ صفر قطب عدن النعیم گفت ملک	که گذشت از جهان بفضل و هنر

۴۲۶ ذکر لوح مزاری که در دار العجائب کلکته موجود است در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم قبرستانی است که در انجا بسیاری از تربتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی ازان کتابه های خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز دران ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اسحق نام داشت و بروز سه شنبه هیزدهم ماه جمادی الاخر سنه چهارصد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر سنه یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود به داشته آورد و حالا آن لوح در دار العجائب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و

۴۲۷ هو العلی العظیم هذا قبر محمد بن اسحق ولد حید توفی یوم الثلثا ثمان عشر خلون من جمادی الاخر سنه سبع و ثلثین و اربعمائة رحمة الله و الحقه بنبیه محمد صلی الله علیه فقط . . . .

شیخ ابو اسمعیل عرف خواجه عبدالله انصاری هروی بن ابو منصور محمد انصاری هروی از فرزندان ابو منصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری

در زمان خلافت عثمان همراه آسعف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبد الله انصاری مرید و خلیفهٔ ابو الحسن جرجانی بوده و مبداء سلسلهٔ انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسلهٔ انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و نود و شش بود و عبارت جان انصار از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هشتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که آنرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است و آن تعمیر کردهٔ شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که مانند مینار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است..

تاریخ

۴۸۱ آن خواجه که در صورت و معنی شاه است، در بحر حقیقت دو کون آگاه است
از روی حساب جمل ربانی (۴۸۱) تاریخ وفات خواجه عبد الله است

از لفظ وفات که در سوم مصرعه است تاریخ تر می آید بدست راست آن مزار اشعار بسیار از گفتار مولوی جامی مرقوم است از آن جمله این دو بیت گفته حسن خان شاملو است و حسن خان شاملو در عهد شاه صفی بجای پدر خود حسین خان بیگلر بیگی هرات بود

رباعی

دیدم ناساقی عرفان دولت اجام شهود، در آن بزم کاهی خواجه عبد الله انصار
بود در لوح مزارش ناتزئین سری که از شوق، ملایک را بهر تمری کردکرم ناله زار

در دیگر بیلی این روضه حوضی است مشهور بحوض زمزم که آب شیرین دارد و تعمیر نموده شاهرخ میرزا است اما چون از بی و کهن سالگی منهدم شده بود عفیفه در سنه یکهزار و یکصد از سر نو آنرا تعمیر ساخته و این تاریخ بر گنبد آن نوشته

تاریخ تعمیر

بهر تعظیم مزار خواجهٔ انصار کرد، بقعها انشا نمود و تکیه ها ایجاد کرد
سالها زین خیر جاری به خلق الله تیغفر، نیست در تربت آب و خاک چون رنگ نبات
مهد علیا عصمت الدنیا و درج حیا

خان عادل تا بتاریخ چون بقع بینا دگر، بهر توحید ثنای مالک الملک جلیل
چون سحاب تشنه اب جست از دریای نیل، باعث او شد و بنماد این سال بی دلیل
آنکه نبود در حریم عفتش شبه عدیل، سال تعمیرش چو جستم من پیر عقل گفت

صحن گازرگاه را رشک بقیع الجنه دید، ساخته تشنگان ایران این آستان
چونکه عمری همچو کشتی سیلی امواج خورد، کرد تعمیرش ز احفاد قاآن مرحوم
تا خورد زین برکه یکدم آب هر لب تشنه، ریخت از بحر کرم در حوض زمزم سلسبیل

از فروغ روح اهل الله چون قدس خلیل، این بصر غلبه که در راه رضای حق سبیل
ساخت مستغرق نقشش را با قبه جمیل، بهر تحصیل ثواب آنی و خیر جمیل
بهر مزد و ساز دار کوثر خداوند جلیل

۱۱۰۰ از الفاظ حوض زمزم سلسبیل تاریخ بر می آید بدست راست روضهٔ مذکور مزارهای منصور سلطان پدر شاهرخ میرزا و اولاد امیر تیمور و بدست چپ مزارهای اولاد چنگیز خان موجود اند . . . .

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند

چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت هشت سال و چند ماه بر ولایت غزنی و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین و اربعمائه از طغرل بیگ سلجوقی هزیمت یافته بدست لشکریان خود مقید گردید و طغرل بیگ بر ملک خراسان و ماوراء النهر از ان سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعودی نشست و معاصر خلیفه قائم بالله بود و خلیفه بر دلو از شهها عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیگ در سنه خمس و خمسین و اربعمائه در گذشت و چون وارثی نداشت

بعد از وی برادرزاده او سلطان الپ ارسلان بر سریر حکومت نشست و بعضی از روم فتح و قیصر روم را اسیر کرده بعد چندی رهائی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از وی پسرش سلطان جلال الدین ملکشاه که ولی عهد الپ ارسلان بود بسعی خواجه نظام الملک وزیر بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت که در زمان سلطان ملکشاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا مکه و مدینه خطبه بنام او خوانده اند و المقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملکشاه یکی آن بود که وزیری همچو خواجه نظام الملک بدو ارزانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادر را مسیداد و تحمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابوطاهر ایوانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه کارد زده خواجه را بدرجه شهادت رسانید و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت + گرد ستم از چهره ایام سترده‌ام + طغرای نکونامی و منشور سعادت + پیش ملک العرش بتوفیق تو برده‌ام +
چون شد ز قضا مدت عمرم نود و چار + در حد نهاوند بیک کارد بمردم + بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند + او را بخدا و بخداوند سپردم +

و قطعه خواجه بر سلطان ملکشاه مبارک نیامده تا گاه در اثنای آن حال در نصف ماه شوال در حوالی بغداد در گذشت گویند که زن حسن صباح که در آن ایام در محل سلطان بود او را زهر داد این واقعه بعد از شهادت خواجه بچهل روز روی داده امیر معزی حسب حال این رباعی گفته

رباعی

رفت در یکمه بفردوس برین دستور پیر + شاه برنا در پی او رفت در ماه دگر + ای دریغا آن چنان شاه و وزیری چنین + قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر +

و سلطان ملکشاه مدت بیست سال سلطنت نمود و تاریخ جلالی که تا امروز در تقاویم می نویسند منسوب بسلطان جلال الدین ملکشاه است و ابتدای آن تاریخ از روز تحویل آفتاب در برج حمل موافق دهم رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک هجری و مطابق پانزدهم ماه مارچ سنه یکهزار و هفتاد و هشت عیسوی است و آن تاریخ را تاریخ جلالی و تاریخ ملکشاهی نیز گویند بعد وفات سلطان ملکشاه پسرش سلطان محمود بسعی لشکریان و مادرش ترکان خاتون بر مسند حکومت نشست و برکیارق که پسر بزرگ بود و با وی خصومت داشتند چون سلطان محمود فوت کرد ملک بر برکیارق مستقیم گردید او قریب سیزده سال حکومت نموده در سنه چهار صد و نود و هشت در گذشت بعد از وی برادرش سلطان محمد پادشاه شد و بعد ایالت دوازده سال در سنه احدی عشر و خمسمائه رحلت نمود و بعد فوتش برادرش سلطان سنجر بحکومت خراسان و ماوراء النهر رسید

قلعه الموت این قلعه در مابین قزوین و گیلان واقع است حسن صباح در سنه ثلاث و ثمانین و اربعمائه بران قلعه دست یافت از نوادر اتفاقات آنکه قلعه مذکوره را داعی حسن بن زید در شهور سنه ست و اربعین و مائتین احداث کرده الموت نام نهاده و الموت در اصل اله اموت است یعنی آشیانه عقاب و حروف آن بحساب جمل ۴۸۳

موافق استیلا و او بران قلعه ست و حسن بن صباح مردی بود که اسمعیلیه مذهب داشت تو ابعان او را فدائی میگفتند او دشمن جانی نظام الملک وزیر ملک شاه سلجوقی بوده مدام فرصت وقت می جست تا که در سنه چهار صد و هشتاد و پنج هجری یکی از فدائیان خود را فرستاده آن وزیر را هلاک ساخت . . . .

مات ششم از ابتدای سال پانصد و یک لغایت سنه شش صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح مات ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه ست در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست و پنج سال و شش ماه شاید که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت کرد و بعد از وی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود و بعد از وی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد از و المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد و بعد از وی پسرش المستضی بن مستنجد بر مسند خلافت نشست و بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد از و پسرش الناصر بالله بن مستضی بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرد و ماند . .

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در مات ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای مات ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی بعقد نکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد ایالت شانزده سال فوت کرد بعد از وے پسرش سلطان شیرزاد قابض تخت و تاج گردید و بعد از یکسال در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه او را کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان بمدد وی بغزنی آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد از وی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست و روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلع اش این بیت

ندای برآمد ز هفت آسمان ✤ که بهرام شاه است شاه جهان ✤ و شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نیز بنام او گردیده در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از علاء الدین حسن غوری هزیمت یافته در هند رفت و در آنجا بسر برد مدت سلطنت او سی و پنج سال است و علاء الدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنی را تاخت و تاراج نموده مقبرهای سلاطین پیشین را سوای مقبرهٔ سلطان محمود از بیخ و بنیاد برکند و بران دیار مستولی گشت بالجمله بعد وفات بهرام شاه پسرش خسرو شاه در لاهور حکومت می نمود و صرف قلیلی از ملک هند تبصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم

غزنی بود در هند آمده واو را هزیمت داده وگرفتار ساخته نزد برادر خود بفیروزکوه فرستاد و در اینجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و پانزده سال ماند وبعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده وغزالی در ان قریه در سال چهارصد و پنجاه هجری متولد شد ونیز گویند که غزال ریسمان فروش راگویند واو رشته مادر خود در بازار میفروخت ازان جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او هفتاد علم خوانده که کشاد کار او در کدام باشد از هیچ نوع علم او را فتحی نشد رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد وسخن شرع را باسخن صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت کرد تاریخ فوت او ازین بیت معلوم شود

تاریخ

۵۰۵ نصیب حجة الاسلام ازین سرای سپنج / حیات پنجه و چار و ممات پانصد و پنج

امام احمد غزالی

برادر محمد غزالی بود و در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است / در دو عالم بدرجه عالی است
بکمالات علم و صدق و یقین / در جهان بود عارف حق بین
۵۱۷ سال ترحیل ز زبان خرد / شد رقم آب جنت از احمد ۵۱۷

خواجه مودود چشتی

بن خواجه یوسف بن سمعان است پدرش خواجه یوسف در سنه چهارصد و پنجاه و نه هجری بعمر هشتاد و چهار ساله فوت کرده و در چشت مدفون گردیده و خواجه مودود بتاریخ غره رجب سنه پانصد و بست و هفت رحلت نموده وسلسله بیعت خواجه معین الدین چشتی که در اجمیر آسوده اند بدو واسطه باو میرسد تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه مودود چشتی اش نام است / گلشن چار باغ اسلام است
عمدهٔ خاندان چشت آمد / هادی جانب بهشت آمد
۵۲۷ سال تاریخ نقل آن مسعود / گو بجنات آب از مودود ۵۲۷

جار الله زمخشری

صاحب تفسیر کشاف در سال پانصد و سی و سه هجری فوت نموده......

تاریخ

آنکه او بود صاحب کشاف / دلش از کینه و کدورت صاف
نام نامی اوست جار الله / جعل الله فی الجنان مثواه
۵۳۳ سال نقلش ملک بهفت ورق / زد رقم رحمة العلی الحق ۵۳۳

حکیم سنائی غزنوی

مولف حدیقة الحقائق اصلش از غزنی است دیوانه وار همواره پابرهنه گردیدی وچون دوستان وخویشان برحال

اوگریان شدندی او گفتی که بر حال من غمگین مشوید بلکه طرب و خوش دل کنید گویند دوستان بجهت وی کفشی آوردند تا در پای کند روز دیگر کفش را بجضور ایشان آورد و دور کرد و گفت آن سنائی که دیروز در نظر شما بودم امروز خلاف آنم غالباً بند راه این کفش هست وی را قصیده ایست رائیه زیاده از دویست و هشتاد بیت که آنرا رموز الانبیا و کنوز الاولیا نام نهاده بسی معارف و حقایق و لطائف دقائق در انجا درج کرده ظهور او در روزگار دولت بهرام شاه بن مسعود غزنوی بوده از گفتار او حدیقه هست که بنام او نوشته و دیوان شیخ سنائی از سی هزار بیت زیاده هست تاریخ تمام شدن حدیقه خود بنظم آورده که سنه خمس و عشرین و خمسمائة بوده هست و بعضی تاریخ وفات او را در همین سال نوشته اند و مولوی رومی در غزلیات خود او را یاد کرده هست ع عطار روح بود و سنائی دو چشم او ۰۰ ما از پی سنائی و عطار آمدیم
تاریخ فوت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن حکیم زمان سنائی بود	عالم از وی پر روشنائی بود	از تصانیف او حدیقه بدان	بگل و میوهٔ دقیقه بدان
سال نقلش برتبه و مکنت	گفت هاتف زهی گل جنت	عقل تاریخ نقل او گفتا	طوطی اوج جنت والا ۵۳۵

۵۳۵

۵۲۵

شیخ الاسلام احمد الجام

مشهور بزنده پیل نام نامیش ابونصر احمد بن ابوالحسن هست از فرزندان جریر بن عبد الله بجلی هست که در سال وفات رسول ایمان آورده بود هیزده سال در کوهستان در ریاضت بسر برده پس سوی آبادانی شتافته و شیخ را چهل و دو فرزندان بودند سی و نه پسر و سه دختر بعد از وفات وی چهارده پسران و سه دختران باقیمانده بودند و این چهارده پسران همه عالم و عامل و کامل و صاحب تصنیف کرامت بوده اند خود هم تصانیف کامله دارد از ان جمله یکی کتاب سراج السائرین هست ولادت او در سنه احدی و اربعین و اربعمائة بوده و وفات در ماه رجب سال ست و ثلثین و خمسمائة در زمان سلطان سنجر گویند که مولانا مغربی و حکیم سوزنی و عبد الواسع جبلی شاعر نیز همدرین سال فوت نموده تاریخ منظومه از مخزن الواصلین

تاریخ

قدوهٔ دهر زبدهٔ ایام	قطب کونین شیخ احمد جام	شده سال تولدش مجمل	احمد جام رهنمای ازل
	سال ترحیل و عیان و نهفت	عقل والی اهل جنت گفت ۵۳۶	

۵۳۶

یوسف همدانی

در سنه پانصد و سی و شش هجری رحلت نموده و این تاریخ در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه او بود یوسف همدان	کس نبوده است مثل او به همدان	وصف او را شمار نتوان کرد	بلکه یک از هزار نتوان کرد
	سال ترحیل یوسف همدان	پادشاه جهان قدس بجوان ۵۳۶	

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هفتم پادشاه از آل سلجوقیه هست بعد از برادر خود سلطان محمد بپادشاهی خراسان و ما وراء النهر رسیده صاحب دولت

و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده هفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند و مدح سلطان گفته و تربیت یافته اند ادیب صابر و رشید وطواط و عبدالواسع جبلی و فرید کاتب و انوری خاوری و ملک عماد زوزنی و سید حسین غزنوی و بهشتی محبوب سلطان بوده در عهد برادران خود برکیارق و محمد قریب بست سال امارت خراسان داشت بعد از آن مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان یعنی گورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بچنگ آن گروه غول مثال مبتلا بود تا آنکه در سنه احدی و خمسین و خمسمائه تیسبی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهائی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در نهایت ویرانی و رعیت را در غایت پریشانی دیده غم و اندوه بر مزاجش مستولی گشت تا در بست و پنجم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمائه از مرض قولنج در گذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلای عصر این قطعه گفته ..

تاریخ

۵۵۲
جهاندار سنجر که در باغ ملک — سرفراز بودی بکردار سرو
چو در مرو بودی و آنجا بمرد — بجو سال فوت وی از شاه مرو
۵۵۲

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتادان عراق است و از کرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسبت او بعلی ابن ابی طالب میرسد و پشت نامرا و در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ المعالی الٰه آبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر میگویند تولد وی در سال چهارصد و هفتاد و یک واقع شده و در سن هیجده سالگی از جیلان به بغداد رفته مرید شیخ ابوسعید مبارک گشته بدرجه کمال ترقی نموده و خوارق عادت از وی بظهور آمده گویند که اوتاد عراق هشت اند یکی معروف کرخی دوم احمد حنبل سوم بشر حافی چهارم منصور بن عمار پنجم جنید ششم سری سقطی هفتم سهیل بن عبدالله هشتم عبدالقادر جیلانی منقول است که سلطان سنجر سلجوقی ابن ملک شاه آرزوی ملازمت شیخ کرده با و عریضه نوشت مشتمل بر اخلاص و اعتقاد و در انجا درج نمود که چون ما را گرفتار این امر کرده اند رسیدن بملازمت خالی از صعوبت نیست و در آمدن لشکر ضرر بمزارعان و غیر آنها میرسد اگر آنحضرت کرم نموده متوجه اینجانب شوند ملک نیمروز برای لنگر درویشان و خانقاه وقف نموده آید در جواب آن شیخ این دو بیت نوشت ..

قطعه

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد — با فقر گر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب — صد ملک نیمروز بیک جو نمی خرم

وفاتش در بغداد بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر در سن نود و یک سالگی سنه احدی و ستین و خمسمائه بوقوع آمده تاریخ منظومه که در باب وفات او گفته اند اینست

تاریخ

۵۶۱
سلطان عصر شاه زمان قطب اولیا — آمد وفات او ز قیامت علامتی
تاریخ سال فوت وفاتش چو خواستم — از راوی حدیث بگفتا قیامتی
۵۶۱

تاریخ

۵۶۱
غوث اعظم کریم محی الدین — همه لطف و کرامتی دیدم
سال تاریخ فوت آنحضرت — پانصد و شصت و یک هجری سالش
ای معالی قیامتی دیدم — که وفاتش علامتی دیدم

سنیش کامل و عاشق تولد	الیضاً	وفاتش دان تو معشوق آلهی		نزولش در جهان نمود عاشق	الیضاً	سفر افتاد اندر دام معشوق ٥٦١

ذکر لوح مزار عفیفه مرحوم

در جزیره مالته سنگی الی الآن موجود است که آن سنگ در ایام قدیم لوح مزار عفیفه بود نامش میمونه بنت حسان بن علی الهذلی وفاتش بروز پنجشنبه شانزدهم شعبان سنه پانصد و شصت و نه هجری مطابق بست و یکم ماه مارچ سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار عیسوی واقع شده و این چند عبارت بخط کوفی در وسط لوح مذکور مسطور است و ابیات بگرد آن منقوش عبارت بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی نبی محمد و علی آله و سلم تسلیماً لله العزة والبقاء علی خلقه کتب الفناء ولکم فی رسول الله اسوة حسنة هذا قبر میمونه بنت حسان بن علی الهذلی و عدام السوسی توفیت رحمه الله علیه یوم الخمیس السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع و ستین و خمسمایة و هی تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ٥٦٩

ابیات

انظر بعینک هل فی الارض من باقی و صرت رهناً بما قدمت من عمل		او دافع الموت و للموت من راقی مخفاً علی و ما خلقه باقی فی مضجعی و مقامی فی البلا عیر	٥٦٩	الموت اخرجنی قصراً فیا اسفی یا من راء القبر انی قد بلیت به و فی نشوری اذا ما جبت خلاقی		لم تنجنی منه اولی و اخلاقی و الترب غیر اجفانی و اماقی

رشیدی سمرقندی

نسب او بامیر المومنین عمر بن خطاب میرسد اصل او از بلخ است اما در خطه خوارزم مسکن داشته بر بزرگی و فضل او همگنان مقر و معترف اند عمری دراز یافت ظهور او در روزگار اتسز بن خوارزم شاه بوده است و بعد از وفات اتسز خوارزم شاه تا زمان سلطان طغرل شاه بن الب ارسلان بن اتسز در حیات بوده و اتسز در شهور سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری درگذشت و وفات رشیدی در خوارزم در سنه پانصد هفتاد و هشت بود و مدت عمر او نود و هفت سال بوده و قبر او در جرجانیه خوارزم است و روحانی سمرقندی یکی از شاگردان اوست

ذکر قران کردن هفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تواریخ مرقوم است که در ماه رجب سنه احدی و ثمانین خمسمایة کواکب سبعه سیاره در سوم درجه میزان که از برج هوای است بر یک دقیقه قران کردند این واقعه در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شد چنانچه ظهیر فاریابی ایماء بدین کرده ....

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چیست		خود نکو دانی که این خود چیست چون کرده اند		از برای قیمتی یکذره خاک پای تو		هفت اقلیم عالم در ترازو کرده اند

و آنکه در بعضی تواریخ خصوص در تذکره دولت شاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیرا که باتفاق مورخان وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمه یمینی که همدران عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و خمسمایة واقع شده و یکی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند و القیامت تاریخ این واقعه است و این

تاریخ درست هست زیراکه مولف نیز از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران بتاریخ شانزدهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هرگاه که شمس در سی ام درجه سنبله و دیگر سیارها در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا که غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و نیست گرداند و انوری شاعر او سایر ارباب نجوم بشتر مبالغه نمود بر نیکه چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در سرطان که از بروج آبی است اقتضای آنکرد که ربع مسکون مانند ثلاثه ارباع مغروق و معمور شد درین کثرت که جمیع سیاره در بروج بادی جمع آیند باید که درین سال بادی در اهتزاز آید که عمارات بر اندازد و جهان را بخاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ متاع و خانمان سردابها ساختند و اموال خود بدانجا نقل کردند اما بنابر مشیت حضرت عزت دران ایام چندان باد نوزید که چراغی را فرو نشاند ازین ممر انوری در نظر سلطان خفتی بهم رسانید و فرید کاتب دران روز این دو بیت نظم نموده گفت هست انوری که سبب باد های سخت

ویران شود عمارت و کهسار بر سری + در روز حکم او نوزیدست هیچ باد + یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

و صاحب مرات جهان نما میگوید که ارباب تحقیق گفته اند که اگر چه درینصورت کذب منجمان هویدا گردید لیکن هم دران سال چنگیز خان در بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید و خرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد و صاحب نگارستان مینویسد که درهمین سال چنگیز خان بر بعضی قبائل مغول و صحرانشین تسلط اقتدار پیدا کرد و این سبب آن شد که در ایام حکومت او باد بی نیازی وزید و چراغ اعماز اکثر سکان امصار و اقطار فرو نشست و چندین هزار هزار مومن و مشرک در ایران و توران بل اکثر جهان بر باد رفت فقط اما مولف را اعتبار برین همه گفتار نیست زیرا که استیلاء چنگیز خان در دیار ایران و توران سی سال بعد از قران کواکب رو نموده و این عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا + و خسرو میفرماید قول کس نیست که بر استوار

شاعر و قرعه زن و اختر شمار

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که در انجا بیت المقدس در ایام سلف استاده بود چون یکی از قیاصر روم که اصنام پرست بود سی و هشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد عیسوی و پانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ و بنیاد بر کنده مسمار ساخت سه صد سال بعد ازین قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسویه قبول کرده بسبب آنکه آن مکان مولودگاه حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در سنه شش صد و سی و هفت عیسوی آن شهر را تسخیر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت برای عبادت آمد و رفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست یافتند جور و تعدی بر زائران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده لشکر عظیم از دور و نزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار و نود و شش عیسوی آنمکان را از دست مسلمانان و ترکان بدر آوردند و نود و دو سال شمسی بران دیار تسلط داشتند چون بعد از فوت سلطان نور الدین بن عماد الملک زنگی بادشاه مصر و شام که بتاریخ بست و یکم شوال سنه پانصد و شصت و نه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر و شام مستولی گردید و از مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با

فرنگیان آغاز محاربه نموده وبتاریخ سوم ماه اکتوبر سنه یکهزار ویکصد وهشتاد وهفت عیسوی برایشان غالب آمده بازان ملک را بدست آورد اگرچه بعدازین بادشاهان فرنگستان وانگلستان متفق شده جنگها نموده اند اما سودی نبخشید چنانچه در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول محراب مسجد اقصی را بسمت کعبه راست ساختند ودر چهارصد وهفتاد ونه فرنگیان بر آن شهر مستولی شده محرابهای اهل اسلام را خراب ساختند ونود وپنج سال قمری در تصرف داشتند تا در پانصد وهشتاد وپنج هجری آل ایوب آنرا بحوزهٔ اسلام آوردند وشعار مسلمانی آشکارا کردند وازان زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است +

حکیم ارزقی

بسیار فاضل بوده است از مرو است وظهور او در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده که در خاندان سلجوقی از دیگر بادشاهان مستعد تر نشان نمیدهند بادشاهی نیکوصورت وپاک سیرت بوده مقر سلطنت او نیشاپور است وقصری در نیشاپور ساخته موسوم بنگارستان وسلطان در آوان جوانی با ابراهیم بن ینال مصاف داشت وبدست او گرفتار شد وآن بیرحم در چشم او میل کشید وطغرل بیگ که خال او بود بدین انتقام ابراهیم ینال را بکشت وارزقی چند تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخت روزی سلطان نرد میباخت چندانکه شش میخواست سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد وحکیم ارزقی این رباعی را انشا کرد +

رباعی

گر شاه شش خواست سه یک زخم افتاد | تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
شش چون نگریست حشمت حضرت شاه | از هیبت شاه روی برخاک نهاد

وارزقی در سنه خمس وثمانین وخمسمائه درگذشت

شهاب الدین قتیل الله

در سنه پانصد وهشتاد وشش هجری در سی وهشت سالگی فوت کرده

تاریخ

آنکه او بود فی سبیل الله | زه اتفاق جهان قتیل الله
هست مانند مهر وماه مبین | اسم سامی او شهاب الدین
سال سنقار آن خلاصهٔ دین | شد رقم شاهباز علیین ۵۸۶

۵۸۶

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان سلجوقی در نصف ماه جمادی الآخر سنه احدی وسبعین وخمسمائه درگذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران سلطنت نموده صاحب تخت وافسر گردید وشیخ نظامی در مدح آنخسرو گفته

ابیات

سر افروز اقلیم معانی | ولایت گیر ملک زندگانی
پناه ملک شاهنشاه طغرل | خداوند جهان سلطان عادل
بسلطانی بتاج وتخت پیوست | بجای ارسلان بر تخت بنشست

وسلطان طغرل شاه ده سال بظاهری واستظهاری عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد بن یلدگز که وزیر وهم عم او بود بکمال ابهت واقتداری زندگانی نمود وچون عم او در ذی الحجه سنه احدی وثمانین وخمسمائه که سال قران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نائرهٔ فتنه وفساد اشتعال یافت وباد قضا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان

برادرش قزل ارسلان جمدة الملک شده بسرانجام مهام امور سلطنت قیام نمود متفنیان میانه سلطان و قزل ارسلان نائره فساد انداختند او قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در همدان بدست قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل باماد بعضی امرا از محبس بیرون خرامیده بار دیگر رایت سلطنت برافراشت در سنه تسعین و خمسمائه علاء الدین تکش خوارزم شاه در حوالی ری با و محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بردار کشید تکش روز پنجشنبه نوزدهم رمضان در سنه پانصد و نود و شش فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از شاگردان انوری است شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت ماوراء النهر شکست افتاد بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او برپای استاده بود گفت ای فرید هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال که پیش آمده بدیهه بگوی تا بار دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت و سلطان از آن خوب تسلی شد و فرید را بانعامات لائق بنواخت

رباعی

شاها ز سنان تو جهانی شد راست	تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست	گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست	کانکس که بیک حال بماندست خداست

اوحد الدین انوری

در تذکرهٔ دولت شاهی مسطور است که اوصاف سخنوری و فضیلت انوری اظهر من الشمس است از شعرای کم کسی در دانشمندی و انواع فضائل همتای او بود و اصل او از ولایت ابیورد است از دیهی که او را بدنه گویند در جنب مهنه از توابع خراسان و آن صحرا را دشت خاوران میگویند و ازین است که انوری در اول حال خاوران تخلص میکرد استاد او عماره التماس نموده که انوری تخلص کند در عنفوان شباب در مدرسه منصوریه طوس بتحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت و افلاس بسر میبرد روزی بر در مدرسه نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره و اسپ و غلام می گذرد پرسید که این کیست گفتند از شعرای سلطان سنجر است گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بعد ازین من نیز خود را بشاعری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیدهٔ گفت و علی الصباح آنرا بنظر سلطان گذرانید چند ابیات از ان قصیده اینست

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد	دل و دست خدایگان باشد	شاه سنجر که کمترین خدمش	در جهان پادشا نشان باشد

چون سلطان در غایت سخن شناسی بود انعام و اکرام بخشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه بود در علم نجوم مر آمد روزگار خود بود و فرید کاتب شاگرد انوری است خوش گوی و لطیف طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود چنین گویند که از خاک خاوران چهار بزرگی فاضل خاسته اند که نجم ایشان نبوده چنانکه گفته اند...

ابیات

تا سپهر صیت گردان شد ز خاک خاوران	تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید	خواجه چون بوعلی شادان وزیر نامدار عالمی چون اسعد منه زهر شهری ...	شاعری قادر چو مشهوری خراسان انوری

در تذکرهٔ دولتشاهی است که انوری در سال پانصد و چهل و هفت فوت کرده و این غلط می نماید زیرا که مشهور است
که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد و هشتاد و دو در زمان سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده
بود و بمبالغهٔ تمام گفته که روز قران سبع سیاره بادی صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ برکند تا چون این
واقعه بوقوع نیامد سلطان با انوری خطاب و عتاب عظیم نمود و انوری از اینجا گریخته ببلخ رفت و باقی عمر در اینجا بسر برده
مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین بصدق
است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده و پای بکنج عزلت شکسته و قبر وی در بلخ
در جنب مرقد شیخ احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را بمیثل یافته اند که عددش پانصد و نود و دو می شود ۵۵۲

سلطان الشعرا خاقانی شروانی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعراست و نام وی افضل الدین ابراهیم بن علی الشروانی است
مولدش شروان است خاقان ولایت بیان بود از آن خاقانی لقب داشت سنشی کلمات حسان بود بدان روی
حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر بدر خود کرده بر اثر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم	حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدیل آمدم اندر جهان سنائی را	از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان
داشته نسبتی قوی بهم رسانیده مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت پادشاهی فرستادی هزار دینار صله آن بودی
و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی مبدع سخن است و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

و در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضی بالله ظهور نموده در قصیده عربی که در مدح بغداد
گفته ذکر وی کرده و توفی المستضی سنه خمس و سبعین و خمسمائة و خاقانی نیز قصیدهٔ زائیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد
ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و اثیر الدین معاصر خاقانی است میان ایشان معارضات بسیار است و اثیر الدین مداح
سلطان طغرل سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش اینست

بیت

بفرخت رایت حق تبارک و تعالی	الب ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در سرخاب فوت است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاه غفور نیشاپوری بپهلوی خاقانی است و وفات
خاقانی بموجب کتاب هفت اقلیم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد و دو اما از این تاریخ که از مجمع الواصلین نوشته شد

سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی	خلف بو علی شروانی سال تاریخ نقل در رضوان	عمدهٔ اولیای شعرا بود گفت طوطی جنت حق خلان ۵۹۵	زبدهٔ اصفیای فصحا بود	۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش از زین جهان فانی بملک جاودانی سفر نمود

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود	هم مقید بذات مطلق بود	سال سنقار آن شه والا	گفت شهباز مسکن اعلی ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی را از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت از دا گذرانیده آنگه
هرگز چون سائر شعرا از غلبهٔ حرص و هوا ملازمت ارباب دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر مثنویات
را بالتماس و درخواست بادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون بنام خاقان
کبیر منوچهر بادشاه شیروان و خسرو و شیرین و هفت پیکر بنام اتابک قزل ارسلان و سکندر نامه که آخرترین کتاب وی است
بنام طغرل شاه سلجوقی ختم فرموده و بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده و مرقدش بیرون شهر گنجه واقع است تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

شیخ دنیا و دین نظامی بود	قدوهٔ اولیای نامی بود	سال نقلش برفت و گفت	شد رقم گنجوی گل جنت ۵۹۲	۵۹۲

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما ابیاتی که نظامی در تاریخ سکندر نامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

بگفتم من این نامه را در جهان	که تا دور آخر بود در جهان سر سال چارم محرم بدست	بتاریخ پانصد نود و هفت سال ز ساعت گذشته چهارم بدست ۵۹۷	چهارم محرم بوقت زوال

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد عد بیرون است چنانچه همه مصنفات
او را جمع کردند بر مدت عمر او قسمت نمودند هر روزینه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آنرا اصلا قبول
نمیکند گویند تراشه قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را ازان تراشه
گرم کنند همچنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین
ابو الفرج ابن جوزی مینویسد و فاتش در پانصد و نود و هفت بوده

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است بغایت فاضل بوده و در شاعری مرتبهٔ عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک
قزل ارسلان بن اتابک یلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمده از آن

حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زد اما خوارزم شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم ممدوح ارزقی هست بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد و از اصفهان باذربایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت کلی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود و بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و آذربایجان شد و اتابک ابوبکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر بجانب ابوبکر میل تمام داشت و آخر از قزل ارسلان گریخته با ابوبکر پیوست وفات ظهیر در تبریز بوده در شهور سنه پانصد و نود و هشت هجری و در سرخاب مدفون است در جنب خاقانی

ماتِ هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در مات هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنفوان مات هفتم الناصر باللہ بن مستضی که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس هست در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بست و دو هجری در گذشت در زمان او چنگیز خان تاتار سر بر آورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز در ان ولایت سلطنت نموده اند بعد فوت ناصر باللہ پسرش الظاهر باللہ بن ناصر نه ماه و یازده روز خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر باللہ بن ظاهر قریب هفده سال سلطنت راند و نماند بعد از وی پسرش المستعصم باللہ بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه هست در سنه ششصد و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری او را کشته تخم عباسیه را از بیخ و بن بر کند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد بادشاه غور و غزنی است و غزنی با علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد و چهل و هفت هجری از دست اولاد سلطان محمود غزنوی بر آورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان ابراهیم غزنوی که در ان ایام بادشاه غزنی بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در انجا مرد در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی داد او در سال پانصد و هشتاد و دو به هندوستان آمده بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی بر آورده او را محبوس ساخت از ان پس سلطنت هند نیز از خانواده سبکتگین برخاست و در خاندان بادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری باز در هند آمده در حدود تهانیسر با رای پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد، سال دیگر که در ان ایام خواجه معین الدین چشتی در اجمیر استقامت داشت با رای مذکور محاربه نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر کرده مع برادرش که راجه دهلی بود و کهاندی رای نام داشت از جان بکشت و غیاث الدین غوری در سنه پانصد و نود و نه هجری وفات یافت و برادرش شهاب الدین محمد غوری بادشاه غور و غزنی و هندوستان گردید تا آنکه ککهران در نواح لاهور عصیان ظاهر کردند و سلطان بنا بر تنبیه ایشان بهندوستان آمد و طوایف متمردان را سزا داده هنگام معاودت در اثنا راه بتاریخ غره ماه شعبان روز سه شنبه سال ششصد و دو هجری در دمیک که دهی است از توابع غزنی

برکنار نیلاب از دست یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب پسر را استخراج بلیا بدو عزیزی در نظم آورده

تاریخ

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین ‌‌ ‌‌ کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک ‌‌ ‌‌ سوم ز غرهٔ شعبان بسال ششصد و شش ‌‌ ‌‌ فتاد در رهٔ غزنی بمنزل دمیک ۶۰۶

شیخ روزبهان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش هجری فوت نموده تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

تاریخ

مجمع فیض و منبع عرفان ‌‌ ‌‌ قطب آفاق شیخ روزبهان
متصف بود از مه عاشور ‌‌ ‌‌ که گذشت از جهان بعشر و سرور
سال تاریخ رحلتش بیشک ‌‌ ‌‌ نور فردوس گفت حور و ملک ۶۰۶

امام فخر الدین محمد رازی

طبرستانی الاصل بود در شهر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایه در ولایت ری متولد شده نزد پدر خود بتحصیل علوم مشغولی فرمود تا وقتیکه والداو فوت شد از آنگاه بسمنان شتافته بپیش کمال سمنانی در کسب کمالات نفسانی اهتمام کرده معاصر سلطان شهاب الدین غوری بوده و در تاریخ یافعی مسطور است که فخر الدین رازی بغایت جمیل و باوقار و محتشم بود و هرگاه که سوار میشد قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون تصنیفات بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار است که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان نوشته و وفاتش در هرات روز دوشنبه عید الفطر غرهٔ شوال سال ششصد و شش هجری واقع شده و قبروی در خیابان هرات است مکرر در تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی ‌‌ ‌‌ که کس ندید و نه بیند ورا نظیر و همال
بسال ششصد و شش در گذشته بیکبار ‌‌ ‌‌ نماز دیگر اثنین غرهٔ شوال ۶۰۶

سلطان قطب الدین ایبک

چون شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه های هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرٹهه و دهلی را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله بتصرف خود در آورد و بعد وفات محمد غوری چون برادر زادهٔ او غیاث الدین محمود بادشاه غور شد قطب الدین را تاجی و تختی و چترے فرستاد و خطاب سلطان داد چنانچه قطب الدین در لاهور بتاریخ هیجدهم ذیقعد سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته بادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسپ افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه از آن واقعه خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود بسبب آن او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکهه بخش نیز گفتندی بعد از و پسر خواندهٔ او سلطان آرام شاه بادشاه هندوستان شد ۶۰۷

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخهٔ هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانهٔ روزگار و برگزیدهٔ درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است باصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی

گردید رسش دیر افرستاد از مقربان سلطان گردید بر روز جمعه مجلس نهادی و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه که عورتی بوده جمیله و بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و وعظ شنیدی مدعیان سخنی درمیان مستی بسلطان رسانیدند که مادر تو بمذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ در آمده و وعظ شنیدن را بهانه ساخته سلطان در اثنا کیفیت فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا بمرد شهادت او بقولی در سنه سبع و بقولی در سنه ست و عشر و ثلثین و ستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائه و قبل سنه ست عشر ۶۱۶ و ستمائه شهید کردند خاتون وی که از نیشاپور بود بعد از چند سال در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه او را به نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بابای سلطان محمد خوارزمشاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و بعد سر بسجده نهاد و زمانی نیک در سجده بود بعد از آن سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بجهت خونبهای فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن پیاده بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرده در صف نعال باستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر و اگر قصاص میکنید اینک شمشیر شیخ گفت و کان ذلک فی الکتاب مسطورا دیت وی زر نیست بلکه جمله ملک و سر تو بر وی و سر ما و سر بسیاری از خلائق درین قصه بباد فنا رود لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقهٔ کفار تاتار بود بادشاهی قهار و جبار بود و چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت چنان رعب و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود و مغلان او را تعقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که میرسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار حسرت در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائه فوت کرد و در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان شهادت یافته و این واقعه در سنهٔ عشر و ستمائه بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین	قطب کونین شیخ نجم الدین	آنکه خورشید پیش او صغری است	الملقب بنجم دین کبری است
نهم ماه صوم و شنبه بود	که ز دنیا بخلد عزم نمود	سال ترحیل آن هدایت فن	شد رقم آفتاب اوج عدن ۶۱۸

قاآن والا چنگیز خان

از فرقهٔ کفار تاتار است نام پدرش ییسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر بر آورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته و بعد از آن رخ بطرف ایران نموده بر سر محمد خوارزمشاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم بود رفت و بعد محاربه متواتر در سنه ششصد و هیجده او را مستاصل ساخت چندی با پسرش سلطان جلال الدین جنگ ها داشت تا آنکه او را نیز کشته تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و غیر آنها در عرصهٔ قلیل بدست آورد و بعد از آن در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و پس از سلطنت بیست و دو سال بعمر هفتاد و پنج سالگی در یکشنبه پانزدهم ماه رمضان سنه ششصد و بیست و چهار

هجری درگذشت چهار پسران داشت اوکتای و جغتای و جوجی و تولی لیکن جوجی شش ماه پیش از پدر فوت کرده دیگران
بپادشاهی رسیدند اوکتا که ولی عهد بود پادشاه تاتار شد و در سنه ششصد و سی و نه درگذشت جغتا بعد از پدر پادشاه
ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد و تولیخان که پدرش او را همراه اوقات با خود نگاه میداشت بعد پدر تابع
برادران خود میبود و چنین گویند که این قوم مقید بهیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت
جمیع وحوش از درندگان و چرندگان تناول می‌نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی مینویسد که روزی
سلطان اباقاخان که از نسل چنگیزخان بود طعام می‌خورد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان وزیر او در آن مجلس
حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد بر داشته باو داد خواجه از رعب سلطانی اباکردن نتوانست
فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فریدالدین عطارؒ

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فریدالدین ابتدا بشیوه عطاری روزگار میگذرانید روزی
درویشی بدر رسیده طلب چیزی کرد عطار از غایت مشغولی بدو ملتفت نشد درویش گفت ای خواجه تو باین نوع خواهش
و تعلق چگونه خواهی مرد گفت بنوعی که تو میری درویش گفت تو همچو من نتوانی مرد و بر فور کاسه چوبین که در دست داشت
بزیر سر گذاشته و الله گفته جان داد چون عطار مشاهده آنحالت نمود از سر دکان برخاست و هرچه دست مکنتش بدان میسر
ایثار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند سال باو بسر برد و پس از ان بزیارت بیت الله الحرام
رفته بسیاری از مشائخ را دریافت و بعد از معاودت بخدمت فخرالشهدا شیخ مجدالدین بغدادی رفته از دست او خرقه
۵۵ پوشیده آورده اند که او را چهل رساله نظم است از مثنوی و در نفحات از مولوی رومی نقل کرده که او در کلام خود فرموده
که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فریدالدین عطار تجلی کرده مربی او گشت و در تذکره دولت شاهی آمده که
اصل شیخ از قریه کدکن من اعمال نیشاپور است و شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چهارده سال عمر داشت ولادت او
در روزگار سلطان سنجر بود در ماه شعبان سنه ثلاث و عشر و خمسمایه یعنی بسال پانصد و سیزده هجری و بست و نه سال
در نیشاپور بوده و در شهر شادیاخ هشتاد و پنج سال و فوت شیخ در قتل عام نیشاپور بوده هنگام استیلاء چنگیزخان یعنی چون
در محاصره نیشاپور قراجار نوئیان داماد چنگیزخان کشته شد و چنگیزخان بنابران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلی
افتاده شهادت یافت و آن چنان است که مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصی پیدا شده گفت این پیر را
مکش که خونبهای وی هزار دینار می‌دهم شیخ گفت مفروش که بهتر ازینم خواهند خرید چون آن شخص از وی
بگذشت دیگری گفت که این مرد را مکش که خونبهای او یک توبره کاه میدهم شیخ گفت بفروش که بیش ازین نمی‌ارزم
مغل بقهر رفته شیخ را شربت شهادت چشانید و کان ذلک فی عاشره جمادی الثانی سنه سبع و عشرین و ستمایه تاریخ
وفاتش که در مخبرالواصلین نوشته است اینست

تاریخ

شیخ عطار حق فریدالدین — آفتاب سپهر دانش و دین
سال ترحیل آن سعید زمان — قبلهٔ اهل جنت سبحان ۶۲۶ — ۶۲۷
عمر او یکصد و چهارده سال — بود از لطف ایزد متعال
عقل تاریخ نقل آن مسعود — بلبل جنت و جنان فرمود ۶۲۷

مولف گوید که در تاریخ فوتش اختلاف بسیار است بعضی ششصد و بست و هفت و برخی ششصد و نوزده گفته اند و از حالات مولانا بهاء الدین ولد و پسرش مولانا جلال الدین رومی چنان مستفاد میگردد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت مولوی رومی که در سنه ششصد و چهار بوقوع پیوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس هر دو تاریخهای وفات شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از ان درست خواهد بود نه در طبقات اکبری مسطور است که شیخ عطار شصت و چهار سال پیش از شیخ سعدی فوت کرده باین حساب نیز وفات او بسال ششصد و بست و هفت میرسد اما این قطعه که در تاریخ وفات او در کتاب هفت اقلیم مسطور است بعض غلط می نماید زیرا که قتل عام چنگیز خانی در حدود سنه ششصد و شانزده شروع شده و سال فوت شیخ کم از ان سال نمی تواند بود و نه زیاده از ششصد و بست و چهار که چنگیز خان در ان سال فوت کرده و عدد سال که ازین قطعه بر می آید صرف پانصد و هشتاد و شش می شود قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

شیخ عطار آن فرید روزگار	مرشد شاهان و شاهنشاه فقر	شد شهید راه فقر آن رهنما	سال تاریخش الی اشهد راه فقیر ۵۸۶ ۸۶

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است بمحلی که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ بسه سال شادیاخ خراب شده چنانچه عزیزی در باب زلزله که در نیشاپور بکرات واقع شده میگوید

قطعه

اندر سه زمان سه زلزله نازل شد	یکی پانصد و سی و آنکه شد شهر خود شست	وان زلزله بار دوم ششصد و سی	وان زلزله بار سوم هشتصد و هشت

و امیر علی شیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر مرقد شیخ عطار بنا ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکرهٔ دولتشاهی آمده که او سر خیل علمای بلخ بود و در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضی گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر بادشاه خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند و چون هرگاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وی حسد برد و بمعادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه پسرش مولانا جلال الدین که دران وقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند الحاصل بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام و زیارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا و اصحاب روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رفتند و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و افاده مشغول بودی تا بعد از چند سال در شهور سنه ششصد و سی و یک و بقولی ششصد و بست و هشت بجوار رحمت ایزدی انتقال کرد و بطریق ارشاد وصیت بپسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر شد

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد است بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او را تصانیف بسیار است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود و لادتش

در رجب پانصد و سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو و در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد و جدید مدفون گشته

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود — عمدهٔ اولیای اعظم بود
سال مولود او بدان یقین — اکمل اولیا شهاب الدین ٦٣٢
عمدهٔ واصلین شهاب الدین — قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما — ساکن اوج جنت والا ٦٣٢

سلطان شمس الدین التمش

زر خرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود نام او التمش بسبب آنکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز بادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردید و تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درونیان تنگ ساخت چنانچه دیول که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان درآمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت — از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعهٔ گوالیار و آن حصن حصین — در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته بود خراب ساخته تمثال بکرماجیت را آورده در پیش مسجد جامع دهلی فرش کرد و فاتش بتاریخ بستم ماه شعبان سال ششصد و سی و سه بوقوع آمده و این ابیات در تاریخ وفات او از مولف است

تاریخ

چو ششصد و سی و سه از سال هجری — گذشت و بست روز از ماه شعبان ٦٣٣
بشد سلطان شمس الدین التمش — بسوی جنت الماوا خرامان

بعد وفاتش پسر او سلطان رکن الدین فیروز شاه بر تخت دهلی جلوس نمود و چون شش ماه و بست و هشت روز حکومت کرد امرا که از و ناراض بودند او را معزول ساخته سلطانه رضیه را که دختر التمش بود بر تخت نشانیدند او لباس مردانه در بر کردی و علانیه بر فیل سوار شدی آخر در سنه ششصد و سی و هفت کشته شد مزار او در شاهجهان آباد الی الان موجود است و نزد قبر او قبری دیگر است که آن را مزار رجبیه بیگم میگویند این مکان مشهور است بدرگاه رجی جبجی بالجمله سلطان معز الدین بهرام شاه بن سلطان رکن الدین فیروز بر تخت سلطنت نشست و در سنه تسع و ثلثین و ستمایه در شب سه شنبه سیزدهم ماه ذیقعد کشته شد بعد از وی سلطان علاء الدین پسر سلطان شمس الدین را بر تخت نشانیدند و چون او بتاریخ بست سوم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه ودیعت حیات سپرد برادرش سلطان ناصر الدین محمود بادشاه شد و وزیرش غیاث الدین بلبن که خطاب الغ خان داشت و زر خرید سلطان شمس الدین التمش بود او را محبوس ساخته خود در سنه ششصد و شصت و چهار بر تخت دهلی نشست و بعد از سلطنت بست و یک سال در سنه

شش صد و ہشتاد و پنج بعمر ہشتاد سالہ فوت کرد بعد از وی نبیرہ او سلطان معز الدین کیقباد ابن ناصر الدین بغراخان ابن غیاث الدین بلبن نا نباہ پدر خود کہ در بنگالہ بود بر تخت دہلی نشست و در سنہ شش صد و ہشتاد و ہفت بفرمان فیروز ملک خلجی کشتہ شد و امیر خسرو کتاب قران السعدین را در باب ملاقات سلطان کیقباد با پدر خود نظم فرمود

خواجہ معین الدین چشتی

در اکبر نامہ مرقوم است کہ خواجہ معین الدین چشتی از سیستان است و اہل آن دیار را سنگری میخوانند و را سنجری مینویسند کہ معرب سنگری است در سال پانصد سی و ہفت در قصبہ سنجر بزاد و در پانزدہ سالگی پدرش کہ خواجہ حسن نام داشت دبریاضت و قناعت مشغول بود در گذشت و خواجہ بسمرقند و بخارا رفت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود از انجا بخراسان شتافت و نشونما در انجا یافت و در ہاروں کہ از توابع نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی ہارونی نمود و دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقہ کشید و سفر با و غربت ہا پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت بالجملہ اکابر از سلسلہ چشتیہ است بدو واسطہ بخواجہ مودود چشتی میرسد و بہشت واسطہ بابراہیم ادہم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی ہندوستان بر حسب صحبت پیر خود بہندآمدہ بود و در اجمیر کہ رای پتھورا فرمانروای ہندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب برنیاید تا آنکہ در سال پانصد ہشتاد و ہشت سلطان معز الدین سام مشہور بشہاب الدین غوری بہندوستان آمدہ در حدود تھانیسر با رای مذکور جنگ کردہ فتح یافت و خواجہ در اجمیر عزلت گزینی اختیار نمود خواجہ قطب الدین اوشی یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر کہ در پٹن پنجاب آسودہ اند مرید خواجہ قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید دادہ الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجہ برخاستہ اند و اکبر شاہ بادشاہ در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیدہ چند مرتبہ برہنہ پا بزیارت مرقد خواجہ کہ در اجمیر است از آگرہ رفتہ بود و عمارات عالی در انجا بنا نمودہ تاریخ وفات خواجہ بقولی ششم ماہ رجب روز شنبہ سال شش صد و سی و شش و بقول دیگر شش صد و سی و سہ ہجری است مرقد او امروز زیارتگاہ خورد و بزرگ است و از لفاظ آفتاب ملک ہند سال وفات او ظاہر میشود و این تاریخ منظومہ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

جمعہ و ششم رجب بودہ سال نقلش بعزت و تمکین	از جہان خواجہ نقل فرمود گو سراج جنان معین الدین	نود و ہفت سال عمرش بود روضہ پاک اوست در اجمیر	کاز زبان نقل از جہان فرمود زایرش جن وانس اثر در شیر

سید حسین مشہور بخنگ سوار

در اکبر نامہ مرقوم است کہ قلعہ کہنہ اجمیر کہ بر قلعہ کوہی واقع است در ان عالی مقام مرقد سید حسین مشہدی خنگ سوار موجود است کہ بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست کہ سید از ملازمان شہاب الدین غوری است ہنگامیکہ فتح ہندوستان کردہ مراجعت نمود او را بشقداری اجمیر گذاشت و در انجا نقد حیات سپرد و بمرور ایام بہجوم عوام بولایت مشہور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد

خواجه قطب الدین بختیار کاکی

ابن خواجه کمال الدین موسی است در اوش که مابین مشرق و جنوب اندجان واقع است متولد شده و از آن است که او را اوشی نیز مینویسند و در صغر سن سفر اختیار کرده و در بغداد در ماه رجب سال ششصد و بست و دو هجری در مسجد امام اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین چشتی استفاده یافته و در هند آمده در ملتان با مخدوم بهاؤ الدین ذکریا صحبت داشته و در زمان سلطان شمس الدین التمش در دهلی آمده سکونت اختیار کرده گاه گاهی بطریق النظم [illegible] بحر اندیشه بساحل بیان می افگند این چند بیت از انجمله است

نظم

ای بگرد شمع رویت عالمی پروانه	در لب شیرین شورستور خانه قطب مسکین گر گناهی میکند عشقش	من بیچاره در این آشنائی میخورم خون جگر عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه	آشنا به حال ما بیگانه ای بیگانه

خواجه بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه ازین جهان رحلت فرموده در دهلی مدفون گشته تاریخ از نسخه مخبر الواصلین

تاریخ

فیض بخش جهان بصدق و یقین از ربیع نخست چاردهم	قطب آفاق خواجه قطب الدین بود کان قطب شد بچرخ نهم	لقبش بختیار کاکی دان عقل تاریخ نقل آن محمود	چون او شیء [illegible] اش [illegible] آب جنت بقطب دین فرمود	٦٣٣

قبرش که در دهلی است اگرچه از سنگ و خشت نساخته اند مگر خام است اما زیارتگاه خاص و عام است در زمان دولت شیرشاه و اسلام شاه بعضی از اعزه دیواری برگرد مزارش تعمیر ساخته چهار دروازهای کلان احداث نموده بودند که تا امروز موجوداند و این اشعار تاریخ بر دروازهای مذکور مرقوم اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیرشاه	شاه را بر باب کو کب کوب دین [illegible] بود بست و چار و نهصد سال از هجرت که شد	این عظیم القدر درگاهی که آمد [illegible] زاهتمام شیخ دین پرور خلیل [illegible]	صادق آمد قول [illegible] للباب [illegible] السلام

تاریخ بر دروازه سمت حاطه [illegible]

در زمان شه جهان اسلام کرد شخصی بنا که در بابش	شد بلند [illegible] در سپهر جناب یوسف ثانی از حق است خطاب	گرچه صد هشت باب جنت را چون ز تاریخ نام کردم عرض	لیس باب بمثل هذا الباب گفت درگاه خواجه اقطاب

تاریخ بر دروازه غربی

خلقی که درین گنج سعادت سیر [illegible]	آخر گهر شار شاکر خان سفت	گفتم چه نویسم رقم تاریخش	رضوان بدل اسرار ز در جنت گفت	٩٥٨ ١١١٩

ازین تاریخ چنان استفاده میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار و نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را مرزا بیدل نظم فرموده که در [illegible] او موجود است بعد از ان محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی بحجره [illegible] دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بران کنده

تاریخ بر دروازهٔ اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار — با اعتقاد معتقد کامل العیار
رفتند قدسیان بدیار بهشت عدن — تاریخ یافتند حصار بهشت عدن ۱۱۳۰

اشعار بر دروازهٔ بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام — فرخ سیر شهنشه نه آسمان غلام
تعمیر شد بجهد محمد ی زیبا و منتظم — گرد مزار خواجه دین قطب فلک
مانند قبلهٔ اشرف چون کعبه محترم — گردد بگرد روضهٔ او آدم و ملک

متصل این درگاه مسجدی بود مشتمل بر یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد ازان اسلام شاه در عهد خود درجهٔ دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجهٔ سوم بران تعمیر نموده این تاریخ بران منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب — خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت فرز سوم اعتقاد — مسجد زیبا بنا و سجده گاه شیخ و شاب
سال تاریخ بنا اش بیت رب مستجاب — با سروش غیب هاتف گفت در گوش خرد ۱۱۳۰

شیخ محی الدین بن عربی

در سنهٔ پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هفت از جهان رفته در دمشق مدفون گردید

تاریخ

شیخ والا جناب بن عربی — پیشوا و ثانی محی الدین
مقتدای ره خدا طلبی — سال مولود او به ثانی بین
لقب خاص او محی الدین — شد رقم سال نقل آن سامی
مرشد کافهٔ زمان و زمین — قدس الله سره السامی ۶۳۷

حضرت علی لالا

بتاریخ سوم ربیع الاول سنهٔ ششصد و چهل و سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمدهٔ اولیا علی لالا — شد ز دنیا بجنت دالا
سال نقلش بگو بعالم قدس — از ربیع نخست بود سوم
شاهباز هوای عالم قدس — که گذشت از تعلق مردم ۶۴۳

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکرهٔ دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند علاء الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند علاء الدین که والی قلعهٔ الموت بود از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسائل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بخواندن علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از زنان تبریز زردوزی آموخته بود و ازان سبب بزردوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزازیست و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین شمس گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آتش در وی باید زد او باشارت پیر بروی بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر استری نشسته و جمعی موالی در رکاب او روان از مدرسه بخانه می رود در جلو او روان شد بعد ازان مولانا همیشه او را طلب کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بسر بردی شور و غوغا از موالی

و اصحاب بر آمد که سر و پا برهنه مبتدعی آمده پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این شیخ را لرزندی تا آنکه شمس الدین پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا بی طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را باز بروم آورد و روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بمعادات او مشغول شدند بضرورت شمس الدین این مرتبه عزیمت شام نمود و بعد از آن که از شام بروم آمد شبی شمس الدین با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون در دازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آمد فی الحال برخاست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند دران وقت هفت کس مشورت نموده در کمین استاده کاردی بروی راندند شیخ نعره زد چنانکه آنجماعت بیهوش افتادند یکی از آنها علاء الدین محمود فرزند مولانا بود که بداغ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اتسام داشت چون آنجماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره خون هیچ ندیدند از ان روز باز این غایت نشانی از ان سلطان معنی پیدا نیست و کان ذلک فی شهور سنه خمس و اربعین و ستمایه و آن ناکسان در اندک زمانی به بلای مبتلا شده هلاک گشتند و علاء الدین محمود را علتی پیدا شد هم دران ایام وفات کرد و مولانا بجنازه او حاضر نشد بعضی گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدن نعش را در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت کرده که در فلان چاه خفته ام بنیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از ان چاه برآورده در جای مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرات جهان نوشته شد

تاریخ

زبعد آه شمس الدین و الحق		دگر تاریخ شد بود او ز تبریز ۶۴۵	

۶۴۵

از الفاظ آه شمس الدین و الحق و دیگر از الفاظ بود او ز تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخبر الواصلین است

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین		عارفی بی نظیر شمس الدین		سال تاریخ نقل او رضوان		زد رقم شمس حق جهان جنان ۶۴۴

۶۴۴

در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی در قونیه است

سید برهان الدین محقق

در سنه ششصد و چهل و پنج هجری فوت کرده و در قیصریه مدفون گردید

تاریخ

آنکه برهان دین و دنیا بود		نور چشم علی و زهرا بود		شد بجنت از ین سرای سپنج		آن محقق به ششصد و چهل و پنج ۶۴۵

۶۴۵

جغتا قاآن

پسر دوم چنگیز خان است بعد فوت پدر در سنه ششصد و بست و چهار بر ملک ماوراء النهر و بدخشان و بلخ و غزنی تا لب سنده پادشاه گردید و هفت ماه پیش از اوکتا قاآن که برادر بزرگ و پادشاه تاتار بود در ماه ذیقعد سال ششصد و سی و هشتم هجری درگذشت و قراچار نویان که وزیر او بود در ضبط و نسق امور ملک قیام نمود تا آنکه بعد از چندگاه هلاکو خان پسر تولی را بحکومت و لایت جد گرامیش ارجمند گردانید اما بعد از چندی کیوک خان پسر اوکتا ملک از و گرفت و بعد سلطنت یکسال در سنه اربعین و ستمایه درگذشت بعد از و منگو قاآن ولد اوکتا شد

تولی خان مالک ملک گردید و نه سال سلطنت راند بعد از و برادرش هلاکو خان بادشاه ایران شد

شیخ المشایخ سعد الدین حمویه

در سنه ششصد و پنجاه هجری فوت نموده و این تاریخ در وفات او در مخبر الواصلین مرقوم است

تاریخ

۶۵۰ حموی آنکه بود سعد الدین ❊ شد ز دنیا بسوی خلد برین
سال نقلش ششصد و پنجاه ❊ شده مرقوم پیش اهل اشباه

شیخ جمال گیلی

در کتاب دبستان مرقوم است که شیخ جمال گیلی در زمان علاء الدین اسمعیلی که بادشاه قلعه الموت بود در قزوین بارشاد خلائق مشغول بودی و در خفیه دعوت اسمعیله قبول کرده بود بنابرین علاء الدین او را تعظیم نمودی اما علماء غیر اسمعیل شیخ را اسمعیل ندانستندی و فاتش شب دوشنبه چهارم شوال سنه ششصد و پنجاه و یک هجری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

۶۵۱ جمال ملت و دین قطب اولیای خدا ❊ که آستانهٔ او بود قبلهٔ آمال
بسال ششصد و پنجاه و یک بجنت رفت ❊ شب دوشنبه و روز چهارم شوال

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت نشسته و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر او رسیده بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالآخر خلیفه باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار پسرانش و شانزده لکه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش زد و بروایت صاحب مرات الجنان هزار هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و حسام الدین منجم را که مچلکا داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه بقتل رسانیدند و در مرات جهان نما مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را با پایا خواجه نصیر الدین طوسی در جوال کرده بالش استخوانهای او را در هم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

۶۵۶ سال هجرت ششصد و پنجاه و شش ❊ روز یکشنبه چهارم از صفر
شد خلیفه پیش هلاکو خان دچار ❊ دولت عباسیان آمد بسر

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین ❊ بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته ❊ ..
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک ❊ سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده (قلعه) را در سنه اربع و خمسین و ستمایه مستاصل و نابود ساخته قلعه الموت را از دست ایشان بدر آورد چنانکه ازین تاریخ مستفاد (میگردد)

تاریخ

سال عرب چو ششصد و پنجاه چهار شد	یکشنبه اول از مه ذیقعده بامداد	خورشاه پادشاه سمعیلیان ز تخت	برخاست و پیش تخت هلاکو خان ستاد

و در سنه ششصد و پنجاه و شش بغداد را آتش زده خلیفه مستعصم بالله را که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است گرفتار ساخته با چندین هزار باشندگان آن دیار طعمه تیغ بیدریغ ساخت بعد از فتح بغداد و عراق گردنکشان آفاق از جمله سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدرالدین لولو والی موصل و آن حدود بخدمت او باستحقاق شتافتند آخر بعد از حکومت قریب یازده سال در سنه ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود بشکار رفته و بعد از آن بحمام شتافته و بیمار شده نوزدهم ربیع الآخر سنه مذکور در گذشت و در پاے سوار دلق مدفون گردید بطریقیکه رسم مغول است سردابها بجهت خوابگاهش ترتیب داده سریرے آنجا نهادند و خان را بران تخت خوابانیدند و چند دختر پری پیکر را با حلی و زیور در آنجا کردند تا انیس او باشند و سردابها را مضبوط ساخته از نظر اغیار مخفی گردانیدند و این شیوه تا زمان سلطان غازان خان در میان ایشان مرعی بود خواجه نصیرالدین طوسی تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو هلاکو بمراغه بزمستان که شد	گرد تقدیر ازل نوبت او را آخر	سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه ۶۶۳	آن شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر

۶۶۳

شیخ بهاء الدین زکریا

بن قطب الدین محمد بن کمال الدین قریشی است در سنه پانصد و شصت و پنج هجری در کوت کرور ملتان تولد شده در صغیر سن پدرش فوت کرد بعد تحصیل علم سیاحت اختیار نموده در بغداد آمد و مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گردید و در عرصه قلیل بپایه خلافت رسید بعد از آن بملتان آمد گویند شیخ را با شیخ فریدشکر گنج کمال ربط و اتحاد بود تا مدتی یکجا بسر برده و بتاریخ هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و پنج بعمر صد ساله ازین جهان در گذشت گویند پیش از وفات پیرمردی نورانی خطی مهری آورده بدست شیخ صدرالدین که خلف او بود داد و خط را پیش پدر خود آورد شیخ همون خط را خواند و جان بحق تسلیم نمود مزارش در ملتان است و شیخ صدرالدین در سال هفتصد و نه همونجا فوت کرد و پسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح بجاے او نشست و ازین تاریخ که در وفات شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج مے یابد

تاریخ

قدوه خاندان اهل یقین او بیوم الخمیس کرد سفر	شیخ ارض و سما بهاء الدین سوی فردوس سابع ز صفر	پانصد و شصت و شش ز هجرت بود یک شد سال نقل او بیقین	کانجم ذات او طلوع نمود شاه بهاء مقام علیین ۶۶۷

۶۶۷

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

این شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان سرشکن نفس اماره بود گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان از اجداد ایشان قاضی شعیب نامی بلاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد سلطان وقت مقدم ایشان را گرامی دانسته احترام نمود و شیخ فرید که نبیره قاضی شعیب است بملتان شتافته در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند سکونت اختیار کرده بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را گذر بر او افتاد و نصایح ارجمند در نگاهش علوم رسمی دنیا لاشی و معارف حقیقی فرموده بر دبراه ساختند دست از همه باز داشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرائف کرامات و مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصی به وی رسید و در تسمیه او بگنج شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک بر آمد از گفته خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده بود از آن باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود والله اعلم بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از انجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر
آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم ست که شیخ المشائخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ فرید الدین اجودهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان بسه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از و بسه سال شیخ فرید الدین مسعود اجودهنی رحلت نمود با بجمله بقولی وفاتش بتاریخ پنجم محرم روز شنبه سال ششصد و شصت و هفت هجری بوقوع آمده مقبرهٔ او در پتن پنجاب است و مولف در کتابی خوانده که در اوایل نامش شیخ مسعود بود و در سنه پانصد و شصت و نه متولد شده و در عمر نود و پنج سالگی بتاریخ پنجم محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری فوت کرده چنانچه ازین فرد تاریخ تولد و عمر و سال وفات او دریافت گردد

تاریخ

رحم زبا شد تولد عابد آزاده عمر
شد فرید الله سال رحلت مسعود عصر

و الفاظ فرید عصری نیز تاریخ وفات اوست بطرف چپ مزار او در روضه شیخ بدر الدین که نام پسرش بود موجود است ازین قطعه که از مخبر الواصلین نوشته شد سال وفاتش ششصد و هفتاد و سه می شود

تاریخ از مخبر الواصلین

افتخار زمان و فخر زمین
شیخ دنیا و دین فرید الدین
بیگمان پنجم محرم بود
که فرید از زمانه نقل نمود

گر تو پرسی ز سال رحلت او	ز جهان شد فرید آه بگو	٦٧٠

تاریخ

٦٧٠	فرید الدین که او گنج شکر بود	چو در ذات خدا شد محو مطلق	بنظم گفت هاتف سال نقلش	فرید الدین ولی واصل حق

مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی رومی

در هفت اقلیم مرقوم است که او از ابدال زمان و برگزیدگان دوران بود اصل او از بلخ است در خلاصة المناقب آمده که چون پدرش مولانا بهاء الدین ولد در سنه ششصد و بیست و هشت روی بخطهٔ آخرت نهاد سلطان علاء الدین سلجوقی با تمامی اکابر و صدوران دیار جمع شده مولانا جلال الدین را بجای پدر نشانیدند و مولانا بهاء الدین را مریدی بود موسوم بسید برهان الدین ترمذی مولانا جلال الدین مرید او شد و نه سال در خدمت او بسر برد چون او فوت کرد بعد از پنج سال بشمس الدین تبریزی پیوست و چون شمس الدین در زیر ابر اسرار ناپدید گردید ملازمت صلاح الدین زرکوب را ملازم گرفت و پس ازان در خدمت حسام الدین قونی نیز عمری بپایان رسانید تا رسید بدانجا که رسید و در صغیر سن بصحبت شیخ فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده و وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان ابقاخان فوت کرده در مرات الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و نه سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولد نامه باو مشهور است

تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

٦٧٢	آنکه مولای روم نامش بود	دل فروز جهان کلامش بود	از ربیع نخست بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
٦٠٤	سال مولود آن خدا آگاه	شد رقم آفتاب عالیجاه ٦٠٤	شده تاریخ نقل او پنجم	بیشک و ریب از جمادی دوم
	سال نقلش ز اوج هفت طبق	هاتفم گفت قطب جنت حق ٦٧٢	سال نقلش باشتهار زمان	نور الله مرقده بر خوان ٦٧٢

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال دران دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمائه دست داده و فیتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعهٔ الموت وتارت اسمعیلیه هم روزی چند از روی زجر و غضب نموده در زمان خلیفه مستعصم عباسی روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او کشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاده چون ابن علقمی را که وزیر خلیفه بود این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین

بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلات نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را خورد نباید شمرد چون نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرموده مدتی محبوس ماند تا در ماه ذیقعده سنه اربع و خمسین و ستمائه که هلاکوخان از فتح بلاد و قلع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکوخان شتافت بنور عنایت حکم شد که ملازم آرد و باشد و در اندک وقت در حضرت ایلخان محل رفیع و مقام بلند یافت منظنه اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغداد یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه نصیر الدین بوده خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین وغیر ذالک را در انجا جمع آورده اما هنوز باتمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان به انقضا پیوست و خواجه در زمان سلطان ابقاخان پسر هلاکوخان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنین و سبعین و ستمائه فوت کرده و در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آنرا کاظمیه متبرکه گویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرموده که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش بخلاف وصیت پدر را در رصافه دفن فرمود از غرائب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع حوت سنه پانصد و نود و هفت تمام شده بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه که چو او مادر زمانه نزاد	بسال ششصد و هفتاد و دو بذیحجه ٦٧٢	بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد	٦٧٢

ملک شمس الدین کرت

آل کرت چند گاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها با ایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابابکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دختر زاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته +

تاریخ

بسال ششصد و هفتاد و شش ز شعبان ٦٧٦	قضا ز صحف وجود آن هنر بشست طال	بنام صفدر ایرانیان محمد کرت	برآمد آیت دانش ز کرت در حال	٦٧٦

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف ابقاخان ولد ارشد هلاکوخان است بعد وفات پدر بر درجه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین و

ستمائة بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده پادشاهی مردانه یارای وتدبیر بود ووزارت بخواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان داده ولشکر بروم فرستاده وبعضی از دیار روم را مسخر ساخته در تبریز رصد مراغه را که
خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکوخان بنیاد کرده بود مشتمل بر تمامیت اشکال افلاک ودوائر موهومه وصور
بروج دوازده گانه در عهد ابقاخان باتمام رسانید وابقاخان بسی توان بود اما خرج کرد هفتده سال وچند ماه
در اکثر ملک ایران پادشاهی نمود شبی در مرغزار اوجان از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر ظاهر شد
گفت مرغی عظیم قصد من دارد وتیر وکمان طلب کرد چون تیر وکمان بدو دادند فی الحال بافتاد وجان داد مظنه بعضی
کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که وزیر او بود او را مسموم ساخت واین واقعه بتاریخ بستم
ماه ذی الحجه سنه ششصد وهشتاد هجری بوقوع آمد وعزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بیست سوز برآمد ز ماه ذی الحجه	ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا	چهارشنبه وهنگام صبح در همدان	بسال ششصد وهشتاد در گذشت ابقا ۶۸۰

۶۸۰

سلطان نکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکوخان هست بعد وفات ابقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول اوست از اولاد چنگیز خان
که دین اسلام را اختیار نمود اما برای مصلحت ظاهر نمیکرد چون دو سال وپنجاه وشش یوم از سلطنت گذشت
دیگر شاهزادگان وامرا بهواداری ارغون خان پسر ابقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بست وششم
جمادی الاول سنه ثلاث وثمانین وستمائة بقصاص شاهزاده قنقورتای پشت او را بشکستند وارغون خان را
بجای او بر تخت نشانیدند چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل نکودار مشتری دیدار	که بود سرور خاقان خطهٔ ایران	ز دست برد فلک پشت او شکست ودی	نمود سال شکستش ظهور از لب جان ۶۸۳

۶۸۳

تاریخ

تاریخ چون ششصد وهشتاد ودو شد	تاثیر حادثات فلک بر دوام کرد	ارغون بملک گیری چو تیغ برکشید	احمد برفت وتیغ شهی در نیام کرد

۶۸۲

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

وزیر هلاکوخان وسلطان ابقاخان بود از مجد الملک یزدی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره همت
بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسحر متهم گشت وبدین حیله بتاریخ بستم
جمادی الاول سال ششصد وهشتاد ویک هجری سر او را که دفتر شر وفتن بود از بدنش جدا گردانیدند اما بعد از دو سال
ودو هفته در زمان ارغون خان خواجه نیز بقتل رسید چنانچه گفته اند

ابیات

چو مجد الملک از نقد ایزد	شهادت یافت در صحرای نوشهر	بقصد صاحب دیوان محمد	که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال ودو ماه ودو هفته	چشید او هم ز دوران شربت قهر	تو در دنیا مشو بدرا مقابل	که دارد در تراز ونوش باز هر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دفتر احمد خان باصفهان افتاد وبعد فوتش خواست که بهندوستان

رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر داریش نموده نامه طلب بنام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید منظور نظر اعتبار گردید بوقاخان که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را به تسمیم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانچه از ین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان
محمد ابن جوینی دُر یگانهٔ دهر
زردی...... برروی اختیار بحر
بسال ششصد و هشتاد و سه شعبان چهار
زجام تیغ لبالب چشید شربت قهر
بوقت عصر دوشنبه برود خانهٔ اهر

خواجه بهاء الدین محمد که ولد ارشد صاحب دیوان بود در زمان آباقای وزارت بلکه زمانی ولایات اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب بادشاهان شیراز بود معنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده هست و ملوک شیراز را از انجهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود او بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی هست اتابیک هست یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر بوده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادر او اتابک زنگی چهارده سال و کسری حکومت نمود بعد از و پسرش تکله بسلطنت رسید و بست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بست و هشت سال ملک راند و در سال ششصد و بست و هشت فوت کرد بعد از و پسرش اتابک ابونصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و او را اتابک ابو بکر نیز می نویسند مردی بس نیکوسیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یا رب این ملک مسلمانی بآسن آباد دار
در پناه شاه عالم بادشاه ملک دین
روزگارت باسعادت باد سعدی مدح گوی
خسرو صاحبقران غوث زمان بو نصر سعد
رایت منصور و بخت یار و اقبالت قرین
آنکه اخلاق خوشش پسندیده است و داد و دهش گستر

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته...

تاریخ

دران مدت که ما را وقت خوش بود
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و او را پسرے بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابو بکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکرش نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش
بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است

وفات ابونصر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک سعد بن ابونصر بجای پدر نشست و هده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد از و سلجوق شاه و سلغر شاه بسلطنت رسید زر و سعدی درین باب قصیده گفته بیتے چند از انجمله نبست +

ابیات

خدای را چه توانگر دشکر فضل و کرم

بدین نظر که دگر باره کرد در عالم
سر ملوک جهان بادشاه روی زمین

بدور دولت سلجوق شاه و سلغر شاه
خلیفه پدر و عم باتفاق امم

خدایگان معظم اتابک اعظم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغر شاه بن ابو نصر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی در سنه احدی و تسعین و ستمائة فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود و سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذیقعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی بی نظیر فخر الدین
سال نقل از زبان ساقی عدن ٦٨٨

دانکه راز آسمان و زمین
گو بود مسکن عراقی عدن
قبر او در دمشق مشهور است

جمعه و هشتم ز ذیقعده
سال تاریخ نقل آن مرحوم
زائر او ملائک و حور است

بود کان شیخ نیکوی خلد شده
از خرد جان خلد شد مرقوم

سلطان ارغون خان

ابن ابقاخان ولد هلاکو خان است بروزگار دولت پدر خود بادشاه خراسان بود چون پدرش ابقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا برغم او برادر احمد خان بن هلاکو خان اتفاق کرده او را بر تخت نشانیدند و بعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از و منهزم شد احمد خان را شفقت عموی در کار آمد و ملک خراسان را باو بخشید و ارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت بادشاهی نشست و بعد از دو ماه و هشت روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را که بیست و نه سال وزارت پدر و جدش کرده بود به تهمت آنکه ابقاخان را مسموم ساخته بقتل درآورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود فوت کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود
در پنجم ربیع نخستین بنوبهار ٦٩٠

بعد وفات ارغون خان برادرش سلطان کیخیتو ابن اباقاخان بادشاه ایران شد چون قریب چهار سال سلطنت نمود امرا از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکو خان بود بادشاه ساختند بعد سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان بادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رفته در آنجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما ازین ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج مے یابد۔

تاریخ

آنکه او بود قاضی بیضا — نور الله سره ابدا
ناصر الدین قاضی بیضا — بره شافعی ست راه نما
ذات عالی او مفخر بود — عالمی را بعلم راه نمود
لیک تاریخ آن اخص وجود — مظهر الحق الخص فهم فرمود ٦٩١ ٦٩١

شیخ العارف املح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهی و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از افاضل صاحب دل و عوارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص فرموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرح ابن جوزی بتحصیل علم و کمال اشتغال داشته سی سال بتحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را بقدم سیاحت سیر نموده و مابقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته اند که در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مزید سقائی میکرد و آب بمردم میداد تا بخضر رسید و سیراب از زلال انعام افضال خود سیراب گردانید چهارده سال نوبت حج گذارده که اکثر آن پیاده بود و با شیخ شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت غزو و جهاد تا روم و هند رفته و اقصای عالم را دیده و مردم هر مرز و بوم را بنظر امتحان سنجیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی — بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه یافتم — ز هر خرمنی خوشه یافتم
چو پاکان شیراز پاکی نهاد — ندیدم که رحمت بران خاک باد

ابتدای ظهور شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی بر سریر سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود — در ایام بو بکر بن سعد بود
سزد گر بدورش بنازم چنان — که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید — بتاریخ فرخ میان دو عید
ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج — که پر در شد این نامه پرداز گنج ٦٥٥ ٦٥٥

تاریخ کتاب گلستان

دران مدت که ما را وقت خوش بود — ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود ٦٥٦

و کلیات کلامش مشتمل بر اقسام اشعار و فواید بسیار قریب بست هزار بیت است و معنی آرایان بدایع نگار دیوان فصاحت بنیانش را نمکدان شعرای نامند و اوج گرایان مراتب حسن گفتار او را پیمبر سخن میدانند چنانچه ملا جامی فرموده

ابیات

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند	قولی است که جملگی برآنند	فردوسی و انوری و سعدی	هرچند که لا نبی بعدی

وعقلا بنابر فواید دینا وعقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ شعرا و کتب دیگر مسطور است که سلطان محمد قاآن حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین بلبن بادشاه دهلی بوده و پیش از بادشاهی در سنه ششصد وهشتاد و چهار شهید شده در زمان حکومت خود دوکرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و دران خانقاه دیهها وقف کند لیکن شیخ از جهت ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه یکان سفینه غزل بخط خود بسلطان شهید فرستاده و معذرت خواسته مکتوب در سفارش امیر خسرو دهلوی نگاشته واشعار خسرو را بسیار تحسین میکرد وفات سعدی در ماه شوال شب جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و دران بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده ولی قول اول صحیح تر می نماید و شیخ بقولی یکصد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق مینماید زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی ترک سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شبابم غالب آمدی و هوا و هوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات شیخ ابو الفرج که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بوده در حین وفات او عمر سعدی کمتر از بست و هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولت شاه بنظر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه گذشت یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال ولادت او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است پس این راهرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید

ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب	یکی آنکه در نفس خودبین مباش	دگر آنکه در جمع بدبین مباش

و آنکه در بعض کتاب گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصا نهاده میگفت لفظ دیدم غلط است لفظ دیدند باید و اینکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اینهم غلط مینماید و تاریخیکه در تذکره دولت شاه و کتب دیگر در وفات آن بزرگوار نوشته اند اینست

تاریخ

شبی آدینه بود و ماه شوال	ز تاریخ عرب خ ص ا سال	همای روح پاک شیخ سعدی	بیفشاند از غبار تن پر و بال

تاریخ

در بحر معارف شیخ سعدی — کز در دریای حیرت بود غواص
یکی پرسید سال فوت گفتم — مه شوال روز جمعه رو جش ۶۹۱
ز خاصان بود زان تاریخ شد خاص — بدان درگاه رفت از روی اخلاص ۶۹۱

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ سعدی که عارف حق بود — راز دان وجود مطلق بود
بشب جمعه پنجم شوال — شد بفردوس آن ستوده خصال
یکصد و بست سال عمرش بود — کان زمان رحلت از جهان فرمود
چونکه خاصان حق تعالی بود — خاص تاریخ او ملک فرمود ۶۹۱ ۶۹۱

روزے مولف این اوراق کلیات سعدی را میخواند قصیده بر آمد که بیت مقطع اش این بود

بیت

اگر مراد عای مدد کنی شاید — که آفرین خدا بر روان سعدی باد

مصرعهٔ آخر پسندیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته بتعمیه این تاریخ گفتم

تاریخ از مولف

برفت سعدی شیراز گرچه از دنیا — ولی بماند بفضل و هنر بعالم یاد
ز سال فوت خبر یافتم و آن این است — ز نظمهاش یکی مصرعه است گفته او
که آفرین خدا بر روان سعدی باد ۱۵۵۶ — چو بی سعی ز عونت گرفتمش اعداد ۱۴۶ ۶۶۶

اگر اعداد الفاظ سعی و عونت را از اعداد الفاظ مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ وفات بر آید و این تاریخ که نوشته میشود نیز از مولف است

تاریخ از مولف

چو سعدی از پی سیر گلستان بقا شد — ز شادی بر زبان آورد منت مر خدا را
ز منت مر چو حرف اولین را دور سازی — شود تاریخ سال رحلت او آشکارا ۶۹۰

تاریخ

چو سعدی در گلستان جنان شد — ز شادی گفت منت مر خدا را
چو سر حرفی ز منت مر کنی دور — شود سال وفاتش آشکارا

اگر از الفاظ منت مر حرف اول را که میم است دور کنی تاریخ بر آید و چون آغاز کتاب بوستان این مصرعه است مصرعه بنام خداوند جان آفرین + و آغاز کتاب گلستان منت مر خدا چنانچه اگر پنج حروف اولین را از هر دو کتاب جدا جدا بگیری و حرف اول را بانداز ی تاریخ بر آید و آن را مولف باین عنوان نظم آورده +

تاریخ

چو بنام خدا و منت مر — شد گلستان و بوستان آغاز
تا شود بر تو ظاهر و پیدا — پنج حرفی ز هر کتابی گیر
سال تاریخ سعدی شیراز — حرف اول ز هر یکی انداز

و این تاریخ بزبان اردو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

تاریخ تعمیه

مرگ سعدی کا جسی پوچهو مت — که گلستان وه کب موا کهکر
سر منت کو دور کر اسنے — مر گیا آپ کہکے منت مر ۶۹۰

و اسیر شدن شیخ سعدی بقید فرنگ در سفر بیت المقدس و با وجود آن بکار گل ماندن در خندق طرابلس

وخلاص دادن یکی از روسای حلب از ان قید بده دینار و دادن دختر خود بکابین صد دینار به نکاح شیخ و بدخوی زن زشت کردار وغیره احوال که خود در گلستان بشرح تمام مندرج ساخته درانیجا احتیاج تفصیل ندارد واز نوشته مستر فرنکلین صاحب انگریز که در سنه هزار و هشتاد و شش عیسوی موافق سنه هزار دو صد و یک هجری که بسیر شیراز رفته بود احوال مرقد شیخ که دران بلده واقع است بدریافت آمد که بفاصله نیم کرده شرقی باغی بپای کوهی سمت شمال و مشرق شیراز مرقد شیخ واقع است درمیان عمارتی مربع عالیشان که بیک طرف دیوار آن دو طاق مستوی واقع شده طاق سنگین یمین مرقد شیخ است بطول چهار دست و بعرض تریب دو دست بی هیچ تغیری که درحالت بناد فن بود بکناره آن فقرات چند از احوال شیخ و کلیات او بر سنگی بخط نسخ کندیده اند و بالای مرقد سرپوشی چوبین برنگ سیاه ملمع بزر موضوع گذاشته اند بران یکی از غزلهای وی بخط نستعلیق و بالای مرقد کلیات وی مکتوب بخط خوب نگاشته اند نقل است که یکی از صلحای بخواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی زمزمه میکنند چون استماع کرد میگفتند که این بیت شیخ با تسبیح و تهلیل یکساله ملک مقابل است آن عابد بیدار شد و فی الحال بدروازه شیخ رفت دید که شیخ نشسته زمزمه میکند و ذوقی و حالی دارد و آن غزل میخواند و مے نویسد که مطلع آن اینست

بیت

برگ درختان سبز در نظر هوشیار　　هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

عابد در قدم شیخ افتاد و او را بر خواب خود مطلع ساخت و بشارت داد در لطائف و ظرائف و نازکی طبع شیخ را درجه اعلی است همگی با مستعدان نشستی و با وجود استغراق حال با اهل فضل صحبت داشتی و مطایبه کردی و بذله گفتی ودر خلاصة الاشعار مذکورست که شیخ روزی در بازار با حکیم نزاری دوچار شد و آثار کمال از سیمای حکیم دریافته پرسید که از کجائی گفت از خراسان شیخ گفت از شعر سعدی یاد داری گفت آرے

بیت

سعدی خط سبز دوست دارد　　نه هر الف جوال دوزی

این بیت خواند و پرسید از اشعار نزاری چیزی بخاطر داری سعدی گفت بلے و این مطلع خواند+

بیت

آوازه درافتاد که باز آدم اهر　　بهتان عظیمیست من توبه کجا کی

حکیم بفراست دریافت که این سعدی است او را در برگرفت و شیخ بعد ازین حکیم را بخانه خود برده و چندی بمهمانداری قیام نموده تکلفات تمام بعمل آورد حکیم هنگام رخصت بیکی از خدام شیخ گفت که مهمانداری چنین نکنند اگر شیخ شما بخراسان آید طریق مهمانداری بداند القصه چون سعدی بعد از مدتے بخراسان رفت حکیم نزاری بمهمانداری پیش آمد اول روز شیر داغی بخپت روز دوم روز ماهیچه و روز سوم گوشت بریان پیش آورد و گفت چنین مهمانی سالها میتوان کرد و چنان مهمانی که شما فرموده بیش از چند روزے نتوان نمود+ نقل است که باری سعدی در وقت مراجعت از زیارت مکه چون بتبریز رسید خواست تا خواجه علاء الدین و

برادرش خواجه شمس الدین دیوان را به بیند عزیمت خدمت ایشان کرد و ایشان را دید چون سلطان آباقا خبر شد سعدی را پیش خود طلبیده اعزاز و اکرام نمود و با او صحبت داشت در وقت باز گردیدن بادشاه فرمود که مرا پندی ده گفت از دنیا بآخر چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب اکنون تو مخیر باش آباقا آن فرمود که اینمعنی را بشعر تقریر فرمای شیخ در ساعت این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد | حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
دگر نه راعی خلق است زهر مارش باد | که هرچه میخورد او جزیهٔ مسلمانی است

سلطان آباقا آن بگریست و چند نوبت گفت که من راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد که اگر راعی بیت اول ترا کفایت است و الا بیت آخر تمام سلطان را عظیم پسندیده افتاد در دولت شاه میفرماید که انصاف آنست که درین عهد که مائیم علما و مشائخ روزگار چنین نصیحتی با بقال یا قصاب نتوانند گفت چنانچه سعدی گفته **بیت**

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ + سخن ملکیست سعدی را مسلم + **منقول** است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین تازی گوی سپه‌سالاران شیراز خرمای چند از مال دیوان که تسعیر اندک داشت به بهای گران به بقالان و اهل بازار بطرح میدادند ملک ازین ظلم بیگانه بود و اتفاقاً ازان خرما چند قطعه به برادر شیخ سعدی فرستادند و برادر شیخ بر در خانه اتابک دکان بقالی داشت چون حال بدان نهج دید برخاست و برباط شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ ازین حال کوفته خاطر گشت و با خود اندیشه کرد که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز بتخصیص برادر خود باز کند اندیشه کرد که اول کاغذی باید نوشت پس این قطعه را رقم کرده فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق | دانم که ترا خبر نباشد
خرمای بطرح میدهندش | بخت بد ازین بتر نباشد
اطفال برند و مرد درویش | خرما بخرند و زر نباشد
انگه تو محصلی فرستی | ترکی که ازان بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند | کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب من بغور او رس | لطفی به ازین دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در ساعت بفرمود تا منادی کردند که هرکس را که خرما بطرح داده اند پیش من آید تا با ایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما بطرح ستیده بودند همه پیش ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هرکه زر نداده بود سپه‌سالاران را بعد از مالش فرمود که زر ازوی نگیرند و خرما باز نستانند و از کسیکه زر ستیده باشند باز گردانند و ازان بقالان باشد و بحساب مال ملک مجرا دارند بعد ازان ملک برخاسته بخدمت شیخ آمد و عذر خواست و ابعد از استمداد همت گفت یا حضرت شیخ حکم کرده ام که خرمای که بدوکان برادرت برده اند بوی ارزانی دارند و قیمت از وی نگیرند و التماس آنکه چون معلوم شد که برادر شیخ درویش است محقر قراضه آورده ام تا حضرت شیخ این اندک خرجی به برادر خود ارزانی دارد و پس هزار درم زر را بوسید و در خدمت شیخ بر زمین گذاشت و بیقین میدانست که شیخ خود چیزی بخاصه قبول نمیکند بعد ازان برخاست و عذر طلبیده بیرون رفت و مشهور و معروف شد که ملک عادل شمس الدین تازی گوی از بهر خاطر حضرت شیخ سعدی فارسی خرما و بهای خرما به بقالان ارزانی داشت +

مولانا امامی الهروی

از جملهٔ فضلای خراسان است باوجود علم و فضل شاعری بی نظیر بوده است و مولانا امامی و شیخ سعدی و خواجه مجد الدین همگر فارسی معاصر بودند نقلیست که روزی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین پروانه که در عهد سلطان اباقا آن حاکم ممالک روم بوده است و مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین کرمانی که از نژاد ملک زوزن است هر چهار فاضل باتفاق قطعهٔ بحضور خواجه مجد الدین همگر فارسی فرستادند و از و استدعای کردند قطعه اینست

قطعه

توشمع فارس مجد ملت و دین
چو دولت حضرتت راهست لازم

سوالی میکند پروانه زدم
دعاگو صاحب دیوان ملزوم
توکن تعیین این چون ملک انصاف

زشاگردان تو هستند حاضر
زشعر نو د سعدی و امامی
بود در دست تو چون مهره موم

رهی و افتخار و نور و مظلوم
کدامی به پسندند اندرین بوم

خواجه مجد الدین این رباعی بجواب فرستاد

رباعی

ماگرچه بنطق طوطی خوش نفسیم | بر شکر گفته های سعدی مگسیم | در شیوهٔ شاعری باجماع امم | هرگز من و سعدی بامامی نرسیم

و دولتشاه میگوید این فضل که در حق امامی گفته در شیوهٔ صنائع و بدائع شاعری بوده باشد و الا سخن شیخ سعدی را مرتبهٔ عالی و مشرب اوراد رجه و افیست سخن او از حقیقت و طریقت نشان میدهد و از نمکدان لطافت آنی دارد و امامی در سنه ششصد و هشتاد درگذشت

سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی پسر ملک خلجی است

بعد کشتن سلطان معز الدین کیقباد را که نبیرهٔ سلطان غیاث الدین بلبن بود در سنه ششصد و هشتاد و نه هجری بادشاه دهلی شد در روزی که سلطان ساعت نیک برای جشن جلوس مقرر فرموده بر تخت نشست امیر خسرو قصیدهٔ با تاریخ گفت از انجمله چند بیت اینست

تاریخ

شنبه کافتاب از مهد شب جست
بگاه چاشت با فیروزی فال

بتخت آسمان فیروزه پیوست
زهجرت ششصد و هشتاد و نه سال
۶۸۹
زطالع درچنین وقت مبارک

جمادی دومی را سومی روز
مه اندر برج شیر و طالع شیر
نهاد اکلیل بر سلطان تبارک

سیم ساعت زروز عالم افروز
بتخت شیر بر شد شه بشمشیر

و امیر خسرو این کتاب را که در قصیده ها در جلوس و صفت بادشاه نوشته مفتاح الفتوح نام کرده و در تاریخ اختتامش گفته

تاریخ

چو من این نامه را کردم سرآغاز
رده فتحش می اندر جام کردم

گلوی خامه را کردم سرآغاز
که مفتاح الفتوحش نام کردم
بتاریخ آنچه در سلک عدد بود

عروسی کردمش سر پرده بر ماه
برآورده چو فردوس برینش
زهجرت سال شش صد نود بود
۶۹۰

سزای دست بر دش حضرت شاه
دوم عشر جماد آخرینش

وسلطان جلال الدین فیروز در کمال خداپرستی و دینداری و تربیت پروری روزگار می گذرانید اما چون برهم زدگی خاندان او مقدر بود بر خلاف عادت مستمره از وی خطای رفت و در عصر او حادثهٔ عجیب افتاد سیدی مولٰا را که درویشی مرتاض بعلم سیمیا مشهور بود و بجهت آنکه خرچ عظیم داشت و جمعیتهای عظیم در خانقاه او میشد و امرا و ملوک در مجلس او حاضر می آمدند به تهمت آنکه میل خروج دارد بسته پیش سلطان آوردند و حسب الحکم سلطان زیر پای فیل انداخته هلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی برهم شد و سلطان علاء الدین خلجی که برادرزاده و هم داماد سلطان بود تخم جلالی را از بیخ برانداخت و آن چنانست که علاء الدین حکومت کڑا داشت و آن ملک را متصرف شده سر از اطاعت ملک پیچیده بود لهذا فیروز شاه بارادهٔ تنبیه اش لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کڑا متوجه گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد که سلطان را باین همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور بود که من بهر صورت تابعدار فرمانم بالجمله فیروز شاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است و علاء الدین از طرف کڑا برکشتی سوار شده در میان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان علاء الدین بموجب اشارهٔ او شمشیری بر فیروز شاه انداخت و سرش از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برداد فرمود تا سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کڑا و مانکپور بگردانیدند و جملهٔ مخصوصان سلطان را که در کشتی بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفتدهم رمضان سال ششصد و نود و پنج هجری ۶۹۵ در عین برسات بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروز شاه سلطان علاء الدین بادشاه هند شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی در پائین تربت خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه و رقم هندسه که بر لوح مرقوم است چنان مستفاد میگردد که او در سنه ششصد نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین فیروز خلجی ازین جهان فانی رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و چهار در عهد سلطان فیروز شاه باربک بر تربت او نصب کرده اند سنه و عبارت که بران لوح منقوش است اینست هذا مرقد المنور قطب الاولیاء فی الافاق و غوث الاتقیا بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الرحمة خادم الفقرا سلیمان بن شیخ بیکه فی سنه اربع و سبعین و سبعمات وفات حضرت شیخ المحققین و قطب العارفین شاکر بارگاه قدس و طائف کعبهٔ انس دُر دریای حقیقت جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید بندگی شیخ محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان فی الحمد ذالک اللیل جار الشمس ۶۹۵ شـه + اما تاریخی که در نسخهٔ مخبر الواصلین مرقوم است از ان سال ششصد ۶۹۵ و هفتاد و دو استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

سال نقلش خردبیان و تاریخ	عمدهٔ اهل دین جنت گفت

شاه کرک

شاه کڑک از مهین وارستگان است از رسمها برکنار زیسته و پیوسته در خرابات شستی مسکنش بلده کڑا مانکپور است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت فرمود که برو آنرا باز خواه تا حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون باز آمده درخواست خرقه نمود خواجه کڑک گفت برو از ان آتش گاه برگیر لیکن از ان خود چون او درنگریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت وشرمسار گردید میگویند که چون سلطان فیروزشاه بادشاه دهلی برای تنبیه سلطان علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود نزدیک کڑا رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه کڑک دریافت وبسیار فروتنی نمود مجذوب سر برداشته گفت

بیت

هر که بیاید بر سر جنگ | سر و کشتی تن در گنگ

وسلطان فیروزشاه بهمون وضع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کڑک در بلده کڑا که بیزده کروه غربی از بلده الآباد فاصله دارد طواف عالمیان است وفاتش در زمان سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

مات هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود بایدو خان را مغلوب ساخته وکشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او دین اسلام قبول نمودند و او خود را سلطان محمود نام نهاد بعد حکومت هشت سال و نه ماه روز یکشنبه یازدهم ماه شوال سنه هفتصد و سه هجری در قزدین درگذشت لاشش او را به تبریز برده در گنبدی که در ایام حیات تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدابنده بادشاه ایران شد تاریخ وفات سلطان غازان خان ازین قطعه که ابن امین گفته مستفاد میگردد

تاریخ

۷۰۳ بسال هفتصد و سه هجرت از شوال | بروز یازدهم عصر روز یکشنبه
شد از نواحی قزدین شه جهان غازان | بسوی خلد که باد آن جهان ازین بهتر

ملک شمس الدین کهین

دوم بادشاه از ملوک کرت است بعد پدر خود ملک شمس الدین محمد کرت در سنه ششصد و هفتاد و شش بادشاه هرات گردید و بست و هشت سال بدولت گذرانید و ابقاخان او را خطاب شمس الدین کهین داده بود در روز پنجشنبه دوازدهم ماه صفر سنه هفتصد و پنج هجری درگذشت و مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۷۰۵ روز پنجشنبه از صفر ده و دو | سال هجرت رسید هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق | شد بفردوس زین سرای سپنج

ملک فخر الدین بهمن

پسر ملک شمس الدین کهین و سوم پادشاه از ملوک کرت است بعد از پدر در سنه هفتصد و پنج هجری بحکومت هرات رسید چون سلطان الجایتو محمد خدابنده ابن سلطان ارغون خان بعد از برادر خود غازان خان پادشاه ایران شد جمله ملوک و سروران اطراف پرستش و تهنیت فرستادند بغیر از ملک فخر الدین لاجرم سلطان برای گوشمالی او در سنه هفتصد و شش هجری یک تومان لشکر همراه امیر دانشمند بر سر او فرستاد امیر مذکور در هرات رفته از محاصره اهالی هرات را تنگ ساخت آخر قرار بر آن یافت که امیر اندرون آیند تا قلعه بدو حواله کرده شود چون اندرون رفت نخست جهان پهلوان پیش آمد امیر او را بقتل رسانید و بعد از ان خود از دست پهلوان یلدوز محمد سام کشته شد این تاریخ در باب شهادت او گفته اند

تاریخ

۷۰۶ بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هرات | بحکم لم یزلی کردگار بی مانند
ز دست برد قضا از کف محمد سام | کشید جام شهادت امیر دانشمند

و ملک فخر الدین نیز تا سال هفتصد و شش باقی ماند و نماند بعد از وی برادرش ملک غیاث الدین پادشاه شد و در سنه هفتصد و بیست و نه فوت کرد

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه عصر عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیات و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند بیش از وی کس بر مفتاح شرح ننوشته میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب طیبت مفتوح می بود وقتی مولانا با شیخ بتماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضارا در انوقت اندک گلی بر رخساره پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نگشته بود رسید مولانا خواند که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

۷۱۰ دلیل فلک جود آن جان جهان | چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز | یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان

تاریخ دیگر

۷۱۰ بازی کرد چرخ کجرفتار | در سه روزه آه آزان بازی
ز ال و یا رفته از سنه هجرت | رفته در پرده قطب شیرازی

ایضاً از مخبر الواصلین

بود علامه مکان و مکین | مولوی زمانه قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود | فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده | قطب نام او وقوع شده
۷۱۰ سال نقلش که به ز گوهر سفت | عقل علامه قطب جنت گفت

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی بحمامی رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود و شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید درویش از کجائی گفت از خاک پاک شیراز خواجه بقصد مطایبه و سخریه بدست او بیگل شد ان اکثر شیراز بان طاسی را که در دست داشت دو از گون نموده خطاب بشیخ کرده تعریضاً گفت از چه سبب است که سر شیرازیان باین طاس

میماند شیخ در حال طاسی تهی را که بدستش بود سر بالا نموده پیش نهاد و علی سبیل المعارضه گفت بجواز چیست که سر تبریزیان با این میماند خواجه بجوابش نپرداخته بعد از ساعتی گفت عجب حالیست که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر اند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند خواجه بهم برآمد و شیخ بگوشه نشست و جوانی صاحب جمال چنانکه رسم است خواجه را باد کردن گرفت و همام میان آنجوان حایل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان همام در شیراز میخوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک بیت و این مقطع برخواند **بیت** در میان من و دلدار حجاب است همام + وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد + خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی ست سوگندش داد که تو سعدی هستی گفت بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال تکلف بجا آورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در زمان سلطان الجایتو بن ارغون خان وفات یافته و در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است و الجایتو نام داشت بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان غازان خان در سنه هفتصد و سه هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست و بعد سلطنت قریب سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری درگذشت خواجه حمد الله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت	از کاه و کلاه خسروی شاه گذشت	تاریخ	بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت	آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابو سعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادر زاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفتدهم رمضان سنه ششصد و نود و پنج هجری فیروز شاه را در کرا کشته پادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو این غزل در وصف او گفته

غزل

بازم رخ زیبای کسی در نظر آمد — عشقی بدل افتاد و هوای بسر آمد
آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی — کز لشکر او زلزله در بحر و بر آمد
از زلزله جیشش تو دهلی ز حد خویش — جنبید و زمین بوسه زنان پیشتر آمد
زین پس نخورم هیچ غمی خاک اگر چه — بر شاه جهان مژده فتح و ظفر آمد
سلطان جهانگیر محمد شه اعظم — کز داد و دهش همچو علی و عمر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته و راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورده و دخترش او را از آن قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جایسی بزبان هندی نظم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بوعلی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی فراوان داشته اول کسی که از پادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود وفاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست و یک سال کسری زیاده و بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر پادشاهی نشست

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او غزنی یکصد و هفده سال عمر یافته و در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفده هجری تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

٧١٧ بحر عرفان و علم میر حسین هفتده بود از مه شوال	فخر کونین و مفخر الثقلین که گذشت از جهان بر دوال	تاریخ	صاحب علم و معرفت بوده سال ترحیل آن خجسته صفات	منبع فیض و مکرمت بوده هاتف غیب گفت قطب هرات

قطب الدین مبارک شاه خلجی

پسر سلطان علاء الدین خلجی است بعد وفات علاء الدین کافور که غلام و معشوق او بود و برتبه وزارت رسیده شهاب الدین عمر را که پسر خورد سلطان بود و هفت سال عمر داشت بر تخت نشانید و خود مختار کار سلطنت گردید خضر خان و شادیخان را که پسران بادشاه بودند معدوم البصر ساخت بعد از سی و پنج روز کافور را کشتند و مبارک خان پسر کلان بادشاه را از قید رهائی دادند مبارک خان تا دو ماه کار سلطنت را طرف برادر خود سرانجام میداد بعد ازان او را مکحول ساخته خود بتاریخ هفتم محرم سنه هفتصد و هفده هجری بر تخت دهلی نشست و ملقب بقطب الدین مبارک شاه گردید و جائزه کتاب نه سپهر زر برابر وزن جثه فیل بامیر خسرو تسلیم نموده و امیر در کتاب تصریح میفرماید و از زبان سلطان میفرماید +

نظم

تاریخ هجری من اسکندری — کند هر که آرایش دفترے
ز گنج گرانمایه و بی شمار — دهم بار بخشش آن پیلوار
چو پیرایت شد پیل زر دادنم — ز زیباست زرین بهل بردادنم
شها گنج بخشا کرم گسترا — معانی شناسا سخن داورا
مرا عمر گشته بعهد بالا گذشت — همه پیش شاهان والا گذشت
لبی تنگی کردم از عون بخت — کمر بسته در خدمت چار تخت
ز شاهان گیتی دلم کرده یاد — معز الدنیا بادشه کیقباد
ازان پس فیروزه چرخ بلند — شدم پیش فیروز شاه ارجمند
ازان پس در پیش شاهی شدم — تونگر ز گنج علائی شدم
شد اکنون که اقبال همدم مرا — نوازنده شد قطب عالم مرا
چنین بخششی کز تو هم یافتم — در ایام پیشینه کم یافتم
کنون لا ابد از سحر شیخ زمن — باندازه بخشش آید سخن
جز آید کزین پیش پرداختم — چو این نامهٔ خاص کم ساختم

و مبارک شاه وزیری داشت خسرو نام که هم غلام و معشوق او بود آن نمک حرام بادشاه را بتاریخ پنجم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و یک شهید ساخته بر تخت دهلی نشست و ملقب بناصر الدین خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بود حکومت پنج ماه متعبد گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سیم ماه رجب سال مذکور کشته شد و تغلق شاه بادشاه دهلی گردید +

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده ذکرامات و خوارق عادت معروف اگرچه اصل وی از عراق است اما چون نشو و نمای وی در پانی پت شده و هم در ان شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافت در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و ملای رومی مرا صحبت دست داده گویند که مدام مجذوبانه گرد شهر و بازار میگشت و در آخر کارش بجای رسید که همیشه مستغرق بودی و سخن شگفتنی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی بادشاه دهلی که مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمی یافت و از جذبه شیخ ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرد و وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا بشنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زینهار بزبان و یا دل اعتراض مکن چون خسرو بپانی پت رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که تهون چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که خسرو هیری گو ترا میگویند خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب میخوانند شیخ فرمود که از هیر پیاسی خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند +

غزل

ای که گوئی هیچ مشکل چون فراق یار نیست | گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
چند گوئیدم برو زنار بند ای بت پرست | بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گوید خوش خواهی بود و خواهش خواهی رفت از این درویش نیز بشنو این ابیات از گفتار خود خواند ✣

غزل

دیهیم خسروان بر پا نعل استر است | خسرو کسی که حلقه تجرید بر سر است | گفتم ز علم و عقل بملک دگر شوم | ملکم ز علم و عقل چو دیدم فرو دن تر است
سیم و زر و لذت دنیا ها هم تعاقب عشق | کو عارفی که منظر او عرش اکبر است | در بین تیسر نبود ز الواله یجدی | لوح جمال دوست مرا دلبر است

خسرو از شنیدن این غزل بسیار بگریست شیخ بزبان هندی فرمود ایه روندا کیه بحه بهجندا هنه یعنی اینهمه که میگری چیزی فهم میکنی امیر خسرو گفت من بنده هم از ان میگریم که چیزی می فهمم شیخ ازین سخن بغایت خوش شد و بخواجه نعمتها و کرامتها مبذول داشت و بعد از سه روز امیر را رخصت داد و برای شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یادگارها فرستاد و بسلطان دو کلمه باین طریق نوشت که علائی خلجی خوطه دهلی مقرر داند که با بندگان خدای تعالی زندگانی نیکو کند چون این نوشته بسلطان رسید بعضی از اهل فتنه گفتند با خلیفه اینچنین نوشتن چگونه روا باشد سلطان گفت ای نادان هزار رحمت بر من کرد که خوطه دهلی بر من مستقیم داشت جای شکر است منقول است که ملک نایب که در اواخر عهد سلطان علاء الدین تسلط پیدا کرده بود و در مزاج سلطان تصرف کرده یکی از درویشان شیخ شرف را رنجانیده و آزار رسانیده بود آن درویش دادخواهی بر آستانه شیخ برد شیخ بسلطان باین مضمون کتابت نوشت علاء الدین خوطه دهلی را اعلام آنکه خواجه سرای پیش بریده و پس دریده تو یکی از درویشان را آزار رسانیده عرش الرحمان را بلرزه آورده اگر او را سزا رسانید بهتر والا بجای تو خوطه دیگر در دهلی نشانیده خواهد شد وفاتش بتاریخ نهم ماه رمضان سال هفتصد و بست و چهار هجری واقع شده عمرش در هنگام وفات قریب بصد رسیده بود زیرا که با شمس تبریزی صحبت داشته مزارش در پانی پت زیارتگاه عوام است سوال از نظام الدین اولیا ✣

بیت

گه بدست کند صورتی مرئی و زنی | گه بشکند او جامه جان را ز تنی | کس نیست که اوستاد قضا را پرسد | کامی بار خدا چه حکمت چیست فنی

جواب از شاه بو علی قلندر

بیت

شرط است که با امر خدا دم نزنی | این نوع که گفتی تو بمردی نه رسی | گل را چه مجال است که پرسد کلالا | کز بهر چه سازی و چرا میشکنی

شیخ نظام الدین اولیا

از اکمل مشایخ هند است و اهل هند وی را سلطان المشایخ میخوانند در بداون متولد شده و در دهلی نشو و نما یافته نسبت وی بدوازده پشت به امام همام علی ابن موسی رضا میپیوندد و شیخ نظام صغیر بود که پدرش که احمد دانیال نام داشت از سر رفته و بدوازده سالگی صحبت شیخ فرید گنج شکر درویش پیدا شده اگر چه او از متاخرین مریدان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود در هندوستان برتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام

وارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از نهایت اخلاصی که با شیخ بهم رسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند مگر در موقف قبول نیفتاد و بالآخر خضر خان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره در نهایت تکلف و ترفع برآوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات وصیت کرد که مرا در آن گنبد ننهند ناچار بجهت نگهداشت خاطر سلطان و وصیت شیخ بر در آن نهادند و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و شانزده سلطان علاء الدین فوت کرد و پسرش سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ میشد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ از قلمرو من بیرون رود شیخ بمجرد استماع بار مسافرت بربست شبانگاه درد شکم بوالی عهد پیچید هرچند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان انداختند و تشفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت در خواست کردند شیخ گفت درد و دوا از کارخانهٔ الٰهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون فایده بر شفاعت شفیعان مترتب نشد والدهٔ سلطان آمده شکستگی و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که تمسک سلطنت دهلی بمهر خاصه و خواتیم ارباب مناصب من فرستند و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت و گفت بادشاهی دهلی نزد این درویش ببول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند پس دعا کرد بیمار لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برای کمبالغ کثیر در آنجا نوشته بود گم کرد پیش شیخ نظام الدین آمده حال ظاهر کرد شیخ یکدرم بوی داد که این را حلوای بخر بروح شیخ فرید الدین بدرویشان بده چون آن شخص درم را بحلوایی برد او قدری حلوای در کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ برات گم شده او بود والله اعلم بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد گیسو دراز که یکی از بزرگان وقت بوده در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین غریب که درویشی صاحب شوق و ذوق بوده هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دیوگیر که حالا بدولت آباد مشهور است فوت کرده و در آنجا مدفون است و برهان پور بنام او آبادان شده و آن شهریست مشهور بر ساحل دریای تاپتی در تاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنی متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسلهٔ بیعت او بشیخ عبد القادر جیلانی میرسد وفات شیخ بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بیست و پنج هجری بوضوح پیوسته مقبرهٔ او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ در وفات شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بنا نموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است ✢

تاریخ

نظام دو گیتی شده بالیقین | سراج دو عالم شده بالیقین
چو تاریخ نولش بجستم ز غیب | ندا داد هاتف شهنشاه دین ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین | چارشنبه بخلد نقل نمود
شیخ عالی نسب نظام الدین | هجدهم از ربیع الاول بود
نود و چار سال عمر تو بود | سال ترحیل آن ستوده شیم
کان زمان شد بحضرت معبود | زد خرد زبدهٔ بهشت رقم ۷۲۵

۷۲۵

تاریخ از شخصے دیگر

چو سلطان نا بشد بجنت قرین ۷۰۵ — بتاریخش آمد شهنشاه دین

مقبرهٔ شیخ بعد از وفات او تا دو صد سال بلکه زیاده مجری بود در عهد اکبر شاه بادشاه سید فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد هجری گرد مزارش ستونها استاده کرده گنبدے بران تعمیر نموده و بر لوح سنگے کلمهٔ طیبه و این چند اشعار با تاریخ تعمیر آن گنبد بر بالین او نصب کرده *

تاریخ

خلد که در روضهٔ حضرت غوث الانام	از پی تعمیر شده همان فلک احتشام	مهر نسب اشرف اوج شرف شهاب	سید عالی نسب منزل فلک احترام
بانی او هاشمی ساعی او با سنی	آنکه بدوران شاه هست فخر نظام	از پی تاریخ آن چون متفکر شدم	کلک خرد زد رقم قبله گیر خاص و عام
روی به درگاه او آفریدون بصدق	شاید از الطاف پیر کار تو گردد نظام		

چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان المخاطب به مرتضی خان که فرید آباد آباد کردهٔ اوست یک چهپر کهٹ بسیار نفیس و لطیف از صدف ساخته بر مزار او نهاده و این اشعار با تاریخ بران مرقوم نموده *

تاریخ

شیخ دهلی نظام راد فرید	کار دنیا و دین مهیا کرد	یک فریدش مقام فانی داد	یک فریدش مقام احیا کرد
مرتضی خان فراز مرقد او	قبهٔ چون سپهر برپا کرد	ابر فیروزهٔ از جهان برخاست	دُر یکدانه در صدف جا کرد
بر جهان کعبهٔ مربع او	چار در از چهار جا وا کرد	عرشیهٔ مرقد مبارک او	بر زمین کار عرش اعلی کرد
عرش دیبای چار قائمه اش	چار تکبیر بی محابا کرد	هر که رخ از مقام او تابید	پشت بر کعبه مصلی کرد
وانکه رو در سجود او آورد	رخ چو آیینه مصفا کرد	خاک روب مقامش ار باشی	میتوان کار صد مسیحا کرد
١٠١٧ سال تاریخ این بنا جستم	قبهٔ شیخ قفل القا کرد	قدر بانی او رفیع کناد	آنکه این هفت سقف خضرا کرد

در عهد شاه جهان بادشاه در سنه هزار و شصت و سه هجری خلیل الله خان بر گرد مزارش غلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و بر در آن سمت جنوب این عبارت کنده در عهد اعلیحضرات صاحب قران ثانی احقر العباد خلیل الله خان ابن میر میران الحسینی نعمت الهی که حاکم شاهجهان آباد بود این ایوان را بر دور روضه متبرکه مرتب نمود فقط و عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که در جناب او اعتقاد تمام داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه شعری چند بزبان اردو گفته و بر سنگ مرمر کنده در اندرون گنبد بطرف پائین چسپانیده فقط

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش بنام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا و وزرا بتاریخ غره ماه شعبان سنه هفتصد و بست و یک در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق شد قلعه تغلق اباد که سه کوس کرده سمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است بنا ساختهٔ اوست و در ماه ربیع الاول سنه هفتصد و بست و پنج چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود مراجعت نمود خانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برائے ضیافت او ترتیب داده بود بر او افتاد و جان داد لفظ خلیفه تاریخ وفات است مدت حکومت او سه سال و هفت ماه بعد وفاتش پسرش محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره‌اش بود در سواد قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعرا است پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیله لاچین که از اتراک نواحی بلخ بوده بنابر نوایب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی متاهل گردیده و امیر خسرو با دو پسران دیگر در آنجا بوجود آمده چون چهار ساله شد امیر لاچین بتقریب ملازمت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمد رخت هستی بعالم بقا کشید خال وی که مرتبه امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمسی نور پیشانی تیغ آفتاب بود در لطف سلکی اشتهار یافته ؛

بیت

جهان بقدرت او میگرفت التمش   که برکشید چو الیش بقبضه قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم گذشت و دل من یتیم ماند   دریای من روان شد و در یتیم ماند

من بنده دران ایام هفت ساله بودم جدم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود که جدم بر سر من بود در پرده کار بخت همه او میکرد در صد و سیزده سال عمر یافت هفتاد سال عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورده شدم بالجمله چون خسرو از حد بلوغیت چند مرحله تجاوز نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته ؛

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست   ملکیت ملک سخن آن خسرو راست
این خسرو ماست ناصر خسرو نیست   زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

در هنگامیکه شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نموده خضر فرمود این را سعدی برده است مایوس شد بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرد و امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدر او یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آخر سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاهان را دیده و خدمت کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سیوم سلطان معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از سلطان ناصر الدین خسرو چند ماه و هفتم سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو در تکلیف کام او خود بجانب لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود برده چون ازان سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رخت هستی بعالم بقا کشید ازین واقع جانگداز پیرهن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بخاک می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون گشت و این معامله در سال هفت صد و بیست و پنج هجری رو داده عرس او هر سال بتاریخ هفدهم شوال میشود و ازین بیت که خسرو در قصیده آورده ؛

بیت

بود وقت ششصد چهل نه بحر عمر هم   شبیه الم الحساب اندکم دم کار حساب

چنان مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بوده و در سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بعمر هفتاد و چهار ساله وفات نموده گویند خسرو

در علم موسیقی مهارت کمال داشته و دولت شاه در تذکرهٔ خود آورده که میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ اشعار امیر خسرو را جمع ساخته و یکصد
و بیست هزار بیت جمع شده و او هم آورده که امیر خسرو در یکی از رسائل خود آورده که عدد اشعار من از پانصد هزار کمتر و از چهار صد هزار
زیاده است و مشهور است که نود و نه کتاب در سلک نظم کشیده از آن جمله یکی قران السعدین است که در داستان ملاقات
ناصر الدین بغراخان حاکم بنگاله با پسر خود معز الدین کیقباد که بادشاه دهلی بود گفته در سنه ششصد و نود و هفت هجری شخصی
بنام مهدی خواجه بر گرد قبر او عمارت جالیدار از سنگ سرخ ساخته بود و بابر شاه بادشاه در زمان دولت خود بیتی چند با تاریخ
این اساس و تاریخ انتقال امیر خسرو را که خواجه حسن دهلوی گفته بود بر لوح سنگ مرمر کندانیده در آنجا نصب کرده بود
حالا هم موجود است و آن ابیات و تاریخ اینست

لا اله الا الله محمد رسول الله

زمین را زین لحد شد سرفرازی — بدوران بابر شهنشاه غازی

تاریخ وفات

میر خسرو خسرو ملک سخن — آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین — نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بی‌قرین — طوطی شکر مقال بی‌مثال
از پی تاریخ سال فوت او — چون نهادم سر بزانوی خیال
شد عدیم المثل یک تاریخ او — دیگری شد طوطی شکر مقال

بیت

ز حرف وصل جانان ساده آمد لوح جان من — طریق ساده لوحی بس نشان عشقبازی

تاریخ بنا

مهدی خواجه سعد با جاه و جلال — شد بانی این اساس بی‌شبه و مثال
تاریخ بنای این چو کردم سوال — گفتم سنی جمیل مهدی خواجه ۹۷۰

حرره شهاب الدین المعمائی الهروی

بعد از انتقال او تا دو صد و نود سال قبرش هیچ گنبد و مجمر نداشت اما در ابتدای جلوس جهانگیر بادشاه یکی از امرای
او ملقب بطاهر بیگ سبزواری در سنه هزار و چهارده هجری بر قبر او عمارت از سنگ مرمر تعمیر نموده این چند
عبارت با تاریخ تعمیر اندرون گنبد منقوش ساخته +

تاریخ

ای خسرو بی‌نظیر عالم — با روضهٔ تو مرا نیاز است
تعمیر نمود طاهر آن را — فیض ازلی همیشه باز است
تاریخ بنا لیش عقل گفتا — با روضه بگو که جای آز است ۱۰۱۴

قائل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن
ابن سلطان علی سبزواری فی سنه ۱۰۱۴ غفر ذنوبه و ستر عیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب +

ابیات

ای تربت عاشقی سیاحت — در دوست زمان بیاست
شد سلک فرید از تو منظوم — زان است که شد لقب نظامت
جاوید بقا است بنده خسرو — چون شد بهزار جان غلامت

ابیات

مرا نام نیک است خواجه عظیم — دو تسعین دو لام و دو قاف و دو جیم
اکرام بالی دین حرف سما — بدانم که هستی تو مرد فهیم

کتابه مذکوره نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب مجمع الواصلین
مرقوم است + ۲۵

تاریخ نعیمه

خسرو دهلوی بحکم خدا — بشب جمعه شد ز دار فنا
هیجدهم بود از مه شوال — که گذشته ازین جهان ملال
عمر هفتاد و پنج سالش بود — کان زبان شد بدرگه معبود
سال ترحیل او ز من بشنو — لفظ فانی برآر از چپ ورو

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت و نیز در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولت آباد دکن است +

ملک شمس الدین کرت

پنجم بادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنی و کابل بادشاهی نموده چون پدرش ملک غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بیست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام او شد و مولنا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در عربی گفته و از الفاظ خلد ملکه تاریخ برآورده +

تاریخ

رضا بشمس الدین کرت ما نانا — واجری فی البحر المرادات فلکه ۷۲۹
و من عجب تاریخ مبدا حکمه — یوافق قول الناس خلد ملکه

و شمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد و سی در گذشت و بعد از وی برادرش ملک حافظ بادشاه هرات گردید و در سال هفت صد و سی و دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش ملک معز الدین حسین قایم مقام او شد +

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش بامام هفتم موسی الکاظم به بیست و یک پشت میرسد و مرید شیخ زاهد گیلانی سهروردی بود و شیخ زاهد صبیه خود را بحباله نکاح او در آورده و بفرموده شیخ زاهد در اردبیل که قصبه ایست در آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت تا آنکه بتاریخ هفتدهم ذیحجه سنه هفت صد و سی و پنج هجری بعالم جاویدان سفر نمود و پسرش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که نبیره شیخ زاهد بود سجاده را زینت بخشید و بمرتبه پدر رسید و سلاطین زمان مثل جانی بیگخان و پسرش بردی بیگخان بقدم نیاز منند بخدمت او رسیده تیمن و تبرک می جستند و شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست و قتیکه او از دار فنا ارتحال نمود شیخ خواجه علی که دلدار شد پسش بود قایم مقام او شد در اواخر زندگانی عازم گذاردن حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری متمکن گردانیده با طایفه از صوفیه قدم در راه نهاد و بعد از ادای مناسک حج در اثنای راه مریض شده سفر آخرت اختیار نمود و چون شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت ذکرش در زیر احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده و تاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب مخبر الواصلین نوشته است اینست +

تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده — صاحب اردبیل شیخ صفی است
درة التاج اصفیا بوده — کاشف نکته جلی و خفی است
وانکه دریای فیض عرفان است — ماه عاشوره دوازدهم
جد شاهان ملک ایران است — بود کان قطب شد بچرخ نهم

٧٣۵ روز تکفین او دوشنبه کو		صاحب خلد سال رحلت او

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی مجلس چون او درین طریقت قدم ننهاده در ایام شباب بملازمت ارغون خان مشغول بودی و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین مدتی بعبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده بود و نوشت که تو کافری شیخ رقعه مولانا بخواند و زار زار بگریست و گفت ای نفس هفتاد سال بتو گفتم که تو کافری باور نمی کردی اکنون هیچ شبهه نماند که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بکفر تو حکم کرده بعد ازین گردن بنه و مرا مرنجان و این رباعی بخواند ❋

رباعی

نفسی است مرا که غیر شیطانی نیست	در فعل بدش هیچ پشیمانی نیست	ایمانش هزار بار تلقین کردم	این کافر را سر مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود بتاریخ بیست و سیوم ماه رجب سال هفتصد و سی و شش فوت کرد چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد ❋

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم	سلطان محققان عالم	رکن دین حق علاء دولت	بر مسند خود نشسته خرم
بیست و سیوم مه رجب بود	اندر شب جمعه مکرم	از هجرت خاتم النبیین	هفتصد بگذشت و سی شش هم ٧٣۶

سلطان ابوسعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهی کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجری بسلطنت ایران رسیده اما چون دوازده ساله بود زمام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب جامع التواریخ که از هنگام غازان خان بوزارت سرفرازی داشت او را پادشاه از گفته حاسدان و امیر چوپان بتاریخ هفتدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هیجده هجری معه پسرش ابراهیم بقتل رسانیده گویند که سلطان ابوسعید پادشاهی نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون خطبه و سکه بالقاب او مزین شده و وفاتش به شب سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفتصد و سی و شش هجری که همدران سال امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده و خلایق از موت او بسیار اندوهگین شدند مدت حکومت او نوزده سال و مدت عمرش سی و دو سال بود مرقد او در گنبد سلطانیه است بجنب پدرش و عزیزی در تاریخ رحلت او گفته ❋

تاریخ

ثالث عشر ربیع الثانی اندر شب	هفتصد و سی و شش از هجرت بحکم کردگار	شاه عادل ابو علاء الحق و الدین بوسعید	شد ازین دنیا ملول و کرد رحلت اختیار
	بلبلان ناله زاری خطاب آمد ز حق	کای خداوندان جاه الاعتبار الاعتبار	

٧٣۶ و فخر الدین امیر محمود ابن یمین این قطعه در تاریخ او یافته

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش	عزم ربیع الاخرین هم سیزده بگذشته بود
در قراباغ از سر سلطان اعظم بوسعید	دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود

۳۶

چون سلطان ابوسعید را خلفی و ولی عهدی نبود که بر مستقر خالی قرار گیرد بعد وفات او انقلاب بسیار واقع شد امرای اطراف تغلب بنیاد کردند و هر سرداری سلطانی شد و شحنه بامیری قانع نمی شد ملوک طوایف عبارت ازین است خواجه غیاث الدین رشید اربا خان را که از نسل تولیخان بود بسلطنت بر داشت و چون او از نژاد هلاکو خان نبود اکثر امرا بحکومت او راضی نگشته تولی خلافت بر افراختند و خواجه جمال الدین دران اوان این بیت در سلک نظم کشید +

بلیت

چون مملکت بوسعید اربا دارد	خوش دولت نعمتی است اربا دارد

و علی پاشا که خال بوسعید خان بود با بداد موسیخان که نبیره بایدو خان بود بر و لشکر کشید و غیاث الدین دار با خان بدست او افتاد و شربت شهادت چشیدند مدت حکومت اربا خان پنجاه و چند روز بود بعد قتل اربا خان موسیخان بر تخت حکومت نشست و امیر حسین بزرگ که او را شیخ حسن جلایر نیز گویند و پسر عمه ابوسعید خان بود محمد خان را که از نسل هلاکو خان میشد بحکومت برگرفت و علی پاشا و موسیخان کشته شدند بعد از یکسال محمد خان نیز ششم ذیحجه سنه هفتصد و سی و هفت بدست شیخ حسن کوچک که از پسر امیر تیمور تاش ابن امیر چوپان بود گرفتار گشته مقید شد و در آذربایجان امیر نوبان شیخ حسن جلایر خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظفر ظفر یافت و در خراسان سربداران خان شدند فی الجمله از تاریخ سنه هفتصد و سی و شش تا حدود سنه هفتصد و هشتاد و یک قریب پنجاه سال در ایران زمین ملوک اطراف یکدیگر را گردن نمی نهادند تا آنکه شمشیر آبدار صاحب قران امیر تیمور گورکان نمودار شد و آتش فتنه منطفی گردید +

فهرست سلاطین مغول

از ایشان چهارده نفر در ایران فرمان روای نموده اند و من حیث الاستقلال حکم رانده مدت ملک شان از مشهور سنه تسع و تسعین و خمسمایه که اول ظهور چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه ست و ثلاثین و سبع مایه انقراض دولت اربا خان یکصد و سی و هفت سال بود و دو سه نفری که ازین طبقه بنابر مصلحت امرا چند روز اسم سلطنت یافته اند در اعداد این سلاطین نیستند اول ایشان چنگیز خان که بیست و نه سال بادشاهی نموده دوم او کتای قاآن بن چنگیز خان سیزده سال بعد از و پسرش کیوک خان یکسال بعد از و منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان نه سال هلاکو خان بن تولی نه سال بعد از و اباقا خان بن هلاکو هفده سال بعد از و برادرش احمد خان دو سال و دو ماه بعد از ان ارغون خان بن اباقا خان هفت سال بعد از و برادرش گیخاتو سه سال و هفت ماه بعد از و بایدو خان بن طغرای بن هلاکو هفت ماه بعد از و غازان خان بن ارغون هشت سال و نه ماه بعد از و سلطان محمد خدابنده بن ارغون دوازده سال و نه ماه بعد از پسرش سلطان ابوسعید خان نوزده سال بعد از و اربا خان بن سوسه بن سنگقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا بن تولی پنجاه و کسری فقط

شیخ اوحد الدین اصفهانی

از جمله اصحاب اوحد الدین کرمانی است و وی را اشعار بسیار است در غایت لطافت و عذوبت و ترجیعات مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه حکیم سنائی است نام آن جام جم نهاده این ابیات از مثنوی اوست +

ابیات

اوحدی شصت سال سختی دید ‖ تا شبی روی نیک بختی دید
سر گفتار ما مجازی نیست ‖ باز کن دیده کان ببازی نیست

واو قصیده زانیه حکیم سنائی را جوابی نیکو گفته است و عدد ابیات آن صد و شصت خواهد بود در تاریخ اتمام جام جم گفته است +

تاریخ

چون ز تاریخ بر گرفتم فال ‖ هفتصد رفته بود و سی و سه سال
چون رسالی تمام شد بدرستش ‖ کردم این نامهٔ همایون فر
ختم کردم بلیلة القدرش ‖ عقد کردم بنام آن سرور

قبر وی در مراغه مشهور است و تاریخ وفات وی بدانجا سنه ثمان و ثلثین و سبع مائه نوشته اند و تاریخ وفات او که در کتاب مخزن الواصلین است اینست +

تاریخ

آنکه او بی نظیر ثانی بود ‖ اوحد الدین اصفهانی بود ۷۳۸
سال نقلش بگوی ای همست ‖ اوحد الدین ساقی جنت ۷۳۸

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی نیز میگفتند پسر امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان بود و بعد از سلطان ابوسعید خان و ارپا خان بر بعضی از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را نهزیمت داده تا آنکه شبی زوجه اش حضتین او را محکم گرفته در اهلاک ساخت چنانچه خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ گفته

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چهار ‖ در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
گرفت محکم میدان تا بمرد و برفت ‖ بزور بازوی خود حضتین شیخ حسن
زنی چگونه زنی حضرت جهت العنان ‖ زهی خجسته زنی خایه ای مرد افگن

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند جانی بیگ خان ابن ازبک خان از دشت قبچاق بمقابله او شتافته و او را بدست آورده هلاک ساخت حکومتش سیزده سال بود +

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سخن سنج بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور کرده و از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانچه خود گفته است +

بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلامم ‖ لقب مگوی بنجر طوطی شکر گفتا

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اختتام کتاب مرجاج در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته و از الفاظ دولت شه تاریخ بر آورده اینست ۷۴۵

تاریخ

سال تاریخ عرب دولت شه در هفتصد ‖ کاسمان عقد سخنهای مرا داد نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمان فرمائی نشست و در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگر کوث را فتح ساخته فخر زمان بدر چاچی دران باب این تاریخ گفته +

تاریخ

۷۳۷ بهادرشاه جهانگیر عالم بالا		بفر دولت خانه سر و زر برست تنها زهی حصار که یعنی ز حلقهٔ در او		کشاده حصن نگرکوت که سنگین بود محیط نه ربض هفت قلعهٔ مینا		گفته زبان بتاریخ او خلوا فیها

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب و ویران است اما نشانی ازان تا امروز باقی است
همدران سال عمارت قلعهٔ خرم آباد نیز باهتمام ظهیر الدین معمار تعمیر نموده فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته +

تاریخ

خرم آباد نام کرد شاه		چون ظهیر الجیوش شد معمار		شد تمام این عمارت خرم		در محرم بهفتصد و چهل و چار

تاریخ

برین عمارت خرم بسن خجسته سیر		هزار دیده کشاده است چرخ آینه دار تمام گشت بتاریخ داد خلوا فیها		شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد کشاده باتو بگویم که هفتصد و چهل و چار		برین عمارت خرم ظهیر دین معمار

آثار این عمارت عالی متصل قلعهٔ تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است
و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد نیز گویند و بدر چاچ میگویند

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون		چه فضای دو عرش عرض گاه روز جزاست		بلی جنان حرم آباد و نعمان شاه است		که او متابع امر خلیفهٔ دنیاست

در زمان او فتنه ها هر طرف متولد شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده ازان جمله حسن کانگویه در دیوگیر دکن در سنه هفتصد
و چهل و هشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را بتصرف خود آورد و اولادش تا مدت دراز دران دیار فرمان فرمایی
نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری
برکنار دریای سنده درگذشت و در تذکرهٔ دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد همدران
سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو بادشاهان میگوید

تاریخ

بر فت عهد یکی شب بشاه محمد کرت		خدیو کشور اول چو شد محمد تغلق		نهاد بجدول شهراب کی محمد کرت		همدرم چو کاوس کی محمد کرت

قبرش اندرون روضهٔ سلطان غیاث الدین تغلق شاه واقع و سلی تا امروز موجود است +

شیخ نصیر الدین چراغ دهلی

خلیفهٔ دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سید محمد گیسو دراز که در دکن سکونت اختیار نموده و دران دیار مدفون است
از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ بنظر آمده که شیخ نصیر الدین بتاریخ هیژدهم ماه رمضان شب جمعه سال
هفتصد و پنجاه و هفت فوت کرده اما تاریخ رحلت او که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است ازان سال هفتصد و پنجاه و دو
استخراج می یابد تاریخ اینست +

تاریخ

آنکه دانش چراغ اهل یقین است		نام نامی او نصیر الدین است		ذات او را چراغ دهلی دان		بلکه خورشید هر دو عالم خوان

عمر او شصت و پنج ساله شمار | بی کم و بیش ای ستوده شعار | بست جمعه داد حق را جان | هشتم بود از مه رمضان
سال نقلش مه بهشت بدان | شد ز دنیا چو آن نصیر زمان

درگاهش متصل روضه سلطان بهلول لودی شش کروه از شاهجهان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروز شاه که برو اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساخته بود ❊

ملک ابراهیم بیو

در بهار بفاصله یک گروه مغرب از شهر کوهی است خورد که آنرا پیر پهاڑے میگویند بالاے آن کوه حجره مزار ملک ابراهیم بیو که در زمان سلطان فیروز شاه دهلوے فوت کرده موجود است وفاتش در سنه هفتصد و پنجاه و سه بوقوع آمده این تاریخ بر تربتش مرقوم است

تاریخ

بعهد دولت شاه جهان گیر | که بادا در جهان ملک تو ورز
ملک سیرت ملک بیو براهیم | که بد در دین چو ابراهیم کین سوز
بهجرت هفتصد و پنجه بسه تاریخ | مسافر شد ملک در جنت این روز

شهنشاه جهان فیروز سلطان | که بر شاهان گیتی گشت فیروز
. . . . | بماه ذی الحجه یکشنبه از روز
خداوندا از فضل خویش ده وی | کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

وزیر شاه شیخ ابواسحاق شیرازے بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابو اسحاق کمر بسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده درگذشت و اینواقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانی سنے بسال هفتصد و پنجاه و چهار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازے تاریخش چنین یافته ❊

تاریخ

٧٥٤ سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن | صاحب صاحبقران خواجه قوام الدین حسن
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب | روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیر البشر | مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود | شد سوی باغ بهشت انعام این داعی اهرمن

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابوسعید خان وارپا خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سربداران خراسان که بعد فوت سلطان ابوسعید خان سر بر آورده بودند و مطیع و منقاد گشتند آنگاه الاابدست خواجه یحیی کراتی که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان برافتاده و سربداران خروج کرده ذخیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کنجاتو خان بود بسلطنت برداشته خود بعراق رفت و بغداد دو بار بکر را بتصرف خود درآورد و عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

٧٥٤ تاریخ قتل شه عالم طغان تیمور | از هجرت بود هفتصد و پنجاه و چهار سال
در روز شنبه از مه ذیقعده شانزده | کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال

امام یافعی قطب مکه

از اولیاے وقت بوده و شاه نعمت الله یکے از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرده

بعضی هفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در مجمع الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد :

تاریخ

آن امامی که بانفعی بوده — تابع راه شاه نفعی بوده
از مریدان او که دلخواه است — نور دین شاه نعمت الله است
باز از روی اختلاف زمان — گفت ساکن بخلد پیر جوان
مقتدای خدا شناسان است — صاحب فیض جود و احسان است
سال ترحیل آن ستوده سیر — خردم قطب اوج جلد نوشت ۷۵۷
هست در مکه قبر آن مغفور — زائرش روز و شب ملائک و حور ۷۶۷

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی می فرماید :

ابیات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق — به پنج شخص عجب ملک فارس بد آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین — که قاضی به از و آسمان ندارد یاد
دگر بقیت ابدال شیخ امین الدین — که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف — بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل — که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد
نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند — خدای عزوجل جمله را بیامرزاد

وفات شیخ مجد الدین بروز چهارشنبه هیجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده :

تاریخ

مجد دین سرور قضات جهان اسمعیل — که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب سیزده روز — که برون رفت ازین منزل بی نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه — سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق ۷۵۶

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ می گفتند نام پدرش امیر حسین قیوقاسی ابن امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابو سعید خان بود و داماد امیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کیخاتو خان منصب امیر الامرائی داشت و شیخ حسن هنگام سلطان ابو سعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوس بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز را که از امرای کبار ابو سعید بود در حباله نکاح خود داشت چون سلطان ابو سعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست که او را متصرف شود قبول نکرد و پدرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابو سعید خان او را از هم گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاده استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حباله نکاح سلطان درآمد بعد وفات ابو سعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابو سعید بود در نکاح خود درآورد و حبال بغداد خاتون را که ابو سعید خان باکراه از و گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود بالجمله چون بعد وفات ابو سعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت

لیکن امر امور سلطنت جز نامی نبود کفیل مهام سلطانی شاه دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون بانوی بلقیس نفس بوده چنانچه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید ــ هزار بار برو زمی شکسته از سر تمکین * شکوه مقنعه او کلاه گوشه سنجر * و سبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نوئینان و دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیر می انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیر می آورد خواجه سلمان بدیهه این اشعار گفت و امیر حسن در بند تربیت او شد *

اشعار

چو در بار چاچی کمان رفت شاه	تو گفتی که در برج قوس است ماه	دو زاغ کمان با عقاب سه پر	بریدم بیک گوشه آورده سر
نهادند سر خویشتن بر دوش شاه	ندانم چه گفتند در گوش شاه	شها تیر در بند بند پر تست	سعادت روان در پی تیر تست
چو از شست بگشاد خسرو گره	برآمد ز هر گوشه آواز زه	بهمدرت کس ناکه بر بسته است	بغیر از کمان گو نباله درست
	که در عهد سلطان صاحب قران	نکرده کسی زه ز خز بر کمان	

و امیر حسن بزرگ را با امیر حسن کوچک که از نسل امیر چوپان بود مقاتله و مجادله بوده بکرات از و انهزام یافته و امیر حسن بزرگ در بغداد بسال هفت صد و پنجاه و هفت هجری در گذشت مدت حکومت او هفده سال بود بعد از و پسرش سلطان اویس جلایر بر مسند حکومت نشست *

شاه شیخ ابو اسحاق شیرازی

او ابو اسحاق انجو نیز می نویسند پدرش امیر محمود شاه از نسل خواجه عبد الله انصاری است و امیر محمود شاه در زمان سلطان ابو سعید خان که از سلاطین مغول بود بحکومت شیراز مشغولی داشته در زمان دولت ارپا خان بسال هفتصد و سی و شش بقتل رسیده بعد از وی پسرش امیر مسعود بجای او نشست و چون بعد از چندی او نیز مقتول شد امیر شیخ ابو اسحاق که متوجه تسخیر شبانگاه بود خبر فوت برادر شنیده بشیراز معاودت نمود و چون همدران نزدیکی ارپا خان نیز کشته شد امیر مسطور متصرف شیراز شد و در سنه هفتصد و چهل و چهار خطبه و سکه بنام خود کرد و قریب چهارده سال در دولت و اقبال بسر برد و بر دست امیر محمد مظفر در هفت صد و پنجاه و هشت شهادت یافته و آن برین منوال است که چون در سنه هفتصد و پنجاه و چهار امیر مبارز الدین محمد مظفر از دوام هجو و دشنام و مدام می پرستی و مستی شیخ ابو اسحاق آگاه شد بقصد استیصال او در شیراز آمد و شیخ در قلعه شیراز متحصن شد درین عرصه حاجی قوام الدین که وزیر او بود فوت کرد و پس از فوت حاجی سیوم شوال امیر مبارز الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالفت با شیخ می سپردند بشهر در آمد و شیخ راه فرار پیش گرفت و بکرات و مرات میانه شیخ و امیر غبار هجا و نزاع ارتفاع یافته آخر در اصفهان بدست شاه سلطان بحکم مبارز الدین در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بقتل رسید و خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش میگوید *

تاریخ

بر شنبه کاف و الف از جمادی الاول	بسال ذال و دال و گر نون حاعلی الاطلاق	خدایگان سلاطین بشرق و مغرب	خدیو کشور عدل و کرم باستحقاق
سپهر علم و سها آفتاب جاه جلال ۷۵۸	کمال دنیی و دین شاه شیخ بو اسحاق	میان عرصه میدان به تیغ مهر عدد	نهاده بر دل احباب داغ فراق

ایضاً

خسروی رومی زمین عجون زمان بواسحاق — که بران رومی چو گلزار کرد بلبل
بلبل فیسر وسمن یاسمین و لاله و گل — جمعه بیست دویم ماه جمادی الاول
هست تاریخ وفات نغمه سنبل کاکل — و اسپین بود که پیوسته شد از خزو گل

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیده ایست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول و بعد ازان حروف اول مصرعه های ثانی را جدا گانه بگیرند بیتی ازان برخیزد موشح الطرفین که ازان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود و از توشیح میان قطعه رباعی برخیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد انکه بر رابطه آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام ان قصیده موجب تطویل کلام است بنا بر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه برخیزد اختصار میرود ✤

ایضاً

حاتم گه جود بنده احسانت — رستم گه رزم خسته دستانت
زاوش زجاه کهترین منشی ات — بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصاریع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص بمصراع سیوم و چهارم و خ مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکنند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر کرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمه کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحاق نوشته این چند بیت گفته ✤

ابیات

بفرمان دارای خورشید ماه — بنام شهنشاه گیتی پناه
شد این درج بر در وگوهر تمام — کزو فاضلان را بود آب و جاه
بسی کردم اندر بحار و بحور — بی گوهر مدح خسرو شناه
جهاندار چون شاه صاحب قران — شهنشاه چون پور محمود شاه
امیدم که ارباب دانش کنند — به اغماض در هفوت من نگاه
که ذات ملک سیرت شاه را — ز آفات دوران بداری نگاه
ز هجرت شده هفصد و چهل و پنج — ربیع دوم اول و مهر و ماه
بسی رنج بردم درین چار فن — بامید احسان ظل آله
ندید است کس از سلاطین عهد — زبدو جهان تا بدین عهد گاه
نخوانده است کس از بحار فضل — چنین نظم در مدحت هیچ شاه
الهی بحق رسولی که گشت — رخ کفر از نور شرعش سیاه

ملک کیومرث

والی قلعه نور پیوسته ولایت قاین را غارت کرده آنجا آثار اقتدار ظاهر ساختی و والی آنجا که شلمش نام داشت چنانچه گفته اند ✤ شهری که دران شحنه شلمش باشد ✤ دانی که دران شهر چه شورش باشد ✤ بطاقت گشته بمحمد خواجه ابروسی توسل نموده بدفع ملک کیومرث اتفاق نمودند و بدین نیت متوجه آنسو گردیدند ملک نیز اطلاع یافته با فوجی از دلاوران ایشان را استقبال نمود چون از طرفین صفها راست شد کسیکه اول قدم در میدان جلادت نهاد آن هر دو امیران بودند که تیغ بالقصد ملک آهیخته بر سر وی تاختند قضارا دو ناوک جانستان از دست ملک بمقتل آن امیران آمده ایشانرا از پا در آورد و هلاک ساخت و وقوع اینواقعه در تاریخیست که ازین قطعه مستفاد میگردد

تاریخ

ز هجرت هفتصد و پنجاه و نه بود ‎ ربیع الآخر آن ماه خجسته
که شد در روز دوشنبه نیمه ماه ‎ سلیمش با محمد خواجه گشته

خواجه قوام الدین عیار

در مرآة الجهان‌نما مرقوم است که خواجه قوام الدین عیار از مرد شیر شاه شجاع ابن مبارز الدین محمد مظفر شاه بود و مرتبه عالی داشت و خواجه حافظ شیرازی در اکثر غزلیات خود ذکر او کرده است آخر در تعیینه اربع و ستین و سبعمایه بعد از تعذیب شکنجه شاه شجاع او را بقتل رسانید بعد از و امیر کمال الدین وزارت شاه شجاع یافته و بعد از و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر او گشت و خواجه حافظ در تاریخ وفات خواجه قوام الدین این قطعه فرموده +

تاریخ

اعظم قوام دولت و دین آنکه بر درش ‎ از بهر خاک بوس نمودی فلک سجود
با آن جود آن عظمت ز یر خاک رفت ‎ در نصف ماه ذی قعده از عرصه وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس ‎ آمد حروف سال وفاتش امید جود

از الفاظ امید جود تاریخ می برآید بشرط آنکه حرف دال را که در لفظ جود است ذال منقوط خوانند تا عدد سال هفتصد و شصت و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال ازین رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود + ۷۶۴

رباعی

آنانکه بفارسی سخن می رانند ‎ در معرض دال ذال را ننشانند
ماقبل وی ار ساکن جز وای بود ‎ دال است وگرنه ذال معجم خوانند

و این یمین چنین گفته که — در زبان فارسی فرق میان دال و ذال + یاد گیر از من که آن نزد افاضل معظم است + پیش ازو در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است + دال خوان آنرا و باقی جمله ذال معجم است + یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش از ان یکی از حروف علت باشد که واو و الف و یای حطی است و آن حرف ساکن باشد ذال نقطه دار است والا دال چنانچه انوری نیز گفته است +

رباعی

دستت بعطا چون ید بیضا بنمود ‎ از جود تو بر جهان جهانی افزود
کس چون تو سخی نیست نبوده نبود ‎ گو قافیه ذال شو زهی عالم جود

پس درین صورت حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر ماقبل آن حرفی دیگر باشد و آن حرف متحرک بود هم ذال نقطه دار است مانند انبرد و آمد و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواجه حافظ است +

تاریخ

۷۶۴

صباح جمعه بد و سادس ربیع نخست ‎ که از دلم آن ماه رخ چو برق مشکل
بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت ‎ چو آب گشت من جل حکایت مشکل
دریغ و درد و تاسف کجا دهد سودی ‎ کنون که عمر ببازیچه رفت بیحاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود جهت مملکت تنازع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبعمایه لشکری بعد شیراز کشیده برادر را محاصره نمود و اکثر ممالک فارس بتصرف خود آورد چو این مژده بدرگاه سلطان اویس فرستاد خواجه سلمان به تهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانیده و آن تاریخ اینست +

است هشتم

تاریخ

همای چتر همایون بادشاه ویس — ببسیط روی زمین زیر سایه گرفت
بعهد مملکت فارس تا در مهر منور — ببسال خمسه و ستین سبعمایه گرفت ٧٦٥

میر سید علی همدانی

از اولاد امام زین العابدین است و امام زین العابدین را هشت فرزندان بودند از انجمله یکی عبد الرحمان است که میر سید علی از اولاد اوست و اولاد میر سید علی در کشمیر و همدان است در سنه هفتصد و شش فوت کرده و در ولایت ختلان مدفون گشته تاریخ از مجمع الواصلین ✤

تاریخ

همدانی است سید همه دان — اسم سامی او علی همدان
شد رقم سال نقل آن والا — قطب عالی جنت اعلی
خانقاهش بخطه کشمیر — فیض بخش بهر صغیر و کبیر
مرقدش در ولایت ختلان — فیضها میدهد به پیر و جوان ٧٦٦

فخر الدین امیر محمود مشهور به ابن یمین

روزی پدرش ملک الفضلا امیر یمین الدین فرزندی ابن رباعی به پسر خود نوشته فرستاد

رباعی

دارم ز عتاب فلک بو قلمون — وز گردش روزگار خس درون
چشمی چو کناره صراحی همه اشک — جانی چو میانه پیاله همه خون

جواب از امیر محمود

دارم ز صفائی فلک آینه گون — بر آه دلی که سنگ از و گردد خون
روزی بهزار غم بشب می آرم — تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

و امیر محمود در روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخر سنه هفتصد و شصت و نه هجری فوت کرده ✤

تاریخ از مجمع الواصلین

رفته بود از سال هجرت هفتصد و شصت و نهم — روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین
گفت رضوان حیز ابر خیز و استقبال کن — خیمه در صحرای جنت میزند ابن یمین ٧٦٩ ٧٦٩

ملک معز الدین حسین کرت

ابن ملک غیاث الدین کرت و هفتم بادشاه از آل کرت است بعد از فوت برادر خود یعنی ملک حافظ در سنه هفتصد و سی و دو بر ممالک هرات وغیره بادشاه شد و سربدالان را پریشان ساخت و مولانا مظفر بروسی که معاصر او بود در مدح ملوک کرت قصائد وار داد او راست بیت سلطان معز الدین که ز دریای فضل و جود ✤ در بیست آفتاب و حبابی است آسمان ✤ و ملک معز الدین بعد حکومت سی و نه سال در سیوم ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و یک یا دو در گذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم است و مولانا تفتازانی در تاریخ وفات او گفته ✤

تاریخ

٧٧٢

چون بر خطی ثالث و سی القعده — معلوم شود طبیب الله ثراه

از الفاظ الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معز الدین حسین نبیره او ملک غیاث الدین بن علی در هرات و غور و سرخس و نیشاپور سلطنت یافته و طوس و جام را مسخر ساخته و همواره میان او و سربدالان سبزوار دامرای جانی قربانی جهت حکومت ولایات منازعات بوده مردی مدمع و مشهور بود و ظلم کردی و رعایا از و ناشاد بودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید و در سنه هفتصد و هشتاد و سه او را با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استقبال آل کرت نمود

مدت ملک شان یکصد و نوزده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته *

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه / پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
خلیل عادل را خوان تو دایم / بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد
در آنجا فهم کن سال وفاتش / خدا راضی ز افعال و صفاتش

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ حسن جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو نظر و صاحب کرم بود و صاحب حسنی او بمرتبه بود که روزی سوار شدی مردم بغداد لب راه آمدی حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود * عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد * و سلمان ساوجی در تهنیت جلوس و ثنای نهایت جاه او قصیده نظم آورده این چند بیت از آن است

تاریخ

مبشران سعادت برین بلند رواق / نشست خسرو روی زمین باستحقاق
همی کنند ندا در ممالک آفاق / فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب / خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس
باتفاق خلایق بیاری خلاق / پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون بیرون آمد سلطان فراشی را فرمود تا شمع بالگن زر همراه او ببرون برد و در خانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده شمع خود سوخت شب دوش بزاری امروز * گر لگن میطلبد شاه ز من میسوزم * سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از خانه شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و آنرا بدو بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و خوانق و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و درین واقعه چهل هزار آدمی غریق طوفان فنا گشتند خواجه جمال الدین سلمان دران واقعه این تاریخ گفته *

تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب / بآب شهر معظم که خاک بر سر آب
دریغ روضهٔ بغداد آن بهشت آباد / که کرده است خرابش جهان خانه خراب

خواجه سرور از این غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید سلطان حکومت بغداد را بامیر اسمعیل ولد نجیب امیر زکریای وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه وجیه دین محمد امیر اسمعیل * که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل * گشاده است ز دست تو دجلهٔ احسان * چنانچه چشمهٔ زمزم ز پای اسمعیل * و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت در آنجا عمارتی میساخت سر چوبی از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که آنرا ببرند مانع شد و گفت شاید سرکشی بباد بیرند آخر چون در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه با بابای شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دست ملازمان خود بقتل آمد سرش را آنجا آویختند با طبله سلطان اویس بعد از آنکه از سر تا روم مسخر فرمان او گشت در آوان جوانی از این زندان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه جمیع شنبه دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او قریب بیست سال بود بعد وفاتش پسرش سلطان حسین جلایر بر سریر سلطنت نشست و بعد حکومت هفت سال در سنه

ہفتصد و ہشتاد و چہار از دست برادر خود سلطان احمد شہید شد ✤

تاریخ عمارت در دہلی

قریب باولی شیخ نظام الدین اولیا سنگے است کہ بران سنگ این تاریخ بعبارت فارسے وخط عربی منقوش است ✤

تاریخ

بعہد دولت شاہ معظم	بجستہ خسروے اولاد آدم	مدار دین احمد شاہ فیروز	شہ صاحب قران سلطان اعظم
موفق گشت از حق بندہ معروف	اساس این عمارت کرد محکم	جوار روضۂ شیخ المشایخ	نظام الحق والدین قطب عالم
وحید الدین قریشی والدین	کہ با اہل ارادت بود ہمدم	بحسن اعتقاد و صدق اخلاص	در اسرار ولی اللہ محرم
مرا چون بر دبیش شیخ عالم	بدست خود گرفت و کرد نامم	بلفظ خود مرا معروف خواندہ	درین عالم چو شیخ عیسوی دم
رجا دارم کہ انفاس مبارک	دران عالم بود معروف پرحم	بخوان تاریخ اتمام عمارت	درینجا چون بنای خیر مقدم
	ز ہجرت ہفتصد و ہشتاد و یک بود	مرتب شد بنا واللہ اعلم	

٨١

قاضی بہاء الدین شیرازی

درسنہ ہفتصد و ہشتاد و دو ہجرے فوت کردہ و خواجہ حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفتہ ✤

تاریخ

بہاء الدین الحق طاب مثواہ	امام سنت و شیخ جماعت	چو میرفت از جہان این بیت میخواند	بر اہل فضل و ارباب بلاغت
باطاعت قریب ایزد بتوان یافت	قدم در نہ گرت ہست استطاعت	بدین دستور تاریخ وفاتش	برآور دار حروف قرب طاعت

٨٢

خواجہ عماد فقیہ کرمانی

درزمان سلاطین آل مظفر لغایت معزز و محترم میزیست خصوص شاہ شجاع کہ ہمیشہ غریق بحر احسانش داشتہ ابواب اشفاق بروجہات روزگارش می کشود و خواجہ عماد باوجود علم و تقوے وجاہ در شاعری کامل بود و اوراست

دل عکس رخ خوب تو در آب روان دید ✤ والہ شد و فریاد برآورد کہ ماہے ✤ در حبیب السیر آمدہ کہ خواجہ عماد را گربہ بود کہ ہرگاہ خواجہ نماز گذاردے با او موافقت بجا آوردے و شاہ شجاع این معنے را بر کرامت او حمل کردہ پیوستہ بقدم اخلاص خدمت کردی و خواجہ حافظ کہ از سبب معنے در رشک بود این غزل درانوقت برشتہ نظم کشیدہ ✤

غزل

صوفی نہاد دام سر حلقہ باز کرد	آغاز مکر با فلک حقہ باز کرد	بازی چرخ بشکندش بیضہ در کلاہ	آنرا کہ عرض شعبدہ با اہل راز کرد
ای دل بیا کہ ما بہ پناہ خدا رویم	زانجہ آستین کوتہ و دست دراز کرد	فردا کہ پیشگاہ حقیقت شود پدید	شرمندہ رہروی کہ عمل بر مجاز کرد
ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست	غرہ مشو کہ گربۂ عابد نماز کرد	حافظ مکن ملامت رندان کہ در ازل	ما را خدا ز زہد ریا بی نیاز کرد

مرقد خواجہ عماد در کرمان است اما سال وفات او معلوم نیست ✤

شیخ جلال مشہور بمخدوم جہانیان جہان گشت

درویشی صاحب کمال بودہ و در اچہ ملتان سکونت داشتہ و دران دیار مدفون است سلطان فیروز شاہ بارگ بادشاہ دہلے کہ درسنہ ہفتصد و نود فوت کردہ یکے از مریدان اوست منقول است کہ سلطان بر جمیع مشایخ وقت اعتقاد

واتقیا و عظیم مینمود هر جا در بیستی گوشه نشینی شنیدی بزیارت او رفتی چون آوازهٔ بزرگی مخدوم جهانیان شنید خود است
بملازمت او شتافت این خبر مخدوم رسید بسلطان نوشتند که دیری است که قصد طواف اکابر دهلی خصوصا شیخ نصیر الدین
دامن گیر وقت این درویش است سلطان قصد نوبه نکشد و خلایق را در تشویش نیندازد در همان روزها مخدوم بدهلی
تشریف آورد سلطان از استماع قدوم مخدوم بفزاوان اعتقاد و اخلاص به پیشواز رفت و از دیدن چهرهٔ نورانی
اعتقاد افزوده چنگ ارادت بدامن او زد و بیعت مریدی بجا آورد گویند که مخدوم در تمام روی زمین سیر نموده از آن سبب
او را جهان گرد گویند و هفت مرتبه حج اکبر گذارده و از خلیفه مکه قدم رسول طلب نموده بهندوستان آورده و آنرا زیر خود فرود
بیاورده چون قریب دهلی رسید سلطان فیروز شاه استقبال چند منازل نموده قدم مبارک از فرق او بر سر خود گرفته
بدهلی آورد و چون بعد از چند او وفات شاهزاده فتح خان که فرزند جگربند بادشاه بود انتقال نمود این نقش پا را بر
قبر او نصب کرد و روضهٔ عالی که تا امروز در دهلی موجود است بر تربت او تعمیر ساخته بر دوران مدرسه و مسجد و
مکانات دیگر بنا نمود و حالا این عمارت را درگاه قدم شریف میگویند و هر سال بتاریخ دوازدهم ربیع الاول که روز وفات رسول است
انبوهی از مردان و زنان در آنجا جمع میشوند و آن نقش قدم را بآب شوئیده می نوشند بالجمله اصل نام مخدوم جهانیان شیخ جلال
است بسال هفت صد و هفت هجری چهاردهم ماه شعبان روز شب برات متولد شده و جانشین و مرید پدر خود
گشته اما از شیخ رکن الدین سهروردی که وفاتش در سنه هفتصد و هفتاد و پنج رو داده فایده بسیار حاصل نموده و از
شیخ نصیر الدین چراغ دهلی بمرتبه فیض رسیده وفاتش بروز چهارشنبه که عید قربان همان روز بود یعنی بتاریخ
دهم ماه ذی الحجه سال هفت صد و هشتاد و پنج هجری بوقوع آمده و در قصبه اوچ ملتان که آنرا اچه نیز میگویند
مدفون گشته بر پیشانی دروازه روضه او این تاریخ مرقوم است ✣

تاریخ

تاریک گشته جمله جهان بی جلال شاه	تاریخ بود هفتصد هشتاد و پنج سال ۷۸۵

ملنگ و جلالیه فقیر مرید خاندان او است و شیخ صدر الدین که راجو قتال مشهور است برادر مخدوم جهانیان است
که در سنه هشت صد و شش فوت کرده و از تاریخی که در کتاب مجمع الواصلین نوشته است وفات شیخ جلال
بسال هفتصد نود و سه و نیز بسال هشتصد میرسد و آن تاریخ اینست ✣

تاریخ

سید بی نظیر ولی مانند	مصطفی راست یگان فرزند
جد او سید جلال آمد	ذات او مصدر کمال آمد
هفتصد و هفت سال هجری بود	کان مه برج دین طلوع نمود
عمر او این ضیای نیک سرشت	یکصد و هفت سال کم نوشت
نام نامی او حسین بخوان	خلف احمد کبیر بدان
سال سنقار آن عزیز جهان	گفت هاتف همای خلد جنان
سال ترحیل آن خدا آگاه	گفت رضوان گل بهشت اله
دلش از حرص و هوا سرد است	نقبش در جهان جهان گرد است
متصف ز ماه شعبان بود	که طلوعش چو آفتاب نمود
عمر آن سید بلند نژاد	بی کم و بیش خوانده ام هشتاد
لیک این قول معتبر دیدم	متفق با همه سیر دیدم
عید قربان و چارشنبه بود	که آفاق هفتمش فرمود
سال نقلش ازین جهان رضوان	گفت مخدوم ما دین برخوان
هشت صد با حجه مرقد آن شاه	عطر الله قبره و ثراه

در مرات آفتاب نما مرقوم است که سید جلال بخاری را سه پسر بودند سید احمد کبیر و سید بهاء الدین و سید محمد و پدر شیخ جلال سید احمد کبیر است اما از مرات جهان نما چنان مستفاد میگردد که سید جلال بخاری شخصی دیگر است که در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده حالش بعد ازین مرقوم خواهد شد ✤

شیخ شعبان الحق بیابانی

درویشی صاحب کمال بود نسل او از سید محمد بهکر است در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الٰه آباد آنسوی دریای گنگ واقع است گوشه گرفته بود و دران موضع شاید که در سنه هفتصد و هشتاد و پنج وفات یافته مدفون گشته حالا تربتش مطاف عالمیان است تاریخ وفاتش در الفاظ قطب گنج العرش یافته اند پسرش که شیخ سقی نام داشت نیز دران موضع آسوده است ✤

احوال سلاطین آل مظفر

اول ایشان محمد مظفر است و اصل او خراسان است پدرش بعهد سلطان محمد خدا بنده به یزد افتاده و در رباط مراغه یزد زینداری میکرده اند و در ملازمت بعضی از سلاطین وقت بمرتبه امارت رسیده مردی دلاور و شجاع بوده و بروزگار سلطان ابو سعید خان فوت شده و پسرش محمد مظفر بمرتبه امارت امتیاز یافته چون بعد فوت ابو سعید خان انقلاب دست داد محمد مظفر نیز در یزد متصرف شد و با دشاه شیخ ابو اسحاق که حاکم شیراز بود محاربات نموده و اورا هلاک ساخته فارس را نیز گرفت و هر جا که روی آوردی سر آمد بودی تا آنکه بعد از چهل و دو سال که بامر سلطنت پرداخت آفتاب دولت او آهنگ زوال کرد و پسرش شاه شجاع در سنه ستین و سبعمائه بر و خروج کرد و اورا گرفته محبوس ساخت و میل در چشمش کشید و کور کرد آخر همدران حبس وفات نمود و خواجه حافظ شیرازی در همین

این قطعه گفته چند بیتی ازان نوشته میشود

ابیات

شاه غازی خسرو گیتی ستان
آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می‌شکست
گه بهوی قلب شیری میدرید
عاقبت تبریز و شیراز و عراق
چون مسخر کرد وقتش در رسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو
میل در چشم جهان بینش کشید

و سلمان ساوجی نیز همدرین باب گفته

ایضا

آنکه از کریک و جب میدرید
از نهیب خویش تا با فر هور
قوت ظهر پشت او بشکست
و آنکه میگفت شیر نر سه منم
قرة العین کرد چشمش کور
روزهیجا دیگران همه گور

ابو الفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنتی با ستقلال یافت ما بیان او و برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل ازین از در حکومت اصفهان یافته بود جهت مملکت منازع بود بعد از جنگ صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده ساله در حین حیات برادر در اصفهان فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته

رباعی

محمود برادرم شه شیر کمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق
او زیر زمین گرفت و من روی زمین

و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ✤

بیت

ای شاه شجاع ملت و ملت و دین　　خود را بجهان کرده محمود مبین
در روی زمین اگرچه هستی دو سه روز　　بالله که بهم رسید در زیر زمین

و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر باره مکاتبات است این قطعه شاه شجاع بسلطان اویس فرستاد ✤

قطعه

ابو الفوارس دوران منم امان امان　　که نعل مرکب من تاج قیصرست و قباد
برو تو جان پدر با چنان غمبر کوش　　که خواهرت نباید ز ما در دلشاد

سلطان اویس بجواب گفته ✤

ابیات

ایا شهی که باوصاف فضل موصوفی　　شهنشهی چو تو از ما در زمانه نزاد
بخوانده ایم فراوان درین مختصر عمر　　کتاب نظم و تواریخ و نثر بر استاد
ز فاضلان و بزرگان و هر زمان و دین　　کسی بمدح بزرگی خود زبان نگشاد
نخوانده ام نشنیدم ندیده ام هرگز　　کسی که چشم پدر کور کرد و باد بگاد

و شاه شجاع در آخر عمر با سلطان حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و او را منهزم ساخته بعد از ان به تبریز رفته بران ناحیه استیلا یافت در هنگام مراجعت ازین جهان درگذشت و فاتش روز یکشنبه بست و یکم شعبان سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست و حیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست مدت حکومت او بست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید که در وفات اوست ✤

تاریخ

رحمن لا یموت چو آن پادشاه را　　دید آنچنان که زو عمل الخیر لا یفوت　　۷۸۶
مونس قرین رحمت خود کرد تا بود　　تاریخ این معامله رحمان لا یموت

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت تسخیر فارس نمود او سر رشته تمکن از دست داده رو بهزیمت نهاد و پسر عم شاه منصور که در ان کشور فرمانروا بود او را در قلعه حبس نمود بعد از ان خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید باند و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت ✤

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت از ان است ✤

خواجه توران شاه عادل جلال الملک والدین　　بدر آفاق علی عون الهدی غوث الامم

در روز شنبه بست یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده خواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته ✤

تاریخ

آصف دور زمان جان جهان توران شاه　　که درین مزرعه بجز دانه خیرات نکشت
آخر هفته بد از ماه صفر کاف و الف　　که بگلشن شد و این گلخن فیروزه بهشت
آنکه میلش سوی حق بینی و حق گویی بود　　سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت　　۷۸۷

احوال سربداران سبزوار

سربداران سبزوار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابو سعید خان قریب پنجاه سال در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبد الرزاق است پسر خواجه فضل الله باشتین و باشتین قریه ایست از قوایر سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و در املاک و اسباب دنیاوی نظیر نداشت او را پنج پسر بودند مهین عبد الرزاق و کهتر وجیه الدین مسعود و دیگری شمس الدین و عبد الرزاق بملازمت سلطان ابو سعید خان در پایتخت رفته و سلطان او را تربیت کلی کرده دیباول ساخته بعد وفات سلطان ابو سعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت

حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه از دست برادر خود خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود بجای او نشست و بعد حکومت هفت سال برادر او خواجه شمس الدین بر وخروج کرد تا آنکه بعد از چهار سال و نه ماه حیدر قصاب در سبزوار کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب داد در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول بود قتل نمود و بعد از چندی او نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و هشت ماه بود بعد از شهادت او پهلوان حسن دامغانی و حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی متصدی ریاست گردیده بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشاند در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی موید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق در دور او آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد در ولایت و نون و قاین و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحبقران بخراسان عبور کرد او بخدمت رسیده مملکت ربا عیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سر گردان رفت خواجه علی مؤید در ان نبرد مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ فوتش مستفاد میگردد ٭

تاریخ

۷۵۸

بر دال محمد چو نهی یک نقطه	تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

۷۵۸ یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه نهی تاریخ بر آید بعد از خواجه علی مؤید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان با ممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونانشاه و قبر پدرش خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت آفریدگار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد بنا کرده بنده زاده درگاه جونانشاه مقبول المخاطب بخانجهان خدا برین بنده رحمت کند هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری ٭ ۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر پنجاه ساله بتاریخ بست و یکم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و خدیو اسلام تاریخ جلوس اوست ۷۵۲ و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و نهرهای بی شمار بنا نمود و شهر جونپور را در سنه هفتصد و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عم او بود آباد نموده و تاریخ بخش

شهر جونپور است و بیست و نه سال بعد حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود بتاریخ ... رمضان فوت کرده الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان پنج ماه بر مسند شاهی نشسته گشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را امرا بر تخت سلطنت نشانیدند اما محمود شاه بن فیروز شاه متواتر با او محاربات نموده و بر وی غالب آمده در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان ابوبکر را بتاریخ بستم ذیحجه بکشت مدت سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت سال و هفت ماه بتاریخ هفتدهم ربیع الثانی سنه هفتصد و نود و شش وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان همایون سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده فوت کرد بعد از وی برادرش سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت سلطنت نشست +

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام یافته و ملازمت تربت او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین و سبعمائه بود و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته +

تاریخ

سنه احدی و تسعین بود تاریخ ۷۹۱
گذشته هفتصد از سلخ محرم
که روح پاک مولانای اعظم
شده نصف النهار از پنجشنبه
سوی خلد برین رفت و ملایک
همه گفتند از جان خیر مقدم

خواجه بهاء الدین نقشبند

بتاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در سنجار است و این تاریخ در وفات او از کتاب مجمع الواصلین نوشته شد +

تاریخ

پیشوای طریق صدق و یقین
نقشبند جهان بهاء الدین
یافت از روی اعتقاد کمال
نعمت از سید امیر کلال
شب دوشنبه آن ولی جهان
شد بحکم اله سوی جنان
در سنجار است مرقد والاش
در نسب خواجه است صدیقی
از ربیع نخست بود دوم
منکر اوست مرد زندیقی
سال تاریخ نقل آن محمود
باز از روی اختلاف سیوم
چون سحاب است فیض حق بالاش
خرد مخاص اهل دین فرمود

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی

در هفت اقلیم مرقوم است که او عندلیب گلشن سخنوری و طوطی شکرستان بلاغت گستری بوده و مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ذکر میکند که وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است در مرتبه سخن او بلند تر از آن است که در عرصه طاقت بشری در آید

آنکه از سر غیب گوید راز ✻ هست دیوان حافظ شیراز ✻

در علم قرأت کلام الله مهارت تمام بکار می برد و التزام داشته که هر شب جمعه در گرد مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تا صبح بگردد و چهارده روایت ختم قرآن نماید اگر چه صوفی مشرب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیفتاده که دست ارادت به پیری داشته باشد

باشد در زمان شاه ابو اسحاق و شاه شجاع پادشاهان شیراز ظهور نموده وقتی حافظ باصفهان وارد شده ملازمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان و نیکان اصفهان بوده و در عهد شاه ابو اسحاق وزیری با قدر بود بعلت مستی برای تشهیر کرده گرد شهر میگردانیدند که بعد اطلاع احوال خبر بخواجه رسید فرمود تا تخته کلاه را از سر حافظ گرفته بر سر او گذاشتند و مقدار راه که او رفته بود فرسته و پس از آن عذر بسیار خواست حافظ در شکر آن غزلی گفته که مقطعش این بیت است بر بندی شهره شد حافظ پس از چندین ورع لیکن * چه غم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم * منقول است که خواجه امین الدین مذکور جهان خاتون را بنکاح خود آورده بود و خواجه عبید زاکانی که جهان خاتون پادشاه عورت است درین باب گفته بیت زیرا جهان قحبه سوداست * نزار چنین قحبه تنگ نیست * هر کس فراخ دگر انخواه * خدای جهان را جهان تنگ نیست * و عبید در حق جهان خاتون گفته بیت گر غزلهای جهان خاتون شنیدستان مهند و فند * روح خسرو و حسن گوید که این کس گفته است * منقول است که حافظ در ایام شاه شجاع بر کرخی مغنی پسری شیفته بود بیک چند باخفا میکوشید آخر الامر طشت او از بام افتاد و این راز در کوچه و بازار شایع گشت روزی خواجه ساقی بزم بود و آن مغنی پسر از دست او خمری بهم و شاه از دریچه پنهان میدید چون آن پسر ساغر در کشید شاه این مصرعه بخواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش * حافظ آواز شاه را شناخته بدیهه گفت بیت در دور پادشاه خطابخش جرم پوش * منقول است وقتیکه امیر تیمور مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته و آل شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود از گفته حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را بزور و جد جهد تسخیر نموده ام که سمرقند و بخارا که وطن مالوف منست آباد کنم و تو آن را به یک خال هندوی می بخشی چنانکه گفته بیت اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را * بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را * حافظ جواب داد که از همچنین انعامات باین درجه رسیده ام که محتاج و مفلس شده ام امیر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گردانید منقول است که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که از سال هفتصد و شصت و نه لغایت سنه هفتصد و هفتاد و پنج در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد و از حیات ناامید وصیت کرد که بعد وفات من سه زوجگان من که سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل سرای او بودند حسد برده آن هر سه زنان را غساله نام نهادند الیشان پادشاه در این معنی مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از تامل این بیت را از طبع خود بر زبان آورده ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود * وین بحث با ثلاثه غساله میرود * بعد از آن خواست که غزل باین قافیه گوید نتوانست شخصی را با تحفه پیش حافظ بشیراز فرستاد چون او بشیراز رسید خواهش پادشاه ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود	وین بحث با ثلاثه غساله میرود	می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت	کار این زمان ز صنعت دلاله میرود
خوی کرده میخرامد و بر عارض سمن	از شرم روی او عرق از لاله میرود	شکر شکن شوند همه طوطیان هند	زین قند فارسی که به بنگاله میرود
طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر	کاین طفل یک شبه ره یکساله میرود	از ره مرو بعشوه دنیا که این عجوز	مکاره می نشیند و محتاله میرود
چون سامری مباش که زر دید و از خری	موسی بهشت و از پی گوساله میرود	این چشم جادوانه عابد فریب بین	کش کاروان سحر بدنباله میرود
باد بهار میوزد از گلستان شاه	وز ژاله باده در قدح لاله میرود	حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین	خامش مشو که کار تو از ناله میرود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در همانجا بکنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود آورده بیت بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت * کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را * بیت نمیدهند اجازت مرا بسیر و سفر * نسیم باد مصلی و آب رکناباد * منقول است که محمد قاسم ابن عقیل عم زاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون بتصرف عمر لیث در آمد مسجدی در آنجا ساخت و موسوم بعتیق گردانید اما در زمان عضد الدوله دیلمی معمور و بهم رسانید بهترین آبهای شیراز آب رکناباد است که رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد رکنی انتها پذیرفته و به بین

جاهای شیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات درین ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته ؎ میان جعفرآباد و مصلی * عبیرآمیز می آید شمالش * بشیراز آو و فیض روح قدسی * بجوی از مردم صاحب کمالش * وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده اند مستفاد میگردد

تاریخ

۷۹۱	چراغ اهل معنی خواجه حافظ	که شمعی بود از نور تجلی	چو در خاک مصلی ساخت منزل	بجو تاریخش از خاک مصلی (۷۹۱)

ایضاً

۷۹۱	بهفتصد نود و یک بحکم ازلی	جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت	یگانه سعدی ثانی محمد حافظ	ازین سراچه فانی بباغ جنت رفت (۷۹۱)

و بقولے وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود +

تاریخ

۷۹۲	بسال باء و صاد و ذال ابجد (۷۰۰ ۹۰ ۲)	ز روز هجرت میمون احمد بخاک پای او چون برگذشتم	بسوی جنت اعلی روان شد نگه کردم صفائی نور مرقد	فرید عهد شمس الدین محمد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته +

بیت

۷۹۱	سن فوت حافظ چو خواهی طلب کن	ز ساقی و مستی و صهبا و باده

و قتیکه سلطان بابر بهادر ابن مرزا بایسنغر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت

ملا سعد الدین تفتازانی

بقول صاحب منتخب التواریخ در سنه هفتصد و بیست و دو تولد یافته و در سمرقند بیست و دوم محرم سنه هفتصد و نود و دو هجری بملک جاویدانی سفر کرده تاریخ یافتند

تاریخ تعمیه

۷۹۲	آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چو رفت	آب چشمم آمد چو سیل و بلغ السیل زباه	عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش	گفت تاریخش یکی کم طیب الله ثراه (۷۹۳)

شاه منصور بن محمد مظفر

چون بعد فوت شاه شجاع پسرش زین العابدین از شوکت امیر تیمور مشوش شده به تستر رفت در آنجا بدست شاه منصور که عم او بود افتاده مکحول و محبوس گردید شاه منصور از تستر خروج کرده بر فارس و عراق مستولی گشت و شیراز را نیز که امیر تیمور فتح کرده حواله شاه یحیی ابن مظفر نموده بود متصرف شد چنانچه خواجه حافظ در تهنیت مقدمش غزلی گفته که مطلع اش اینست +

ابیات

بیا که رایت منصور پادشاه رسید شگفت سحر کهان که یارب	نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید در دولت حشمت مخلد	بیت روح القدس آن سروش فرخ بر مسند خسروی بماناد	بر قبه طارم زبرجد منصور مظفر محمد

پس از آنکه پنجسال از حکومت او بسر آمد در سنه هفتصد و نود و نهم صاحبقران روی بشیراز کرد و شاه منصور روز جمعه چهاردهم جمادی الاول با چهار هزار سوار بمیدان کارزار شتافته و منهزم گشته بتاریخ دهم ماه رجب کشته شد و سلطنت از آل مظفر بکلی قطع گردید و فارس و عراق عجم بتصرف امیر تیمور و اولاد او درآمد میر علاء الدین اتیاق در تاریخ واقعه آن تهمتن آفاق گفته

تاریخ

۷۹۵	شهریار عصر منصور آنکه او	در زمین فارس تخم داد کشت	ملک هستی را ز دنیا چون برفت	لاجرم تاریخ او شد ملک هشت (۷۹۵)

تاریخ

٧٩٥ نصرت نظر کن بر آل مظفر | شهانی که او از سلاطین بودند | که در هفتصد و خمس و تسعین هجرت | بهم شب زماه رجب جمله غنودند

۷۹۵

مات نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه بود سے اسست نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد بپادشاهی دهلی رسید عمرش درانوقت ده ساله بود چنانچه یکی از شعرای عصر در باب پادشاهی او گفته ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن محمد فیروز بن رجب نصرت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت مملکت مدام با او جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده وبتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته ولاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگی عظیم با محمود شاه رو نمود و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید همگی امرا و وزرا آمده خدمت نمودند و بروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت نمودند ما بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوائف الملوک پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شد در جونپور سلطان ابراهیم پادشاه گردید چنانچه محمود شاه تا بیست و هیج و با ایشان جنگها داشت بعد نصرت شاه و اقبال خان لودی بار بحکومت دهلی رسیده تا چند سال فرمانروائی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورکان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت نموده باید دو ماه تخت دهلی بی پادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان محمود تنازع داشت فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد در همان سال که هشتصد و یک هجری بود بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست ✢

تاریخ

٧٩٨ زد چو نصرت شاه پا او رنگ سلطانی قدم | داد عقل و فهم را افزونی و فرهنگ داد | فکر تاریخش همی کردم که باروی جلال | هاتفی گفتنا بگو «الیتیم» و رنگ داد

بعد سلطنت یازده ماه از اقبال خان بن ظفر خان منهزم گشته طرف میوات گریخت و دران دیار شاید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

٨٠٢ نصرت شه سپهر طاذم چو نهد بمحلد | در سر شکت ما بسر مژگان بسفت عقل | بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان | پای وفات گیر بگو گفت عقل

پای وفات حروف الف و با باشد که عدد آن چهار صد و یک شد اگر او دو باره گیرند هشتصد و دو شود و کتابی دیده شد که او بتاریخ بیست هفتم ذی القعده هشتصد هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال خداوند وجد و حال بود زاویه که در تبریز داشته خلوتی بوده است که شب در انجا بسر می برد کسی دیگر در آنجا نمیرفت چون بعد از وفات وی امرا دیده اند غیر از بوریای که بران می نشست با مخفت و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته اند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمایه بوده است و قبر وی در تبریز است و بر لوح قبر وی این بیت نوشته اند کمال از کعبه رفتی بر در یار هزاران آفرین مردانه رفتی تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند با یک عدد زیاده می شود این تاریخ که در کتاب مخبر الواصلین

مرقوم است از سال وفات او سه عدد کم است ؎

تاریخ

این خجندی که نام اوست کمال	بکمال سخن بداشت مثال	بود در گلشن سخن گویا	بفصاحت چو بلبل گویا
سال سنقار آن فصیح عجم	زد رقم عندلیب خلد نعم	قبر پرنور اوست در تبریز	رحمت آمیز و فیض حق انگیز ۸۰۰

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان بادشاه ترکستان بود و دو پسران داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود و ولادت صاحبقران در شب سه شنبه بست و هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و سی و شش عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران در زمان بادشاه ماوراء النهر ترمه شیرین خان که از اولاد چغتای بن چنگیز خان بود از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی حساب ابجد سولد تیمور یافته اند در زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابو سعید خان گذشته بود و بدین سبب هرج و مرج تمام در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن امیر قزغن را خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسرداری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قائم مقام شد و بعد از وی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس جای را متصرف شده اطاعت یکدیگر نمیکردند چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب آمدند و تمامی ماوراء النهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بدخلقی امیر حسین تنگ آمده بودند که دران اثنا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور باتفاق امرا لشکر به بلخ کشیده امیر حسین را از حصاری که انجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانیده تاج سلطانی بر سر نهاد این بیت در تاریخ جلوس اوست ؎

تاریخ

یا الٰی تو جلوس تیمور سلطان	لا ینقطع نهی گر بسر دال دعا

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را بیکی از هواخواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از انجا رو بجانب سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد بعد ازان در سال هفت صد و هفتاد و هفت قمر الدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال هفت صد و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او در آمد و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت تا سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد در روز دوشنبه سال هفت صد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع سنه هفت صد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد

وآل مظفر را مقهور ساخته فارس را در تصرف خود آورد بعد ازان به بغداد رفت و اهل آن دیار را بقتل آورد و سلطان احمد جلایر این سلطان اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بغداد مسخر او شد در سنه هفتصد و نود و هفت بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک گردانید و تمامی بلاد شمال را چون ارس و مسکا و چرکس و قمق و قبچاق تاخت نموده باز بجا معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند باز گشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده بتاریخ دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته و با محمود شاه لودی که دران ایام در دهلی بادشاهی میکرد محاربه نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بعد قتل و غارت پانزده روز در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت فرمود و در سنه هشتصد و سه هجری سیواس و ملاطیه و ابلستان را تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل رسانید و درهمون سال دمشق را گرفته آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن دیار تاریخ این معامله را در لفظ خراب (۸۰۳) یافته اند و بتاریخ نوزدهم ذی حجه روز جمعه سال هشتصد و چهار هجری که آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که بادشاه روم بود مصاف کرده غالب شد و چون که چند روز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم فی ادنی الارض یافتند یعنی لفظ ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و اوسط ری و حرف ادنی ضاد (۸۰۴) است پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ فتح شد منقول است که چون شاهجهان بادشاه در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ تحقیق نمایند چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد هشتصد باشد این تاریخ درست نیست زیرا که تفاوت پنج سال است افضل خان دیوان اعلی بعرض رسانید که ضاد ملفوظی بگیرند که فن تعمیه است مضایقه ندارد فی الجمله بعد فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر آوردند چندی او را در قفص آهنی کرده همراه خود میداشت و خواست که او را مطلق العنان سازد که از مرض خناق و ضیق النفس بتاریخ سیزدهم شهر شعبان در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت ایلدرم (۸۰۵) بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای فرنگ تاخت کرد و چون خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین کورجی در شروع سال هشتصد و پنج بولایت کرج رفته تمام کرجستان را زیر و زبر نمود و کلیساهای ایشان را مساجد گردانید و تمام مردان قلعه گورگین را گرفته به تیغ بیدریغ درگذرانید و در سنه هشتصد و هفت هجری در ضمن تسخیر ممالک خطا نموده و از آنجا کوچ کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است قشلاق نمودند و دران اثنا مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه هشتصد و هفت که مصادق بحدهم فروری ماه انگریزی سنه یکهزار چهارصد و پنج عیسوی بود رو بجانب دار الملک بقا آورد و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده در گنبد سید برکه شیخ شمس الدین کلال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند بعد وفات لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است کسیکه در سلسله جغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد او بخطاب گورکان نوازش مییافت چون صاحبقران ازان نسل بود و هم با صبیه بادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت و گورکان بزبان ترکی داماد را گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور قاآن (۸۰۷) یافته اند و ازین رباعی ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود —

تاریخ

۸۰۸ سلطان تیمور که مثل او شاه نبود — در هفتصد و سی و شش آمد بوجود — در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس — در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ایضا

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان — نماز شام سه شنبه بخطه اترار

تاریخ تعمیه

۸۰۷ سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد — وز خون عدو روی زمین گلگون کرد — در هفده شعبان سوی علیین تاخت — فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی از باقی حروف از روی حساب جمل سال وفات دریافت گردد و این نوع

تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند +

تاریخ دیگر

۸۰۷ شهنشاهی که ماوای ش بهشت جاودان آمد — وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین بتعمیه گفته +

تاریخ

۸۰۷ تیمر گرگان ز نخل شاهی بر داد — در آخر عمر جان بجسم ثر داد — از زاهد پی تاریخ وفاتش آمد — بگرفت سر و پای قضا را سر داد

سر و پای قضا را اگرفت یعنی اسقاط کرد و زاهد سر خود را که حرف زی است داد تاریخ حاصل شد و دیگری چنین گفته مصرع

سر زلف آورده و بر رخ نهاد + این را نیز در لباس تعمیه ادا کرده که ظاهر کرده مدت عمر صاحب قران هفتاد سال و یازده ماه

و بست روز و مدت سلطنت سی و پنج سال یازده ماه و پنج روز و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران

و ترکستان و گرجستان و چین و ختن و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان

و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان و کیج و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام او بود و

صاحبقران را چهار فرزند بودند یکی جهانگیر مرزا دویم عمر شیخ مرزا سوم امیران شاه گورگان چهارم شاهرخ بهادر که

هر یکی را در زمان آنحضرت چندین فرزندان شده فضلا در بیان حالات او مجلدات و مصنفات نوشته اند از انجمله

ظفرنامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا شرف الدین یزدی است و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی است +

ذکر مزار صاحبقران

خواجه عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و ... هجری از دهلی بایران رفته بود در کتاب بیان واقع تصنیفت خود میگوید

که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان و مراجعت خود بطرف ایران در ایامی که در بخارا اقامت داشت بلطف علیخان امر

حکم کرد که شنیده شد که سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که قادر هر معدن است می باید که سنگ

مذکور را مع دروازهای مدرسه آنجا که هفت جوشی است بمشهد برساند خان مذکور بسمرقند رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای

قبر صاحبقران برداشته مع دروازهای مدرسه بعرابه توپ کشی که در هند چهکره گویند بار نموده بمشهد آورد لیکن در اثنای

کندن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آرنده و دارنده آن لوح مذکور باین حقیر بعضی

عبدالکریم ربط یگانگی داشت زیره ازان سنگ ازو گرفته برای نمودن یاران بهندوستان آورد سبحان الله فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها ازبرای عبرت اولی الابصار از پردهٔ خفا بمنصهٔ ظهور جلوه میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه وجلال معزز نشسته برای سلطان روم بطریق تهدید وتحدید مینوشتند **بیت** بتاراج ترکان دهم روم را * بتوران برم خاک این بوم را * چنانکه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی انجاست بر چهل شتر بار نموده بسمرقند آورده لیکن چون آخر کار ناچار بحکم قادر جبار دست از ملک ومال ودرم ودینار پاک شسته اکتفا بر تخته سنگی فرموده آنرا هم باین وضع بهای منشور اساخت *

شیخ نور قطب عالم

۸۰۸ پور شیخ علاء الحق ست اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور ست شیخ حسام الدین مانکپوری خلیفه او ست در هشتصد وهشت رهگرای عالم علوی شد ودر پنڈوه مدفون است در مرات جهان نما مرقوم ست که او در هشتصد وچهل وهشت فوت کرده والله اعلم *

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه فرمانروا دهلی در سنه هشتصد ودو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او ست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مند	جالس تخت شد بعزم شهی	سال تاریخ گفت هاتف غیب	محفل آرا اعز بزم شهی ۸۰۲

واقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض اعظم خان عرف ظفر خان ولیسر او تاتار خان وملتان ودیبالپور در دست مسند عالی خضر خان وکڑا واوده وقنوج وبهار وبهرایچ وجونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند وملک الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد ودو هجری در جونپور فوت کرد وملک قرنفل که پسر خوانده او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد وچون مبارک شاه در سنه اسرایج ونمانم وفات یافت برادر او سلطان ابراهیم پادشاه جونپور وغیره گردید واقبال خان در سنه هشتصد وهشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست ونهم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید تاریخ وفات به تعمیه *

تاریخ

چون شهی اقبال خان فرمانده کشورستان	داور اقلیم گیر دپرورش فرمای خلق	یافت جا در سایهٔ طوبی وقصر حور عین	سالش از دی بمکانشد آه وا ویلای خلق ۸۰۸

میرزا امیر انشاه

فرزند عزیز امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد وشصت ونه هجری واقع شده در زمان پدر خود حکومت عراق وعرب وعجم وآذربایجان ودیار بکر وشام بایشان متعلق بود روزی در شکار اسپ رم خورد از سر زین بر زمین افتاد وضربی عظیم در سر وروی او رسید اگرچه علاجها بسیار کردند ومزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری ازان ماند بنابران امور مملکت بمرزا ابوبکر که پسر کلان او بود سپرد وخود دخل نمیکرد چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر مرزا سکه بنام پدر خود کرده مهمات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده بلکه چند مرتبه با امیر جنگ نموده بود وبعد وفات او آذربایجان را بتصرف شده بود سر بشورش برداشته وسپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد مرزا ابوبکر پدر را همراه گرفته بمحاربه شتافت وبتاریخ بست چهارم

ذی حجه سنه هشتصد و ده هجری مرزا میرانشاه کشته شد و مرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز و مدت سلطنت سه سال و سه ماه و هفت روز او را هشت پسران بودند ابابکر مرزا و علی مرزا و عمر مرزا و مرزا خلیل و سلطان محمد و مرزا ایجل و مرزا سیدغمش +

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در سنه هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی بادشاهی هنرمند و هنرپرور بوده و اشعار عربی و فارسی نیکو گفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تهذیب و قواسی و شهابی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و پنجشش قلم خط نوشتی او را اعتقادی عظیم در حق خواجه حافظ بودی و چندانکه حافظ را ببغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب بغداد میل نه نمودی و بنجشک پاره در وطن مالوف قناعت کردی و در مدح سلطان این غزل گفته ببغداد فرستاده +

غزل

احمد الله علی معدلة السلطانی
احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد
آنکه میزید اگر جان جهانش خوانی

ماه گر بی تو برآید بدو نیمش نزنند
معجزهٔ احمدی و عاطفت سبحانی
بر شکن کاکل ترکانه که در طالع تست
دولت کسری و منصب چنگیز خانی

در سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هفتصد نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بقمع سلطان احمد لشکر بدیار بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران در سنه هشتصد سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده بر قرا یوسف ترکمان که از جملهٔ گله بانان پدر او بود لشکر کشید و کار بستیز رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمده او را گرفته بقتل درآورد و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و ترکمانان مسلط شدند چون خبر قتل سلطان بمرزا شاهرخ ابن صاحبقران رسید از خواجه عبدالقادر که فرید دهر و نادرهٔ عصر بوده سلطان احمد او را مسمی بیار عزیز گردانیده بود پرسید که هیچ خبر بواسطهٔ یار عزیز بستد خواجه این رباعی در تاریخ سلطان گفته گذرانید +

تاریخ

عبدالقادر ز دیده هر دم خونریز
با دور سپهر نیست جای ستیز
کان مهر سپهر خسروی را ناگاه
تاریخ وفات گشت قصد تبریز ۸۱۳ ۸۱۳

قرا یوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارفست من اقصاء ترکستان و بعهد قدیم باذربایجان و دیلمیس افتاده اند و مردم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را گله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد بر ولد او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترا که در صحرای خوی مناره ساخت و قرا یوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لنگری بنا فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرا یوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ آبدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنهٔ آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرا یوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد و بنوعی که ذکر رفت امیران شاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهارده مرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرا یوسف کشیده بدفع او

مشغول گشت وهردو لشکر قریب بیکدیگر رسیدند قرا یوسف بهیضه کرد وازورد شکم درگذشت وملک وسیع بتصرف مرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته **ابیات** بساط حکومت بگسترده بود + ولی هیچ فرصت ندادش حیات + چنین طرفه منصوبه کس ندید + زیک سوی شهرخ زیکسوی مات +

احمد آباد گجرات

احمد آباد دارالملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفر شاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب وهوای قصبه اساول را که بر سر راه پتن واقع است موافق مزاج خود یافت باستصواب جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث وعشر وثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمد آباد را بر زمین نهاد وقلعه وبازارها ومساجد متعدد طرح انداخت ودر بیرون شهر سه صد وشصت پوره مشتمل بازار ومسجد ودیوار بند آباد ان ساخت وتاریخ بنای آن شهر دلکشا را با چیز یافته اند چنانچه حلوائی شاعر مثنوی با تاریخ درین باب گفته وآن مثنوی در مرات اسکندری مرقوم است از انجمله این چند بیت ترقیم یافت

ابیات

چنین گفت حلوای شکر سخن	که افشاند صد درج در در سخن	که چون چند گه شاه گردون غلام	شدش بر لب رود سابر مقام
زمینی بغایت فرحناک دید	زگرد محن خاک او پاک دید	بالهام غیبی وحکم اله	چنین آمد اندر دل بادشاه
که در ساحت آن زمین هوا	کند تازه شهری معظم بنا	بفرمان شاهنشه بخت یار	بکردند ساعات سعد اختیار
مه ذلقعد رفته از هجریه	ثلثه عشر با ثمانمایه	چو ترتیب آن شهر عالی مقام	شدا ناصر الدین احمد تمام
	درآنام هم احمد آباد شد	دران ملت احمد آباد شد	

ودر سنه عشرین وثمانمایه حصار احمد آباد صورت اتمام یافت وچون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید در دوازده کرهی احمد آباد شهری بنا نهاد ومحمود آباد نام ودر ولایت صورت قلعه نیز بغایت استواری در سنه نهصد وچهل وهفت تعمیر ساخت وسلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود مظفر شاه در سنه ثلث وعشر وثمانمایه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود وسی ودو سال وشش ماه وهشت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد وچهل وشش درگذشت وبعد ازو سلطان محمد بادشاه شد وپس از فوت او سلطان قطب الدین بجای او نشست +

سلطان خلیل الله

فرزند امیرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده بادشاهی صاحب حسن بخشنده وظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراءالنهر سلطنت کرد آخر الامر خدایداد حسینی وخدایداد حبته ونیروی بیک وباقی امرا بر وخروج کردند وشاهزاده را بند کرده بقلعه شاهرخیه فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک وقید امیرزاده بسمع شاهرخ مرزا رسید سپاهی گرانمایه جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود آن نمک حرامان سمرقند را گذاشته بطرف ترکستان گریختند وشاهرخ سلطان نقاره بنام خود زده بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون مملکت ماوراءالنهر بتصرف شاهرخی آمد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت. وازآب امو عبور فرمود وحکومت نخست بخلف الصدق خود الغ بیک کورکان مقرر داشت وکان ذالک فی سنه هشتصد ویازده وبعد ازانکه

٨١٤ سلطان خلیل را شاهرخ سلطان بهرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم و همدان بدو داد و او دو سال و نیم در آن دیار بنیابت عم سلطنت کرد و در شهر رجب سنه هشتصد و چهارده هجری در ری بجوار رحمت حق واصل گشت لبست و هفت سال عمر یافت

مسجد گجرات

در گجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکی از اراکین دولت سلطان احمد گجراتی که ابوبکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و ثمانمایه مسجدی عالی تعمیر نموده این ابیات در تاریخ بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است +

تاریخ

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای عجب است	کعبهٔ اسلام علم دولت و دین عرب است	در جهاندار سلطان زمان احمد شاه	شهریاری که شهنشاه جهانش لقب است
منبع حلم و ادب است یکی بانی آن	که وفا و کرم و ملتش اندر حسب است	زبدهٔ آل نبی مفخر اولاد علی	سید عالم ابوبکر حسینی نسب است
	بمحمد آله مرتب شده تاریخ اساس	٨١٥ هشتصد و پانزده و غرهٔ ماه رجب است	

٨١٥

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشته شد دولت خان و اختیار خان پسران محمود خان لودی باهم متفق شده ملک را در قبضهٔ اختیار خود داشته سلطان محمود را که از خوف امیر تیمور دهلی را گذاشته بطرف گجرات گریخته بود و بعد از آن در قنوج آمده آن ملک را بتصرف خود داشت طلب داشتند و بتاریخ بست و دویم جمادی الثانی سال هشتصد و هشت هجری بار دیگر او را بر تخت دهلی نشانیدند تاریخ جلوس اوست +

تاریخ

شد چو بر تخت شهی غازی سلطان محمود	دولتش پیش و غلامانه اثر اقبال از پس	هاتف از منظر قدس آمده آواز کنان	٨٠٨ قدرت عدل بود سال جلوس اقدس

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کتهل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشته بتاریخ بست و نهم ذی قعده بعد ایالت هفت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت مدت حکومت و نحوست او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست، +

تاریخ

٨١٥ زد کوس فنا زبسکه سلطان محمود	آمد غم ازین حادثه از غم دلخون	هاتف بغم و الم شد و گفت حسرت	٨١٥ بمارز د الم و درد همین روز افزون

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولتخان را در سنه هشتصد و پانزده روز در دهلی بر تخت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ بتعمیه

کرد دولتخان بتائید خدائی فرق المنبر	روی عالم را بحسن سعی چون روی عروس	گفت هاتف با سر اقبال با صد خورمی	٨١٥ روزگار عیش آمد سال تاریخ جلوس

بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروز آباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری در گذشت مدت سلطنت او یک سال و سه ماه و تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

رفت چو دولتخان بسوی جنت الماوا اگر	عالمی از درد و غم صد ناله بر ابر چرخ برد	بهر ترکیب فکر بردم تا که تاریخی منظم	٨١٧ گفت هاتف سال او یکجا دولت بمرد

امیر قوام الدین سجانے

در بدایت حال از سرکاری قریه سجان خواف بوده و نسخه جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده ناگاه وی را جذبه رسید از هر چه در آن بود بیرون آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد دیرا اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده جنون المجانین نام آن نهاده و در انجا سخنان غریب درج کرده است وفاتش پنجم محرم سال هشتصد و بست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا یحیی قهستانی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفاد میگردد +

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین / که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود
بسال هشتصد و بیست و چهار سیلاد شد / بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
٨٢٠ بشب سیم ز نقلش شهور هشتصد و بست / بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود

سلطان خضر خان

این ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه بادشاه دهلی بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران نیز در حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم فرموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفتده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را بدست آورده محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او است

تاریخ

٨١٧ چون خضر خان به تخت کرد جلوس / مرهم سینه های ریش آمد
بهر تاریخ این جلوس سروش / گفت جشن قباد پیش آمد ٨١٧

و خضر خان با وجود استعداد سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ مرزا جاری داشته در رعایت عدالت و خداترسی روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه بادشاه دهلی شد تاریخ وفات +

تاریخ

٨٢٤ چون خضر خان بسرت از ینجهان / نخل طرب جهان بفتاد از بیخ
هاتف ز جیب فکر سر زده گفت / در دوار زمان روز افزون تاریخ ٨٢٤

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی با کمال بود و در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه اله آباد واقع است مدفون است و مرقد او زیارت گاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند سحر فلک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده میشود تاریخ برآورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد +

تاریخ

٨١٦ چو شد شاه تقی موصل حقیقی / ز آهش گشت تاریخ وفاتش ٨١٦

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است بفرموده پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بست و پنج در آن دیار فوت کرده در

گلبرگه مدفون گردید تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد + + + + + +

تاریخ

آنکه سید محمدش نام است — بیگمان پیر اهل اسلام است
۸۲۵ ماه ذیقعده بود و شانزدهم — گر شده سیدی محمد خرم
عالمی را کشید از چه آز — بر سینهای گیسوان دراز
سال نقلش کرا بجو تو بگفت — عقل مخدوم دین و دنیا گفت

سید شاه نعمت الله ولی

بکمالات نفسانی و کمالات انسانی موصوف بود و بخرق عادات و کشف و کرامات معروف نسبش بامام موسی کاظم منتهی میشود مرید شیخ عبد الله یافعی بود و مذهب امام شافعی داشت و سلاطین عصر و ملوک زمان معتقد او بودند معاصر سلطان شاهرخ بوده مولفات او قریب پانصد کتاب و رساله است در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه هشتصد و بست و هفت در زمان شاهرخ مرزا انتقال نموده و در قریه ماهان مدفون گردیده اما از تاریخ که در کتاب مجمع الواصلین مسطور است سنه هشتصد و سی و چهار میشود و تاریخ اینست

تاریخ

آنکه روشن تر از خور و ماه است — شاه کونین نعمت الله است
۸۳۴ او ولی خدا است در دو جهان — مرشد و رهنمای پیر و جوان
۸۳۴ آنکه مفتاح باب فردوس است — نقل او آفتاب فردوس است
روضه عالیش بماهان است
لقب خاص اوست نور الدین — روشن از نور او زمان و زمین
بست و پنجم سر رجب بوده — که ز دنیاش نقل فرموده
باز تاریخ فوت او رضوان — نور جنات عدن گفت بدان
که بسر حد شهر کرمان است

سید قاسم انوار

لقبش معین الدین علی است سلسله او بشیخ صدر الدین اردبیلی میرسد اصلش از آذربایجان است بعد از تکمیل میل بهرات فرمود و اکثری از اشراف اتجا مرید و معتقد او گشتند اصحاب غرض بشاهرخ مرزا خبر کردند که اکثر نوجوانان مرید شاه قاسم گردیده اند و مارا بر صلاحیت وی چندان اعتقاد نیست بادشاه باخراج سید حکم فرمود لیکن هیچ کس یارای آن نداشت که این حکم بدو تواند رسانید درینحال شاهزاده بایسنغر گفت من بلطائف الحیل او را روانه سازم برخاست و بزیارت سید شد و بتقریبی سخن عزیمت سفر در میان آورد سید فرمود پدرت مرا بچه وجه اخراج میکند شاهزاده گفت که ای خداوند شما چرا بسخن خود عمل نمیکنید سید گفت آن سخن کدام است شاهزاده این بیت خواند

بیت

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن — شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال روبراه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت فرمود در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه فوت شده و مرقدش در شهر جام است تاریخ وفات او از کتاب فخر الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار — زبدهٔ آل حیدر کرار
۸۳۵ سال ترحیل آن ملازم خلد — گفت قاسم بخلد قاسم خلد
بود او مست سر لم یزلی — واقف حالتی خفی و جلی
مرقد او بشهر جام نگر — لب برش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس او ست

تاریخ

٨٢٤
گشت چون بادشه مبارک شاه ❊ شادی آماده گشت و برپا جشن
سال تاریخ این خجسته جلوس ❊ شد نگهبان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سر دار الملک و قاضی عبد الصمد و سدهارن کهتری اتفاق کرده او را بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادر زاده او را که محمد شاه نام داشت بپادشاهی برداشتند شاه هوشنگ بادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

٨٣٧
آماده چو شد پی سفر از دنیا ❊ سلطان مبارک شه دولت همدم
آواز آمد برای تاریخ وفات ❊ سعی سفر روح مجسم ز سروش

مرزا بایسنغر

این مرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و ده هجری رو داده و فاتش پیش از پدر در دار السلطنه هرات در باغ سفید بوده در عمر سی و هشت سالگی در هنرمندی و هنر نوازی شهرهٔ اقالیم بود گویند که چهل کاتب خوشنویس در کتابخانه او بکتابت مشغول می بودند شعر ترکی و فارسی را نیکو گفتی و بشش قلم خط نوشتی و این تخلص او راست ❊ گدای کوی او شد بایسنغر ❊ گدای کوی جانان بادشاهی ست ❊ و میان مرزا الغ بیگ و مرزا بایسنغر و ابراهیم سلطان لطیفه و مکاتبات بسیار است شبی از فرط شراب بخواب گران فنا گرفتار شد این واقعه در سنه هشتصد و سی و هشت هجری بوقوع آمده شعرا در مرثیه او اشعار بسیار گفته اند امیر شاهی بدین رباعی بر همگنان فایق آمده **رباعی** در ماتم تو دهر بسی شیون کرد ❊ لاله همه خون دیده در دامن کرد ❊ گل جیب قبای ارغنون را بدرید ❊ قمری نمد سیاه در گردن کرد

شاه مدار

لقب او بدیع الدین است مرید شیخ محمد طیفوری بسطامی است هرگز جامه او شوخگن نشدی و با خلق بنا بیختی شگرف داستانها از و برگذارند سلسله مداریه را او سر آغاز است خوابگاه او مکنپور است هر سال روز فرو شدن او گردها کرده مردم از دور دستها بدانجا رسند و هر یکی ز نگار نگ علم با خود برده بنایشها بجای آرند قاضی شهاب الدین در زمان سلطان ابراهیم شرقی بدو آویختی و شرمساری اندوختی در مرآت جهان نما مرقوم است که تاریخ وفات او ساکن بهشت یافته اند که از آن سنه هشتصد و سی و هشت بر می آید و بعضی نوشته اند که در هشتصد و چهل فوت کرده چون راقم این اوراق در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری اثنای ایاب بطرف اکبر آباد میرفت گذر بسمت درگاه مذکور که شش کروه شرقی از شهر قنوج فاصله دارد افتاد و این تاریخ وفات او از پیری که مجاور آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفت زین دار سوی حق بشتاب ❊ هیزدهم از جمادی الاول
شاه دین مالک عیان صواب ❊ شد فرو د آفتاب عالمتاب
چون طلب کردم از زبان وصال
خیمه زد سوی عالم ملکوت ❊ گشت طالع در آن زمان صبح
٨٣٨ شد عیان ساکن بهشت جواب
رخت بربست زین جهان خراب ❊ مظهر فیض دوست را دریاب

بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند میگویند که عمرش چهار صد سال بود این سخن بعید از عقل است از تاریخی که در مجمع الفضلا...

در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بیست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ است

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود
بینی است و شامی و حلبی
عمر آن شاه مطلع الانوار
بشب جمعه شاه نقل نمود ۸۴۷

پادشاه ممالک دین بود
پیشوائی ره خدا طلبی
یکصد و بست و چار سال شمار
هجده هم از جماد اول بود
باز تاریخ نقل آن اعظم

شاهباز رواق علیین
آن شهنشه که مطلع نور است
شده سال طلوع او بیقین
سال ترحیل او عیان بنهفت
زد خرد ساکن بهشت رقم

نامدار جهان بدیع الدین
از مریدان شاه طیفور است
شمس تو شاه دین بدیع الدین
عقل قطب المدار حینت گفت

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در وهم نگنجد و با شاهرخ مرزا مصاف داد بآخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت وکان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع وعشرین وثمانمایه و شاهرخ هرچند مملکت آذربایجان را با اولاد و امرا بزرگ عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول نکردند بالضرورة آن ملک را باز بی سامان گذاشته بدار الملک اصل معاودت نمود چنانچه گفته اند ع سکندر لشکر ما را ز دو خست + شه ما مملکت بگرفت و بگریخت + بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف و ترا کمه سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع وثلثین وثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ مرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود

سلطان محمد ابن میران شاه

بن امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقندی می نمود و از سلطنت و ملکداری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ مرزا سمرقند را گرفته حواله پسر خود مرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت اختیار نموده و مرزا الغ بیگ همواره در اعزاز و احترام او کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود و سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان ابو سعید مرزا و دیگر منوچهر مرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابو سعید را بمرزا الغ بیگ سفارش نمود لاجرم پیوسته سلطان ابو سعید در سایه عاطفت او بوده کامیاب عیش و طرب می بود تا آنکه پدرش سلطان محمد از همان بیماری شاید که در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی ازین عالم بر بست

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور بشیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود خزانه وافر گذاشت و غیر از شیخ اولاد او وارثی نبود شیخ از فرط جمالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق میبود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار بمقام قطب رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون بگجرات رفت سلطان مظفر گجراتی که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او بتاریخ پنجشنبه هشتم شوال سنه

هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مقبره او نزدیک شهر احمدآباد در قصبه سرکهیج است در مرآت سکندری
مرقوم است که در ایام احتضار شخصی را سلطان محمد گجراتی بعیادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اثنای راه بر وفات شیخ
اطلاع یافته برگشت و پیش سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه شه عالم محمد را بقا باد + اتفاقاً حروف این ۸۴۹
مصرعه برابر تاریخ وفات برآمد و از لفظ آخر اولیا نیز همان تاریخ برمی آید و فاضل شاعر تاریخ وصال او را باین نظم ادا نموده

تاریخ

طاؤسیم علی نما ثمانمائه	کان ذالک ثامن الشوال	عمره دل ماند قطبه	مات یوم الخمیس قبل زوال ۸۴۹

واین تاریخ در وفات او در کتاب فخر الواصلین مرقوم است +

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بوده مات یوم الخمیس قبل زوال	صاحب علم موهبی بوده کان ذالک ثامن الشوال روضهٔ او باحمدآباد است	قطب حق بود عمر او از حق گفت تاریخ نقل او رضوان موضع فیض جای ارشاد است	عدد قطب شد به بیک لیق جای احمد بهشت جاویدان ۸۴۹

سلطان محمد شاه

بن فرید خان بن خضر خان بعد شهادت سلطان مبارک شاه در سنه هشتصد و سی و هفت بر تخت دهلی جلوس نمود تاریخ
جلوس او اینست +

تاریخ

شد محمد شاه چون بر تخت دو کامیاب	تابع فرمان او شد پادشاهی روم و شر	بودم اندر فکر تاریخش که هاتف زود گفت	اصعف العصا و سکندر عدل تاریخ جلوس

در زمان او در سنه هشتصد و سی و هشت هوشنگ شاه پادشاه مالوه پسر دلاور خان غوری فوت کرده و تاریخ فوت
او در الفاظ هوشنگ شاه نماند یافته اند هم در عهد او در هر سری سودای در هر دلی تمنای پدید آمد و سلطان ابراهیم
شرقی بعضی از پرگنات را متصرف شده بود و سلطان محمود شاه خلجی که بعد وفات هوشنگ شاه پادشاه مالوه شده بود
در سنه هشتصد و چهل و چهار با سلطان محمد شاه محاربه نمود و سلطان احمد گجراتی معاصر او بوده است و محمد شاه بعد سلطنت
دوازده سال و دو ماه و هفده روز بتاریخ بست و دهم شوال سال هشتصد و چهل و نه هجری درگذشت این قطعه تاریخ
وفات اوست اما نه عدد کم میشود +

تاریخ

چون محمد شه یگانه که بود	دولتش بنده چاکر اقبالش	شنید بجنت سروش غیبی گفت	نوحه واه عرش در سالش

مرزا شاهرخ ابن امیر تیمور صاحبقران

بعد وفات پدر خود پادشاه خوارزم و خراسان و قندهار و ایران و قدری از هندوستان بوده ولادت او در بلدهٔ
سمرقند چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری بوقوع آمده و هفتاد و یک سال عمر یافت هفت سال
بروزگار پدر پادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال در ممالک توران و ایران و دیار هند و ترک
سلطنت نموده از غایت صفات طویت و خلوص نیت هر جمعه واسطه ادای نماز بمسجد جامع هرات تشریف بردی تا آنکه

در جمعه بست وسوم ربیع الثانی سنه ثلاثین وثمانمائه وقتیکه از نماز فارغ شده متوجه بیرون گشت ناگاه شخصی نمد پوش احمد نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بطریق دادخواهان بسر راه آمد وجرات نموده کاردی بشکم مرزا رسانید امرا مضطرب گشته او را پاره پاره کردند بعد ازان جراحان بعلاج مرزا مشغول گشتند تا در اندک فرصتی انجراحت براحت تبدیل یافت این تاریخ دران واقعه گفته اند +

تاریخ

سال تاریخ هشتصد وسی بود	روز جمعه پس از ادای صلات	قصه بس عجیب واقع شد	در خراسان ولی بشهر هرات
	الجروی) دربساط چون فرزین	خواست تا شهرخی زند شه مات	

پنج شاهزادگان عالی قدر از صلب او بوجود آمده اند الغ بیگ گورکان وابراهیم سلطان وبایسنغر مرزا وسیورغتمس ومحمد جوکی بهادر در صبح یکشنبه بست وپنجم شهر ذیحجه سنه خمسین وثمانمائه روز نوروز سلطانی درفشار درومن اعمال ری بجوار رحمت ایزدی پیوست الفاظ خاقان زمان وحروف شمشیر تاریخ وفات اوست واین دو رباعی نیز در تاریخ وفات او گفته اند +

تاریخ

۸۵۰ سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور	در هشتصد و هفتاد و نه آمد بظهور	در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور	در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

ایضاً

شاهرخ شاه قضا قدرت و سلطان بنا	آنکه در بیشه شاهی زدی بی پنجه شیر	زد بلفردوس برین خیمه بذی الحجه و گفت	ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر

جامع مسجد جونپور

این مسجد تعمیر نموده سلطان ابراهیم شرقی است که در سنه هشتصد پنجاه و دو هجری بنای آن نهاده وتاهنوز که سال یکهزار ودوصد وشصت هجری است موجود است وتاریخ بنا لشر مسجد جامع الشرق است +

مرزا الغ بیگ گورکان

ابن شاهرخ سلطان ابن امیر تیمور صاحبقران است بادشاهی عالم وعادل بوده ودر علم مرتبه عالی یافته خصوص در علم ریاضی وقوفی تمام داشته است چون الغ مرزا بعلم هندسه + یافت نتوان در هزاران مدرسه + وزیج جدید گورکانی که مدار استخراج تقاویم برانست بر کمال دانش ودانای او دلیل واضح است در عهد پدر خود چهل سال باستقلال سلطنت سمرقند وماوراء النهر کرد درزمان او از یک جریب زمین که چهار خروار محصول حاصل آن بود چهار دانگ فلوس مال وخراج میگرفته اند که بحساب دراهم نقره یک دانگ باشد بعد از وفات پدر از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشید وملک موروثی طلب میکرد وامیرزاده علاء الدوله ابن مرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد وورحدود شر بابسن اعمال بدغیش حرب افتاد والغ بیگ ظفر یافت وتمامی خراسان را مسخر ساخت نود هزار لشکری همراه داشت ودران هجوم خراسان خراب شد ودر شهر رمضان سنه اثنی وخمسین وثمانمائه بوقتیکه الغ بیگ بضبط خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد دران حال پسرش مرزا عبداللطیف را که بلخ ومضافات آن را باو داده بود شیطان تحریص داد وباپدر عاصی وباغی شد مدت ده ماه الغ بیگ را ورکناد حجون با عبداللطیف محاربه بود بعد ازان در شهر شعبان سنه

هشتصد و پنجاه و سه بنوای سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان گر
و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی مرزا الغ بیگ باز بایل سمرقند شد و در شهر رمضان سنه مذکور پیش
فرزند بی محابا درآمد آن بدبخت در اول پدر را مراعات و اکرام نمود فاما شیطان بر و غالب شد و دل او را بقتل پدر
خویش گردانید و بر لب آب سبوح که بیرون سمرقند است آن بادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص
خون پدر خود بدرجه شهادت رسانید در الوقت الغ بیگ این بیت بار ما خواند **بیت** پدر کش بادشاهی را نشاید + اگر
شاید بجز شش مه نپاید + عمر مرزا الغ بیگ پنجاه هشت سال بوده از لفظ نخبه تاریخ او بر می آید و این رباعی و قطعه
در تاریخ وفات او است +

تاریخ

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار	که دین نبی را ازو بود پشت	چو عباس کشتش بتیغ جفا	شدش حرف تاریخ عباس کشت ۸۵۳

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز ازان حال خبر میدهد + ۸۵۳

تاریخ

شاه مغفور الغ بیگ علیه الرحمت	آنکه خود را به بفغفور رسانند	راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید	خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر از تو تاریخ وفاتش پرسند	گوی ای بیخبر آن مرزا الغ بیگ نماند		

اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ و در منها کرده شود تاریخ بر آید + ۸۵۳

مرزا عبد اللطیف

ابن مرزا الغ بیگ است از پدر باغی شده ملک از دیگرفت و بعد ازان باشاره او پدرش از دست عباس نامی کشته شد
چون هفت ماه و کسری بدین بگذشت سیاف اجل انتقام خون پدر از پسر کشید یعنی بدست یکی از ملازم خود که
باباحسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنه هشتصد و پنجاه و چهار بقتل رسید و سرش را بریده
در پیشگاه طاق مدرسه الغ بیگ که در سمرقند است آویختند چنانکه در تاریخ او گفته اند

تاریخ

باباحسین کشت شب جمعه اش بتیر ۸۵۴ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۴

سلطان علاء الدین

پسر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنه هشتصد و چهل و نه هجری بر تخت دهلی نشست و
بهلول لودی و دیگر امرا آمده بیعت کردند و این سلطان خود از پدر هم سست تر و عاجز تر بود و این مثل که زبان
زد عوام الناس این دیار است که دهای شاه عالم از دهلی تا پالم در باب او است و حسام خان نام وزیر او بود و تاریخ
جلوس او است +

تاریخ

سلطان علاء دین چو در وقت سعید	بر سر بنهاد تاج از زور حسام	گفتم که ز سال او چه گویم هاتف	فرمود که تاج پادشاه اسلام ۸۴۹

در سنه هشتصد پنجاه و پنج هجری بهلول لودی باشارت حمید خان لشکری بر کشید و دهلی را متصرف گردید و سلطان

علاءالدین بطرف بداون رفته بران ملک قانع ماند و در سنه هشتصد و هشتاد و سه در بداون درگذشت در زمان او تمام هندوستان طوایف الملوک بود در دکن و گجرات و مالوه و جونپور و بنگاله بادشاهان صاحب سکه بودند مدت سلطنت او در دهلی هفت سال و دو ماه و سه یوم نام مادرش جهان آرا بیگم بود +

مولانا اسحاق

وطن اصلی او اوچه است و خلیفه و همشیره زاده سید صدرالدین راجو قتال است در سنه هشتصد و شصت درگذشت و در بهارپور در صحن خانه خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم ملا اسحاق ۸۶۰ یافته اند + ۸۶۰

سلطان بابر بهادر

این میرزا بایسنغر ابن میرزا شاهرخ است سلطنت هرات بدو تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود سلطان محمد را در سنه هشتصد پنجاه و پنج بادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمایه در آخر دولت بابر بهادر ذوذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر میرزا بود ساطع میگشت و اولیای دولت او از معنی بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمایه سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته +

تاریخ

۸۶۱ شاه بابر شهی که از عدلش | عدل نوشیروان بدی ناسخ
بود و راسخ چو در سخا و کرم | گشت تاریخ فوت او راسخ ۸۶۱

و مولانا شرف الدین عبدالقادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته +

تاریخ

آفتاب ملک بابر خان نماند | کی جهان خورشید پنهان تن خور است
۸۶۱ چرخ را گفتم جگرها چاک شد | دیده ها از اشک دامن پر در است
در ربیع الثانی و فصل ربیع | لاله را ساغر ز خون دل پر است
این چه حال است و چه تاریخ گفت | موت سلطان مؤید بابر است

این غزل نمونه از زادات طبع فیاض آن بادشاه است +

غزل

در دو رباط کهنه سواران یکی می است | .... نی است
دانی کمان ابروی دانا سپه چه است | کز گوشه های دود دلی خلق در بکا است
بابر رسیده ناله زار است بگوش یار

این سلطنت که ما و گدائیش یافتیم | دارا نداشت هرگز کادوس کی است
دارد ز زلف او دل زنار بند ما | سودای کفر و کافری و هر چه در دل است
مجنون نیافت و یافت که لیلی در بر جای است

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود در گریبان او وصله از پیراهن رسول موجود است از میان همه اولاد و نخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرین من جمادی الاولی سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابویزید مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند +

تاریخ

شیخ الکل قبلهٔ اکمل که بود | اهل صورت را به معنی رهنمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش | آسمان پوشید دلق نیلگون

ساخت جا در ساحت قدس قدم	خیمه زد از خطهٔ امکان برمن	چرخ دون یکپایه قدرش بود	سال تاریخش بپرس از چرخ دون

٨٦٣

میر حبیب الله

از احفاد سید نعمت الله ولی بود و در دکن اقامت داشت سلطان همایون ثانی بهمنی او را در اوایل سلطنت خود محبوس ساخته و بعد از آن مردمان سلطان او را در سنه هشتصد و شصت و سه قتل نمودند سید طاهر در تاریخ وفات او گفته +

تاریخ

مه شعبان شهادت یافت در هند	حبیب الله غازی طاب مثواه	روان طاهری میجست تاریخ	برآمد روح پاک نعمت الله

[illegible]

سلطان همایون شاه ثانی بهمنی

از سلاطین بهمن شاهیان است که در ولایت دکن سلطنت نموده اند اول ایشان سلطان علاء الدین کانکوه بهمنی است که در زمان سلطان محمد تغلق بادشاه دهلی در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری بموجب بشارت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی افراشته و مستولی گشته و اولادش تا مدت دراز دران دیار سلطنت نموده و سلطان همایون شاه یازدهم بادشاه از اولاد اوست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین ثانی نام داشت در سنه هشتصد و شصت و دو بر تخت سلطنت در دکن نشست اگرچه در مردانگی موصوف بود اما در آزار مردمان بی باک چنانچه بسبب ظلم او را سلطان همایون شاه ظالم می گفتند و بتدریج کارش بجای انجامید که دست تعدی بعیال فرزندان مردم دراز میکرد و میفرمود تا عروس را از میانه راه گرفته بحرم سرای وی می بردند و پس از ازالهٔ بکارت بخانه او میفرستاد و شبی خدمتگاران او با یکدیگر اتفاق کرده بوقتیکه او باستراحت مشغول بود کنیز حبشی بیک چوب کارش را بآخر رسانید این واقعه بتاریخ بست و ششم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و پنج بوقوع آمده مدت سلطنت او سه سال و سه ماه و شش روز نظیری این قطعه در تاریخ فوت او گفته +

تاریخ

همایون شاه مرد و دور خوش گشت	تعال الله زهی مرگ همایون	جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش	هم از ذوق جهان آرید بیرون

٨٦٥ ٨٦٥

شیخ آذری

عارفی مجرد و محققی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نمودی و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بودی چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم بادشاه از سلاطین بهمن شاهیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری با تمام رسیده شعرای پای تخت کتابه عمارت بنظم آوردند شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از آن جمله است این دو بیت +

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت	آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است	آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است	قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از

توابع خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از انجمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل بر چندین علوم و تاریخ فوتش خواجه اوحد مستوفی میفرماید ✦

تاریخ

۸۶۶
در یغا آذری شیخ زمانه ❊ که مصباح حیاتش گشت بیضو
چو او ثانی خسرو بود در شعر ❊ از آن تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۶۶

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز بتاریخ سوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود ✦

مولانا طوطی

در زمان دولت ابو القاسم بابر سلطان از جمیع خوش طبعان و نکته پردازان ممتاز بیت در حینیکه و داع این جهان پر نزاع میکرد جهت خود مرثیه گفته این بیت از آن جمله است ~ وقت آن شد که دل از دام هوس بازرهد ✦ طوطی روح ز بیداد قفس بازرهد ✦ و در تذکرهٔ دولت شاهی آمده که رفاتش در دار السلطنت هرات در حدود سنه سبع و ستین و ثمانمائه وقوع پیوسته و امیر علی شیر تاریخ فوت او را از لفظ خروس برآورده که عددش هشتصد و شصت و شش میشود چنانچه از قطعه مستفاد میگردد ✦

تاریخ

۸۶۶
فصیحی زمان طوطی شاعران ❊ که بودش زفکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود ❊ که تاریخ شد فوت او را خروس ۸۶۶

خواجه سالار

خلیفه و هم داماد مولانا اسحاق بود پیش از انکه شرف اندوز خدمت مولانا اسحاق گردد پیشه سپاهگری اختیار کرده در لباس اهل دنیا میگذرانید در سال هشتصد و شصت و هفت درگذشت و در سواد سهارنپور در باغ خود مدفون شد عزیزی تاریخ فوتش سالار صفت ابرار و سالار صاحب اسرار یافته ✦ ۸۶۶

جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان

پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود لیکن مردی نااعتماد و بدخوی بوده و شاهرخ سلطان در سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه حکومت آذربایجان بدو داده اما بعد از واقعهٔ شاهرخ سلطان و نکبت مرزا بایسنغر بر عراقین و آذربایجان و اکثر ایران زمین تسلط یافت و عراقین را از تصرف اولاد شاهرخی بیرون آورد و سی و پنج سال باستقلال حکومت کرد و ترا کمه بعهد او مسلط شدند و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت و فضلا بر آنند که در روزگار اسلام از وی بداعتقادتر پادشاهی ظاهر نشده اسلام را ضعیف داشتی و بر فسق و فجور اقدام نمودی در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه بعد از واقعه بابر بهادر میل خراسان و استرآباد نمود و با امیرزاده ابراهیم بن سلطان علاء الدوله در بیرون شهر استرآباد مصاف داد و ظفر یافت و اکثر امراء الوش جغتای بدست جهانشاه بقتل رسیدند و جهانشاه تخت هرات را نیز مسخر ساخته قریب هشت ماه در دیار خراسان حکومت کرد در اثناء آن حال ابو الغازی سلطان حسین بهادر از خطهٔ مرو شاهجان خروج کرده لشکر بجانب استرآباد کشید و از لشکر ترا کمه انتقام حاصل ساخته و اکثر مردان کار

وسرداران نامی جهانشاه را بقتل رسانید وجهان بغاه منکوب ومخذول شده از هرات آهنگ عراق وآذربایجان نمود و بعضرورت سلطان ابوسعید کورکان ابن سلطان محمد صلح کرده بازگشت چون جهانشاه مخذول بعراقین رسید عنایت او در حوالها کمتر شد واز غایت حرص وغلظت قلب با ولد خود پیربداغ دشمنی ظاهر ساخت او از شیراز گریخته در بغداد رفت جهانشاه بر قصد فرزند عزیمت بغداد کرده یک ونیم سال بغداد را محاصره نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر بغداد قحط خاست وماکولات وذخایر اهل شهر وقلعه تمام شد پیربداغ عاجز شده بصلح راضی شد در اثنای صلح محمدی که ولد جهانشاه بود از خلاصی پیربداغ وتسلط او دیگر باره اندیشه مند شد وپدر را بران آورد تا برقتل پیربداغ راضی شد چنانچه نماز پیشین وروز سشنبه چهاردهم ذیقعده سنه احدی وسبعین وثمانمائه آن بدبخت با جمعی از امرای جهانشاه بشهر بغداد درآمده برادر خود را شهید کرد وبعد ازان جهانشاه از غایت حرص وطمع بدیار بکر که مستقر اباواجداد امیر کبیر ابوالنصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید ودر حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ مصاف کرده با اکثری از فرزندان وامرا بقتل رسید واز دودمان قرایوسف دود نکبت برآمد وزمان دولت تراکمه بسر آمد این واقع بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین وثمانمائه دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشیده +

تاریخ

۸۷۲

اردوی همایون جهانشه تو بیابان	با آنهمه اسباب ز بر دشتی دشت
ثانی عشر از شهر ربیع الثانی	ویران شده تاریخ حسن بیگ گذشت

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال به نیابت شاهرخ با ذربایجان سلطنت نمود وبعد ازو بیست ودو سال در عراقین وفارس تا هرمز باستقلال بادشاهی راند +

احوال بادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروزشاه در تصرف بادشاهان دهلی بود بعد ازوی چون مملکت دهلی تجزیه وتقسیم یافته حکام اندیار حکم ملوک طوایف پیدا کردند ودلاورخان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد از آن وقت حکام مالوه از اطاعت بادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه حکومت کرده اند آورده اند که سلطان محمد بن فیروزشاه جمعی را که در ایام تفرقه وحیرانی بوی همنمک وهمعنان بودند وآئین وقار وجمعیت ورزیده بعد ازانکه سلطنت وی جمعیت وقرار انجامید هر یک را رعایتها کرده مملکتی بخشید ازان جمله دلاورخان غوری را در سنه ست وثمانمائه حکومت مالوه ارزانی داشت ووی به نیروی بازوی انولایت راچنان در ضبط آورد که متغلبه از هر دو طرف دست تصرف در آستین کشیدند وسکنه آنولایت بغایت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام والتیام مملکت هند انقطاع پذیرفت وملوک طوایف بهم رسیدند وشوکت بادشاهی کمتر شد دلاورخان نیز از سر اطاعت والی دهلی بجنبانید ودم استقلال زده سالها بکام گذرانید ودر سنه تسع وثمانمائه ودیعت حیات سپرد ایام حکومت او سه سال بود بعد ازوی پسرش الپخان خود را بسلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه وسکه بنام خود کرد هنوز ارکان سلطنت واساس دولت استقلال نپذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی سامان لشکر نموده روی تسخیر بانولایت نهاد وسلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر وثمانمائه باهنگ جنگ از قلعه

و بهار برآمده با یکدیگر در آویختند آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده و امان جسته پیش سلطان مظفر آمد و وی او
را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه در قلعه دهار گذاشته بفتح و فیروزی مراجعت
نمود بعد ازانکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسیخان را
که ابن عم سلطان هوشنگ بود بسرداری برداشتند بعد وصول این خبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه
را از حبس برآورده و عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائة شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرموده احمد شاه
دهار و نواحی آنرا از دست امرا غدار برآورده تفویض او نمود بعد ازان سلطان هوشنگ ماندو را نیز از دست موسیخان
برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امر وزارت بوی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت
کرد پسرش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید چند بار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان شده باز آمد
در سنه اثنی و عشرین و ثمانمائة سلطان هوشنگ آثار نجابت و کاردانی بر جبین ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و
لایح دیده وی را محمود خان خطاب داد و با پدرو در مهمات ملکی شریک ساخت بعد ازین سلطان احمد گجراتی نیز چند مرتبه
بر مالوه تاخت آورده و با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائة فوت
کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی
پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب ساخته در عیش و طرب میگذرانید و بال کار او آن شد که خون برادر محبوس
را ناحق ریخت و بعضی را میل در چشم کشید دلهای مردم ازو نفرت گرفت و محمود خان نیز ازو برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشته قوی تر ساخته جویای وقت فرصت شد تا آنکه او را در شراب زهر دادند مدت سلطنت او نه ماه
و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید +

سلطان محمود شاه خلجی بادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش ازانکه به پایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه بادشاه مالوه بود
بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع پیوسته پسرش محمد شاه نه ماه و چند روز حکومت
نموده مسموم شد بعد ازو سلطنت بمحمود خان رسید او بروز سه شنبه بیست و نهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائة باستصواب
خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس نمود خود را بسلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را
خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جائیلده خلیفه شاه راجو قتال
که همیشه در ویرانه و بیابان ماندی بقصد زیارت حرمین بر مندو که دار السلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه
آرزوی سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیازمندی و فروتنی کرد از اتفاقات همان ساعت
طعام در میان آمد شیخ از روی کرم چهار لقمه بیابی در دهن محمود خان انداخت گفت بادشاهی مالوه تا سه فرزند
دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشا
مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد و قلاع سخر ساخت و از مستنجد بالله که از خلفاء بنی عباسی است منشور
سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائة در اهتمام عمارت مقبره سلطان
هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که قریب دروازه رامپوری واقع است دو دیست و سی گنبد و سه صد و هشتاد

استوانه دارد شروع نمود و در اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع واربعین وثمانمائه بر سلطان محمود شرقی والی جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جونپور بغارت داد و آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود در سنه خمس وخمسین وثمانمائه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر بحوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان محمود بطرف ماندو معاودت نمود در سنه احدی وسبعین وثمانمائه با والی دکن یعنی سلطان محمد شاه بهمنی صلح نمود و درهمین سال حکم کرد که مدار محاسبان دفتر بتاریخ قمری نهند و بجای تاریخ شمسی قمری بنویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی وچهار سال بسن شصت وهشت سالگی بتاریخ نوزدهم ذی قعده سنه هشتصد وهفتاد و دو فوت کرد عزیزی در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ

شاه خلجی نهاد سلطان محمود	از دار فنا بخلد چون ره پیمود	تاریخ وفات حضرت سلطان گو	از باب بهشت عدن بابی مقصود ۸۷۲

بعد از سلطان محمود شاه پسرش غیاث الدین خلجی سی وسه سال سلطنت نمود بعد از وی ولد او سلطان ناصرالدین خلجی بادشاه مالوه شد و یازده سال وچهار ماه حکومت نمود و بعد از و سلطان محمود ثانی بپادشاهی رسید اما در سنه نهصد وسی وهفت سلطان بهادر گجراتی مالوه را گرفته متصرف شد و سلطان محمود را در معرکه بکشت +

سلطان ابوسعید مرزا

ابن سلطان محمد مرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور صاحبقران بود ولادت او در سنه هشتصد وسی بوقوع آمده و پیوسته همراه مرزا الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ می بود چون مرزا الغ بیگ در ماه رمضان سنه هشتصد وپنجاه وسه هجری از دست مرزا عبداللطیف که پسر او بود بقتل رسید و مرزا عبداللطیف نیز بعد از هفت ماه از دست لشکریان مقتول شد ابوسعید مرزا بامداد ابوالخیر ازبک در سنه هشتصد وپنجاه وچهار بر مرزا عبدالله ابن مرزا ابراهیم ابن مرزا شاهرخ که بعد کشته شدن مرزا عبداللطیف بر تخت سمرقند نشسته بود غالب آمده و او را بقتل رسانیده در سن بست وپنج سالگی بسال هشتصد وپنجاه وپنج بر سریر سلطنت سمرقند جلوس فرمود و هشت سال برفاهیت در سمرقند و ماوراءالنهر و ترکستان سلطنت نمود و شاهزاده اویس را که از احفاد بایقرا بهادر بود و عمزاده ابوالغازی سلطان حسین بهادر است بدست آورده شهید کرد بعد ازان برفاهیت بر تخت سمرقند نشست و بعد از واقعه بابر سلطان ابن مرزا بایسنغر طمع بر ملک خراسان نموده بدان جانب متوجه گشت و در سنه احدی وستین وثمانمائه هرات را گرفت و گوهرشاد بیگم را که کدبانوی مرزا شاهرخ بود بجهت تسکین فتنه وفساد مملکت که از و بظهور می رسید بسرای نیستی فرستاد و مدت هیژده سال بفر بلند اقبالی و کشورکشائی اشتغال داشت چنانچه ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و غزنی و کابل و قندهار تا حدود هندوستان و پاره از عراق و خراسان در تحت و تصرف خود آورده استقلال تمام پیدا کرده بود چون در سنه هشتصد وهفتاد و دو هجری مرزا جهان شاه ابن قرا یوسف ترکمان که حاکم آذربایجان بود بدفع حسن بیگ که او را اوزن حسن نیز گویند بدیار بکر رفت و کشته شد سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان که بعد فوت جهان شاه متصرف اوزن حسن آمده بود بر و لشکر کشید و در قراباغ آمده قشلاق نمود اوزن حسن هرچند عاجزی نمود و از در صلح درآمد

قبول نفرمود ناچار اوزن حسن راه های آمد و بعد غله مسدود گردانید و ما دام که شیروان شاه المشهور بطرخ یسار بن سلطان خلیل والی شیروان طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چارپا مرفه الحال بودند و چون شیروان شاه بنا بر تهدید و وعید حسن بیگ لوای مخالفت برافراخت موجب حیرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده شبانروز اسپان خاصه سلطان چوب خوردند و از کثرت قحط لشکر سلطان ابوسعید پریشان گشت قضا را در همان ایام در شب چهاردهم ماه رجب خسوف واقع شد و تمامی جرم ماه در برج دلو بعقده راس سیاه شد و سلطان از ان واقعه سراسیمه بیشتر گردید و بتاریخ بست و دوم ماه رجب سال هشتصد و هفتاد و سه هجری بتقدیر ایزدی سلطان ابوسعید بدست مردم اوزن حسن اسیر شد و بقتل رسید چنانکه این تاریخ از ان مطلب خبر میدهد +

تاریخ

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست	زکس مدان که ز سیر ستاره و ماه است	بشیروان چو بنه برد و ماند بر لب آب	بمنزلی که نه انجا مقام شه باید است
گذشته بود ز ماه رجب دو شش روز	قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاه است	لطیفه ایست عجایب که لشکر او را	اوزن حسن و تاریخ شیروان شاه است ۸۷۳

۸۷۳

و قتل سلطان ابوسعید اینگونه است که چون اوزن حسن سه روز بعد اسیر شدن سلطان را بمرزا یادگار محمد ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا بایسنغر که همراه بود داد او سلطان را ببهانه قصاص گوهرشاد بیگم بتاریخ بست پنجم رجب بقتل رسانید و مولانا جلال الدین محمود دوانی در مدح آن سلطان قطعه فرموده اند و در و تاریخ این است +

تاریخ

سلطان ابوسعید که در فر خسروی	چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید	الحق چگونه کشته نگشتی که گشته بود	تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید ۸۷۳

۸۰۲ مدت عمر سلطان ابوسعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هیجده سال یکماه و یکروز بعد از وی سلطنت در برادران تقسیم یافت بادشاهی سمرقند بمرزا احمد و اندجان بمرزا عمر شیخ و خراسان و هرات وغیره بدست ابوالغازی سلطان حسین مرزا افتاد

مرزا یادگار محمد

ابن مرزا محمد بن مرزا بایسنغر بن مرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی مرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با مرزا سلطان حسین با تیغ محاربه داشت تا آنکه مرزا سلطان حسین بشب چهارشنبه بست هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج ایلغار نموده بردی شب خون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد پس از و نسل مرزا شاهرخ منقطع گردید و مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته +

تاریخ

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر ۸۷۵	از سال شهادتش هم باز خبر

۸۷۵

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که نسبش بشانزدهم پشت براجه سورج میرسد شهر قنوج بان عظمت رسیده بود که سی هزار دکان تنبول فروشان و قلعه بزرگ پخته داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه بالکل مسمار شده اما بعضی چار روضه های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد +

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست بر بلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگهای سرخ و سفید تعمیر شده یکی ازان روضه ها تاریخی داشت بر پیشانی باب چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و نه از اله آباد و لکهنو اگره میرفت درانمقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهن سالگی زائل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان انجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و قریب آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ نداشت مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام پیشین بر پیشانی دروازه بیرونی تعبیه کرده بودند و از تاریخی که بران سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری خان در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد هشتاد و یک گنبدی عالی بران روضه تعمیر نموده بود و تاریخ اینست +

تاریخ

این گنبدی بدیع که از چرخ برتر است	دین طاق بی نظیر که با زیب و زیور است	گشته بنا بعهد همایون حسین شاه	کاندر زمانه ذات جلیلش مظفر است
ترتیب کرد شاه بری خان و فتح خان	کز فضل حق جهان همه او را مسخر است	باد اهزار سال حیاتش فلک بکام	کین ملک بر دوام بذاتش مقرر است
۸۸۱ هشتاد و یک و هشتصد از هجرت رسول	تاریخ و سال گشت زما هم میسر است	بانی طاق سید راجوی بن جلال	کافاق از جمالش خوشتر منور است
	کاتب حروف حاتم مسکین که در تحقیق	امیدوار مغفرت از حضرت اکبر است	

و از تاریخی که در بیرونی این روضه بر پیشانی باب منقوش است چنان مستفاد میگردد که این روضه وقتی از زلزله شکست شده و شخصی از عباس علی نام از اولاد آن را از سر نو در سنه هزار و دو صد و نه هجری تعمیر ساخته تاریخ اینست +

تاریخ

این روضهٔ اطهر و منور	ثابت لقب و جلال حیدر	تعمیر شده بری چو بسمود	هشتاد و یکی و هشتصد بود
کز زلزله زمین شکسته	تعمیر دگر شکسته بسته	عباس علی سیکی ز اولاد	خلفت الصدق است و اهل سخا
	سنه دو صد و نه و یکهزار است	از هجر رسول نامدار است	

سلاطین آق قوینلو

که ایشان را بایندریه نیز خوانند نه کس بودند و ایام سلطنت ایشان چهل و دو سال برین منوال بود اول ایشان امیر ابو النصر حسن بیگ ابن قرا عثمان که بعد پدر ترقیات عظیمه نموده لوای استقلال و تسخیر افراشته بر اکثر بلاد استیلا داشت و بعد حکومت پانزده سال و کسری در سنه هشتصد و هشتاد و دو در شب عید فطر بمرگ طبعی درگذشت بعد از وی پسرش سلطان خلیل پادشاه شد و بعد او شش و نیم ماه برادر کهترش سلطان یعقوب که از جانب او حاکم دیار بکر بود متوجه آذربایجان شده لوای مخالفت بر افراخت و روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و سه برادر را کشته بر اکثر بلاد ایران حاکم گردید و در سنه ست و تسعین و ثمانمائة فوت کرد و بعد از ایشان شش کس دیگر یکی بعد دیگری حکومت نمودند +

ذکر سلاطین دکن

اول کسی که از سلاطین دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین خلجی بوده و در دکن سه صد و شصت قلعه بوده است که هر کدام سر تفوق بقلهٔ قلعهٔ سماوی افراخت و دیونگر که عبارت از دولت آباد باشد با مضافات و دیگر پرگنات تا زمان سلطان غیاث الدین تغلق تعلق بسلاطین دهلی داشته چون سلطنت دهلی به پسرش محمد تغلق شاه رسید قتلغ خان را بصوبه داری دولت آباد مقرر کرد شخصی بنام حسن که برهمنی کانکوه نامی او را بشارت سلطنت داده بود همراه او بدکن رفت در انجا ستارهٔ طالع او درخشیدن گرفت تا آنکه لشکریان او را بسرداری خود گزیدند و بعد از چند اوقات ساعت نیک مقرر کرده روز جمعه بست چهارم ربیع الاخر سنه هفتصد و چهل و هشت هجری تاج سلطانی بر سر او نهادند و چون آن برهمن بشارت سلطنت بدو داده بود لهذا خود را ملقب به سلطان علاء الدین حسن کانکوه بهمنی ساخت و سکه و خطبه بنام خود کرد و شهر گلبرگه را با حسن آباد موسوم ساخته دار السلطنت خود نمود و بسیاری از ملک دکن در تصرف خود آورد بعد سلطنت یازده سال و ده ماه بتاریخ غره ربیع الاول سنه هفتصد و پنجاه و نه فوت کرد اولادش تا مدت دراز بحکومت و دارائی اندیار سر بر آسمان می سودند و ازین جماعت بعضی در شهر گلبرگه و برخی در شهر بیدر و جمعی در احمد نگر و چندین در تلنگ و قومی در برار بلوازم امور حکومت پرداخته اند بالجمله بعد سلطان علاء الدین حسن پسرش سلطان محمد شاه بهمنی بر تخت نشست و بعد سلطنت هفده سال و چند ماه بتاریخ نوزدهم ذیقعده سنه هفتصد و هفتاد و شش وفات یافت بعد از و پسرش سلطان مجاهد شاه بهمنی بر سریر فرماندهی جلوس نمود و بعد سلطنت سه سال و چند روز بهفدهم ذیحجه سنه هفتصد و هفتاد و نه هجری از دست داؤد خان که عم او بود کشته شد و داؤد خان ملقب به داود شاه گشته افسر سلطانی بر سر خود نهاد بعد از سی و پنج روز بست یکم محرم سنه هفتصد و هشتاد هجری او نیز کشته شد بعد از و سلطان محمود پسر خورد سلطان علاء الدین را بر تخت نشانیدند او بعد از ایالت نوزده سال و شش ماه بست یکم رجب سنه هفتصد و نود و نه هجری فوت کرد و روز دیگر ملک سیف الدین غوری که وزیر او بود بعمر یکصد و هفت ساله رحلت نمود بعد از سلطان محمود پسرش سلطان غیاث الدین بهمنی یک ماه و بست و پنج روز سلطنت نموده مکحول و محبوس شد و برادرش سلطان شمس الدین بهمنی را بر تخت نشانیدند او را نیز بعد از پنج ماه و هفت روز بتاریخ بست و سوم ماه صفر سنه هشتصد هجری کور ساخته مقید نمودند بعد از و سلطان فیروز شاه روز افزون بهمنی پسر سلطان داؤد شاه بر تخت نشست و بعد سلطنت بست و پنج سال و هفت ماه و پانزده روز سه شنبه که در ماه شوال سنه هشتصد و بست و پنج هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از و برادرش سلطان احمد شاه بهمنی افسر سلطانی بر سر نهاد احمد آباد بیدر بنا نموده او بست بحکومت دوازده سال و نه ماه و چند روز بتاریخ هشتم رجب سنه هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از و پسرش سلطان علاء الدین بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بست و سه سال و ده ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و شصت و دو هجری رحلت نمود بعد از و پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست و بتاریخ بست و هشتم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او ظالم ازین مرقوم شد بعد از و پسرش سلطان نظام شاه بهمنی بعمر هشت سالگی بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال قدری کم سیزدهم ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت وفات یافت بعد از و برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر سریر فرمانروائی نشست ذکرش بعد ازین خواهد آمد

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود مخاطب بود بملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات قصور او را در کبر سن که عمرش بهفتاد و هشت رسیده بود بتاریخ پنجم ماه صفر سنه هشتصد و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی که از شاگردان بلکه مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته ٭

تاریخ

۸۸۶ شهید بی سبب مخدوم مطلق — که عالم راز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش — فرو خوان قصهٔ قتل بناحق

تاریخ

۸۸۶ سال فوتش گر کسی پرسد بگو — بی گنه محمود گاوان شد شهید

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام شاه که پسر بزرگ بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که بتاریخ سیزدهم ماه ذیقعده سنه هشتصد و شصت و هفت هجری رو داده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و به سلطان احمد لشکری ملقب گشته وزارتش تعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور بخواجه جهان بود و بسعی وی در ملک سلطان رونقی پدید آمده و ملک احمد ولد ملک نائب و دریا خان که غلامان سلطان بودند بسعی خواجه جهان تربیت یافته ملک احمد بخطاب نظام الملکی و اقطاع جونیر ممتاز گردیده و دریا خان بعماد الملک ملقب گشته اقطاع کاویل بدو تعلق گرفت اما بعد از شهادت خواجه موصوف در اندک زمانی ایشان و امرای دیگر رایت مخالفت افراشتند و هر کس هر جا که بود دم از انا و لا غیری زد و سلطان محمد شاه نوزده سال در دیار دکن سلطنت نموده یک سال بعد از قتل خواجه محمود گاوان بعمر بست و هشت سالگی بتاریخ غره ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرد تاریخ وفات او اینست ٭

تاریخ

۸۸۷ شهنشاهی جهان سلطان محمد — که در عهد فنا ناگه فرو شد
دکن چون شد خراب از رفتن او — خرابی دکن تاریخ او شد

ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم مرقوم است که سلیمان شاه نامی که بسیزده پشت یا غوزخان می پیوندد در فطرت مغول از حوالی مرو و ماخان بجانب ولایت روم در حرکت آمد و در آن حدود بمحاربه و مقاتله کفار اشتغال داشت پس از چندگاه از آنسو رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست تا خیل خود را از فرات بگذارند که در آب غرق شده فوت گشت و در زیر قلعه مدفون گردید از وی سه پسران ماندند سنقر و کوندغدی و ارطغرل سنقر و کوندغدی باتباع بوطن اصلی شتافته و ارطغرل در ولایت روم مانده همواره بجنگ کفار اقدام می نمود تا در سال ششصد و هشتاد و هفت در سن نود سالگی پدرود این جهان فانی نمود بعد از وی ولد ارشدش عثمان بجای پدر سرور قوم گردید و بر زین ملکستانی نشسته در سال ششصد و هشتاد و هشت بر قراحصار دست یافت و مورخان

این دولت را از آن سال گیرند چه کلمه عثمانیه موافق تاریخ است اما در ششصد و هشتاد و نه خطبه باسم او خوانده اطلاق سلطنت بروی کردند
و کار او روز بروز بالا گرفته در غزا فتوحات موفور دست داده بر بسیاری از ولایت استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت ٦٧٦
نمود در هفتصد و بیست و هفت هجری فوت گشته و در قبه برسا مدفون گردید بعد از وی اورخان بن عثمان بر مسند پدر نشسته
شهر ونیک را که از معظمات مداین روم است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان پادشاه ولد رشید شهر
کلی بولی مسخر گردید اما در حین فتح بلاد در تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آمده اورخان نیز بعد از وی در سنه ستین و سبعمایه
درگذشت قیصری صاحب شرح فصوص الحکم و سراج الاموری در زمان دولت وی بوده بعد از اورخان سلطان مراد
پادشاه گردید او را خداوندکار خواندند و ابتدای بسعی لله شاهین و قایدی ارنوس بیک اورنه را در احدی و ستین و
سبعمایه بگرفت و بصوابدید قرا خلیل غلامان کسیب را ملازم ساخت یکیچری نام نهاد و کلاه زرد وزی چند یافته بر سر
ایشان گذاشت و از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و او بتدریج بسیاری از شهرهای روم را مفتوح ساخت
و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار فرنگ رفته غالب آمد و پس از آن بر سر تلّی استاده نظاره اطراف
میکرد که ناگاه یکی از کفار که مجروح بود افتان و خیزان متوجه وی گردید چون نزدیک رسید تیغ بوی حواله نموده بقتل
رسانید از سلطان مراد دو پسران مانده بودند یکی یعقوب و دیگری بایزید امرای دولت و اعیان مملکت یعقوب
را هلاک ساخته بایزید را بپادشاهی برداشتند و او را ایلدرم بایزید میگفتند او بغایت غیور و قهار و متکبر و جبار بود در
هفتصد و نود و دو هجری استنبول که آنرا قسطنطنیه نیز می گویند محاصره کرد چون شنید که سلاطین فرنگ جمع شده بدفع و جنگ
او می آیند فسخ اراده کرده با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال ایشان رایت جلادت برافراخت و فتح یافت و
مردم کفار بقول صحیح دویست هزار بودند و بسیاری از ایشان بقید اسیری گرفتار گردیدند القصه ایلدرم بایزید از آن
فتح بلند آوازه شده از کمال غرور بنابر حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف با امیر تیمور تنازع کرده معامله بمقاتله انجامید
چنانچه در آخر سنه هشتصد و چهار بین الجانبین صف کارزار راست شده بایزید بدست مردم امیر تیمور مقید گردید و
امیر تیمور مراحم خسروانه را شامل حال وی گردانیده اراده داشت که وی را مطلق العنان سازد که در خلال احوال
غیرت غلو آورده بمرض خناق و ضیق النفس در هشتصد و پنج وفات یافت تاریخ فوت اوست فوت ایلدرم بایزید او را شش
پسران بوده اند ارطغرل که در جنگ مذکور ناپدید شد بهانا نام اصلی او مصطفی بود و سلیمان و سلطان محمد و موسی
و قاسم بعد وفات بایزید پسرش سلطان سلیمان را بروم ایلی برده بسلطنت نشانیدند و سلطان محمد با سیه رفت
و موسی که در خدمت پدر مقید گردیده بود از مجلس امیر تیمور خلاصی جسته نعش والد خود را ببرسا برده بسلطنت نشست
و سلیمان پادشاه موفور قصد وی کرده و موسی به بلاد فرنگ گریخت و در اندک کس بسیاری بر سر او جمع آمده بجانب
سلیمان در حرکت آمد و در وقتیکه سلیمان در حمام بود غافل بدان شهر در آمد سلیمان فی الفور از حمام برآمده راه فرار پیش
گرفت قضا را گذر بسغس بر دیهی افتاد و مردم آن موضع وی را بقتل آورده سرش نزد موسی آوردند هفت سال کامروا بود
موسی چلبی من حیث الاستقلال قائم مقام پدر گردیده ابتدا آن موضع را که در قتل برادرش جرات نموده بودند بقتل
رسانید بعد چندی امرا بسلطان محمد پیوسته بدفع او کوشیدند و در سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاد
محبوس بلکه مقتول گردید چون سلطان محمد برادر خود موسی را بزه کمان که بلغت ترکان کریش گویند از میان برداشت

برداشت و بادشاه شد در شهور سنه ثمان وعشر وثمانمائة دلش از سلطنت صبوری گرفته بپسر خود سلطان مراد را بجای خود نشانده عزلت اختیار نمود و باز بهوای سلطنت کرد بپسر نیک اختر اصلا مضایقه دران ننمود چون در سنه هشتصد و بست وپنج سلطان محمد فوت کرد بپسرش سلطان مراد فرمانروا گردید و در رابع وخمسین وثمانمائة باجل طبیعی درگذشت در مقامی بنظر آمد که در عمر چهل ونه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت اوسی سال وشش ماه وهشت روز بود بعد ازو پسر سلطان محمد در محرم سال مذکور بی مزاحمت غیری بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اش از آبا و اجداد درگذشت از جمله تائیدات اش یکی تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ پادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال هشتصد و پنجاه وهفت جبراً وقهراً بگرفت ویکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة [۸۵۷] یافته واین فتح بتاریخ بستم جمادی الاول روز سه شنبه سال هشتصد و پنجاه وهفت که مطابق بست نهم مئی ماه انگریزی سنه یکهزار چهارصد و پنجاه وسه عیسوی بود واقع شده باید دانست که اصل نام این شهر قسطنطنیه است که یکی از قیاصره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد سال قمری پیش از هجرت یعنی بتاریخ بست ششم ماه نومبر سال سه صد وبست ونه عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته ونامش قسطنطین پول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بودند جاری نمیشد استنبول میگفتند وحالا نیز باین نام مشهور است وبعضی قسطنطنیه مینویسند بالجمله بعد چند مدت میان سلطان محمد وحسن پاشاه کدورتی حادث شده مهم بقتال وجدال کشید اگرچه اغزلو محمد پسر حسن بادشاه ابتدای از منقلای ویرا منهزم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا میرلیست بقتل رسانید اما در تاریخ سنه ثمان وسبعین وثمانمائة در حدود آذربایجان تلاقی فریقین دست داده شکست بر حسن بادشاه افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد عزیزی نصرک الله نصراً عزیزا [۸۷۸] تاریخ این فتح یافته ومولانا عبد الرحمن جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از ان قصاید اینست ؎ کم کسی بر سریر جاه وجلال ✤ چون تو کرد اکتساب فضل وکمال ✤ وسلطان محمد به نیکی ونیکنامی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمس سوم بربیع الاول سنه ست وثمانین وثمانمائة در حوالی کل دیری فوت گشت وتاریخ واقعه را فی یوم الخمیس [۸۸۶] یافته اند پس ازان ۸۸۶
پسرش سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد ✤

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در مات هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ ابراهیم نام داشت در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در اندک روزی ازدحام خاص وعام شده غلبه سلطان جنید بجای رسید که مرزا جهان شاه که فرمانفرمای عراقین وآذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید چنانچه سلطان جنید بجانب دیاربکر نهضت نمود وامیر ابو النصر حسن بیگ که حاکم دیاربکر بود خواهر خود را که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در غایت عزت وتعظیم بوی سلوک نمود وشیخ جنید بعد از چند وقت طایفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه هشتصد وشصت بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان در آمد امیر خلیل الله والی شروان سر راه بروی گرفته مهم بنزاع وجدال انجامید چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز مهلتی مقدر بود هر آینه بدست شروان شاه افتاده بقتل رسید وبعد ازان صوفیه دست متابعت بدامن سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید وخواهرزاده

امیر حسن بیگ بوده وی را بر مسند خلافت نشانیدند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته بر تارک می نهاد و هر که بدست ارادت بدو می پیوست از همان جنس افسری بوی میداد و چند هزار کس را از قبایل اتراک چیده کلاه سرخی بآنها عطا فرمود و همه را قزلباش ملقب ساخت قزل در ترکی سرخ و باش بمعنی سر آمده چون امیر حسن بیگ بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان حیدر کشید از وی سه پسران حاصل شد که یکی ازان جمله شاه اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیگ مواد سلطان حیدر روی در ازدیاد نهاد همواره بر نسبت والد خود و وفور مثوبت ارباب غزا و جهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات حیات رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت و فرخ یسار بن امیر خلیل الله که دران زمان شروان شاه بود توهم نموده از سلطان یعقوب پسر حسن بیگ که او نیز از سلطان حیدر متوهم بود استمداد لشکر نمود و سلطان یعقوب سلیمان بیگ را با چهار هزار سوار بامداد او روان ساخت و در نواحی تبرسران تلاقی فریقین دست داد نزدیک بود که شروان شاه از معرکه ستیز عنان بگرداند که از شست تقدیر تیری عمر فرسا گشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات سلطان حیدر گردید و این واقعه در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و سه هجری بوقوع آمده و سلطان یعقوب پسران او را دستگیر ساخته در قلعه اصطخر محبوس ساخت ✢

ذکر پادشاهان شروان

خاقان کبیر ملک منوچهر که خاقانی شاعر مداح او بود بکثیر فضیلت و هنر پروری از جمیع پادشاهان شروان امتیاز فراوان داشته و شروان شاه از نسل بهرام چوبین است و بهرام بچند پشت بآردشیر بابکان میرسد بعد از منوچهر دوازده نفر از اولاد وی در شروان حکومت نموده اند بدین نسق بعد از منوچهر ولدش فرخ زاد بر مسند حکومت تکیه زد و چون او نماند گستاسپ مالک زمام امور مملکت گردید بعد از وی فرامرز بن گستاسپ پای بر تخت حکومت نهاد و پس از وی فرخ زاد بن فرامرز بر مسند حکومت صعود نمود از عقب او کیقباد بعدل و داد کوشید بعد از وی ولدش کاوس مدتها حکومت کرد و در هفتصد و هفتاد و چار فوت کرد و پس از و پسرش هوشنگ پادشاه شد و در هفتصد و هشتاد و چار وفات یافت و بعد از فوت هوشنگ ایالت به شیخ ابراهیم بن سلطان محمد رسید و با امیر تیمور معاصر بود و در اکثر معارک همراهی کرده و در هشتصد و بست وفات یافته سلطان خلیل الله بن شیخ ابراهیم بعد از پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و بحسب اتفاق کلمه سلطان خلیل تاریخ جلوس است او نیز نسبت پدر عمل نموده با اولاد امیر تیمور صداقت ورزید و در تبعیت می کوشید لهذا قرا اسکندر ترکمان بنابر معاندت صاحبقران در هشتصد و سی و یک لشکر بشروان کشید و جمیع شروانات را تا دربند تاراج نمود و در هشتصد و سی و دو برادرانش کیقباد و اسحاق و هاشم بروی خروج کرده خفت فاحش بوی رسانیدند و آخر بمعاونت میرزا شاهرخ سر ایشان را مندفع گردانیده در هشتصد و شصت و سه وفات کرد شروان شاه المشهور بفرخ یسار بن سلطان خلیل بارث پدر وارث ملک گشت و شروان شاه تاریخ جلوس است در عهد او سلطان ابوسعید از خراسان بقصد تسخیر آذربایجان آمده در قراباغ قشلاق نمود و مادام که شروان شاه طریق مصادقت می پیمود جنود خراسان از ممر خوراک و علف چهارپایه مرفه الحال بودند

وچون بنابر تہدید و وعید حسن بیگ لوائی مخالفت برافراخت موجب ویرانی آن لشکر گردید وسلطان ابوسعید بقید گشته بقتل رسید وچون فرخ یسار نسبت بخاندان شیخ صفی عذری و قصدی اندیشیده بود بمکافات آن در نہصد وشش بدست شاہ اسمٰعیل صفوی کشته شد بعد ازوی پسرش بہرام بیگ قائم مقام پدر خود گردیده در نہصد و ہفت نوبت گردولیس ازوی برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شده در سنہ ثمان و تسعمائه درگذشت بعد ازوی شیخ ابراہیم مشہور بشیخ شاہ بن فرخ یسار و بعد ازوی پسرش سلطان خلیل و بعد ازوی شاہرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاہ قبای حکومت یکی بعد دیگری پوشیدند و در وقتیکه طہماسپ صفوی فتح شروان را پیش نہاد ہمت ساخت شاہرخ بقدم ممانعت پیش آمده در سنہ نہصد و چہل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتہی گردید +

سلطان بہلول لودی

ابن کالا ابن ابراہیم خان حاکم ملتان بود وقتیکه بہلول در شکم مادر بود خانه برمادرش افتاد وجان داد پدرش بزد وی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بہلول نام نہاده بہلول در سنہ ہشتصد و پنجاه و پنج غایبانه سلطان علاء الدین ابن سلطان محمد شاه بادشاه دہلی که در بداؤن استقامت داشت بر حسام خان وزیر او که حراست دہلی میکرد مستولی گشته دہلی را متصرف شد و در سنہ ہشتصد و پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ بست و پنجم ذی حجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوسش اینست +

تاریخ

شاہ بہلول چون بتخت نشست	عدل و ساز زیب مملکت است	گفت دل سال صیت ہاتف گفت	که بہار جلوس سلطنت است ۸۵۶

اورا اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقابله و محاربه دست داده و چون نوبت بسلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع قائم گردید و مدتی بین الجانبین محاربه بود اما ہر مرتبه سلطان حسین ہزیمت یافته و سلطان بہلول بعد سلطنت سی وہشت سال وہشت ماه وہشت روز در سنہ ہشتصد و نود و چہار مریض گشته بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه برجای او نشست مقبره او در دہلی متصل درگاه شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی واقع است تاریخ وفات سلطان بہلول اینست +

تاریخ

ہشتصد و نود و چہار رفت از عالم ۸۹۴	خسرو ملکستان و جہان کشا بہلول	ز تیغ ملکستان بود لیک وقت اجل	بود محال بشمشیر و خنجر معقول ۸۹۴

تاریخ تعمیه

شاہنشه عالم شه بہلول که دیدی	افتاده در اطراف جہان ہیبت جلالش	در خلد شد و گفت سروش از سر حسرت	قصد سفر عالم ارواح زسالش ۸۹۴

خواجه عبید الله احرار نقشبند

در زمان سلطان ابوسعید مرزا و عمر شیخ مرزا در حیات بوده و آن ہر دو بادشاہان ارادت و اخلاص و اعتقاد و نیاز مندی بسیاری با او داشتند و مولوی جامی که یکے از مریدان او بود در نسخه یوسف زلیخا او را یاد کرده است ع چو فقر اندر قبای شاہی آمد + به تدبیر عبید اللّٰہی آمد + وفات خواجه موصوف در سمرقند بسال ہشتصد و نود و شش ہجری

۸۹۶
روی داد وامیر علی شیر که وزیر سلطان حسین مرزا بود تاریخ را خلد برین یافته اما بقول نسخهٔ مجمع الفصحاء سال وفاتش هشتصد و نود و نهم میشود و آن ایست ۸۹۶

تاریخ

نظر فیض و فضل و لطف اله
از وجودش زمانه پر ضو بود
شب شنبه که خواجه نقل نمود

خواجه حق نما عبید الله
کهنه بنیاد دین از و نو بود
سلخ ماه ربیع الاول بود
در سمرقند مرقدش میدان ۸۹۵

عزت دودمان ابرار است
از زمان سروش حق بشنو
سال نقلش بگو بلا اشتباه
بر سریر عرش مسندش میدان

شرف خاندان احرار است
۸۰۶
سال مولود آن خدا بین ضو
خواجه عابدان عبید الله

مرزا عمر شیخ

ابن سلطان ابوسعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحبقران است در سنه هشتصد و شصت در سمرقند متولد شده پدرش سلطان ابوسعید نسبت بفرزندان دیگر ایشان را دوست تر میداشتند و از فرط توجه در نگاهداشت ملک بور و نی ولایت اندجان و آن نواح را بایشان داده بودند و ایشان آن ولایت را که حد و د مغلستان بود بنوعی ضبط فرموده که لشکر بیگانه را مجال عبور بان حدود نبود با که ایشان همواره بالکائی یونس خان تاخت می آورد و بعد از وفات پدر در سنه هشتصد ۸۷۳ و هفتاد و سه باتفاق امرا و اعیان مملکت بر سریر فرمانروای فرغانه که اندجان پای تخت و یکی از شهرهای آنجاست متمکن شده مدام بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود علی الخصوص بخواجه ناصر الدین عبید الله احرار نهایت اخلاص و نیازمندی داشتند داخسیکت پایه تخت مرزا عمر شیخ بوده و آن بر جری عظیم واقع شده بحسب تقدیر روز دوشنبه چهارم رمضان سال هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از عمارات بود نشسته تماشای کبوتران متوجه بود ندیکی از خدمتگاران از شکستن جر خبردار شده بمرزا آگاهی داد مرزا برخاسته یک پای در کفش آورده بود که آن جرا از هم جدا شد و آن بادشاه بادج علوی شتافتند سن شریفش سی و نه ۳۹ سال رسیده بود و ایام سلطنت بیست و شش ۲۶ سال و دو ماه بود و ایشان سه پسران و پنج دختران داشتند بزرگترین پسران باعتبار صورت و معنی ظهیر الدین محمد بابر شاه بود دوم مرزا جهانگیر و سوم مرزا ناصر + ۸۹۹

مولانا نور الدین عبد الرحمان مشهور مولوی جامی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که لمعات فضائل و کمالاتش مانند فروغ آفتاب منور ساز عرصه ربع مسکون بود صاحب رشحات آورده که جد ایشان مولانا شمس الدین محمد دشتی بوده منسوب بمحله دشت اصفهان که بنابر نوائب زمان از وطن بر آمده بخراسان افتاده و در قصبه جام توطن گزیده بود و والد او مولانا نظام الدین احمد دشتی نام داشت و جامی در جام در بست و سوم شعبان سنه هشتصد و هفده ۸۱۷ متولد گشته و بدان سبب جامی تخلص فرموده در دار السلطنت هرات سکن گزیده

بیت
مولدم جام و رشحهٔ قلمم + جرعهٔ جام شیخ اسلامی است + لاجرم در جریدهٔ اشعار + بدو معنی تخلصم جامی است + در عنفوان شباب بتحصیل علوم نموده سرآمد اقران گردید و در عهد سلطان ابوسعید بخداشناسی و خداپرستی شهرت یافته قبول خاص و عام گشت و در عهد سلطان حسین بایقرا بیشتر از بیشتر قبول یافت و امیر علی شیر غاشیه اقتدا او بر دوش جان می داشت و جامی بخدمت خواجه عبید الله احرار اخلاص و اتحاد بسیار داشت و از خلفای مولانا سعد الدین کاشغری بود تالیفات او بسیار است از جمله تصنیفات او یکی نسخهٔ یوسف زلیخاست که در سنه هشتصد و هشتاد و نه هجری با تمام رسانیده

در انوقت عمرش ہفتاد رسیدہ بود چنانچہ میگوید ع مرا ہفتاد شد سال و ترا ہفت + ترا می آید اقبال و مرا رفت +
و تاریخ اختتام کتاب مذکور را انجنین گفتہ +

تاریخ کتاب یوسف زلیخا

قلم ناسخ این حسن فاخر	رسانیدہ آخرین سالی بآخر	کہ باشد بعد از ان سال مجدد	نہم سال از نہم عشر از نہم صد

از آخر مصرعہ قطعہ مذکور تاریخ بدین منوال برمی آید یعنے نہم سال از نہم عشر سال ہاشتاد و نہ شد و نہم صد سال ہشتصد شد پس تاریخ ہشتصد و ہشتاد و نہ شد فقط و جامی لبسن ہشتاد و یک سالگی روز جمعہ ہجدہم محرم سال ہشتصد و نود و ہشت یا کہ ہشتصد نود و نہ ہجری ازین جہان فانی بعالم باقی انتقال نمودہ و مولانا عبد الغفور لاری مدت حیات وی را از حروف کاس کہ بمعنے جام ست استخراج کردہ و این تاریخ در وفات او از مولف این اوراق ہست +

تاریخ از مؤلف

جامی آن اوستاد فضل و ہنر	رفت از مکتب جہان بجہان	طفلکی جست حرف تاریخش	گفتمش صاد و ضاد و طا برخوان	۸۹۹

تاریخ از فخر الواصلین

انفصح بی نظیر جامے بود شب آدینہ بود نوزدہم	بکمالات علم نامے بود بہشانزدہ ربیع از ربیع دوم ہاتفم گفت سال رحلت او	ہمہ تصنیف آن معلی شان کہ ز دنیا گذشت عارف حق جای جامی بہشت عدن بکو	عدد جام شد رقم برخوان جانب آسمان ہفت طبق

۸۹۹ و این دو تاریخ از تواریخ مرأت جہان نما نوشتہ شد +

تاریخ

جامی کہ بود بلبل جنت مقیم شد	فی روضۃ بکثر منہا ارضہا السما	کلک قضا نوشت روان بر در بہشت	تاریخہ و من دخل کان امنا	۸۹۹

ایضا

قطب آفاق حضرت جامی	کان فی لیلۃ البدر انورا	کرد رحلت ز دہر شد تاریخ	ہژدہم روز ماہ عاشورا

۸۹۹

پہلوان محمد مشہدی

از نوادر اعصار و سر جمل پہلوانان روزگار بودہ و معاصر سلطان حسین مرزا و امیر علی شیر بود در سنہ تسع و تسعین و ثمانمائۃ در ہرات در گذشت و چونکہ مولوی جامی یک سال پیش از و فوت کردہ چنانچہ امیر علی شیر در تاریخ وفاتش این قطعہ گفتہ و این تاریخ باسلوب غرائب واقع شدہ کہ از یک عبارت تاریخ فوت دو کس ظاہر مے شود و لفظ مخدومی درانجا اشارہ بر مولوی جامی است +

تاریخ

محمد پہلوان ہفت کشور ز بعد قطب عالم عارف جام	کہ بود در جہان بے شک و اشکال کہ او مخدوم دوران بود بی قال اگر پرسد کسی تاریخ فوتش	سر و سر حلقہ اہل طریقت پس از سالی سوی جنت خرامید بگو نیش بعد مخدومی بیکسال	کہ رفت از قید گیتی فارغ البال ازین دیرینہ دور مختلف حال	۸۹۹

۸۹۸ ازین تاریخ صراحت ظاہر است کہ سال وفات مولوی عبد الرحمان جامی سنہ ہشتصد و نود و ہشت است

پس بسبب بعضی کسان که یک عدد زیاده نوشته‌اند شاید که درست نباشد + + + + +

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبه امیر تیمور گورکان بتصرف بادشاهان دهلی بوده بعد از آن حکام اندیار بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خود بادشاه شدند و اول ایشان ظفرخان بن وجیه الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز شاه باربک بادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده در سنه هشتصد و شش هجری پسرش تاتارخان پدر خود را بی اختیار کرده حاکم گجرات شد و خطبه بنام خویش کرده خود را محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفرخان در سنه هشتصد و ده هجری علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرده لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد شاه نبیره مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرمانروائی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که باخیر است ٨١٣ سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ بادشاه مالوه بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج این جهان فانی را پدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی نهاد و در ایام او شیخ برهان الدین قطب عالم غره ذی حجه سنه هشتصد و پنجاه و شش در گجرات فوت کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هشت سال و شش ماه و شانزده روز بتاریخ بستم رجب سنه هشتصد و شصت و سه درگذشت پس از وی عم وی سلطان داؤد یکماه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیگره را بتاریخ دوازدهم شعبان سنه مذکور بر تخت شاهی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنه هشتصد و هشتاد فوت کرد و مقبره او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه در دوازده کروهی احمد آباد شهری بنا نهاده محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال بتاریخ سوم رمضان سنه نهصد و هفده هجری درگذشت و در سرکیج گجرات مدفون گردید + فقط

مات دهم از سال نهصد و یک لغایت سنه یکهزار از هجری

در ابتدای مات دهم سلطان بایزید ایلدرم در روم و مرزا سلطان حسین در خراسان و شیروان شاه المشهور بفرخ یسار در شیروان و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در هند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیگره در گجرات فرمانروائی نمودند و صاحب خطبه و سکه بودند +

شیخ بچو سنبهل

از اعاظم مشایخ هند بود و پدرش شیخ عبد القادر مرید او بود نی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که بهمیت است در وفات اوست +

تاریخ

کمال الحق والدین شیخ بیچوا ۔ که آمد جنت فردوس جالش ۔ زروی تعمیه تاریخ فوتش ۔ شود حاصل زنام دلکشایش ۹۰۱

اگرچه مولف را از سال فوتش شبه است اما ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنه نهصد و یک هجری فوت کرده
یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف چو دور کرده شود تاریخ برآید +

شمس الدین محمد روجی

روز شنبه شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار هجری فوت کرده امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ چنین یافته +

تاریخ

آن پیر که شد عشق اورا ۔ از عین شهود بود مشهود ۔ منصوب بروح در حقیقت ۔ زو نسبت هر دو کون مقصود ۹۰۴
شد سوی جنان گشت تاریخ ۔ شنبه که زصوم شانزده بود

امیر کمال الدین حسین

در ایام دولت سلطان یعقوب بن حسن بیگ از طبس بآذربایجان شتافته و چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانیده چون در سنه نهصد و چهار بهرات آمد ابو الغازی سلطان حسین مرزا صدارت بر سبیدن و مهم دادخواهان را برای صواب نمایش تفویض او نمود و مولانا فصیح الدین تاریخ صدارت او نظم فرمود +

تاریخ

ای آنکه زیاده شد زتو قدر قریش ۔ وز اوج صدارتی مه بدر قریش ۔ ای صدر قریش صاحب عالی قدر ۔ تاریخ صدارت تو شد صدر قریش ۹۰۴
۹۰۴

مولانا حسین واعظ

صاحب تفسیر حسینی است همعصر ملا عبد الرحمان جامی بوده در سنه نهصد و ده هجری فوت کرده +

تاریخ از مجمع المواصلین

ملمع و فیاض مولانا حسینی کاشفی ۔ آنکه گنج معرفت در مخزن لها نها ۔ دیدمش در واقعه بر منبر عرش شرف ۔ گفتمش تاریخ فوت چیست ای صاحب ارشاد
گفت چون شد بعد ازین منبر عرشم مقام ۔ از پی تاریخ نیکو منبر ما عرش باد ۹۱۰

امیر نظام الدین علی شیر

متخلص به نوای خلف صدق کجکینه بهادر است و کجکینه بهادر در زمان سلطان ابو سعید از مقربان درگاه او بود و جد مادرش میر ابو سعید و در سلک اعظم امرای بایقرا مرزا جد سلطان حسین مرزا منتظم و امیر علی شیر وزیر مرزا سلطان حسین پادشاه خراسان بوده که هیچ کس را آن پایه و منزلت نبود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میر بنابر عدم توجه بجانب تاهل به عنیت اشتهار یافته بود و مولانا بنای قصیده در مدح او گفته صله چنانکه مطبوع او بود و بد و نرسید بنا بر علیه آن قصیده را باسم سلطان احمد میرزای توم سلطان حسین مرزا کرده بدو گذرانید اینمعنی مسموع میر شده نسبت بملا بنای در مقام کلفت شد مولانا جهت تلافی این قطعه را نوشته بملازمتش فرستاد قطعه دختر اینکه بکر فکر منست + هرکی را بشوهری دادم + انکه کابین نداد عنی بود +

زو گرفتم بزرگی دادم * امیر علیشیر بیشتر از بیشتر رنجیده پروانهٔ قتلش از بادشاه حاصل ساخت و مولانا جلا نموده بطرف ماوراء النهر رفت ولادت او در سنه هشتصد و چهل و چهار و وفات او در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه نهصد و شش بود یکی از فضلا تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده *

تاریخ

آن سر بلند قدر والا رتبت	چون کرد ازین جهان بجنت رحلت	از سال وفات جای او پرسیدم	دادند جواب من که جنت جنت

و مولانا صاحب دار قصیده در مرثیه او گفته که از مصرع اول هر بیت تاریخ ولادت و از مصرع دیگر تاریخ وفات می برآید این چند بیت از آن است *

تاریخ

ای فلک سال دو صد جهد به بنیان کرده	ای اجل ملک جهان را بزبر و زبر کرده	گه گاه از جفا ویران دل صد اهل دل کرده	که زکین قصد هلاک صد مسلمان کرده ۹۰۷

کرده بر جان کمین بنهاده دام عنا — هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده

شیخ سماء الدین

در سیر العارفین مرقوم است که او از جملهٔ مشایخان عظام بوده و از روی علم ظاهر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش بود معاصر سلطان بهلول لودی بوده و برادر حقیقی ایشان شیخ اسحاق نام داشت وفات او در هفتدهم ماه جمادی الاول شاید که در سنه نهصد و هفت واقع شده و مدفن او بالای حوض شمسی در دهلی واقع است و این تاریخ در وفات او در سیر العارفین مرقوم است *

تاریخ

مرشدی انس و ملک شاه سماء الدین چو رفت	بر سریر عرش آمد کام او	هشت خلد آمد بنام او اگر پرسی یکی	سال تاریخش بگو هشت آمده بر نام او ۹۰۷

یعنی عدد عبارت هشت را که هفتصد و پنج میشود با عدد اسم او سماء الدین که دو صد و دو میشود یکجا کرده آید تاریخ فوت برآید *

مولانا عبد الجلیل

از افاضل هرات بود در سنه نهصد و یازده در انجا فوت کرد و تاریخ فوتش امینی گفته

تاریخ

افسوس از آن سپهر دانش	کش بود چو ابر سیر اتفاق	تاریخ وفات او خرد گفت	علامهٔ بی مثال آفاق ۹۱۱

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان ۹۱۱

بعد از رحلت پدر در سنه نهصد و دو والی مغلستان شد و آخر بدست شاهی بیگ خان گرفتار گشته بر لب دریای خجند بقتل رسید و لب دریای خجند تاریخ این واقعه است قتلش شاید که در سنه نهصد و چهارده وقوع یافته

ذکر مسجد موٹهه

هذا خلاصة التواریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهوته است و میان بهوته از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاه لودی بود گویند که میان بهوته نوعی دانش و فراست داشت که روزی سلطان سکندر روانهٔ غله موٹهه که در

مسجد جامع دهلی بنظر سش درآمده بود برداشته بدست میان بهونه داد او کورنشات بجا آورده بتقضای فکرت بلند بخاطر آورد که
چون این دانه سعادت دست بوس بادشاه یافته فکری باید کرد که حیات ابدی یابد آنرا در باغیچه نشیمن خود کاشته
مراسم حزم و احتیاط در پرورش آن بکار برد از و چند خوشه بر آمد چون پخته شد زیاده از دو صد دانه بهم رسید همچنین
چند سال علی التواتر کاشته حاصلات آن سال بسال بهم رسانیده مبلغ فراوان پیدا کرد و از ان مبلغها در شهر دهلی
مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان بعقل و دانش او
آفرین کرده بعنایات بادشاهانه و افزایش مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موهه موسوم گشت و تا حال در دهلی
قائم است و بهمان نام شهرت دارد اما زمیندارا آن نواحی اندرون مسجد مذکور خانه خودها ساخته اند و در انجا می مانند این مسجد
شاید که چند سال بعد از سال نهصد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکندر نوجوان بود کاری که پسندیده خرد و ان
و لائق بادشاهان نباشد بی مشورت در زامی نمود چنانچه اینچنین وزیر صاحب تدبیر را بدون وقوع هیچ تقصیر مقید
ساخت و غیر از جرمی که از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ فرشته مرقوم است که پسر بادشاه
یعنی سلطان ابراهیم حسین در زمان خود میان بهونه را همراه دیگر مجرمان که در قید بودند مقتول ساخت ✢

ابوالغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران است چون سلطان ابوسعید مرزا در سنه هشتصد و هفتاد
و سه هجری بدست حسن بیگ افتاده بقتل رسید هرات وغیره بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه
ثلاث و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنت هرات بر تخت شاهی نشست و بعد کشتن مرزا یادگار محمد بر تمامی ملک
خراسان مستولی گشت و امیر نظام الدین علی شیر وزیر او بود و سلطان حسین مرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آن را
تخت سفر گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان مرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا او همین باشد
که او را بتعمیر تخت سفر بکار آوردن سنگ و خشت مشغول سازند چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد ؎ هر که با
لاله رخان بادهٔ گلرنگ کشد ✢ حکم مرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد ✢ و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود
نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانچه گفته است ؎ درین عین آنکه چون انسان عین است ✢ جهان فردی
سلطان حسین است ✢ وفات سلطان حسین مرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات ۹۱۲
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده بتاریخ شانزدهم ذی الحجه فوت کرده مدت عمر او هفتاد سال و مدت
حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد از وی فرزندان او بدیع الزمان مرزا و مظفر حسین
مرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته ؎
درین میدان که با دا خالی از درد ✢ فلک طاس تهی را پر فرح کرد ✢ بعد از انکه شاه بیگ ماوراء النهر را مسخر ساخت
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود و در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو مرزایان که شب و روز بجز شراب خوردن
کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی نمودند محاربه صعب روی نمود و شکست بر لشکر
مرزایان افتاد و مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت و در انجا کشته شد و بدیع الزمان مرزا بطرف روم فرار نمود

و در مرآت جهان نما مرقوم است که چون در سنه احدی و تسعمائه مرزای کوچک که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود از جمله منسوخات که بر سبیل پیشکش بمرزا گذرانید بیضه شتر مرغی بود چون بعد انقضای دو سالی خواست که از آن بیضه کانسه کما ینبغی ترتیب نماید هر گاه آنرا دو پاره نمودند از میان آن بیضه بچه زنده بیرون خرامید +

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و نه هجری از شکم بنا دختر زرگر که مشهور به بی بی سناری بود تولد پذیرفته بعد وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شد و در متهرا نشان کفر نماند چنانچه در ان دیار کاروان سرای ساخته خباز و قصاب و طباخ تعین نمود اگر هندوی آنجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی ازوی گناهگارانه میگرفتند روزی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مدد خواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بر بست و چابک زنان او را بر دریا آورد و حجام را طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بهمان طریق بسته در رسن در گردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول اوست که بلدهٔ آگره را که در تخت بیانه بود و در زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائه پای تخت ساخته حصار سری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائه روز یکشنبه سوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلدهٔ آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوه ها بلرزه در آمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پنداشتند و مرده ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد +

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزلها ۹۱۱	اگر دید سواد آگره چون مرحلها	با آنکه بناهاش همه محکم بود	از زلزله شد عالیها سافلها

در آئین اکبری مرقوم است که کبیر جولاه که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرش در رتن پور است و سلطان سکندر در بلدهٔ آگره بتاریخ هفتم ماه ذیقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بیست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش اینست +

تاریخ

۹۱۵ چو کرد رحلت عالم نظام خان سلطان	ز جان به تنگ جانی زراه وزارتی ۹۱۵	جهان سیه شده در چشم هر کس از مرگش	ز حال عالم گفتا سروش تاری شد

سلطان بایزید ابن سلطان محمد بن سلطان مراد بادشاه روم

بعد وفات سلطان محمد که پدر او بود در روز سه شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد و هشتاد و شش در روم بر تخت سلطنت

سلطنت نشست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته ولایت بیش از پیش مفتوح ساخت خصوص ولایت حصار الیه گی که از معظمات ولایت فرنگ است و مولانا عبدالرحمان جامی سلسلة الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر میشود و از بدایع آنکه مصرعه آخر از روی حساب موافق سال جلوس است +

تاریخ

کاش نوشیروان کنون بودی	عدلش از بیشتر فسر دن کی بی مهبط العز و اسعد لطف سلطان	تا زد بوئی عدل شرمنده بایزید ابلد رمتشه ۸۸۶ دوران	خسروی ار دم را شدی بنده

۸۸۶ وسلطان بایزید را پسران بودند سلطان احمد و سلطان قورقت و سلطان سلیم و سلطان بایزید بتاریخ سنه ثمان وعشر و تسعمائه وفات یافت و پسرش سلطان سلیم بجای او نشست +

میر افضل خواب بین

پسر میر سلطان علی خواب بین است گویند که این هر دو عزیزان هر گاه خواستندی بخواب دیدندی بنابران بخواب بین مشهور شدند و سلطان حسین مرزا نسبت به میر سلطان علی التفات و مهربانی بسیار میفرمود در سنه نهصد و بست و یک درگذشت تاریخ وفات او اینست +

تاریخ

سیدی عالی نسب سلطان علی	آنکه می گفتش خرد زاهل یقین	میرزا چون خواب بینی شیوه بود	سال فوت او ست میرخواب بینم ۹۲۱

۹۲۱ تاریخ حوض چارسو

که حسن خان شاملو در شهر هرات در سنه نهصد و بست و پنج هجری احداث نموده و بران گنبدی عالی ساخته و نام آن حوض چارسو نهاده +

تاریخ

۹۲۵ رنگین بنای ملک هری بر که ۹۲۵

و هرات را هری نیز گویند چنانچه ازین رباعی مستفاد میگردد +

رباعی

لهراسپ نهاد و است هری بنیاد	گشتاسپ بروبنای دیگر بنهاد	بهمن پس ازان عمارتی دیگر کرد	اسکندر رومی اش همه داد بباد

بیت

اگر کسی پرسد ز تو از شهر ها بهتر کدام	گر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چند گاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام مینمود و چندی در سایه تربیت نظام الدین علی شیر بسر برده و گاهی هم بملازمت بدیع الزمان مرزا می گذاشت بنابران آصفی تخلص کرده و در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بست و شش هجری ازین عالم رحلت نمود مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته +

تاریخ

چون اصفی آن چشم خرد را مردم	ور ابر اجل گشت نهان چون انجم	پرسید دل از من که چه آمد تاریخ	گفتم زهرات آمده روز دوم

۹۲۶

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در بیست و هم صفر سنه نهصد و هیجده در روم بر اورنگ فرمانروای بر آمد بعد از جلوس متوجه برسا گردید و هشت نفر از برادر زادهای خود را که در انجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از انجا متوجه منیا گردید برادرش قورخت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری بآذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او انها یافت با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در لبت فرسنگی تبریز بموضع چالداران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز خنگ کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز دران شهر توقف نمود و در آخر ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل بیرون آورد و در سنه اثنی و عشرین و تسعمائه با سلطان قانصو غوری صف جدال و قتال آراسته ولایات مصر و شام را تسخیر نمود و عرب و دیگر بسیار ملکها را فتح کرده پس از سلطنت هشت سال و هشت ماه و هشت روز در شب جمعه ششم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه با دل پر حسرت و دست تهی بوادی خاموشان منزل گزید بعد از وی پسرش سلطان سلیمان بجای او نشست و قریب چهل و هشت سال پادشاهی نمود +

مولانا عبد الله هاتفی

خواهرزاده مولانا عبد الرحمان جامی است و مولد او جام است زبده شعرا و افصح فصحا بود در نظم مثنوی از سایر شاعران عصر گوی تفوق ربوده از تصنیفات اوست خسرو و شیرین و هفت منظر و لیلی و مجنون و تیمور نامه در سنه نهصد و بیست و هفت فوت کرده و در قصبه خرجرد مدفون است تاریخ وفاتش را عزیزی جامی ثانی ۹۲۷ چه شد یافته و دیگری چنین گفته

تاریخ

تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت	۹۲۷ از شاعر شهان و شه شاعران طلب ۹۲۷		

۹۲۷

میر غیاث الدین محمد ابن امیر یوسف

از افاضل سادات کرام بود چون آفتاب اقبال شاه اسمعیل صفوی از افق هرات طالع گشت تخت زمام قضایای شرعیه تمام ممالک خراسان را در قبضه اقتدار وی نهاد و پس ازان امارت بر منصب صدارت افزوده صاحب طبل و علم دخیل و حشمش گردانید امیر خان که حاکم خراسان بود حسد برده او را روز چهارشنبه بیستم رجب سنه نهصد و بیست و هفت هجری بقتل رسانید گویند که دران محل قطعه گفته نزد امیر مذکور فرستاد و این یک بیت ازان جمله است ع

بناحق ار چه مرا میکشی ولیک ببین + که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من + خواجه ضیاء الدین مریم این مصرع را در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

چون میر محمد خلف آل عبا	زین دیر فنا رفت سوی دار بقا	تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا	والله شهید ٩٢٧ موتی الموتی ٩٢٧

عزیزی دیگر چنین یافته

چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک	از لوح زمانه نام میرک را حک	گفتم که حساب سال آن واقعه چیست	دل گفت که قتل شهدگان میرک ٩٢٧ ٩٢٧

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طهران است من اعمال ری داد با نجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه ثلثین و تسعمائة نیم شبی برو غافل ریخته نخل حیاتش را از پا در آورد این قطعه در تاریخ وفات اوست اما تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بیست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم	که بناحق شهید شد ناگاه	شب بخواب من آمد و فرمود	کای ز سر درون من آگاه
	بهر تاریخ قتل من بنویس	٩٢٥ آه از خون ناحق من آه	٩٢٥

شاه اسمعیل صفوی

اول اوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر را از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که احوالش ٨٩٢ بیشتر ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بیست پنجم ماه رجب سنه هشتصد نود و دو بوقوع آمده و طلوع نیر شاه اسمعیل ٨٩٢ و بدر دولت قزلباش تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه روداده بود در سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد در انجا مریدان پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در نهصد و در سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته برسر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بملک نیستی فرستاد و در سنه سبع و تسعمائة در حوالی شروان بر الوندبیگ آق قونیلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشره در ایران از وقت او رواج و رونق پذیرفته چنانچه اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش دست داده مذهب ناحق ٩٠٦ یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق ٩٠٦ غرضکه شاه اسمعیل هر جاکه میرفت نسیم عنایت ازلی بلا گردان شقه لوای دولتش میشد در سنه نهصد و هشت قلعه فیروزه را بدست آورد و لشکرش بعزم تسخیر حصار استا که حسین کیا جلاوی و مراد بیگ شاملو با سپاه فراوان دران قلعه متحصن شده بود رفتند چون آن حصار را گرفتند حکم شد تا اهل حصار را هلاک ساختند و مراد بیگ را بر آتش کباب نمودند و صوفیان در حضور شاه او را بخوردند و حسین کیا در قفص کرده چندان جفا و آزار دادند که خود را بکشت چون در سنه نهصد و شانزده بر شاهی بیک خان والی خراسان

کہ اوزبک شیبک اوزبک ومحمد خان شیبانی وشاهی بیگ خان نیز بخواندند رفت وبر خراسان مستولی گشت تاریخ آن در عبارت فتح شاه دین پناه یافتند وچون شاهی بیگ خان در معرکه کشته شد شاه اسمعیل فرمود تا کاسهٔ سر او را در طلا گرفتند ودر آن شراب خوردند چنانچه میرزا قاسم گونابادی در این باب در مدح شاه گفته ٭ هنوزش غرور می کند درد سر است ٭ که بزم چو تو شاه را ساغر است ٭ منقول است که چون خواجه کمال الدین محمود که وزیر شاهی بیگ خان بود در واقعهٔ مرو اسیر شد در وقتیکه آن کاسه زر اندود را شهریار بدست گرفته بادهٔ عشرت اثر آن می نوشید خواجه در مقابل شاه در صف گرفتاران استاده بود شاه با و خطاب فرموده گفت که خواجه این سر را می شناسی سر پادشاه تست گفت سبحان الله چه حاجت دولتی بود که هنوز دولت در وی باقی هست که با این حال بر دست چون تو صاحب دولتی هست که دمبدم از آن باده نشاط می نوشی این نکته موجب انبساط خاطر اشرف گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانید و بوزارت خراسان بدستور معزز وسرفراز ساخت در یافتنی که در جمیع شعرای هرات با نام بود فتوحات نواب ایشان را بنظم آورده واین بیت در تاریخ فتح خراسان گفته ٭

تاریخ

بود تاریخ قتل ازبک وفتح خراسان		امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابیطالب [۹۱۶]	

وشاه اسمعیل در سنه نهصد وبیست با سلطان سلیم پادشاه روم مصاف داده غرضیکه از سنه احدی وعشرین تا سنه ثلثین وتسعمائه اوقات خود را بعیش وعشرت گذرانیده در آخر عمر بجهت شکار اسپ بجانب شهر وان میل نمود وبعد از مراجعت بیمار شده در صباح دوشنبه نوزدهم رجب سنه ثلثین وتسعمائه بجهان جاودان شتافت نعش او را در اردبیل برده دفن نمودند از عبارت ظل الله [۹۳۰] وظل منجهٔ [۹۳۰] وحضرت در دین تاریخ وفات او استخراج می یابد یکی از فضلا در ۹۳۰

تاریخ فوت او گفته ٭

تاریخ

شاه دین شاه دین پناه گفتند تاریخ مشتهر [۹۳۰]		بر اسم بدل الفاظ را تاریخ فوت ساختم		۹۳۰

تاریخ دیگر

شاه گردون پناه اسمعیل		آنکه چون مهر در نقاب شده		از جهان رفت ظل شدش تاریخ [۹۳۰]	سایه تاریخ آفتاب شده

مدت سی وهشت سال عمر داشت وبیست وچهار سال بدولت گذرانید بعد از وی پسرش شاه طهماسپ صفوی بر تخت ۹۳۰ حکومت نشست وپنجاه وسه سال پادشاهی نمود وبرادرانش بهرام میرزا والقاس میرزا وسام میرزا بودند ٭

سلطان ابراهیم حسین لودی

پسر سکندر شاه لودی است بعد وفات پدر در اواخر سال نهصد وپانزده هجری در دار السلطنت آگره بر تخت نشست واین قطعه در تاریخ جلوس اوست ٭

تاریخ

چون افسر دولت از سر ابراهیم		گردید چو چتر او سعادت آمود		سال تاریخ همایون ساعت		هاتف گفتا که تاج دولت آمود [۹۱۵]

وسلطان ابراهیم بر اکثر ممالک هندوستان فرمانروائی میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اولاد امیر تیمور صاحبقران از ولایت آمده

وبتاریخ هفتم وبقولی هشتم ماه رجب روز جمعه سنه نهصدسی و دو هجری در میدان پانی پت با او محاربه نموده او را کشته بادشاه هندوستان گشت ازان پس سلطنت هندوستان از طبقهٔ افغانان بدودمان تیموریه انتقال یافت تاریخهای این معامله در زیر حالات محمد بابرشاه ثبت خواهد گردید اما بطریق ندرت تاریخی که شخصی از قوم بقال در انوقت بزبان هندی گفته اینجا نوشته می‌شود +

تاریخ بزبان هندی

۹۳۲

نوسی او بتیسا ابتا	پانی پت مین بهارت دلیا	اتهوان رجب بار سکروارا	بابر جیت براهیم هارا

وعزیزی در تاریخ قتل او ابراهیم لودی شهید ۹۳۲ شد یافته و در زیر مولانا تاریخی که مولوی امام بخش صهبائی گفته نیز در نمیقام ثبت میگردد اگر عدد الفاظ سلطان براهیم را که در آخر مصرعه است با عدد الفاظ جنت والای پاک یکجا گرفته شود تاریخ برآمد و آن اینست +

تاریخ بتعمیه

کرد چو سلطان براهیم کوچ	هفتم شهر رجب زین سرای ۹۳۲ گفت که در جنت والای پاک	جست دل از هاتف الهام کن ۹۰۸ یافته سلطان براهیم جای	سال وفاتش ز گردون سرای

شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری

۹۳۲ درزمان سلطان بهلول بوده و بروز جمعه پانزدهم رجب سنه نهصدسی و دو هجری در ایامی که بابرشاه بادشاه بر سلطان ابراهیم فتح یافت، مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی ۹۳۲ تاریخ وفات اوست +

مولانا هلالی استرآبادی

از طایفه جغتا بود و در غرهٔ ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علی شیر برو رعایت فرمود دیوان غزلش بغایت فصاحت است چون در سنه ست وثلثین وتسعمائه عبدالله خان ازبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی مورد عاطفت خانی شده محسود اقران گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده باآنکه او درمیان اهل تشیع و تسنن مشهور بود برفض متهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف نشده او را بقتل رسانید چون نام قاتل او سیف الله بود شعرای معاصرش سیف الله کشت ۹۳۶ تاریخ شهادتش و در سنه تسع وثلثین وتسعمائه واقع شده والله اعلم +

ظهیرالدین محمد بابرشاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت او بتاریخ ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت هجری که مطابق پانزدهم فبروری ماه انگریزی سال یکهزار چهارصد و هشتاد و سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان و خواهر بزرگ سلطان محمود که خانی الوس مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد و خواجه عبیدالله احرار که قطب وقت بود بزبان فیض آثار اسم ایشان را ظهیرالدین محمد نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی‌شد بابر میگفتند و تاریخ ولادت او شش محرم یافته‌اند چنانچه ازین بیت مفهوم گردد +

تاریخ ولادت

چون در شش محرم نهاد آن شه مکرم　　　تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بابرشاه روزی در مجلسی فرمودند که تاریخ تولد ما شش محرم است شیخ زین الدین خوافی که در حاشیه آن مجلس نشسته بود بر سبیل بدیهه گفت که الفاظ شش محرم شش حرف دارد و الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش حرف ۸۸۸ و نقش عدد خیر هر دو تاریخ است جلوس بعد وفات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در دوازده سالگی بتاریخ پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی سال یکهزار چهارصد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای فرغانه و پایه تخت انجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک ایشان را پیش آمده کم بادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ما وراء النهر با سلاطین جغتای و اذبک جنگهای عظیم داشته سه نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین اذبک بخیال تسخیر ما وراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بدست آورد و در سال نهصد و سیزده قندهار را تسخیر نمود چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمودند که ما را بعد ازین بادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال نهصد و بست و هفت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابرشاه پسر خود شاهزاده محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت انولایت نامزد ساخت چون شاهزاده انولایت را از دست دشمنان بیرون آورد جنوبی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان شاهزاده بود قصیده مصنعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضے صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که در قصیده میر سید ذو الفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و فی الواقع این قصیده در عالم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از بیان شان آن بعجز و قصور معترف اند از ان قصیده است این چند بیت +

ابیات

شهنشاها رخ تو لاله و نسرین خطت ریحان　　　همی منیم لب تو غنچه رنگین شده خندان
نمیدانم خط تو سبزه و ریحان خند تو گل　　　شود ظاهر قد تو فتنه لبتان دم جولان

و از مخشو این دو بیت که بسرخی مینویسند این مطلع که به بحر توان خواند بر می آید +

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان　　　لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه لبتان

و اگر این را بالعکس خوانند باین طریق مطلع میشود به تغیر قافیه +

خط تو سبزه ریحان خد تو لاله و نسرین　　　قد تو فتنه لبتان لب تو غنچه رنگین

و از ضمن چهار بیت قصیده که بعضے کلماتش بسرخی نویسند این قطعه مشتمل بر تاریخ فتح بدخشان بر مے آید +

تاریخ فتح

۹۲۶
تو ئی شاه شاهان دوران که شد همیشه ترا کار فتح و ظفر گرفتی بدخشان و تاریخ شد محمد همایون شه بحر و بر

درسنه نهصد وسی هجری بابر شاه عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آلسمت شدند وچون لاهور و دیبالپور و دیگر ممالک را تسخیر نمودند تاریخ آن یافتند

تاریخ فتح

۹۳۰
ظهیر الدین محمد شاه بابر سکندر دولت و بهرام صولت بدولت فتح کرده خطهٔ هند که تاریخ آمدش فتح بدولت

۹۳۰
وچون که فتح دیبالپور در وسط ماه ربیع الاول دست داده بود چنانچه تاریخش نیز وسط شهر ربیع الاول یافته اند بعد از فتح بکابل مراجعت نمودند و درسنه نهصد وسی و دو بتاریخ غره ماه صفر روز جمعه عزیمت تسخیر دهلی نموده وعبور دریای سنده فرموده متوجه آنسمت شدند و در اندک روزگار فتحها کرده روز پنجشنبه سلخ جمادی الثانی با سلطان ابراهیم لودی بادشاه دهلی در میدان پانی پت مقاتله واقع شد تا آنکه روز جمعه هفتم ماه رجب سال نهصد وسی و دو که مطابق بستم اپریل ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و بست و ششم عیسوی بود کار بقتال وجدال رسید و سلطان ابراهیم با جماعه از مقربان کشته شد و دولت سلطنت بعد انقضای یکصد وسی و یک سال قمری از فتح امیر تیمور که درین مدت نه بادشاهان از اولاد افاغنه وغیره بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد فتح بتاریخ دوازدهم روز چهارشنبه شهر مذکور داخل دهلی گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و فرمانروای ممالک هندوستان گشت و چندان خزاین و دفاین وی را میسر شد که عقل از شماران عاجز آید عزیزی در تاریخ این فتح عظیم گفت

تاریخ فتح

۹۳۲
گشت در پانی پت ابراهیم را شاه غازی بابر عادل لقب روز و ماه و سال و وقت آن ظفر صبح بود و جمعه و هفت رجب

بعد از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستادند تا خزاین آنجا را ضبط نماید در آنجا بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیار الماسی بدانجناب پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بست و هشت رتی را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته بودند وچون آگره محل نزول بادشاه گردید بروز نوروز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد وسی و سه بر محمود پسر سکندر شاه و راجه سانگا که با لکهه سوار رو بجنگ آورده بودند غالب آمده فتح یافت شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت ۹۳۳ و میر گیسو نیز از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود تصنیف نموده میفرماید که در فتوحات سابق نیز این توارد در فتح دیبالپور که در وسط ربیع الاول رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند وچون درسنه نهصد وسی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافتند ۹۳۴ گویند که ادراک بادشاه درین غایت بود که شیخ زین صدر وقتیکه بملازمت رسید پرسیدند که عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین بهفت سال چهل ساله بودم وقبل ازین بدو سال چهل سال داشتم واکنون نیز چهل دارم بادشاه بی تامل مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این بیت از بابر شاه است بازآی ای همای که بی طوطی خطت

نزدیک شد که زاغ برد استخوان من ✤ وفات روز دوشنبه تاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری مطابق بست و ششم دسمبر ماه انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عارضه تپ برحمت ایزدی پیوست اولاً درباغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا آرام باغ مشهورست تا شش ماه امانت داشتند بعده لاشش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین معمائی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که ازان بدو نوع تاریخ برمی آید و این تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند ع در نهصد و سی و هفت بوده (۹۳۷) ✤ و این ابیات که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکورست ✤

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت	دو صد بنده مانند جمشید و کی	محمد همایون بجایش نشست	چو طومار عمرش اجل کرد طی
	چو پرسند تاریخ ای دل بگو	که همایون بود وارث ملک وی (۹۳۷)	۹۳۷

تاریخ دیگر

بادشاهی که شهریارانش	بنده بودند و خادم و منقاد	چو وفای ندید در عالم	رفت از عالم خراب آباد
	خرد از سال فوت او پرسید	گفت هاتف بهشت روزی باد (۹۳۷)	۹۳۷

وازین قطعه بهشت نهج تاریخ وفاتش استخراج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه ها چهار تاریخ علیحده علیحده برمی آید و از اعداد حروف بی نقط مصرعه اول و حروف نقطه دار مصرعه دوم تاریخ دیگر و از حروف نقطه دار مصرعه اول و حروف بی نقط مصرعه دوم تاریخ دیگر و همچنین از مصرعه سوم و چهارم برهمین دستور دو تاریخ دیگر استخراج میگردد قطعه تاریخ اینست

قطعه تاریخ

بادشاه دهر بابر (۶۲۷) با کمال عدل بود (۳۱۰)	واقف احسان عالم (۳۱۰) مصدر لطف الٰه (۶۲۷)	سال جان او گزیدن جای نغز دوستر گه (۵۱۷)	جای فردوس آمد (۵۱۷) بگزید بابر بادشاه (۴۲۰)

واین هرسه تاریخ از مولف راقم الحروف است ✤

لمؤلفه

سال فوتش ز عقل پرسیدم	های بابر وفات کرده بگفت (۹۳۷)

۹۳۷

ایضاً

چون ز دنیا برفت بابر شاه	گشت تاریخ او قضاء الیه (۹۳۷)

۹۳۷

ایضاً

در نهصد و سی و هشت آمد چو بابر در جهان	نهصد و سی و بود دوچون فتح کرد هندوستان	تاریخ ششم ماه پنجم بود نهصد سی و هفت	با از جهان بیرون کشید و کرد رخ سوی جنان

و روضه بابرشاه که در کابل واقع است تعمیر ساخته شاهجهان بادشاه است که بعد فتح بلخ و بدخشان در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری بنا انداخته و بر محراب آن روضه این چند کلمات مرقوم ساخته ✤

کتبه مسجد و روضه بابرشاه در کابل

این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدسیان است و جلوه گه کروبیان بفرمان ادب معلی اعلی نظرگاه عالم بالا یعنی روضه منوره بادشاه غفران پناه رضوان دستگاه حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر شاه غازی که جز این تعالی نتوان ساخت

بفرموده این نیازمند تمام سنگر سراسر ستایش سراپا نیایش درگاه الهی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
شاهجهان بادشاه غازی بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار نذر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فرستادن از کار طلبان سردار
او دران سرزمین بان گروه فیروزی و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه دران میدان که بمحض کرم کارساز حقیقی
نصیب این نیازمند و دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر سال نوزدهم جلوس میمنت
مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت فقط و بر مزارش که اندرون روضه
مذکوراست این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند ❊

تاریخ

٩٣٧ بادشاه کز جنبشش تافتی نور آگهی | عالم اجسام انگرفت و شد روشن روان
آن ظهیر الدین محمد بود بابر بادشاه | مهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه
با شکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین | شد چو فردوس مکانی منزل از سر تاریخ جست
او بست از توفیق و فیض و فتح فیروزی سپاه | گفتمش فردوس دایم جای بابر بادشاه

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدر تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و هشت ماه
و دو روز از انجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل و نه سال چهار ماه
و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از ایشان چهار پسران ماندند
محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا ❊

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهر بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفتند ❊

تاریخ

٩٤٠ در عهد سلیمان شه فرخنده صفات | آمد بحرم مکه نهری چو فرات
پرسید خرد ز مان تاریخش را | گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی بتعمیه گفته که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب
که سه باشد دور کنی تاریخ بر آید ❊

٩٤٣ ٣

٩٤٠ از حوض لطیف آب بردار

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابوسعید علاء الملک بعد از عم خود یعنی امیر هارون در سنه نهصد و بست و هفت در ولایت لار که در ایران است بر مسند حکومت تکیه
زده بعدل و داد کوشید تا بشاه عادل مشهور گشت در سنه نهصد و چهل بدست مجهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل اوست ❊

تاریخ

٩٤٠ ٩٤٠ چون سلخ صفر گشته گردید شه عادل | از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمایی

در فن معما مهارت کمال داشت همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت منقول است که مولانای مذکور رساله در تبیین و توضیح
علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد آنجناب بعد از مطالعه این رباعی گفته با صله لایق بوی روانه ساخت نامت ز عجم رفته بملک عرب است

وزنامهٔ تو دردل محزونان طرب ست + هرکس برآرد زمعانامی + نام از تو برآورده معما عجب ست + بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت
۹۴۲ همایون بادشاه فوت کرد و اخوند میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات ۹۴۲ او شهاب الثاقب یافته +

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای کرام و فضلای عظام بود و در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امیر علیشیر اتحاد تمام قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نمود
و چند صفت بر وی زیاده کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو واقع شده مرقد او در شیراز است
۹۴۲ و بادشاه شعرا بود اهلی ۹۴۲ تاریخ وفات اوست +

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل و با خرد و دیانت بوده در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جوان شد باشاره پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی
تخلص کرد سیر العارفین از تصنیفات اوست در زمان ابو الغازی سلطان حسین مرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر مرزا ابدان دیار گذرانیده در هند مراجعت
نموده و مصاحب سلطان سکندر بود و بابر شاه بادشاه احترام او کماهی بجای آورد و همایون بادشاه را بصحبت او میلی موفور بوده همواره با او صحبت
می نمود از ابیات اوست ـ ما را نه گر و کوشش پیراهنیست بر تن + وان هم ز تاب دیده صد چاک تا بدامن + در سنه نهصد و چهل و دو هجری
فوت نمود و مزارش در دهلی کهنه واقع است و الفاظ خسرو هند بود ۹۴۲ + تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ رحلت او از مجمع الواصلین است

تاریخ

محو ذات خدا جمالی بود	عاشق دست لاابالی بود	شعر رنگین و تازه اش بجهان	هست عشرت فزای پیر و جوان
۹۴۲ بقبش اولیا ان زد دی یقین	بود دلی شاه قمر الدین	سال نقلش بعزت و تمکین	خردم گفت ماه خلد برین ۹۴۲

المدون روضهٔ او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند و غزل از غزلهای او و چند ابیات از چونه مرقوم نموده اند مطلع اینست ـ اگر
بکفر کشد سر سیاه کاری ما + بود بعفو تو چشم امیدواری ما +

شیخ عبد القدوس گنگوهی

۹۴۲

از مشاهیر مشائخ هند است و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است در بست و سوم جمادی الثانی سنه نهصد و چهل و دو فوت کرده تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند +

سلطان بهادر شاه گجراتی

از مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد و هفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده
سال و نه ماه بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سنه نهصد و سی و دو فوت کرده و در گنبد پدر خود مدفون گردیده بعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه
و شانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی خردساله بود بر تخت نشانید
اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از انجا برود و باز آمده بعد عید رمضان سنه مذکور در قائم مقام آبا و اجداد خود گردید و عماد الملک را بدست آورده
از جا بن کشت در سنه نهصد و سی و هفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت بندر دیب رفت در انجا بتاریخ سوم رمضان سال
نهصد و چهل و سه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریای فنا گردید تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش و سلطان البر شهید البحر و قتل سلطانا بهادر یافته اند ۹۴۳
۹۴۲ بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشانیدند + ۹۴۳

سید حسین شهید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد و چهل و چهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار وغیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از کهن سالگی زایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سرو قدی گلعذار رعنایی	گذشته بود چند روز ماه محرم
فتاد در کف اهل ظلوم ظلم درون	ز سال نهصد چهل چهار بعد از آن
ز اصل حل کهن بود ز رسول خدا	امیر سید حسین شهید شهدا اند
شهید گشت دریغ فانی دنیا دون	که ابن سید قریش اهل حران ادون

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

ما بقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد پسرش بهرام بیگ قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش غازی بیگ که زر غازی بیگی بدو منسوب است والی شیروان شده در سنه ثمان و تسعمائه درگذشت برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار قبای حکومت پوشیده در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسپ صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایت خسروانه ممتاز گردید و در نهصد و سی فوت گشت پسرش سلطان خلیل چون ارشد اولاد بود بعزت مصاهرت شاه طهماسپ ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسپ صفوی بود بحباله نکاح خود آورد و من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد و چهل و دو مرکب بعالم مخلد خیمه زد شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم بحکومت نشسته و در وقتیکه شاه طهماسپ فتح شیروان پیش نهاد همت ساخت بقدم ممانعت پیش آمد معرکه صعب روی نمود و شاهرخ شکست یافته رو بفرار نهاد و آن ولایت بتصرف شاه طهماسپ در آمد و این واقع در سنه نهصد ۹۴۴ و چهل و چهار روی داده و بعد از یک سال شاهرخ بدست شاه طهماسپ افتاد و آن سلسله منتهی گردید

تاریخ فتح شیروان از طهماسپ شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسپ صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده بر سر شاهرخ والی آنجا یار رفت و فتح یافت و بعد از یک سال شاهرخ نیز بدست او افتاد مولانا خلیل که مدتها در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بود در مدح و تهنیت قصیده غرا گفته که از هر مصرع اش تاریخ فتح بظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته مولانا صنع الله است مطلع اش این است

آمد از باد صبا مژده رحمت بنهال	ای ز مهر و دی بود پریشان احوال

خواجه محمد شریف هجری

برادرزاده مولانا امیدی است در زمان سلطنت شاه طهماسپ صفوی بوزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و سامانک ممتاز و سرفراز بوده و بعد از آن بوزارت اصفهان مفتخر گردیده در کمال جاه و جلال روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر روحش بعالم علوی شتافت و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرع که

تعمیه ایست برآورده مصرعه گردیدیکی کم ز ملا ذوزرا یعنی اگر از الفاظ ملا ۹۵۵ وزرا عدد لفظ یکی را که چهل میشود کم کرده آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

که در سنه نهصد و چهل و پنج هجری در اکبرآباد فوت کرده و اگرچه عرصه سه صد و بست سال گذشته تربتش بفاصله چند قدم بیرون از احاطهٔ روضه نواب اعتماد الدوله الی الان موجودست و بر تعویذ آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین این چند کلمه منقوش ہو وفات مرحومه مغفوره بیگم سلطان بنت مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه

بشب سه شنبه چهارم ماه ذی القعده سال نهصد و سیزده هجری در ارک کابل از بطن ماهم بیگم که از نسل اعیان و اشراف خراسان بوده و نسبت عالی ایشان به شیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان همایون خان ۹۱۳ یافته و عزیزی شاه فیروز قدر ۹۱۳ گفته و نیز پادشاه صف شکن ۹۱۳ و خوش باد ۹۱۳ تاریخ تولد اوست و خواجه کلال سامانی این تاریخ تعمیه یافته

تاریخ تولد

سال مولود همایون شه مست ۹۱۳ || از دک الله تعالی قدرا
برده ام یک الف از تاریخ بخش || تا کشم میل دو چشم بدرا

از مصرعه ثانی بعد از دور کردن یکعدد تاریخ برمی آید بشرط آنکه دو لام در لفظ الله گرفته شود چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاه این عالم فانی را پدرود نمود بحکم وصیت و قابلیت از سنبهل باگره تشریف آورد در عمر بست و چهارم سالگی بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده است سریرآرای سلطنت گردید و هریکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم مقرر نمود و هریک برادران خود را جاگیر دادند بمرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب مقرر کرده سرکار سنبهل بمرزا عسکری دادند و سرکار الور بمرزا هندال بکرمت نمودند و بدخشان بمرزا سلیمان بن خان مرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید مرحمت فرمودند چندی بعد از روز جلوس بسیر دریای جمن متوجه شده از سخاوت جبلی یک کشتی از زر پر کرده بمردم بخشیدند و بعضی برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در لفظ خیر الملوک یافته اند چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه نیکبخت || که خیر الملوک است اندر سلوک
چو بر مسند پادشاهی نشست || شدش سال تاریخ خیر الملوک ۹۳۷

بعد شش ماه از جلوس بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند حاکم انجا دوازده من طلا و دیگر اسباب پیشکش کرده غاشیه اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف پادشاه درآمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی برکنار دریای جون شهری اساس فرموده نام آن را دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه ۹۴۰ یافته چون در سنه نهصد و چهل و دو هجری سام مرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خرابه

کلان بیگ را در قندهار محاصره نمود مرزا کامران برادر بادشاه از لاهور بایلغار رفته سام مرزا را شکست داد این مصرعه تاریخ شد

ع زده بادشه کامران سام را + مولانای بیکسی این تاریخ بطریق تعمیه گفته +

٩٤٢

تاریخ فتح

٩٤٢ آمدم که تاج و کلاه زر در نظر نمود + در بزم شدم شکل اجل آن وقت جام + بر سپهر از خنجر که چرا تاج زر نشان + افگند همچو لاله حمرا درین مقام

گفتا سپهر از پی تاریخ این مقام افگند تاج زر شکست سپاه سام

چون محمد زمان مرزا ابن مرزا بدیع الزمان ابن سلطان حسین مرزا سر بشورش برآورده سکه بنام خود زده بود و در آخر فرار نموده به سلطان بهادر گجراتی پیوست بنابر آن بادشاه در سنه نهصد و چهل و دو هجری بر سر سلطان بهادر لشکر کشید و او منهزم شده در مندو گریخت تاریخ این واقعه قول بهادر در یا افگند بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چانپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته مه صفر یافته بعد از آن سلطان بهادر گریخته بسمت بندر دیو رفت و در آنجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از قندهار تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلال تمام پیدا کرده بعیش می گذرانید تا آنکه از نحوست ایام لبال و بیم از سلطنت در نهم ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری بر گذر جوسا لب آب گنگ از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد و دو مرتبه ثانی بتاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیر شاه افغان از قوم سور هزیمت یافته و از بی اتفاقی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهادند باقی احوال او بجائی دیگر ثبت خواهد گردید

شیر شاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سور است و نامش فرید خان بود و چون شیری را کشت از آن سبب او را شیر خان می گفتند و بعد از آنکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیر شاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش نیز در ملک جمال خان که در زمان سلطان سکندر اقطاع جونپور داشته بسر می برد و پنجصد سوار و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود و شیر نیز از بابر شاه در شرق جاگیر یافته بود در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با وی محاربه نموده هزیمت داد و ملک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ بیست و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس اینست

تاریخ جلوس

شاهنشه شیرشاه گردون رفعت + کش هست نسب رفیع و عالی رتبه + بنشست به بیست و هفت شوال بتخت + شاهان جهان بپای او سر سوده

٩٤٨ تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب + زیب اورنگ سلطنت افزوده

و شیر شاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بفاصله شصت کروه تخمیناً از شهر لاهور بر لب دریای جهلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته که تا امروز موجود است و نام آن قلعه

رهتاس خورد نهاده و این قلعه باهتمام جلال خان که پسر خورد شیرشاه بود انجام یافته چنانچه این تاریخ بر دروازه آن قلعه مرقوم است

تاریخ

زهجرت گذشته تواریخ سال — بنهصد چهل هشت آمد جلال — بنا کرد این قلعهٔ سنگین چسان — شهنشاه شیر است عالم شعار

نقل است که چون ملو خان حاکم مالوه در مهمی از شیرشاه منهزم شده بدست او افتاد و بعد از چندی ازو بگریخت شیرشاه این مصرع خواند ع باما چه کرد دیدی ملوی خان گیدی شیخ عبدالحی که حاضر بود فی الفور این مصرعه بدیهه گفت ع قولیست مصطفی را لاخیر فی العبیدی ✦ درایامیکه شیرشاه قلعهٔ کالنجر را محاصره نموده می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیرشاه با اکثری از امرا سوخته شد اهمدران روز فتح بر کالنجر یافتند و راجه را که کیرت سنگه نام داشت اسیر کرده پیش شیرشاه آوردند چون مژده فتح به شیرشاه رسید گفت الحمد لله و جان بحق تسلیم نمود این واقعه بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری بوقوع آمده و تاریخ این معامله عزیزی در الفاظ ✦ ز آتش مرد یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ وفات

شیرشاهی که از مهابت او — شیر و بز آب را بهم می خورد — چون برفت از جهان ابن القا — گشت تاریخ او ز آتش مرد

شیرشاه از بنگاله و سنارگاون تا آب سنده که مسافت یکهزار و پانصد کروه است در هر کروه سرای ساخته ۹۵۲
و چاه و مسجد از سنگ و خشت پخته بنا کرده و بسی شهرها بنام خود مثل شیرگده که در چار کروهی قنوج است و شیرکوٹ آباد ان نموده گویند که چون وی آینه دیدی گفتی که حیف در وقت پیری و نماز شام سلطنت بمن رسید وگرنه اهل عالم میدیدند که چهای کردم و مدت سلطنت او از روز هزیمت همایون بادشاه در قنوج پنج سال و دو ماه است مقبره او در سهسرام است بعد از وی پسرش سلیم شاه بر سریر سلطنت هند نشسته در بعضی تواریخ مرقوم است که شیرشاه در سال نهصد و پنجاه و سه فوت کرده اما از تاریخ مذکورة الصدر و از تاریخی که بر کهاری باولی واقع دهلی منقوش است صاف ظاهر است که او در سنه نهصد و پنجاه و دو فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شاه جهان آباد واقع است آنرا عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذ قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیرشاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الآن موجود است و عبارتی چند بخط عربی بر دروازه و دیواران منقوش است انچه که بر دروازه و دیواران کنده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین والمظفر اسلام شاه بن شیرشاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و بروح رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبد الله لاذ قریشی بدار الملک حضرت دهلی فی سنه اثنی و خمسین ۹۵۲ و تسعمائة فقط

شاه طاهر دکهنی

برادر خورد شاه جعفر ست از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد ازان بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحیری والی گولکنده پیوست و وفاتش دران دیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند

جغتا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار و بنظر خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله وقایعی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شد یکی فوت جغتا سلطان است پدر ورشدن او ازین جهان را خاطر بادشاه بغایت گران آمد وفاتش در نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و مرزا امانی در فوت او این تاریخ بتعمیه گفته که از عدد لفظ باغ چون عدد لفظ گل دور کرده شود تاریخ بر آید

تاریخ

سلطان جغتا بد چو گل گلبن خوبی — پیک اجلش سوی جنان راهنمون شد
دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد — در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم — در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد ۹۵۳

شاه علاو الدین مجذوب

عرف شاه علاول بلاول ابن سید سلیمان گویند که او درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نائی کی منڈی تا امروز موجود است مشهور بدرگاه شاه جی و مسجدی خورد متصل مزار اوست گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود و از دعای او نیمه مسجد زیر زمین فرو رفته و گنبدی که بر مزارش نمایان است اندرون آن آیات قرانی مرقوم است و تاریخ وفات او که بر ستون های روضه او نوشته بودند بسبب کهن سالگی جابجا زایل گشته مگر از رساله او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد می گردد که او تا آغاز سلطنت سلیم شاه پسر شیر شاه زنده بود و از تاریخی که در آن کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاو الدین مجذوب خردمند — که زو گشتی روا مطلوب هر عز
چو نوری کو شود از دیده محجوب — بناگه شد نهان از چشم مردم
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش — خرد گفتا علاو الدین مجذوب

واین تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین — شاه عالی نسب علاو الدین
ذات او بود سالک مجذوب — بلکه خود بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاو الدین — ضم کن و سال انتقالش بین
مرقد او به اکبرآباد است — بیگمان جای فیض و ارشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است و نیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله دارد و بر سر کوهی

واقعست چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح هندوستان باستعمارت قندهار پرداخت و نزدیکی آن قلعه بر فراز کوه مذکور بنای عمارتی نهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را به چهل زینه بالا مرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت علیه بی توقف در احداث آن مکان مشغول گردیدند اما چنان مستفاد میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه هزیمت یافته بطرف ایران رفته بودند باهتمام مرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه باتمام رسیده و حالا این عمارت مشهور است بچهل زینه نیز بالای زدی اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که برخی ازین کتبه در ایام ایالت مرزا محمد عسکری منقوش یافته و بعضی ازان حسب الارشاد حضرت اکبر شاه بادشاه در سنه هزار و هفت مرقوم نموده اند اگرچه در بعضی مقام از کهن سالگی حروف کتبه زائل گشته اما هر قدر که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدری ازان درین مقام ثبت می گردد

کتبه مرزا کامران و مرزا عسکری

در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوئین بزرگ کامکار عتصاد سلاطین گردون اقتدار ملاذ مناص گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان اعدل آگاهی زمین و زمان المنصور بانظار عنایت الله ابو الغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی به بنای این رواق جهان نمای که سر نقش بهادات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام آنرا باهتمام فرزند همایونش محمد کامران بهادر که شرفات کاخ عدالتش ازین نهم طاق در گذشته مفوض گردید در حسب اشارت علیه بی توقف مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعت مستحسنه و طالع فرخنده اساس انرا انداخته و عمله و اهلکاران چابک دست که هر یک سر آمد کشوری و یگانه مملکتی بودند و فاق صداقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره و افاض علی العالمین بره و احسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف شاهزادهٔ فیروز بخت که ضمیر منیرش مطرح انوار ابهت است در نهصد پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

منقوش مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بندگان حضرت شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه رایات کشور ستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنت مثواه بمیامن توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی تسخیر دهلی نمود و باز قندهار از تصرف این دودمان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکثر اقالیم ربع مسکون را که طول آن از حدود

سراندیپ

داراییه وبندر گوراگات وگور بنگاله تا پتنه وبندر لاهوری وهرمز که مسافت آن قریب بده سال راه بیشتر
و عرض آن از کابل وکشمیر تا سرحد دکن که قریب یکنیم ساله راه باشد مسخر گردانید و در سنه هزار در دست قندهار
در حیطه تصرف غلامان درگاه خلایق پناه درآمده امید که عنقریب اکثر اکناف عالم را از تائید بخت واقبال
حضرت ظل الهی وشاهزاده کامکار گردون اقتدار شاه سلیم وشاه مراد ودانیال شاه وخسرو شاه وپرویز شاه
مسخر اولیای یزدان گردد آمین رب العالمین تمت فی سنه هزار وهفت پوشیده نماند که در زمانیکه اعلی حضرت
خاقانی حکومت قندهار را بنواب نامدار شاه بیگ خان کابلی مفوض فرموده بودند بنده درگاه محمد معصوم
بن سید صفائی آبادی بن سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیر پای بن بابا حسین ابدال

شیخ محمد رفیع الدین محدث

در سنه نهصد و پنجاه و چهار هجری فوت کرده و در اکبرآباد در حویلی آصف جاه مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

مظهر خالق زمان وزمین سال نقلش چو در شمار آمد	شاه دنیا و دین رفیع الدین نهصد و پنجه و چهار آمد ۹۵۴ آن حویلی به اکبرآباد است	صفوی بود آن خدا آگاه در حویلی که آصف جاه است نه بجای دگر ترا یاد است	طیب الله روحه وثراه مرقدش را ببین اگر خواهی

مولانا حسن

در بلده اکبرآباد موضعی است که آن را جهن جهن کتوره میگویند متصل آن مکان گورستانی است قدیم که در آن
مقام مزارهای فرنگیان چه از انگریز و فرانسیس و هولند نیز دارمنی که در زمان دولت پادشاهان هند فوت کرده
بودند بسیار اند و اندرون احاطه آن قبرستان تربت مولا حسن که در زمان دولت سلطان سلیم شاه ابن شیر شاه
در سنه نهصد و پنجاه و شش ۹۵۶ هجری فوت کرده بود تا امروز موجود است و این ابیات که از تاریخ وفات او خبر میدهد بر گرد تربت او منقوش است

تاریخ

در حقه فضل مولا حسن چو کرده ازین دار فانی سفر بفردوس تا روح پاکش برند	هنر سند بی مثل عالی مدار بدار البقا آن سر نامدار ملایک بفردوس از اعتبار	سر اهل دانش عزیز جهان بعون و برحمت ملطف عمیم بجنت قرارش چو شد بجهت	بهای معانی وکوه وقار جهان آفرین داور کردگار شده سال فوتش بجنت قرار ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول و در طبابت بوعلی ثانی
بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین میرزا به هرات و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی دران دیار میبود و محمد خان وقت تصرف
وی را بماوراء النهر آورده وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت ۹۵۷ هجری دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج می یابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابوالخیر — که بد آنست اسرار حقایق — سفر کرد از جهان فانی و باند — بحسرت داغ بر جان خلایق
چو عاشق در غزل بود تخلص — ازان تاریخ او شد فوت عاشق ۹۵۷

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیر شاه است و جلال خان نام داشت چون شیر شاه فوت کرد عادلخان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهنبور را اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود چون امرا دیدند که آمدن عادلخان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجریه در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب به اسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادلخان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کس از و نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته با آئین شایسته در سنه نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن بتعمیه یافته اند

تاریخ بتعمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه	کز عدلش ظلم در عدم محبوس است تاریخ جلوس سعد او از سر هوش	بنشست بتخت و زره انصاف سامان جلوس شهمیت مایوس است ۹۴۸	در ملکش ظلم ز آمدن مایوس است ۹۵۳

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او بتاریخ بست و دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز بوده و در تواریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت او نه سال بود و در مرات جهان نما مرقوم است که او بتاریخ دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و بجای دیگر نوشته دیدم که بتاریخ بست و پنجم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت وجع دنبلی که بر مقعد او برآمده بود درگذشت و تاریخ انتقالش که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست ؎ سلیم شاه بگوالیار مرد ۹۶۰ و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن نیز فوت شدند تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

سلطان سلیم شاه که از حسن عمل یافت	آرام زیر سایهٔ عرش خدای یافت	بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان	هاتف برد نوا که بجنات جای یافت ۹۶۱

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی برلب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بعضی مردمان قلعه نورگده میگویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که پدرش شیر شاه نیز در آنجا مدفون است نسبت را نسو له اند

سلطان محمود شاه گجراتی

پسر لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والدهٔ او بنت بهرام خان بادشاه ولایت سند بود از نسل تمیم انصاری و تولد سلطان در شهور سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سنه یازده سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری بسلطنت گجرات رسیده بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمانهٔ سلطان محمود بود که هر کس باندازه خویش بناز و نعمت بسر می برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و

کامرانی او از لفظ خوشحال استفاده می گردد که سنه نهصد و چهل و پنج باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه بغایت استواری است در طبقات اکبری آمده که صفر آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوندخان خطاب داشت در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و پیش از آنکه قلعه تعمیر یابد فرنگیان انواع خرابی به مسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوندخان به عمارت آن می پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی با سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چوگهندی بر زبر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال است شروع نمود فرنگیان چون به جنگ و جدال مانع حصار نتوانستند آمد مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوگهندی را نسازند اما صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده دره و از تفاعش بیست دره بنا بر اعانت استحکام هر دو سنگ را به قلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها ریخته و لنگرها فرسنگ اندازها انبوهی ساخته که دید از دیدن خیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از حکومت هیژده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود بیگره که در پائین گنبد شیخ احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقیق بالشهادت [۹۶۱] بیرون می آید و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است

تاریخ

سلطان محمود ز جهان چو سوی خلد برین رفت   در جنت الماوی شد انجا علم افراخت
تاریخ سال رحلتش از عقل حسیم بازجو   مجموع درزارجنه و با فرو شهدای حق
گفتا که ای یحیی شنو سلطان شهادت یافته   خوش بادشاهی میکند حیدر شهی دراشته

و چون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه بحری والی احمدنگر دکن هم درین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان تاریخ فوت این هر سه بادشاهان یافته

و چنین گفته

تاریخ

شه خسروان زوال آمد بیکسال   که هند از عدل شان از لا ابالی بود
دوم سلیم شه سلطان دهلی   که در هندوستان صاحبقران بود
ز تاریخ فوت این سه خسرو   یکی محمود شاهنشاه گجرات
سوم آمد نظام شاه بحری   چه سیبی زوال خسروان بود
که همچون دولت خوش جوان بود   که در ملک دکن خسرو نشان بود

بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت نشانیدند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان سلیم شاه است بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروزخان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه گوالیار بر تخت نشانیدند و تاریخ جلوس او که از آن سنه نهصد و شصت و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

چون شه فیروزخان با شکوه   گشت غلامی در او بود جلال ها
یافت تخت سلطنت جای پدر   کرد ز بر چتر استقلال ها

سال تاریخش چنین کردم رقم بادشاهی یافت از اقبالها
بعد از سه روز یا که سه ماه مبارز خان که برادرزاده شیر شاه بود فیروز شاه را بتاریخ بست و نهم جمادی الاول ۹۶۱
سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت وا[ی]نست

تاریخ

شه دولت افروز فیروز خان	که بیکرد ملک ستم را خراب	ز سیل اجل ناگهان شد روان	که بنیاد معموره عمرش آب
	چنین گفت سال وفاتش خرد	جوانمرگ شد شاه بیچاره آب ۹۶۱	

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیر شاه بود بعد کشتن فیروز شاه را که خواهرزاده او بود بتاریخ بست و نهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت نشست و لقب خود را محمد شاه عادل نهاد و هیمون و هوسر بقال ساکن قصبه ریواڑی را صاحب اختیار ملک و مال گردانیده بشرب مدام اشتغال نمود تاریخ جلوس اوست

تاریخ

جابر مملکت مبارز خان	که شد در ره ستم سالک	تخت فیروز خان گرفت ظلم	گشت بر ملک و دولتش مالک
	سال تاریخ دولتش گفتم	بادشه شد مبارز مهلک ۹۶۱	

ابراهیم خان بنی عم شیر شاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیخودی بادشاه لشکر فراهم آورده دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رفته همانجا سے بود تا آنکه در سنه نهصد و شصت و سه در مونگیر در معرکه که با بهادر شاه بادشاه بنگاله رو داده بود کشته شد مدت حکومت او در دهلی یازده ماه بود

مرزا شرف جهان

این قاضی جهانست که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران در کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکی اجرای نهر کربلاست که ابو نصر حسن بادشاه ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و دو دست داده و در شام یکشنبه هفتدهم ذی القعده سنه نهصد و شصت و دو هجری وفات یافته و آه شرف از جهان شده ۹۶۲ تاریخ رحلت اوست

سلطان ابراهیم

بن غازیخان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای محمد شاه را با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری دهلی را متصرف شده بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گشت چون تخت منور ز ابراهیم	رفت سر دولت ولا شاد تاریخ	سال تاریخ جلوسش ز خرد میجستم	رونق کالبد سلطنت آمد تاریخ

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و بعیش میگذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون بادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بود زند در اوریسه در سنه نهصد و هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم اندیار کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیرشاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی نشست بعد چند ماه همایون از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک هندوستان گردید تاریخ از لطف

تاریخ

سکندر شه برادرزاده شیر	که بنشست چند بر تخت دهلی	همایونش هزیمت داد در جنگ	به نهصد شصت و دو از سال هجری ٩٦٢

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیرشاه افغان هزیمت خورده و بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام پس از انقضای چند سال پیش طهماسپ شاه صفوی بادشاه ایران شتافت و این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

قطعه

خسروا عمری است تا عنقای عالی همم	قله قاف قناعت را نشیمن کرده است	روزگار سفله و گندم نمای جو فروش	طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم شیر است و عمری شد که با پیشت پلنگ	حالی از کین علم وار روی با من کرده است	التماس از شاه ندارم که با من آن کند	آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است

شاه این مژده را شنیده مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان مکتوب ثبت نموده

همای اوج سعادت بدام ما افتد	اگر ترا گذری بر مقام ما افتد	چنانچه در ماه ربیع الثانی سنه	

نهصد و پنجاه و یک در اثنای راه با بادشاه ملاقات شد امرای سر راه خصوصاً محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فروگذاشت ننمود و شاه والاجاه مقدم همایونی را همایون بنداشته آنچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری باشد بجا آورده و چند روز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گرانبها که خراج اقلیمها بود با دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطرجوئی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار بکمک همراه داد چنانچه بادشاه با امرای کمکی در شروع نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شدند باید دانست وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش مرزا کامران از وی جدائی اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بر روی روزگار گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر میبرد و غزنی را آخذ و در ابعسکری مرزا و خواجه خاوند محمود را اسم ریاست

پیش سلیمان مرزا که حاکم بدخشان بود فرستاده خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد مرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود باز گردانید مرزا کامران از ہمین معنی در تاب شد لشکر بہ بدخشان برد مرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت مرزا کامران مشاہده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او ساخت بعد از آن مرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از مرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد و بکابل مراجعت نمود قندہار از مرزا ہندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود بعد چند او فات مرزا سلیمان آنچه مرزا کامران از و جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود مرزا کامران بار دوم لشکر بانصوب برد و برمرزا سلیمان غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعے دیگر از ہواخواہان خود را بسرداری برلاس مذکور گذاشته خود مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را ہفتدہم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و ہشت رو داده بود د جمعه ہفدہم ماه جمادی الثانی یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراہیم در قید نگاه میداشت و روزگار بغفلت میگذرانید ۹۴۸ تا آنکه کوکبه اقبال ہمایون بادشاه ارتفاع یافت و دولت و سعادت آن مرزا از کنار او نہاد و موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنانست که چون ہمایون بادشاه با امرای عمل از ایران متوجه قندہار شد و آن قلعه را تا شش ماه محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا کامران حکومت آنجا داشت با امان بیرون آمده بملازمت مشرف شد بمقتضاے کرم ذاتی قلم عفو بر جرائم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند در اثنای راه مرزا ہندال و مرزا یادگار ناصر برادر بادشاه از مرزا کامران گریخته ببادشاه پیوستند چون نزدیک کابل رسیدند ہنگام شب مرزا کامران از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دہم رمضان سال نهصد و پنجاه و دو ہجری واقع شده و این مصرعه تاریخ آن فتح ہست ع بے جنگ گرفت ملک کابل از وے بعد از آن بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاہزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمرش در آن وقت سه سال و دو ماه و پنج روزه بود در اوائل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا سلیمان که از قید رہائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران خبر یافته از غزنی آمده کابل را باز گرفت چون این قصه بمسامع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت قندہار بمرزا ہندال داده و عم خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد و با مرزا کامران محاربه نموده تا کابل را ہفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار ۹۵۴ مفتوح ساخت و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ این فتح "کابل را گرفت" یافتند بعد از این فتوحات نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافت و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند لاجرم بادشاه با ہمه سپاه در کابل و قندہار و بدخشان با برادران خود محاربه متواتر داشت تا آنکه مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا ہندال بقتل رسید و مرزا کامران از ہمه مایوس شده پیش سلطان آدم گکهر رفت و او بدرگاه معلی فرستاد و بعد از آن مکحول شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات این سه برادران در مقام نوشته میشود

مرزا ہندال

برادر ہمایون بادشاه و پسر بابر شاه ہست در سنه نهصد و بست و چهار متولد شده و این بیت در تاریخ تولد اوست

تاریخ

۹۲۴ چیست دانی سال تاریخ شه فرخنده فال / خود شہید شہنشاہی بود تاریخ سال

شہادتش در موضع خبسیه که از توابع کابل است بتاریخ بست و یکم ذیقعد سال نهصد و پنجاه و هشت هجری فتکبه تامی قبایل افغانان مهمند و خلیل بموافقت مرزا کامران بر عساکر همایون بادشاه شبخون آورده بودند روی داده و بلا خورد زنگی که از تیغ عتبان مرزا بود در مرثیه گفته که مطلع این است
شبی خون جگر بر مردم چشم سیاه بدین / سیاه دیده از آمد شد خون سیه دیدن

و شبخون که لفظ مناسبت است تاریخ این واقعه است چنانچه نیز او در نظم آورده

تاریخ

۹۵۸ هندال محمد شه فرخنده لقب / ناگه ز قضا شهید شد در دل شب
شبخون بشهادتش چو کردند سبب / تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب ۹۵۸

و مولانا میرزا امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته

تاریخ

۹۵۹ شاه هندال سرو گلشن ناز / چون از این بوستان دولت رفت
گفت تاریخ قمری نالان / عالمی ابا د سرو قدش
سروی از بوستان دولت رفت ۹۵۹ / بر فلک دود آه حسرت رفت

یعنی الف که مانند سرو باشد اگر عدد ش که یک است از عدد بوستان دولت در کرده شود تاریخ بر آید بعد شهادتش نعش او را پس از چند گاه بکابل برده نزدیک مرقد بادشاه مدفون ساختند در همین سال همایون بادشاه رضیه دختر مرزا هندال را العقد مناکحت پسر خود محمد اکبر شاه منعقد نمودند

مرزا محمد عسکری

برادر همایون بادشاه است چون تقصیرات عظیم از و بظهور می آمد بنابران همایون بادشاه بجهت تسکین فتنه و فساد او را در کابل قید فرموده بودند روزی فرصت یافته به بلخ گریخت و از انجا متوجه زیارت حرمین گردیده در وادی که میان شام و مکه است بدرود این جهان نمود این واقعه در سنه نهصد و شصت و یک هجری دست داده و عسکری بادشاه دیار دل تاریخ وفات او ست اما عددش سی و نه سال کم میشود مولف چنانکه یافت نوشت

مرزا کامران

برادر همایون بادشاه است و تقصیرات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان آدم گکهر رفت و سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت حکم بخونریزی
۹۶۰ نکرد و حسب الاراده از نشتر بکحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه در لفظ نیشتر ۹۶۰ یافته‌اند و این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرنجودی این مصرعه تاریخ یافت ع چشم او شنید ۹۶۰ ز بیداد سپهر و مرزا کامران در مکه بعد از سه سال بتاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه در تاریخ او ست ع بگو شاه محرم در مکه ماند ۹۶۴ لفظ بگو را نباید گرفت تا تاریخ

برآید وقاسم کاهی که در سفر هند مع بادشاه همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران که بادشاهی را کس نبود است همچو او در خورد — شد ز کابل بکعبه وانجا — همان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی — بادشاه کامران بکعبه بمرد

درین تاریخ لفظ بادشاه را بی حرف ها باید نوشت تا تاریخ برآید از مرزا کامران یک پسر مانده بود موسوم بمیرزا ابوالقاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم اکبر شاه در قلعه گوالیر که در انجا محبوس بود بقتل رسیده ۵ نماند از کامران نام و نشانی تاریخ وفات اوست ایا یکغد کرم منشیر

مراجعت نصیرالدین محمد همایون بادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون بادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و روز توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی که از او دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت برآمد

بیت

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او — زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود

در روزیکه سوار شدند فرمودند که عزیمت هندوستان در خاطر ست الحال از سه کس که متعاقب یکدیگر می آیند نام پرسیده فال گرفته شود و قصارا اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون بیشتر رفتند دهقانی پیش آمد که مراد خواجه نام داشت بادشاه فرمودند که چه خوش باشد که شخص سیوم را سعادت خواجه نام باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود بادشاه ازین قصه غریبه خوشدل شده امیدوار فتح هندوستان گردیده اعتصام بعنایت الهی نموده بعد انقضاے پانزده سال که درین مدت پنج بادشاهان از قوم افغان یعنی شیرشاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور شده وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازه نهضت همایون بادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون بادشاه بمظفر و منصوری منازعتی در لاهور درآمدند در انجا خطبه و سکه بنامش زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعین شده سرهند و دیالپور در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر را تعین کرده بعد از شکست پی پی با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند بمقابل همدیگر نشسته محاربه می نمودند تا آنکه بتاریخ دویم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بلشکر سکندر افتاد و او فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد بعد ظهور اینچنین فتح کبری سعادات لشکر بجا آورده روز غره رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرمودند و بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید | انشای سخن زطبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را | تاریخ ز شمشیر همایون طلبید ٩٦٢

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در نزدیکی ترتیب یافته بود برآمده مردمی که در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز بتازگی آمده بودند از احوال حرمین و گجرات می پرسیدند چون شام رسید خواستند که فرود آیند بنا بر آن مؤذن رسید بود دند که مؤذن شروع اذان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرمودند ناگاه پایش در دامان پوستین پیچید و عصای مبارک لغزید بیفتادند و بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه هجری این عالم بیوفا را پدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معزالدین کیقباد در دهلی بر کنار دریای جمن بفاصله دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و این مقبره عالی بتاکید و اهتمام حاجی بیگم زوجه همایون پادشاه بصرف پانزده لکه روپیه اتمام یافته شاعری در صفت این مکان گفته

بیت

هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین | گوییا این قصر و این باغ همایونی ببین

بالجمله بعد انتقال پادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار رنگین گفته اند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه بغایت خوب است لیکن یک عدد کم میشود و تفاوت یکسال یا دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفات تاریخ این است

تاریخ

همایون پادشاه آن شاه عادل | که فیض خاص او بر عام افتاد
چو خورشید جهان تاب از بلندی | ببایان در نماز شام افتاد
بنای دولتش چون یافت رفعت | اساس عمرش از انجام افتاد
جهان تاریک شد در چشم مردم | خلل در کار خاص و عام افتاد
قضا از بهر تاریخش رقم زد | همایون پادشاه از بام افتاد ٩٦٢

و بعضی کسان میگویند که اگر مصرعه آخر را باین طور بنویسند تاریخ برآید همایون پادشاه از بام افتاد ٩٦٣ و مولانا مسعود حصاری این مصرعه یافته و اصل حق شد همایون پادشاه ٩٦٣ اگرچه این مصرعه یک عدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام القدس را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبدالحی این مصرعه یافته گو وای پادشاه من از بام افتاد ٩٦٣ و جمعی این مصرعه یافته اند وارث ملک جلال الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته همایون کجا رفت و اقبال او ٩٦٣ مدت سلطنت همایون پادشاه از هنگام وفات بابر شاه تا روز وفات او بست و پنج سال و دو ماه قمری و پنج روز بود ازان جمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمودند و بعد ازان پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بوده لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و پادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسری دیگر بود محمد حکیم نام که ذکرش بعد ازین خواهد آمد

قصہ نظام سقہ

درعمادت السعادت مسطورست کہ چون ہمایون بادشاہ در عظیم آباد از شیرشاہ انہزام یافتہ رو بہ گریز نہاد و اسپ را درآب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شدہ عنقریب بود کہ غرق شود نظام سقہ درانحالت دست آن خسرو را گرفتہ بکنار رسانیدہ بود بادشاہ درآنوقت فرمودہ بودند کہ انشاءاللہ تعالی ترا بعوض این خدمت شگرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر تخت خواہیم نشانید چنانچہ بعد فتح ہندوستان آنچہ کہ ارشاد شدہ بود بعمل آوردند و نظام سقہ درہمین قدر فرصت بدوختن و بریدن دراہم و دنانیر چرمی حکم کرد تا در ساعتی درست کردہ آوردند و اہل حرم درعوض آن جنس مطلوب بمشتری دادند واللہ اعلم

شاہم بیگ

محبوبہ خانزمان علی قلی خان بود و قصہ عشق ایشان و کشتہ شدن شاہم بیگ بجونپور درسنہ نہصد و شصت و سہ در مرات جہان نما مفصل مسطورست و این تاریخ کہ بطریق تعمیہ است شخصی در شہادت او گفتہ - تاریخ - برداشت آہ و گفت کہ شاہم شہید شد

جلال الدین محمد اکبر شاہ بادشاہ غازی ابن نصیرالدین محمد ہمایون بادشاہ

ولادت باسعادت حضرت شاہنشاہی محمد اکبر شاہ بعد از گذشتن ہشت ساعت و ہشت دقیقہ از شب اول بستم آبان ماہ جلالی سال چہارصد و شصت و چہار موافق نوزدہم اسفندارمذ قدیمی سال نہصد و یازدہم یزدجردی مطابق شب یکشنبہ پنجم رجب سال نہصد و چہل و نہ ہلالی و ششم ماہ کاتک سال یکہزار و پانصد و نود و نہ ہندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدہم تشرین الاول ماہ رومی سنہ ہزار و ہشتصد و پنجاہ و چہار اسکندری کہ مطابق پانزدہم ماہ اکتوبر سال یکہزار و پانصد و چہل و دو عیسوی بود در حصار امرت کوٹ از توابع قلمرو متصل ملک ماڑواڑ وقتیکہ پدرش ہمایون بادشاہ از شیرشاہ رو برتافتہ بحالت تباہ درآنجا رسیدہ بود از شکم حمیدہ بانو بیگم ملقب بمریم مکانی کہ از نسل زبدہ نسل شیخ احمد جام بودہ است بوقوع پیوستہ نکتہ پردازان نظم و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تہنیت گفتند و ہمہ بعرض حضرت جہانبانی رسانیدہ کامیاب جایزہ ہای گرامی گشتند از آن جملہ این تاریخ را مولانای نورالدین یافتہ و بتحسین و احسان ممتاز شدہ

تاریخ ولادت

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت	آیات ابد را ہمہ تفسیر نوشت	از مہر ولادت شہنشاہ جہان	تاریخ شہنشہ جہانگیر نوشت

ملک الشعرا ابوالفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکہ اکبر شاہ بر تخت سلطنت نشستہ در نظم آوردہ

حمد الحمد کہ آمد بوجود	آنکہ از کون و مکان منتخب است	بادشاہی کہ ز شاہان جہان	اکبرش نام و جلالش لقب است
	شب یک نوزدہم و سال سیل	شب یکشنبہ پنجم رجب است	

بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی بممالک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دویم ماه ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار پانصد و پنجاه و شش عیسوی و موافق روز آبان دهم سفندارمذ ماه سال چهار صد و هفتاد و هفت جلالی و مصادف روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بیست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم سباط ماه رومی سال یکهزار هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی یکهزار ششصد و دوازده سنبت بکرماجیت و یکهزار چهار صد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود بسن چهارده سالگی در باغ کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه حسب الحکم جنت آشیانی متوجه دفع سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملکی و مالی منصب جلیل القدر وکالت و وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بیست و پنج روز از زمان جلوس بیست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد و آغاز سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است همدرین ایام میر عبد الحی صدر این بیت خوانده بیت اگر نوروز عالم رفت بر باد گلی صد برگ شوری را لقا باد و بعضی این بیت را نقش بسته بودند و شهرت یافته بود و نقل مجلسها گشته از غرایب آنکه درهمان هنگام یکی از فضلا مصرعه ثانی را تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را بالو نویسند اگرچه طریق رسم خط مساعدت آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ کام بخش ۹۶۳ یافتند و نیز این مصرعه مشعر برین سال سعادت انجام است مصرعه جلوس خداوند عالم پناه ۹۶۳ و عزیزی در الفاظ نصرت اکبر تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبهٔ شاه رفعت منبر شد	در سکهٔ عدل کار با جون زر شد	بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه	تاریخ جلوس نصرت اکبر شد ۹۶۳

۹۶۳

و سکهٔ اکبر شاه که بر اقسام وزن و گوناگون بیکه بود و این رباعیها که از ملک الشعرا شیخ فیضی است بر روی سکه ها منقوش یافته بود و بر یکطرف سکه این بیت بود

بیت سکه

خورشید که هفت بحر از و گوهر یافت	سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت	کان از نظر تربیت او زر یافت	وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

و در میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردید

رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود	با نقش دوام نام جاوید بود	سیمای سعادتش همین بس که بدهر	یکذره نظر کردهٔ خورشید بود

و سال الهی و ماه و میان آن نقش یافته و سکه دیگر در یکطرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفه المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا داشت

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی | با کوکب اقبال کند همراهی
خورشید بپرورش از آن رو که بود | یابد شرف از سکه اکبرشاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت از آن زیور باد | پیرایه نه سپهر هفت اختر باد
زرین نقد نصیب کارا زوجون باد | در دهر روان بنام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کار پردازی کرده بر سطح فولادی نام گرامی تلکمان والا صاحبقران بخط رقاع نگاشته بود دوم مهر قدسی بخط نستعلیق دیگر بنام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته **بیت** راستی موجب رضای خداست ✦ کس ندیدم که گم شد از ره راست

در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم رسانیده سر بشورش بر آورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو بقال نیز بسزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت بهر جانب که توجه فرمودند جنود دولت و اقبال باستقبال لشکر ظفر مال آن خدیو عدو بند کشورکشا آمد و آنچه که به بادشاهان باید از عدل و داد و حلم و کرم و بنده نوازی و سروری و کشورستانی و مدبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود و اکثر معموره هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در تحت تصرف او در آمده و هرکه از طریقه انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الٰهی از مبدأ جلوس اکبر شاه

عمده مؤسسان این تاریخ علامت الزمانی فلاطون الا دانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری اتفاق افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند از روز تحویل نمودن آفتاب به برج حمل یعنی چون بست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه حقیقی و چهارشنبه عرفی بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم پرتو شرف بدولت سرای برج حمل انداخت و صبح آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز شد از همون روز مبدأ این تاریخ جدید را اعتبار نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ را بتاریخ الٰهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را
همان اسامی مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الٰهی و اردی بهشت ماه الٰهی و غیر آن و نام های ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماه ها یک روز یا دو روز از سی زیاده بود آن را بروز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج و کسری زیاده شد و پنج روز مسترقه که فارسیان در اخیر سال می افزودند بر افتاد و ماه و سال شمسی شد و نیز بر ضمیر انور اقتضای آن کرد که در سنوات این تاریخ نیز ده از ده باشد لاجرم هر سال سی باسم ماهی

از ماهہاے آلہی ساختند چنانچہ سال اول سال فروردین الہی و سال دویم سال اردی بہشت الہی و ہمبرین دستور سالہای دیگر نیز

اسامی ماہہای آلہی و تعداد ایام ہر ماہ

فروردین	اردی بہشت	خورداد	تیر	مرداد	شہریور	مہر	ابان	آذر	دی	بہمن	اسفندارند
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰	۳۰

اسامی ایام ہر ماہ

اورمزد بہمن اردی بہشت شہریور اسفندارند خورداد مرداد دی باذر آذر ابان خور ماہ
تیر گوش دی بمہر مہر سروش رش فروردین بہرام رام باد دی بدین دین ارد
اشتاد آسمان آمباد مار اسفند انیران روز شب

ابیات دریافتن نام ماہہای الہی

زفروردین چو بگذشتی ار بہشت آید | پس خورداد تیر انگہ چو مرداد ہمی باید
پس از شہریور و مہر و ابان و آذر و دی دان | کہ بر بہمن جز اسفندارمذ ماہی نیفزاید

بیت دریافتن تعداد ایام ہر ماہ الہی از روی حساب ابجد

لا و لا و لب لا و لا و لا و لا و ل ششمین ہست | ل ل کط و کط ل ل شہور کہتہ ہست

در روز اول این تاریخ جدید مطابق بود با روز ہرمزغرہ فروردین ماہ سال چہار صد ہفتاد و ہشت جلالی و روز دی بمہر یازدہم مرداد ماہ قدیمی سال نہصد و بست و پنج یزدجردی موافق یازدہم آذر ماہ رومی سال یکہزار و ہشت صد و شصت و ہفت اسکندری مطابق یازدہم مارچ ماہ قدیمی انگریزی سال یکہزار و پانصد و پنجاہ و شش عیسوی فقط و بنیاد سال بنگلہ و ولایتی و فصلی کہ امروز در ہندوستان رایج ہست از ہمین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبرشاہ بر ہیمو بقال

بعد از انکہ خاطر بادشاہ از طرف سکندر شاہ افغان بالکلیہ جمع شد علی قلیخان شیبانی را بر سر ہیمو بقال کہ با تردی بیک یکی از منصبداران بادشاہی کہ حراست دہلی داشت مصاف نمودہ دہلی را متصرف شدہ بود روان ساخت و بعد از ان خود نیز بسعادت و اقبال روانہ آن سمت شدند و روز پنجشنبہ دوم محرم سال نہصد و شصت و چہار در حدود پانی پت میان علیقلیخان و ہیمو مقاتلہ واقع شد تیری بچشم آن لعین رسیدہ از پس سر برامد چنانچہ اورا بیہوش ساخت جمعی کہ گرد وی بودند بے دست و پا شدہ منہزم شدند و راہ خود ہا پیش گرفتند بعد از ان خانخانان بیرم خان ہیمو را گرفتہ پیش بادشاہ آورد و بیک شمشیر کار او را تمام ساخت و مقرون دولت از انجا کوچ فرمودہ باغنایم بیقیاس و نصرت و فیروزی بدار السلطنت دہلی در آمدند و چون ہمہ مال و متاع کہ ہیمون از زمان شیرشاہ و سلیم شاہ و عدلی شاہ فراہم آوردہ بود بتاراج رفت چنانچہ تاریخ واقعہ را شار زر ہا یافتند و یکی از دانشوران تاریخ این فتح را چنین یافتہ

تاریخ

دبیر صنع بر لوح لقا بالخامہ قدرت | رقم زد بہر سال طبع او گنج ہیمو را

۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

وقتیکہ شاہ طہماسب صفوی در سنہ نہصد و شصت و ہفت ہجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت

بقاضی محمد اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح تابان ز صدق | آورد به شاه دشته ایمان ز صدق

تاریخ چو فرمود شه دین گفتم | عیسی لقب نه بنده مسلمان ز صدق ۹۶

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خوانین معظم درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنجسال بعهده جلیل القدر وکالت و وزارت سرفرازی داشته اما از انجا که او بادشاه را خورد سال تصور نموده انچه که می خواست بے اجازت بادشاه میکرد لہذا معنی بر مزاج بادشاه بسیار گران مے آمد اما چیزی نمے گفت تا آنکه بعد از پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکے آن بود که تردی بیک را که در اوائل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشته به بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و ۹۶۳ هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده و هزیمت یافته آخر از همه مایوس شده بقصد طواف حرمین از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در جنگ ماچهواره بسر کردگی بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همرهان او ازین سانحه کدام بجاے شتافتند و بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک سپردند و بعد از ان بسعی حسین قلیخان بمشهد مدفون گشت و بیرم خان علمی مرصع بزر و جواهر بنذر امام هشتم علی موسے رضا ترتیب داده بود و یک کرور سکه بران خرچ شده قاسم ارسلام تاریخ اتمام آن «علم امام هشتم ۹۶۸» یافته و شیخ عبدالقادر بداونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق تعمیه گفته ع گفت گل گلشن خوبی نماند «یعنی اگر لفظ گل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی تاریخ بر آید ۹۶۸» و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام | در راه شد از شهادتش کار تمام

در واقعه هاتفی پی تاریخش | گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمد شاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثے نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمد شاه بتاریخ پانزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجرے در گجرات بر تخت نشانیدند

تاریخ

ز نهصد فزون رفته بر شصت و یک ... قضا گفت شه را که الملک لک
وهمان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک منسلک گشت

و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذالک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمایة و از عبارت مقتول شد بیگناه ۹۶۸ تاریخ مستفاد میگردد و شاعری بزبان گجراتی این تاریخ گفته

تاریخ

۹۶۸

احمد جالی کس بر و کس پیچو ریا تام ... بابو پوچهی جی جهی کسیین دوشنبه رات ۹۶۸
از عبارت دوشنبه رات تاریخ برمی آید بعد قتلش اعتماد خان ۹۶۸

شخصی را که نهو نام داشت ملقب بسلطان مظفر ساخته بر سریر فرمانروائی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین بادشاه گجرات است در ایام او اکبرشاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده بتصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طماسپ صفوی و سلطان سلیمان خواندکار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا کز کرم کردگار ... ضابط ایام چو تاریخ صلح
قاید اقبال درین کهنه دیر ... جست خرد گفت که الصلح خیر ۹۶۹
منتظم صلح شهان جهان
داد و فگند آتش حرب اتغیر ۹۶۹٠

ملوک شاه

که از اکابر بلده بداون بوده پدر شیخ عبد القادر بداونی است و از مریدان شیخ بیچو سنبهل بود که اکبرشاه بادشاه بجد تمش ارادت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عزیزی تاریخ وفات او درویش دانشمند ۹۶۹ یافته و شیخ عبد القادر در تاریخ پدر عالی قدر خود این رباعی گفته ۹۶۹

تاریخ

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه ... آن بحر علم و معدن احسان کان فضل
چون بود در زمانه جهان فضل از آن ... تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل ۹۶۹

تاریخ مراجعت اکبرشاه

چون اکبرشاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رنتهپور و بلده اجمیر که بدانصوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بودند داخل دار الخلافت آگره شدند یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

۹۶۹

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب ... معین خورشید گردون مطلع آمد
کواکب سال تاریخ قدومش ... بگفتند آفتاب دولت آمد ۹۶۹
۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که آنرا دین پناه میگویند واقع است در زمان اکبرشاه بادشاه ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه آنرا تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد ... که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی ... بنا کرد این بنا بهر افاضل

وی شد سامی این بقعه حسیر	شهاب الدین احمد خان نازل	زهی خیریت این بقعه خیر	که شد تاریخ او خیر المنازل ۹۶۹

خان اعظم

مشهور به آتکه خان لقبش شمس الدین محمد خان و اصلش از غزنی بود و از صاحب نکنت تر اعظم خوانین همایون بادشاه و اکبر شاه بود در وقتیکه همایون بادشاه نزدیک قصبه جوسا از شیرخان افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان بتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق دریای فنا گردد و بدستگیری شمس الدین از ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه وی را باتباعش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانید و در زمان اکبر شاه ترقیات عظیمه نموده و چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانید و رتق و فتق ولایت پنجاب گردید و در سنه تسع و ستین و تسعمائه از پنجاب بجناب سلطنت مآب رسیده وکیل مطلق شد و اول شخصی که منصب هفت هزاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکلتاش پسر خورد ماهم آنکه از غرور تقرب بادشاه و تقریب حسد وکالت که از ماهم آنکه گرفته باو مفوض شده بود باغوای منعم خان خانخانان و دیگر امرا روز دوشنبه دوازدهم رمضان سنه مذکور سر دیوان آن اعظم خوانین را بشمشیر بیداد پاره پاره ساخت چون بادشاه از بیمعنی خبر یافت از دولتخانه برآمد و ادهم خان هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه بزور بازوی دستهای خود را از دستهای او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که هوشش از دماغش پرید و از پا درافتاد و بادشاه فرموده تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولت خانه بزیر انداختند چنانکه مغز سرش شورا و پاش پاش گردید تاریخ این سانحه را دو خون شد یافته اند ما بعد در زیاده میشود و عزیزی در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه نظم آورده

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان کاش سالی دگر شهید شدی	که چو او کس درین زمانه ندید که شدی سال فوت خان شهید	بشهادت رسید ماه صیام وی که از فضلا الطریق تعمیه این مصرع یافته	شربت موت روز ه دار چشید رفت سر از ظلم سر اعظم خان

بعد فوت ادهم خان پدرش ماهم آنکه در فراق فرزند خود بفاصله یکماه بعد ازین سانحه رخت هستی ازین جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اکبر اباد واقع شده بعد ازان لاشش را بدهلی فرستاده در جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نمود و که تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان نیز در دهلی است مشهور بسوال بهلیا

محمد یوسف

در دیار خوشنویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاءش هند بود و بحسن خط و سلامت شعر گوئی سبقت در اقران میبرد در خدمت محمد اکبر شاه بعهده یاتش نویسی مامور بود و در ریحان جوانی در سنه نهصد و هفتاد فوت گشته و اشرف خان این مصرعه در تاریخ وفاتش یافته | کجا شد یوسف مصرای عزیزان | و مرزا علاالدوله صاحب تذکره شعرای زبان اکبری این قطعه بران منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت	برفت از دهر اشک از دیده بیزار	پی تاریخ او گفته عزیزی	کجا شد یوسف مصرای عزیزان

امیر تقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسپ صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی ازان عهده معزول گشت قاضی عطا الله تاریخ عزل را بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

کسی گو رخنه در دین نبی کرد — نه بیند در دو عالم خیر ذلت
چو علت داشت صد از بند کار ش — بعمد خواری فتاد آخر غوث
اگر تاریخ غلشن خواهی از من — برون کن از شریعت حرف علت
۹۷۰ اگر حرف یار اکه حرف علت است از کلمهٔ شریعت دور کرده اید تاریخ برآید

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهار دهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردید

تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث — سند الاتقیا محمد غوث
جد عالی او به نیشاپور — نعمت و فیض داد و رزق و نور
سال نقلش بتعمیه رضوان — غوث بی لوث زد در قم بر جوان
مرشد چار ده سلاسل اوست — بهمراه شیخ کامل اوست
از مه صوم بود چار دهم — که گذشت از زمانه غوث امم

ایضا

۹۷۰ آن شیخ محمد المخاطب — بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک — گفتند که شیخ اولیا بود

فتح قلعهٔ رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعهٔ رنتهنبور را محاصره نمود و رای سرجن امان طلبیده قلعه را با اولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۱ چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه — منتهی تاریخ گفت قلعه گرفتند واه

تولد دو فرزند توامان

چون در سنه نهصد و هفتاد و دو در خانه محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را میرزا حسن و دیگری را مرزا حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

۹۷۲ شد ز شاه یگانه زاد دو فرزند خلف — آمد دو گهر ز درج مقصود کلف
دوران پی تاریخ ولادت بنوشت — نمود دو ماه روی از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت بصحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بود و که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و هیچ نمی شمرد بنابر آن عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بالشکر عظیم روانه بیجانگر شدند چون در آنجا رسیدند محاربه صعب دست داد و راجه رام راج با بسیاری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود

لاجرم آن ملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند علی غلام اسیرآبادی تاریخ قتل راجه مذکور بطریق تعمیه درین مصرعه یافته که از دور کردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ برمی آید تاریخ بی نهایت خوب گشت قتل رام راج

صبوحی شاعر

شاعری بی قید لاابالی بود و دعوی صاحب کمال داشت در خدمت اکبر شاه میگذرانید در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست امایکعدد زیاده میشود ۹۷۲

میر سید جامه باف

ازمشاهیر زمان بود و خاطر نفس در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و نه در هند آمده از فواید انعامات اکبر شاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آسایش می گذرانید تا در سنه نهصد و هفتاد و سه در گذشت و تاریخ وفات اوست گفتا خرد که میر بابی نظیر بود ۹۷۳

حضرت شاه علی گجراتی

۹۷۳ در ماه جمادی الآخر سنه نهصد و هفتاد و سه هجری فوت کرده در احمد آباد گجرات مدفون گردیده

تاریخ از مخبر الواصلین

سیدی بی نظیر شاه علی باز در اصطلاح گجراتی	مظهر ذات پاک لم یزلی گفت سر صفاتی و ذاتی مرقد او باحمد آباد ست	نسخهٔ فارسی و هم عربی سال نقلش ازین سرا چه نوشت جای فیض و مقام ارشاد ست	کرد تالیف در خدا طلبی خرد م گفت نور او فی بهشت ۹۷۳

۹۷۳

نیلی چهتری

این مقبره نواب نوبت خان است که در دهلی کهنه متصل عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه واقع ست در سنه نهصد و هفتاد و سه تعمیر یافته بود حالا رو بانهدام دارد و چونکه بر سر گنبد ان عمارت چهتری نیلی ساخته بودند ازان سبب به نیلی چهتری مشهور است بر دروازه آن مکان این کتبه مرقوم است

تاریخ

به بین خوش منظر عالی مقامی	درین عالم ندیده چشم ایام	بی تاریخ اتمامش خبردار	چو پرسیدم بگفتا یافت اتمام ۹۷۳

۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

۹۲۶

بعد وفات پدر در سنه نهصد و بست و شش هجری در پانزدهم شوال بر تخت شاهی نشست و خلد الله ملکه سلطان تاریخ جلوس اوست و امینی شاعر قصیده دران روز بگفت که هر مصرعه اش تاریخی بود و این بیت ازانجمله است

تاریخ جلوس

۹۲۵ بدا دند از مملکت کامرانی	۹۲۶ بکاوس عهد و سلیمان ثانی

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود و معاصر شاه طهماسپ صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و شصت و نه در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هفتاد و چهار در گذشت

و پسرش سلطان سلیم باد شاه روم گردید و قریب هشت سال سلطنت نمود

خان زمان علیقلیخان و بهادرخان

پسران حیدر سلطان ازبک بودند و هر دو برادران بزیور شجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان در ملازمت جنت آشیانی اعتبار تمام داشت و بعد از وی محمد اکبرشاه بجلدوی نیکو خدمتهای او ولایت شرقیه و جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخرها نمکحرامی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته بودند و ارادهٔ سروری بسر داشتند و از بادشاه باغی شده کسان بطلب مرزا محمد حکیم که برادر اکبرشاه بود بکابل فرستاده و داعیهٔ خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه غزالی مشهدی که دران ایام بخدمت خان زمان خان ممتاز بود این سجع یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم بنا بر آن بادشاه خانخانان منعم خان را بسجراست اکبراباد گذاشته خود را در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا بلاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبرشاه از انجا مراجعت نموده بر سر علی قلی خان و برادرش لشکرکشی نموده و در مانک پور که قریب بست کروه غربی از شهر اله آباد بمفاصله دارد رسیده عبور گنگ فرمودند علیقلی خان نیز لشکر فراهم آورده تا چند روز با بادشاه محاربه داشت تا آنکه بتاریخ هر ذی الحجه سنه مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادرخان هر دو در جنگ کشته شدند چنانچه شیخ ابو الفضل در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بودند می فرماید که این فتح شگرف که کارنامهٔ روز اقبال روزافزون تواند بود در عرصهٔ قریهٔ سنگرول از مضافات جوسی و پیاک که درین ایام بخطاب الهاباس اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مصر جامع ساخته فتح پور نام نهادند فقط و این آن فتح پور است که از شهر اله آباد بفاصله شش کروه بطرف مغرب واقع است برکنار دریای گنگ مابین بیگم سرای و عالم چند و تاریخ این فتح دولت آئین از عبارت فتح اکبر مبارک برمی آید و قاسم ارسلان در وفات خانزمان و بهادرخان این تاریخ بطریق تعمیه یافته

تاریخ بتعمیه

قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ — جانان میرس انس بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان — آهی ز دل کشید و بگفتا که خون شده ٩٧٥

در مصرعهٔ آخر کلمهٔ آه بمعنی یکعدد است که اگر از الفاظ دو خون شده دور گردد شود تاریخ برآید شخصی دیگر گفته قتل دو سگ حرام بی دین
٩٧٥ اگرچه ازین تاریخ یکعدد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در آخر سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مضایقه ندارد و شخصی
دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکعدد زیاده دارد

تاریخ

٩٧٥ چون خانزمان از این جهان رفت بباد — بنیاد فلک سراسر از پا افتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت — فریاد ز دست فلک بی بنیاد

و از جملهٔ اسیران و قتیلان این معرکه یکی خوشحال بیگ است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام داشت و این قطعهٔ تاریخ ٩٧٥ و بست

تاریخ

خوشحال که بود دیدهٔ اهل خرد — برگشت ز بادشاه از طالع بد
مقتول چو شد بصحبت خانزمان — تاریخ آمد ز گل سرخ زیبا قد ٩٧۴

از کلام ابو الفضل که مذکور شد چنان استفاد میگردد که اکبرشاه شهر اله آباد را که در انوقت به پیاگ اشتهار داشت بالهاباس موسوم ساخته بود چنانچه او میگوید که چون این فتح دولت پیرای رو نمود همان روز موکب معلی بصوب الهاباس که

بعضی بیدولتان دران حدود غبار انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود خاشاک آن ساحت آن زمین بود و در مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت شب جمعه لن عرصه دلکشای منزل فرمودند روز سیوم روی توجه بجانب بنارس آوردند و چون مردم بنارس از نادانی و بیدولتی دروازه جونپور بسته بودند حکم تاراج شد و بزودی بخشش فرمودند و بعد سه روز عنان توجه را بطرف جونپور انعطاف دادند و بعد چند روز از جونپور کوچ فرمود و بطرف کره مانکپور رفتند و ازانجا از فرط عنایت تمامی محال جاگیر علی قلی خان و بهادر خان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون به منعم خان خانخانان تفویض نموده او را رخصت بدانجدود فرمودند و موکب معلی بدولت و اقبال روز مهرشانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جلوسی موافق روز شنبه بستم ذی الحجه سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری بصوب مستقر الخلافت توجه نمودند و روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سنه نهصد و هفتاد و پنج ظلال اقبال بدار الخلافت آگره انداختند

شیخ عبدالعزیز دهلوی

درزمان محمد اکبرشاه بسال نهصد و هفتاد و پنج هجری فوت نموده و چون که شیخ بر پشت خلوط و صحایف ذره ناچیز عبدالعزیز می نوشت چنانچه عزیزی تاریخ رحلتش را ذره ناچیز ۹۷۵ یافته و شیخ عبدالقادر بداونی این تاریخ در سلک نظم کشیده ۹۷۵

تاریخ

عزیز جهان شیخ عبدالعزیز	که عالم همه قطب درویشش بخواند	سوی عرصهٔ آخرت تاخت رخ	وزین تنگنا اسپ همت جهاند
	طلب کردم از دل چو تاریخ او	بگفتا که قطب طریقت نماند	

ایضاً از شخصی دیگر ۹۷۵

عزیز الحق چون عزم سفر کرد	منازل در مقام لامکان یافت	چو تاریخ وفاتش باز جستم	خرد گفتا حیات جاودان یافت

۹۷۵

فتح قلعه چیتور

چون محمد اکبرشاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعه چیتور روانه آنسمت شدند و قلعه را محاصره نموده نقبها از زیر برج قلعه کندیده از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوسی موافق چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخر سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شدند و سنگها بفرسنگها رفت و آواز این قلعه عنیف تا به پنجاه کروه بیشتر رسیده موجب استعجاب متبعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند میرزا اسیری تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو گلگونهٔ اندیشه با پادشاه	سوی عزم چیتور کرد ندرین	بااندک زمان فتح آن قلعه کرد	که با دا جهانش بزیر نگین
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت	ندارد کسی یاد فتحی چنین ۹۷۵	و عزیزی دیگر گفته	دل گفت که بکشاد بزودی چیتور ۹۷۵

لفظ چیتور را بایاید نوشت تا تاریخ برآید بعد فتح چون بادشاه برای نیاز خواجه معین الدین چشتی دیگید وتین انبار کلان ترتیب داده میر علاء الدوله کافی تخلص این تاریخ یافت ۹۷۵ ۹۷۵

تاریخ

شاه دین پرور جمشید سریر — خسرو عهد محمد اکبر — ساخت بی شبهه پی فتح چیتور — دیگ رویین تن و اژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب — دیگ چیتور کشا شد تکبیر

۹۷۵ بنای پل جونپور ۹۷۵

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هفت از محمد اکبر شاه بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخاناتی معزز شده بود و بعد کشته شدن خان زمان و علی قلی خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جون بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و هیچ تغیری در و راه نیافته مهتمم آن پل فهیم نامی غلامی بود و تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطریق تعمیه یافته و در آنجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم قد اسد — بسته این پل را بتوفیق کریم — نام او منعم ازان آمد که هست — بر خلایق هم کریم و هم رحیم
ره بتاریخش بری گر آگهی — لفظ بد را از صراط المستقیم — یعنی اگر عدد لفظ بد را از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود

۹۸۱ تاریخ بر آید و منعم خان در سال نهصد و هشتاد و سه هجری ۹۸۱ در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت بادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است — متقی زمانه شیخ علی است — بلقا بهت عدیل او عدم است — عاجز از وصف و مدح او قلم است
از جمادی نخست بود دویم — کر علی شد با وج چرخ نهم — سال ترحیل او رقم افتاد — وارث الانبیا بحق جان داد
۹۷۵ مولد و موطنش بگجرات است — در تقاوت بلند درجات است — مرقد او بمکه الله است — فیض بخش گدا و هم شاه است ۹۷۵

فتح قلعه رنتهنبور

چون رای سرجن راجه رنتهنبور بار دیگر سرکشی آغاز نهاده بنابر آن محمد اکبر شاه باز در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری باراده تسخیر آن قلعه رفتند و بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی بآن همه حشمت و اجلال بعد از محاصره یکساله دست تصرف بران یافته بود بمیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت

تاریخ

۹۷۶ قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست — شه کفار شکن یافته شیری سال شکست — همدرین ایام یعنی در سنه نهصد و هفتاد و سه هجری عبد المجید آصف خان با رانی درگاوتی حاکمه گره کتنگل ۹۷۶ که مابین صوبه رنتهنبور و مالوه و بهار دکن است محاربه عظیم نمود چنانچه رانی دو زخم تیر برداشته چون عرصه را تنگ دید خود را بخنجر کشت و پسرش که متحصن بود بعد از تردد نمایان بقتل رسید و این رانی تیر و بندوق خوب می انداخت و هرگاه شنیدی که شیری نمودار شده آب نخوردی تا بزخم بندوقش از جان سیر نکردی و بر باز بهادر و دیگران چند بار صف جنگ آراسته غالب آمده بود و پس از آنکه او بالسر کشته شد و قلعه چوراگده مفتوح گردید همه نان

که با رانی و پسرش متعلق بودند جوهر قرار داده در یک محوطه چوب و پنبه و خس و امثال آن تعبیه کردند و در بین و توابع محوطه
مذکوره را آتش زده خود ها را دران انداختند و خاکستر شدند از عجایب قدرت آنکه چون بعد از چهار روز در آن محوطه را کشادند
دو زنان زنده برآمدند که چوبی بزرگ حایل اینها گشته از آتش وقایت کرده بود یکی ازان زنان که کملاوتی نام داشت
خواهر رانی درگاوتی بود و دوم دختر راجه بیراگڈه که او را برای راجه آورده بودند و هنوز باو نرسیده بودند و زنان بعد چون بر
عتبه علیه سلطنت آبروی یافتند

بنیاد قلعه اکبرآباد

در دفتر اول اکبرنامه شیخ ابوالفضل می نویسد که در سنه الهی یعنی در سنه نهصد و هفتاد و دو هجری بادشاه دارالخلافت
آگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح ملکی و مالی اساس قلعه عالی که درخور آن باشد و لائق حال این
سلطنت تواند بود اشارت فرمودند و امر مطاع بنفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون در سمت شرقی شهر
واقع است و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن باختلال انجامیده برداشته در آن
محل منیع حصن حصین و حصار رصین از سنگ تراشیده بنیاد نهند عرض سی گز بادشاهی مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز
رسید مشتمل بر چهار دروازه که بیامن آن درهای دولت بر چهار رکن عالم کشاده شد هر روز سه هزار کس از بنایان
چابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله فعله عمارت بر دوام کار می کردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده
سرخ آتشین که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت که سر موی را
دران راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال ندیده در عرصه هشت سال تا کنگره و فصیل و سنگ اندازها باهتمام
مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میر بر و بحر بنفرغی و فیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت فقط و در کتاب
هفت اقلیم مسطور است که این قلعه در عرض چهار سال بمبلغ هفت کرور تنکه که سی و پنج لکه روپیه باشد صورت اتمام
پذیرفته و همه جا بنای قلعه را باب رسانیده اند فقط و شیخ فیضی تاریخ دروازه اش که در سنه نهصد و هفتاد و سه تیار
۹۷۳ شده + بنای در بهشت [۹۷۳] یافته اند و در انجا ثبت نموده و تاریخ دروازه هتیا پول که در سنه نهصد و هفتاد و شش
تیار شده ملا شیری گفته

تاریخ

کلک شیری پی تاریخ نوشت	بی مثال آمد دروازه فیل ۹۷۶

تاریخ در وفات لاچین [۹۷۶]

لاچین نام شخصی که شاهین خیل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبرشاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرده و تردی
رود که پدرش در هرات بسلک نویسندگان سلطان حسین مرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت
اکبرشاه بخلعت امتیاز ممتاز بود در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

لاچین قدیم شاه لاچین پرور	استغفار شد از زمانه کین پرور	تاریخش اگر کسی بپرسد از تو	کو حیف ند لاچین شده دین پرور ۹۷۶ ۹۷۶

تاریخ فتح بروچ

سلطان محمد مرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ مرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دوم ابراهیم حسین مرزا و سیوم محمد حسین مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اکبرشاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و شش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چاپانیر و سورت را نیز بی جنگ گرفتند و بعد ازان در سنه نهصد و هفتاد و هفت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند

تاریخ این فتح را انتردی آورده چنین یافته

تاریخ

اولاد تمر که در شجاعت فرد اند	شد فتح بهر کجا که رو آوردند	کردند چو فتح بروچ از روی ستیز	تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند ۹۷۷

۹۷۷

بنیاد نهر شیخوپی

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیاز داشته از جمله مصاحبان و ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه مد تها جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبرشاه که او اخر ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه را بجانب کرنال پیشتر برده و از فیض آن زمین فروغ شده باعث رفاهیت حال و ابادانی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب همان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود باتمام رسیده بنابر آن آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخوپی ۹۷۶ یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و شش ۹۷۶ می شود و نی بزبان هندی آب جو را گویند و شاهزاده سلیم را پدرش بسبب انکه تولدش در منزل شیخ سلیم چشتی فتحپوری اتفاق افتاده بود شیخو می گفتند و نواب ترخان در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

در اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایا اکبرشاه را پیش ازین فرزندی چند عطا کرده بود لیکن چون هریکی ازآنها بر مهد عدم دراز کشیده بودند لهذا مدام بدر ویشان و گوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی درویشی صاحب حالت در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف اعتقاد تمام می داشتند چون آوازهٔ خدا اشناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی شیخ بمسامع بادشاه رسید چندی از منسوبان سرادقات عصمت را در انجا برده باميد تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور آرامش دادند و دران فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بسیار بخش امید وار بوده انتظار مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت میبردند تا آنکه بطالع بست چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت گهری از روز رس هیزدهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفتدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه صدف بطون بساحت وجود قدم نهاد چون این نوید دولت افزا در اکبراباد بمسامع بادشاه رسانیدند از جمله ماثر شکر که در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص ساختند و آن دریکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره به شیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معامله با ایزد خود درفته بود که چون این نیت بحصول انجامد از ابواب شکر از دار الخلافت اگره پیاده بزیارت

روضهٔ متبرکهٔ خواجه معین الدین چشتی که سرچشمهٔ اولیای هند واز مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی بتقدیم رسانند چون آنچنان گوهر درج خلافت بر ساحل امید آمد ایفای نذر از شرائط حق گذاری شناخته در روز ابان و هم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه مذکور از دار الخلافت آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمای و بیابان نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز به بقعهٔ قدسیهٔ خواجه موصوف که در اجمیر واقع است واز آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و تقدیم شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارت عالی بنیاد و مساجد و خانقاه در ان حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن پنجاه و دو پل از شب آسمان لبست و هفتم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق شب پنجشنبه سوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق لبست و نهم خورداد ماه سال چهار صد نود و دو جلالی مصادف هفتدهم ابان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی موافق هشتم خریران ماه رومی سال یکهزار هشتصد و یک اسکندری که مطابق هشتم ماه جون انگریزی سنه یکهزار پانصد و هفتاد عیسوی بود بطالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتحپور سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزادهٔ بلند اقبال شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاڑی نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و پدرش محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکرگذاری این عطیهٔ عظمی باراده زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی نهضت موکب معلی بطرف اجمیر فرمودند و روزی چند آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ یافت چنانچه در عرصه سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزادهای بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم با تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد با تاریخ ولادت استخراج می یابد و از مجموعهٔ ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرعهٔ اول تاریخ ولادت شاهزادهٔ اول و از مصرعهٔ دوم تاریخ ولادت شاهزادهٔ دوم حاصل میشود و آن رباعی اینست

تاریخ

سلطان		۹۷۵ شه دید مهر لطف بی پایان را		۹۷۷ در سیم نمود آن مه دوران را		سلیم
شاه		دل سوی شهی کشید گر حسن جمال		از چشم نمود ناز ابروان را ۹۷۸		مراد

۹۷۸

بیت استخراج

دی مهر سلیم این مه دلکش نمود نام		لطف بیان نمود درآن شهد حسن ابرو	

و مولانا قاسم ارسلان قصیده در تاریخ شاهزادهای عالیشان گفته که از مصراع اول اسم و تاریخ شاهزاده سلیم ۹۷۷ و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد ۹۷۸ واضح و لائح میگردد مطلع آن قصیده اینست

مطلع

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل		لوای شاه مراد این اکبر عادل	

۹۷۷

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از مصراع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم ۹ و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه اینست

قطعهٔ تاریخ

داد دو شهزاده بشاه این سپهر ٩٧٧ — چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب ٩٧٨
آن یکی از مین بشاه سریر ٩٧٧ — مژده رسان بود بصد فتح باب ٩٧٨
مژده که مولود نشد اول است ٩٧٧ — گفته از و مصرعی اول جواب ٩٧٨
باد مدام آن شه و شهزاده کام ٩٧٧ — جاه سکندر زفر افراسیاب ٩٧٨
اول از و ثانی شاه جهان ٩٧٧ — ثانی از و دلبر عالی جناب ٩٧٨
آن دگر باعث امن و امان — مهر زمه داده با و مهد خواب ٩٧٨
از دو مبین مصرع ابیات هم ٩٧٧ — مولد شهزادهٔ ثانی بیاب ٩٧٨

و از آن باز که فرزندان رفعت پیوند در موضع سیکری سعادت ولادت یافته بودند بادشاه آن موضع را مبارک و میمون انگاشته بناهای عالی در انمقام نهادند و آن موضع را پای تخت خود گردانیدند چنانچه این کوه که از وحشیان و درندگان معمور بود در عرصه چهارده سال پر از عمارات و باغات و منازل و جاهای خوش و مکانهای دلکش گردید و بعد از فتح گجرات نام این موضع را فتح آباد خیال فرموده بودند لیکن بزبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت

مسجد فتحپور سیکری

این مسجد بر بالای کوه فتحپور سیکری است و بمسجد شیخ سلیم چشتی مشهور است و شیخ موصوف از نذر و نیاز ملکه والی احمد آباد و از نذر و نیاز اکبر شاه بادشاه که بجهت ولادت جهانگیر مقرر کرده بود و بنای این مسجد رفیع را در سنه نهصد و هفتاد و شش انداخته و در مدت چهار سال در سنه نهصد و هفتاد و نه پیرایه اتمام پوشانیده شیخ عبد القادر بداونی تاریخ بنیاد آن چنین یافته

تاریخ

هذه البقعة قبة الاسلام — رفع الله قدر بانیها
قال روح الامین تاریخه — لایری فی البلاد ثانیها ٩٧٦

و دیگری بیت معموره آمده از آسمان ٩٧٨ یافته و اشرف خان میر منشی در تاریخ اتمامش این قطعه گفته ٩٧٨

تاریخ

در زمان شه جهان اکبر — که از و ملک را نظام آمد
شیخ الاسلام مسجدی آراست — کز صفا کعبه احترام آمد
سال اتمام این بنای رفیع — ثانی المسجد الحرام آمد ٩٧٩

کلمه آمد در تاریخ مذکور شاعر برای قافیه ابیات آورده است و با تاریخ کاری ندارد و در جهانگیر نامه مسطور است که این عمارتی است عالی و از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکهه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر فراز کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل بمشرق روضه شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن ازین مصرعه استخراج می یابد
٩٨٣ شد در شکست طاق سپهر بلند ٩٨٣ و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی منقوش است کتبه فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه فتح ملک دکن و داندیس که سابقا مسمی بخاندیس بود نمودند سنه ۴۶ الهی موافق سنه ١٠١٠ بفتحپور رسیده عزیمت آگره فرمودند

تا نام زمین و آسمان ہست — تا نقش وجود در جہان ہست
نامش بسپہر ہمنشین باد — ذاتش بجہان ابد قرین باد

وحمامی کہ پیش دروازہ کلان با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدولہ نواب اسلام خان صوبہ دار بنگالہ آنرا تعمیر ساختہ و لاڈلی بیگم کہ ہمشیرہ شیخ ابو الفضل بود منکوحہ اوست و مادر نواب اکرام خان در وضہ لاڈلی بیگم در اکبراباد است و نو محلہ فتحپور سیکری تعمیر ساختہ نواب اکرام خان است کہ ہنوز آن مکان باتمام نرسیدہ بود کہ بانی اش فوت کرد و این تاریخ اگرچہ درست نمی آید زیرا کہ صرف سنہ نہصد و سی ازان استخراج می یابد میگویند کہ تاریخ انتقالست

تاریخ

۹۳۰ سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل — گفت زیبا منزل اسلام خان
۹۳۰
اگر بجای نام اسلام خان کہ در تاریخ ہست نام اکرام خان بنویسند شاید کہ درست آید

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بہاء الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سنہ ہشتصد و ہشتاد و سہ ہجری متولد شدہ و کلمہ
۸۸۳ نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در اصل از دہلی است و مرید خواجہ
ابراہیم چشتی است مدت العمر روزہ طی مید اشت و در کوہی متصل موضع سیکری صوبہ اکبراباد کہ حالا بفتحپور سیکری
اشتہار دارد بسر می برد سہ مرتبہ بحج رفتہ و سال تشریف آوردن او از حج بموضع سیکری سنہ نہصد و ہفتاد و یک
۹۷۱ ہجری است چنانچہ تاریخ آن درین مصرعہ یافتہ اند مصرعہ ماہ اوج شرف بہند آمد و اکبر شاہ بادشاہ را با ایشان
اخلاص و اعتقاد بسیار بود چنانکہ پیش ازین مذکور شدہ عمری دراز یافتہ و در بست ہفتم رمضان سنہ نہصد و ہفتاد
و نہ از جہان رفتہ در عبارت شیخ ہندی تاریخ فوت او یافتہ اند روضہ او بالای کوہ فتحپور سیکری برو مقابل بلند
۹۷۹ دروازہ بر سمت شمال مایل بشرق واقع است و این عبارت و تاریخ بر مرقد او منقوش

کتبہ بر مرقد

تاریخ وفات شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی قدس اللہ سرہ العزیز
معین ملت و پیر طریق شیخ سلیم — کہ در کرامت و قربت جنید و طیفور است
منور است از و شمع خانوادہ چشت — فرید گنج شکر را خلف ترین نور است
دو بین سالش زخود فنا و بحق باقی — کہ سال رحلتش اندر زمانہ مشہور است

چون عدد از مادہ تاریخ یعنی از الفاظ ز خود فانی بحق باقی کم گردد سال مقصود حاصل شود چنانچہ عزیزی دیگر بدین طریق گفتہ

تاریخ

۹۷۹ چو بار الم کنی از بن کار بود و می آید — خرد گوید سن وصلش ز خود فانی بحق باقی
و این دو تاریخ یکی از کتاب مخبر الواصلین و دیگری از تذکرہ الشعراء تصنیف محمد افضل سرخوش نوشتہ شد

تاریخ

عارفی بی نظیر شیخ سلیم — مرشد و رہنمای ہفت اقلیم
۹۸۰ سال ترحیل آن ولی کریم — ہاتفم گفت بدر خلد سلیم
از مہ صوم بست ہفتم بود — کہ بخلدش ز دہر نقل نمود
در فتحپور بر بلندی کوہ — مرقد اوست با علو و شکوہ

تاریخ

معین ملت و شیخ اسلام آنکہ در قربت — ز شبلی و جنید ار نہ برتر گو مثیلش ثانی
ربود از عرصہ دنیا و دون گوی کمیا لیست — خرد در یافت و گفتش سلطان سلطانی

فنا از خود و بقا با حق بود معلوم درویشان		از آن شد سال تاریخش حق بازجو و فانی	

۹۸

۹۸۱

نوائی پیرزاده

پیرزاده سبزواری شهرت داشت در زمان اکبر شاه بهندوستان آمده مدتی مدید از ملازمان درگاه بود در سنه نهصد و هفتاد و نه در بلده لاهور در پای دیواری سر بزانوی تفکر داشت ناگاه از تند باد حوادث سنگی بر سر افتاد و جان داد و چون در سرائیدن نغمه بی نظیر بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در تاریخ رحلتش باین ترانه مترنم شد

تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفا کیش	خوش الحان بلبلی از بوستان رفت ز پیر عقل جستم سال فوتش	چنانش چرخ سنگی بر کمر زد بگفتا پیرزاده از جهان رفت	گران مجروح گشت و از میان رفت

۹۷۹

۹۷۹

شاه عبد الغفور عرف بابا کپور

اصلش از کالپی است و انتسابش در سلوک بسلسله شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد که از ان سنه نهصد و هفتاد و نه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است سال نقلش که احسن و خوب است	ماه عالم کپور مجذوب است گفت هاتف کپور مجذوب است	آنکه او بوده عاقبت محمود مرقدش در گوالیار به بین	شاه عبد الغفور نامش بود مسندش بر سریر خلد برین

۹۷۹

۹۷۹

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی آنرا متصرف شده بودند رفته الولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب خانخانان بیان رقم دچهار ربع یافته از ان جمله بر خالی سعی

تاریخ

۹۸۰ یوم الاحد ثانی ربیع اول در زبان هندی اتوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ قهر گجرات آمده تاریخ

۹۷۹ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده پرسید که تو این چنین تاریخ بی ادبانه چرا گفتی او گفت که

من این تاریخ نگفته ام بلکه شاه گجرات آمده گفته ام بادشاه شنیده اورا انعام بخشید و ملا احمد مهرکن لد ملا حسین

۹۸۰ نقشی سکه بنام بادشاه کنده باین تاریخ گذرانید و مورد سرفرازیها گردید

تاریخ

خسروا سکه گجرات بنام تو زدند	ملک را سایه عدل تو تبارک بادا	ای خوش آندم که چو تاریخ وی از سر عیسی	گو میت سکه گجرات مبارک بادا

۹۸۰

۹۸۰

ذکر ولادت سلطان دانیال

در زمانیکه محمد اکبر شاه باراده تسخیر گجرات رفته بودند و موکب اقبال در حدود سرکار ناگور نزول اجلال فرموده قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید مسرت افزای تولد فرزندی بعرض رسانیدند ولادتش بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب آسمان نسبت هفتم شهریور ماه سال هفدهم الهی موافق شب چهارشنبه دویم جمادی الاول سال نهصد و هشتاد هجری بحسب رویت و شب سوم بحسب اوسط مطابق سوم مهر ماه جلالی سنه چهار صد نود و چهار ملکی مصادق نسبت دیکم بهمن ماه قدیمی

سال نهصد و چهل و یک یزدجردی موافق نهم ایلول ماه رومی سال یکهزار هشتصد و سنه اسکندری که موافق دهم ستمبر ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و هفتاد و دو عیسوی بود بطالع حمل بمحاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطه فیض انتمای اجمیر در بقعه قدسیه شیخ دانیال نام درویشی از بقعه راجه بهاریمل کچهواهه که بادشاه او را بسبب اینکه زمان ولادت نزدیک رسیده بود بخانه درویش موصوف گذاشته بودند بوقوع آمده مولد گرامیش که خانه شیخ دانیال بود بنابران بشهزاده سلطان دانیال موسوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکبرشاه از فتح گجرات فارغ شد در سنه نهصد و هشتاد بجهت تنبیه و تادیب مرزا ابراهیم حسین و مرزا محمد حسین پسران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و بروچ و برووده و جانپانیر را در تصرف خودها داشتند و در قلعه سورت که بر کنار دریای شور واقع بود متحصن شده بودند از سواد احمداباد گجرات متوجه شده در بست و پنجم ماه شعبان سنه مذکور به بندر سورت رسیدند و در کنار حوض وسیع نزول فرمودند و بر دور حصار نقبها زدند و تا دو ماه از طرفین مقاتله و مجادله ماند آخر اهل قلعه عاجز شده قلعه را تسلیم بادشاه نمودند و این فتح بتاریخ بست سوم شوال سمت ظهور یافت و اشرف خان میرمنشی در تاریخ فتح آن قلعه گفته

تاریخ

کشورکشای اکبر غازی که بی‌سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت ٩٨٠
تسخیر کرد قلعه سورت بحمله‌ای
اینها ز دولت شه عالم بعید نیست
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست ٩٨٠

حاجی افضل بلگرامی

مردی بزرگ معتقد فیه بود در بلگرام بر مسند هدایت و ارشاد بسر می برد بعد وفاتش تردی بیگ سلطان در سنه نهصد و هشتاد هجری بر مرقد او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعه تصنیف شیخ نظام متخلص بضمیری بخط نستعلیق در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد تعبیه نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که میر اهتمام تعمیر بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمیداند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر گشته
ز تردی بیگ سلطان یافت بنیاد
خطاب و جلال الدین محمد
برای مرقدش این پاک گنبد
بتاریخش نهان و آشکارا
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت
ضمیری جست سال این بنا را
خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد ٩٨٠
ازین دار فنا در دار سرمد
بلفظ فارسی و هم باجد ٩٨٠

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضایل و کمالات صوری و معنوی محلی بود ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

١٣٠ درین مدینه پس از هجرت رسول امین | گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین
بشهر هند حدوث آمد از زبان قلم | بدین حضیض حوادث ز اوج علیین
٩٣٠

در ابتدا بهند دکن وارد شده چنانکه باید اختر مرادش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بها در شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه بوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد

قطعه

ای غزالی بحق شاه نجف | که سوی بندگان بیچون آی
چونکه بیقدر گشته آنجا | سر خود گیر و زود بیرون آی

چه سر غزالی که عین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را دران زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی علاوه صله یافته در حین کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بدست اولیای دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول اوست که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت برگ مجاز از عالم فانی در گذشته در سرکیج گجرات که مقبره مشایخ کبار و سلاطین نامدار است مدفون گردید وفاتش شب جمعه بست هفتم رجب سنه نهصد و هشتاد هجری دست داده تاریخش ازین ابیات که تعمیه تارک است دریافت گردد

تاریخ

بود گنجی غزالی از معنی | مدفنش خاک پاک سرکیج است
بعد یکسال سال تاریخش | احمداباد و خاک سرکیج است
٩٨١

٩٨١ یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ بر آید و عدد اشعار غزالی از غزل و مثنوی هفتاد هزار بیت است

ملا علی محدث طاری تخلص

زهد و تقوی بمرتبه کمال داشت در سنه نهصد و هشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت او این قطعه گفته که آنهم بطریق تعمیه تارک است و یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

دریغا که ناگاه ملا علی را | ربود از میان دست بردحوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر | بگو مرده ملا علی محدث
٩٨١

٩٨١

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان بادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری در روم بر تخت شاهی نشست و تاریخ جلوس او ازین مصرعه که بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

٩٧٤ سلطان سلیم اولدی صاحبقران عالم ٩٧٤ او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه هند و شاه طهماسپ صفوی بادشاه ایران بود و در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بعد حکومت هشت سال فوت کرده و پسرش سلطان مراد بجای او نشست و زیاده از بست سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنه نهصد و هشتاد و دو هجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغه تعمیر آن باغ بود روزی شخصی از صاحب طبعان بارادهٔ سیر باغ مذکور رفت داروغه نگذاشت رنجیده شد و این رباعی که دران شکایت داروغه و هم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیه است بپادشاه گذرانید و مورد عنایات بادشاهانه گردید

تاریخ

۱۱ ۱۲ ۹۳ ۲۱

در باغ فرح بخش گذر کن شها ها	برلاله و یاسمن نظر کن شها ها	نعمت خان راز بهر تاریخ بناش	از باغ فرح بخش بدر کن شها ها

۹۸۶

یعنی چون از اعداد باغ فرح بخش عدد نعمت خان دور کنی تاریخ بنای باغ برآید اما معلوم نشد که این باغ کجاست و در وقت کدام بادشاه تعمیر یافته در آنشاء چهار چمن مسطور است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار است اما باغ فرح بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت ونضارت گلهای دست فضا و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان ونقش ونگار عمارات متعدد و صفای آب روان وتلالو بهای حوضهای کلان ونهرهای عریض و جوی های طویل واقسام آرایش وآراستگی بر باغات دیگر شرف دارد و در شاهجهان نامه مرقوم است که شاهجهان بادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار وبست ونه باغ فرح بخش در کشمیر تعمیر نموده اما تاریخ مذکور در باب این هردو باغ نمی تواند بود مگر آنچه که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمد نگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلنشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته اند مانند برکه نیلگون فلک بی پایان و بیقیاس در درون برکه عمارتی بنا شده که دست هیچ بناء مثل آن چنان بنای ننموده فقط شاید که تاریخ مذکور صدر در باب همین باغ باشد

داود شاه بادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو واکبر شاه را خبر رسید که داود شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانفرما شده و شهر تاتیه را که خان زمان علی قلی خان بنا نهاده معمور گردانیده بود تاخت و تاراج نموده ولودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده وهلاک ساخته از استماع این خبر بادشاه از اکبرآباد کوچ بر کشتی نموده متوجه آن سمت شدند چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از بهر کشایش این عقده مشکل که فتح گرا باشد فال گرفته شود بهتر است بنابران در این روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر بی نظیر بود بامر عالی صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس بادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانچه بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** زود ی اکبر از بخت همایون برد ملک از کف داود بیرون بعد از چندروز همچنان ظاهر شد القصه تاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی بحوالی قلعه پتنه رسیدند و در انجا جنگ واقع شد و داود خان متوهم گردیده در شب بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در انجا کشته شد

۹۸۳ تاریخ آن فتح را مصرع ملک سلیمان ز داود رفت یافتند فقط

شاه طهماسپ صفوی

۹۹۳

پسر شاه اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه بست و ششم ذی الحجه سنه نهصد و نوزده بوقوع آمده و آفتاب

۹۱۹ عالم افروز تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر نوزدهم ماه رجب سنه نهصد و سی هجری در ایران بر تخت سلطنت نشسته و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعه گفته

تاریخ جلوس

طهماسپ شاه عالم کز نصرت الهی	جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی	جای پدر گرفتی کرده جهان مسخر	تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی

۹۳۰ و چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسپ نیز تاریخ جلوس شده و خاتم فرمان بدین نقش ختم گردید چنانچه در ین باب گفته اند قطعه شرف بندگی شاه نجف یافته چون ز هدایت طهماسپ

نقش مهرش شده تاریخ جلوس بنده شاه ولایت طهماسپ ۹۳۲ ودر تذکره کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که تاریخ ۹۳۲
جلوس او از قول شاه ولایت بر آورده اند که فرمود مصرعه لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان باعتقاد اهل تشیع اشاره بظهور
صاحب الامر آخر الزمان که نهصد و سی عددش باشد تاریخ جلوس او میشود این بادشاه را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام
سلطنت فراغ حاصل گشتی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانچه
از نیت درست و حسن اعتقاد در عنفوان شباب بتوبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه که عمرش بیست ساله
بود از جمیع مناهی توبه کرده وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کرده و در سنه نهصد
و شصت و سه جمیع امرا و اعیان قزلباشش بموافقت او بتوبه رغبت نمودند و از غرابت حالات عبارت توبه نهصد و شصت و سه موافق
تاریخ آمد چنانچه در رشته نظم کشیده انظم سلطان کشور دل طهماسپ شاه عادل سوگند داد تو به خیل و سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا ۹۶۳
۹۶۳ سر الهی است این بنگر مباش این را در سنه نهصد و چهل و چهار فتح شروان نموده و تاریخ آن در مقام خود نوشته شده در سنه نهصد و شصت
و نه با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نموده و در زمان دولت او همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده بایران رفته و بامداد او
باز سلطنت هندوستان رسیده بعد سلطنت پنجاه و سه سال شب سه شنبه پانزدهم صفر سال نهصد و هشتاد و چهار ازین جهان فانی
بملک جاودانی سفر کرده بموجب وصیت نعش او را بمشهد برده دفن کردند تاریخ وفات او را در کلمه دوازده امام یافته اند چه عدد
عبارت امام هشتاد و دو است اگر دوازده بار هشتاد و دو گرفته شود نهصد و هشتاد و چار گردد که از مطالب خبر میدهد و پانزدهم شهر صفر ۹۸۴
۹۸۴ ۹۸۴
دگور شش پر نور نیز تاریخ وفات اوست

شاه اسمعیل صفوی ثانی

پسر دویمی شاه طهماسپ صفوی است چون پدرش فوت کرد شاهزاده سلطان حیدر مرزا که حاضر بود و بعضی امراسلطنت را
مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد اما خواهر نامهربان او پری خانم او را بدغا اندرون حرم طلبید کشته بقتل رسانید
و اسمعیل مرزا که بیست سال بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود بسعی خواهر خود از قید مستخلص گشته در سنه نهصد و هشتاد و چهار
بر تخت سلطنت نشست و اکثری از امرا و برادران و بنی اعمام را بقتل رسانید میر حضوری ولد امیر سید علی محتسب این رباعی
در تاریخ جلوس او انشا نمود که شانزده بار از ان تاریخ بر می آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا گیرند چهار تاریخ بر آید
و اگر اعداد حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علحده بگیرند همان تاریخ شود و اگر عدد حروف منقوطه یک مصرعه را با هیچ یکی
از مصارع دیگر بگیرند همان تاریخ بر آید و همبرین منوال اگر عدد حروف غیر منقوطه هیچ یکی از مصرعها با مصرعه دیگر بگیرند نیز همان
تاریخ شود و تاریخ اینست

تاریخ

۹۸۴ الحمد ایا طبع وفا گستر ما	۹۸۴ کامد مه یوسف منشش آن بر ما	۹۸۴ شاه اسمعیل نام و نصاف بعلم	۹۸۴ طهمسپ منشش مه همایون فر ما
در صنعت این رباعی از لطف نگر	کش هر مصراع گشته تاریخ مثل	بانقطه هر دو مصرعه و بی نقطه	گر دو دو و چهار تاریخ جمل

۹۸۴

چون مزاج بادشاه از طریق مذهب سنی مایل بود نقش سکه را که پیش ازین در ایام پدرش لا اله الا الله محمد الرسول الله و علی ولی الله بود آن را موقوف ساخته فرمود که این
بیت بر سکه نقش نمایند بیت زمشرق تا بمغرب گر امام است * علی و آل او ما را تمام است * دو ماه پیش از وفات شاه دو ذو ذنابه که بموافق رای منجمان ایران دلیل
زوال یکی از بادشاهان است در برج قوس ظاهر شده و غدغه عظیم بخاطر سلطان راه یافت زیرا که قواعد نجومی بران دلالت میکند

که هرگاه ذوذنابه درخانهٔ صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را معدوم میسازد و شاه اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه همدران ایام بعد از سلطنت یکسال و هفت ماه بروز یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین درگذشت در کتاب طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بست و سوم الهی ستاره که آنرا ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق و خراسان پریشانی تمام روی خواهد داد و درین سال فرمانروای مملکت ایران درگذشت و تفرقه تمام بحال مردم آنجا راه یافت فقط اسنه نهصد و هشتاد و شش که دران کتاب مرقوم ست غلط مینماید زیرا که از کتب انگریزی هم ثابت ست که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود پدید آمده و همدرین ایام اکبر پادشاه بقصد کابل از دهلی کوچ کرده بودند که این ستاره ظاهر شد و بادشاه مراجعت نموده باکبرآباد آمدند بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میر حیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کمال داشت این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه گفته دُرّی سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه عجم جاه گیتی پناه	که بیخ از گردون بدانش قسم	جهاندار و قهار گردون وقار	که بودش لقب قهرمان عجم
از وهست در کام ضحاک بار	وز و خاک بر فرق جمشید جم	پی تاجداران روی زمین	برافراخت در هر سالی علم
پی پادشاهی زیر زمین	بیکسال دگر در عدم زد قدم	دو تاریخ زیبنده هیچ است نگر	که بر لوح عالم نگارد قلم
یکی بهر جا مش در اقلیم دهر	پی بهر غرش بملک عدم	شهنشاه روی زمین گشت ثبت	شهنشاه زیر زمین شد رقم

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندرشان ملقب به محمد خدابنده برتخت ایران جلوس فرمودند ۹۸۵

امیر عبدالقادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسپ صفوی پنج سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط دری بدست جمعی از اعراب سعیدی شربت شهادت چشید چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و ... هجرت	در ملک فنا بود بلای ظاهر	سلطان قضات اهل ... کشتند	اعراب سعیدی که کم اندازکافر
	تاریخ وفاتش زخرد پرسیدم	گفت آه شهید سید عبدالقادر	

در مصرعه اول سال نهصد و هشتاد و نه است و از روی حساب جمل از ماده تاریخ دو عدد کم میشود ۹۸۷

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابوالقاسم در پانزده سالگی خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و حق تعالی وی را چندان قبول عامه بخشیده بود که هرچه کردی مدنموی در زمان آمد و در قرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهند افتاده تفقدات و التفات بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم فیلیه که گفته بود یک لکه تنکه مبلغ گرفت و بعد ازان حکم شد که هرگاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پا مزد بدو دهند او ازان جهت ترک ملازمت کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس به تعشق بهار جهان برادر خان زمان مدتها بسر برد و پس ازان باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید فوتش بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی

سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در جوار دروازه مدار جاهی بانام بود عمرش آنچه شهرت داشت
صد و ده سال بوده مولانا قاسم بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی
یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت :: خوش طبع :: تاریخ برآورده اما یکعدد کم میشود و مولانا عارفی ولد مبارک مسخره
این مصرعه یافته تاریخ زجهان رفته قاسم کاهی و شیخ فیضی چنین یافت

تاریخ

٩٨٨ تاریخ وفات سال و ماهش هم | گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور دکن بر سریر حکومت نشسته
٩٨٨ و بعد سلطنت بست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه سرای کشته شد شاعری تاریخ
وفات او درین عبارت یافته شاه جهان شد شهید

ملا حسین نقشی

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هر که پیش او شاگردی کردی بدولت صوری
و معنوی رسیدی وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و هشتاد و نه هجری واقع شده و یکی از سخنوران تاریخ وفاتش بیافته چنین گفته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین حسین عزیز
علم او همدوش تشریف عمل

آنکه بود از فضل مخدوم دیار
فضل او همدست حکم کردگار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا

اصفیا را از جمالش آبرو
چون برفت از عصر آن جمع صفات
گشت دیگر مقتدای روزگار

اولیا را از وجودش افتخار
سوی جنت زین جهان بی مدار

٩٨٩

شیخ جلال تهانیسری

بتاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

عارف ذات ایزد متعال
ماه ذی الحجه چهاردهم

قطب و غوث زمانه شیخ جلال
بود کان شیخ شد بحج سهم

ذات او بود از قدم تا سر
سال ترحیل آن ستوده خصال

گل خورشید باغ تهانیسر
شد رقم در بهشت جای جلال

٩٨٩

خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور نیز میخوانند در امور حساب دانی و بصفت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه
پایه قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام درگذشته و بعد از چهار سال که از روی استحقاق و استقلال بمهم وزارت
پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و من بعد جمعی از حاسدان حسد نموده خطی به وزیر زبان
او بجانب میرزا محمد حکیم برادر بادشاه که درانوقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشتند و بسعی راجه بیربل و جمعی دیگر که از
سختگیری او در معاملات رنجیده بودند حکم نفاذ یافت که او را از حلق آویزند فرمانبرداران بارگاه سلطنت در نزدیک سرای
کوت کچهوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عزیزی تاریخ

وفاتش را ثانی منصور حلاج + یافته و بحسب اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شخصی نظم کرده بود ۹۸۹

قطعه

شاه منصور خارسی که بود	دائم آزار مردمان کارش
زین عمل عنقریب می بینم	همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه جهت تنبیه مرزا محمد حکیم بکابل رفتند هرچند از مردم معتبر از تقصیر خواجه منصور تفحص و استکشاف نمودند هیچ دریافت نگردید آخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان دشمنش بود بنا بر آن بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبدالرضا همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را وفات شاه قاسم ۹۹۲ یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را ؛ الهی عاقبت محمود گردان + یافته ۹۹۲

کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم ۹۹۲

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با راجه بهگوانداس ولد راجه بهاریمل کچهواهه که از عقیدتمندی بپایه دالامارت رسیده بود منسلک فرمودند و بروز نوروز جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را بداد و دهش مستغنی ساختند و شیخ ابوالفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزاست

تاریخ

زهی عقد در پاش سلطان سلیم ۹۹۳	که پرتو دهد سال امید را ۹۹۳
ز پروردن آفتاب دول	قرانی شده ماه و ناهید را ۹۹۳

۹۹۳ ۹۹۳

و بعد چندگاه صبیه رضیه راجه اودی سنگه ولد رای مالدیو مرزبان جوده پور که بوسعت ولایت و کثرت لشکر سردار جمیع راجه های عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او ابوالمفاخر ۹۶۱ و ابوالفضائل ۹۶۱ یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشته و باغوای خانزمان علی قلی خان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار هجری باراده تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بودند چون شنید که اکبر شاه لشکرکشی کرده بر سر او می آید از لاهور باز بکابل مراجعت کردند و در اندیار بعمر سی و دو سالگی شانزدهم امرداد ماه الهی سنه ۳۰ جلوسی اکبرشاهی موافق ماه شعبان سنه نهصد و نود و سه هجری ۹۹۳ فوت کرده و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان براجه بهگوانداس و پسرش کنور مانسنگه حاکم پنجاب صادر گشت که بکابل رفته آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه آرند و خود نیز بکابل تشریف بردند

شیخ ابراهیم

نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست انوار شایستگی از پیشانی او هویدا بود اما از همنشینی طبیعت پرستان بحیز واز پارسائی بجاده بی باکی افتاد چندانکه سوء مزاج شد و بیماری سخت روداد و در سالیکه اکبرشاه خبر وفات برادر خود مرزا محمد حکیم شنیده بسوی کابل نهضت فرموده بودند او

او نیز همراه بود اما بسبب افزونی دنجوری او عطابه تنها پسر گذاشته رفتند و در انجا تا نزدهم مهر ماه الهی سال سی ام جلوسی موافق ماه شوال سنه نهصد و نود و سه هجری بسختی در گذشت و کار آگهان را عبرت نامه باز گذاشت

ابیات

مباد اخرد شد غرق شراب ... گزین نیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند ... نه از بهر شوخی و مستی خورند

تاریخ رساله مناجات

این رساله الشیخ ابو الفضل علامی بحکم اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری مطابق سال بالف صد و هشت جلالی تصنیف نموده بود این رباعی از آن رساله است

رباعی

بصحرای عدم خوش خفته بودم ... مرا با نیستی خویش خوش بود
ازان خواب خوشم بیدار کردی ... ندانم تا ازینت چیست مقصود

تاریخ بسال هجری

بحمد لله که این فرخنده نامه ... که از کلک ارادت شد فراهم
پی تاریخ این اتمام هجریست ... بفرمان شهنشاهی ست گرعقل
۹۹۳
ارادت نامهٔ سلطان عالم ... بر و اسرار غیبی نیست مبهم ۹۹۳

تاریخ بسال جلالی

این رقم غیب که معنی اش هست ... نامهٔ وجد دل ارباب مجد
راه بتاریخ جلالیش برند ... چون بشمارند مناجات وجد
۱۰۰۸

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود باد خوان که در هندوی بهاٹ گویند و نام او مهیس داس بوده است چون بملازمت اکبر شاه رسید بسخن پیرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دو هزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خاص الخاص گشته در زمره محرمان حریم انس و همسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و بعد ازان بخطاب بیربر که معنی آن بهندی بهادر است سرفرازی یافته اکثر خطابات شاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب دانشور راجه بیربر در ایامیکه محمد اکبر شاه در کابل بود او را از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد بجور که بنگاه افغانان یوسفزئی است فرستاده بودند و مدتی با ایشان جنگ و جدال داشت تا آنکه هفتم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری با بسیاری از مردمان کار بکار آمد ازین سانحه تا دو روز بادشاه هیچ طعام نخوردند و ملا شیری نیز همدرین معرکه شهید شد

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی است در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد اوست فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمد
۹۳۸
او را سلطان سکندرشان نیز مینویسند چون برادرش شاه اسمعیل صفوی بعد فوت پدر بسلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادگان را از قید هستی بملک نیستی فرستاد خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز سکونت داشت و دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کس بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز هلاک سازد اما پیش از انکه این امور شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه نمایند اما امرایان دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و چونکه

همشیره او نواب پری خانم میخواست که خود رتق و فتق مهمات سلطنت کرده حسب الامر پادشاه او را بخفه هلاک نمودند بعد از آن حرم محترم او خیر النسا بیگم بجهت ضعف باصره شوهر خود و صغر سن شهزادگان مهمات سلطنت را سرانجام میداد و چون اینمعنی موافق مزاج امرا نبود بعد چندے اتفاق نموده او را نیز بخفه هلاک ساختند و سلطان حمزه مرزا را بولیعهدی پدر قبول نمودند و حمزه مرزا تا چند سال بجای پدر بامور سلطنت می پرداخت تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و چهار هجری در صدود گنجه از دست دلاکی بتحریک امرا کشته شد چنین نوشته اند که ولادت مرزا بطالع سنبله شده و صاحب طالع اش عطارد بود و در آن اوقات احتراق عطارد واقع شده بود از تاثر آن این حادثه روی داد و از اتفاقات غریب احتراق عطارد ۹۹۴ موافق تاریخ این واقعه هائله است بعد شهادت او مرزا ابو طالب را که پسرے خورد ساله بود قائم مقام ولیعهد پدر ساختند اما مرزا عباس که در مشهد بود در سنه نهصد و نود و شش هجرے با عانت مرشد قلیخان فوجے عظیم جمع نموده بر ایشان آمد و پدر و برادر را معزول ساخته در قزوین بر تخت سلطنت نشست +

مرزا سلیمان بدخشی حاکم بدخشان

ابن خان مرزا ابن سلطان محمود مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا از اولاد امیر تیمور صاحب قران ست وقتیکه پدرش خان مرزا حاکم بدخشان در سنه نهصد و بست و هفت هجری فوت کرد مرزا سلیمان هفت ساله بود بابر شاه بادشاه که در آن ایام در کابل بود باستماع این خبر پسر خود شاهزاده محمد همایون را بحکومت آنولایت نامزد ساخت و بعد فتح هندوستان حکومت بدخشان بمرزا سلیمان داد او را پسرے بود مرزا ابراهیم نام در شجاعت تمام و سخاوت رشک عمام بود ولادتش در سنه نهصد و چهل و یک هجری که موافق نخل امید پدر است در بدخشان اتفاق افتاده در ایامیکه مرزا سلیمان بر سر بلخ رفت پسر او مرزا ابراهیم که بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت در معرکه بدست مردم پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ افتاد و باشاره او از دست کوراک که نام جلادی بود کشته شد این واقعه در ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و هفت بوقوع آمده و تاریخ این قصه کوراک کشت ۹۶۷ + یافته اند و مرزا سلیمان + کو نخل امید پدر ۹۶۷ تاریخ یافته و عزیزی در مرثیه او این رباعی گفته و بعضی گفته اند پدرش گفته

رباعی

اے لعل بدخشان ز بدخشان رفتی — مانند خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتمی سلیمان بودے — افسوس که از دست سلیمان رفتی

و گویند که پیشتر از قتل خود بدو روز مرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع اش اینست **بیت** رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل + و مرزا ابراهیم مذکور را پسری بود مرزا شاهرخ نام چون بحد بلوغ رسید باغوای بعضی فتنه انگیزان اکثر ولایت بدخشان را متصرف شده خواست که جد خود را از میان بردارد مرزا سلیمان از اینمعنی دل تنگ شده گریخته نزد مرزا محمد حکیم برادر اکبر شاه که حاکم کابل بود آمد و طلب کمک نمود و چون مرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را از درگاه اکبر شاه چشم داشته در ثلث و ثمانین و تسعمائه رو براه هندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه باعزاز تمام پیش آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفت و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال رخصت حجاز حاصل نموده از بندر سورت بکشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه عبدالله خان اوزبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمام آن دیار را متصرف شده در بدخشان نیز استیلا یافت و مرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده و بمراحم خسروانی سربلندی یافت هم درین سال محمد حکیم مرزا در کابل فوت کرد و چون فرزندان مرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آنولایت را بتصرف بندگان درگاه در آرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائه مرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبدالله خان اوزبک

جنگ کرده غالب آمد و مرزا سلیمان که همدران ایام بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبهٔ ازبک باز از بدخشان فرار نموده متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائه سال سی و دوم از تاریخ الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هفتاد و هفت سالگی روز شنبه هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ هجری مطابق سنه سی و چهارم الهی در لاهور درگذشت و تاریخ وفات او را بخششی یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محله قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه هزیمت یافته در بلگرام رسیده شیخ سلیمان بخدمتش رسیده و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری نشان من ست اگر باز بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون بادشاه باز بادشاه هندوستان گردید شیخ مذکور بپایهٔ تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فائز گشته صاحب وثیقه گردید و مولانا ضمیری را که از خواهرزاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده و هر دو بپایهٔ تخت حاضر می بودند شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و نود و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ای سلیمان — که تاج مکنتش شد تا سر ماه
حدیث خلق و احسان و حیایش — شده افسانه در عالم بافواه
چو با جاه و جلال خویش این شیخ — گرفته جانب خلد برین راه
شده پیمانه آنش پر چون بتقدیر — بوقت رحمت حق اولین ماه
بسوی جنت عالی روان شد — بحکم ایزدی آن طالب متواه
پی تاریخ فوتش در بدیهه — خرد گفتا کجا آن شیخ با جاه ۹۹۷

و قطعه دیگر مولانا مذکور در تاریخ وفاتش گفته و این مصرعه مادهٔ تاریخ است
شمار سال وفاتش بیان خلد برین ۹۹۷ ۹۹۷

میر فتح الله شیرازی و حکیم ابو الفتح گیلانی

امیر فتح الله بصفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سائر فضلای زمان امتیاز فراوان داشت و در جمیع علوم خصوصاً در اقسام علم حکمت و فنون صنائع ممتاز بود از شیراز در هندوارد شده در خدمت سلطان علی عادل شاه والی بیجاپور منصب وکالت یافته و پس از فوت وی که در سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بوقوع آمده بدرگاه اکبرشاه رسیده مخاطب بعضد الدوله گردید و روز بروز مواد جاه و جلالش در فزایش بود تا در سنه نهصد و نود و هفت بادشاه او را همراه گرفته بکشمیر رفتند و او در سری نگر که دار الملک کشمیر ست بمرض اسهال درگذشت وقتیکه بادشاه از فوت وی اطلاع یافت بسیار تاسف نموده فرمودند که اگر میر بدست فرنگ افتادی و فرنگیان قدر تمام خزائن بارگاه سلطنت عوضی خواستی در ساعت این سودای پرسود کردمی و چنین گوهر والا ارزان خریدمی فقط چندی بعد از فوت وی بادشاه از کشمیر بقصد کابل نهضت فرمودند در اثنای راه مسیح الدین حکیم ابو الفتح گیلانی برادر حکیم همام ولد مولانا عبد الرزاق گیلانی نیز ازین جهان سفر آخرت نمود چنانچه محمد اکبرشاه در یکی از فرمان خود که در کتاب ابو الفضل موجود است مینفرماید که بتاریخ بست چهارم امرداد ماه الهی در سنه سی و چهار مطابق سه شنبه سوم شوال سنه نهصد و نود و هفت هجری امیر فتح الله شیرازی ازین ظلمت کده رحلت نمود و تحیر و تاسف همچنان تازه بود که بتاریخ هفتم شهریور ماه الهی سال سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شوال مذکور حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرای فانی ارتحال نمود و تاریخ فوت ایشان چنین یافته اند که حکیم و شاه فتح الله کو و مصرعی ساختند تاریخ فوت این دو علامه ۹۹۷

تاریخ

امسال دو علامهٔ عالم رفتند — رفتند سوی خرد و مقدم رفتند
چون هر دو موافقت نمودند بهم — تاریخ بشد که هر دو باهم رفتند ۹۹۷

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابو الفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبد الله خان ازبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و بادشاه او را بنوازش بادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی ملا طالب اصفهانی که در مرثیه حکیم ابو الفتح و تهنیت آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی

مهر دو برادرم که همساز آمد — او شد بسفر وین سفر باز آمد
او رفت و بدنبالهٔ او عمر برفت — وین آمد و عمر رفته ام باز آمد

بادشاه در بدیهه فرمودند که لفظ دنباله در مصرعهٔ ثالث خالی از رکاکتی نیست اینچنین باید گفت ~~ه~~ او رفت و ز رفتنش مرا عمر برفت . و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل

دیوان محمد اکبر شاه بود آبادی ملک و عزل و نصب کارپردازان خالصه حوالهٔ او بود و در سال نهصد و هشتاد بصوبه داری ملک بنگاله هم معزز و ممتاز گشته روز زمیاد بیست و ششم آبان ماه الهی سال سی و چهارم جلوسی موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور درگذشت اگرچه در راستی و سربراهی مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانهٔ عصر بود اما رعایا ازو ناخوش بودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته	چون شد بسوی جهنم گشتند خلق خرم	تاریخ رفتن او از پیر عقل جستم	شادی کنان بگفتا دی رفت در جهنم ۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهارمل کچهواهه است که از عقیدتمندی بپایهٔ والا رسیده بود و دخترش جودهه بائی نام بعقد مناکحت شاهزاده مرزا سلیم یعنی جهانگیر بادشاه درآمده و راجه بهگوانداس پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ کرده بعد از آن حبس بول شد و باین درد شب اردی بهشت سوم آذر ماه الهی موافق شانزدهم محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازینجهان بربست و دران ایام اکبر شاه در کابل بود چون خبر فوتش شنید تاسفها خورده کنور مانسنگ را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب والای پنجهزاری عز امتیاز بخشید

شیخ وجیه الدین علوی گجراتی

صاحب تصانیف بود مرید شیخ محمد غوث گوالیاری ست گویند که چون شیخ محمد غوث بگجرات رفت شیخ علی متقی با جمعی از علمای بسبب بعضی کلمات فتوی بر قتل شیخ محمد غوث نوشت و حاکم آنجا فتوی را بنوشتن شیخ وجیه الدین موقوف داشت و شیخ وجیه الدین چون بخانهٔ شیخ محمد غوث آمد باول دیدن شیفتهٔ شیخ شد و کاغذ فتوی را پاره کرد و بشیخ علی متقی گفت که فهم شما بکمالات شیخ نرسیده و بعد از آن خود مرید او گردید و شیخ وجیه الدین بفضائل صوری و معنوی آراستگی تمام داشتند بخلاف شیخ محمد غوث که امی بودند یکی از فضلای وقت شیخ وجیه الدین را گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی را اختیار کردید جواب او که منت خدا را عز و جل که پیر من نیز مثل پیغمبر من امی ست و شیخ وجیه الدین غره صفر سنه نهصد و نود و هشت فوت کرده و قبرش در احمد آباد گجرات ست و کلمهٔ شیخ وجیه الدین بی الف و لام از تاریخ وفات او خبر میدهد ۹۹۸

تاریخ از مخبر الواصلین

قدوة الاصفیا وجیه الدین	عالمی حق نما وجیه الدین گفته ام سال نقل او به یقین	علوی بود آن ستوده صفات بهشت مسکن وجیه الدین	سقط الراس و مدفنش گجرات

۹۹۸

مولانا عرفی

اسمش جمال الدین و مولدش شیراز است شاعری شهد کلام شیرین سخن بوده نظمش اندر هر عبارت خنثی ست آراسته نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته در ابتدا از بندر جرون بدکن وارد شده چون در آن ولایت او را فضلی چنانکه باید دست نداد لاجرم سوی آگره شد و مسیح الدین حکیم ابو الفتح در نکته اول بر حقیقتش انها یافته بر تربیتش پرداخت و بتدریج ریاض احوالش از آب التفات حکمت پناهی نضارت یافته لسباعری در شاعری نام بر آورد و چون شجر اقبال حکیم مذکور بصرصر فنا برکنده شد سپه سالار عبد الرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت دران اثنا احوالش بمسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی یعنی اکبر شاه گردیده در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز بمرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار شسته شد بعد وفات در لاهور بخاک سپردند و بعضی کسان نوشته اند که با شاهزاده میرزا سلیم خصوصیت و محبت مفرط داشته چنانچه بعضی لعشقش متهم کردند عاقبت حساد در عین جوانی او را مسموم نمودند و فاتش در سال سی و ششم جلوس اکبر شاه در سنه نهصد و نود و نهم هجری بوقوع آمده نادی کلام عرفی شیرازی تاریخ وفات اوست و بسبب آنکه حرص و طمع مال داشت در بند طول آمال ظریفی تاریخ فوتش اشعث طامع ۹۹۹ یافت و در مرات جهان مرقوم است که عرفی در مرض موت خود قصیده گفته که دران آرزوی رفتن به نجف ۹۹۹ معلی کرده مطلعش اینست بیت جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار و در آخر قصیده میگوید بیت اگر شود دره کوی تو حمله نشتر خیز کنم بمردمک دیده طی نشتر زار بکاوش مژه از گور تا نجف بروم اگر بهند بلاکم کنند ور بتتار بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او را روانه نجف معلی نمود بالجمله چون لاشه او در نجف اشرف رسید ملا رونقی همدانی تاریخ رسیدن لاشش دران دیار اینچنین گفته

تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی بکاوش مژه از گور تا نجف بردم	که آسمان پی پرورش صدف آمد فگند تیر دعائی که بر هدف آمد	چو عمر او بسر آمد ز آتش دوران رقم زد از پی تاریخ او کلک قلم	شکست بر سر دلهای ... شعف آمد بکاوش مژه از هند تا نجف آمد

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتباه دیگری که در پهلوی او مدفون بود استخوانهای عرفی را آورده به نجف برد

خواجه محمد بحثی

ابن خواجه ابو الفیض ابن خواجه محمد عبد الله پسر کلان خواجه عبد الله احرار ست نهایت صاحب کمال و عارف و کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور ست بتاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نهم هجری فوت کرده قبر او و نیز قبر یکی از مریدان او امیر عبد الله که پیر امیر ابو العلا اکبر آبادی بود در بلده اکبر آباد بر کنار دریای جمن متصل راج گهات هذا الزمان موجود هست

تاریخ وفات او هست

آن قطب زمانه خواجه بحثی	در وقت خودش نبود ثانی نه را برقم سه بار بنویس	در ماه وفات خواجه کونین تا سال وفات او بدانی	او رفت ازین جهان فانی	۹۹۹

حافظ رخنه

در سرهند باغی ست که آنرا باغ نولکهه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان اکبر شاه بنای آن باغ نهاده و در

و درایا میکرد. و شاه برای رنج برادر خود محمد حکیم مرزا که از راه پنجاب براده تسخیر هندوستان تا لاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت دران باغ فرود آمده چنانچه ابو الفضل در اکبرنامه مینویسد که آنحضرت بباغ دلکشای حافظ رخنه که الحق در هندوستان بلکه در عراق و خراسان نیکتر باغی نشان میدهند تشریف بردند و بهجت پیرای خاطر فیض مآثر شدند فقط و وفات حافظ رخنه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ دران واقعه بطریق تعمیه یافته اند ع باغ را رخنه شد و آب نماند یعنی اگر از عدد باغ آب دور سازی تاریخ برآید

۱۱۳ بنیاد قلعه اله آباد .

شیخ ابو الفضل در کتاب اکبرنامه مینویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبه پیاگ را که دران سرزمین دریای گنگ و جمن بپیوسته جوش یکتائی بیفزایند و دانشمندان هند این بوم را بس بزرگ انگاشته اند و ریاضت کیشان این سرزمین را طواف گاه والا اندیشند دران جا شهری برسازند و گزین حصاری اساس یابد و چندی دران جا برادرنگ دادگری برنشینند و سرتابان آن نواحی را آغاز شیفته فرمان پذیری برورش گذارند و تا دریای شور ایمنی پذیرد بدین دوربینی پانجم آبان سال بست و هفتم از جلوس شاهنشاهی که مطابق سنه نهصد و نود هجری بود از دار الخلافت فتحپور نهضت فرمانشدند و موکب مقدس دادده تان و شکار کنان منزل بمنزل نهضت میفرمود و غره آذر ماه بدان نیایش جا رسیدند و روز دیگر بفرخنده ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سنگ زدند و در هر کدام والا منشیها بازنمودند و سحه تان تیزهوش کارنامها پدید آوردند و در کمتر زمانی اولین حصن سرانجام برگرفت و هر گروهی در خور حال دلکشا خانه بسر برد و در اندک مدتی سترگ شهری آبادان شده موسوم و مشهور به الهٰ باس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن برهنمونی اقبال از راه خشکی متوجه دار الخلافت شدند فقط و در مرات جهان مرقوم ست که در سال پانزدهم جلوسی بنای قلعه اله آباد که در متانت و استحکام نظیری ندارد تصمیم یافت و در مدت چهار سال و کسری صورت انجام پذیرفت و بجائی دیگر نوشته دیدم که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال شیخو بابا یعنی سلطان سلیم که ثانی الحال براورنگ جهانگیری جلوس فرمودند و شجاعت شعار سعید خان و مخلص خان و راجه ٹوڈرمل و رای بهارتهه دیوان و پیاگ داس مشرف من ابتدا یازدهم شهر ذی الحجه سنه نهصد و نود و پنج لغایت بست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یازده هجری بتعمیر اختتام یافته و شهری نیز در انجا آباد گشته اول مسمی بالهاباس گردیده و بعد ازان در عهد شاهجهان بادشاه باله آباد مشهور شده فقط پوشیده مباد که نقشه این قلعه آنچه که پیش ازین بود حالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و صد و شانزده هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل گد صاحب انگریز مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر اله آباد آباد کرده اوست بحکم کمپنی انگریز بعد شکستن عمارات اندرونی قلعه و دیوار و مکانات دیگر صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست اینست که پیش ازین لائق بزم بود و حالا قابل رزم است و درین قلعه مکانی ست زیر زمین که آنرا هندوان پاتال پوری می نامند و دران جا درختی ست که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر میگویند و ظاهر مینمایند این درخت از لکها سال دران جاست و تا روز قیامت خواهد ماند منقول است که جهانگیر بادشاه آن درخت را بریده طبق آهنی کلان برسر آن نهاده بود و بعد از چند مدت طبق آهنی را شکسته باز سر برآورده والله اعلم بالصواب و درین قلعه عمودی ست سنگین که آنرا هندوان از غلط فهمی و نادانی لاٹ بهیم سین میگویند طولش قریب چهارده درعه و سطبری آن سه و نیم درع است کتبه دارد بانواع خط هندی که آنرا کسی خواندن نمی تواند اما درین ایام صاحبان انگریز برای انکشاف این راز سربسته سعی موفوره بکار برده و نقل آن کتبه بر کاغذ بهر جانب فرستاده اند و چنان مستفاد گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای چین طیار نموده و در اینجا که معبد بزرگ هندوان ست استاده کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف هنگام مرمت قلعه فرود آورده بود تا چهل سال اندرون قلعه افتاده ماند

و باز بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده شد و تصویر شیری از سنگ تراشیده بربالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بران عمود منقوش است جهانگیر بادشاه در اوائل سلطنت خود نام خود و نام آبا خود را تا صاحب قران در فارسی کنده انیده بود آنهم بران عمود موجود هست بدین طریق

ابن سلطان ابو سعید	یا نور	ابن سلطان محمد مرزا	یا هادی	ابن میرانشاه	یا بدیع	ابن امیر تیمور صاحبقران	یا قادر	احد الهی شهریور ماه موافق ربیع الثانی ۱۰۱۴	یا مقتدر
الله اکبر	نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی	یا حافظ	ابن اکبر بادشاه غازی	یا حفیظ	ابن همایون بادشاه غازی	یا حی	ابن بابر بادشاه	یا قیوم	ابن عمر شیخ مرزا

کتبه عبد الله مشکین قلم

و بزیر این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان هست و از جانب دیگر دریای جمن آمده بآن دریا ملحق گشته و میگویند که از وقت ظهور دوره کلجگ عمر دریاے گنگ پنجهزار سال شمسی قرار یافته بود تا سنه حال که یکهزار و صد و شصت و چهار هجری و یکهزار هشتصد و چهل و هشت عیسوی ست چهار هزار و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته و پنجاه و یک سال دیگر باقی ست و ازین حساب چنان مستفاد میگردد که در شروع سال یکهزار و نهصد عیسوی مدت معینه دریای گنگ بآخر خواهد رسید و چون این مقام پرستش گاه بزرگ هندوان هست در ماه ماگهه یعنی هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گروه گروه هندوان مرد و زن از دیار قریب و بعید جمع شده تا یک ماه درین مقام غسل مینمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردن خود درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه در زمان سلف اکثری از هندوان سبو در دست و پای خود بسته بدریا غرق میشدند و بعضی خود را باره دو پاره میساختند گویند که در زمان پیشین درینجا اره بود هر کس که خود را بدان اره برید هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی از عهد شاهجهان بادشاه این رسم موقوف گردید و بعضے از رشته سر خود از تن جدا مینمودند و برین سوال قصه مکند برم چاری ست که تا امروز ذکر او بر زبان هندوان و برهمنان آن شهر جاری است و چون این قصه عجیب و غریب ست و خالی از لطف نیست بنابر غرابت درینمقام نوشته میشود

قصه مکند برم چاری

نقلی ست که برهمنی مکند برم چاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود مدتے بریاضت و قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار و پانصد و نود و هشت سنبت راجه بکرماجیت که مطابق سال نهصد و چهل و هشت هجری بود در شهر پیاگ که حالا مشهور باله اباد ست وارد گشته و بر کنار تیربینی یعنی در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده است آتشی افروخته موافق دین و آئین خود تمام اندام خود را پاره پاره بریده دران آتش افگند بعد ازان خود را نیز در آتش زده خاکستر شد باین نیت که تا نیاز او بدرگاه قادر بیچون بدرجه قبول رسیده بار دیگر درینجهان بقالب انسان پیدا شود و بادشاهی هفت اقلیم یابد چنانچه از اشلوکی که در انوقت خود بزبان سنسکرت گفته و بر ورق مس کنده انیده گذاشته بود و حالاآن اشلوک اکثر مردمان آنشهر را یاد ست مستفاد میگردد و اشلوک اینست

اشلوک

بسور رند بان چند شی تیر تهه راج پراگه	اپسن بهول گجهی و چادسی پور پ بهاگه	سکهن جن بیه سنبت سمادرتی	سکل دگد بارسی برم چاری مکنده	

و این اشلوک که تاریخ ست معنی اش اینست که در سنبت یکهزار و پانصد و نود و هشت در شهر پیاگ که از بزرگ معبد ست بتاریخ دوازدهم از نصف آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را هوم کردم یعنی قربانی نمودم بنیت بادشاهی یافتن بر تمام روی زمین من مکند برم چاری

که مدام شیر می نوشیدم فقط و چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام متولد شده بود میگویند بلکه بعضی را اعتقاد است که روح همین برهمن بعد از مرگ در قالب اکبر شاه نقل کرده باز رو بجهان آورده بود و موافق نیت خود بادشاهی هندوستان یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزیکه آن برهمن خود را هوم ساخته آن روز مطابق بود با تاریخ بیست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبر شاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده هشت ماه و بیست و شش روز بعد از ان واقعه رو داده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را راست پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر از ان نیز می ماند و این صرف چهار روز کم از مدت معهوده است والله اعلم بالصواب همبرین طریق در یزد شاعری بود متخلص بزمانی یزدی و علت این تخلص آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این خام خیال را در عالم قال آورده و چنین گفته بیت در گنجه فرو شدم بی دید از یزد بر آمدم چو خورشید هر کس که چو مهر بر سر آید هر چند فرو رود برآید + وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فریدالدین عطار سیفرماید ه هفتصد و هفتاد قالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام

مات یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد هجری

در افتتاح مات یازدهم جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت روم فرمان فرمائی و کشورکشائی مینمودند

قاضی ابوالفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبر شاه بادشاه خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود و ملا شیخ فیروز عثمانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مشفق و مکرم	عارف وقت خضر بحر نوال	آن محقق مدقق دوران	آن صفیح در سرای جلال
سال هشتاد و چار در دنیا	کرد تلقین دین مبارک فال	چون ندا در رسید از عالم غیب	گشت پنهان بسال از زلال
اسم و تاریخش از خرد جستم	گفت هاتف بدانکه شیخ کمال	باش آزاد از غمش فیروز	صبر مستبر از این ملال سنال

۱۰۰۱

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوسه بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت ۱۰۰۱
در عین جوانی ازین منزل فانی گذشته این واقعه در سنه هزار و یک هجری دست داده و قادری بداونی در تاریخش گفته ۱۰۰۱

تاریخ

بر حسب حکم بادشاه گزین	در ماه صفر خواجه ابراهیم حسین	چون کرد سفر ز عالم بی شر و شین	تاریخ شدش خواجه ابراهیم حسین

۱۰۰۱

مرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر خرد خان اعظم مشهور بانکه خان بود و کوکه و کلتاش برادر رضاعی را میگویند زیرا که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده است در سنه شانزدهم از جلوس

بخطاب اعظم خان نام برآورده و دینال پور بجاگیر او مقرر شده و در سال سی و دویم از جلوس عقد بنا لحت دختر میرزا بادشاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو سوء المزاجی بادشاه بطرف خود دریافته اراده حج کرد و با فرنگیان دوستی بهم رسانیده از بندر بلادل که نزدیک سومنات ست بر جهازی که بنام الهی مشهور بود با فرزندان خود سوار شده بحج رفت شیخ عبدالقادر بداونی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

تاریخ

چو پرسیدم بدل تاریخ این سال ‌ ‌ بگفتا میرزا کوکه بحج رفت
۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در انجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبعی مسافر دار الملک بقا گردید لاشش را از انجا بدهلی آورده متصل روضه پدر او خان اعظم انگه خان مدفون ساختند و بر قبر او عمارتی عالی که شصت و چهار ستون دارد و سراپا از سنگ مرمر است تعمیر نمودند و آن عمارت حالا به چونسٹهه کهمبه مشهور است

تاریخ کتاب هفت اقلیم

این کتاب تصنیف نموده امین احمد رازی است که در سنه هزار و دو هجری باتمام رسانیده و تاریخ اینچنین گفته

تاریخ

این نسخه که هست همچو فردوس نکو ‌ ‌ تا مونس توی درونه بیگانگی هو
گر از تو کسی سوال تاریخ کند ‌ ‌ تصنیف امین احمد رازی گو
۱۰۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد فوت پدر در اواخر ماه شعبان سنه نهصد و هشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست و صاحب ملک و مال گشته اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشته بعد از ان بکار سلطنت پرداخت مکرراً او را با جنود نصارا محاربات دست داده وفاتش در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سه هجری بوقوع آمده پس از دوازده روز چون سلطان محمد پسر او را از قلعه آوردند نعش او را بخاک سپرده اند و سلطان محمد با اورنگ فرماندهی بر نشست و از خرد نمودگی و دل سنگی نوزده برادر خود را که بزرگترین ایشان بیست ساله بود از هم گذرانید و بعد حکومت نه سال در ماه شعبان سال هزار و دوازده برنج طاعون ازین عالم درگذشت بعد از و پسرش سلطان احمد چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است و خواهرزاده شیخ سلیمان و از وسیله او بملازمت همایون بادشاه رسیده شاعر پای تخت او گردیده در مهر خود این بیت کندانیده بود ~ خدایا بحق رسول امام + پذیرای کار ضمیری نظام + در قصبه سفیدون که از توابع دار الخلافت دهلی ست در سنه یکهزار و سه هجری در عهد اکبر شاه فوت کرده و نواب مبارک خان دهلوی تاریخ وفاتش درین قطعه بضبط آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام ‌ ‌ شاعری نادر و فصیح کلام
بست رخت بقا ز ملک فنا ‌ ‌ کرد آهسته سوی خلد خرام
در قصیده شده ظهیر زمان ‌ ‌ در غزل گشته خسرو ایام
کردم اندیشه بهر تاریخش ‌ ‌ خردم گفت آه آه نظام
۱۰۰۳

شیخ عبدالقادر بداونی قادری تخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلده بداون بود و شیخ بفضل و کمال اتصاف داشت پیش شیخ مبارک ناگوری که پدر شیخ فیضی

و شیخ ابو الفضل بست تلمذ نموده بعد ازان در سلک ملازمان اکبر شاهی منسلک گردیده در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه با انتخاب و ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد داستان رامچند را بفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده و علم تاریخ را بواقعی میدانست و تاریخها را خوب می یافت اکثر تواریخ تعمیر عمارات و وفات مشائخ و علماء عصر خود یافته و در تاریخ ازدواج خود که در سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی	ازدواجے بماه چهری شد	عقل تاریخ کدخدائی را	گفت ماهی قرین مهری شد

و نسخه منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد بر حق گوئی و خداشناسی و فضل و کمال او دلیلے واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانیده و تاریخ آن بطریق التعمیه اینچنین گفته

تاریخ

شکر الله که باتمام رسید	منتخب از کرم ربانے	سال تاریخ ز دل جستم گفت	انتخاب که ندارد ثانے

اگر حرف ثانی را که نون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شود تاریخ بر آید سال وفات شیخ معلوم نشد ورنه تاریخ بهم رسید

ملک الشعرا شیخ ابو الفیض فیضے فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابو الفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری ست سالها فیضی تخلص میکرد آخر فیاضی قرار داد و اشعار باین معنی گفته **بیت**

زین پیش که سکه ام سخن بود	فیضی رقم نگین من بود	اکنون که شدم بعشق مرتاض	فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوائل روزے بادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتهره نقره استاده کرد فیضی بتکلف این رباعی خواند **رباعی** بادشاها برون پنجره ام + از سر لطف خود مرا جا ده + زانکه من طوطی شکر خایم + جای طوطی درون پنجره به + بادشاه بسیار پسندید و مراتب او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و خط و انشا بیمثال آفاق بود این چند ابیات ازوست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم	شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم	شاعرم اما نه آن شاعر که پیش هر کسے	شعر گویان از پی اخذ در و سیم و زرم
بود گر در هند خسرو طوطی شکر فشان	حالیا من سخن گوی ازو شیرین ترم	طرز شعر او نباشد نظم رنگین مرا	او بطرز دیگر است و من برنگ دیگرم
او اگر در بیره لطف محمد شاه بود	من بمداحی اکبر شاه جان می پرورم	بود اکبر را محمد بنده فرمان پذیر	گر درین معنی دروغی گفته باشم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه هند اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی بتحصیل مباهات نموده غزالی مشهدی بود که از اکبر شاه باین خطاب نامور گردیده و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب قران ثانے ابوطالب کلیم همدانے باین خطاب نامور شده و فیضی سوارد الکلم نام کتابے در اخلاق نوشته که حروف منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بے نقط تمام کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در سنه اثنی و الف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته سوره قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد فقط و شیخ فیضی در یکی از مقطعات خود آورده که دیوان حافظ نام سگ نیست چنانکه ازین قطعه مستفاد میگردد

قطعه

منم فیضی که در میدان معنی ... چو من چابک سوار تیز رگ نیست
بجلد شعر من از پوست تا مغز ... هجائی مردم ناپاک رگ نیست

بدان میماند این پاکیزه گفتار ... که در دیوان حافظ نام سگ نیست

و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ خوب الله الهٰ آبادی در کتاب اعلام الانام میگوید که صاحب قطعه مذکور را شاید که این بیت خواجه حافظ بنظر نرسیده
بیت
شنیده ام که سگان را قلاده می بندی ٭ چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنے ٭ و مؤلف را چنان بخیال میرسد که آنچه که شیخ فیضی نوشته اند درست هست زیرا که بیت مذکور در اکثری از دیوان حافظ یافته نمیشود مگر در بعضی و شبه نیست که این بیت از ملحقات باشد گویند که شیخ فیضی و برادرش شیخ ابو الفضل هر دو هر یه مقربی و سر حلقه اهل تزویر بودند در صحبت خاص بادشاه راه یافته بسخنان واهی خاطر بادشاه را از جادهٔ مستقیم انحراف میدادند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است بر نفی ما لیلی بهبر من است

ابیات

قسمت نگر که در خور هر جوهری عطاست ... آئینه را بسکندر و پاکی آفتاب
او میکند معاینه خود در آئینه ... این میکند مشاهدهٔ حق در آفتاب

و این اشعار را هندوان سند بر آفتاب پرستی بادشاه نموده به تحسین فیضی سرگرم اند باید دانست که شیخ فیضی اعداد اکبر را با عدد آفتاب از حساب بینات برابر یافته و بر همین معنے رباعی گفته

رباعی

نوری که ز مهر عالم آرا پیداست ... از جبههٔ شاهنشه والا پیداست
اکبر که با آفتاب دارد نسبت ... این نکته ز بینات اسما پیداست

و حساب بینات آنچنان ست که در حساب ابجد حروف اسمی را از حروف مسمائی بگیرند و از اول حرف اسمی مسمای را محذوف سازند آنچه باقی ماند اعداد آن را بگیرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بست و سه میشود الف آفتاب اسمی گیرند الف مسمائی محذوف گردانند لف باقی ماند که یکصد و ده حاصل آید همچنین از الف دویم اسم افتاب مجموع اعداد هر دو الف دو صد و بست باشد باقیماند فا و تا و با در صورت حذف حروف ابتدا از هر سه حرف الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد آفتاب دو صد و بست و سه آمد و آن برابر اعداد اکبر ست فقط ولادت فیضی در سال چهار صد و شصت و نه جلالی مطابق نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری
۱۰۰۴ بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده و چون شیخ بمذهبی مقید نبود این مصرعه در تاریخ وفات او گفته اند تاریخ فاسقی و شیعی و طبعی و دهری ٭ و این تاریخ هم بر همون طریق است

تاریخ

شیخ فیضی که فضل بیحد داشت ... گرچه در زعم خود موحد بود
در ره دین فساد پیدا کرد ... نزد ارباب شرع مفسد بود
زان سبب خامهٔ قضا و قدر ... بنوشت آنکه شیخ ملحد بود

۱۰۰۴ و مولف این اوراق این تاریخ در فوت او گفته

تاریخ از مولف

تاریخ رحلت او جستم ز شاه اکبر ... افسوس گفت اکبر جان و دل فیضی ما

۱۰۰۴ گویند که شیخ فیضی و کمال حیدر و حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح شیرازی در عرض یکماه به ترتیب مسافر شهرستان عدم شده اند

جامع مسجد بہار

این مسجدی ست عالیشان در ملک بهار تعمیر نموده سعید سرفراز خان در سنه یکهزار و چهار هجری در زمان دولت اکبر شاه بادشاه و این تاریخ بر بالای دروازه آن مسجد مرقوم ست

تاریخ

در زمان اکبر غازی شه عالم / باد دایم چاکرانش را بزرگان اقتدار / هم همین حضرت خان سعید سرفراز / سند عالی بنای مسجدی کرد اختیار

بسکه از فیض مقدس شیخ دوران ظاهر / روضهٔ قدسی ست گوئی اندر ملک بهار / سال تاریخش چو از پیر خرد جستم بگفت / رفته بود از هجرت خیر البشر الف و چهار ۱۰۰۴ ۱۰۰۴

دروازه محلسرای رهتاس

راجه مانسنگه پسر راجه بهگوان داس کچهواهه در زمان صوبه داری خود در ملک بهار محلسرای اندرون قلعه رهتاس در سنه یکهزار یا که یکهزار و پنج هجری تعمیر نموده و بر دروازه آن محل سرا این تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

دروازه عظیم بنای چو شد تمام / دروازه سپهر ز رشکش سقیم شد / سال عمارتش چو نمودم ز طبع گفت / از راجه مانسنگه بنای عظیم شد ۱۰۰۰ ۱۰۰۰

تحریراً فی التاریخ بست و هشتم شهر رجب المرجب سنه هزار و پنج هجری

مولانا حاجی محمد کشمیری

اصلش از همدان ست یکی از آبای او همراه میر سید علی همدانی بکشمیر آمده متوطن شده بود و مولانا مذکور از کشمیر بدهلی رسیده کسب فضائل نمود و در اکثر علوم بمرتبهٔ کمال رسیده بفقر و عبادت بسر می برد و گرد امور دنیوی نمیگردید اشعار خوب دارد روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه هزار و شش فوت شد و خلیفهاش مولانا حسن که از مریدان خواجه محمد باقی بود این قطعه در تاریخ وفاتش مرقوم نموده

تاریخ

نوزده از ماه صفر رفته بود / کین فلک گشت بزیر و زبر / زیر و زبر ساخت حیات مرا / همچو حیات نمک اندر حجر

وز سر پدرود سوی نعمتی / کز غم او مشتعلم گشت سر / پیر خرد داد و جان زین خبر / خون شد و پیوست بخون جگر

سال وسه و روز از این واقعه / نوزده هم بود ز شهر صفر ۱۰۰۶

عبدالله خان ازبک سپهدار ملک توران

ابن اسکندر خان ابن جانی بیگ خان از اولاد جوجی خان ابن چنگیز خان بود بعد وفات پدر در سنه نهصد و نود بحکومت سمرقند و بخارا رسیده و در هنگام حیات پدر تا مدتی با او جنگ داشته در سنه ثلث و تسعین و تسعمائه در ولایت ماوراءالنهر کوس شاهی باستقلال زد و تمامه آن دیار را متصرف شده در بدخشان استیلا یافت و مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان از جور او بجان آمده متوجه هندوستان شده و عبدالله خان در سنه خمس و الف پنجم ماه رجب رحلت نموده و بقولی در سنه هزار و شش مطابق سنه چهل و چهار از جلوس اکبر شاه و موافق سال دوازدهم جلوس شاه عباس فوت کرد و تاریخ وفات او را قیامت قائم شد یافته اند مدت عمرش شصت و شش سال و ایام سلطنت بعد از پدر هفده سال و بعضی نوشته اند که مدت حکومت او چهل و دو سال بود بعد از و پسرش عبدالمومن خان در سمرقند بر مسند

خانی نشست مستعدان پدرش کا زو آزار خاطر داشتند بسبب آنکه عم خود رستم سلطان را با سه پسرانش بسیاست رسانیده بیخواست که جمیع ارکان دولت پدر را نیز نابود سازد لهذا چندے از ایشان تو همم گرفته ناگاه ارشبها سرراه او را گرفتند و بزخم تیر او را هلاک ساختند و دین محمد خان ولد جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبدالله خان را که از اقربای او بود بر سند حکومت نشانیدند تاریخ قتل عبدالمومن خان را بطریق تعمیه بدبخت سر بریده یافته اند یعنی اگر سر عدد بدبخت را که حرف با باشد در کرده شود تاریخ برآید و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال و بی ادبیهاکه از عبدالمومن خان نسبت به پدر واقع شده زیاده از شش ماه سلطنت ننمود و دین محمد خان که مشهور به یتیم خان بود در معرکه که پادشاه عباس در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دویمی اکبر شاه بود در سنه یکهزار و هفت پانزدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن ودیعت حیات سپرد و در بلده شاهپور مدفون گردید بعد از ان نعش او را از انجا برآورده نزدیک مقبره همایون پادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت او ست ع

از گلشن اقبال نهالے بشده کم

شیخ ناگه

در شهر قنوج برکنار دریای کالی ندی روضه ایست عالیشان و گنبدی می دارد برگرد آن روضه دیوارهاے بلند تعمیر یافته و از تاریخے که بر پیشانی دروازه بیرونی نقش است چنان مستفاد میگردد که شیخ ناگه در حوالی یکهزار و نهه فوت کرده و در انمقام مدفون گردیده از عبارت مکان فیض آباد تاریخ برمی آید تاریخ و عبارت اینست

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشان	زان گوشه نشین که از شاه مردان است	مرقد که شیخ ناگه بفیض حق بود	تاریخ مکان فیض آباد از انست
باهتمام رکن الدین دولارسے میان قریشے کتبه رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه ۱۰۰۹			

شاه موسے

درویشے بود که در سنه یکهزار و ده هجرے بشهادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت بهرحال تاریخ شهادت او نیست

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسے	بمیدان شهادت چون علم زد	رزوی صدق شمس الدین محمد	قتیل عشق تاریخش رقم زد ۱۰۱۰

رفیع الدین

شاعرے ممتاز و سخن سنج صفی نواز بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمده دیوانے که خود گفته بود بنظر پادشاه گذرانید و مورد عنایات و انعامات بادشاهانه گردید و تاریخ اختتام دیوان مذکور گفته

تاریخ

دیوان رفیع چون بانجام رسید	از حضرت بادشاه انعام رسید	در ملک دکن جمیع تمو یم بود	در سال هزار و ده باتمام رسید ۱۰۱۰

فتح ولایت لار از شاه عباس صفوے

حکام لار از نژاد گرگین میلاد اند که در عهد کیان بحکومت لار منصوب شده بودند از ان تاریخ اولاد و در اولاد انو نسبت حاکم و فرمانروا بوده و در زمان ملوک طوائف بیشتر از بیشتر اقتدار یافته از حکام ولایت قرب و جوار پارستان بودند و از از منه سابقه قبل از ظهور اسلام

وبعد ازان در ممالک ایران بادشاهے نافذ فرمان بودند خصوصًا در زمان اکاسره اطاعت گونه بظهور آورده اند ودر سائر ایام لواے خودسری افراختہ اند اول حاکم مسلمان ازان طائفه جلال الدین ایرج ابن گرگین ابن قباد است که در عهد عبد العزیز مسلمان شد واززمان ظهور دولت صفویه تا غایت طریق اطاعت وباج گذاری مسلوک داشته منصب امر دیوانی داشتند ودر زمان نواب سکندر شان ملقب بسلطان محمد خدا بنده نور الدین خان ابن ابراهیم خان ابن نوح شیروانی مشهور بشاه عادل که در آغاز جلوس شاه عباس والے آنجا بود فوت شد مرزا علاء الملک پسرش قائم مقام گردید نواب سکندر شان او را بلقب ابراهیم خان ثانی لقب دادند بعد ازان چون سر از اطاعت بادشاه پیچید شاه عباس در سنه هزار وده هجری الله وردی خان را فرستاده آنولایت را تسخیر نموده بتصرف اولیاے دولت آورد و مستعدان روزگار تاریخ فتح آنولایت را بسیار یافته اند ازانجمله سید کمونه این تاریخ مرغوب یافته

تاریخ فتح

چو الله وردی بفرمان شاه
چو رستم سر پنجهٔ پردلی
تهمتن صفت بر تکاور نشست
کشود آنچه گرگین میلاد بست
به نیروی بازوی کیخسروی
طلب کردم از عقل تاریخ آن
در آورد دار الامان را بدست
بگفتا طلسم کیانی شکست ۱۰۱۰ ۱۰

تاریخ بر سنگ تربت شخصے

که در زمان اکبر شاه بادشاه در سنه یکهزار وده هجری مطابق سال چهل وشش الہی در اکبرآباد فوت شده وبفاصله قریب صد قدم شمالی از گنبد جهن جهن کٹوره مدفون گردیده واین چند بیت بطریق تاریخ بر مرقدا و مرقوم بود که سال هجرے مستفاد میگردد وازعبارت الہی سال الہی که اختراع کردهٔ اکبر شاه بود برمی آید

تاریخ

آه واویلا که اے جان من
یکهزار وده ز هجرت بود کان
رفت ومارا ساخت در غم مبتلا
رفت سوی خلد از ین دار الفنا
روح پاکش را همی گویم بصدق
سال فوتش چون بجستم از خرد
گوش کن تاریخ شمسی را اگر
در بهشت عدن یارب باد جا
گفت بامن کاے غریب بی ریا
از الہی گشت نازل این ندا ۴۶ ۱۰۱۰ ۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار ودوصد وهیژده هجری قلعه اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد در جائے که قبرها ومزارهای دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار ودوصد وشصت ویک هجری مطابق سنه یکهزار وهشتصد وچهل وپنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندیدن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت بر آمدند ازان جمله یکی آنست که مرقوم شد وحالا این سنگ تربت اندرون قلعه اکبرآباد نهاده اند ودو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند ویک دیگر که بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

واحسرتا که جان جهان زین جهان برفت
فرزند او که بود مرا روح وهم روان
بی او برفت قالب بیجان من جان برفت
بربا نکرد مهر وبسویش روان برفت
جیب حیات چاک بکن کاستاد گر
لازم بود که زار بگریم بهای های
تاریخ فوت او ز خرد جستم بگفت
کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت
خود بود ماه چون ز جهان نوجوان برفت
برگ گلی وشاخ گل از بوستان برفت

علامه عصر شیخ ابو الفضل علامی

برادر شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی ست و پسر دوم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک بتاریخ هفدهم ذیقعده روز یکشنبه سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبرهٔ او در بلدهٔ اکبراباد بفاصله یک کروه شرقی از روضهٔ اکبر شاه موجود ست و شاید که هر دو برادران نیز در انجا مدفون هستند این روضه را مردمان آنجا یار روضه لاڈلے میگویند و لاڈلی بیگم همشیرهٔ ابو الفضل بود و منکوحه اعتقاد الدوله نواب اسلام خان در روضه مذکور احاطه وسیع و دروازه عالی دارد و بر پیشانی آن دروازه اسم شیخ مبارک و شیخ ابو الفضل مرقوم است فی سنه اربع و الف بخط طغرا اگرچه شیخ مبارک ناگوری الاصل بود اما این هر دو برادران در اکبراباد متولد شده‌اند و ولادت شیخ ابو الفضل در سنه نهصد و پنجاه و هشت بوقوع آمده و از علوم معقول و منقول در عمر پانزده سالگی فراغ بهم رسانیده و بعد ازان تجرد و عزلت را دوست داشته و بتکلیف و اصرار محبان صادق در سال نوزده جلوس عرش آشیانی ملازمت بادشاه حاصل کرده تفسیر آیة الکرسی مرقوم نموده پیشکش ساخته بالطاف خسروانی مخصوص گشته اول بخدمت منشی گری و بعد ازان بعهده وزارت ممتاز و سرفراز گردیده و در عرصه قلیل بخاطر بادشاه انچنان جا گرفت که محسود شاهزادگان و امرا شد تخلص او علامی ست ؎ عالم و عادل و علامهٔ عصر + عارف و کامل و فیاض زمان + آصف عهد سلیمان زمن + شیخ ابو الفضل وزیر خاقان + در سال چهل و سوم الهی حسب الحکم بادشاه همراه شاه مراد به تسخیر احمدنگر بدکن رفته و بعد وفات سلطان مراد همراه سلطان دانیال بود تا آنکه آن ملک در سنه هزار و نه هجری فتح شد و شیخ در سنه یکهزار و یازده هجری حسب الطلب بادشاه از دکن کوچ نموده بطرف اکبراباد میرفت چون در نرور وارد شد بدست رهزنان بقتل رسید بعضی نسبت این امر شنیع به شاهزاده سلیم نموده‌اند و انچنان است که چون شیخ حسب الحکم بادشاه روانه حضور شد دران ایام شاهزاده سلیم به بغی و نافرمانی پدر میگذرانید و از طرف شیخ آزردگی خاطر بسیار داشت و یقین میدانست که اگر شیخ بحضور میرسد خاطر بادشاه را از طرف او منحرف خواهد ساخت براجه نرسنگه دیو بندیله نوشت که سر راه شیخ را گرفته کارش تمام سازد و چون راجه مذکور در بغی شاهزاده شریک بود او را روز آدینه چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یازده در اثنای راه شهید ساخت و سرش را بریده پیش شاهزاده سلیم که در الهاباد تشریف داشتند بفرستاد و شاهزاده بغایت خوش شده آن سر را بجای نالائق انداخت و مدتی در انجا افتاده ماند عمر او به پنجاه و سه رسیده بود اکبر شاه بادشاه از استماع این خبر بسیار تاسف خوردند

؎ شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد   سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون زعالم شد

+ و شیخ عبد الرحمن ولد شیخ ابو الفضل را با امرای دیگر باستیصال راجه نرسنگه دیو تعیین نمود اعظم خان وزیر تاریخ فوت شیخ را بطریق تعمیه یافته و اینچنین گفته

تاریخ

یفعل الله ما یشاء بحکم الله پاک   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی اگر سر لفظ باغی را که حرف باست دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ برآید و نیز نقل کنند که شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من بنده ابو الفضل + است تکفیر شیخ زبان زد خاص و عام است بعضی بکیش برهمن او را منسوب کنند و برخی شمس پرست خوانند و جوقی دهریه دانند والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف این اوراق ست که بطریق طبع آزمائی به تعمیه گفته

تاریخ

سر آه و آرام چون بر کشیدم ‎ ‎ ابو الفضل جان اد تاریخ گفتم ۱۰۱۱ ۱۰۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامی ست در عهد اکبر شاه بپایه امارت رسیده و تا بزمانه شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده بود و در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد اینست

تاریخ

گفتم این مسجد عالی بکه نسبت دارد ‎ ‎ هاتفم گفت همانی که بقاضی محمود ۱۰۱۱ ۱۰۱۱

تخت سنگ موسے

تختی هست که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود تا امروز که سنه یکهزار دو صد و شصت و چهار هجری ست در قلعه اکبرآباد موجود است اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و بچه طور در وراه یافته عرضش قریب دو گز و کسرے انگریزی ست و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزے زیاده از نیم گز و سطبرے آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخت منقوش نموده بود و بعد از او پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بران افزوده اینست

ابیات اکبر شاه

بادشاهی که تیغ او سازد
محک خسروان پایه ملک
پی تاریخ او بفکر شدم

چون دو پیکر سر عدو بدو نیم
مهر و مه را عیار بزر و سیم
مددی جستم از خدای حکیم

باشد این تختگاه فرخنده
در درجاشل بدر تابنده
تا فلک تختگاه خورشید است

تکیه گاهی خدایگان کریم
لولوی بی بها چو در یتیم
گفت ماند سریر شاه سلیم ۱۰۱۱

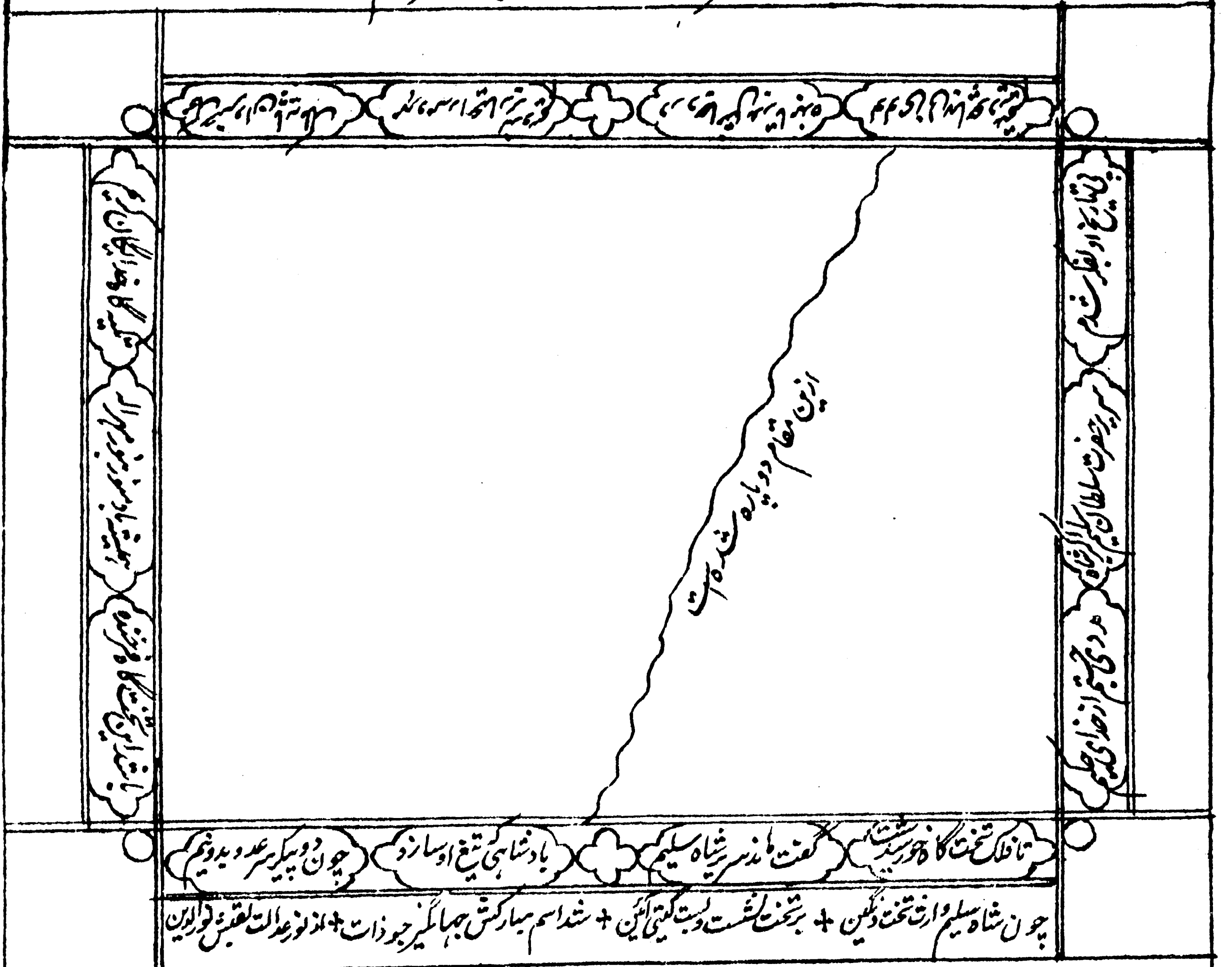
ایضاً

همیشه باد منور بنور مهر اله ‎ ‎ سریر حضرت سلطان سلیم اکبر شاه

ابیات جهانگیر بادشاه

چون شاه سلیم وارث تخت و نگین ‎ ‎ بر تخت نشست بست گیتی آئین
شد اسم مبارکش جهانگیر چو ذات ‎ ‎ از نور عدالت لقبش نور الدین

ابیات مذکوره باطراف تخت مسطور باین طور مرقوم اند



خواجه باقی بالله

یکے از اولیای کبار بوده و مذهب نقشبندیه داشت بسن چهل سالگی در سنه یکهزار و دوازده هجری بتاریخ بست پنجم جمادی الثانی ازین جهان فانی رحلت فرموده درگاه او در دهلی ست متصل قدم شریف و بر دروازه جنوبی روضه مذکور این تاریخ که از لفظ نقشبند وقت سال فوت او استخراج می باید منقوش است

تاریخ

خواجه باقی آن امام اولیا
چونکه بد مشرب فنا اندر بقا

عارف بالله اسرار نهفت
محو حق گشته ز اسرار صفت
سال تاریخ وصالش خسروی

نکهت بستان سرای انبیا
رخت بسته زین سرای بی بقا
فی البدیهه نقشبند وقت گفت

ازنهال جعفری خوش گل شگفت
چون فنای ارجعی از حق شنفت

۱۱۰۱

سمت الیمین مزار او دیواری ست که قصیده پانزده بیت با تاریخ بران مرقوم ست ۱۰۱۲ بیتے چند ازان نوشته میشود

ابیات با تاریخ

قبله ارباب معنی کعبه اصحاب دین
کی توانم گفت مدح آن خلاصه مسلمین
وان زهجرت بعد الف اثنا عشر بود و سنین

مظهر فیض الهی صاحب علم الیقین
هست ذات خواجه باقی رحمة للعالمین
از وفات قطب دوران مکیده گاه سالکین

نور حق چون بر سرش تافت از جبین الیقین
چون کمالش وصل و اسم او یعنی دلنشین
هر که آید بر مزارش از سر صدق و یقین

شد ز یمن مقدمش روشن قلوب المومنین
شد وصال غیب او آخر بعمر اربعین
حاجتش گردد روا هم مقصد دنیا و دین

۱۰۱۱

شیخ عبدالواحد فاروقی کابلے سرہندی

والد قطب الاقطاب شیخ احمد فاروقی است و مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبدالقدوس گنگوهی چشتی بود وفاتش در بلده سهرند واقع شده و بعضی از فضلای عصر در تاریخش آه شیخ کامل ۱۰۰۷ گفته اند که عددش یکهزار و هفت میشود و در جای خوانده ام که تاریخ فوت شیخ عبدالواحد چشتی کان من المخلصین ۱۰۱۲ است که عدد آن یکهزار و دوازده میشود نه معلوم کدام درست است

حمیده بانو بیگم ملقب به مریم مکانی

مادر اکبر شاه بادشاه بود اصل نامش حمیده بانو بیگم مشهور بحاجی بیگم از نسل زبده ملل شیخ احمد جام بوده وفاتش در شب دوشنبه هفدهم شهریور سنه یکهزار و دوازده هجری واقع شده و تابوت او را از اکبراباد بدهلی روانه ساخته در مزار حضرت جنت آشیانی یعنی همایون بادشاه که تعمیر ساخته او بود مدفون ساختند و داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه و فرخ سیر بادشاه و عالمگیر ثانی وغیره هم درین مقبره مدفون هستند و عرب سرا که متصل مقبرهٔ همایون بادشاه در دهلی واقع است بنا ساختهٔ بیگم موصوف هست و آنرا عرب سرا ازان سبب گویند وقتیکه بیگم بحج رفته از عربستان سیصد کس را همراه خود آورده آنمکان را برای ایشان تعمیر نموده

سلطان دانیال

پسر سومی اکبر شاه بادشاه بود بعمر سی و چهارم سالگی جهت افراط شراب در غره ماه ذی الحجه سنه یکهزار و سیزده هجری شش و نیم ماه پیش از وفات پدر در برهانپور رحلت نموده او را بشکار تفنگ بسیار میل بود و یک تفنگ را جنازه نام کرده این بیت بران نقش نموده بود **بیت** از شوق شکار تو شود جان تر و تازه + هر کس که خورد تیر تو افتد بجنازه + پدر منع شراب کرده بود نزدیکان از ترس بادشاه شراب نزد او نمی آوردند چون دو سه روز گذشت بیتاب شده بمرشد قلی تفنگچی زاری کرده گفت که اندک شراب بمن برسان او گفت بچه طریق بیارم اگر کسی داند من کشته خواهم شد گفت در همان تفنگ کرده بیارم مرشد قلی تفنگ را از شراب پر کرده آورد چون نام تفنگ از زبانش برآمده بود حق تعالی همان نوع کرد یعنی که ازان تفنگ شراب خوردن همان بود و جان دادن همان تاریخ فوتش از کلمه غائب + استخراج می یابد و سلطان دانیال را دو پسران بودند یکی مرزا بایسنغر دوم مرزا هوشنگ این هر دو برادران در عهد جهانگیر بادشاه مقید بودند و در سال یکهزار و سی و هفت ۱۰۳۷ بحکم شاهجهان بادشاه در لاهور بقتل رسیدند

در وفات جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه

در مرآت جهان مرقوم است که بعد ازانکه اکبر شاه را مملکت هندوستان بوجه احسن بضبط درآمد و خاطر جهان کشا از اطراف جمع شد اکثر اوقات با علما و فقرا و حکما بمباحثه مسائل فقهی و تحقیقی مقدمات حکمی و سخنان تصوف مصروف میشدند تا آنکه روز عبادت معمور بصحبت علما و فضلا اشتغال داشته تحقیق مسائل دینی مینمودند و علما در رسوم تیغ زبان از نیام دهان کشیده در یکدیگر افتادند و در مقام تنافی و تقابل درآمدند و هر یک راه خلاف دیگری پیموده تکفیر یکدیگر مینمودند و مزاج شاهی را که طالب حق مطلق بود در شک انداختند تا آنکه باغوای ملحدی چند که ندیم بارگاه سلطنت بودند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی که شاگرد رشید شیخ امان پانی پتی بود بقتل رسید و ملا عبدالله سلطانپوری که مخدوم الملک خطاب داشت نیز از ظلم آن جماعه مقتول شد و همچنین شیخ عبدالنبی نبیرهٔ شیخ الشیوخ قطب عالم شیخ عبدالقدوس گنگوهی بشهادت رسید و بعد ازانکه ناصحی در میان نماند بادشاه طریقه اختیار کرد که به تفصیل آن چه نویسد یعنی از سر بام تا شش گهری روز مقابل آفتاب نشسته تسبیح نام که در کتب اهل کفر هزار و یک اسم دارد میخواند و میگفت هر که باین اسما داومت نماید حیات ابدی یابد و خود تا آخر عمر ازین فعل قبیح و عمل شنیع تائب نشده پس از حکومت قریب پنجاه و دو سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری مطابق روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی سال پنجاهم جلوسی بموافق

دهم ماه جلالی سال پانصد و بیست و هفت ملک شاهی مصادق روز اورمزد یکم فروردین ماه قدیمی سال نهصد و هفتاد و پنج یزدجردی مطابق شانزدهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و هفده اسکندری موافق شانزدهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی و بیست و ششم جدیدی سال یکهزار ششصد و پنج عیسوی مطابق سی ام ماه کاتک سبنت یکهزار ششصد و شصت و دو بکرماجیت و یکهزار و پانصد و بیست و هفت ساکه سالباهن در دار الخلافت اکبراباد کوس رحلت بعالم آخرت زدند و در باغ سکندره که قریب سه کروه غربی از قلعه اکبراباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر ساخته بودند مدفون گردید و آن مکان به بهشت آباد موسوم شد ۵ گرامی تنش پاک شستند زاب + معطر بکافور و مشک و گلاب + کفن جامه کردید و تابوت جای + سپردند جسمش بعفو خدای + ز تختش به تخته رساندند چند باسکندرش وطن ساختند + در دخمه کردند بروی فراز + بخاکش سپردند و گشتند باز + شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها یافتند و مرثیه ها گفتند از انجمله این تعمیه معروف و مشهور است ع الف کشید ملائک ز فوت اکبر شاه ۱۰۱۰ و دیگری چنین یافته ع بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه + و چون اکبر شاه بحساب سال قمری در پنجاه و دویم سال از سلطنت وفات نموده عزیزی دیگر ازین مصرعه تاریخ فوت بر آورده ۱۰۱۴ بشرط آنکه حرف واو بعد از لفظ پنجاه ننویسند و آن مصرعه این است ع پنجاه دو سال حکم راند اکبر شاه و یکی از شعرا این قطعه در تاریخش گفته

تاریخ

شاه گیتی ستان جلال الدین | که چو او در جهان ندارد یاد
رخت بربست زین سرای فنا | ماند زو یادگار دانش و داد
هر کسی سال فوت او می جست | لجه ام این گهر بساحل داد
فوت اکبر شه است تاریخش ۱۰۱۴ | جای او در جوار رحمت باد 1014

و این تاریخ از آصف خان جعفر ست و بعضی نوشته اند که از خواجه شعیب جوسقانی ست

تاریخ تعمیه

شاه اکبر جلال دولت و دین | که زد از قدر بر فلک خرگاه
ماهی عمر او فتاد بشست | نوبتش در گذشت از پنجاه
نخل شاهیش چون ز پا افتاد | گشت تاریخ فوت اکبر شاه

نخل شاهی اشاره بر حرف الف است اگر آنرا از الفاظ فوت اکبر شاه دور کنی تاریخ بر آید ۱۰۱۴ القاب او بعد از مرگ عرش آشیانی قرار یافت و ایام شاهزادگی از روز تولد تا روز وفات جنت آشیانی سیزده سال و هشت ماه و هفت روز و مدت سلطنت از یوم الوفات پدر پنجاه و یک سال سه ماه و یک روز چنانچه مجموعه عمر او بحساب سال قمری شصت و چهار سال یازده ماه و هشت روز میشود اما بحساب سال شمسی شصت و سه سال و یکروز از انجمله ایام حکومت بسال شمسی از روز جلوس چهل و نه سال هشت ماه و یک یوم روضه عالی و رفیع اکبر شاه که در باغ سکندره است از سنگ سرخ و سفید تعمیر یافته و تا امروز موجود ست احاطه وسیع آن چهار دروازه های عالی دارد از انجمله سه دروازه نا سد و دانده و دروازه کلان که سمت جنوب ست مفتوح و اشعار فارسی بخط طغرا بر بازوی این دروازه در هر دو جانب منقوش اند اما خواندن آن بسبب بلندی عمارت مشکل از جمله ابیات که جنوبیه دروازه کلان مرقوم اند بیت اول نبیست

بیت

مرحبا خرم فضای خوشتر از باغ بهشت | مرحبا عرش برین عالی بنا برتر تبی

و این ابیات اندرون دروازه مذکور بخط نستعلیق مرقوم اند

ابیات اندرون دروازه کلان + +

بفرمان شاهنشه ذوالجلال	که باشد شهنشاهیش بی زوال	شد آراسته آنچنان روزگار	که حیران شد اندیشه هوشیار
بگیتی بفیض ازل پادشاه	بود سایه نور ذات اله	چو از دهر آن سایه گردد نهان	فتد سایه دیگر اندر جهان
بدینسان بود تا سرانجام کار	به نزد خرد گردش روزگار	زمانه دگرگون شود هر نفس	نگردد بیک گونه با هیچ کس
فلک رتبه شاه اکبر عرش گاه	که از هیبتش کوه گشتی چو کاه	نشستی چو بر تخت شاهنشهی	گرفتی جهان فر ظل الهی
فروزنده افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان بخت بود	دل روشنش جهان آگاه داشت	جهان پرور و داد و گرفت و گذاشت
بباغ جهان تخم نیکی بکشت	برآن گرفت ازیاسمن بهشت	روانش چو انوار خورشید بود	فروزنده باد از نور اله

از جمله ابیات این سه بیت بطرف شمال رویه دروازه مذکور مسطور است

شاه اکبر زروی دانائی	کرد طاهر ز دهر فانی دست	دولتش بود بی زوال از آن	حال بی نیلی بازوال نه بست
	مرغ روحش چو بود طائر عرش	رفت بر آشیان خویش نشست	

این ابیات بر پیشانی دروازه مذکور شمال رویه بخط نستعلیق مرقوم است

طاقی که از رواق نهم چرخ برتر است	روشن ز سایه اش رخ تابنده اختر است	این طاق زیب بخش فلک و صنعت بهشت است	از روضه منوره شاه اکبر است

و تربت نعلی اکبر شاه که بر بالای زینه است از یک تخت سنگ مرمر ساخته اند و هیچ سقف و گنبد ندارد و در هر چهار طرف آن تربت بود و نه نام خدا با گل بوته های بسیار نوشته است و طرف بالین آن تربت الله اکبر و طرف پائین جل جلاله گرد دیوارها که در چهار طرف آن تربت است تعمیر یافته این ابیات مرقوم شده

ابیات

بنام شهنشاه ملک قدم	که ذاتش مبرا بود از عدم	همه پادشاهان روی زمین	ازو صاحب تاج و تخت و نگین
کند از عدم آشکارا وجود	بود ذات او مظهر عدل و جود	زلطفش که و مه طلبکار کام	بود درگهش قبله خاص و عام
نگارنده جوهر آب و خاک	طرازنده گوهر جان پاک	دو عالم زفیض ازل آفرید	یکی کرد پنهان و دیگر پدید
به بخشیده آنکه سرای سپنج	بشاهان با افسر و تاج و گنج	که از عدل ایشان شود روزگار	شگفته تر از باغ در نوبهار
ره داوری را چو گیرند پیش	شناسند بیگانه را همچو خویش	شهی کو چنین زیست در روزگار	بود سایه ذات پروردگار
زنهصد فزون بود و شصت و دو سال	که شاه اکبر آن سایه ذوالجلال	ببالای زرینه مسند نشست	که بر تخت او گشت افلاک پست
جهان را بیاراست از عدل و داد	دل اهل عالم از او گشت شاد	بر پایه تختش از هر گروه	شده جمع مردان صاحب شکوه
بمهر ار فکندی نظر سوی خاک	بگوهر شدی بهتر از جان پاک	گرفتی بیک حمله ملکی برزم	باینهای ابر و بدادی به بزم
چو لطف خدا لطف او عام بود	بهر کار ختمش بانجام بود	بدرگاه او هر که بردی پناه	چو اندیشه رفتی ز ماهی بماه
چنان پرشد آوازه اش در جهان	که در دل نگنجید راز نهان	بپرداخت آن گونه روی زمین	که کرد آفرینش جهان آفرین
بگیتی چو افزون ز پنجاه سال	چنین کرد شاهی بروی جلال	چو از عدل آباد کرد اینجهان	سوی آنجهان رفت زین در جهان
شه هفت کشور از این بیش بود	کنون هشت جنت مسخر نمود	به نزد خردمند هشیار دل	سرای است این عالم آب و گل
مجو مهر از چرخ نه سپهر	که با کس به پایان نبرد است مهر	سپهر است پر کینه مهرش مدار	که با کینه در مهر ناید بکار
جهان هست مانند موج سراب	ازان تشنه دل کی شود کامیاب	نه بست است پیمان بکس روزگار	که بشکست آنرا بهنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان	ز دست اجل کس نبرده است جان	چه خوش گفت آن کامل نکته سنج	که آن گوهر دانش اندوخت گنج

جهان ای برادر نماند بکس	دل اندر جهان آفرین بند و بس	شد از عدل شاه اکبر کامگار	بسان بهشت برین روزگار
جهان گشت خرم بدوران او	زمین و زمان شد بفرمان او	ولی وه ز بی مهری این کسل	ز کین مهر او کرد بیرون ز دل
ز تأثیر بی مهری این جهان	روان شد سوی عالم جاودان	روانش همیشه ز حق شاد باد	ازو عالم قدس آباد باد

تربتیکه اندرون حجره در پائین روضه است اصل تربت اوست آن نیز از سنگ مرمر است اما هیچ نوشته ندارد و در خانه دیگر سمت مشرق ازمزار او تربتی ست از سنگ مرمر و برگرد آن آیات قرآن مرقوم ست و بطرف پائین هذا القبر آرام بانو منقوش است و بفاصله چند قدم ازین تربت چاهی ست پخته که هیچ آب ندارد و سمت مغرب ازمزار اکبر شاه بخانه دیگر قبری است از سنگ مرمر که آیات قران با گلبوته های خوشنما بران مرقوم ست و بطرف پائین هذا القبر شکر النسا بیگم و این هر دو دختران اکبر شاه بادشاه بودند و سوای اینها دختری دیگر بود که شاهزاده خانم نام داشت و آرام بانو بیگم در سنه یکهزار و سی و سه هجری ودیعت حیات سپرده و عرش آشیانی باین صبیه خود عنایت بسیار داشتند و در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و متصل قبر شکر النسا بیگم تربتی است از سنگ مرمر که آن قبر سلیمان شکوه پسر شاه عالم بادشاه است که در سنه یکهزار و صد و پنجاه و سه فوت کرد شمه از احوال او و تاریخ که بران نوشته است بمقام خود مرقوم خواهد گردید و سوای این تربت ها که مذکور شد قبرهای چند دیگر نیز متصل آن تربتها است که هیچ نوشته ندارد شاید که یکی از انها تربت رقیه سلطانه بیگم باشد که صبیه مرزا هندال و منکوحه کلان عرش آشیانی بود و در سنه هزار و سی و پنج هجری در اکبر اباد فوت کرده

نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی ابن جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی

ولادت با سعادت او بعد از گذشتن هفت گهری از روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری مطابق روز رس هیزدهم شهریور ماه سال چهاردهم الهی موافق روز دوشنبه بست و چهارم شهریور ماه سال چهار صد نود و یک جلالی مطابق روز خور یازدهم بهمن ماه قدیمی سال نهصد و سی و هشت یزدجردی مطابق سی و یکم ماه سوی سال یکهزار هشتصد و هشتاد سکندری ملاحق سی و یکم اگست ماه انگریزی قدیمی و دوهم ستمبر جدیدی سال یکهزار پانصد و شصت و نه عیسوی لطالع بست و چهار درجه میزان در سه پور سیکری مضاف صوبه اکبر اباد در منزل شیخ الاسلام شیخ سلیم چشتی از بطن سلطانه رقیه بیگم صبیه راجه بهاری مل بوقوع آمده و بمناسبت شیخ موصوف بشاهزاده سلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش مدام شیخو جیو و شیخو بابا مخاطب میساخت شعرای پایه تخت در تهنیت این عیش قصاید پرداخته صلای نزرگ یافتند یکی از دانش منشان ح در شهوار بحر اکبر تاریخ این ولادت را یافت و غریبی گوهر برج اکبر شاهی ۹۷۷ را مطابق این عطیه دولت بخش گردانیده یکی از اصحاب فهم شاه عاقبت محمود یافته و بعضی از شعرا یک الف افزوده ۹۷۷ تاریخ ولادت از الفاظ ظل الهی و سلطان مسند شاهنشاهی برآورده و خواجه حسین مروی قصیده موزون مشتمل بر سی و یک ابیات گفته بنظر بادشاه گذرانیده و دو لکهه تنکه صله آن یافت یعنی از مصرعه اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس اکبر شاه و از مصرعه دوم هر بیت تاریخ ولادت جهانگیر بادشاه برآورده و با وجود چنین التزام د و تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودت نیست قصیده مذکور اینست

قصیده تاریخ

للمد الله از پی جاه و جلال شهریار	۹۷۷	گوهر یکدانه از محیط عدل آمد بکنار	۹۶۳	طائری از آشیان جاه و حشمت [illegible]	۹۷۷	کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبنی زینگونه ننمود ز در چمن	۹۷۷	لاله زینگونه نکشود از میان لاله زار	۹۶۳	شاد و شد دلها که باز از آسمان [illegible]	۹۷۷	باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار

۹۶۳	آن هلال برج قدر جود و جاه آمد برین	۹۷۷	وان سهال آن روی جان شاه آمد ببار	۹۶۳	شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا	۹۷۷	تسع جمع بیدلان کام دل امیدوار
۹۶۳	عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	۹۷۷	بادشاه نامدار و کامجوی کامکار	۹۶۳	کامل انامی قابل اجل شاهان بهر	۹۷۷	اعدل املی عاقل سعید روزگار
۹۶۳	سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین	۹۷۷	بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار	۹۶۳	مجلسش بر اسمار چار مین ان عود سوز	۹۷۷	موکب وی بر اسماک امیح اندیشه دار
۹۶۳	بر سپهر جود گوهر دریای جود	۹۷۷	از هوای اوج زلها شاهباز و شکار	۹۶۳	مقدم مولود می افروز زیب شه اگر	۹۷۷	مولود الا افروز زیب در شها بهار
۹۶۳	مهر میگوید که سر زد آن مه پاره	۹۷۷	از پی زیب جهان سرو سازم گوشوار	۹۶۳	دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل	۹۷۷	سبزه با گل همزبان گوهر ملول کرده بار
۹۶۳	از کلام او بیان حال معنی مستفاد	۹۷۷	وز کمال او بنای برج دنیا استوار	۹۶۳	بر زبانها از هجوم قهر آر دالامان	۹۷۷	با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار
۹۶۳	موکب منصور وی انجا که راند جا علم	۹۷۷	همین گویند از یمین با یسیر انند از یسار	۹۶۳	حکم آن کلکی که دارد حکم بر آب و آتش	۹۷۷	بر سپیده با سیاهی سیر و دلیل و نهار
۹۶۳	ای چو صنع لایزالی آفتاب ملک و دین	۹۷۷	پایه افزای معالی سایهٔ پروردگار	۹۶۳	والی والا علم عالم مدار کیوان سیر	۹۷۷	والی والا معالی عادل عالی تبار
۹۶۳	مالک الملک جهان ای بادشاه بحر و بر	۹۷۷	با محبان مهربانی از کریمان یادگار	۹۶۳	شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه و کار	۹۷۷	برق گاه عزم و جزمی کوه گاه بردبار
۹۶۳	منبع عدل و احسان معدن لطف و کرم	۹۷۷	با بهای بادل و دین بحر و پر بیشگار	۹۶۳	حامی دین نبی ای ماحی آثار بد	۹۷۷	والی علیا علم کانی کرم کوه وقار
۹۶۳	کی بجودت ماند آبی از حیا شد پیش سحاب	۹۷۷	با وجودت می نرسد جود از ابر بهار	۹۶۳	پادشاها سلک لولوی تفضیل آورده ام	۹۷۷	هدیه از کان گرامی باز جوی گوشوار
۹۶۳	کس ندارد هدیهٔ زین اگر دارد کسی	۹۷۷	هر که دارد گو بیا چیزی که آرد گو بیار	۹۶۳	یک بیک ابیات فردی بسکه آمد عجب	۹۷۷	هر یکی جوی زدی مقصود دریای وبار
۹۶۳	مصرع اول ز روی سال جلوس بادشاه	۹۷۷	از دویم مولود نور دیدهٔ عالم برار	۹۶۳	تا بود باقی حساب روزها ماه سال	۹۷۷	وان حساب از سال و ماه روز دیدن پایدار
		۹۶۳	شاه پاینده باد و باقی آن شهزاده هم			۹۷۷	روزها بی حسب سالها بی شمار

در انوقتیکه محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده سلیم درهمان ایام بعزم ملاقات پدر از الهٔ آباد باگره آمده هنوز در کنار آب اقامت داشت که حضرت عرش آشیانی ازین جهان فانی رخت هستی بملک جاودانی بربست اکثر امرا و اعیان دولت بسلطنت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلیم که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود و یکدو نفر دیگر از ارکان دولت مخالف جمهور اختیار نموده بخدمت شاهزاده سلیم رفته لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند و بر سائر امرا و ارکان دولت ظاهر شد که با وجود پسر ارشد اکبر تمشیت مهم به پسرزاده خالی از اشکال نیست ترک آن اراده نموده بسلطنت شاه سلیم راضی شدند سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید از آگره فرار نموده تا حدود لاهور رفت و جمعی از جنود جغتای و تیره بختان هزاره و افغان و راجپوت و غیر ذالک از هر طرف باو پیوستند تا قریب بست هزار کس بر سر شاهزاده جمع شدند که طلیعه شاه سلیم که شیخ فرید منکلای بود نمایان شد شاهزاده عطف عنان نمود و از طرفین صف قتال آراسته گشت فیمابین حربی در نهایت صعوبت بوقوع پیوست چون لشکر شاه سلیم فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند شاهزاده شکست فاحش یافته فرار اختیار نمود و بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را شناخته بقلیچ خان حاکم لاهور خبر دادند و خاتمه کو را او را برفق ملائمت و لعهدات دلخواه مطمئن ساخته نزد خود آورد و بعد از وصول موکب شاهی بنظر بادشاه رسانید و بادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده بستم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و چهارده هجری در دار الخلافت اکبر اباد در سن سی و هشت سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمودند و سید محمد کرمانی این ابیات در تاریخ جلوس یافت

تاریخ

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه	برفت و ظل تمنا بدهر ماند تیم	بجای او خلف او نشست سال تاریخ	بجای اکبر شه باد شاهزاده سلیم

و چونکه پیامبر روم نیز سلطان سلیم نام داشت این اسم را محل اشتباه انگاشته خود را جهانگیر نام نهادند و چونکه در ایام شاهزادگی از دانایان

هند شنیده بود که بعد از گذشتن زمان سلطنت اکبر شاه نورالدین نامی مالک تخت و تاج گردد بنابر آن لقب خود نورالدین ساخت و این تاریخ از کشفی است

تاریخ

شاه جهانگیر چو از فر بخت	گشت فروزش گر عالم چو مهر	گفت خرد سال جلوس سعید	شاه جهانگیر نصیب سپهر ١٠١٤

و این تاریخ بتعمیه از مکتوبسان داروغه کتاب خانه است

تاریخ

صاحب قران ثانی شاهنشه جهانگیر	با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی	اقبال و بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت	پیشش کمر بخدمت بسته ستاده مانی
	سال جلوس شاهی تاریخ شد چو جویم	اقبال سپهر پای صاحب قران ثانی ١٠١٤	

بعد جلوس فرمودن بر تخت سلطنت اول حکمی که صادر شد آن بود که بجهت تسلی مظلومان زنجیر عدالت آویختند و آن زنجیری بود از طلا که وزنش چهار من اکبر شاهی بوده مشتمل بر شصت زنگ طولش سی گز یکطرف بشاه برج دار السلطنت آگره متصل و طرف دیگر آن که سنگ بکناره دریای جمن و دیم منع خراج و باج تمام ممالک محروسه بود که حاصل ملکی با زیاده از آن خواهد بود و به نیروی طالع و قوت بخت از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سرحد بنگاله و گجرات و دکن بیکبار چهار دانگ هندوستان در حیطه تصرف او در آمد و این ابیات بر روی سکه آگره و احمدآباد دکن مسکوک نموده

بیت سکه آگره

سکه زد در شهر اکبر خسرو گیتی پناه	شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر باد شاه

بیت سکه احمدآباد

سکه زد در احمدآباد از عنایات اله	روی زر را ساخت نورانی برنگ مهر و ماه

و در بعضی اشرفی جهانگیری این بیت از آصف خان مضروب شده

بخط نور بر زر کلک تقدیر	رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

و طرف دیگر که مشتمل تاریخ است این بیت

شد چو خور این سکه نورانی جهان	آفتاب مملکت تاریخ آن ١٠١٤

در سال دویم از جلوس از لاهور متوجه کابل شدند و در اثنای راه کلیان پسر رای رایان از گجرات آمده ملازمت نمود و در آن وقت بعرض رسانیدند که کلیان مذکور لولی زنی مسلمه را بخانه داشته است حکم شد که خصیه و آلتش را بریده بخورد نش دادند و بینیش بریده مقرر نمودند که تا زنده باشد طعام همراه سگان میخورده باشد اما پس از سه روز در گذشت این حرکت ناپسندیده از شیوه بادشاهان بعید است و در کلمات الشعرا تصنیف سرخوش مرقوم است که بادشاه با وجود شرب مدام شعر خوب می فهمید چنانچه روزی شاعری قصیده در مدحش گفته آورد و همینکه مصرعه اول خواند که ع ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها ۔ فرمودند از وزن و تقطیع خبر داری گفت نه فرمودند که اگر عروض دان می بودی گردنت میزدم شاعر بخود در ماند که آیا چه خطا واقع شد پیشتر طلبیده فرمودند که این مصرعه را چون تقطیع کنند چنین بوزن می آید ـ ای تاج دو مستفعلن لت بر سرت مستفعلن از ابتدا مستفعلن تا انتها مستفعلن ۔ پس در تقطیع کردن معنی دیگر شد یعنی لت بر سرت و این قباحتی عظیم دارد و صاحب سخن را باید که از جمیع فنون شعر خبر داشته باشد روزی بعرض رسانیدند که عبدالرحیم خانخانان غزل مولانا عبدالرحمن جامی را که مصرعه از آن است

ع بهر یک گل زحمت صد خاری باید کشید + تتبع نموده بادشاه این مطلع را بدیهه فرموده ۵ ساغری بر یاد گلزاری باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

اشرف النسا نورجهان بیگم

دختر خواجه ایاس بود خواجه ایاس در زمان اکبر شاه از ولایت ایران آمده در سلک ملازمان شاهی سربلندی حاصل نموده و دختر را به علی قلی خان مشهور بشیر افگن خان منسوب ساخته بود بعد فات اکبر شاه چون سلطنت هندوستان بجهانگیر بادشاه که از مدتی آتش عشق آن دختر در سینه او شعله میزد رسید شیر افگن خان را از بردوان صوبه بنگاله که جاگیر او بود بحضور طلب داشت و در پی آن شد که او را بحیلتی بکشد و آن دختر را بتصرف خود آرد چنانچه یکمرتبه شیر افگنخان را بران آورد تا بی شمشیر و تیر با شیر شرزه مقابله کرد و آن شیر را کشت و از آن روز بشیر افگن خان مشهور شد مرتبه دیگر بادشاه اشاره فرمود تا پیلی دمان را در راهش آوردند و آن جوانمرد آن پیل را نیز بشمشیر بکشت بعد از آن از بادشاه رخصت حاصل نموده بمحل جاگیر خود رفت در آنجا در هزار و پانزده هجری قطب الدین خان کوکه را که برای کشتن شیر افگن خان بصوبه داری ملک بنگاله سرفرازی یافته بود کشته و تنی چند از همراهیانش به القتل رسانیده خود نیز از دست ایشان شهادت یافت بعد وفاتش بادشاه زوجه او را از بردوان طلب داشته بعقد نکاح خود در آورد و نامش که پیش ازین مهر النسا بود به اشرف النسا نورجهان بیگم مبدل ساخت و چندان محبت و الفت با او داشت که تمام امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار او کرد و فرامین که بنام امرا ممالک محروسه صادر میشد این مهر بران ثبت میگردید

بیت مهر نورجهان بیگم

نورجهان گشت بحکم الله	همدم و همراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه بنام او نبود ولیکن سکه باین نقش منقش گردیده که در یکطرف سکه تصویر بادشاه و نورجهان بیگم بود و طرف دیگر این بیت

سکه

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور | بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

و نورجهان بیگم در فهم امانت بغایت عمده مذاق و عالی دماغ بود و در سخن گوئی و شعر فهمی و حاضر جوابی از نساء اهل عالم ممتاز اکثر با جوده بائی که زوجه جهانگیر بادشاه و همشیره راجه مانسنگه بود مباحثه میداشت اگرچه از جمله اشعار دلپذیرش بسیار است و مخفی تخلص اوست اما در ایامیکه ستاره دمدار در ماه محرم سال هزار و بست و هشت هجری طلوع شده این بیت خوب گفته بیت ستاره نیست بدین طلعت سر آورده + فلک بنشاط رسی شب کمر را در پرده + تو تجلی بسلخ رمضان پس از رؤیت هلال این مصرعه بر زبان بادشاه که شراب را بسیار دوست میداشت گذشت مصرعه هلال عید بر اوج فلک هویدا شد بیگم فی الحال مصرعه دوم بر بدیهه رسانید ع کلید میکده گم گشته بود پیدا شد بادشاه تحسین کرد و این ابیات هم از وست ۵ نورجهان گرچه بصورت زن است

در صف مردان زن شیر افگن است

رباعی کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است | کلید قفل دل ما تبسم یار است

نه گل شناسد و نه رنگ و نه عارض و زلف

دل کسی که بحسن ادا گرفتار است

واین دو بیت از اشعار او در زمره شعرا اعتبار و شهرت تمام دارد ۵

دل بصورت ندهم تا نشده سیرت معلوم

ابدا هول قیامت نشکند دل ما | هول هجران گذرانیدیم و قیامت معلوم

بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم

روزی بادشاه پیراهنی با تکمه لعل پوشیده بود بیگم این بیت بدیهه گفت بیت تراند تکمه لعل ست بر لباس حریر | شدست قطره خون منت گریبان گیر

روزی بعد فراق چند روزه وقت ملاقات از فرط نشاط اشک شادی از چشم بیگم صاحبه روان شد بادشاه فرمود ع گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرود بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد ع آبی که بی تو خورده ام از دیده میرود +

این رباعی هم از وست

چو بر بام سحر زنخ برقعه ز گل نو بانه خیزد	ز نحم ز بلبلت اگر شانه ز سنبل وا د خیزد	با این حسن و کمالاتی چو در گلشن گذر سازم	ز جان بلبلان شور مبارکباد برخیزد

منقول است که وقتی ملک الشعرا طالب آملی معتوب بادشاه بود در حالت محبوسی این بیت به بیگم نوشته فرستاد بیت ز ترحم آب شدم آب ز شکستن نیست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست بیگم بر بدیهه نوشته فرستاد که یخ بست و شکست بالجمله چون نورجهان بیگم در سلک مناکحت بادشاه درآمد و از قدوم میمنت لزوم خود شبستان خسروی را منور ساخت پدرش خواجه ایاس که بخواجه غیاث بیگ هم مشهور بود از الطاف خسروی بمرتبه وزارت رسیده بخطاب اعتماد الدوله سربلندی حاصل ساخت و پسرش ابوالحسن بپایه بلند سرفرازی یافته بخطاب اعتقاد خان و میر سامانی و بعد ازان بخطاب آصف خان معزز شده در سنه پانزدهم شاهجهان فوت کرد و صبیه آصف خان ارجمند بانو بیگم در عقد مناکحت شاهزاده میرزا خرم یعنی شاه جهان بادشاه درآمده بممتاز محل مخاطب گشت و دختر نورجهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود با سلطان شهریار پسر خورد جهانگیر بادشاه منسوب گردید و اعتماد الدوله در سنه یکهزار و سی و هفت هجری در اکبرآباد فوت کرده و صاحب اقبالنامه جهانگیری می نویسد که در هنگامیکه جهانگیر بادشاه نوبت دویم در سنه هزار و سی هجری بصوب کشمیر تشریف می بردند اعتماد الدوله همراه بود چون نزدیک قلعه کانگره رسید بیمار شده در ماه بهمن مطابق ماه ربیع الاول سال مذکور جان بجان آفرین سپرد و مقبره او در اکبرآباد است و گنبدی عالی و روضه رفیع بر تربت او عمارت یافته بسنگهای رنگارنگ و این عمارت عالی و باغ آن سمت اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و تمام موزه موجود اندرونی و بیرونی روضه آیات قران بخط طغرا مرقوم است و هیچ جا فارسی نیست نام طغرانویس عبدالنبی قریشی بود که در سنه یکهزار و سی و هفت هجری باتمام رسانیده اصل تربت اعتماد الدوله در وسط روضه از سنگ زرد است و متصل آن تربتی دیگر است از همان سنگ و بربالای سقف و در زیر گنبد دو تربت نقلی است که آن هر دو از یکلخت سنگ مرمر است و سوای ازین تربتها چهار تربت دیگر اندرون روضه مذکور است که از سنگ مرمر ساخته اند اما بر هیچ یکی ازین تربتها چیزی ننوشته اند و نواب یمین الدوله آصف خان وزیر که آصف جاه هم خطاب داشت در زمان شاهجهان بادشاه در اواخر ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری مطابق ستم ماه نومبر سال یکهزار و ششصد و چهل و یک عیسوی جدیدی در غم و ماتم خواهر خود که معینه بانو نام داشت در عمر هفتاد و دو سالگی در لاهور فوت کرده و نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج این جهان را بدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر بادشاه و هیچ نوشته ندارد و نورجهان بیگم را خواهری بود منیجه بیگم نام شوهرش نواب قاسم خان یکی از امرای جهانگیری و شاعری لطیفه پرداز سخن ساز بود و اصل قاسم خان از شیراز است و چونکه نام زنش منیجه بود ازان سبب بنام زوجه خود مشهور شده چنانچه ظریفان دربار بادشاهی او را قاسم خان منیجه میگفتند چون درین مقام نام نورجهان بیگم و ذکر شعر گفتن او در میان آمد لازم گردید که شمه از احوال بعضی مستورات که بشاعری نام برآورده اند با اشعار چند که از زبان ایشان سر زده بنگارد

مسماة مهری

مهری از مخدرات الخیال مرقوم است که مهری پیرایه خورشید طلعتی بود که از شمه جمالش عروس شاهد را جلوه گری آموختی و از تابش آفتاب جهانتاب نقاب آتش غیرت ختی با این همه حسن رعنائی بالماس فکر در ناسفته معانی آبدار سفتی و سخن بسیار نازک گفتی از ندیمان محفل علیا نورجهان بیگم بود روزی در خدمت بیگم بالای برج جهان نما نشسته بالاخوان حکیم که شوهر مهری کور بود در پائین نظاره شد بیگم مهری فرمود که خواهرا بطلبیده حکیم را همچنین یافت تعطلا و بر علم مشهور است که خود را نجات بیگم رساند بیشتر از آنجا که تعجیل نمود در ضمن آن حرکات غریبه و مشابده می تا بیگم بجانب مهری توجه نموده فرمود که تو انی که بهمچنان نظم درآوری مهری بدین بیت بر جسته گفت ابیات مرا با تو بیری نمانده سر مهری نا داری نمانده ترا از ضعف پیری قوتی نیست چنانکه پای بر بالندی بیگم بخندید و صله لائق حال از نقد و جنس بمهری بخشید نمونه از اشعار مهری این غزل است

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود	از موی میان یک قطره می حاصل بود	گفتم از مدرسه پرسم سبب حیرت مه	در هر کس که زدم بی خود و لا یعقل بود
محو استم سوز دل ایشان بگویم با تو	داشت او خود زبان انچه مراد دل بود	در چمن مسجد م از گریه زنار دلم	لاله سوخته خون در دل بیا در گل بود
انچه از بابل و هاروت بیان کردند	سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود	دولتی بود تماشای رخت مهری را	حیف صد حیف که این آلت مستعجل بود

مسماة زوجه شیخ عبد الله

بسیار خوش طبع و خوش فکر و پاکیزه روزگار بود و با وجود آن حسن و جمال و غنج و دلال و خلق و مروت آراستگی تمام داشت و شیخ عبد الله دیوانه که پسر خواجه حکیم بود شوهر او ست و این مطلع زوجه او در قشقه اشتهار دارد

مطلع

روم بباغ و نرگس دیده وام کنم — که تا نظارهٔ آن سرو خوش خرام کنم

مسماة نهانی

مصاحب و همنشین خرم بیگم والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازهٔ جمال دلکش و فطرت بلند ویستی در زبانها افتاد و بزرگان هر قوم او را خواستگاری سے نمودند بنابران نهانی مسطوره این رباعی بگفت و در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر ران که هر کس این رباعی را جواب گوید در حبالهٔ نکاحش در آید گویند که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهدهٔ جواب بر نیاید

رباعی

از مرد بهنه رومی ازرمی طلبم — از خانه عنکبوت پرمی طلبم
من از دهن مار شکری طلبم — وز لیشهٔ ماده شیر نرمی طلبم

مسماة بزرگی

اصلش از کشمیر است و لولی بود گویند که در عهد جهانگیر پادشاه از غایت علو فکر ترک پیشه خود کرده در گوشهٔ قناعت و توکل خزیده بود روزی چهار شاعران برای دیدن او رفته بودند بار نداد و در این اثنا عرب بچه که خالی از تعشق نبود آمد و چون دعاے او رسید او را طلبید یعنی بر خاطر شعر اگر آن آید یکی از آن میان این رباعے را نوشته فرستاد

رباعی

ای شیوهٔ کفر و دین بهم ساخته — غم را الوجود خود عدم ساخته
آثار بزرگی ز جبینت پیدا است — که ما عرب که به عجم ساخته

بزرگی فی البدیهه این بیت نوشته بیرون فرستاد

بیت

روزیکه نهادیم درین راه قدم را — گفتیم صلا است عرب را و عجم را

و این بیت نیز از و مشهور است

بیت

سرود نالهام گوی که او ستاد ازل — ز رشتهٔ جانم بجای تار در طنبور ست

مسماة الون

لولی بسیار با فهم و مجلس آرا و سلیم الطبع بود و منکوحهٔ ملا بقائی است که امیر نظام الدین علی شیر معتقد او بود گویند ملا بقائی را با او تن مشاعره بسیار دست میداد و نکته رنگین و باریک در میان می آمد از انجمله نوبتی ملا این رباعی فرمود

رباعی

یاران ستم تیز بکی کشت مرا — کاو اک شده چون نی ز درشت مرا
گر شیب بسوی دمی خواب کنم — بیدار کنند بضرب انگشت مرا

بولی الوان در جواب نوشت

سیم خوانی سست رگی گشت مرا | روی نبود از و بخبر لیشت مرا
قوت سخنانکه باتو اندر دشت | بهتر بود از لشت دو صد مشت مرا

مسماة سمرقندی

از بلدهٔ محفوظ سمرقند است لبسی خوشگوی و شیرین کلام بود گویند بچهره آفتابی بود جهان افروز و در عشوه گری آتشی بود عاشق سوز و سخن را بسیار نازک گفتی چنانکه این مطلع یادگار از وست

مطلع

شدیم خاک و رت گرد بر رد ما نرسی | چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی

دختر درویش قیام سبزواری

در فضل و بلاغت مشهور خصوص در علم عروض و قوافی مستثنی بود این مطلع برجسته از وست

ع

هر کجا آن مه بآن زلف پریشان بگذرد | هر که زلف او ببیند ز ایمان بگذرد

مسماة حجابی

دختر خواجه هادی استرابادی است در حسن و جمال بمثابه بود که آفتاب عالمتاب از رشک عارضش در زیر سحاب پنهان شدی و ماه جهان افروز از عکس رخسارش جلا یافتی گویند که از فرط حیا و عصمت در خلا و ملا نقاب از رخسار نازنین برنگرفتی از آن رو حجابی تخلص نموده بود و این مطلع از وست

ع

بجمال تو دو آفتاب یکی است | خط عذار تو و مشک ناب دو یکی است

مسماة عصمتی

از نوادر این طایفه بوده است و اقران او در کمال بلاغت و عصمت و صلاح او مقر اند و گفته اند که چون او از نبات ادم منبع الوجود است همانا که وجه تخلص عصمتی همین خواهد بود این مطلع زاده فکر بکر اوست

بیت

از با شکستگان طلب کعبه مشکل است | آن کعبه که دست دهد کعبهٔ دل است

مسماة نشانی

از اولاد سادات خراسان است و تولدش در محروسهٔ لشار بادر و و دولتی شده از نجه نشانی تخلص میکرد و شعرای عصر بر بلندی فکرش اقرار داشتند چنانچه این مطلع بزبان حال گواه این معنی است

ع

عاشقی با قامت ابرو کمندی کرده ایم | با همه پستی تمنای بلندی کرده ایم

مسماة دختر امیر یادگار

در فهم بلندمنش سخن بسیار است اما در حسن و جمال دلفریبش گفته اند نقاشش فطرت بر رعنایی او نقشی بر صحیفه ایام

نکشیده بود و باغبان دهر گلی برنگینی او در حدیقهٔ کائنات ندیده الحاصل این مطلع رنگین او ست

بیت

شبی در منزل آن مه مهمان خواهم شدن یا نی	انیس خاطر این ناتوان خواهم شدن یا نی

مسماة تهمدی

از نسل سادات جرجان است عروس طبع سلیم او را بزیور تعریف و توصیف احتیاجی نیست چه این مطلع برجسته از واردات وی بر علو فکرش گواه عدل است

مطلع

مرا دردیست از دل بیقرار از هجر یار خود	چه گویم پیش بیدردان که درد بیقرار خود

و این غزل نیز از وست

غزل

من سوخته لاله رخانم چه توان کرد	واله شده سبز خطانم چه توان کرد
جز نام تو ام هیچ نفسی ذکر دگر نیست	تا مست شده چون نگرانم چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم جور رسیده	ای تهمدی از جور رقیبان ستم کار
مجنون صفت از عشق بتان از فکر ترم	زان ناوک دلدار بجانم چه توان کرد
بر خیره رخ برین رفت فغانم چه توان کرد	دیوانهٔ لیلی صفتانم چه توان کرد

مسماة آغائی

که او را ایاق نیز میخوانند گویند که وی در ایام سلطان حسین بهادر خان در بلدهٔ هرات مرجع خاص و عام بود و جمعیت تمام و اموال با سرانجام داشته و حشم و خدم و دواب از گاو و گوسفند و اسپ و شتر و باغات و دکاکین بسیار داشته و هر سال فضلا و شعرا را غله خود و ظیفه مقرر ساخته بود ناگاه در یک فصل وجه انعامی افتاد که وظیفه خواجه آصفی تا خیر یافت از آنجهة خواجه این قطعه محمل نظم کرده فرستاد و چون بمطالعه آغائی درآمد بخندید و حسن ادایش پسندید و غله مقرر مع شی زاید ارسال داشت

قطعه

ایا عروس خطابخش مه جرم پوش بگو	که گر وظیفه ما را قرار خواهی داد	بوقت غله مرا گفته که بار دهم	سرم فدای در تو چند بار خواهی داد

و آغائی که خیلی خوش فکر بود این مطلع رنگین از وست

مطلع

ز هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد	دلا دیوانه شو دیوانه هم عالمی دارد

در فتح قلاع بادکوبه و دربند

اطراف قلعه بادکوبه یک سوی بدریای خزر اتصال دارد و طرف دیگر که در جانب خشکی است بنوعی متانت و استحکام یافته که عروج برجک زیران از اندیشهٔ خیال بیرون است این هردو قلعه بباب الابواب و سد سکندر مشهور و معروف است از غایت ارتفاع قلعه دیوار که تا میان دریا کشیده شده از توصیف بیان مستغنی است و قلعه دربند که یکطرف آن کوه بلند است و طرف دیگر باب دریای خزر پیوسته عبور شروان و دشت خزر و قیچاق و ارس و سکنهٔ آن و بازگیر ولایت شیروان اینند بجز یک دروازه که در میان آب سد سدید واقع است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست این

هر دو قلعه را شاه عباس صفوی در سال بستم از جلوس مطابق سنه یکهزار و هفده فتح ساخته و میر جلال الدین حسن صلامی صدر در تاریخ این فتح گفته

تاریخ

۱۰۱۷ فتح دربند چو شد هاتف غیبی میگفت ۱۰۱۷ | فتح دربند ز بس فتح که مشحون آمد
مصحف دل چو گشادیم برآمد تاریخ | فتح دربند همایون همایون آمد

صاحب نسخهٔ عالم آرای می نویسد که بین الجمهور مشهور است که سد سکندر ذو القرنین که در قرآن ذکر آن آمده همین باب الابواب است که بجهت دفع مضرت یاجوج صفقان دشت آرا کنار دریا تا البرز کوه کشیده اما صورت وقوع ندارد زیرا که در اقصی دریا شرقی و شمالیست که ذو القرنین در ما بین آدمیان و یاجوج و ماجوج از آهن و رصاص ترتیب داده و مسموع شده که این سد را شاه نوشیروان کسری جهت مضرت و دفع آسیب مردم دشت قبچاق که در صورت اند و نوعی نشانی از آدمیان ندارند ترتیب داده و چون هر شی را در مقام تعریف و ستودن بفرد کامل نسبت میدهند محتمل است که این سد را از غایت استحکام بطریق تجاریان سد نسبت کرده بسد اسکندری نامیده باشند

میر عبد الواحد متخلص بشاهدی بلگرامی

از بلگرام است عمری در از مسند ارشاد را زینت بخشیده و سلیقه شعر خوب داشت شب سوم رمضان سنه یکهزار و هفده هجری بعالم قدس خرامید و در بلگرام مدفون گردید مورخی تحفه تاریخی بروح او گذرانید

تاریخ

۱۹ چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم | ۱۰۱۷ هزار و هفده شب جمعه ماه صوم سوم

مصرعهٔ ثانی تاریخ صوری و هم معنوی است یعنی یکی تاریخ صوری که هزار و هفده است و تاریخ معنوی آن باشد که از روی حساب ابجد از اعداد همون مصرعه حاصل میشود لیکن آنکه بست عدد که از قاعده جمل زیاده است آن را بتعمیه تارک خارج کنند یعنی کلمهٔ واحد که عددش از روی حساب ابجد نوزده میشود و احد صوری است و واحد که بمعنی یک است واحد معنوی است عدد این هر دو که نسبت شد چون از عدد مصرعه ثانی دور کرده شود تاریخ بر آید

شیخ علی احمد

فرزند شیخ حسین نقشی است که ذکرش پیش ازین مسطور شده بفضایل صوری اتصال داشت منقول است که در محفل جهانگیر بادشاه این بیت خواجه حسن دهلوی مذکور شد

ع

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی | من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

شیخ را بمجرد شنیدن این بیت حال دگرگون شد و بعالم دیگر شتافت و کان ذلک در سیزدهم محرم سنه یکهزار و هیژده و مولانا حسن این تاریخ یافته

تاریخ

ای حسن یاد کن ز شیخ که مرگ | زانکه شیخ شمرده ام سالت | تا در عصر خود شیخ علی احمد | که نظیری نداشت در حالت
رفت در حالت سماع از آن | شیخ دیگر نگشت احوالت | سال تاریخش از عرب جستم | قال شیخ مات و هو فی الحالت ۱۰۱۸

سید کبیر

روضه او در اکبرآباد متصل سلطان گنج تا امروز موجود است در سنه یکهزار و هژده هجری فوت شده در لوح فرازش
این تاریخ مرقوم است

تاریخ

۱۰۱۸	امیر دین کبیر اهل عالم چو کردم فکر تاریخ وفاتش	ز عالم شد بر ضوان همنشین باد	چو رحلت کرد از دنیای فانی خرد گفتا که یا رحمت قرین باد	مقام و منزلش خلد برین باد

میر نور الله شستری

در سال هزار و نوزده هجری از این جهان فانی بملک جاودانی شتافته
تاریخ از مخزن الواصلین

۱۰۱۹	میر نور الله عالی انتساب	زین زمانه با دل آگه شده	سال نقلش مظهر الحق زد رقم	۱۰۱۹ عدن جای میر نور الله شد

حوض جهانگیری

این حوضی است از یک پاره سنگ که تا امروز در قلعه اکبرآباد موجود است و دوره آن قریب پانزده دست و بلندی آن از زمین قریب سه دست خواهد بود و این حوض را جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و نوزده هجری تیار ساخته بود و قطعه تاریخی مشتمل بر پنج بیت بر لبهای بیرونی آن حوض منقوش نموده اما از کهنه سالگی سوای حروفی چند که جابجا نمایان است همه زایل گشته مگر مصرعه اول و آخر که از آن تاریخ بر می آید تا هنوز باقی است راقم الحروف دو مصرعه دیگر را بدقت تمام خوانده چهار مصرعه ساخته و آن مصرعه ها اینست

تاریخ

۱۰۱۹	پناه ملک و دین شاه جهانگیر ابن اکبر شاه	شهنشاهی که از تدبیرش شد کار تقدیری	طلب کردند چون از خضر سال او خرد گفتا	۱۱۱۳ ۹۴ نهان شد از خجالت زمزم از حوض جهانگیری

اگر از عدد عبارت حوض جهانگیری عدد کلمه زمزم دور کرده شود تاریخ تیاری حوض بر آید

خواجه مرتینس ارمنی

در اکبرآباد قریب چهن چهن کتره گورستانی است که در آن مقام گذشتگان دین عیسوی که در قدیم الایام پیش از عملداری سرکار کمپنی وارد هندوستان گردیده و در اینجا وفات نموده بودند مدفون هستند از انجمله یکی خواجه مرتینس ارمنی است که در زمان جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و بست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده بر سنگ تربت او این چند عبارت مرقوم است * اینجا مدفون است خواجه مرتینس ارمنی مقدسی که خود را غلام کرستنس میگفت و چون صاحب خیر بود هر چه موجود داشت بنده آنحضرت بفقر اختیار کرد در سنه یکهزار و ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی فقط

ولی محمد خان اذبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبدالله خان اذبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر او بود بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده با برادرزادگان و اقربا در کمال اشفاق و مهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند به

مات یازدهم

برادرزاده خود ایام قلیخان ولد دین محمد خان و ولایت بلخ و شبرغان و دیگر محلات اینطرف آب آمویه را به برادرزاده دیگر نذر محمد سلطان داد و ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او بیرون کشیده علم فتنه و فساد برافراختند تا آنکه ولی محمد خان لاچار شده استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد روزیکه ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امرا و ارکان دولت بعزم استقبال سوار شده او را سواره دریافته بمصافحه و معانقه پرداختند و انواع و اشفاق و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای بلاغت شعار اشعار آبدار و تواریخ مرغوب در سلک نظم کشیدند ازانجمله خواجه شعیب جوشقانی این تاریخ گفته

تاریخ

چو ز گردش های چرخ منقلب — گشت پیدا در بخارا انقلاب
رخ نمون شد دولتش و را تا نهان — رو بدرگاه شه مالک رقاب
این قران سعد را تاریخ جو — کردم از اندیشهٔ قدسی خطاب
شاه ترکستان ولی خان آنکه است — زیب بخش مسند افراسیاب
شاه عباس قدر قدرت که هست — کامران و کامبخش و کامیاب
ساخت روشن شمع مجلس و گفت — ماه شد مهمان بزم آفتاب ۱۰۱۹ — ۱۰۱۹

از مصرعه اخیر هزار و نوزده اخراج می یابد موافق تاریخ توجه بایران اما وقتیکه بعزم ملاقات شاه فایز گردید آغاز هزار و بست بود آن نیز بتعمیه حاصل است و تاریخ دیگر از محمد صالح اینست که موافق سنه هزار و بست ترتیب افتاده

تاریخ

عباس شه آن سپهر احسان — کز بزم او است زیب ایران
قاآن زمان و سنی محمد — اورنگ نشین ملک توران
آمد بدرش ز روی اخلاص — بر دست گرفته تحفهٔ جان
جستم ز خرد چو سال تاریخ — گفت آمده بادشاه توران ۱۰۲۰

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی است در عهد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس خسرو ایران با خلعت فاخره بنام او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل بنام او در رسید و این واقعه در سنه یکهزار و بست و یک هجری رو داده این مصرعه که تعمیه است در تاریخ وفات اوست

افگند بادشاه سخن چتر سنجری ۱۰۲۱

مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افگنده یعنی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه میشود دو عدد یعنی عدد حرف با که چتر بادشاه سخن است افگنده شود تاریخ بر آید

تاریخ پل در دهلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع است و مشهور به باره پله در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بست و یک هجری بنا انداخته و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

از جهانگیر شاه اکبر شاه — آنکه عدلش ضیاست عالم کل
بنده را هم ز مان سلطنتش — عهده‌ای می نویسد اعطشل
سال هفتم ز عهد سلطنتش — که بنالد ز جور گل بلبل
دوستان را چو بدید است افسر — دشمنان را لسان فاتحه غل
بوستانیست حضرت دهلی — بوی از گل گرفته رنگ از پل
مخلص خاص مهربان آغا — خادم قصر شاه محرم کل

کرد تعمیر این پل از شفقت | گر شود دستگیرش از دل / گفت برو از خامه و بنویس | سال تاریخش از فلک جستم / بسته از راه مهربانی پل | گشت رو لیش زمین گل گل

میرزا جعفر قزوینی المخاطب باصف خان ۱۰۲۱

وزیر جهانگیر پادشاه بود و این اصف خان پسر اعتماد الدوله نیست بلکه برادرزاده میر غیاث الدین علی اصفهانی است که از خواتین اکبری بمزید حشمت و دولت تقرب و عزت ممتاز بود سلیقه سخنوری درست داشت و مثنوی شیرین خسرو بسیار بی نظیر گفته نام پدرش مرزا رفیع الزمان بن آقا ملا است در آغاز شباب از ولایت عراق بهندوستان آمده و بذریعه عم خود مرزا غیاث الدین جبین اخلاص بسعادت زمین بوس اکبر پادشاه نورانی ساخته در اندک فرصت بمنصب میر بخشی ترقی نموده در عهد جهانگیر پادشاه بمنصب هفت هزاری رسیده سرفراز پایه وزارت شده وفاتش در سنه یکهزار و بست و یک هجری بوقوع آمده و تاریخ فوتش که در اقبال نامه جهانگیری و مرات جهان نما مرقوم است این است

صد حیف ز آصف خان ۱۰۲۱

سلیمه سلطان بیگم ۱۰۲۱

از زوجات حضرت عرش آشیانی بود دختر گلرخ بیگم است و گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی است و در عقد مناکحت مرزا نور الدین محمد که از خواجه زاده های نقش بند بود منعقد گردیده و دختر او سلیمه سلطان بیگم صاحب طبیعت عالی بود گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص میکرد و این بیت از ایشان است

بیت

کاکلت را گر ز مستی رشتهٔ جان گفته ام | مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی ایشان را به بیرم خان نامزد کرده بودند و در سال جلوس حضرت عرش آشیانی این نسبت منعقد گشته و بعد فوت بیرم خان عرش آشیانی بعقد ازدواج خود در آورده وفاتش همدران سال که مرزا جعفر قزوینی فوت نموده نیز واقع شده یعنی بسال هزار و بست و یک هجری

تاریخ بنای کتاب خانه اخوند ملا یوسف ۱۰۲۱

سلطان العلماء برهان الفضلا مولانا یوسف قراباغی در ولایت بخارا جهت فرزند خواجه یعقوب کتاب خانه در سنه هزار و بست و دو بنا فرمود و این خانه رفیع الشان در عهد خاقان فریدون نشان امام قلیخان در شهور سنه یکهزار و بست و هفت بپایان رسیده فضلای زمان تاریخها گفته آورده اند از انجمله این تاریخ مقبول مشار الیه گردیده

تاریخ

ای خسرو ایشان مسیح الفاس یوسف انتساب | نزد صور فهم تو عقل فلاطون است کم | شد بتاریخ بنای خانه این عرش مقام | صاحب این بقعه میمون افلاطون عجم

راجه مانسنگه ولد راجه بهگوان داس کچهواهه ۱۰۲۲ ۱۰۲۲

در تذکرة الامرا مرقوم است که او در ششم سال اکبری همراه پدر خود بملازمت پادشاه رسیده بمنصب سر بر افراخته در رکاب بسعادت خدمت می نمود و در ایام کنوری در اکثری مصاف مصدر ترددنمایان شده خصوص در سنه هفدهم در کارزار گجرات شمشیر ها زده و در سنه بست و یکم در جنگ بار اناپرتاب سنگه زمیندار اودیپور کارها بظهور آورده چنانچه ملا عبد القادر در

برادرانی در تالیف خود نوشته است ع که هند و سند شمع اسلام + در سنه بست و ششم در نعمانی شاهزاده مراد بمقابله محمد حکیم برادر خورد اکبر شاه که دران ایام راه بغی پیموده بودند در حدود کابل بحرب صعب پیوسته ظفریاب گشته و در سنه سی ام بعد فوت مرزا حکیم برای آوردن واماندهای مرزا بکابل رفته همه را از انجا بسلامت آورده در سنه سی و یکم برای تنبیه افاغنه یوسف زئی و بنظم کابل مقرر شده در سنه سی و سیوم بنظم بهار از تغیر سعید خان مباهات اندوخته در سنه سی و چهارم بعد فوت پدر بمنصب پنجهزاری و بخطاب راجگی بلند گردیده در سنه سی و پنجم در ایام نظم بهار ترددات نمایان کرده به تسخیر ممالک اوڈیسه مکرر ضرب صعب کرده و به تلاشهائی که در وهم و خیال نگنجد نموده در سنه سی و نهم بنظم بنگاله از تغیر سعید خان نام برآورده در سنه چهل و دویم در جن سنگه پسر خود را در صف جنگ عیسی زمیندار بهاتی واز زمینداران اوڈیسه که بحرب صعب پیوسته بود بکشتن داده در سنه چهل و چهارم بحضور آمده پیشکشی از اتحاف بنگاله که بحصر در نیاید گذرانیده و باز بهمان صوبه رفته در سنه چهل و هفتم بنابر تنبیه اعدا فیل سواره با فواج کثیره در آب رود خانه بکرم پور و سری پور حمله زده با مدد طالع بسلامت گذشته و موجب حیرت نظارگیان شده بعطای چار قب سر برافراخته حضور طلب خلعت شده در سنه پنجاهم بمنصب هفت هزاری و بخطاب فرزندی والا رتبه گشته در سنه احد جهانگیری بمهم دکن رفته همیشه مصدر امور عظیمه مانده در سنه نهم جهانگیری که موافق سنه یکهزار و بست و سه هجری بود در انجا فوت کرده و بهمدرین سال خان اعظم وزیر نیز رحلت دار البقا گردید

ثنائی شاعر

در عهد شاه عباس ماضی بود و در سنه هزار و بست و سه هجری در ایران فوت نموده بادشاه سخن × تاریخ فوت او ست ۱۰۲۳

۱۰۲۳

آقا رضی اصفهانی

شاعری بود که سیر هندوستان کرده برگشت و در سنه یکهزار و بست و چهار هجری جاده فنا پیموده × آه از رضی × تاریخ وفات او ست

۱۰۲۴ ۱۰۲۴

قدسی انصاری سهارنپوری

نام او شیخ عبد الکریم است صاحب جد و حال بود در جمیع علوم و فنون امتیاز داشت چهاردهم محرم سنه اربع و عشرین والف فوت کرد و عزیزی × شمع ارشاد حق × در تاریخ وفاتش یافته ۱۰۲۴

۱۰۲۴

قاضی ابو العلا معروف بقاضی بڈه

ولد قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست و برادر خورد قاضی محمود است در عربی و فارسی دستگاهی کمال داشت و به نیابت قاضی محمود بحکومت بلگرام وغیره محالات می پرداخت وچندی بامور قضا نیز مشغول بوده در بلگرام متصل باغ قاضی عبد الدایم باغی بخیته ترتیب داده و گنبدی عالی در انجا در سنه یکهزار و بست و چهار هجری تعمیر نموده مزار او در همان گنبد است و تاریخ تعمیر آن گنبد از منقوله او ست

تاریخ

خوشا گنبد کز الطاف الهی
بنای آن بهر شهر و بهر کو
چو تاریخش ز هاتف جستم آنگه
بگفتا گنبد قاضی بڈه کو
بعهد شاه نور الدین جهانگیر
مرتب شد مثال چرخ مینو
۱۰۲۴

ملا ملک قمی

مشهور سخن سرایان است مسکن او قم است و در ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین برآمده سری

بدیار دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور در دولت ابراهیم عادل شاه والی آنجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردید و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری در انجا مشاهده کرد فریفته گردیده دختر خود را در حبالهٔ نکاح او درآورد و شیخ فیضی وقتیکه از درگاه اکبری بسفارت برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در عریضهٔ خود از احمدنگر به اکبرشاه بادشاه نوشته بود که در احمدنگر دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبهٔ عالی دارند یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری فقط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست و چهار فوت شد و ملا ظهوری یکسال بعد از وی و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه گفته که بعدد از زر داشت ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

۱۰۲۵ ملک آن پادشاه ملک سخن — که نامش سکهٔ نقد سخن بود
سوی گلزار جنت رفت آخر — که دلگیر از هوای این چمن بود
جهان آفاق گیر از کلک معنی — که چون ملکش ز قم تا دکن بود
بجستم سال تاریخش ز ایام — بگفتا او دم اهل سخن بود ۱۰۲۵

در محاصرهٔ قلعهٔ ایروان

در سنه هزار و بیست و پنج هجری سلطان احمد پادشاه روم محمد پاشا را برای تسخیر بعضی از ملک ایران فرستاد و او با لشکر گران و توپ ها و عرابه چندان بیشمار روی توجه بطرف ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران نیامده بود شاه عباس صفوی ازین مطلع شده متوجه استحکام قلعهٔ ایروان و انتظام مهام قلعه داری شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعهٔ ایروان را محاصره ساخت و مکرر به تسخیر قلعه بسعی موفور و جهد غیر محصور بجا می آورد و توپچیان روم شبانه روز از توپ انداختن خالی نبودند و محصوران از اندرون قلعه بدفع دشمنان قیام داشتند و صدمات دلیرانه روم را بضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومیان از تسخیر قلعه مایوس شده پیغام صلح نمودند و بتاریخ بست و پنجم شهر شوال طبل ارتحال کوفته بجانب عرض روم بازگشتند درین آمد و رفت قریب چهل هزار کس از رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند در آغاز محاصره و گرمی حرب و قتال خواجه علی اکبر اصفهانی شبی در عالم رویا مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنهٔ عظیم هایل شده و دو لشکر قرین یکدیگر گشته اند فتح و ظفر از کدام خواهد بود آن شخص بجواب گفت که فتح از آن سید علی مصنف کتاب عالم آرای عباسی این عبارت را به منافه عالی دلی بوزن درآورده و از او در اتفاق موافق تاریخ این سانحه یافته بسلک نظم کشید

تاریخ

آمد ز دیار روم از بهر ستیز — بربست کمر بکینش از لطف اله
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست — ...
سردار بصد هزار مکر و دستان — بر زد بمیان خویش دامان سیلی
کین راز شود عیان باو نیک علی — این نادره ترکه این ندای غیبی
آراسته ز بهر دفع آن شاه جهان — میخواست یکی ز بندگان درگاه
بشنید ز هاتفی که میگفت ز غیب — تاریخ فنای او ز لطف علی
فوجی ز خسرو حق بعد بیت چلی — در واقعه بند از قضا از لی
فتح از سید علی ۱۰۲۵ عالی دلی ۱۰۲۵

بالجمله بمیامن الطاف الهی ظفر و نصرت قرین حال منسوبان شاه ایران گشته چندین هزار ذکور و اناث از شیعیان که در قلعه بودند از آسیب دشمنان قومی نجات یافتند فی الحقیقت آن روز سعید میانه ایشان عید گشت چنانچه خواجه محمد یوسف قزوینی این تاریخ گفته

تاریخ

چونکه سردار لشکر رومی
دید کز تیغ شیعیان علی
ماه شوال چون به بیست گذشت

وارد ملک ایروان گردید
نیمهٔ لشکرش بقتل رسید
ونیمهٔ آخرین بنصف رسید
پی تاریخ آن خرد گفت

دو سه ماهی بدور قلعه نشست
کمر مکر بر میان بر بست
دولت شاه دین مساعد گشت
آمد امروز شیعیان را عید ۱۰۲۵ ۱۰۲۵

مهره بارباط عربده چید
چاره جز فرار خویش ندید
لشکر روم منهزم گردید

ملک عنبر حبشی

غلام بهادر نظام شاه بادشاه احمدنگر دکن بود که بامارت رسیده چون بهادر نظام شاه در سنه هزار و هشت در عهد
اکبرشاه بدست امرایان او افتاده در قلعه گوالیار محبوس شد ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را برای نام بر تخت نشانیده
آن ولایت را تصرف خود داشت تا آنکه در سنه یکهزار و بست و پنج هجری عاجز شده ۱۰۲۵ احمدنگر را بدست مردمان جهانگیر بادشاه
سپرد در تاریخ این معامله عزیزی این مصرعه تعمیه یافته بیت غ سر غلام رکنه برکن و حساب طلب ❊ یعنی سر غلام که حرف ۱۰۲۵
غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه کنه که بست و پنج میشود یکجا نمایند تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی
در عمر هشتاد ساله در سنه یکهزار و سی و پنج هجری فوت شد و در دولت اباد مدفون است

ستاره دُم دار

در ماه محرم سنه یکهزار و بست و هشت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و هیژده عیسوی ستاره دم دار
نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامهٔ جهانگیری در واقعات سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ
شانزدهم دی ماه که مطابق نوزدهم ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح به ۳ گهری در کرهٔ هوا ماده بخاری بشکل عمودی
نمودار شد و هر شب بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد که دو سر باریک و میان کنده خمدار
مانند دهره پشت بجانب جنوب و رو بسوی شمال منجمان و اختر شناسان قدر قامت او را باصطرلاب معلوم نمودند که بست و
چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سایر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه
اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهته جنوب
نیز دارد و دانایان فن نجوم این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت
ستارهٔ مرئی گشت که سرش روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود ولیکن در طرف دُم اصلا روشنی و درخشندگی
نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افگنده وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از از منه ماضیه
نبود و نشان نمیدهند و در کتب معتبر اهل هند ثبت نگشته پیش از ظهور این سیاره بیک سال اثر و با ظاهر شده تا
هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان ابواب شورش و فساد مفتوح
گشت و هفت هشت سال روزگار بدسگال ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشده و چه خلقها
که خواب نگشت فقط نورجهان بیگم زوجه جهانگیر بادشاه که در سخن گوئی مهارت کمال داشت در ایامی که این ستاره
ظهور نموده دغدغه کمال بخاطر مردم راه یافت این بیت که شعرای وقت بسیار پسندیده اند گفته

بیت

ستاره نیست بدین طول سر بر آورده ز فلک بشاطرئی شهه کمر بر آورده

تاریخ بنای مدرسه اول یلنگتوش بی

یلنگتوش بی بهادر که از امرای جماعة الجین است در رکاب سلاطین ذوی الاقتدار لقد حیات خویش صرف خدمت ساخته لشکرها شکست داده و ولایت ها فتح نموده و درزهای بیشمار و غنیمت بسیار بدست آورده ترک خدمت سلاطین نموده متوجه بقعات خیر گردیده اند و خانقاه و غیره فی سبیل الله عمارت کرده چنانچه در سال هزار و بست و هشت در ولایت سمرقند در برابر مدرسه مرزا الغ بیگ گرکانی مدرسه عالی بنا کرده و مولانا نیر حاج در تاریخ تمامی این مدرسه چنین فرموده

تاریخ

امیر صفدر عالی یلنگتوش که آمد	پی مدیح کمالش زبان ناطقه بر در	بنای مدرسه کرد آن چنانکه زمین را	با وج چرخ رسانید از آن لوای تفاخر
بسال انها رسید بر فراز طاق زنعیش	عقاب عقل به نیروی سعی بال تدبر	فقر بنا رسد بر سر منار شنعیش	حوالف بر فن اندیشه تا کند تفکر
چو راست کرد مهندس نمونه خم طاقش	فلک ز باده لوا انگشت می گزد تحیر	یلنگتوش بهادر چو بود بانیش آمد	حساب سال بنایش یلنگتوش بهادر ۱۰۲۸

تاریخ بنای خانقاه یلنگتوش بهادر

و یلنگتوش بهادر در سنه هزار و بست و هشت بر سر مزار حضرت مولانا خواجگی کاشانی خانقاهی عالی عمارت کرده و بعضی از املاکات خود را وقف آن نموده یکی از شعرای وقت تاریخ آن یافته

تاریخ

۱۰۲۸ ۱۰۲۸

تاریخ خانقاه فرح بخش و فیض یار	ینبوع فیض و جای حضور ابرار درو است ۱۰۲۸

ذکر افتادن شهاب از آسمان و ساختن شمشیر از آن

در اقبال نامه جهانگیری مرقوم است که در زمان دولت جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی هجری در یکی از مواضع پرگنه جالندهر متعلقه پنجاب هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت قطعه زمین موازی دوازده ذرع در طول و عرض نوعی سوخته شد که نشانی از سبزه نماند هنوز اثر حرارت داشت هر چند زمین را کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر میگشت تا بجای رسیدند که پارچه آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود گویا همین دم از کوره آتش بر آورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده روانه حضور نمود و بادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولا داشت بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر تیک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن با هم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر برآورد و بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند در برش با شمشیرهای اصل اول برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی متخلص بهایی

ولد شیخ حسین است در صغر سن به تحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات باندک روزگار سرآمد افاضل اعصار گردید و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از آنجمله یکی نان حلوا است معاصر شاه عباس صفوی بود بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین و الف در اصفهان درگذشت لاش او را بموجب وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند در تاریخ رحلتش علامه دهر

ابوطالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ ز دار فانی گشت الوان جنانش ماوای دوستی جست ز من تاریخش گفتمش شیخ بهاء الدین آ[ی] ۱۰۳۰

عزیزی دیگر * افسوس ز مقتدای دوران * یافته و صاحب بحر الواصلین * شیخ عالیجاه * یافته
۱۰۳۰ ۱۰۳۰

عمارت اوچین

چون بحکم شاهجهان ابن جهانگیر پادشاه در سنه یکهزار و سی هجری دو محل سراهای دلچسپ بر چشمه کالیه و بهه در اوچین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت منقوش ساختند

تاریخ

بحکم شاه جهان ساخت این دو عشرتگاه	حسن لوجه جهانگیر ابن اکبر شاه	بهشت روی زمین یافت تا محل تاریخ		که سرور ان جهان ساخت منزل نواب	

۱۰۳۰

تاریخ مسجد بنگاله

نواب ابراهیم خان فتح جنگ که خالوی نور جهان بیگم بود و بعضی نوشته اند که خواهر نور جهان بیگم در عقد نکاح خود داشت در سنه دوازدهم جهانگیری بمنصب چهار هزاری والا پایه گردیده بنظم صوبه بنگاله از تغیر قاسم خان نبیره شیخ سلیم چشتی سرفرازی حاصل نموده و در سنه نوزدهم بسال یکهزار و سی و دو هجری در اکبرنگر مشهور بدهاکه بمقابله سلطان خورم پسر جهانگیر پادشاه که در ان ایام از پدر باغی بودند برزم مشغول شده پیوسته بصد مردانگی شهید گردیده این ابراهیم خان در ایام حکومت خود در سال یکهزار و سی هجری مسجدی در بنگاله تعمیر ساخته و عزیزی در تاریخش این مصرعه یافته * بنا کرده بانی نهاد ابراهیم *
۱۰۳۰

حمام الله وردی خان

در اکبرآباد قریب موضع چهیپی توله حمامی است نواب الله وردی خان یکی از منصبداران پادشاهی در زمان جهانگیر پادشاه در سنه هزار و سی هجری تعمیر نموده بود حالا رو بانهدام دارد بر دروازه حمام مذکور این تاریخ منقوش است

تاریخ

در ایام شهنشاه جهانگیر بخیر الله وردی خان بنا کرد ز موج آب عکس قرص گلجام		که می زیبد باو عالم پناهی چنین پاکیزه حمامی که خواهی همیشه حوض او پر ماه و ماهی گرفتم دامن پاکان و گفتم		بشهر آگره دار الخلافت صفالش بر رو بار خورشید پی تاریخ بنیادش دلم را بنامی خیر حمامی مباهی		که باشد پایه تخت پادشاهی فضا لیش با فلک دریا گاهی بغسل فکر شستم از سیاهی

۱۰۳۰

پوشیده مباد که اسم جهانگیر در اول مصرعه و لفظ پناهی در آخر مصرعه شکسته بود مؤلف بغور تمام این هر دو لفظ را مندرج ساخت اغلب که درست باشد

زلالی خوانساری

در اختراع تازگی عبارت و نازکی اشارت بی نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود ایاز است سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می نماید

تاریخ

* در استفتاح این منشور نامی	نحو تاریخ ختمش از لطایفی *

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکنند

* الهی عاقبت محمود باشد * ۱۰۲۴

وزلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرعه در تاریخ وفات اوست

* از جهان رفت زلالی بجنان * ۱۰۳۱

سلطان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر بادشاه بود ولادتش در بلدهٔ لاهور بروز دین بست چهارم امرداد ماه الهی سال سی و دوم جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و پنج هجری دست داده مادرش که همشیرهٔ راجه مانسنگه بود جوده بائی نام داشت و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد ازین نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش برآورده بود و مردمان شاهی حسب الحکم بادشاه او را با همراهیانش بدخشی پسر مرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و مسلسل بزنجیر نموده بحضور فرستادند بادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشتند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر و بعضی بسواری خر تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند و در رویه در خواه شهر بدار کشیدند مدتی شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبر اباد گریخته باله آباد رفت و در انجا رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول در گذشت مزارش در بلدهٔ اله آباد بفاصلهٔ یک کروه غربی از قلعه موجود است در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور چهار دیواری است سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از باقی مانده چونه و مصالح قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایامیکه شاهجهان یعنی مرزا خورم حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود برد و در ان دیار در سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیرنامه نیز مسطور است که او در دکن در نهصم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضهٔ درد قولنج فوت کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزارش در شهر اله اباد چگونه تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم بادشاه نعش او را جهت احقاق شهادت او از قبر برآورده بودند شاید که بعد از ان روانهٔ اله اباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش در انجا بود بالجمله اندرون احاطهٔ مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم نیست که آن مدفن کیست بعضی گویند که این روضهٔ بی بی تنبولن است گنبد دویم عمارتی است سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو که جوده بائی نام داشت سودائی بر مزاج او استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخته بود اصل تربت او اندرون روضه است و آن مسدود است از هر چهار طرف و تربتی که به بلندی سقف است نقلی است از سنگ مرمر ساخته اند و گنبدی بر آن تعمیر یافته تاریخ و رباعی که بر لوح مزار و گرد این تربت مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک گردش خود را بشگفت	در زیر زمین آئینهٔ خود به نهفت	تاریخ وفات شاه بیگم جستم	از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت	۱۰۱۴

رباعی برگرد تربت مذکور

بیگم که ز عفت رخ رحمت آراست	اقلیم عدم ز نور عزت آراست	سبحان الله زهی کمال عفت	از حسن عمل چهره جنت آراست

و روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که همشیره سلطان خسرو این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن مدفنش جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالیست اشعار بسیار اندرون گنبد بخط نستعلیق مرقومست اما چندی ازان اشعار بسبب کهن سالگی زائل شده اند مصرعه اول ازان اشعار اینست مصرعه خورم از روز که مارخت ازین خانه بریم + و تاریخ تعمیر آن عمارت که مشتمل بر سه بیت بود بر پیشانی دروازه آن روضه کندیده بود ندا ما بیت مطلع بسبب امتداد ایام زائل گشته و دو بیت دیگر اینست +

تاریخ

۱۰۳۴

1034 بر و ملایکت رحمت همیشه نور نثار	زهی نمونه خلد برین بسر از خاک	خرد ز سال بنا ایش بصفحه فکرت	نوشته با قلم اختراع روضه پاک

و روضه که اندرون احاطه مذکور بسمت شرق است مرقد سلطان خسرو ست و اشعار و تاریخ وفات او که اندرون روضه قریب گنبد مرقومست اینست

ابیات با تاریخ

آه افسوس آسمان را حسرت بیداد شد	آری آری کار چون بر ظلم آمد داد شد	زندگی زو خیمه بیرون زد بهار خرمی	دید چون بنیاد عالم را خراب آباد شد
اهل و باش انده گاه از فلک [illegible] شاد	هر کجا ز و شعله خاکستر بر باد شد	گلبنی هرجا که بینی برگ ریزان [illegible] دست	بلبل این باغ بودن مصلحت [illegible] باد شد
گلعذاری را طراوت چیست غمخوار مرگ	از پی چاک قبا صد سوزن فولاد شد	چون بلبل [illegible] صد نوحه که [illegible]	مشکل است اما چه با ما [illegible] باشد
آن گل رعنا که بود آرای گلشن صد دریغ	عندلیبان را برنگ [illegible] شاد بود	چاک پیراهن شد از قضا در باغ غم	هم زمین گریست هم آسمان فریاد شد
شد قبا بر قامت مردم قبا در ماتمش	شاه حسرت را بسوی خلد چون ارشاد شد	آن تن نازک که بر بوی [illegible] پیراهن گران	در ته خاک جفا افسوس [illegible] شد
شد غریق رحمت حق چون وی پاک بود	خاص درگاه خدا و همدم اوتاد شد	سلمی ارشد سال فوتش [illegible]	1031 منقبه جنت ز جان پاک او آباد شد

بعد وفات سلطان خسرو مرزا خورم که برادر سیومی بود خواست که سلطان پرویز را نیز که برادر دویمی او بود بکشد تا بخلش غیرے بعد فوت پدر بر تخت نشیند لیکن شهزاده پرویز از قضای الهی در سنه یکهزار و سی و پنج فوت نمود و سلطان خسرو را دو پسران بودند یکی داور بخش دویمی گرشاسپ و ایشان حسب الارشاد مرزا خورم یعنی شاه جهان بادشاه در عنفوان جلوس او یعنی در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسیدند +

پل قلعه سلیم گڈه

این پل مابین قلعه سلیم گڈه که حالا مشهور بنور گڈه ست و قلعه شاه جهان آباد واقعست از جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب پل مذکور این تاریخ منقوشست

کتیبه مغرب

بحکم بادشاه هفت کشور	شهنشاه عدل و داد و عمر	جهان گیر ابن شاهنشاه اکبر	که شمشیرش جهان را کرد تسخیر
چو این پل گشت در دهلی مرتب	که وصفش را نشاید کرد تحریر	پی تاریخ اتمامش خرد گفت	پل شاهنشه دهلی جهانگیر

1031

کتیبهٔ سمت مشرق

شد بحکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم | سال و تاریخش بهار کآن محاط مستقیم

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطهٔ نجف و تسخیر نمودن قلعهٔ بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضهٔ شاهنشاه خطهٔ نجف و ائمهٔ کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از جنود قاهره که در رکاب حاضر بودند قدم توکل بر شاهراه مقصود نهاد و از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد چنانچه ضیاء محمد توسقا قزوینی بنظم آورده

تاریخ

در بیست کرد عزم نجف شاه ولایت	سید اشرف شهنشاه جهان با دل آگاه	اسباب نهضت همه چون گشت مهیا	گردید سر کرده قدم عازم آن راه
	چون گفت توکلت علی الله روان شد	تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۱۰۳۲	

۱۰۳۲

در غرهٔ ربیع الاول در بغداد رسیده در حوالی مزار ابو حنیفه نزول نمودند و عساکر ظفر مآثر بمحاصرهٔ شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه کشائی مشغول شدند و بروز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود به نیروی اقبال مسخر اولیای دولت گردید

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود و اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است در میان هندوان مشهور است بروز شنبه ساون سکل پچه سال یکهزار و ششصد و هشتاد از سنبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و سی و دو هجری مطابق بست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و بست و سه عیسوی بود در بلدهٔ بنارس برکنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکل استی تلسی تجی سریر	سنبت سوره سے اسی اسی گنگ کی تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی فرزند شیخ عبد الواحد فاروقی است ولادت او در سنه نهصد و هفتاد و یک در بلدهٔ سرهند وقوع یافته و کلمهٔ خاشع ۹۷۱ تاریخ تولد اوست در صغر سن کلام ملک العلام را یاد گرفته بتحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام تدریس روزی بخانهٔ شیخ فیضی رفت و شیخ در آن هنگام سواطع الالهام که تفسیر بیست بی نقطه تصنیف میکرد گفت که مولانا بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعسر بل متعذر است ذهن هر چند بتجسس تامل و تفکر غوطه خوردم هرگز گوهر مقصود بهم نرسید شیخ احمد اگرچه در انشای عبارت بی نقطه چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن و رسائی فهم بی تشویش و تامل چنان عبارت موزون و مسجع انشا فرمود که حرف نکته سنج در اندیشهٔ تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره وقت خود می آرد بعد از فوت پدر بخدمت فیض منقبت خواجه فانی از خود باقی بحق رسیده اخذ طریقهٔ نقشبندیه نمود تالیف فراوان و تصانیف بسیار از و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده وفاتش سلخ ماه صفر روز سه شنبه وقت چاشت سنه اربع و ثلثین و الف واقع شده و تاریخ وفات او از مصرعهٔ آخر این رباعی پیدا یا یکعدد زیاده میشود ٭٭

تاریخ ۱۰۳۵

او محرم راز کعبہ وحدت بود	او منبع نور و سند غوث بود	ممدوح جواد و معدن خضر ابد	بر ہان کمال بانی جہد

۱۰۳۵

و این چند ابیات در تاریخ رحلت او از کتاب تحفۃ الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

آنکہ او جوہر خرد مندی است	احمد کابلی و سرہندی است	نقشبندی است آن ستودہ سیر	رونق افزای شرع پیغمبر
بی شک آن شیخ عافیت محبوب	از مریدان خواجہ باقی بود	او مجدد بالف ثانی بود	واقف سر حجاد ربانی بود
الف ثانی با و مجدد شد	و آنکہ احمد بجای احمد شد	از مریدان اوست بس مشہور	سیر فرمان در آدم و شہر
خواجہ صدیق و شیخ عبد الحی	داشت اقبال سرمد از وی	او ز شیخ صفر سفر فرمود	از زمین جہان سوی جنت
سال نقلش بگو بنور احمد	نور اوج بہشت از احمد	مرقد او شہرہ سرہند است	ز آن ز خوش فیض شہر سرہند

میر عبد اللہ ترمذی مشکین قلم

۱۰۳۵ از اولاد شاہ نعمت اللہ بودہ و باخلاق ستودہ اتصاف داشت خط نستعلیق را بغایت صاف باصول و اسلوب می نوشت و از حضرت جنت مکانی بخطاب مشکین قلم و تخلص وصفی افتخار اندوز ساختہ شدہ چنانچہ خود میفرماید

ع

وصفی تخلص من و مشکین خطاب من	این نامہا ز شاہ شہنشاہ یافتم

منظومات بسیار دارد و در سنہ ہزار و سی و پنج در گذشت و این مصرعہ تاریخ وفات اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ زد دنبالہ ولی قطع ساں زفت

سلطان پرویز

پسر دویم جہانگیر بادشاہ بود در کابل متولد شدہ و مادرش کہ صاحب جمال نام داشت دختر خویش زینخان کوکہ بود در عمر سی و ہشت سالگی بتاریخ ششم ماہ صفر سنہ یکہزار و سی و پنج ہجری در دکن فوت کردہ و معتمد خان صاحب جہانگیر نامہ کہ یکی از منصبداران بادشاہی بود بدیہہ این تاریخ گفتہ

۱۰۳۵

وفات شاہزادہ پرویز

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جہانگیر بادشاہ بہند وارد شدہ و در سنہ یکہزار و بست و ہشت بعہدہ ملک الشعرائی سربلندی یافتہ نور جہان او را باستادی قبول دارند و فاتش در سال یکہزار و سی و پنج رو دادہ و این رباعی کہ از تاریخ وفات او خبر میدہد از نتیجہ اوست

تاریخ ۱۰۳۵

۱۰۳۵ وا دانی فلکی از مرد طالب ان داد	امروز بنا ز نظم از پا افتاد	تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت	حشرش بعلی ابن ابی طالب باد

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معلمان عالمگیر بادشاہ بود و در معقولات و منقولات مہارت تمام داشت در اواخر عمر نابینا شدہ چندی بطریق تیمور عالی

از شاهجهان بادشاه یافت در وطن هندوی بود تا آنکه رخت هستی ازین جهان بیرون برد در مرات جهان نما سال فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات اوست عدد شش صرف یکهزار و سی و شش میشود بنا بر آن درینمقام نوشته شد

آفتاب علم را آمد کسوف ۱۰۳۶

عبدالرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان است یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و جنت مکانی بوده در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بتاریخ چهار دهم صفر سنه نهصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد و دو ساله در سنه یکهزار و سی و شش هجری وفات یافته مقبره او در دهلی متصل درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود است اما همه شکسته شده رو بانهدام دارد این چند ابیات از دست

ابیات

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است ❊ بجز این قدر که دلم سخت آرزومند است ❊ نه دانم و نی دانم اینقدر دانم ❊ که پای تا بسرم هر چه هست دربند است

بکیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است ❊ نگاه اهل محبت تمام سوگند است ❊ فروخت محبت ولی ندانم ❊ که مشتری چه کس است و بهای من چند است

ز راه حق محبت عنایتی است ز دوست ❊ وگرنه خاطر عاشق بهیچ خورسند است ❊ از آن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم ❊ که اندکی بادای عشق مانند است

وفات نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه یکهزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف بردند از انجا بکشمیر رفتند و در انجا بیمار شده کوچ سوی لاهور نمودند در اثنای راه بروز یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یکهزار و سی و هفت هجری که مطابق روز دی مهر یازدهم آبان ماه الهی سنه بیست و دو از جلوس اکبرشاهی موافق روز بادلبست و دوم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادق روز رسن بیست و هم سفندارمذ دین ماه قدیمی سال نهصد و نود و هفت یزدجردی مطابق بیست و هشتم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و نه اسکندری ملاحق بیست و هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بیست و هفت عیسوی موافق روز اماوس پانزدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار ششصد و هشتاد و چهار سمت بکرماجیت بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی سفر کرد نعش او را بتجهیز و تکفین نموده بطرف لاهور روانه ساختند و در شاهدره در انطرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بخاکش سپردند بر مرقدش این آیات مرقوم است

بسم الله الرحمن الرحیم هو الغفار الذنوب قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و قل رب اغفر و ارحم الراحمین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ٥ مرقد منور اعلی حضرت غفران پناه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه توفی سنه ۱۰۳۷ فقط شعرای وقت و فضلای عهد تاریخها گفته اند از انجمله این مصرع است ❊ جهانگیر از جهان عزم سفر کرد ❊ و بعضی این ابیات در تاریخش گفته تا مانکیعد (؟) از سال وفات کم میشود ❊ تاریخ شهنشاهی جهان شاه جهانگیر ❊ کز هیبت عدل او بر آسمان رفت ❊ چو نورالدین محمد بود نامش ❊ از آن از فتنش نور جهان رفت

چه گویم نام وی گرچه تم سطے ازین ماتم سرا چو جنت بربست	بعهد همتش نام ونشان رفت جهان غمگین شده او کامران رفت	گلستان جهان کی آب ورنگ است چو تاریخ وفاتش جنت گشته	بهار ذات او چون درخزان رفت خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت ۱۰۳۶

١٠٣٦ ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والد او سی وهفت سال ودو ماه وبست وهفت روز قمری ومدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات خودش بست ودو سال قمری وهشت ماه و یازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال قمری پنجاه ونهه سال یازده ماه ودوازده روز لیقبش بعد وفات جنت مکانی قرار یافته در بعضی کتب مرقوم است که او بتاریخ بست هفتم صفر سنه هزار وسی وشش هجری فوت کرده ومدت سلطنت او بست ویک سال وهشت ماه وسیزده یوم بوده ومدت عمر پنجاه وهشت سال یازده ماه وده یوم بود این سخن غلط می نماید او راپنج پسران ودو دختران بودند سلطان خسرو وسلطان پرویز ومرزا خورم یعنی شاهجهان بادشاه وسلطان جهاندار وسلطان شهریار از ان میان خسرو و پرویز وجهاندار در حین حیات پدر فوت شدند و شهریار همراه داور بخش وگرشاسپ پسران سلطان خسرو وطهمورث وهوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات جنت مکانی بسعی آصف خان حسب اشاره شاهجهان بادشاه بشهادت رسیده نهان خانه عدم شتافتند

سلطان داور بخش

عرف مرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد پسرش شاهزاده خورم یعنی شاهجهان بطرف دکن بود بنابران آصف جاه واعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در راجوری بادشاه ساختند ومکنون ضمیر شان بود که بروقت رسیدن شاهجهان از دکن او را بر سریر سلطنت بنشانند عزیزی تاریخ جلوس سلطان داور بخش را گفته امّا یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

١٠٣٧

چو شد سلطان داور بخش از بخت بجیب فکر سر بردم لسالش	لبان حور بر روی تخت والا خرد تاریخ گفتا تخت بالا

چون سه ماه وچند روز برین بگذشت وآمد آمد شاهجهان از دکن گوش زد خاص وعام گردید دولت خواهان بادشاهی روز یکشنبه بست ودوم جمادی الاول مطابق وهم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاهجهان بادشاه خواندند وحسب نوشته شاهجهان مرزا بلاقی را که روزی چند بحهت مصلحت وقت بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند وبست چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بست وششم جمادی الاول سنه هزار وسی وهفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او وسلطان شهریار را نیز با طهمورث وهوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شخصی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ

١٠٣٧

شد سریر جهان بادشاه داور بخش سپهر چادر نیلی بسر کشید وبگفت	چو رخت بست ز عالم شاه ملکت نماند مالک اقبال یاور دولت

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار وسی وشش هجری بر تخت نشسته ومدت سلطنت او یک سال وچند ماه بوده این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود ودختر نور جهان بیگم که از نطفه شیر افگن خان بود در حباله نکاح او آمده بعد وفات جهانگیر

بادشاه نورجهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف‌خان برادر نورجهان این معنی را قبول نکرده سلطان داوربخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار که در لاهور بود و [illegible] جنت مکانی شنیده بتحریک زن خود دست تصرف بخزاین و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هرکس را هرچه خواست میداد و فراهم آوردن لشکر پرداخت در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داده لشکر از آب گذرانید از انطرف آصف‌خان داوربخش را بر فیل سوار کرده روی بمعرکه کارزار نهاد در سه کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد و فرار نموده بقلعه در آمد آصف‌خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم داوربخش هر دو چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

ز نرگس گلاب ارچه نتوان کشید ‖ کشیدند از نرگسانم گلاب + اگر از تو پرسند تاریخ آن ‖ بگو کور شد دیدهٔ آفتاب ۱۰۳۷

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول سنه یکهزار هجری که مطابق روز اراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد غرهٔ بهمن ماه جلالی سال یازده‌صد و سیزده ملکشاهی مصادق روز رس هیجدهم خورداد ماه قدیمی سال نهصد و شصت و یک یزدجردی مطابق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری ملاحق روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت بکرماجیت بعد در بلدهٔ لاهور از بطن نواب جوده بائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور بوقوع آمده و بشاهزاده مرزا خرم موسوم گشته و چون پدرش در سال یکهزار و بست و پنج او را بنا بر تسخیر ولایت دکن فرستاد او را بخطاب شاهجهان ملقب ساخت بعد از آنکه بر سریر فرماندهی نشست این ابیات و قصاید در تاریخ تولد او گفته اند از انجمله یکی از سخنوران این قطعه انشا نموده که بعد از رفع اعداد از عبارت صاحبقران ثانی تاریخ تولد استخراج می‌شود +

تاریخ ولادت

شاهنشه زمانه دانشور یگانه	اسکندر نخستین صاحبقران ثانی	وین پرور معظم شاه جهان که باشد	از جبهش هویدا فر جهان ستانی
روزیکه عالم پیر از مقدمش جوان شد	میتافت از جبینش نور خدایگانی	از چار و نه نیاید دیگر جز او صد توی	کامد قرین حکمش تائید آسمانی
	از چار و نه گذر کن تا عقل بر تو خواند	تاریخ مولدش را صاحبقران ثانی	

و شخصی دیگر این قطعه در نظم آورده که از عبارت ظل جاوید الهی تاریخ استخراج می‌آید ۱۰۰۰

تاریخ

زعدل شاه نورالدین جهانگیر	منور گشت از مه تا بماهی	باین شاهنشهی با دانش و داد	کز و رگاهش کند عالم پناهی
خدا از بس کرم شهزاده داد	بر انداز در رسوم دادخواهی	بتخت بادشاهی چون نشیند	کند نه آسمانش بارگاهی
بعهد دولتش آسوده گردید	ز بس عدلش رعایا و سپاهی	شود شاه جهان از لطف یزدان	دهد بخت بلندش زین کلاهی
چو او بر سر نهد افسر تماند	شهان را رتبهٔ صاحب‌کلاهی	بدورانش نه بیند دیده دهر	زامر نافذش روی مناهی
جهان افروز شد چون شاه خرم	بعصر دلفروز بادشاهی	خرد تاریخ سال مولدش ط	رقم زد ظل جاوید الهی ۱۰۰۰

واین قصیده دوازده بیت ست که از هر مصرعه تاریخ تولد بر مے آید

قصیده تاریخ

خداوند چو بقا داد عالم و مکان	برای شاهجهان بادشاه کل جهان	١٠٠٠	از لطف یزدان و ز عدل چو صفت اعظم	بود نامور با کاه ازین سلیمان نشان	١٠٠٠
ز جود شاه جهان بادشاه ملک آرای	پدید از در شاه پور صد عمان	١٠٠٠	ز جام قوت او باد حیات آید	مدام باده الطاف و قدرت یزدان	١٠٠٠
نشاط شادی و کام طرب بیاد اله	بباد شاه جوان بادشاه کامران	١٠٠٠	بداد حمد و باحسان شهنشه آفاق	علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان	١٠٠٠
بود چو گوهر از آن صاحبقران گرید پدر	بنوده چون آن صاحبقران هیچ قران	١٠٠٠	بد به سر تابی او این پناه ملک بود	که صد قران نه ز این بی همال از قران	١٠٠٠
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان	١٠٠٠	هزار قرن بماناد آنکه هر دم از و	بود به دور جهان صد هزار جان شادان	١٠٠٠
بمدح شاهجهان طبع این دوازده بیت	ز قسمت ازل آورد دلم زبان	١٠٠٠	ازان دوازده هر مصرعه بگاه نگار	کند تو شاه جهان پناه و بیان	١٠٠٠

چون حضرت جنت مکانی یعنی جهانگیر بادشاه ودیعت حیات سپرد خلف سیوم او مرزا خرم که ملقب شاهجهان بود و در آن ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا مراجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبرشاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والا طبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید این تاریخ است

تاریخ

برشده بر تخت باقبال بخت	شاهجهان ثانی صاحبقران	آن شه دین پروری کز فیض او	گشت جهان غرة باغ جنان
باغ جهان خرم و سرسبز شد	از کرم بادشه کامران	خضر لقا یوسف مصری وجود	عالم پیر از نظر او جوان
	آمده تاریخ جلوسش ز غیب	شاه جهان بادشاه جهان	١٠٣٧

تاریخ از میر محمد صالح

١٠٣٧ تا بود از آدم و عالم نشان شاه جهان باشد شاه جهان

تاریخ از میر شوقی

بادشاه زمانه شاه جهان + خرم و شاد و کامران باشد + حکم او بر خلایق عالم + همچو حکم قضا روان باشد

١٠٣٧ بهر سال جلوس او گفتم + تا جهان باد در جهان باشد +

واین قطعه از حکیم رکنا کاشے هست اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشے

١٠٣٧ بادشاه بحر و بر شاه جهان که ز صفا چون مهر تابان آمده + بهر سال تاریخ جلوسش چرخ گفت + وارث ملک سلیمان آمده

وسعدے گیلانی باین مصرعه ملهم شد

مصرعه تاریخ

جلوس شاهجهان داد زیب ملت و دین

١٠٣٧

وافقط زینت شرع

وعبادت * خدا احق تجلی دار داد * نیز یافته اند و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس * دو شنبه بست و پنجم بهمن * یافته و شاهجهان بادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان مروج بود سکه زر سرخ بوزن دو صد مهر که قیمتش سه هزار روپیه میشد ازرید سکوک گردانیده بود ند و یکی ازان سکه که در ۱۰۳۸ مطابق موافق سنه بست و هشتم جلوسی ضرب شد بود تا امروز در دار العجایب لندن موجود است و در هر دو طرف ان سکه این ابیات وغیره منقوش

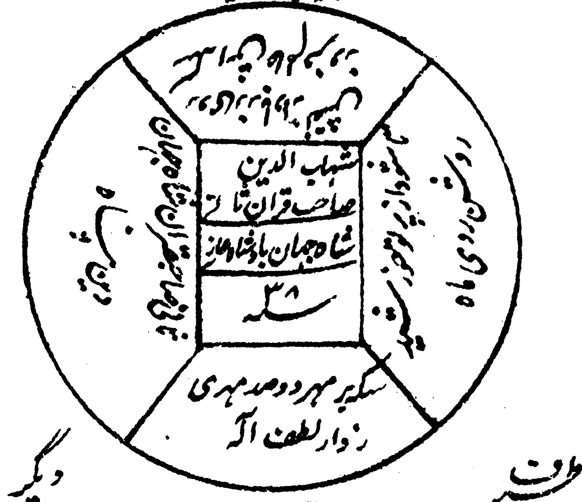
ابیات سکه

سکه بر مهر دو صد مهری زد از لطف اله	ثانی صاحبقران شاه جهان شاه دین پناه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم فروز	تا شود از پرتوی خورشید روشن روی ماه

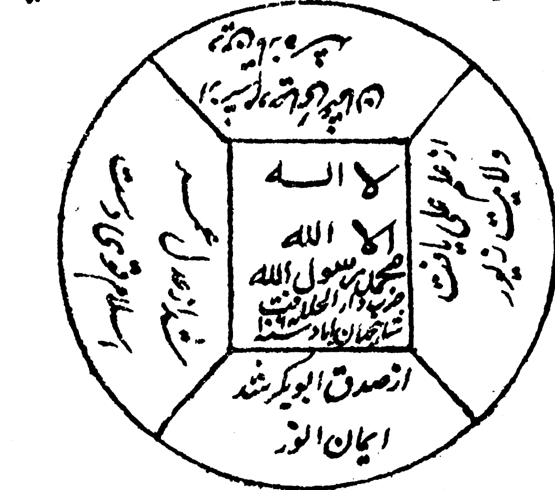
بدین طریق در یکطرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور	اسلام قوی دست شد از عدل عمر	دین تازه شد از شرم و حیای عثمان	از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یکطرف



طرف دیگر



وهمچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهجهان نامه مرقوم است که در سال سی و یکم جلوسی بتاریخ بست سیوم جمادی الثانی سنه هزار و شصت و هفت هجری که روز شرف افتاب بود سبارز خان بعنایت خلعت و اسپ بازین نقره و فیل سرفراز گشته به پنج شیر روانه شد و همت خان بخدمت اضافه پانصدی بمنصب دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه و علم و جاگیرداری دون سرینگر و سلطان نظر برادر سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و بیک بیگی بعنایت خلعت و اسپ بازین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یکمهر صد تولگی دیگر و یته همین وزن مفتخر و مباهی گردیده رخصت یافتند

شاه عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاه ملقب محمد خدابنده است بتاریخ دوشنبه غره رمضان سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری تولد شده
* واین قطعه در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

نونهال چمن بادشهی	که بگلزار جهان گشت مقیم	سال مولود وی از کلک قضا	چون رقم خواستم از طبع سلیم
	ناگهان از پی تاریخش گفت	هاتفی بادشه هفت اقلیم	۹۷۸

در سنه نهصد و نود و شش هجری پدر خود را که متضعف البصر بود معزول ساخته و در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست ۹۹۶
و اصفهان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل الله * یافته اند و بدین طریق برشته نظم کشیده

تاریخ جلوس

کرد بر مسند شاهنشاهی	چون جلوس آن شه والا گاه	بود چون سایه خدای جهان	سایه انداخت بر عباد الله
	سال تاریخ دل طلب میکرد	هاتفی بانگ زد که ظل الله	۹۹۶

و اسم شریفش عباس بهادر خان نیز تاریخ است چنانکه در رشته نظم کشیده اند

تاریخ جلوس سنه ۹۹۶

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران	تاریخ جلوسش شد عباس بهادر خان	۹۹۶

چون در سنه یکهزار و شانزده هجری نهر آب بروضه رضویه یعنی بمشهد آورد حاتم بیگ اعتماد الدوله در تاریخ آن این مصرع یافته ۱۰۱۶

سنه ۱۰۱۶
آب آمد بروضه داخل شد

در سلسله صفویه مثل وی بادشاهی بفرهنگ و کیاست و تدبیر و شجاعت و سیاست برنخاسته از غرایب وقایعی که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود سلطنت برداشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن سانحه بطریق اجمال آنکه مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنه هزار و دو بشاه ظاهر کرد که آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی دلالت بر افتادن و اعدام بادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید که درین سه چهار روز خود را از سلطنت معاف نموده شخصی را که قتل او روا باشد بادشاهی بردارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام در آن سه روز آن ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه منظوم ساخته

قطعه

نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان	ولی بحکم تو آدم بسجده شیطان کرد

و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر بادشاه بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ شب پنجشنبه بست و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری در گذشت عمر وی شصت سال بود بعد از وی پسر پسرش سام میرزا ملقب شاه صفی بر مسند شاهی نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع میرزا سنجر که از نواده و خرد شاه نعمت الله ماضی است نیست +

تاریخ

[۱۰۳۵]

حسنش ز نعل ابن ابی طالب باد ۱۰۳۵

اگرچه ازین مصرعه سه سال از تاریخ فوت کم میشود اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافت نوشت

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش نمودند و تا حالت تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دلگشا قصر عالی بنا / سر اکبراباد شد عرش سا

سجود در این سرای سپهر / کند سرنوشت بد از جبهه دور

ره جور از بیش و کم بسته است / به زنجیر عدلش ستم بسته است

در ایوان شاهی بصد احتشام / چو خورشید بر چرخ بادا مدام

شهنشاه آفاق شاه جهان / که بازو باو روح صاحبقران

بود صحن بامش چو سیمای مهر / بر زیرش فتاده چو سایه سپهر

چنین گفت طبع حقایق شناس ۱۰۴۰

بود کنگرش از جبین سپهر / نمایان چو دندان سین سپهر

شرافت یکی آیه در شان او / سعادت در آغوش ایوان او

بنازم بزنجیر عدل شاه / همه چشم شد در زره دادخواه

چو ایوان او عالم آرای شد / سر خاک از و آسمان سای شد

باین رونق و زیب و زینت مکان / ندیده بروی زمین آسمان

تبارکش اندیشه آورد رو / در فیض شد باز از چار سو

سعادت سرای همایون اساس [بهم آمد]

تاریخ قصر که شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در تاریخ آن گفته

تاریخ قصر

پیش دولت سرای شاهجهان / طاق کسری جبین نهد بر خاک

طاق ایوان بادشاه جهان ۱۰۴۰

قدسیان گفته اند از دل پاک / بهر تاریخ قصر او بدعا

[۱۰۴۰] باد محراب انجم و افلاک

میر محمد باقر داماد

تخلص او اشرق است خلف سید محمود داماد استرابادی است و دخترزاده شیخ علی آملی و پدرش بدینجهت بداماد اشتهار یافته او مولفات بسیار دارد و بیر مدتی در اصفهان بسر برده در سنه هزار و چهل درگذشت و تاریخ فوتش ازین مصرعه استخراج می یابد

[۱۰۴۰]

عروس علم دین را مرده داماد ۱۰۴۰

ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل

نبت نواب آصف خان است که او برادر نورجهان بیگم بود اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب بممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار هجری واقع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده و نوزده سال و چندماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران ازو متولد شده و چندی ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد داراشکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دوم سلطان محمد شجاع که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مروت تمامی ملک را سبز و آباد داشته و کار تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری

[illegible]

ودیاره وکن بدو حواله بود وچهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات وتهته وبهکر وغیره بدو تفویض بود واز دختران یکی انجمن آرای دوم گیتی آرای سیوم جهان آرائی وچهارم دهر آرای که پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود وروزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات یافت وقصه اش بدین عنوان است که روزیکه دهر آرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او همه خادمان ودختران که حاضر بودند شنیدند ومخوف شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه درد زه بر می آمد وباز کم میشد وطفل اندرون شکم می نالید هر چند که دایه گان محل ودانایان ووافقان بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را نزد خود طلبید وگریه وزاری نموده عرض نمود که ظاهر ست که چون فرزند در شکم بنالد مادرش زنده نماند اکنون که نصیب ما شده عنقریب بمسافر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است اول اینکه حق تعالی شما را چهار پسران وچند دختران عطا فرموده است برای نام ونشان همین کافی است چنان نکنی که نسل دیگر از کسی پیدا شود وباهم جنگ وجدل نمایند دویم آنکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمائی که بر منصه ظهور نایاب وکمال لطیف وعجیب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان ودل قبول فرمودند بعد از ان دهر آرا بیگم تولد شد وبیگم صاحبه پس از ساعتی درگذشت واین واقعه تاریخ هفدهم ماه ذی الحجه سنه یکهزار وچهل در برهانپور واقع شده ودر باغ زین آباد برهانپور برسم امانت مدفون گردیده واز آنجا در اکبراباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک که زمین افتاده بود امانت داشتند وکاغذ نقشه مقبره هر یک استادی آوردند چون یکی از ان پسند بادشاه شد تحسین بموجب ان نقشه چوبین تیار کردند من بعد موافق آن نقشه روضه که در اکبراباد بر کنار دریای جمن واقع است وحالا بتاج محل اشتهار دارد بموجب وصیت آن بانو وفاکیش بانواع سنگها بیش قیمت در عرصه هفت سال بتصرف پنجاه لکهه روپیه تعمیر ساخت وشاه جهان بادشاه نیز بعد وفات همدرین روضه که یکی از عجائبات روزگار ست در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه لفظ غم در تاریخش یافته و
بی بدل خان در تاریخ وفات بیگم صاحبه این ابیات انشا فرمود

تاریخ

سنه ۱۰۴۰

۱۰۴۰ زین جهان رفت چو ممتاز محل — در جنت بر خش حور گشاد
بهر تاریخ ملایک گفتند — جای ممتاز محل جنت باد

در اندرونی وبیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قران بخط طغرا منقوش است ودر باب اندرونی روضه طغرا نویس نام خود وسال اختتام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه هزار وچهل وهشت هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک وبر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است یا حی یا قیوم مرقوم است ودر پائین تعویذ طرف جنوب این چند کلمه منقوش مرقد منوره ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل توفیت فی سنه ۱۰۴۰ وشاهجهان بادشاه نیز در صفت این مکان بهشت نشان ابیات انشا نموده چندی از ان این است

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد	که بانوی آفاق را گشته مهد	منور مقامی چو باغ بهشت	معطر چو فردوس عنبر سرشت
بصحنش ز خال معنبر بحور	بجاروب مژگان ورش رفته حور	جواهر نگار است دیوار ودر	هوا تازه وتر چو آب گهر
عمارت گر این مقدس جناب	ز سرچشمه فیض آورده اب	برین بقعه پاک والا مقام	ترشح کنان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آرد برین در پناه	شود او چو مغفور پاک از گناه	اگر عاصی آرد برین روضه روی	کند نامه خویش را شست وشوی
ز رقت بنظاره این مزار	شود چشم خورشید ومه اشکبار	نمود این عمارت بنا روزگار	که ظاهر شود قدرت کردگار

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین مرزا صفوی است و مظفر حسین مرزا خلف سلطان حسین مرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان تکلو در سنه سیوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه طهماسب نمود شاه بسلطان حسین مرزا برادر زاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین مرزا از و چهار پسران ماندند مظفر حسین مرزا و رستم مرزا و ابوسعید مرزا و سنجر مرزا سیوای مظفر حسین مرزا سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه بهند آمدند و از اکبر شاه ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد از ان مظفر حسین مرزا نیز مهربانی های بادشاه به نسبت برادران دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت ان اطراف نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردیده و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل افتخار اندوز گردید و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکور با شاهزاده مرزا خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردید و باغی که در اکبراباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست در روضه که در وسط باغ است شاید که مدفن ان عفیفه باشد قبرش اندر ته خانه است حالا آن مکان تعلق براجه بهرت پور دارد و مکانی دلچسپ است

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار بی ملال انتقال نموده و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج می یابد بشرط آنکه حرف ذال که در کلمه گذشت واقع است انرا بی نقطه خوانند

تاریخ

۱۰۴۲	شیخ فرار او همه نور غفور باد	دلهای زائران ورش غرق نور باد		تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد		قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باری در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار و چهل و دو هجری بنا یافته بود حالا رو بانهدام دارد مگر این کتبه بر دروازه آن مکان تا امروز باقی است

کتبه تاریخ

	بدور شاهجهان صاحبقران ثانی	که در جهان است آفتاب و در سپهر سحاب		بنا نهاد بهمین زمانه خاص محل		درین زمین بکرم هست زینجا دریاب
۱۰۴۲	همیشه باد بزیر سپهر بو قلمون	همی ضمیر منیرش پی صلاح و صواب		اگر ز سال بنا ایش شود سوال ترا		حساب کن بشمر آی محل خاص جواب

حضرت شیخ پیر میرتهی

مرشد جهانگیر بادشاه است و در سنه هزار و چهل و دو هجری فوت کرده و در میرتهه مدفون گردیده این تاریخ بطور تعمیه در بابت وفات

تاریخ تعمیه

	در زمانم بلا شک و اشتباه	شیخ پیر است عارف بالله		خارقش همچو آفتاب عیان		شاهد حال او ست پیر و جوان
۱۰۴۲	از مریدان او جهانگیر است	که شهنشاه هند و کشمیر است		مولد و مدفنش بمیرتهه دان		که بهند است قصبه چو جنان
		سال نقلش بگو لوا و یلله		که عطا شد ز شیخ پیر هدا		

تاریخ آوردن نهری از آب فرات بنجف

چون در سال یکهزار و چهل و دو هجری شاه صفی بادشاه ایران نهر از آب فرات تا نجف برد مورخی این تاریخ یافته

تاریخ

شاه فرخنده سیر خسرو دین شاه صفی یافت توفیق که از وی بشنیف آب فرات	آنکه خاک قدمش زینت افسر آمد این اشاره شه از قابل عز آمد	بنده درگه او از شرف حب علی سال تاریخ چو پرسیدم از دنیا گفتند	بهتر از قیصر و خاقان و سکندر آمد آب ما از مدد ساقی کوثر آمد ۱۰۴۲

کتخدای شاهزاده محمد دارا شکوه

دارا شکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه بود ولادتش بتاریخ بست و نهم ماه صفر سنه یکهزار و بست و چهار هجری از بطن ممتاز محل دختر آصف جاه وزیر بوقوع آمده و ابوطالب کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته گل اولین گلستان شاهی ولهم بست سالگی بتاریخ دوم ماه شعبان سنه هزار و چهل و سه عقد مناکحت او با دختر سلطان پرویز که نادره نام داشت منعقد گشته چنانچه مرزا طهماسپ قلی ترک جهت طوی او نوزده بیت در تاریخ گفته در اشعار آن نهایت صنعت بلکه اعجاز بکار برده که در هر مصرعه آن تاریخ است و اگر حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را علیحده بگیرند همان تاریخ شود چنانچه از یک بیت چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم توشیح یک بیت دیگر بر آید یعنی از گرفتن سر حروف مصرعه های اول مصرعه اول و از سر حروف مصرعه های ثانی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بچار وجه مذکور تاریخ بر آید و ان توشیح و بیتی که از توشیح حاصل آید اینست

بیت که بتوشیح حاصل آید

بصد تزئین بلوح محمل شاه رقم دیدم قران مهر با ماه

نوزده بیت موشح که از ان تاریخ بر آید

سجده الله کر شد دیگر ز سعی ثابت سلطان	رواج التیام افزون و وصل بادا ان	صلا آمد دا وند سهر طوی شهزاده	۱۰۴۳ قبول یکدلی با این جشن عمار دبار کان
درین دولت که یارب جاودان بادا وجود او	مزین شد دلم چون گل لطف خاور سبحان	تعالی الله زکرد و بالی هادی کامل	۱۰۴۳ دلیل سود و دانا البعید دانش و عرفان
زهی شاهی که گوئی تن که باد انام اقبالش	همین عهد ربا ز و بسیار جود را سلمان	یم از صیت عطا او کند از مفلسی ملالم	۱۰۴۳ درازقید نوال وی لوبهم ز صف یالان
یقین دانم که قصد او کند حل همه مشکل	بهیج جود او وارد و لا مشکل آسان	نوید جشن شهزاده ز وصل بد بحمد الله	۱۰۴۳ قرین فر ایزد باد جهد نیابت دوران
بود در سایهٔ شاه جهان سکونتها او	رهین شادی و دید و عدل ایمن اما ان	لوائی جود او هر جا بمقصد سایه افگن شد	۱۰۴۳ امل انجام رسد کامل کشاده دل بکف مان
وجود جاه او با دصفای حکم اهمیت	نوائی زرم و ساز دل زمرده را شادمان	حسود بدکوی او انحوست بایل طالع	۱۰۴۳ مرید کلک او با و اسعادت زین فرزندان
مراد و مقصد باوج شهاب الدین والدنیا	بهر نیت همه بر و همه احسان	حصون سروری قائم بان طو تقا مائل	۱۰۴۳ رواج عدل باقی با دزین جشن نکو بنیان
محبت بین که دارد بر دوام جد و کد او	بود پیش کف ناحی و سنگ و گهر یکسان	لوا را جنبش او تا جهان را داد انجم	۱۰۴۳ ابد با جود او همدم ستم را عدل و زندان
شهی کز ناز لطف می کند چون شاهی دائم	مسیح آید چو بیمار العطار ازلی دربان	الهی تا ابد با واندای قدر یا	۱۰۴۳ الهی تا بود عالم عمل را جود و سامان
همیشه فر با اقبال و با فر دیا آئین	همیشه حاسد احوال و بیجا و سرگردان	رقم زد نوزده بیت موشح خامه فکرم	الی طوی و مبارک بادی شهزاده را
بود هر مصرعهٔ تاریخ بس منقوطه هر بیتی	دگر لی نقطه الیش بست توشیح عنوان	بغرض حضرت رسانم گر قبول افتد	سلیما کرد از رحمت قبول هدیه موران
	کسی گر زین نمط شعری تواند گفت بسم الله	نشا گردی او خطا ببسید بهم در حضرت خاقان	

و ملک الشعرا طالب کلیم تاریخ این جشن خجسته چنین یافته

تاریخ از طالب کلیم

ازین فرخنده جشن و افسر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال	ز گوهر فشانی دست کرم	گهر گشت چون آبله پایمال

زبس گوهر زر گرفته است اوج دو سعد اختر اوج شاهنشهی	مرصع توان کرد تیغ خیال ببرج شرف کرده اند اتصال خرد بهر تاریخ این عقد گفت	طمع آن چنان طرف این جشن بست ز انفرش زهره و مشتری ۱۰۴۳ هـ قران کرده سعدین برج جلال	که در گیرمش الله در سوال سعادت گرفت است اوج کمال

کدخدائی شاهزاده محمد شجاع

پسر دومی شاهجهان بادشاه است بست روز بعد از کدخدائی شاهزاده دارا شکوه عقد ازدواج او با دختر مرزا رستم صفوی انعقاد یافت و تاریخ آن جشن فرخنده ازین قطعه ابوطالب کلیم مستفاد میشود اما یکعدد از روی حساب ابجد کم است

تاریخ

ای گل از گلشن امید گل عیش بچین جشن فرخنده والا گهر عالیقدر	روز کار طرب و عشرت جاوید آمد عالم افروز تر از کوکبه عید آمد بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم	پیش از آن آمد که ز نور جبین عید کند پسر اردوه ماه فلک بادشهی مهد بلقیس پی منزل جمشید آمد ۱۰۴۲	بست ماهم همه بوی گل امید آمد از پی ساز طرب کوکب ناهید آمد

و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس می نگارد که این هر دو جشن کدخدائی در سنه هزار و چهل و دو هجری سرانجام یافته و هم درین سال حسب الحکم شاهجهان بادشاه هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس بخاک برابر کرده شد ٭

تولد سلیمان شکوه

تاریخ بست و ششم رمضان سال هزار و چهل و چهار در خانه محمد دارا شکوه از بطن دختر سلطان پرویز فرزندی بوجود آمد به سلیمان شکوه ۱۰۴۴
موسوم گردید که شکوه ز یکبار تاریخ ولادت نیز از آن نام مستخرج میگردد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خوانین نامدار بود اصل نامش زمانه بیگ در عصر جهانگیر بادشاه خدمت صاحب صوبگی کابل داشت در کثرت سپاه و فراوانی اسباب شوکت و جاه از سایر امرا امتیاز داشت و قصه در افتادن او با نورجهان بیگم و قید کردن بادشاه را و بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقابله او با امرای جهانگیر در جهانگیرنامه و اقبالنامه جهانگیری مفصل مسطور است این واقعه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر در سال دویم از جلوس صاحبقرانی مطابق هزار و سی و هشت هجری سیوم ماه رجب بصاحب صوبگی دهلی سربلندی حاصل کرد و در سنه یکهزار و چهل و چهار وفات یافت از عبارت نحس مرد تاریخ وفات او برمی آید مولف را چنان معلوم میشود که این تاریخ کسی گفته که از نواب مذکور آزردگی خاطر داشت در اصل ٭ خرم مرد و نحس مرد نوشته اند و معتمد خان تاریخ فوتش را از زمانه آرام گرفت ۱۰۴۵ یافته اما یکعدد زیاده میشود و مولانا ای عبدالشکور بزمی تاریخ وفات او چنین بسلک تحریر کشید

تاریخ

فخر ملوک جهان خان مهابت لقب چون بقضای الله قافله عمر او	آنکه چو او یک خلف مادر گیتی نزاد رخت ز دنیا ببست روی بعقبی نهاد	آنچه به تدبیر تیغ کرد در اقلیم هند سال وفاتش خرد دوش برسم عاد	هیچ قوی پنجه را دست بکوشش نداد گفت بجای پدر خانزمان زنده باد

و خانزمان نام پسر مهابت خان است که باسم لهراسپ موسوم بود و بعد فوت پدر او نیز بخطاب مهابت خان سرفرازی یافته در زمان صاحبقران ثانی بصوبه داری کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت کرد ٭

تخت طاوسی

این تخت مرصع سوم تخت طاوسی بود سقف ان تخت را از درون بیشتر مینا کار وتختی مرصع واز بیرون بلعل ویاقوت وجواهر مرصع مغرق ساخته بر مردین اساطین دوازده کانه برافراخته وبالای آن دو پیکر طاوس بکلل تر جواهر جواهر ودر میان هر دو طاوس درختی مرصع بلعل والماس وزمرد ومروارید تعبیه نموده وبرای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده واین تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب یافته ودر عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته واز جواهراتی که دران تخت نصب کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکهه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر پادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن به پسر خود شاهجهان بخشیده واین لعل دوازده مثقال وزن داشت واز ان خاص مرزا الغ بیگ بود و مرزا مذکور بخط نسخ بران لعل این عبارت کندانیده بود الغ بیگ ابن مرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمور کورکان وچون بمرور روزگار بسلسله صفویه منتقل گشت بفرموده شاه عباس بخط نستعلیق بران کنده بودند بنده شاه ولایت عباس چون بجهانگیر پادشاه رسید نام خود را با سامی نام پدر بران نگاشتند والحال باسم شاهجهان پادشاه مزین گشته بران تخت تعبیه شد شعرای پایه تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی نظیر پرداخته ومورخان روزگار برخی از ان اشعار در تاریخ بانها ایراد ساخته ونام صاحب

قران ثانی این مثنوی حاجی محمد جان قدسی که ختمش بر تاریخ است بمینای سبز درون تخت کتابه نموده بودند

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی ‌ ‌ که شد سامان بتائید الهی

بحکم کارفرما صرف شد پاک ‌ ‌ بمینا کاریش مینای افلاک

زیاقوتش که در قید بها نیست ‌ ‌ لب لعل بتان را دل بجا نیست

بنحرچش عالم از زر شد چنان پاک ‌ ‌ که شد از گنج خالی کیسه خاک

سراوازی که سر بر پایه اش سود ‌ ‌ ز گردن پایه بر تخت افزود

رالوانعه جواهر گشته الوان ‌ ‌ خراج عالمی هر دانه زآن

چو میکرد از فرازش کوتهی دست ‌ ‌ بتمکین خویش جم بر پایه اش بست

دهد شاه جهان را بوسه بر پای ‌ ‌ ازان شد پایه قدرش فلک سای

خداوندی که عرش و کرسی افراخت ‌ ‌ تواند قدرش تختی چنین ساخت

بود تختی چنین هر روز جایش ‌ ‌ خراج هفت کشور زیر پایش

فلک روزیکه میکردش مکمل ‌ ‌ ز زر خورشید را میکرد اخت اول

جزین تخت از زر و گوهر چه مقصود ‌ ‌ وجود بحر و کان را حکمت این بود

برای پایه اش عمری کشیده ‌ ‌ گهر افلاس خاتم ندیده

رساند گر فلک خود را بپایش ‌ ‌ دهد خورشید و مه را رو نمایش

خراج بحر و کان پیرایه او ‌ ‌ پناه عرش و کرسی سایه او

در اطرافش بود گلهای مینا ‌ ‌ فروزان چون چراغ از طور سینا

شب تار از فروغ لعل و گوهر ‌ ‌ تواند صد فلک را داد اختر

کند شاه جهان بخش و جوان تخت ‌ ‌ خراج عالمی را خرج یک تخت

اثر باقی است تا کون و مکان را ‌ ‌ بود بر تخت جا شاه جهان را

چو تاریخش زبان پرسید از دل ‌ ‌ بگفتا اورنگ شاهنشاه عادل ۱۰۴۴ سنه ۱۰۴۴

وقتیکه صاحبقران ثانی از سفر اول کشمیر معاودت نمود ودر قرب مستقر الخلافت اکبراباد رسید ساعت در آمدن شهر وجلوس بر تخت موصوف باختیار اختر شناسان روز جمعه سیوم شوال سنه هزار وچهل وچهار هجری مقرر شد وتا رسیدن ساعت در نزدیکی شهر متوقف نمودند وغره شوال این سال که مطابق روز چهارشنبه یازدهم مارچ ماه انگریزی قدیم وبست ویکم جدید سال یکهزار ششصد وسی وپنج عیسوی بود نیر اعظم در تنتکده برج حمل خرامید ومعانقه عید ونوروز سرور شاه جهانیان را دوبالا ساخت بعد ازان بادشاه بتاریخ مقرر داخل شهر شدند وبران تخت مرصع جلوس فرمودند وتا نه روز جشن عالی انعقاد یافت وچون قرب همان ایام یعنی در ماه صیام سلیمان شکوه پسر شاهزاده محمد دارا شکوه متولد شده بود چنانچه ملک الشعرا ابو طالب

کلیم در تهنیت اربع یعنی اول طلوع نوروز و دوم وقوع عید فطر و سوم شیوع قدوم خجسته لزوم بادشاه بدار الخلافت و چهارم تولد یافتن سلیمان شکوه این قصیده نظم کرده بپایه سریر اعلی معروض داشته

قصیده در تهنیت اربع

خجسته مقدم نوروز و غره شوال	فشانده اند چه گلهای عیش بر سر سال	بچشم مردم دار الخلافه عید دو هست	غبار موکب شاه جهان جهان جلال
شرف پذیر ز نوروز در چنین عیدی	که بادشاه نشیند بتخت استقلال	بوصف تخت مرصع گهرفشان قلمم	خدا نصیب کند عمر خضر و طول اقبال
هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل	بروی تخت گرفت است تا نمود جمال	توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت	که نه ز باد رسد آفتش نه ز آب زوال
فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس	چنانچه عکس چراغان بخندق آب زلال	بها ندارد دیگر بر آنچه خواهی هست	ز شان و شوکت و فر و شکوه و جاه و جلال

قصیده درجه قبول یافته و کلیم بمیزان عنایت خسروی سنجیده شد مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که همسنگ بر آمد بپاداو انعام شد و شاعری دیگر در تاریخ اتمام آن سریر خلافت ع سریر همایون صاحبقرانی + یافته گویند که تختی بدان قیمت و زیبای در هیچ زمانی و عصری کسی ندیده و نشنیده

بیت

تا هست بچشم در نیامد ++	هر چند نظاره کرد احول

و این سریر خلافت در دودمان تیموریه تا زمان محمد شاه بادشاه ماند وقتیکه نادرشاه فتح هندوستان نمود آن را همه عمایم ساخته با ایران برد

شیخ میر لاهوری

که ملاشاه بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت ساله در لاهور سنه یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرد و در آن بلده مدفون گردیده تاریخش از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بصدق و یقین	شیخ میر آفتاب کشور دین	قادری بود آن خدا آگاه	از مریدان اوست ملاشاه
خواجه ملا احمد است بنام	هر یک از دولتش رسیده بکام	در همه عمر خود شده پابند	بخیال زن و غم فرزند
از ربیع نخست هفتم بود	در دل هفته رحلتش فرمود	عمر هشتاد و هشت سالش بود	کان زمان کرد سوی خلد صعود
۱۰۴۵ سال نقلش ملک باوج فلک	زد رقم میر جنتی بے شک	گنبد مرقدش بلاهور است	همچو بر چرخ چادر مستور است

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاهجهان بادشاه در اجمیر عقب روضه خواجه معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیه تعمیر ساخته و در سنه یکهزار و چهل و هفت اختتام یافته و در تاریخ اتمامش بی بدل خان طالب کلیم قصیده گفته از انجمله این چند بیت است با تاریخ

تاریخ

وادمن حرمت اجمیر ز انفیض حرم	سر نوشت سالکان نسبت خضر خط آن	زمین چهل فیض جنت هر کجا که میخواهی بجو	مقبولان صد دسته گل است از رنگ آن
	مسجدی کان کعبه را نقش نا زنجیر بود	کعبه حاجات دنیا مسجد شاهجهان	

۱۰۴۷

باقر خان

در زمان شاهجهان بادشاه ناظم صوبه الهٰ آباد بود و مدبران شهر در سنه هزار و چهل و هفت هجری فوت شد
و درهمین سال خانزمان بهادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل نامش ملا شکر الله است در عهد جهانگیری از شیراز آمده در دکن با خانخانان عبد الرحیم خان مرافقت
گزیده و معرفت ایشان از درگاه جهانگیری منصب یافته و در سنه دوم شاهجهان بخدمت وزارت کل از
تغیر اراوت خان برادر آصف خان جعفر بیگ سرفراز گردیده چنانچه تاریخ آن + شد فلاطون وزیر اسکندر +
یافته اند و در سنه یازدهم بمنصب هفت هزاری و چهار هزار سوار بلند مرتبه گشته و در سنه دوازدهم بتاریخ دوازدهم
رمضان سنه هزار و چهل و هشت هجری بعارضه جسمانی در لاهور درگذشت عزیزی تاریخ ارتحالش ازین مصرعه
برآورده ع زخوبی برده گوی نیکنامی + و نیز علامی از دهر رفت + یافته اند و علامی تخلص او بود
۱۰۴۸

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب همت و سخا بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجه تصرف داشت بصحبت شعرا
مانوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشغوف در سنه هزار و پنجاه وداع عالم فانی نمود
۱۰۵۰

غیرت خان

برادر زاده عبد الله خان فیروز جنگ است نام پدرش سردار خان بود در سنه یکهزار و پنجاه هجری در زمان
شاهجهان بادشاه فوت کرده و عزیزی در تاریخ فوتش این بیت خوب یافته

تاریخ

۱۰۵۰
لفظ تاریخ از میان نام غیرتخان برآر ۱۲۱۱ سال ۲۴۶ باقی آنرا بود در ابجد بگیر در شمار

سید عبد القادر بخاری اکبر آبادی

در سنه یک هزار و پنجاه فوت شده و تاریخ وفات او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

۱۰۵۰
آنکه او را ندیده ام تا سنی
عارف ذات ایزدی بوده
بود همنام شاه جیلانی
گوهر بحر سرمدی بوده
سال نقلش که بزرگ گو سفت
ذات او زینت توکل بود
ذات او بود با کمال و وقار
عقل شهباز عرش اقدس گفت ۱۰۵۰
بر ریاض فنا عشقش گل بود
منبع فیض و مطلع انوار

تاریخ بر قبر عوری

در نزدیکی درگاه سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلده اکبر آباد تربتی است که آن مدفن زنی بود که در سنه هزار
و پنجاه هجری فوت کرده و این تاریخ بران تربت منقوش است

تاریخ

۱۰۵۰
چو عفت زمان بانوی روزگار
بعصمت ده زندگی کرد طی
خرد بهر سال وفاتش بگفت
شب جمعه و هفدهم از رجب
بفردوس علی چو شد جای وی
بهشت برین باد ماوای وی

شیخ عبد الحق محدث دهلوی

یکی از اولیای کبار هند بود در ماه محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت هجری بوجود آمده و در سنه یکهزار و پنجاه و دو در گذشته
مقبره او در دهلی بر کنار حوض شمسی واقع است عبارت چند که از آن بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج آن
مکان از خود نوشته مرقوم است و آن عبارت اینست بسم الله الرحمن الرحیم مجملی از احوال کرامت منوال
مقتدای وقت مباحث المفاخر ابو المجد عبد الحق رحمه الله و رحمه بسیعته آنکه از مبادی شعور بطاعت حق و طلب
علم گرایسته نزدیک یا آن بنوع اکثر علوم دینیه تحصیل کرد در سن بست و دو سالگی از همه آن فارغ شده و کلام
مجید از بر گرفته بر مسند نشست و هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید یکبار دل از یار و دیار بر کنده
متوجه حرمین محترمین گشت مدت مدید بآن مقامات شریفه اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیای
کبار صحبتها داشته بود از شیخ ارجمند و رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده بعد از آن
ان بموطن مألوف مراجعت فرموده مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکین یافت تکمیل فرزندان و
طالبان بجا آورده و بیشتر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی از علمای
متقدمین و متاخرین دست نداده است ممتاز و مستثنی گردیده و در فنون علمیه خاص فن حدیث کتب معتبره
تصنیف کرد چنانکه علمای زمان اختیار بدان ورزیده دستور العمل خود دارند و اهل درس و خواص و عوام بجان
خریداری می نمایند تصانیف این فیاض والا از صغیر و کبیر بصد جلد و بحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده است
در محرم ۹۵۸ این نور اتم پرتو ظهور بعالم عنصری داده و در ۱۰۵۲ تمام الهی و گشاده پیشانی انجام قدس خرامید تاریخ
ولادت شیخ اولیا (۹۵۸) و تاریخ وفات فخر العالم است فقط و این تاریخ که یک عدد از سال فوت کم میشود
از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

فاضل هند شیخ عبد الحق شرح مشکوة از تصانیفش	حامی شرع و دین بنهج نسق تازی و فارسی ست تالیفش سال نقلش خرد عیان بنهفت	عالم و متقی و عارف بود عمر او بود یکصد و ده سال بخلائق بهشت مرد گفت	العلوم غریبه واقف بود کان زبان شد ازین سر املا

شیخ محمد صادق گنگوهی صیاد متخلص

از ابنای شیخ عبد القدوس گنگوهی و از خلفای عم خود شیخ ابو سعید بود صاحب صدق و یقین
و خداوند استقامت و تمکین بوده پیوسته به ترتیب مریدان پرداختی در سنه اثنی و خمسین و الف در گذشت و این
۱۰۵۲ مصرعه در تاریخ وفات اوست ع قطب آفاق رخت از عالم بست

شاه صفی ابن شهزاده صفی مرزا ابن شاه عباس صفوی

بعد وفات جد بزرگوار خود بعمر سیزده سالگی در ایران در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت بر سریر
فرمانروای نشست پیش ازین نامش بهرام مرزا بود بشاه صفی ملقب گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ
مرغوبه در سلک نظم انتظام دادند زیاده از همه بالهام غیبی تواتر بکدیگر ظل حق (۱۰۳۸) تاریخ یافتند و از جمله تواریخ جلوس

این مصرعه مولانا اشرفی فردیی یافته + تاریخ + صفی پایه اورنگ شاهی نهاد + در ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و دو
درگذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعضی از دانشوران ظل معبود تاریخ ۱۰۶۲
آن یافته اند در پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت از افراط شرب مدام درگذشت و بعد از وی پسرش
شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران شد و بعد فوتش پسر او شاه حسین صفوی بسلطنت ایران رسید و احوال نادر
نادرشاه نوشته خواهد شد

شیدا

از شیخ زادهای فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیری و اوایل جلوس صاحبقران
ثانی بعرصه سخنوری درآمده بسیار شوخ طبع و بیباک بود و شعرای پایه تخت را طعن و هجا میرسانید هجو میرزا امر الله
که او را الفعل متهم میکردند گفته **بیت** نه تنها من همیگویم که امر الله مفعول است + خدا فرموده در قرآن که امر الله مفعولا
و به هجو طالب آملی گفته **قطعه** شب و روز مخدوم ما طالبا + پی جیفه دنیوی در تک است + مگو قول همرش یاد نیست +
که دنیاست مردار و طالب سگ است + سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سومی شاه جهان پادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هزار و بیست و سه هجری موافق ردی
فروردین ماه الهی و سال نهمین از جلوس جهانگیر پادشاه بوقوع آمده و بیست و هفتم محرم سنه هزار و پنجاه و چهار هجری آتش چراغ
در جامه اش گرفت و تمامی اندامش مجروح شد پادشاه که بهمدران ایام در دکن بود از انجا ڈاکٹر بوٹن صاحب انگریز را که
حکیمی حاذق بود و بسواری جهاز بر دریای سورت وارد شده بود طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم پادشاه بمعالجه
جهان آرا بیگم پرداخت و در اندک فرصت او را غسل شفا داد پادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش او
فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله کوٹهای تجارت تعمیر ساخته تجارت
بپردازند فقط و حاجی محمد جان قدسی در باب سوخته شدن جهان آرا بیگم قصیده گفته بپادشاه گذرانید و پنجهزار روپیه صله یافت
از انجمله یک بیت این است **بیت** تا سر زده از شمع چنین بی ادبی + پروانه ز عشق شمع را سوخته است + روزی بیگم
بسیر باغ میرفت میر صیدی طهرانی از بالای بام که بسر راه بود ببانگ بلند این مطلع خود خواند **مطلع** برقعه برخ افگنده
برد ناز بباغش + تا نکهت گل بیخته آید بدماغش + بیگم شنیده مسرور شد و پانصد روپیه صله عنایت فرمود میرزا محمد علی ماهر تخلص
مثنوی مختصری در مدح جهان آرا بیگم گفته بتوسط عنایت خان استاد نزد بیگم فرستاد این بیت بیگم را خوش آمد و پانصد روپیه صله فرستاد

بیت انیست

بیت
بنات او صفات کردگار است · که خود پنهان و فیضش آشکار است

و میر غلام علی آزاد میگوید که در کلیات نعمت خان عالی که مثنوی شانزده بیت در تاریخ عمارت زیب النسا بیگم دختر
خلد مکان است دران مثنوی این بیت مذکور بنظر آمده لو او را افتاده باشد و جهان آرا بیگم در زمان برادر خود عالمگیر
پادشاه بتاریخ سوم رمضان سنه هزار و نود و دو هجری در خلوت سرای جاودانی آرمیده و در صحن روضه نظام الدین

اولیا مدفون گردید و القاب آن مغفوره نواب جنت مآب صاحبة الزمانی مقرر شد و جهان آرا بیگم در حین حیات
مجحر خود را تعمیر نموده بر لوح مزار او این بیت و عبارت بخط نسخ مرقوم است * هو الحی القیوم * بغیر سبزه نپوشد کسی مزار
مرا * که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است * الفقیر الفانیه جهان آرا مرید خواجگان چشت بنت شاه جهان بادشاه غازی
انار الله برهانه سنه ۱۰۹۲

تاریخ پل علیمردان خان

این پل قریب دریای سرخاب است مابین قندهار و لشاوردان را نواب علی مردان خان وزیر شاهجهان بادشاه
در سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری تعمیر ساخته و بر لوح سنگی که نزدیک آن پل استاده است این ابیات تاریخ مرقوم است

تاریخ

در زمان ثانی صاحبقران شاهجهان
بادشاهی دادگستر ظل وهاب حمید
خان عالیشان علیمردان شد از مهر خدا
بانی این پل بفال فرخ و بخت سعید
سال تاریخش چو جستم از خرد دادم جواب
بانی این پل علیمردان شد از لطف مجید

قلعه جلال آباد ۱۰۵۴

۴۵۰۱ شهر جلال آباد که بر کنار دریای آتک است برای آبادی آن جلال الدین محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری وقت مراجعت
از کابل شمس الدین خافی حکم داده بود او در عرصه دو سال آباد ساخته بفاصله سه کروه از شهر جلال آباد چار باغ که انرا باغ
صفا و باغ وفا نیز گویند موجود است و این باغ را بابر بادشاه در سنه نهصد و چهارده هجری احداث ساخته بود و شاهجهان
بادشاه در سنه هزار و پنجاه و چهار قلعه در جلال آباد تعمیر نموده بود حالا مسمار است اما سنگی که بران تاریخ آن قلعه مرقوم
است در مسجد جلال آباد تا امروز موجود است تاریخ اینست

تاریخ

بحکم شاهجهان اهتمام خان چو نهاد
بروی ساحت دین بنای خیر مآل
ز آسمان ندا آن تا اثر بود پیدا
مباد خوبی این قلعه در کشیخ زوال
حساب سال بنایش ز عقل میجستم
ندا رسید بگو شم بنای فرخ فال

تاریخ فتح بلخ و بدخشان ۱۰۵۴

۴۵۰۱ چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شاهجهان بادشاه با جمعیت سه لکهه سوار متوجه قندهار شده بلخ را فتح ساخت و محمد خان
والی توران مغلوب شده بگریخت نصری شیرازی این ابیات در تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

شکر لله کز عنایات خداوند جهان
گشت در تسخیر عالم ثانی صاحبقران
گر فتح ملک توران سر بر افلاک رسانید
ایزد داور کرد در کشورستانی کامیاب
بادشاه غازی عادل شهنشاه جهان
در پی اش عزم جهانگیری شبی گر گذر بود
آنکه گرد او جهان جمله شاهان انتخاب
اگر در اقبالش جهان را صبح میشن آفتاب
۳۱۰۱ سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیری
گفت بالطبع عشر زره تعمیه کامی نکته یاب
والی توران آمد بر از ملک توران بعد از آن
ثانی صاحبقران ستان بجانش گر جناب

و چون نذر محمد خان زر و قیمتی املاک را همانجا گذاشته راه خود پیش گرفته بود چنانچه تاریخ آن مرزا عبد الرزاق مصنف کتاب مجمع
الصنایع برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

مات یازدهم

۴۵۸ شد ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان زر و قبیله و املاک را گذاشت روان

یعنی چون از اعداد بلخ و بدخشان اعداد نذر محمد خان بدال مهمله بر دو اعداد زر و قبیله و املاک افزوده شود تاریخ بر آید و نذر محمد خان پس از چند او قات در هند آمده و بعد استقامت چند سال در هندوستان روانه مکه شده و در اثنای راه در نواحی سمنان سلخ جمادی الثانیه سنه ۱۰۶۱ فوت کرده

تاریخ حوض و عیدگاه بهار

چون در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری شخصی بنام حبیب سور حوضی و عیدگاهی در ملک بهار قریب درگاه مخدوم الملک شاه شرف الدین تعمیر ساخت این تاریخ بر دروازه آن ثبت نمود که تا امروز موجود است

تاریخ

بدور شاه جهان بادشاه عدل گزین	حبیب سور بنا کرد حوض شرف الدین	و عیدگاه معلاش فرش جنتی آن	به بیست و ساخت بعون خدا درین دوران
	هزار و پنجه و شش سال هجرت سرور	که شد تمام بماه صفر بخیر و ظفر ۱۰۵۶	

۱۰۵۶

و شاه شرف الدین در سنه هفتصد و هشتاد و دو فوت شده و در بهار مدفون گشته اند در روضه او در سنه نهصد و هفتاد و هفت تعمیر گردیده

جامع مسجد بلده اله اباد

این مسجد عالی برکنار دریای جمن متصل قلعه اله اباد واقع است و از آثار نواب شایسته خان ابن نواب آصف جاه بهادر در زمان شاهجهان بادشاه تعمیر نموده در سنه یکهزار و پنجاه و شش هجری باتمام رسانیده بیست و سه ابیات با تاریخ اندرون مسجد مذکور قریب گنبد منقوش است از انجمله سه ابیات بسبب محو فوری

ابیات

چونه کاری معلوم نشد باقی بست ابیات این است

زهی بنای همایون که در اله آباد	بحکم بادشه دین پناه شد بنیاد	شهی که زیب آرایش سریر کلاه	چو او زمادر ایام هیچگاه نزاد
شهی که عالم از او ای علوی و سفلی	بداد دین و شرافت چو او آزاد	شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان	چو آفتاب فروزان همیشه عدل بداد
غبار معصیتش می برد نسیم عطا	کسیکه ناصیه صدق را بخاک نهاد	رواج یافته دین در جهان ازین مسجد	نگر و خانه دین کس چو پادشه اباد
کسی ز شرافت و قدرش بنا و دنیا	بسطح صحنش سقف فلک بود همزاد	چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار	ملک ز عرش بیامد پی مبارکباد
بلند قدر بنائی که بهر کسب ضیا	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	بحلق سنگ درش عینک خدا نگری	زهی صفای دست هنر ور استاد
ازین بنا بود عالم ز باعث و بانی	خداست راضی و سر خدا گشاد	ببشد ز لطف الهی باین بنا باعث	ز صدق صاف شایسته خان نیک نهاد
زهی بنا زهی باعث و زهی بانی	بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد	ز چارسوی بنا عفو جرم می بارد	زهی شرافت بانی و رتبه بنیاد
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک	براه حیرت همچون زمین با افتاد	بنه بسجده سر اینجا که فیض مسجد شاه	ببین بسنگ چو انسان بان گو یاد
قدم ز سر پی اتمام ساختی غمنی	چو اهتمام بنام من اتفاق افتاد	بنور دین اندیشه داد شرح زمین	نه همچو کوه کن از دست دسته فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش	بر آستانش مهر منیر سر بنهاد	هزار و پنجه و شش رفته بود از هجرت	که دست باز کشید از عمارتش استاد ۱۰۵۶ ۱۰۵۶

باهتمام فرید هروی خلیل الله موسوی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر کم نند تاریخ بر می آید اما یکعدد زیاده پوشیده مباد که در اوایل عملداری کمپنی انگریز در اله اباد یعنی در سنه یکهزار و هشت صد عیسوی کرنیل کیث صاحب این مسجد را متغیر ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشت صد و یازده عیسوی باز بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد

و تا امروز موجود است و مسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین در آن مکان مجتمع میشوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاهجهان بادشاه بخطاب ملک الشعرائی که مهین پایه صاحب سخنان است سرفرازی یافته شیخ عبدالحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن نوروز سال هزار و چهل و پنج مینگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سریرآرای آسمان چهارم پرتو التفات بر ساحت حمل انداخت شانزدهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه محلی ساخته بود بمیزان سنجیده شد و مبلغ وزن را که هزار و پانصد روپیه شده بود باو مرحمت گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع و اربعین و الف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع برگرفت وقتی قدسی قصیده در مدح عبدالله خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضورش برد در مجلس استاده بخواند چون فارغ شد عبدالله خان برخاست و هر دو دستش گرفته بر مسند خود نشانید و خود با پیرهن سفید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و خیمه را با خزانه و جمیع کارخانجات وغیره در وجه صله بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین ترازان در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر بخشش عبدالله خان شنیده بود فرمود حاجی صله که عبدالله خان بتو داده است هیچکس نمیتواند داد پس اقسام جواهر قیمتی طلبداشته فرمود تا هفت بار دهانش از آن پر کنند در تذکره مرآت الخیال مرقوم است که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و پنج فوت شده و ملک الشعرا ابوطالب کلیم در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این مصرعه تاریخ یافته مصرعه در دران بلبل قدسی چمنم زندان شد

۱۰۵۵ ## شیخ کبیر عرف بالا پیر ۱۰۵۵

این شیخ قاسم قادری است و مزار شیخ قاسم در چنداول کده است و روضه شیخ کبیر در قنوج بر کنار دریای کالی نی و آن عمارتیست عالی از سنگهای رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکی از آن تربت فرزند اوست که شاه قادر نام داشت و پیش از فوت پدر در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده و دو تربت دیگر برادرزادگان شیخ کبیر است و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده و یکی از پسران او که شیخ مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم است

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان ایالت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان غوریه خیل داوودزی عمارت پذیرفت

در خانه دوم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیرفت

در خانه سوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شده هجری سال هزار و پنجه و چار		دوشنبه دهم بود از مه رمضان بگفت داعی حق را اجابت لبیک	کبیر کامل قطب زمانه شیخ کبیر روانه گردید از آن بر روضه رضوان		سپهر علم و عمل بحر دانش و عرفان

۱۰۵۴ ### در خانه چهارم

روضهٔ فیض بخش شیخ کبیر	در حقیقت بود بهشت برین هشت در لفظ نغز تاریخش	یافت توفیق زین عمارت خوش بیکمان الف و سبعه و خمسین	شیخ مهدی سپهر صدق و یقین

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

در خانهٔ پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم	گریه کردند جمله اهل الله	سال تاریخ از خرد جستم	گفت بشمر زیارت قادر شاه

۱۰۵۲ ۱۰۵۲

متصل این روضه گنبدی دیگر است که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر است که در سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده
تاریخ او و تاریخ مسجد که شیخ مهدی در حین حیات خود در احاطه مذکور عمارت کرده بود در مقام خود مرقوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مجلسیان شاه عباس ماضی بود بتقریبی از شاه رنجیده ترجیع بندی گفته که مطلع اینش این بیت است گر فلک یک صبحدم
با من گران باشد سرش * شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش * از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد
و در زمان شاهجهان بادشاه بمعارج دولت صعود نموده از جمله مقربان گشت آخرها بطواف بیت الله فایض شده باز بایران
رفت و بقیه عمر همانجا بسر برده در سنه ست یا که سبع و خمسین و الف درگذشت تاریخش درین مصرعه یافته اند ع رفت بسوی فلک باز مسیح دوم ۱۰۵۶

۱۰۵۶

مولوی عبد القدوس ولد رشید

بتاریخ یازدهم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری ازین جهان فانی رحلت نمود و تاریخ وفات او اینست

تاریخ

در ربیع الاول و در حادی عشر وقت زوال	پنجشنبه شد بسوی روضه دار القرار	سال تاریخ وفاتش گشت از رضوان الممات	زانکه او بود در رضای حق سپهر لیل و نهار

۱۰۵۷ ۱۰۵۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد علوم ظاهری و فنون رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشته نمی خواست
که یک لحظه از نظر او دور باشد بنابران بتاریخ هشتم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهده صدارت کل ممالک محروسه
و منصب شش هزاری بخشید از اولاد سید احمد کبیر است و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته
این مصرعه است ع سن دست ۹۸۴ دامان آل رسول * و سید جلال بخاری تخلص خود رضا نموده اکثر به نظم اشعار می پرداخت ۹۸۳
در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ آن * وارث آل رسول است سال وفات بموجب نوشته مرآت جهان نما یکهزار و پنجاه ۱۰۰۳
و هفت است از عبارت * جانشین جنید ۱۰۵۷ کرار بها استخراج می یابد سه فرزند داشت یکی سید جعفر دوم سید علی مخاطب
برضوی خان سیوم سید موسی مخاطب بشاه احمد که در جوار شاه محمد خیالی در برجی مندل مدفون است سید جلال بخاری بیرون دروازه دهلی شهرپناه نو آسوده اند

شیخ ناصر اکبرآبادی

یکی از اولیای وقت خود بود در سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری در اکبرآباد فوت کرده تاریخ وفات او حال و این چند بیت که از مخبر الواصلین نوشته شد ثبت گردید

ابیات تاریخ

شیخ ناصر که عارف حق بود داد سبحه درکفش گردید	کاشف راز و واقف حق بود عقد یاقوت و لعل مروارید	خاک را از نظر طلا میکرد ابر را هر کجا که میفرمود	آب را شیر با صفا میکرد بارش آنجا باعتدال نمود

ناقهٔ نوجوان که بچه نزاد	تیغ زو شیر را بر دم داد	کودکی مرده را به نیم نگاه	زنده گردان ولی حق آگاه
تیغ با آن کمال و همت وجود	در لباس سپاهیان می بود	حامی بادشاه شاهجهان	بود پیوسته آن ولی زمان
تیغ را راه بود بی اکراه	در حرمگاه خاص شاهنشاه	از جمادی نخست سیزدهم	بود کان قطب شد بچرخ نهم
۱۰۵۷ سال نقلش خرد باهل زمان	گفت افسوس رفت قطب جهان	روضهٔ او بکبیر اباد است	منزل فیض و جای ارشاد است

۱۰۵۷

حضرت ولی محمد نارنولی

بتاریخ بست و پنجم شوال سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری فوت کرده

تاریخ از مخزن الواصلین

آنکه او مرشد خواص و عوام	هست او را ولی محمد نام	انچنان است بیشدی در حال	که بدنستی از جنوب و شمال
کشف او برتر است از تحریر	خارقش فائق است از تقریر	جمعه و بست پنجم شوال	نقل کرد از جهان خزان ملال
۱۰۵۷	سال تاریخ نقل هجرت او	منظر الحق ولی اعظم کو ۱۰۵۷	

احوال دهلی قدیم و بنیاد قلعه شاه جهان اباد

در نسخهٔ هفت اقلیم که امین محمد رازی در سنه یکهزار و یک هجری تصنیف نموده مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت ابادانی داشته و بعد ازان بنوع خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا انکه در سنه سه صد و چهار هجری باز ابادانی گشت و قریب سه صد سال هندوان دران مکان کامجو و کامران بوده اند و در پانصد و هشتاد و هشت بردست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند فتح شد و ازان زمان تا حال هندوان دیگر بران مکان مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق اباد بوده فی الحال خراب است و از عماراتی که باقیمانده مسجدیست که هزار ستون در انجا بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست در کمال بلندی که هیچکس را قدرت بالا رفتن آن نیست و در این مناره را جمعی که پیموده اند هشتاد قدم گفته اند و ارتفاعش را صد و سی ذرعه اما دهلی نو بر یک فرسنگی شهر قدیم بر کنار آب جمن در سال ششصد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان جلال الدین خلجی بنا شده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است و درین شهر چندان باغات جنت نشان و عمارات دلپذیر است که خامه و زبان از تحریر ان بتقصیر قائل است از انجمله مضجع جنت اشیانی همایون بادشاه است که عمارتی بدان لطافت درین عصر و زمان ساخته نشده و در بیرون شهر عماریست موسوم بشکارگاه سلطان فیروز شاه و در میان عمارت عمودی بر آمده است که قریب سی ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری دارد و از روی قیاس چنان فهم میشود که یک لخت سنگ است و این عمارت سه مرتبه است مادام که بیخ این عمود بزمین نرسیده باشد و سی ذرع دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشده باشد ایستادن آن ممکن میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمودی که شصت ذرع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است فقط و این عمود و مناره که مذکور شد الی الان در دهلی موجود اند و صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه بنای قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد و شهر را در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری انداخته

قلعه دار الخلافت شاه جهان اباد

این قلعهٔ عالی در عهد دولت شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه اساس یافته و بنای این قلعه و شهر را بعد از گذشتن پنج ساعت از شب جمعه دوازدهم یا که بست پنجم ذیحجه سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مطابق نهم اردی بهشت سال پانصد شصت

باب یازدهم

ویک ملک شاهی مصادف سیزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و ششصد و سی و نهه عیسوی قدیمی در دوازدهم سال جلوسی موافق طرحی که در پیشگاه خلافت مقرر گشته بود نهاده اند و این حصار عالی باهتمام عزت خان و الله وردی خان و مکرمت خان باسایر عمارات دیگر مثل امتیاز محل معروف برنگ محل و شاه محل معروف بدیوان خاص و دیوان عام و خوابگاه و تسبیح خانه و نقارخانه و حمام و باغ حیات بخش وغیره در عرص نهه سال و سه ماه بتصرف لکهار روپیه تبتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه بست و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری باتمام رسیده و موسوم بشاه جهان آباد گردید و صاحب قران ثانی تا همون روز وقت داخل شدن درین عمارت جشن عالی ترتیب داده و سیری کاشی تاریخ اتمام آن گفته از نظر شاهنشاهی گذرانیده پنجهزار روپیه صله یافته تاریخ اینست

تاریخ

1058 شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد ١٠٥٨

و این قلعه مشتمل است بر چهار دروازه ها و دو کهرکی و بست و یک بروج از انجمله هفت بروج مدور و چهار بروج مثمن اند بر محرابهای شه نشینی که اندرون خوابگاه بادشاهی است این کتبه که آنرا سعدالله خان وزیر انشا نموده مرقوم است

کتبه

بر محراب جنوبی

سبحان الله این چه منزلهاست رنگین و نشیمن های دلنشین قطعه بهشت برین چون گوییم که قدسیان همت بلند بتماشایش آرزومند اگر ساکنان اطراف و اکناف بسان بیت العتیق بطوافش آیند رواست و اگر نظارگیان انفس و آفاق مثل حجر اسود به تقبیل آستان رفیع الشانش شتابند سزا آغاز قلعه والاکه از کاخ گردون برتر است در تنک سد اسکندر و این عمارت دلکشا و باغ حیات بخش که در منازل چون روح در بدن است و شمع در انجمن و نهر اطهر که آب صافش بینا را آئینه جهان نماست و دانا را از عالم غیب پرده کشاد و آبشارها که هریک گوی سپیدهٔ صبح دم است بالوح آرا لوح و قلم و فوارها که هر کدامش پنجه نور است

بر محراب شمالی

با مصافحه آسمانیان مائل بالای منزل لی است بانعام زمینیان نازل و حوض که همه از آب زندگانی پر است بهمقدار رشک نور و چشمه خور * دوازدهم ذی الحجه سال جلوس دوازدهم اقدس مطابق هزار و چهل و هشت هجری بعالمیان نوید کامرانی داد و انجامش که بصرف پنجاه لکهه روپیه صورت پذیرفت بست و چهارم ربیع الاول سال بست و یکم جلوس همایون موافق سنه هزار و پنجاه و هشت بفر قدوم میمنت لزوم گیتی خدیو کیهان خداوند بانی این مبانی آسمانی شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی در فیض بروی جهانیان بکشاد

ابیات که بآب زر مرقوم اند

شهنشاه آفاق شاه جهان	باقبال ثانی صاحبقران	در ایوان شاهی بصد احتشام	چو خورشید بر چرخ باد الم
اساس ست تا گزیر این بنا	بر قصر اقبال او عرش سا	زهی دلنشین قصر پر آراسته	بهشتی بصد خوبی آراسته

شرافت یکی آیه در شان او
بپالیش سر صدق هر کس که سود
زبس بر روی دیوار آراسته است
ز فواره و حوض دریا نشان

سعادت در آغوش ایوان او
چو دریا چون آب رویش فزود
ز نقاش چین رو نما خواسته است
ب آب زمین شیشه زد آسمان

سجود در این سرای سروی
زمانه چو دیوار او بر فراشت
چنان سربسرش دست ایام گرد
چو جای شهنشاه عادل بود

گنبد سرنوشت بدان جبهه دور
به پیش رخ مهر آیینه داشت
که گردون بلندی از و وام کرد
ازان پادشاه منازل بجو

واندرون دیوان خاص بآب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است
همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبراباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعه اکبراباد است تعمیر ساخته جهان آرا بیگم دخت سیومی شاه جهان بادشاه است که بصرف پنج لکه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد و سی دراع و عرض صد دراع و فضاے صحن هشتاد دراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان است و این کتابه بخط طغرا بر گرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی بر سنگ مرمر مرقوم است اما بعضے عبارت آن در ایام غلبه مفسدہ جات بضرب گوله هاے توپ زایل گشته و مسجد نیز جابجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز باز مرمت گردید کتابه اینست کتابه سے این مسجد بیست شریف خدا پرستان روی زمین را و معبد نیست منیف عبادت گزین را منظر بیست نور افزا دیده دران عبادت آئین را و سکینت دلکشا عارفان حقیقت بین را که به امر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب آفتاب همت نقاب عفت سیده نساء زمان صاحبه نسوان دوران ملکه جهان مالک گیهان ناموس العالمین اعزاد لاد اسیده المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت مهد صاحب عصر و الی دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه خلیل ایزد منان باعث امن و امان بادشاه هفت اقلیم برآرنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قامع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه مظهر کرم وجود برگزیده حضرت معبود فرمان فرماے بحر و بر داد و ده عدل گستر فیاض بر و احسان جهانبان ملک ستان مقنن قوانین رعیت پروری و پرورده نوازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی بمبلغ پنج لکه روپیه که قریب هفده هزار تومان رایج ایران و بست و پنج لک خانے ناقد توران باشد در عرصه پنج سال صورت انجام پذیرفته بزیور اتمام رسید و اوالی این بنای رفیع را چون بیت المعمور پایدار و این اساس منیع را چون کاخ فلک برفراز داراد است اثار ربانیه مبانی خیرات عام مر اسمه خیرات عاید گرداناد تم فی سنه

ما بقی احوال سلاطین روم

چو سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه هزار و بست و شش در گذشت برادرش سلطان مصطفے بر سریر فرمان روائی نشست و بعد حکومت یکسال سه ماه معزول گشت و برادرزاده او سلطان عثمان بادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفے عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت راند و باز معزول شد و سلطان مراد برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت

جلوس نموده هفده سال فرمان روائی نمود و بعد از و سلطان ابراهیم نه سال و بعد از و پسرش سلطان محمد در سنه هزار پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرع در زبان ترکی از تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور درگلدی محمد صلب ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دویم جهانگیری بمنصب هزاری و بخطاب ارادت خان سربلندی حاصل ساخته در سنه احد شاه جهانی باضافه هزاری و بوزارت کل سرفراز شده در سنه سوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه گردیده در سنه بست و یکم بفوجداری جونپور سربلندی حاصل ساخته در سنه بست و دوم یعنی بسال یکهزار و پنجاه و هشت هجری در عمر هفتاد و شش سالگی در بلده جونپور درگذشت و در باغی که پیش از انقضای
ایام حکومت بر کنار دریای بلده مذکور احداث نموده بود مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه ۱۰۵۸ اعظم اولیا 1058
استخراج می باید و بلده قلعه اعظم گڈه که قریب شهر جونپور است آباد و احداث نموده اوست پسرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سه هزاری یافته در سنه احد عالمگیری در جنگ اکبرآباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه برآورد ارباب طباع سلیم را در فتح این قلعه شدیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان کشیده از انجمله این مصرع از خان ذیشان مرتضی قلیخان قورچی باشی است مصرع بود
اولین فتح صاحب قرانی ۱۰۵۹ + و دیگر شاعران نیز چنین یافته مصرع علی میگشاید در قندهار را ایضاً دست 1059
ولایت ۱۰۵۹ نمود ایضاً آمد کلید ۱۰۵۹ مملکت هند قندهار + بعد ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت و چهار شاهزاده دارا شکوه پسران شاه جهان بادشاه برای تسخیر این قلعه بقندهار رفتند و بی نیل مقصود مراجعت نمودند

شیخ محب الله الهآبادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الهآباد فوت کرده و دران بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالیجاه سال ترحیل او به نیک نسق	مظهر فیض حق محب الله گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸	گوهر معدن حقایق بود مرقد او ست در الهآباد	اختر برج دقایق بود مرجع فیض و منزل ارشاد 1058

میر نعمان اکبرآبادی

او بتاریخ هژدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبرآباد فوت کرده و در انجا مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

میر نعمان که مظهر دین بود زبدهٔ آل مصطفی بوده	تابع خاتم النبیین بود قرة العین مرتضی بوده	عارف ذات ذو الجلالش دان بود تاریخ: هژدهم صفر	ورع و تقوی و بر کمالش دان کز دنیا شد آن ستوده سیر

سال نقلش پیر دانش فرمود	میر نعمان ۱۰۵۸ شتون دین بود	روضهٔ او با کبراباد است	تا قیامت بفیض آباد است ۱۰۵۸

میر صالح الملقب بکشفی

پسر عبد الله مسکین است در سنه یکهزار و شصت هجری در اکبرآباد رحلت نموده دران مقام مدفون گردید

تاریخ از کتاب مخزن الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود عقل تاریخ آن ستوده نژاد	صاحب کشف راز یزدان بود ۱۰۶۰ گفت کشفی بخلد آب بداد مدفن او با کبراباد است	ذات پاکش که از حق آگاه است بار سال وصال آن خسرو روحش از فیض ایزدی شاد است	لحد پر نور نعمت الله است داخل خلد میر صالح کو ۱۰۶۰

۱۰۶۰

مسجد اکبرابادی

این مسجد عالی که سراسر از سنگ سرخ است در شاه جهان آباد اندرون فیض بازار واقع است اعز النسا بیگم عرف اکبرابادی محل زوجهٔ شاه جهان بادشاه در سنه یکهزار و شصت هجری تعمیر ساخته بود بر دروازه اش این کتبه بخط نسخ منقوش است

کتبه

این مسجد فیض انتما و سرای راحت جا و حمام لطافت اما و چوک دلکشا که عبادت گاه حق پرستان روزگار و روح افزای متردد ان اقطار و نزهتکده اسمانیان و دار النفع زمینیان ست در عهد سعادت مهد بادشاه اسلام کهف انام سایه والا پایه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعظم ذی الجلال مظهر ایزد داور بیهمال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات و مبرات محرره سعادات و حسنات اعز النسا مشهور باکبرابادی محل بفرمان معلی بنا کرد و بجهت ابقای رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل سیری و محبوبی با حقوق مرافق داخله و خارجه وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت که اگر مرمت این امکنه احتیاج افتد انچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الاتمام را بجماعه مسطور بدهند این منازل منیعه در عرض دو سال بصد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصتم هجری مطابق بیست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام پذیرفت ایزد تعالی اجرا این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده اثار بادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانی این مبانی عامره عاید گرداناد امین یارب العالمین

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت اکبر شاه بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده باز مراجعت نموده بزیارت بیت الحرام رفته و همانجا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتح پور سیکری وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت یافته و خواجه موصوف در عهد محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متعین صوبه بنگاله بود بفوجداری بردوان قیام داشتند

بعد از آنکه خواجه مسطور بدرجه شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار بنام
امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت در اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص
دنیا نموده باجمیر رفتند و از انجا باکبراباد آمدند و در انجا دست بیعت بعم خود امیر عبد الله که هم خسر او
بود دادند و امیر عبد الله قطب وقت خود بود بظاهر وضع نوکری اختیار نموده در زمان اکبر شاه بانصدی
بودند و منصب و حکومت دهلی داشتند در اواخر عمر بنظامت و صوبه داری برهان پور ممتاز بود وفات او
بتاریخ بست و دویم شهر ذی القعده سنه رو داده و قبر پسرش و قبر پیر او خواجه محمد بخشی برکنار دریاے جمن
مقابل گهات بلده اکبراباد واقع ست بعد وفات او امیر ابو العلا بر مسند ارشاد نشستند بیشتر بوجد و سماع
مے پرداخت گاه گاهے وقت استیلاے جذبه این بیت خواجه حافظ را مے خواندند بیت فیض روح
القدس از باز مدد فرماید ٭ دیگران هم بکنند انچه مسیحا میکرد ٭ از جمله کشف و کرامات او که در کتاب
حجة العارفین تصنیف حیات الله احراری مسطور اند طرفه ترے اینست که روزے امیر ابو العلا با یاران
حلقه محفل معارف گذاری بسته بودند که ناگاه جوگئے با قفس سارک وارد شد فرمودند که قفس را از جوگی بیارند
یاران همچنان کردند آنحضرت وضو ساخته دوگانه وضو ادا کرده قطره چند آب وضو بران قفس زدند بمجرد
آن سارک از قفس برآمده بزنے زیبا شکل و رعنا شمایل متشکل گردید چون استفسار حالش کردند معلوم
شد که دختر کی هند و بود و این جوگی برو مبتلا شده بقوت سحر او را سارک ساخته با خود مے داشت و
در شب باز بر حالت اصلی آورده حظ نفسانی خود مے نمود آنحضرت زن را فرمودند اگر ترا هواے رفتن
خانمان خود باشد رسانیده شود گفت مقدر من چنین بود حالا مے خواهم که در کنیزکی شما باشم بعد از ان
زن و جوگی هر دو مسلمان شدند و الله عالم بالصواب و آنحضرت زن را بحباله نکاح جوگی در آوردند و نام آن جوگی صوفی علے
قلے نهادند او هم یکے از اهل الله گردید قبر او در جوار مزار آنحضرت موجود ست و نوشته اند که امیر
ابو العلا از مدتے عارضه سوزاک داشتند آخر الامر بعلت استیلاے آن صاحب فراش شدند و چندروز پیش از
رحلت طعام و آب ترک کرده بودند و فاتش بروز سه شنبه وقت صبح نهم صفر سنه یکهزار و شصت و یک
هجری بوقوع آمده مدت عمرش هفتاد و یک سال بود مزارش در اکبراباد از شهر بیرون بمسافت یک کروه
بطرف شمال متصل قدم رسول که آنرا کربلا نیز گویند لاحق بزمین سلطان گنج واقع ست و چهار دیوارے
وسیع دارد و متصل تربت او مرقدے چند اند هر سال بروز وفات زایران در انمقام براے زیارت
قبر او جمع میشوند تعویذ قبر او از سنگ مرمر ست و بران سبحان ربی الاعلی منقوش ست و بطرف پائین
یک لوح از سنگ مرمر نصب کرده اند و بران این ابیات بود تاریخ وفات او تصنیف امیر افضل
احرارے کنده ست

تاریخ

آنکه شد صحبت زمین کان بالا بیگان
مرشد پیر کاملان رهبر سالکان زمان

حیف که آفتاب دین گشت نهان ز چشم ما
مرهم ریش طالبان فیض رسان ابر عطا

مورد فیض ایزدی مهبط نور احمدی
مرشد آل مصطفی امجد نسل خواجگان

واقف سر هدی محرم راز کبریا
قدوه اهل معرفت نور دو عین مرتضی

شاعری از سادات رشید اباد من توابع ہمدان است در اواخر عہد جہانگیرے بہند آمدہ در سلک ملازمان صاحب قران ثانی انتظام یافتہ دیوانی مشہور دارد در مرات جہان مرقوم است کہ الٰہی در سنہ ہزار و پنجاہ و ہفت فوت کردہ و در کتابی دیگر خواندہ ام کہ فوتش در سنہ ہزار و شصت و چہار ہجری واقع شدہ چنانچہ غنی کشمیری موافق این سال تاریخ یافتہ

تاریخ

نیست دور از اثر صحبت او	کہ لب گور در آید بسخن *	گفت تاریخ وفاتش طاہر	بر سر خاک او ارباب زبان	جامہ پوشید سیہ چون سخن
			نزد الٰہی ز جہان گور سخن	۱۰۶۴

میر یحییٰ کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بود تاریخ ابادے شاہجہان اباد بسیار خوب یافتہ و بادشاہ صلہ آن پنجہزار روپیہ عطا فرمودہ و فاتش شاید کہ در سنہ ہزار و شصت و چہار دست دادہ و این بیت با تاریخ وفات بر لوحہ قبرش نوشتہ اند ای کہ از دشواری راہ فنا ترسی مترس * بسکہ آسان است این رہ میتوان خوابیدہ رفت * و تاریخ این است ۱۰۶۴

* احیای سخن چو کرد یحییٰ جان داد *

مسجد دائی

این مسجد کہ مشہور است بہ دائی کی مسجد در شاہجہان اباد بر راہ دہلی دروازہ واقع است در سنہ یکہزار و شصت و چہار ہجرے تعمیر یافتہ و بر پیشانی ان این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر اللہ کہ گشت این مسجد	از شرف سجدہ گاہ اہل نظر	سال تاریخ او خرد گفتا	گشتہ آباد کعبۂ دیگر	۱۰۶۴

حضرت سید باقی

در سنہ ہزار و شصت و پنج بقصد طواف کعبہ میرفت در راہ مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از مجز الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

عمدہ دنیا و دین قدوۂ کون و مکان	قبلۂ اہل جہان کعبۂ عرش آستان	میر باقی مرشد آفاق از لطف خدا	چون ازین دار الفنا شد جانب فر جنان	۱۰۶۵
ساعت فرخندہ سال وصالش عقل گفت	صبح شنبہ پنجم شوال باقی دار جان			

شیخ عبد اللطیف برہان پوری

در سنہ ہزار و شصت و شش وقتیکہ شاہجہان بادشاہ بہ تسخیر حیدراباد متوجہ شدہ بود در برہانپور فوت شد در ان بلدہ مدفون گشت تاریخ اوست * آہ ازان شیخ کامل ۱۰۶۶

شیخ اسمٰعیل چشتی اکبر ابادی

او در ماہ رمضان سنہ یکہزار و شصت و شش ہجری در اکبراباد فوت کردہ در انجا مدفون گردید

تاریخ از کتاب مجز الواصلین ۱۰۶۶

شیخ عالی مقام اسمٰعیل	بر رہ اہل حق بود دلیل	گفت تاریخ نقل او ہاتف	ماہ فردوس و جنت اسمٰعیل	

الیضاً

شیخ والاجناب اسمعیل	بود محو خدعیان ونهفت	در مه صوم سال رحلت او	خرم قدوهٔ مشایخ گفت

نواب سعد الله خان وزیر

یکی از منصبداران کبار شاهجهان بود و بتاریخ بست و دوم جمادی الثانی سال هزار و شصت و شش بعارضه قولنج بعمر پنجاه و هشت سالگی ازین جهان رحلت نمود و لطف الله خان پسرش که یازده ساله بود بخلعت منصب هفتصدی و صد سوار نوازش یافت

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خوانین عمده و کاردیده درگاه شاهجهان بود و در سنه هزار و شصت و نهفت هجری بعروض عارضه اسهال از خدمت بادشاه رخصت کشمیر که آب و هوای آنجا بمزاجش سازکاری داشته یافته و از باچهیواره بنابر ضعف و نا توانی بکشتی سوار شده بتهاره رسیده بود که دوازدهم رجب سنه مذکور بدرود این جهان نمود پسرانش لاش او را بلاهور برده در روضه والده اش مدفون ساختند چهار پسران گذاشته بود ابراهیم و عبد الله و اسمعیل و اسحاق

چندربهان برهمن

در سلک ملازمان شاهزاده محمد داراشکوه پسر شاهجهان بادشاه بعهدهٔ منشی گری انتظام داشت منشآت و مکاتبات که باهل زمان خود نوشته جمع ساخته و مجموعهٔ رنگین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد بیشتر اشعارش بطرز قدیم است تخلص او است برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرات الخیال مرقوم است که او بعد قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در آنجا در سنه الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت بادشاه برد بادشاه گفت که از گفته خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند ؎ مرا دلی است بکفر آشنا که چندین بار * بمکه بردم و بازش برهمن آوردم * بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر رساند افضل خان وزیر که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند ؎ خر عیسی اگر بمکه برود * چون بیاید هنوز خر باشد * بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از وست ؎

ببین کرامت بتخانهٔ مرای شیخ * اگر خراب شود خانهٔ خدا گردد

مسجد جامع شاهجهان بادشاه مشهور بمسجد جهان نما

این مسجد عالی که ثانی ندارد بفاصله هزار گز بادشاهی از قلعه شاهجهان آباد بسمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است بنیاد این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعد الله خان دیوان اعلی و فاضل خان خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام پذیرفته یازده دروازه دارد و این کتبه برین دروازه ها منقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان گیهان خدیو کشورستان گیتی خداوند گردون توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرح طالع بلند اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحا ملجا الملوک والسلاطین خلیفة الله فی الارضین

الخاقان الاعدل الاعظم والقاان الاجل الاکرم ابوالمظفر شہاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاہجہان بادشاہ غازی لازالت رایات دولتہ منصورۃ واعداء حضرتہ مقہورۃ کہ دیدہ بصیرت حق بینش از شعشعۂ انوار ہدایت انما یعمر مساجد اللہ

بر دروازہ سیوم

من امن باللہ والیوم الاخر مستنیر است و آئینہ ضمیر صدق گزینش از اشعہ مشکات روایت احب البلاد والی اللہ مساجدہا فروغ پذیر این مسجد کوہ اساس گردون مماس کہ کریمہ لمسجد اسس علی التقوی بیان بنیان پایدار اوست و بنیۃ التی فی الارض رواسی نشان نہ عمود کبار استوار او و قبہ فلک شانش از طبقات آسمان گذشتہ و شرفہ طاق سپہر نشانش با وج کیوان پیوستہ

بر دروازہ چہارم

گز طاق و قبہ مقصورہ اش جوئی نشان * ہیچ نتوان گفت غیر از کہکشان و آسمان * فرد بودی قبہ گر گردون نبودی ثانیش * طاق بودی طاق گر جفتش نبودی کہکشان * فروغ شمسہ بیش طاق جہان نمایش روشنی بخش مصابیح سموات پرتو گلشن گنبد عالم آرایش لوز افزای قنادیل جنات منبر سنگ مرمرش چون منبر مسجد اقصی مرقات

بر دروازہ پنجم

مقام قاب قوسین او ادنی محراب فیض گسترش مانند صبح صادق کشادہ پیشانی بشارت رسان ولقد جاءہم من ربہم الہدی الواب رحمت آمایش صلای واللہ یدعوا الی دارالسلام بسامع خاص و عام رسانیدہ منارہ سپہر مدارش ندای للذین احسنوا الحسنی از نہ رواق گنبد فیروزہ فام گذرانیدہ سقف رفیع باصفایش تمامت آگاہ ز رو حانیان کرہ افلاک

بر دروازہ میانہ کتبہ یادے بخط طغرا نوشتہ است

بر دروازہ ہفتم

صحن وسیع دلکشایش سجدہ گاہ پاک نژادان معمورۂ خاک روح فضای فیض انتما و طیب ہوای روح افزایش از روضہ رضوان حکایت کردہ و عذوبت ماء معین حوض دلنشین لطافت آمایش از چشمہ سلسبیل خبر دادہ در روز جمعہ دہم شہر شوال سال ہزار و شصت ہجری موافق سال چہارم از دور سیوم جلوس میمنت مانوس بساعت خجستہ

بر دروازہ ہشتم

و طالع شایستہ بسرمایہ ابتدا پیرایہ تاسیس یافت و در عرض مدت شش سال بحسن سعی کار پردازان کاردان کارگذار و فرط اعتقاد و اہتمام کار فرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جہد استادان ماہر و انشور و وفور کوشش پیشہ کاران چابک دست صاحب ہنر و اتفاق مبلغ دہ لکھہ روپیہ صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دروازہ نہم

بفر قدوم اقدس بادشاہ ظل اللہ صفای نیت خداآگاہ زیب و زینت گرفت و باقامت نماز عید و ادای وظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و سبب افزایش اسلام و ایمان راستانت و رضانت کرامت فروغ سیاحان ربع مسکون و مسالک لوزدان کوہ ہامون را آراستہ عمارتی باین رفعت و حصانت و آئینہ بصر

بر دروازہ دہم

ومرات خیال مرتسم نگشته وحقایق گذران وقایع دهر وفکرت پردازان نظم ونثر اگر سوانح نگاران
بدایع ارباب ملک ودولت وصنایع شناسان اصحاب مکنت وقدرت اندا فراخته بنای باین شکوه وعظمت
بر زبان قلم وقلم بر زبان نگذشته فرازنده کاخ هستی وطرازنده بلندی ولیستی این بنیان رفیع را
که قرة العین بینش وزینت بخش کارخانه آفرینش ست

بر دروازه یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را هنگامه آرای ذاکران مجامع ملکوت وزمزمه تهلیل مهللانش را نشاط افزای بر
معتکفان جوامع جبروت دارا د روس منابر معموره جهان را بخطبه دولت جاوید طراز این بادشاه دادگر دین پرور کیمیان
ذات مقدس مبارکش ابواب امن وامان برروی روزگار گشاده است آراسته دار بحق الحق واهله
کتبه نور الله احمد * قطعه تاریخ این مسجد چنین یافته اند

تاریخ

من نکو گفته لیکن اینقدر گویم که هست
مسجد آرایش [illegible] اساس [illegible]
نیست در وی حاصل اوقات [illegible]
تا همیشه قبله اسلام سمت کعبه است

جبهه او تا دو عاشق سجده این آستان
خلوت روحانیان شد یا [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] شاهجهان
قبله گاه آرزو باد جهان [illegible] جاودان

پرتو انوار او چون عالم افروزی کند
دست تا قضا از رخامش ساخته
در بنای خیر این سعی که دارد همتش
مسجد کان کعبه ثانی است تاریخش بود

صبح را گردد نقش نگشت حیرت در دهان
رو سفید آباد گشت از مهر کان
حاصل کان جمله خواهد آخر حرف کان
۱۰۶۷ قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار وشصت وهفت میشود وانجامش در سنه هزار وشصت وشش بوقوع آمده
لیکن چون قلیلی از کار حکاکی وجلا مانده بود نظر بحدوث تاریخ بحکم بادشاه دران سال داخل نموده شد وبیرون مسجد در کنج
جنوبی وشمالی دار الشفا ومدرسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاه جهان بادشاه

ازانجا که شاهجهان بادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد داراشکوه را ولی عهد خود ساخته بود بنابران دیگر برادرانش
مخصوص محمد اورنگ زیب عالمگیر که پسر سومی بود مدام باوی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار وشصت وهشت هجری
بادشاه بیمار شد محمد داراشکوه که ولی عهد بود نظم ونسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد ورفت اخبار از هر دو بار مسدود نمود
وبسبب آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد وعالمگیر که در دکن بود در همت وجوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر می ربود
ومدام خیال بادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب شایسته خان امیر الامرا ودیگر امرا را موافق ساخته لشکری
عظیم از اورنگ آباد بر سر محمد داراشکوه که در قلعه اکبراباد بود فراهم آورد جنگ اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور
که ده کروه از اکبراباد است با داراشکوه رونمود وتا چند روز همین آتش در کاسه بود تا آنکه داراشکوه منهزم گشته بجانب اکبراباد شتافت
واز انجا نیز شکست خورده بدهلی رفت واز انجا از خوف عالمگیر سوی لاهور وبهکر روانه شد واورنگ زیب باکبراباد رسیده دراو
خالی یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظربند محبوس نموده مالک تخت وتاج گردید تاریخ این معامله
که مولف بطریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

کرد محبوس پدر را چو شهٔ عالمگیر گفتم از خواجه بفرمای که تاریخش ز آنکه	دل من گفت که حیف این چه شر می‌بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم پی تأمل سر آهی بکشید و فرمود	داد این حافظ شیراز بشارت بدلم هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم	مشکل این است که هر روز بتر می‌بینم هیچ مهری نه پسر را به پدر می‌بینم

۱۰۶۸ یعنی اگر از عدد مصرعه آخر که یکهزار و پانصد و چهل میشود الفاظ تأمل و عدد سر آه که الف باشد و سر دو چهار صد و هفتاد و دو
میشود خارج نموده آید تاریخ برآید

ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ابن شاه جهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بست و هشت هجری که مطابق روز آسمان بست و هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم آبان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملکشاهی ملاحق روز سیوم از خمسهٔ المسترقه قدیمی سال نهصد و هشتاد و هشت یزدجردی مصادق دهم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار نهصد و سی و یک اسکندری معانق دهم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاه برادر نورجهان بیگم تولد پذیرفته و این قطعه ملک الشعرا ابوطالب کلیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داد ایزد بپادشاه جهان نامش اورنگ زیب کرد فلک	خلفی همچو مهر عالمتاب تخت زرین پایه گشت عرش جناب طبع در باب سال تاریخش	تاج صاحب قران ثانی یافت چون بدین مژده آفتاب ندا زد رقم آفتاب ۱۰۲۸ عالمتاب	گوهر بحر از و گرفته حساب افسر خویش بر هوا چو حباب

۱۰۲۸

چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بست و نهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بدینسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهان کرد سامان بزم نشاطی فلک رتبه اورنگ زیب آنکه بخشش	که کلبانگ عیشش بگردون رسیده سرافراز ناهید جاوید دیده فلک گفت تاریخ جشن زفافش	قران کرد سعدین ملت نجومی نهال برومند شاهی که دولت دو گوهر یک عقد ۱۰۴۶ دوران کشیده	که زآن سان قران چشم انسان ندیده چو اقبال در سایه‌اش آرمیده

۱۰۴۶

و شاه نواز خان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار دو اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد داراشکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر با برادر بزرگ خود محمد داراشکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروای بدست خود آورد و پس از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبرشاهی موافق بست و سیوم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دوم اگست ماه جدیدی سال یکهزار و ششصد و پنجاه و هشت عیسوی در عمارت دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد عرف شالامار بمکان انجهلی بهون در عمر چهل سالگی بر سریر سلطنت جلوس فرمود و بار دوم

ساعت نیک اختیار کرده ولوازم جشن خسروانه ترتیب داده روز یکشنبه بست چهارم ماه رمضان سال هزار و
شصت ونهه مطابق بست پنجم خورداد ماه الهی وهفتم خورداد ماه جلالی سنه پانصد وهفتاد ویک ملک شاهی بر اورنگ شاهی
نشست اما از تاریخ نهم ماه رمضان سال گذشته که بر دارا شکوه فتح یافته بود تاریخ جلوس خود مقرر داشتند پدرش شاهجهان
بادشاه از لعل زبان گوهرفشان بر تاریخ میلاد که آفتاب عالمتاب ست حرف شکل دهان گلرخان که حرف میم باشد افزوده فرمود
آفتاب عالمتاب * و میر جعفر خراسانی این تاریخ یافته * شهنشاه فلک اورنگ * وشخصی دیگر این مصرعه یافته * ...
بادشاه بی * و دیگری * زیب اورنگ و تاج جهانشهان یافته یکی از فضلا * بادشاه ملک هفت اقلیم * یافته ...
صاحب فرهنگ رشیدی در این آیت تاریخ یافته * اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم * وملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی
مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته ان الملک لله یوتیه من یشاء * ومورخی این بیت در تاریخ جلوس گفته

تاریخ

چون کن فیض مقوم زیب اورنگ شد	شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس شاه شد

وملا شاه این تاریخ در نظم کشیده

تاریخ

صبح دل من چون گل خورشید شکفت	حق ظاهر شد غبار باطل رفت	تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا	ظل الحق گفت الحق این گفت

۱۰۶۹

وشخصی در تاریخ جلوس کتابی تصنیف نموده در نظم ونثر که از هر فقره ومصرعه تاریخ جلوس استخراج می یابد فقره چند از آن نوشته میشود
بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم * از جمیع فقره سال جلوس بحر احسان بی بید اامید * الحمد لله العزیز الکریم المشهود
وورود معدود بر ماوی احمد برگزیده معبود * وبر آل آن زبده اهل شرف عزیز الوجود * وبر اصحاب
آن ماه کونین مهر سپهر جود * اما بعد این قصیده که در مناقب نجیب کون ومکان * رسول اهل جهان
سرور زمین وزمان * وهر یک مصارع این غزل نیز تاریخ جلوس است واحاد وعشرات
وماءت مصارع اول تا ششم بیت برابر احاد وعشرات وماءت مصارع ثانی خود است وحروف
مصراعین سه بیت اول نیز مساوی است

تاریخ

اساس عالم مجد آفتاب هر دو جهان ۱۰۶۸	ملک پناه ورسل تاج انبیا سلطان	شفیع کون ومکان احمد رسول الله ۱۰۶۸	پناه ما هوران شفیع زمین وزمان ۱۰۶۸
سواد عین هدا امیر ملک ملل ۱۰۶۸	بزرگ کل رسل رهنمای کون ومکان ۱۰۶۸	خلاصه دو جهان ماه ساطع لولاک ۱۰۶۸	شه جهان وفلک قدر روح احسان ۱۰۶۸
سما علم وسخاوت جمال وکمال ۱۰۶۸	پناه تاجوران کاسمان چنان ۱۰۶۸	سحاب جود وشهنشاه مالک کونین ۱۰۶۸	امین هر دو جهان داد وده قدر زمان ۱۰۶۸
پناه اهل نبوت بهار علوم ۱۰۶۸	گل مراد ملل ابروی گلشن جان ۱۰۶۸	مطاع دین جهان تاج صاحب معراج ۱۰۶۸	سپهر مجد ۱۰۶۸ شفیع ما لیان
	کمال هدی وورع ابروی موجودات ۱۰۶۸	جهان جود وحیا مصطفی رفیع الشان ۱۰۶۸	
	کعبه زمین سلطان انبیای کاینات ۱۰۶۸	قبله دین رهبر موجودات ۱۰۶۸	

۱۰۶۸

شفیع ملل احمد مجتبی * رحمت عالم کعبه اصفیا * سرور دوسرا اسم محمد مصطفی * صلی الله علی
صدر رسل واله وسلم *

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی

یا فتاح یا واسع

صاحبقران ابن امیر تیمور

بادشاه جهان

بادشاه ابن جهانگیر

بادشاه ابن اکبر

بادشاه ابن همایون

بادشاه ابن بابر

ابو المظفر محی الدین
محمد
اورنگ زیب بهادر عالمگیر
بادشاه غازی

یا رافع یا نافع

و مقرر فرموده بودند که بر روی سکه این بیت منقوش سازند و بجهت مناسب بر روی اشرفی بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر | شاه اورنگ زیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قران

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع بحفظ نمودن آیات قران فرمودند تاریخ آن سنقریک فلا تنسی
۱۰۷۷ یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و هفت اختتام نمودند برای تاریخ آن * لوح محفوظ * یافتند

فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دومی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه چهارم جمادی الاول در اجمیر بسال هزار و بست و پنج هجری وقوع یافته بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکری فراهم آورده از سمت بنگاله که صوبه ای از ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرمود و عالمگیر این خبر شنیده بعزم دفع او با فواج عظیم کوچ نمودند و در کهجوه که پانزده کروه غربی از بلده الهاباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم رو نموده و سلطان شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت این فتح بتاریخ لوزدهم ربیع الاول سنه هزار و شصت و نهه وقوع یافته و ضمیر شاعر که همدران هم موجود بود در عین گرمی معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه صله آن یافت

تاریخ

۱۰۶۹ آمد خبر تو سور مبارک بادا	پیوسته ترا تاج مبارک بادا	جستم ز پی شگون فتحت تاریخ	دل گفت شود فتح مبارک بادا

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله خانخانان سلطان شجاع را تعاقب نمودند و آن بیچاره از بنگاله بزر گریخت در اراکان رفت بعد از سرگردانی و پریشانی چند سال راجه اندیار او را معه اعیال و اطفال بر کشتی سوار نموده غرق دریای فنا ساخت و این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک بوقوع آمد

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود دست بیعت بملا شاه خلیفه شاه میر لاهوری داده بود و جان و دل ایثار مرشد و پیر کرده شب و روز همتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت پنهنه گریخت عالمگیر مردم در پی او فرستاد و دلی در بحر حیرانی و سرگردانی مستغرق بود آخر از انجا بصوب گجرات رفته جمعیتی بهم رسانیده تا باجمیر آمد و جنگی عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی الثانی سال هزار و شصت و نه رو داده بعد از ان بطرف بهکر رفته اراده داشت که بقندهار رود که بتاریخ بست و نهم رمضان سال مذکور بدست ملک جیون گرفتار گشت و او را معه پسرش سپهر شکوه بحضور عالمگیر فرستاد و بتاریخ بستم ماه ذی الحجه روز شنبه که مطابق هفتدهم شهر پور بود بدهلی رسیدند و حسب الحکم عالمگیر بقلعه خضر آباد که قریب دهلی است محبوس شدند و چون از رسیدن دارا شکوه شور و شورشی عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد هجری مردمان سخت جان در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را بموجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر انجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسر بودند از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته بمردمان عالمگیر بادشاه سپردند و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در ان قلعه مقید ماند این تاریخ تعمیه در شهادت دارا شکوه از مولف این اوراق

تاریخ

عقل پائی او ب گرفت و بگفت قتل دارا شکوه شد تاریخ

* و این تاریخ در شهادت او از مخبر الواصلین نوشته شد که از ان نشئه استخراج می یابد *

تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال است	رتبه اش در مقام ابدال است	شاه دارا شکوه نامش بود	در کمالات شیخ جامش بود
جمعه و غره مه عاشور	بود روز وصال آن مغفور	سال تاریخ نقل آن شه دین	۱۰۷۰ شد رقم صاحب بهشت برین
	مرقد آن قتیل عشق اله	هست در گنبد همایون شاه	

و این اشعار ابدار از دارا شکوه است که بنگام شهادت از زبانش بر آمده

هر دو زمی که شود لو السماء فطرت	واندم که بود و اذا النجوم کدرت	من دامن تو بگیرم اندر عرصات	گویم صنما بای ذنب قتلت

مسجد قنوج

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر در سنه هزار و شصت و هشت مسجدی اندرون احاطه درگاه بالاپیر که در قنوج است تعمیر ساخته سنگهای رنگارنگ و بر دروازه اندرونی مسجد این چند کلمه و تاریخ مرقوم است

تاریخ

١٠٦٨ شیخ مهدی که بود پیر جواد ٭ ساخت مسجد خجسته بنیاد ٭ گر تو خواهی عدد ز بنیادش ٭ در حروف خجسته مسکن باد

مطابق سنه احد جلوس والا شاه اورنگ زیب عالمگیر سنه ١٠٦٨

و بر دروازه بیرونی مسجد مذکور که در سنه هزار و هشتاد و یک تعمیر یافته این تاریخ است

بسم الله الرحمن الرحیم

از محمد مهدی پیر زمان ٭ شد بترتیب حسن باب الجنان ٭ سال تاریخ از خرد جستم بگفت ٭ ادخلوها حضا صفیا بالامان ١٠٨١

ملا شاه بدخشی

از مریدان و خلفای میان شاه میر لاهوری است و مرشد شاهزاده محمد داراشکوه اشعار عارفانه داشت و اشعار موحدانه میگفت اصلش از بدخشان است در اثنای تحصیل علوم درد طلب دامنگیر او شد و از وطن آواره گشته بکابل آمد و از انجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میر که حالات ایشان بر صغیر و کبیر هویداست اعتقاد راسخ بهم رسانید و در ریاضت شاقه اختیار کرد چنانچه گویند تا سی سال علی الاتصال خواب نکرده بود والله عالم بالصواب بعد از رحلت میان شاه میر بکشمیر رفت و در انجا دولت ظاهری رونق داد و صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه و سلطان داراشکوه با اکثری از خوانین معتقد او شدند و در کوه ماران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و دران باب گفته بیت کوه ماران بکمر لعل بدخشان دارد ٭ اینچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد ٭ و آن باغ را چشمه شاهی نام کرده و در انجا آبشارهای از کوه می افتد و ملاشاه دران باغ اقامت انداخته بتجمل تمام زیست میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه میشنید عصی بدست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و استاده ملاقات میکرد ازین سبب صاحب قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط با او داشتند و میفرمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملاشاه اما بعد محبوسی شاهجهان و قتل داراشکوه متهم بالحاد شدند و عالمگیر بادشاه او را جبراً و قهراً از کشمیر طلب حضور فرمود او لاچار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد چون بمطالعه بادشاه رسید از تکلیف حضور معاف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد هجری در لاهور رحلت نمود و مرقدش در انجاست و تاریخ نوشتن بر لوح قبرش مکتوب شده ٥ داد ملاشاه بتوحید جان ٭ و تاریخ که در مخزن الواصلین مرقوم است از ان سال هزار و شصت و نه استخراج می یابد

تاریخ

مقتدای زمانه ملاشاه ٭ نور الله قبره و ثراه ٭ پیشوای محققان بوده ٭ رهنمای مدققان بوده

از مریدان شیخ میر شه بود ٭ جای عزلت بکاشمیرش بود ٭ پاس انفاس کسب او بوده ٭ همنفس عرش و فرش بیهوده

١٠٧٠ عقل تاریخ آن خدا آگاه ٭ گفت محبوب خلد ملاشاه

موتی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سر تا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه د جلوس

بنا یافته بصرف یک لکه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد لله فلا تدعو مع الله احدا

مسجد سهارنپور

در مرات جهان نما مسطور است که فردوس مکانی بابر بادشاه در زمان دولت خود مسجدی عالی در بلده سهارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته دو سه دیه وقف خادمه آن فرموده بودند و مسجد مذکور بمرور دهور و انقضای ایام و شهور خراب و ویران شده بود در اواخر سلطنت شاهجهان بادشاه شیخ عبد السبحان صحی که از احفاد شیخ عبد الستار بود در ان مسجد خراب با جماعه از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت شاقه میگذرانید در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه ثانی غضنفر خان بفوجداری میان دواب کامیاب گردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بودند خوانده متاثر گردیده اب در دیده گردانیده و همان روز برای تعمیر مسجد به پیشکاران تاکید نمود تا در اندک مدت مسجدی در نهایت صفا و کمال نزاهت مرتب نمود فصحاء و شعرا تاریخها گفتند ازان جمله این تاریخ است که ازان سال هزار و هفتاد استخراج می یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم غضنفر خان	که تازه شد سخنش گلشن خرد	جهان فروغی آسمان مسجد علا	که گوی نیکی ز ابنای روزگار ربود
بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت	که آسمان ز رشکش خم شود در آغوش	نوشت بر ورق مهر خامه تاریخش	خلیل واحد سبحان بنای کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از اخوان شیخ عبد السبحان بودند لطف این تاریخ ظاهر است و شیخ عبد السبحان در سنه تسع و ثمانین و الف فوت شد و تاریخ فوتش آن شیخ عبد السبحان ۱۰۸۹ + یافته اند + + +

شهادت سرمد

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود در اکثر تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت و مالی فراوان گرد آورد و وقتی در اثنای سیاحت بر هند و پسری عاشق شد هر چه داشت تاراج نمود و ستر عورت بر خود نگذاشت ازان بار همواره برهنه زیستی و بول و غائط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعری میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت داراشکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدی او را دوست داشتی روزی بتعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است + کشفی که ظاهر است در و کشف عورت است + در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند و از فرط ماخولیا تن در نداد عاقبت در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که ازان شایبه انکار معراج لازم می آید

تاریخ

انگو سر حقیقتش باور شد	خود بین تراز سپهر مینا ور شد	لا گوید که برشده احمد بفلک	سرمد گوید فلک با حمد ور شد	

چون اورا بکشتنگاه بردند و جلاد حاضر شد و خواست که بموجب دستور چشمهایش را به بندند سرمد ازان منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نمود و گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترامی شناسم و در نفس واپسین مترنم باین ترانه گشت ے عریانی تن بود غبار ره دوست + آن نیز به تیغ از سرما وا کردند + پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد این دو تاریخ که یکے ازان بتیمیه است از مولف این اوراق ست

تاریخ

۱۰۷۲	چون دل من سال قتل سرمد دیوانه ست		گفت خرد آه آه سرمد دیوانه رفت ۱۰۷۲

ایضاً بتیمیه

بعد ببریدن سر طاغی بگو		سال قتلش سرمد سرمست دائے ۱۰۸۱

تاریخ

۱۰۷۰	عارفی حق حکیم سرمد بود ذات والای آن خدا آگاه	در همه عارفان سرآمد بود بود بیشک قتیل عشق الله		همچو منصور فلک بعربانی گفته ام سال نقل آن مقتول	بود ذاتش بپاکدامانی بود مشغول سرمد مقتول

بنای پل سلیم گڈه

چون در عهد خلافت عالمگیر بادشاه در سال هزار و هفتاد و سه هجری در نور گڈه که مشهور بسلیم گڈه است پلی احداث یافت تاریخ آن یافتند

اهدنا الصراط المستقیم ۱۰۷۳

نواب اسلام خان وزیر اعظم

۱۰۷۳ نامش میر عبد السلام مشهدی منصب هفت هزاری داشته و بایالت ممالک دکن سر بلندی داشت در شاهجهان نامه مرقوم ست که او در ایام حکومت خود بتاریخ چهاردهم شوال سنه هزار و پنجاه و نه هفت هجری فوت کرده مقبره او در سواد اورنگاباد معروف است و عمارت نشیمنی دارد و در تذکرة الامرا نیز مرقوم که اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در هنگام نظامت دکن در سنه بست و یکم شاهجهانی در انجا فوت کرده اما غنی کشمیری قطعه تاریخی که در وفات اسلام خان که والا تخلص داشت نوشته ازان سال یکهزار و هفتاد و چهار بر مے آید قطعه اینست

تاریخ

حیف کز فوت قدوهٔ امرا تا کند فتح ملک باقی را دور زان آفتاب برج کمال	سبر داغ شد نصیب سپاه رفت بیرون کشید چتر چو ماه مردمک شد زگریه ابر سیاه حسب این مصرعه از زبان غنی	جسته ازبسکه برق ناله ازدل انکه داغ اند ماه تا ماهی شد نفس ناله در گلو ما را مرد اسلام خان والا جاه ۱۰۷۴	خرمن ماه ماند بیبرگاه همه آزاده دل گدا و شاه همچو نی زین مصیبت جانکاه	۱۰۷۴

نواب نجابت خان خان خانان

یکی از سپه سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش مرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ مرزا نبیره مرزا سلیمان والی بدخشان بود و مرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را بالقاب یار وفادار و خان بهای همخطاب میکرد در اجین لشب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منهای یک الف از عبارت رضی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او +

تاریخ

در هزار و دوازدهم آمد	به یکم از رجب نجابت خان	باز و رچارم از جمید بجنست	سال هفتاد و پنج شد بجنان
شصت و سه سال بکلی عمر این	همچو عمر شفیع الشن جان	زین نشان نجات شد چو کجا	رحمة الله علیه و الغفران ۱۰۷۵

ایضاً

۱۰۷۵ بهزار و هفتاد و پنج از جماد بجنست | بنصف لیل احد چارم ۱۰۷۵ شد بزرگ درست

۱۰۷۵ و از الفاظ خان عالیجاه شد و نیز از عبارت فضل الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک الشعرا کشمیری است ع گفت بالقف شجاع زینا رفت + بتعمیه ع نجابت خان لب از گفتن فرو بست عنم دل روی آسمان بگرفت

۱۰۷۵

وفات شاهجهان بادشاه

شب دوشنبه بست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدیدی سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در بلده اکبرآباد وقوع یافته و در روضه ممتاز محل که مشهور بروضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بست و شش روز چنانچه مجموعه عمر آن و سریرآرای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و هیجده روز میشود و لقب او بعد وفات اعلی حضرت فردوس آشیانی قرار یافت و بر مرقد او که از یکلخت سنگ مرمر است این عبارت مرقوم ست

عبارت سر مرقد

مرقد منور مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلی حضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در شب بست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بجز سنگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای نکته سنج در تاریخ او نظمها گفته اند از انجمله یکی این بیت ز عالم سفر کرده شاه جهان + اما کلیم در زیاده می شود و اشرف خان این بیت گفته

تاریخ

۱۰۷۶ سال تاریخ فوت شاه جهان / رضی الله گفت اشرف خان ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات / برداشت بعزم عقبی تخت حیات
۱۰۷۶ جستم ز عقل سال تاریخش را / گفتا خردم — شاه جهان کرد وفات ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

۱۰۷۶ بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال / گفت بیدل بر سریر قرب یزدان جای او ۱۰۷۶

و این چند ابیات از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

اکه فردوس آشیان آمد / از رجب ماه بود بست و ششم
ثانی صاحب قران آمد / که ز شاهی شده بچرخ نهم / روضهٔ او باکبر آباد است
شاه گیتی پناه شاه جهان / سال تاریخ رحلتش رضوان / همچو فردوس عرش بنیاد است
چون ز دنیا شده بقصر جنان / زو رقم غرفه خلد شاه جهان ۱۰۷۶

غضنفر خان

یکی از منصبداران کبار بادشاهی بود سه بار بحکومت سهارنپور لوای بهجت و سر در افراخته دو بار در زمان شاه جهان بادشاه بفوجداری میان دواب کامیاب گشته و مرتبه سوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت سهارنپور رسیده و در وقتیکه در صاحب صوبگی ٹھٹھه سربلندی داشت هفدهم ذیقعده سنه هزار و هفتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از ٹھٹھه آورده در شاه جهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والا شان غضنفر خان که بود / بر روش سید البشر راز نهفت
دست جود او بجاروب کرم / گرد حاجت از در دلها برفت
از سحاب فیض آن دریا نوال / گلشن جود و سخا گل گل شگفت
گوهر جان را بشارع اجل / گرچه قیمت داشت لیکن در سفت
۱۰۷۷ سال تاریخ مه روشن لقا + / هفدهم از ماه ذیقعده گفت ۱۰۷۷

باغ مراد آباد

چون عالمگیر بادشاه در مراد آباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافتند

تاریخ

کرد باغی بنا شه عالمگیر / فیض بخش جهان چو مهر منیر
بهر تاریخ او چو کردم سوال / گفت هاتف که دیده باغ جمال

و این تاریخ اشتباهست اگر صرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و هفتاد و هفت بر آید و اگر کلمه دیده

باغ جمال بگیرند سال یکهزار و یکصد استخراج باید نه معلوم کدام درست ست

شیخ حسن بن شیخ لطف الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر کهی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی راجه کشن داس در محله سرکی کران مدفون شد + معشوق عاشق نما + تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک ازو یادگارست

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد در سنه سبع والف واقع شده در عمر شانزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فرا گرفته و جانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین والف که عمرش هفتاد و دو رسیده بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش فرموده + رفته زجهان امام معصوم + ناصر علی که سرآمد شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

چراغ خاندان نقشبندان	فروغ دین احمد خواجه معصوم
بسوی گلشن عقبی قدم زد	وزین ویرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش	ندا آمد ز عالم رفته معصوم ۱۰۷۹

غنی کشمیری

اسمش میرزا محمد طاهر و شاگرد شیخ محمد محسن فانی بود و بمدد طبع دراک و فنون علوم بر استاد خیره و سبقی می نمود از خطه کشمیر همچو او سخنوری خوش خیال پیدا نشده دیوانش محمد مرزا علی ماهر ترتیب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محفوظ بود در عین جوانی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان بسیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن سند نمود وا با نموده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان مذکور گفت که عاقلی را چون دیوانه بگویم او فی الفور گریبان خود را دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر تتبعی مرزا جعفر معمای در تاریخ وفاتش این قطعه نظم کرده

تاریخ

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی	غنی سر حلقه اصحاب او در نکته دانی شد ۰۷۹
تهی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش	بکه آگاهی سوی دار البقا از دار فانی شد

ایضاً از مسلم که شاگرد او بود ۱۰۷۹

از فوت غنی گشت که و مه غمگین	هر کس شده در ماتم او خاک نشین
تاریخ وفاتش از پی مسند بگو	پنهان شده گنج هنری زیر زمین ۱۰۷۹

الصنف

دوش من گفت قائلی که عزیز | قلت اسکت انت لیس ذکیا
منیست فائتش خبر انتقال محمد | کان لیتا دطاهرا و نقیا
دل ز خرد سال رحلتش طلب کرد | قال لنا ان نقول حی نقیا

دل دلی ای بخیر بمرگ بمیرد | کیف یموت الذی یکون النقیا
زندگی دیگریست مرگ عزیزان | مردولی عند من یکون حمیا

۱۰۷۹

عفیفه که بای کوکلدی نام داشت

در دهلی متصل باولی شیخ نظام الدین اولیا برجی است از سنگ مرمر اندرون آن برج قبریست از همون سنگ که بران ایات قران ولودونه نام الله بسیار خوش خط مرقوم ست واین تاریخ وعبارت بر قبر مذکور منقوش که ازان سال یکهزار و هشتاد استخراج می یاید تاریخ اینست

تاریخ

سال تاریخ فوت او بشنو | از دل صاف پیر پاک سیر
آه سردی کشیده وگفت بگو | باد همدم بحوریان بهشت ۱۰۸۰ | ۱۰۸۰

بای کوکلدی بنت ملائم خان ۱۰۸۰ نشنه

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق وحالاتش رسالها پر است اصلش از نارنول است بعد از تکمیل بقدم تجرید اراده سیاحت نموده مطهره برکمر بسته وباشه در دست سیر بیابان میکرد واز صید آن باشه قوت حلال میساخت دراثنای سیاحت مملک بنگاله عبور افتاد و در شهر اکبرنگر عرف راجمحل درآمد از قضا دران روز میر سید قادری که مرجع خاص وعام آن دیار بوده است سر بر بالش مرگ نهاده بود فرزندانش پرسیدند که بر جنازه شما قابلیت پیش نمازی کراست فرمود جوانی بدین شکل وهیئت مطهره برکمر وباشه در دست خواهد آمد او را تکلیف پیش نمازی کنید این بگفت وجان بحق تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز وتکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه قیام فرمود چند روز دران شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند وابو النصر نصر الدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی با فرزندان واکثری ارکان دولت مرید وی گردیدند وشاه در موضع فیروزپور که از راج محل مسافت چند کروه در سمت شرقی واقع شده است رحل اقامت انداخت گویند مبلغ ده روپیه رار کابی گلی در مطبخ وی هر روز صرف میگردید که بجهت مستحقان طعام میکشیدند مدران موضع بذات او عارضه دست داد که هر دو پای او خشک گردید وفاتش در سنه هزار وهفتاد وهفت واقع شده اما این دو تاریخ از مخبر الواصلین نوشته شد ازان سنه یکهزار وهشتاد استخراج مے یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه عالیجاه | نعمت الله مظهر الله
شده فیروزپور زو معمور | ملک بنگاله گشت وپرنور
بود شاهانه دولت آن شاه | که ندارد بآن تکلف راه ۱۰۸۰

نارنولی است آن ولی عظیم | رفع الله قدره ابدا
نعمت دولتش جنان شد یاد | که مگر صاحبقران شید است
گفت تاریخ نقل او ایام | نعمت الله مظهر عدن مدام ۱۰۸۰

ایضاً

آنکه در آفاق بود صاحب صدق ویقین | پر شده از نعمتش سفره چرخ وزمین
چون زجهان فنا رفت بدار البقا + | سال وصالش بگو قطب بهشت برین ۱۰۸۰ | ۱۰۸۰

میرزا صائب

نام غزل طرازان و ملائسه سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی تخلص او صائب در عنفوان شباب
و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت نموده چون باصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس سرفرازی
1080 یافت سرخوش میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت آمده ظاهر ساخت که صایب فوت
کرده میر موصوف و دیگر اعزه که در انجا حاضر بودند افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که + صائب وفات یافت + 1080
بی کم و زیاده تاریخ برآمد وفاتش در سنه هزار و هشتاد هجری اتفاق افتاده و در اصفهان مدفون گردید غزل میرزا که مطلع
اینست بیت در هیچ پرده نیست و نباشد لقای تو + عالم پر است از تو و خالی است جای تو + بر طبلتین و جیست
بر سنگ مزار او کیقطعه مرمر است کنده شد و نیز آزاد بلگرامی در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

عندلیب نغمه پرداز فصاحت صائبا	رفت ازین عالم بسوی روضهٔ دار السلام	خامهٔ آزاد انشا کرد سال رحلتش	1080 بلبل گلزار جنت صائب عالیمقام 1080

شیخ محمد محسن فانی

ازاکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود چندی روز در صوبه اله آباد خدمت
صدارت داشت و صاحب قران ثانی توجه تمام بحالش مرعی میفرمود هر گاه فتح بلخ بدست سلطان مراد بخش اتفاق
افتاد و نذر محمد خان تخت نشین آنجا جریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر
مدح خاندکور یافتند ازان روز از نظر بادشاه افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه
فراخور حالش مقرر گشت بعد ازان تا آخر عمر از کشمیر برنیامد همواره بدرس و افاده اشتغال داشتی دیوانی ترتیب داده
مثنویها خوب گفته گویند شیخ را با یکی از لولیهای کشمیر که یحیی نام داشت و در غایت رعنائی و نهایت حسن و جمال او بود الفت
دلبستگی تمام بود اتفاقاً در ان ایام ظفرخان ناظم صوبه کشمیر نیز باوی تعلق خاطر بیدا کرد و هر چند او را نقد و جنس فریفت
خاطرش بجانب خود مایل نیافت آخر غزلی در هجو یحیی و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از انجمله است بیت

خفته را بیدار سازد باد دامان سنبجی	مرده را از جنبش آرد بوسه انبان سنبجی
سبحه صیف بیحی شد شمله دستار شیخ	رشته تسبیح او شد بند ستان سنبجی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنا بر ملاحظه حکومت ظفرخان ناشنیده انگاشته
خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ فوتش در نظم بدست نیامده بود
مولف این دو تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بیابی سال فوتش را چو خوانی	محمد محسن مخدوم فانی 1081

ایضاً

چو نامش با تخلص همره مخدوم برخوانی ۶۹۰	شود تاریخ فوت او محمد محسن فانی ۳۹۱ 1081

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علما انتظام داشت و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه علیمردان خان قلعه قندهار را بمد طالع عملازمان صاحبقران ثانی پیشکش نمود ملا شفیع برسم تجارت و سیاحت بهند آمده و بادشاه او را از بندر سورت طلب نموده در سلک ملازمان منتظم فرمود و در اندک مدت منظور انظار عنایت بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سرفراز گردیده بمنصب سه هزاری و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری سرفرازی یافت و آخر به پایه پنجهزاری رسید در مرآت جهان مرقوم است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردیده اکثری از احکام بحر لغات انجباعه تکرار مینمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک در هنگامیکه صوبه دار شاهجهان آباد بود درگذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافته کرمه نوفنا مع الابرار ١٠٨١ + و دیگری گفته گفت نبی شفیع محمد شفیع باد

خواجه عبد الرؤف

در اکبرآباد متصل مزار پیر گیلانی تربت خواجه عبد الرؤف موجود است که در سنه هزار و هشتاد و یک فوت کرده بر مرقد او این تاریخ بتعمیه مرقوم ست

تاریخ

خواجه عبد الرؤف پاک نسب | سوی جنت بصد لطافت رفت
هاتف غیب گفت تاریخش | طائر روح آن خجسته نهاد
یکی از صاحب شرافت رفت ١٠٨١ | زین گلستان بزرافت رفت

یعنی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ بر آید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام همام سید الشهدا قریب آبادانی موضع جنیدپور در بلگرام احداث یافت یکی از سخنوران این تاریخ برسم تعمیه خوب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع | شد خاطر جمیع محبانش شاد و شاد ١١٣١
تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من | بانی آن ٥ بریده ز باغ حسین ١٣١ باد ١١

تاریخ سرای بختاورنگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنه هزار و هشتاد و دو هجری سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاورنگر نام نهاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان پایه تخت را تکلیف تاریخ آن کردند تاریخ هیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکره کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیه خاطرخواه ایشان گفته آورد بادشاه تا امرای عظام هرکه شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بر پیشانی آن سرای کنده شد +

تاریخ

در زمان عهد عالمگیر شاه | زیب تاج و تخت و فخر دین و داد
بهر تعمیر سرای دلگشا | خان بختاور کف همت گشاد
رونقش از گلشن مسجد فزود | آبروی دیگر از تالاب داد
چون شد این معموره دلکش بنا | عقل بختاورنگر نامش نهاد

خواست طبع سرخوش جامی سخن	سال اتمامش ز فیض یاد داد	شاد و خرم زد بر آمد راه رم ۴۱۴	گفت بحنا ور نگر آباد باد ۱۴۹۴ ۱۰۸۴

شاهزاده محمد اکبر

شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه است ولادت او بتاریخ یازدهم ذالحجه سنه یکهزار و شصت و هفت هجری بوقوع آمده و تاریخ آن یافته اند ولد آفتاب عالمتاب + و کدخدای او در سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری بظهور
۱۰۸۴ آمده و یکی از سخنوران این تاریخ یافته قران سعد اکبر شد بناشند ۱۰۸۴

قاضی محمد یوسف بلگرامی

ولد قاضی مهکهاری ابن قاضی کمال است بتاریخ پنجم شهر ذیقعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری فوت کرده و سید ضیاء الله بلگرامی در تاریخ او گفته +

تاریخ

آه قاضی یوسفم کو آه آه	بادشاد ان او برضوان اله	در سنه هشتاد و چارم با هزار	پس ز ذیقعده رفت آن یار غار
	سال فوت آن شریعت دستگاه	آه قاضی یوسف آمد آه آه ۱۰۸۴	۱۰۸۴

بحساب مکتوبه آه قاضی یوسف آه آه تاریخ است بزیادت یکعدد و لفظ آمد با تاریخ کاری ندارد +

ملا مفید بلخی

اصلش از خاک توران است بخوش گوئی و معنی یابی او احدی بر نخاسته تازه خیال بود در بلده ملتان در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه بسال یکهزار و هشتاد و پنج هجری ودیعت حیات سپرده و سرخوش تاریخ فوت او بطریق تعمیه گفته

تاریخ

مرد ملا مفید در ملتان	این سخن چون بگوش سرخوش خورد	بر کشید آه و سال تاریخش ۶	گفت ملا مفید بلخی مرد ۱۰۹۱ ۱۰۸۵

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بود در اکبر آباد اندرونش عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجدی عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه ان میرزا ایزد بخش قلمی نموده کتابه اینست + لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان است تعالی شانه از سویدا داغدار و بفیض گلزمینش سینه ها از شوق تجلی بهار اجابت معتکف محرابش طهارت وقف خاک و البش وسعت صحنش زیر بد نظر نگنجد در رفعت کنگره اش مبالغه نرسد فضایش عالمی است که دریای چون جون نهری از و در گذشته بلکه همچو رشته در گوهرش جا کرده از نیجا صفارا دریاب که گوهر را در یا آب است و آنجا دریا از رشک صفایش چون رشته در پیچ و تاب از انجا که خانه حق جل و علا است اگر فرش را عرش گویند رواست بپیشطاقش از کوهی تا سقف فلک خمیده یا همچو راکعان پشت متواضع خم کرده هر که را بدین مکان گذر افتاد چون سایه سر بسجده نهاد اگر نشیند درین سرزمین امری شنید هرگز از سجده سر نمی بچید حضور با که توام و نجات در صلوة بر ثمر با نغراز که گلبانگ شهرتش اقطار معطار گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجا است و باین اعتبار که از خاک بر داشته سجاده تاب رساند دعطاء بادشاه

زمان ملک الملوک و دوران المتخلق باخلاق الله البالغ کل بالغ بی احیا و سینه رسول الله جنان بمرتبهٔ صفائی الہ پرداخت که خانه خود سر خانه خدا ساخت همایون ولی که از خصال سلطانی الصفات سبحانی گراید مبارک عنزلی که از دار الخلافت بهیبت الٰهی پنج نوبت زن آید ذات اشرفش زیب افزا و رنگ کمترین چاکرش باجگیر چین و فرنگ تعمیرش مسجد کن کلیسای اہل شرکت و نفاق و تخریبش آتش زن آتشکده و سرای فارس و عراق امام باستحقاق بهترین امر برگزیدهٔ عرب و عجم ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر است اگر بنای عالمگیرش گویند بسیار خوشنما است بنا لیش بنای اثبات دین کامل لا لیس لای لقی ابین باطل بنای اسلام تاریخ بنا وش یعنی کلمه اشهد ان لا اله

1085 الا الله وحده و ان محمدً عبدهٗ و رسوله بحر از سال ایجادش فقط حالا این عمارت سراسر از کچهری پرسط رنگی دیگر یافته و مشهور بمبارک گنج است صاحب کلکتر پرسط بلنت صاحب در اطرافش دکان بیوپاریان تعمیر کنانیده رونقی دیگر بخشید

سکندر شاه

1086 پسر اعظم شاه ابن عالمگیر بادشاه در سنه یکهزار و هشتاد و شش هجری تولد شده و تاریخ ولادت او یافته اند ✤ وارث سکندر آمد

شاهزاده سلطان محمد

پسر بزرگ عالمگیر بادشاه است و در هشتم شوال سال هزار و هشتاد و هفت هجری در قلعه گوالیر که آنجا بحکم پدر محبوس بود فوت شد و نزدیک روضه قطب الدین در دهلی مدفون گردید و این تاریخ در وفات او از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

حسرتا دردا و واویلا که از چشم جهان	دور از چشم چون گنج زر سلطان محمد شد نهان
صد هزار افسوس و اندوه و غم و درد است و آه	شاه عالمگیر را از سوز فرزند کلان
خاک باد ابر سر این روزگار بی وفا	چاک باد ا سینهٔ این گیتی نامهربان
در دوشنبه هشتم شوال سال قتل او	شد رقم سلطان محمد صاحب خلد و جنان ۱۰۸۷

سعید خان قریشی

1087 نام اصلی وی شیخ محمد است و لقب خانی داشت اصلش از معموره سنبر که مولتان است در عنفوان شباب ملازم سلطان مراد بخش پسر صاحب قران ثانی گردیده بصوبه احمد آباد گجرات رفت و بکمتر مدتی در تقرب از تمامی ارکان دولت سبقت نمود در مدح سلطان قصائد غرا گفته روزی در اوایل ایام خدمت بجرم شاهزاده سیر رفت داروغه غسلخانه که یکی از حیله‌ها بود راه نداد شیخ این رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه جنابت چو جناب الله است ✤ هر حکم تو چون حکم کتاب الله است ✤ این حیله دیو فعل مناع در است ✤ ابلیس صفت مانع باب الله است ✤ سلطان را مذاق سخنش مطبوع افتاده فرمود که غیر از محل زنانه هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ آنچنان بود که هر کس که از ملوک و خوانین و احاد الناس لمحه

صحبت یاد رسید اشت فریفته وی میگردید حاضر جوابی و بدیهه گوئی او مشهور است نوبتی شاهزاده روز عید الضحی گوسفند بدست خود ذبح کرد و چشمهای وی چنانکه مقرر است باز مانده بود سلطان ساعتی در ان نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی البدیهه این بیت خواند ـ بیت ـ عید قربان است میخواهم که قربانت شوم + همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم + همچنین نوبتی دیگر بروز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای مجرا رفته بود چون نظر سلطان بر وی افتاد فرمود که در تهنیت عید چه گفته اید و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید که تا سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب دهد بعرض رسانید که بلی صاحب عالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شد و گفت بخوانید شیخ را کاغذی سفید در جیب بود بر آورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل است در همان تمهید بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید و این ابیات رنگین میخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید ــ چاره کار خود ای تشنه لبان زود کنید
دیرگاهست که از دیر مغان دور تریم ــ زود باشید بکف جام می اندود کنید
شربت حب نبات لب جان بخش ایاز ــ نوش داروی دل خسته محمود کنید
حرف بیهوده واعظ نتوان کرد بگوش + ــ گوش بر زمزمه چنگ و نی و عود کنید
هست بهبود شما نیک که شاه مراد ــ بهتر آنست که اندیشه بهبود کنید
می شود صدق چو سرمایه هر سود بود ــ هست امید کزین شیوه بسی سود کنید
بدرش یافت ره از طالع مسعود سعید ــ سعی در یافتن طالع مسعود کنید +

چون غزل باتمام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بما بدهید شیخ بالضرور همان کاغذ سفید بدست سلطان داد چون سلطان کاغذ نانوشته دید متحیر شده فرمود که شب فراموش کرده بودید و همین ساعت بر بدیهه انشا کرده اید گفت بلی بالجمله هر روز قرب و منزلتش در ترقی تزاید بود تا آنکه حضرت صاحب قران ثانی بنابر استماع غفلتهای شاهزاده محمد علی نقی خان را که از منصبداران عمده روشناس بود بکار دیوانی سرکار والا بش مقرر فرمود چون علی نقی بملازمت سلطان رسید بسوز ادل صحبت وی با شیخ ناچاق افتاد و ساعت بساعت غبار خاطر ها بلندی گرای بود زیرا که تا شیخ حاضر می بود سلطان هیچ جانب التفات نمیفرمود علی نقی از مشاهده این حال تاب نیاورده روزی دو قطعه دستک بطرفی یکی بنام شیخ و یکی بنام خود نوشته در خلوت بنظر سلطان در آورد و گفت که همین ساعت بر یکی ازین هر دو دستک مهر باید کرد چون شاهزاده او را فرستاده بادشاه میدانست لاچار بر دستک شیخ مهر نمود چون این خبر بشیخ رسید همان ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمدآباد کوچ نمود مفارقتش بر سلطان شاق گردید بعد از انکه دو سه منزل طی نموده بود منشوری مشتمل بر طلب و هزاران التفات فرستاد شیخ عرضداشت در جواب نوشت و این غزل در ضمن عبارت درج نمود

غزل

مشکل بود بکوی تو دیگر نشست ما
در روم که بار رقیب تغافل کشان کنند
پیچیده است زلف تو بهر شکست ما
خوش تیر بیخطا که برآید ز شست ما
چون سبزه در ره تو بخاک اوفتاده ایم
وابسته خیال میان جان تنگ بر
ای سرو دهن بگو که چه خیزد ز دست ما
سد سکندری شده این بند بست ما

فارغ ز دین و کفر شده بعد ازین عید | باد سر نیاز و دست خود و دست ما

و همچنان کوچ در کوچ بشاهجهان آباد رسیده بنا بر خواهش سلطان دارا شکوه چند روز برای نوکری سرکارش اختیار نمود و پس از قتل وی در سرکار عالمگیر بادشاه با وجود منصب تلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسد خان دیوان اعلی وغیره رشک میبردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار و هشتاد و هفت هجری در منکامیکه بحکم بادشاه بشهر ملتان رفته بود از عالم رحلت نمود و در مقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقداو در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر بالاپیر که برکنار دریا کالی نی واقع است تا امروز موجود است و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه تربتهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت با تاریخ مرقوم است عبارت

این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت حضرت دین پناه ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی تعمیر یافت تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالاپیر بن شیخ قاسم قادری ++++

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت ۱۰۸۸	گذشته شانزدهم ز ماه محرم	شب سه شنبه و هنگام صبح دم ز نمو	کز آن محمد مهدی سپرد جان بالله

این قبه پر نور و گنبد با تجلی طور مضجع پاک و مرقد عطر ناک قطب زمانی سلیمان ثانی قادری قدس اسراره در ۱۰۸۹ هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

در عمر هشتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده مدت حیات او از کلمه سعید استخراج می یابد و تاریخ تولدش از الفاظ افضل زمانه بر می آید چنانچه تاریخ فوت او سید افضل زمانه یافته اند و یکی از مریدان وی این تاریخ گفته

تاریخ

مهدی دین رحیمی که فیض عالم از و ۱۰۸۸	دلهای تنگ و تیره ما یافته صفا	چون آن سید روح تنش رفت سوی خلد	تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا ۱۰۸۹

ایضاً

شد ز جهان چو پیر من سوی مقام مرتضی | سوی مقام مرتضی شد ز جهان چو پیر من

طبع شده مشیر من از پی سال وصل او | از پی سال وصل او طبع شدن مشیر من

گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم | از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من

سال وصال پیر من عاشق شیر حق بود | عاشق شیر حق بود ۱۰۸۹ سال وصال پیر من ۱۰۸۸

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع پنجمین شوال پیرم داخل جنت شده ۱۰۰۵

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن دقیقه یاب و خورده بین بوده در اصل هندو کیسری بود و در اکبر آباد توطن داشت پدرش در سرکار مرزا صفر معمائی نوکر بود و مرزا ملطایف اصیل خاطرش را از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد

باب یازدهم

نموده و اوپتنای خود نموده در ترتیبش نهایت عمده جهد مبذول داشت با کلیم و سرخوش و میر یحیی و سایر و شعرای عصر جهانگیری و شاهجهانی صحبتها داشته و از محمد داراشکوه بخطاب مریدخان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده ه کرده

بارادت آنچنان بهم — بخشید مریدخان خطابم

بعد از فوت داراشکوه و مرزا جعفر بلباس فقر درآمده ترک علائق دنیوی نموده گوشه عزلت اختیار کرد و دیگر کمر نه بست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود صحبت دانشمندخان که در مذهب خویش بتعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود پس از رحلت وی از زوای مطلق گرفت و از خانه برنیامد تا آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه فوت شد سرخوش تاریخ او چنین یافته

تاریخ

حیف ز بزم جهان معنی طراز رفت — مست بکنج عدم از قدح نوشید
۱۰۸۹ سرخوش غمدیده خواست سال وفاتش ز دل — گفت خرد آه آه ماهر ما خموش شد

سید علی اکبر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت او این است

تاریخ

گنج علم و شرع دین چون گنج زیر خاک شد — قدسیان را ز فلک زین غم گریبان چاک شد
۱۰۹۱ خامه تقدیر زد از سال تاریخش رقم — سید والا علی اکبر شهید پاک شد

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و دو هجری باقرخان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده تاریخش این است

تاریخ

۱۰۹۲ چاهی شد و حوض و البشارت — در مرقد دستگیر کونین
خضر آمد و سال این بنا گفت — سرچشمه آبروی دارین

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهنه رنجیت رای کاتهه پدر رگهنور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفته

تاریخ

۱۰۹۳ چاهی بنا نموده رنجیت رای کاتهه — تاریخ گفت هاتف لازال خیر جاری

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده است از محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاهی از سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی نشسته او در زمان دولت خود در سنه هزار و نود و چهار عمارتی دلپذیر در حیدرآباد تعمیر ساخته بود و آن را بچار محل موسوم نموده تاریخ بنای آن عمارت عالی این است

تاریخ

۱۰۹۴ خشت اول چو بر زمین بنهاد | هاتفی گفت یا امام رضا ۱۰۹۴

سرای میران

مشهور بمیران کی سرای بفاصله یک کروه شرقی از شهر قنوج است مردمان انجا میگفتند که اصل نام این سرای محمد آباد کبیر است چون بانی آن میران نام داشت بان نام مشهور شده و متصل این سرای روضه عالی موجود است و ترتیبی دارد که بران هیچ نوشته نیست تا بدیکه مرقد بانی آن سرای بوده باشد و این تاریخ بر دروازه سرای مذکور که در سنه هزار و نود و چهار تعمیر یافته مرقوم است

تاریخ

در دولت اورنگ شه عالمگیر | تعمیر شد این بقعه فردوس نظیر ۱۰۹۴
اندر سنه هزار و تسعین و چهار | شد بانی همتا محمد آباد کبیر ۱۰۹۴

بختاورخان

یکی از امرای عالمگیر است و سرای موسوم به بختاور نگر که قریب دهلی است بنا نموده اوست در سنه هزار و نود و پنج فوت شد و سرخوش این تاریخ در نظم کشید

تاریخ

دریغ از جهان بختورخان برفت | نماند آب در گلستان سخن
خرد خواست تاریخ فوتش ز دل | بگفتا که کو قدردان سخن

سیواجی و سنبها جی مرهته

سیواجی پسر ساهوجی مرهته بهوسلا در عهد عالمگیر بادشاه مدتی دراز در دکن فتنه ها برپا ساخته بسیاری از ملک بدست آورده بود آخر در سنه هزار و هفتاد و شش هجری بدست مردمان عالمگیر افتاده روانه دار السلطنت گردید و در انجا مقید ماند بعد از محبوسی سه ماه و نه روز بتاریخ بست و هفتم ماه صفر سنه هزار و هفتاد و هفت وضع خود تغییر داده با پسر خود سنبها از انجا گریخت و در دکن رسیده باز هنگامه آرای فساد گردید تاریخ گریختن او حافظ هدایت الله یافته ان شانئک هو الابتر ۱۰۷۷ + و چون در سنه هزار و نود پسرش سنبها از پدر رنجیده پیش دلیرخان که یکی از امرای عالمگیری بود آمده و در قید افتاد عنایت الله وکیل شاهزاده محمد اعظم شاه در تاریخ او این مصرعه یافته + با زن و فرزند سنبها شد اسیر ۱۰۹۰ + بعد از چند اوقات سیواجی که بتاریخ بست و چهارم ربیع الاخر سال یکهزار و نود و یک هجری واقع شده او نیز مانند پدر هنگامه فساد گرم داشت تا انکه باز گرفتار گشته حسب الحکم عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و نه هجری کشته شد تاریخ این عالمه در عقبات + کافری جهنمی رفت ۱۰۹۹ + یافته اند

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر راجپوتان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و نود و هفت هجری برای تنبیه راجپوتان میوات رفت و بر ایشان فتح یافت مرزا عبد القادر بیدل این تاریخ نوشته بنواب فرستاد

تاریخ

سرحلقهٔ نرو که هاجی رام
عمری درکوه سار میوات
یعنی به پناه قلعهٔ کوه
بکربخت بصد هزار تشویش

از باد بروت پشم در دست
می بود چو خرس از خودی مست
بر جنگ مبارزان کمر بست
تا از دم تیغ بی امان رست

با هفت پسر که هر کدامش
با لشکرخان آسمان جاه
آتش زنه بهادران جو زرد
در تاریخ مخمس هندسی فکر

چون کوه سری به تیغ می بست
گردید طرف ز فطرت پست
چندانکه ز سنگ چون شرر جست
فرمود دل نرو که بشکست ۱۰۹۴

ماده یازدهم

فتوحات عالمگیری در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمودند میر معزالدین موسوی این تاریخ بر رسم تعمیه گفته از نظر بادشاه گذرانید

تاریخ

شاهی که قضا ز دیگر تدبیرش ستد — شد ملک دکن مسخر شمشیرش

می جست فلک ز بهر تاریخش — سر داد عدد ز فتح عالمگیرش ۱۱۵۹ ۱۰۸۹

یعنی اگر عدد سر عدد را که عین باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ بر آید +

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول آذوقه بر متحصنان بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آنجا سکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم ذی قعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نموده خود بملازمت بادشاه شتافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت میرزا معزالدین موسوی تاریخ این فتح عظمی را السلطان الظلم گفته اما گوید که منشو

تاریخ

کافر نمای ملک بیجاپور — لشکری بر سرش گماشت که شاه

که ز نقصان هوش بخت جفت — طاقتش طاق گشت با غم جفت

سال تاریخ از خرد جستم — گرد از لبس حمایت کفار

شد چو عاجز سکندر عادل — فتح اسکندری مبارک گفت ۱۰۹۷

بادشاه جهان بر او آشفت — خاک درگاه را به مژگان رفت ۱۰۹۶

و محمد علی جواهرکن که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافت ع ز روی فصل بیجاپور شد فتح ۱۰۹۷ ۱۰۹۶ بعد فتح بیجاپور چون اندرون قلعه رفتند در آنجا یک توپ عظیم یافتند و این توپ را برهان نظام شاه والی احمدنگر در سنه نهصد و پنجاه و شش هجری در قلب آورده بود و این چند عبارت بران منقوش ساخته لا اله الا الله و الله سواه ابو الغازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله نبی سنه ۹۵۶ فقط و نام این توپ ملک میدان بود و علی عادل شاه بیجاپوری آن توپ را از احمدنگر آورده بود و چون عالمگیر فتح بیجاپور نمود و آن توپ بدست او افتاد این تاریخ تعمیه بران توپ منقش ساخت

تاریخ

شاه عالمگیر غازی بادشاه دین پناه — آنکه داد عدل داد ملک شاهان را گرفت

فتح بیجاپور کرد و بهر تاریخ ظفر — سر ز مود اقبال و گفتا ملک میدان را گرفت ۱۰۹۶ ۱۰۹۷

و این توپ کو تا حالت تحریر در قلعه بیجاپور که حالا در عمل سرکار کمپنی انگریز است موجود است این بیتها در باب فتح بیجاپور از یک شخص سانعلم نموده

تاریخ

شد بادشاه دین پناه و داد گر — تا بهاری کرد شمشیرش مهر کوه و زمین

از برای ضبط سالش هاتف از فکر رسا — از گلستان دکن خاشاک اعدا پاک رفت

غنچه های چمن بیجاپور همچون گل شگفت — شد کلید باغ بیجاپور قبضه شاه گفت ۱۰۹۷ ۱۰۹۷

ایضا

مطلعی از پی تاریخ چنان می جستم — که شود شاهزمان را سبب مسروری

شد نصیبم ز حق این مصرعه برجسته سا — فتح ملک دکن قلعه بیجاپوری ۱۰۹۷ ۱۰۹۷

الضاً تعمیه

۱۰۹۷ بتیغ شاه عالمگیر غازی شنیدم ملک سلم پور شد فتح یی فتح دکن بی پای افزا توشتم ملک بیجاپور شد فتح ۱۱۰۶

فتح حیدرآباد

والی این دیار سلطان ابوالحسن قطب الملک که در عوام به تاناشاه مشهور است از نجیب زادهای ایران دیار بود از همدان در لباس فقیر به سیاحت آمده چون والی حیدرآباد قطب الملک عبدالله شاه را پسری نبود بر فطنت و ذکای او مفتون شده او را داماد گرفت بعد فوت عبدالله شاه ارکان سلطنت ابوالحسن را قطب الملک خطاب کرده بحکومت گرفتند چون در سنه هزار و نود و هفت هجری عالمگیر بادشاه حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت میرزا محمد شیرازی که عالی تخلص میکرد تاریخ این فتح گفته بنظر بادشاه گذرانید و بمرحمت خلعت سرفراز گردید +

تاریخ

۱۰۹۷ از نصرت بادشاه غازی گردید دل جهانیان شاد آمد بقلم حساب تاریخ شد فتح بجنگ حیدرآباد ۱۰۹۷

فتح قلعه گولکنده و حیدرآباد

بعد فتح حیدرآباد افواج بادشاهی قلعه گولکنده را که سلطان ابوالحسن در آنجا متحصن شده بود محاصره نموده میجنگید چنانچه درین جنگ عابدخان که منصب صدارت داشت و نیز مشهور بقلیج خان صدر الصدور بود بتاریخ بست و چهارم ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و الف بزخم گوله توپ از مرکب عمر بسنگ خارا غلطیده بآخرت رفت و پسر او که شهاب الدین نام داشت بغازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مخاطب گردید مدت محاصره قلعه گولکنده از ابتدای بست و پنجم ربیع الاول لغایته بست چهارم ذیقعده ۳۰ سنه جلوس والا مطابق سنه یکهزار و نود و هشت هجری هشت ماه بود چون قلعه مفتوح شد ابوالحسن در قید افتاد و در قلعه دولت آباد تا بحیات محبوس ماند شعرای پایه تخت تاریخها یافته اند از آنجمله برگزیده علما و دانشمند مولوی غلام نقشبند این آیت در تاریخ یافت + فاخرجناهم من جنات و عیون و کنوز و مقام کریم و شخصی دیگر یافته ذهق الباطل و جاء الحق + و منشی عبد المعالی این دو بیت در تاریخ گفته +

تاریخ

۱۰۹۸ ای شاه جهان جهانپناهی کردی فتحی عجب از لطف الهی کردی از مصرعه تاریخ شنو مژده نو فتح البالی زبادشاهی کردی ۱۰۹۸

از میرزا ایزد بخش رسا در تعمیه

زبان کلک ما من گفت منویس ۲ مبارکباد فتح حیدرآباد ۹۸۸

۱۰۹۸ یعنی اگر عدد زبان کلک را حرف کاف است با عدد لفظ من یکجا کرده با عدد مصرعه آخر جمع نماید تاریخ برآید و عزیزی دیگر این چنین یافته

تاریخ

مدد جو از علی آنگاه برگو ۱۱۰ مبارک باد فتح حیدرآباد ۹۸۸

و عزیزی دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صنعتی بکار برده +

الضاً

بوالحسن هشت چار محل	بدر بش کرد از ان مکان تقدیر	چون که وی رفت او بجایش نشست	شاه اورنگ زیب عالمگیر ١٠٩٨

یعنی اگر از عدد چار محل عدد بوالحسن را خارج کرده آنچه باقی ماند با عدد مصرعه اخیر یکجا نمایند تاریخ که هزار و نود و هشت است برآید و چار محل عمارتی است در حیدرآباد که سلطان ابوالحسن از ادر سنه هزار و نود و چهار تعمیر ساخته بود و تاریخ بنای آن سال ازین ترقیم یافته و میر عبد الکریم امیر خان در فتح قلعه گولکنده که چهار کروه از حیدرآباد است این مصرعه تاریخ یافته

فتح قلعه گولکنده مبارک باد ١٠٩٨

و این تاریخ مرزا عبد القادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب	آنکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و ظفر
عرش از اقلیم دهلی کرد آهنگ خروج	تا کند بنیاد شاهان دکن زیر و زبر
اولین سالی که فتح ملک بیجاپور بود	در عمل و تخمینه رفت اسکندر از طوق و کمر
تافت بر گلکنده رایات ظفر سال دوم	هیجان بر قلب قطب الملک طوفان داد سر
گشت از رومی حمل در دین اهل حساب	١٠٩٧ سال فتح اولین جمشید نصرت جلوه گر
خواستم روشن شود آیینه فتح دوم	داد شوخیهای او را کم درین مصرعه خبر
هست یک معنی که تعبیر از دو تاریخش کنند	١٠٩٨ اعظم مطلب ز فتح پادشاه نامور

فتح قلعه اودنی

این قلعه پنجاه کروه از بلده بیجانگر و یکصد و هفتاد کروه از شهر احمدآباد بدر است و قلعه مذکور بعد از فتح گولکنده در سنه هزار و نود و هشت مفتوح شده و عالمگیر آن قلعه را به امتیازگده موسوم ساخته تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافته فتح

١٠٩٨ اودنی نموده پادشاه دین پناه

مسجد حاجیپور

در کتک که از توابع ملک بنگاله است موضعی است موسوم بحاجیپور در آن موضع بعهد سلطنت عالمگیر پادشاه در سنه هزار و نود و هشت هجری نواب ابونصر خان مسجدی تعمیر ساخته بود که تا حالت تحریر موجود است در بر دروازه مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ زیب شاه در شهر حاجیپور بنا کرد مسجدی	گسترده باد تا که ز انجم نشان بود کین نه فلک گنبد سقفش نشان بود مسجد چو شد بزمان ابونصر خان بنا	اوصاف خالق ... نواب ... تسبیح قدسیان مشغول می ... واگر تاریخ او زمان ابونصر خان بود	مشق از نوای قدرت لطف بیان بود بگذشت با اتمام درین آستان بود ١٠٩٨

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر پادشاه بود در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شد و سرخوش تاریخ وفاتش

١٠٩٩ محمد علی خان بمرد یافته ١٠٩٩

شاه پیر محمد سلونی

پیرزاده حضرت سلون است در سنه هزار و نود و نه هجری فوت شده و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

حضرت پیر محمد قطب دین	چون نو نیا با دل آگاه رفت	سال تاریخ شه بهر دو سرا	گفت هاتف عارف بالله رفت ۱۰۹۹

۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان در سنه یکهزار و یکصد هجری از عالمگیر بادشاه باضافه منصب ممتاز گردید میرزا بیدل این تاریخ گفت

تاریخ

شکر خدا که صاحب با فضل حق	جمعیت اضافه اقبال بست	تا شکر این عطیه برون آید از حساب	تاریخ او مراتب تائید ایزدی ست ۱۱۰۰

۱۱۰۰

مات دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک صد و یک لغایت سنه یکهزار و دو صد هجری

مرزا معز الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن ثامن موسی الرضا بوده در خوشخیالی و معنی طرازی و شعر فهمی و انشا پردازی نظیر نداشت در اوایل فطرت تخلص میکرد و آخرها موسوی اختیار نموده فرمودند که ازین نسب من ظاهرست و هم حسب من و خطاب خانی هم برهمین تخلص گرفتند چون بپایه وزارت ممالک و دیوانی تن و هزار منصب از عالمگیر بادشاه سرفراز گردید سرخوش بعد تهنیت و مبارکبادی این رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته + کار مرزا معز لسانیان گشته

۱۰۵۰ چیزیکه سجاشده بعالم ایست + کان سید پاک موسوی خان گشته + یکی از سن شریف او پرسید فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من است + افضل اهل زمانه + تاریخ ولادت من سرخوش که حاضر بود گفت که تولد من هم درین سال دست داده و چون نام من محمد افضل است این تاریخ بمن عنایت فرمایند و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفت که خوش باشد مرزا موصوف که در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری بعمر پنجاه و یکساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی این خبر شنیده زار زار بگریست و سرخوش این دو قطعه در تاریخ وفات او گفته یکی موافق تخلص بسم تعمیه و دیگر مطابق خطاب خانی و بهر دو تاریخ این ست +

تاریخ

گشته آه و بگفتا عقل تاریخ	//	معز الدین محمد موسوی رفت ۱۱۰۲

۱۱۰۰

الضا

در رفاقت هستی من بست سرا	معز موسوی خان سخندان	ز حیرت خواست ال تاریخ فوتش	خرد گفتا کجا شد موسوی خان ۱۱۰۱

تهنیت کدخدائی عنایت الله خان پسر خورد نواب شکر الله خان

این جشن در سنه یکهزار و یکصد و یک هجری سرانجام یافته و مرزا عبد القادر بیدل این ابیات که از هر مصرعه تاریخ استخراج
می‌باید نظم نموده

۱۱۰۱	کاشانهٔ صلای عیش در داد	ای دهر طرب مبارکت باد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	رشک اقبال دارد امروز	همراهی جان معنی ایجاد	۱۰۱
۱۱۰۱	وقتست که از نوای دلها	سازد دوران رسد بارشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	عقد گهریست زیور جاه	حاسد ملعون دوستان شاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	از مژدهٔ او عمای این فیض	عالم جمنیست عرش بنیاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	جوشیده ز دور الفت هم	مطلوب وفای سرو وشمشاد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	هر مصرع ازین طریق موزون	دارد ز شهود سال تعداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اکنون بمکان معنی خاص	شعری ز دو مصرع عمر نزاداد	۱۱۰۱
۱۱۰۱	اوقات سعادت دو کوکب	شیرازهٔ الفت دو همزاد	۱۱۰۱

شیخ سلیمان

یکی از امرای عالمگیری که بخطاب لطف‌الله خان بود در سنه هزار و یکصد و یک هجری فوت شد و محمد افضل سرخوش
در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۰۱

شد شیخ سلیمان بسوی دار فنا	وارست ز فتنه هستی بی‌بنیاد	هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفات ۱۱۰۱	پیمانهٔ عمر بود ناشش گویا

تاریخ فتح قلعهٔ ستهر

چون در سنه یکهزار و یکصد و دو هجری نواب کمال الدین خان قلعهٔ ستهر را بعد وفات محاصره سه ماه فتح نمود شیخ
روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

۱۱۰۲

چو تاریخش ز عقل خویش جستم	بگفت اینک شکست پای کفار ۱۱۰۲

روح الله خان میر بخشی

پسر خاله‌زادهٔ عالمگیر بادشاه بود و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات درنوردید تاریخ
حیف ز روح الله خان ۱۱۰۳ بزیادت یکعدد یافته‌اند

شاه نور درویش

۱۱۰۴

درویشی کامل و از اولیای وقت بود پنجم جمادی الآخر سنه اربع و مائه واقف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب
۱۱۰۴ اورنگ‌آباد مشهور است و زیارت‌گاه خلایق تاریخ وفات او نور محض ۱۱۰۴ یافته‌اند و بعد از وفات او سید قطب الدین
عرف متجلی سجاده‌نشین او گردیده

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

بشب سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و موافق وصیت بپایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافته و میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

خورشید سپهر علم و فضل و تقوی — آن میر ضیاء الله روشن سیما
بود این افشاند بر شبستان جهان — تاریخ شنو بمنزل قدس ضیا ۱۱۰۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد بموضع عالم گنج متصل دهلی دروازه مسجدی است که از امیر رفیع الزمان در سنه یکهزار و یکصد و چهار هجری تعمیر ساخته بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شکر که در دور شهی دین پناه — غازی جم مرتبه اورنگ شاه
میر فلک قدر رفیع الزمان — ساخته از عون خدا این سجده گاه
سال بنایش خرد م زد رقم — باد ابد معبد آن فیض اله

امیر الامرا نواب شایسته خان

پسر نواب آصف خان بهادر است از هنگام شاهجهان بادشاه پسرش عالمگیر بادشاه بعهده وزارت سربلندی داشت اصل نامش ابو طالب است در عمر نود و سه سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت شد و این سه تاریخ در رحلت او از مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مصدر فیض و کرم شایسته خان — گوی نیکوئی از این آفاق برد
سال نقل آن امیر با کرم — گفت هاتف اهل خیر دادمرد ۱۱۰۵

ایضاً

بود نواب امیر الامرا — عمدة الملک شهنشاه زمان
خان شایسته ابو طالب نام — قره باصره آصف خان
سال نقلش بتاسف گفتم — آه نواب سخی شد ز جهان ۱۱۰۵

ایضاً

چو شد شایسته خان بن میر دنیش — بسجان عمر داد شد تاریخ فوتش ۱۱۰۵

قاضی محمد سعید بلگرامی

از اولاد قاضی ابو العلاء عرف قاضی بدهٔ بلگرامی است بتاریخ هفتدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنج هجری فوت کرده و پسرش شیخ روح الامین خان در تاریخ وفات این قطعه گفته

تاریخ

از گردش چرخ آه و بیداد — فریاد هزار گونه فریاد
دست تو بریده باد مردم — حال تو همیشه مضطرب باد
در گریه شد و بگفت با من — دردی که من از خود دادی
تاریخ وفات قبله گاهی — باشد ز من این سخن زیاد
ای وای ستون دین بیفتاد — چون خواستم از خرد بزاد ۱۱۰۵

باغ فدک

چون نواب سپهدار خان خلف نواب خانجهان بهادر در ایام صوبداری صوبه الهآباد در ان شهر در سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری باغی ترتیب ساخت در وح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی این تاریخ یافت ٭ سال تاریخش بگو
۱۱۰۷ روح الامین باغ فدک

شیخ محمد اسحق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سبحان بلگرامی ٭

از اولاد قاضی بڈہ بلگرامی اند در رساله شرائف عثمانی مرقوم است که شیخ محمد اسحق را از طرف نواب خان جهان بهادر عرف سپهدار خان کوکه نیابت صوبه الهآباد مفوض بود و اقطاع سرکار رتنہار و آرہل وغیره بدو تعلق داشت مردی صاحب همت و شجاعت بود باتفاق برادر خود شیخ محمد سبحان بزور تیغ نظم و نسق خوب نموده که نامش در ان زمین خصوص در راجه هامی ملک بندیله مشهور ست بالآخر در محاربه بندیله که با راجه قلعه انبا در میدان اتفاق افتاده بود همراه برادر خود شیخ سبحان که پدر شیخ اله یار خان است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد بدرجه شهادت رسید این واقعه بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری بوقوع پیوسته نعش ایشان را آورده متصل چپ شاه عبد الجلیل در الهآباد مدفون ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلگرامی در تاریخ شهادت ایشان این تاریخها گفته

تاریخ

گشتند شهید چون بشمشیر سنان	غازی اسحق و شیخ عبد السبحان	بادیکه بنامشان زمین گردد سرخ	خون بها بارد ز فلک بجائی باران
افسوس و دریغ باجهانی گردن	دایم بادا آن سیاه روئی رخ دونان	ترسم که برای انتقامش حشر	موقوف شود قیامت ای وزرا نان
	تاریخ شهادتش ز تیغ چون تن برگ	از هجر هزار و یکصد و الهفت بدان	

۱۱۰۷

ایضاً

۱۱۰۷ محمد اسحق شهید اکبر شد

میر محمد زمان متخلص براسخ سرهندی

سیدی و الا نژاد از عمده ملازمان و مصاحبان شاهزاده محمد اعظم بن عالمگیر بادشاه بود طبعی و فکری رسا داشت در نازک بندی داد سخن میداد وفاتش در سرهند لسال سبع و مائة و الف واقع شده و سرخوش تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

۱۱۰۷ راسخ دم بود محمد زمان ٭ و نیز او گفته

تاریخ

۱۱۰۷ محمد زمان راسخ خوش خیال	دریغا سبحان آفرین جان سپرد	چو تاریخ فوتش دل از عقل خواست	خرد گفت با دل که راسخ بمرد

ملا ناصر علی

از خوش خیالان جهان بوده تخلص او علی است و مولد سرهند از سلسله نقشبندیه بود قریب بشصت سال عمر یافت و باشاره مجذوبی در آخر عمر از دکن بدار السلطنت شاهجهانآباد آمده اقامت درزید و چون بهم رساند بعد هم از دوستی بوعلی قلندر میز و تا که در ماه رمضان سنه یک هزار و یکصد و هشت رحلت نمود و در حوالی مرقد

سلطان المشایخ نظام الدین دهلوی مدفون گردید محمد عاکف تاریخ او یافت بزیادت یک عدد مصرعه آه آه ۱۱۰۹
از رحلت ناصر علی + و سرخوش این قطعه گفته

وارسته علی بهمت بی پروا	از راحت و رنج و هر مستغنی رفت	دل کنده ز صورت کده هستی رفت
	سرخوش ز خرد سال فواتش پرسید	دایم چو توجهش سوی معنی بود گفت آه علی بعالم فانی رفت

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گو بود از تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره وافر داشته در آخر کارش بجنون کشید ترک منصب نموده بشاهجهان آباد آمد و در ماه رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت العبد از فوت ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد محمد عاکف تاریخ فوتش را + محل جنت مثواه + یافته ۱۱۰۸

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار و یکصد و ده هجری بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی یافته و میرزا عبد القادر بیدل بطور مبارک باد این چند فقرات تاریخ نوشته بدو فرستاد

فقرات تاریخ

اقتدار بهار ملک و ملل + استقلال اقسام علم و عمل + دستگاه علامت جاده جلال + آراستگی سلیمانی عز و اقبال معارج گلباری شوکت + مدارج جهانبانی رفعت + دارای مهابت دشمن گدازی + کامرانی منافت دوستان نوازی + جاه دولت خانی + اجلال و عشرت جاودانی + حکومت مبارک شاه جهان آباد + سبحان الله صاحب کواکب لوا مبارکباد ۱۱۱۰

شیخ عبد الرقیب کاکوری سوانح نگار کابل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا که نوزده هجری فوت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت	عقلم بسال فوتش مشغول کار شد	۱۱۱۱
تا گاه بالفهم چه گفتا ز روی حق	در صوبه خیبان سوانح نگار شد	

فتح قلعه بسنت گڈه

دوازدهم جمادی الاخر سنه هزار و یکصد و یازده هجری قلعه بسنت گڈه بتصرف اولیای دولت عالمگیری در آمد تاریخ آن یافتند بلکه کوه کفر شکست ۱۱۱۱

فتح قلعه ستاره از عالمگیر بادشاه

چون عالمگیر بادشاه در سیزدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و یازده هجری قلعه ستاره گڈه را فتح نمود میر عبد الجلیل بلگرامی واسطی تخلص در یک شب یازده تاریخ های فتح آن قلعه گفته آن رساله را گلزار فتح شاه هند و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر موسوم ساخته در خدمت بادشاه گذرانید و مورد تحسین بادشاهانه گردید و اعجوبه اینکه از عبارت + گلزار فتح شاه هند + و طوطی نامه فیروزی شاه عالمگیر + که نام آن رساله است نیز تاریخ استخراج می یابد چندی از آن تاریخها نوشته می شود ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

تاریخ

چو شه ابهام زیر نبض آورد
ز انگشتان شه برتر ابهام
بود اسم اعظم در شماره
برابر چار الف گردم نظاره
چنین تاریخ گفتن اختراعیست
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال
بعینه بود شکل سال هجری
شد از عبد الجلیل این آشکاره
ز تیغ او عدد شد پاره پاره
پی تاریخ تسخیر ستاره

واین نوعه تاریخ را استنباط گویند که بر صورت اعداد سال هجری بیان نموده یعنی هر چهار انگشت پادشاه را چهار الف که صورت اعداد سال هجری یعنی یکهزار و یک صد و یازده بود تصور نموده ابهام شکل سنه که بران چهار الف بنویسند خیال کرده و بدین طریق بزبان عربی نیز تاریخی گفته اما قطعه فارسی بیشتر اشتهار یافته +

الف تعمیه

چو شاه عالمگیر آفتاب جاه عالمتاب
چنان بزلزله امد زمین ز هیبت او
که تیغ او دست یکینی کلید فتح نما
که کوه گشت چو دریا و قلعه سد گرد آب
۶۶۶ ۵۸۵ بنت
چو از درون ستاره خنود شرک بدر
ستاره قلعه کفار را محاصره کرد
چو فتح شد پی تاریخ فکر میکردم
۱۰۲ ا
طلوع گرد در آفتاب عالمتاب
بعزم آنکه نماید بنای کفر خراب
برآمد از ته دریای فکر در خوشاب

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ خنود شرک بدر کرده شود و اعداد الفاظ افتاب عالمتاب بیفزایند تاریخ برآید تاریخ دیگر که ازان چهار مرتبه تاریخ استخراج مے باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی
بود هر مصرعه اش تاریخ منقوط
ستاره فتح فرمود از اشاره
همان عاطل همان شد در شماره
رقم کردم بکلک فکر بیتے
محمد شاه اساس سلطنت را کند
گز و شد چار تاریخ آشکاره
برآمد باطل از حصن ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ جداگانه برمی آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

حشن بی پاره گیر بفتح ستاره گرد
نظاره کن جوانب اطراف بوستان
این بیت را تعمیه گیرد اگر کسی
تاریخ بانقط شود از لفظ او عیان

یعنی لفظ حشن را اگر سه پاره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و اطراف بوستان حرف بی و نون است که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ است و ماده تاریخ الفاظ حشن و بی و نون است که هر یکے ازان حرف منقوطه است و این تاریخ نوشته می شود نیز بطور تعمیه است

تاریخ

چو سیلو اوسنها و رانا بگیسے
ز تیغ شهنشاه گشتند پاره
الفهای این اجه ها را یکجا
نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی ایک الف اسم سیوا و یک الف نام سنها و دو الف اسم رانا که مجموعه چهار الف میشوند چون یکجا بنویسند شکل عدد سال هجری که یکهزار و یکصد و یازده بود پیدا شود و این رباعی درباب فتح قلعه ستاره از زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه است

تاریخ

از معجزه نعیم شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی بین شق ستاره آمد

اگرچه این تاریخ نیز خوب ست و از عبارت شق ستاره آمد تاریخ استخراج می یابد اما لفظ آمد که داخل ماده تاریخ است خوب نیست

فتح قلعه بروْلی

بتاریخ سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری قلعه برولی که در دکن است بتصرف عالمگیر بادشاه درآمد تاریخ

۱۱۰۲ این فتح را اِذا نصر الله ۱۱۱۲ + یافته

در ولادت پسر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان پسر نواب شکر الله خان مرحوم بود در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بحکومت میوات سربلندی حاصل نموده دو سال پیش ازین یعنی در سنه یکهزار و دوازده هجری در خانه او پسری تولد شد مرزا بیدل این تاریخ نوشته فرستاد

تاریخ

۱۱۱۲ زین گل که ز رنگش چمن صنع شگفت	افسردگی طبیعت امکان رفت	تاریخ بهار او سروش تحقیق	جمعه نهم جمیدی الآخر گفت ۱۱۱۲

زیب النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

ولادت او بتاریخ دهم شوال سنه هزار و چهل و هشت وقوع یافته و حسب خواهش خود متزوج نگشته و تمام عمر روی شوهر ندیده حافظ قران بود در تحصیل علم عربی و فارسی بهره تمام برانداخته و چند خطوط خوب مینگاشت و کتاب زیب التفاسیر

۱۱۱۳ از تصنیفات اوست در سنه هزار و یکصد و سیزده هجری رحلت نموده و دخلی جنتی ۱۱۱۳ + تاریخ وفات اوست گاه گاه اشعار نیز میگفت این چند ابیات و اشعار اوست

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور چشمی کو لذت گیر دیداری نشد	صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت	غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

پی تفرج این چرخ بیدار اکن	نظر بشاه جهان و بجال دار اکن	قضا قضا نشود العزیز من هرگز	تو خواه فال به بین خواه استخاره کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید	یا دل از راه دیده می آید	بور عدم هم ز عشق شوریست	گل دامن دریده می آید

فرد

	ای صدف تشنه میرو سوی نیسان منگر	هر یک قطره آبی جگرت فشگافند	

ایضاً

	آغشته خون بشام شفق از نگاه کیست	مشعل بکف گرفته فلک در خواه کیست	

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست	سر بصحرا میزدم لیکن حیا زنجیر پاست	بلبل از شاگردیم شد همنشین گل باغ	در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونینم ظاهر گرد رنگ تازه ایم	رنگ من اندر نهان چون رنگ اندر حناست	بسکه بار غم بردن اندر اختم بر روزگار	جام علی گردانیاب بین نسبت چو اوست
	دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام	زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست	

مصرعه از زیب النسا

از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسیده بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار پیچ و تاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی برده پناه		ورنه بذوالفقار علی سر بریدنست	

لطف الله خان پسر سعد الله خان

درکتاب صحیح الاخبار مرقوم است که بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و چهارده اردوی معلی عالمگیر بادشاه
ازمهادرگڈه که در دکن است بعزم تسخیر قلعه کنڈانه بگهزار آمد و هیزدهم ماه شعبان پای آن حصار نزول لشکر فیروزی
اثر سپهر برین برآورد و لطف الله خان پسر سعد الله خان مرحوم از تب استسقا بعالم جاودانی نهضت فرمود هنگام
وفات پدر که در سنه یکهزار و شصت و شش بوقوع آمده یازده ساله بود بمنصب هفتصدی و صد سوار ممتاز گردیده و در
زمان عالمگیر بادشاه بپایه والا رسیده و در عمر پنجاه و ده ساله فوت کرده تاریخ وفات او یافته اند

١١١٤ صد افسوس ز لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سنه یکهزار و چهارده هجری از عالمگیر بادشاه بمنصب خانی ممتاز گردیده و مرزا بیدل این چند فقرات
تاریخ نطبور مبارک باد بخان موصوف نوشته فرستاد

فقرات تاریخ

١١١٤

پیشگاه کرم اسباب + حشم کواکب فیاض رکاب + نازو نعمت دستگاه + قالب صاحب افلاک درگاه + مهر
عطای سپهر آستان + والی ملک کرم الله خان + بمناصب خانی مبارکباد + بحرمت رسول گزیده واله الامجاد
در سنه یکهزار و هیزده هجری درخانه او در عرض یکهفته پسری و دختری تولد شدند و مرزا بیدل این مصرعه تاریخ یافته +

تاریخ

١١١٨ رسیدن طرب ماه و آفتاب بارک

در وفات عالمگیر بادشاه

انتقالش روز جمعه بست هشتم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و هیجده هجری که موافق روز تیر سیزدهم
اسفندارمذ ماه الهی سنه یکصد و پنجاه یک اکبرشاهی مطابق روز رس هیجدهم اسفندارمذ ماه جلالی
سال شش صد و بست و هشت ملکی مصادف روز شهریور چهارم شهریور ماه قدیمی سال یکهزار
هفتاد و شش یزدجردی موافق بست و یکم فروری ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ جدید سی
سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوی در احمد نگر دکن بوقوع آمده لاشش را در شهر خجسته بنیاد
اورنگاباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی

درسنه هزار و چهل و هشت هجری اباد ساخته بود برده دفن نمودند پیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او + آفتاب ۱۰۲۸
عالمتاب + یافته بودند و برای تاریخ جلوس پدرش بزبان خود + افتاب عالمتابم + فرموده و جهان ۱۰۶۹
برای تاریخ وفات + آفتاب عالمتاب ثمن + یافتند و بزرگی از اعداد این آیت + تاریخ برآورده + روح ۱۱۱۸
وریحان و جنت نعیم و عزیزی + دخل الجنت + یافته و شخصے دیگر این بیت گفته

تاریخ

۱۱۱۸
از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولی گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب + ۱۱۱
و مرزا محمد شیرازی تخلص عالی که درسنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه
نعمت فراوان اندوخته بود و شکر نعمت واجب واحب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر
شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه نامور گردیده و درسنه هزار
و یکصد و بست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان
یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که از آن سنه ۱۱۱۸ بر آید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر — برداشت دل از جهان ز جان شدم سیر
او رفت ز ملک و ملک زو رفت بگو — شد بادشه ملک فنا عالمگیر ۱۱۱۸ ۱۲۰۸
۱۱۱۸

روز جمعه شهر ذی القعده

آن جمعه که مرد بادشاه دل آگاه — چون شنبه اطفال به تلخیها داشت
ذی القعده که ایما به نشستن دارد — این طرفه که از روی جهانش برداشت

تاریخ بست و هشتم

آن شه که بیاد حق گذشت اوقاتش — خالی ز عبادت نشدی ساعاتش
چون بست و هشت روز بگذشت از ماه — از صفحه روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که ز و نظام دنیا آمد — تدبیر اتش تمام برجا آمد
پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس — پس فای فنا بر سر آن نا آمد

مدت عمر

آن شاه که دایم علم فتح افراشت — چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت
در هر کار غازی چو ضاد میکرد رستم — بر نسخه عمر او خدا صاد نگاشت ۹۰

و این بیت در تاریخ وفات او از بنده راقم الحروف است +

تاریخ

۱۱۱۸ چو پرسیدم از عقل سال وفاتش — بگفتا که عالمگیر از جهان رفت ۱۱۱۸

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غرهٔ ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بست و هشت یوم و مدت عمر نود سال و هیجده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال شش ماه و بست و هشت یوم چنانچه عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و دوازده یوم میشود لقب او بعد وفات + حضرت خلد مکان + قرار یافته مستعد خان محمد ساقی در اخر ماثر عالمگیری می نولسید که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بوده و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بست و هشت یوم و این از غرهٔ رمضان سال جلوس تا روز وفات است منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که شب جمعه که صباح آن حضرت بسیر باغ مغفرت توجه فرمودند من و عنایت الله خان از استیلاء حنین و اهمه کبری انتشار خاطر و توزیع باطن ظاهر داشتیم دیوان لسان الغیب را بفال کشودیم این غزل بر آمد

غزل

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود	سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود بر سر تربت من گر گذری همت خواه	بر زمینی که نشان کف پای تو بود که زیارتگه رندان جهان خواهد بود	سالها سجده‌گه صاحب‌نظران خواهد بود

یاس غلبه گرفت با خاطر پراگنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز بر آمده قصهٔ ناگزیر رو داد شب شنبه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی دار در شد نقل فال کردم هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستم و بارها کشادیم مگر آن غزل بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گذارم بر قبری افتاد حضرت لضعف قامت از آنجا بر آمد مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته است اینست

بیت

بر سر تربت من گر گذری همت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

و اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از پدر بلقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد سلیمان صفوی بادشاه ایران رفته بود و بامید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آخر در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید و مرثیه بر لوح مزارش منقوش است از انجمله یک بیت اینست

بیت

از جفای چرخ و ز بی‌مهری اورنگ زیب	برد آخر آرزوی ملک را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کامبخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نهایت علو طبع نسبت بسینه نکاح نپرداخت احوالش پیش ازین مرقوم گردیده و زینت النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در صحن مسجد زینت المساجد که بتعمیر ساخته اوست در دهلی واقع است و زبدة النسا بیگم و بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاهست بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار وشصت وسه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت پذیرفته چون در هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دهم ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار ویکصد وهجده هجری دوازده روز بعد از وفات پدر در احمد نگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی یافت بالشکری عظیم از کابل روی سوی هندوستان آورد ونامه به برادر خود فرستاد وهرچند خواست که از جنگ وجدل باز ماند وملک وسیع از میان خود بالتقسیم نمایند لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت برقامت بهادر شاه راست گردد محمد اعظم شاه قبول نفرمود وباراده جنگ از احمد نگر کوچ نمود چون بهادر شاه بالشکر خود قریب اکبراباد رسید در میدان دهولپور که دوازده کروه از اگره واقع است تلاقی فریقین دست داد وجنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه باد و پسران خود یعنی محمد بیدار بخت ودیگر سلطان والاجاه بالبسیاری از امرا کشته شدند واین واقعه بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار ویکصد ونوزده هجری بوقوع آمده تاریخ شهادت او اینست +

تاریخ

۱۱۱۹	شاهزاده دیوانه دشتی اثر درم +	حقا که بنود هیچ از رستم کم +	دیدند سر وتنش جدا چون از هم +	گفتند همه های محمد اعظم ۱۱۱۹

ایضاً

۱۱۱۹	چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی +	آواز غیب آمد کی جنت المکانی +	کشتی بفضل ایزد اختر شهید اکبر +	تاریخ رزمگاهش شد کربلای ثانی ۱۱۱۹

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر را اینچنین خوانند بهتر باشد ع چون قتل کربلا شد میدان رزمگاهست + تاریخ تو از ان شد شه کربلای ثانی + مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلدمکان تا روز شهادت او سه ماه وبیست روز در عزیمت جنگ امامورخان او را داخل بادشاهان ننموده اند مدت عمرش پنجاه وپنج سال وکسری بوده

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد مینویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلدمکان را ملازمت کرد ولسلک ملازمان منتظم گردید وبدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه وخطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار ویکصد وبیست ودو در سند
۱۱۲۲ از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او ع آه آه امتیاز خان + یافته در کتاب عمادت السعادت مرقوم است که در مشهد مردی بود مشهور بمیر ابو علی بوریانشین وا ورا پسری بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل وکمال او پسری داشت خیلی رشید وصاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از دست شعر چه قدر غنچه شود گل که دهانی تو شود + تا کجا ناب خورد موکه میان تو شود + شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلدمکان اختیار نمود وناظم صوبه مذکور رشادت وقابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورد وچون او را پسری نبود بعد از وفات او سید خالص مشهدی که بسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد وقاسم علی خان که ناظم بنگاله بود پسر زاده همان سید امتیاز خان خالص مشهدی است +

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکی زیب النسا بیگم دویم زینت النسا بیگم سیوم زبدة النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم
و پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در حین حیات خود مسجدی بتعمیر ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالی
که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بموضع دریا گنج برکنار دریا واقع است و بیگم در سنه یکهزار و یکصد
و بیست و دو هجری در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربت او در صحن همین مسجد موجود است
و لطرف بالین قبر آیة قل یا عبادی الذین و این بیت و عبارت مرقوم اند +

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است + سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس است + امید وار حسن خاتمه فاطمه
زینت النسا بیگم بنت بادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازی انار الله برهانه سنه ۱۱۲۲ هجری

شیخ محمد افضل اله آبادی

بفضایل صوری و معنوی امتیاز فراوان داشت اصل وطن او سید پور از توابع غازی پور است باشاره
پیر خود در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت تصانیف عربی و فارسی وافر دارد
مسجدی که در سنه هزار و هشتاد هجری تعمیر نموده تاریخش بقعهٔ افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه هزار و نود و دو
بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بیست و سیم شهر ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و الف است و بسن هشتاد و هشت دو
ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و مایه و الف هجری فوت شد بعد وفاتش شیخ محمد یحیی مشهور
بشاه خوب الله که برادر زاده و سیم داماد او بود بر مسند ارشاد نشسته مرقدش در بلده اله آباد است ۰۰۰

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

بتاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجری از بطن نواب بائی که هندو زنی بود در برهانپور تولد پذیرفته
و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگی بخطاب بهادر شاه نیز نامور شده بعد از کشته شدن برادر سیوم
او اعظم شاه در جنگ بتاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بجای
پدر در آگره بر تخت سلطنت نشست و شاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهده
وکیل مطلق به اسد خان و عهدهٔ میر بخشیگری بر پسرش ذو الفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت نمودند
و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند + ما افتاب عالمتابیم + [1119] و دیگری این مصرع یافته + شاه عالم بادشاه [1119] 1119
ملک دادار جهان + و فضل الله درویش در تاریخ جلوس او گفت + الله بامعظم + [1119] و غیری دیگر این 1119
تاریخ که تعمیه خارجی ست گفته +

تاریخ

۱۱۲۰

کن سر اعظم جدا او که بخوان + زیب افسر شاه عالم بادشاه

تاریخ از میرزا بیدل

۱۱۱۹
جلوس معدلت آثار بادشاه زمن + بابن مربع اسرار داده اندنشان + شنیدن ازفت یزدان جلال قدرت شان + همان خلیفه جهان معظم دوجهان

دچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری میشمارند چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که ازان سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده +

تاریخ

۱۱۱۸
نشست حق ان لسر جهان بهادرشاه + رسید فره دولت بعالم بالا + زمنظر فلک آورده سر برون بتعب + بگفت سال جلوسش نظام ملک دولا

بهادرشاه مردی بود عالم و فاضل و بامروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد از کمال عزم و شجاعت او جمیع نوکران و زمینداران و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفت شاهزادگان بدست راست و چپ او می نشستند بدستیکه است پسر بزرگ او معز الدین جهاندارشاه با سه پسران خود یعنی عز الدین و عزیز الدین و یکی دیگر و پسر دوم او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه بدست چپ پسر سوم او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله و نیز پسر چهارم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کامبخش ولد عالمگیر یعنی محی السنت و یکی دیگر می نشستند و محمد کامبخش برادر خورد بهادرشاه بود و از پدر خود ملک بیجاپور یافته بود چون در سنه یکهزار یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد بهادرشاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او رفت چون قریب حیدرآباد رسید او نیز با سپاهی که داشت روبجنگ آورد و کشته شد و بهادرشاه بتاریخ بست و یکم ماه محرم سال هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این بیت برسم تعمیه در تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۶۰۰ ۱۱۰ ۴ ۱
درد فالش بی سروپا شدند + فیض و فضل و نعمت و عدل و کرم

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف میانه گرفته بحساب جمل شمار نمایند تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ وفات او که نیز تعمیه است راقم الحروف گفته +

تاریخ

۱۱۴۷ ۲۳
گفت بی باک هاتفی ناگاه + شد برون از جهان بهادرشاه

مدت سلطنت بهادرشاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال و یک ماه و بست و دو روز داگر بعد از وفات اعظم شاه گرفته شود صرف چهار سال ده ماه و دو یوم شود مدت عمر او هفتاد سال و شش ماه بود و لقب او بعد وفات خلد منزل قرار یافته مسجد بهادرشاه که سراسر از سنگ مرمر ساخته اند در شاهجهان آباد متصل حویلی مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار واقع است و این مسجد نیز که سرتا پا از سنگ مرمر است تعمیر نموده این بادشاه است و این بیت که از مصرعه دوم یکی آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار او کنده است

۱۱۲۴
در خور ست الله بامر مصطفی + شاه عالم را بود جنت جزا ۱۱۲۴

متصل مجرا و قبه عالی گهر شاه عالم بادشاه نیز واقع ست +

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه +

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک یا که هفتاد و دو بوقوع آمده نام مادرش نظام بائی بود چون پدرش بهادر شاه بسه بخواب عدم نهاد جنگی عظیم در لاهور میان جهاندار شاه عظیم الشان و جهان شاه و رفیع الشان که پسران بادشاه مرحوم بودند واقع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیر الامرا ذو الفقار خان یکطرف شده بر عظیم الشان که خود را مالک سلطنت می شمرد آمده شروع بمحاربه نمودند چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیر الامرا ذو الفقار خان را منظور بود که معز الدین جهاندار شاه را بر تخت نشانند چنانچه بعد از سه روز بار آتش قتال و جدال شعله افروز شد و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بی مزاحمت غیری در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذو الفقار خان بکشت اهل وقایع تاریخ جلوس او از تاریخ هژدهم ماه محرم سنه مذکور که روز وفات بهادر شاه است نوشته اند +

بیت سکه

زد سکه در ملک چون مهر و ماه + شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان که از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سربلندی داشت و مدتی در شهر پتنه برای نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسیدن فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم گوشزد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر بزرگ خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر که سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او سید عبد الله خان صوبه دار اله آباد را که سادات بارهه بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم تا به کهجوه که پنجاه کروه عرصه از بلده اله آباد است رسیده بود که تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم نمود اعز الدین بتاریخ بست و نهم شوال سنه مذکور هزیمت یافته بطرف اکره شتافت و فرخ سیر بعد از چند روز بسوی اگره روانه گردید چون در انجا رسید با جهاندار شاه بمحاربه دست داد و آخر جهاندار شاه نیز بتاریخ هفدهم ذی القعده سنه مذکور از میدان معرکه گریخته و ریش و بروت خود تراشیده بطرف شاهجهان آباد شتافت چون فتح نصیب فرخ سیر گردید بتاریخ هیژدهم ماه مذکور در اکبر آباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد چندی بطرف شاهجهان آباد کوچ کرد چون در خضر آباد که یکگروه از دهلی فاصله دارد رسید نواب آصف الدوله یعنی اسد خان را معه پسرش امیر الامرا ذو الفقار خان نصرت جنگ که بعد هزیمت پیش پدر آمده بود طلب داشت اگرچه ذو الفقار خان نمیخواست که پیش فرخ سیر رود لیکن پدرش او را تشفی کرده دلاسا داده بتوقع عفو تقصیر و امید سرفرازی همراه خود پیش فرخ سیر آورد و قرم

اسدخان را رخصت فرمود و ذوالفقارخان را همراه جهاندارشاه بقتل رسانید و بعد ازان سرهای ایشانرا از تن
جدا ساخته بر سر سنان نهاده و اجساد ایشان را رسن در پاے بسته بر پشت فیل یکے اینصوب و دیگری انصوب
اویخته با شان و شوکت تمام بسوسے شهر کوچ کرد چون بدهلے رسید بر تخت نشست و این سانحه بروز جمعه بست
وسیوم ماه ذی الحجه سنه مذکور بوقوع آمده چون همدرین سال که سنه هزار و یکصد و بست چهار بود بهادرشاه هم
۱۱۲۴ جهاندارشاه هردو فوت کرده بودند چنانچه راقم الحروف این تاریخ بتعمیه یافته ✢

تاریخ

۱۱۲۴

بهادرشه وهم جهاندارشاه ✢ بیک سال زین دار فانی برفت
سر مملکت دور کرده سروش ✢ بهادر برفت و جهاندار گفت

یعنے اگر عدد حرف میم که سر مملکت ست از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ برآید مدت سلطنت جهاندارشاه از روز
وفات پدرش تا روز هزیمت در اکبرآباد ده ماه میشود و مدت عمرش تا روز شهادت او پنجاه و دو سال و نه ماه
دیگر و لقب او بعد وفات خلدارامگاه قرار یافته مقبره او در دهلے ست نزدیک روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقارخان

۱۱۶۷

۱۱۲۷ این نواب صف الدوله اسدخان بهادر ست تاریخ ولادت اوست ✢ ز برج اسد رونمود آفتاب ✢ چون بتاریخ بست
وسیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجرے بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندارشاه بقتل رسید پدرش
۱۱۲۴ در غم فرزند که عمر بود ساله وکبیر سنے و بجواسے این تاریخ در شهادت او گفت ✢ ۱۱۲۴

هاتف شام غریبان بادو چشم خونفشان ✢ گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود

اصل نام اسدخان ابراهیم مرزا بود و اسم ذوالفقارخان محمد اسمعیل چنانچه از تاریخ مستفاد میگردد و اسدخان بهادر
در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجرے در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده ✢

مرزا ایزدبخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر ست که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازے داشت و مرزا ایزدبخش در فنون
و علوم یگانه روزگار بود در اوایل عهد منشیگرے سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گرے عالمگیر
بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد و فیمابین شاهزادگان یعنے بهادرشاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد
و عظیم الشان پسر بهادرشاه که پدر فرخ سیر بود بمصاف اعظم شاه میپرداخت شخصے بمرزا گفت که بلاے عظیم می آید
یعنے عظیم الشان میآید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه ✢ چون
بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر که پسر عظیم الشان بود رسید مرزا را طلبیده گفت که ترا اینچنین کلام گفتن فیمابین
برادران چه سرو کار بود پس فرمود تا موے بروتش را یکیک از بیخ برکندند و در البتونے البته بعد خوارے
هلاک ساختند این واقعه شاید که در آخر سنه یکهزار و بست و چهار هجرے بوقوع آمده قبرش تا حال در مدرسه اگره
موجود ست کنایه مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و بتخمیر ساخته اوست و این مسجد تعمیر نموده
عالمگیر بادشاه ست ✢

معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان ابن شاه عالم بهادرشاه

ولادتش در سنه یکهزار و نود و هشت هجری بوقوع آمده نام مادرش صاحبه نسوان بود چون بتاریخ هفتم ماه ذیقعده سال یکهزار یکصد و بست چهار بر جهاندار شاه فتح یافت در اکبرآباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود بعد ازان در شاهجهان آباد رفته جهاندار شاه و امیر الامراء ذوالفقارخان را بقتل رسانید و راجه سبه چند دیوان امیر الامراء مذکور را بدست آورده زبانش ببرید و بسیارے از امراء جهاندار شاه را گرفته بیجان گشت و اعزالدین پسر جهاندار شاه و والا تبار پسر اعظم شاه و همایون بخت برادر خورد خود را معدوم البصر گردانیده در حبس فرستاد و خلعت وزارت بسید عبدالله خان بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و خلعت امیر الامرائے به برادرش سید حسین علیخان مرحمت فرمود بیت سکه و تاریخ جلوس او نیست +

بیت سکه

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر	بادشاه بحر و بر فرخ سیر

تاریخ جلوس

۱۱۲۴

شاه فرخ سیر که افسر او　　آفتاب سپهر مملکت است
گفت هاتف که سال سلطنتش　　آفتاب کمال سلطنت است

دو جوان که چند بعد از جلوس فرخ سیر سال یکهزار و یکصد و بست و پنج هجری شروع گردید چنانچه مورخے این بیت که از الفاظ ابدباد فرخ اریک سال مذکور بر مے آید تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۲۵

بفرخ سیر تاجور لاشریک	خدایا ابدباد فرخ اریک

در شروع سال یکهزار و بست و هشت هجری جشن کدخدائے فرخ سیر با دختر مهاراجه اجیت سنگه پسر جسونت سنگه راتهور بمیان آمد گویند اینچنین طوئے عظیم الشان از شاهان پیشین کم جلوه ظهور نموده و میر عبدالجلیل بلگرامی مثنوی رنگین درین طوی بنظم آورده و داد سخنورے داده خصوص در مقامے که اسمای پرده های هندی در ضمن الفاظ پارسے آورده و بے تصنع سحر حلال بکار برده این چند بیت ازان مقام است +

ابیات

چو سید دل نماید چون ننگ	سر دار چهره بر یار سازنگ	در آن محفل کجا گوش میزد	نوائی کان نه راه هوش میزد	کانڑا
اگر شاپور یا خسرو بچابک اند	بی این نغمه از حسرت هلاک اند	مغنی بر نوا زانشان وترزد	که از بربط بهار عیش سرزد	
شگفتنهای گل در دست تار است	که آن را نغمهٔ گل پوس کار است	نوائی نغمهٔ گرم و برسے بود	بنظم گو سر بگو جرسے بود	گوجرسے
شگفتن غنچان سر سبز و از تار	که کردی سینه ها را صحن گلزار	اگرچه زیر و دار خوش نوائی	بدانی حال او زین سوسرائی	
مثل این نغمه را وانش نمیزد	بر و صد چوب لا دلیدنی نغ	زلیس مدهوش سکر زین نغمه شیک	ندارد از اله یارے رفتار	الهیا
نوا گوید قوام ساحرے ام	نی نقوسم چو بت من جرام	نوائی نغمه لبود از نقصها پاک	نباشد در نگار خوردنش پاک	
چنان در نغمه باشد دلپذیری	گر افسون ترنم دیو گیری	لب بر سازنه مغنی ادا کرد	که جشن شاه کام ما روا کرد	
بالغت همد گرا داده یاری	نواد ساز از صحبت سرائی	چنان از نغمهٔ دل مغنی زد	کمال اهمال کوس خرمے زد	مالکوس
کسے کو زین ترنم قوت جان کرد	زشادی یکی بنا مطربان کرد	باستغفار لذات ترانه	ترا کافی است این جشن شهانه	کافی

جهان شد زنده ز آهنگ تبیره ... گروه حالت موجی جان تیره
اگر دهلی نماید نغمه شاید ... نوای زین به اگره کی سرآید
چو منقار انگی زین جشن ترگرد ... ره احسن کرا بر نغمه سرکرد
بود در گلشن کلر هر بر لب ... سر و خارکن بابت در آن شب

حواشی ابیات دتر بفتحتین تار ساز دلیس بکسر دال مهمله و یای مجهول یعنی مانند پکو نام ملکیست که جواهر زاید و نسبت دهند الد بفتحتین سر گشته شدن پت ابهار که بر کاغذ و جامه دهند و نقوش از و حاصل آید اک بالمد عیب تک بالفتح با فارسی اسباب خانه تیره دهل و نقاره کرا بالفتح مرغ جبا هر چند جباری مرغ نوا سنج نیست اما مقصود مبالغه است یعنی شادی نوعی عام شد که جباری هم از پی این جشن منقار تر کرده در نوا سنجی در آمد خارکن نام شخصی که نوای خارکن باو منسوب است بابت منتسب کننده مشتق از بمنوت و اسماء پرده های فارسی دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و شش آوازه و سی لحن باربد نیز بیان کرده نوعی که بی ملاحظه معنی اسمی معانی ابیات تمام است چند بیت بر سبیل استشهاد آورده میشود +

دلت گر بر مقام عیش شد است ... ز تار ساز راه راست پیداست
باین لذت چو زاید آشنا شد ... نماز نیمگاه از وی قضا شد
بهار نغمه چون در دلبری شد ... لی از فیض نوا سرو سهی شد
کند سر پرده از عشرت فراگ ... چو معشوق مرقع دلربائی
مغنی نغمه چون باده آمیخت ... بجام باده گل صفهان بریخت
ز مطرب سر نوا در تمین است ... بمعنی گنج بادآورد این است

و فایده آوردن اسمای نغمات هندی و فارسی بکیفیت معهود در خاتمهٔ داستان بیان سمی نماید و میفرماید

اگر آن این گر این آن نداند ... بنظم من ز معنی در رساند
که تا بر سامعی گز نارسائی ... بموسیقی ندارد آشنائی
مغل باراگ هندی آشنا نیست ... بسحر فرس هندی آشنا نیست
جگر چون دانهٔ یاقوت سفتم ... که نام پرده ها در پرده گفتم
نگردد کز حسن صنعت آگاه ... ز حسن نظم گیرد خط دلخواه
درین دریا شنائی با نه بند ... تلاش دست و پای ما نه بیند

د میر احسن ایجاد تخلص که به تسویه نامه فرخ سیر مامور بود و معالی خان خطاب یافته قطعهٔ تاریخ سال ازدواج مبارک گفته بیتی از آن نوشته شد +

تاریخ

۱۱۲۷

ز باغ مهاراجه جسونت سنگه	مبارکوی دولت در آمد گلی

۱۱۲۷

بالجمله بعد چند سال در میان بادشاه و قطب الملک سید عبد الله خان عداوت و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیخان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که بعد ران روز بوقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بند و بست خود نموده مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند و بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در آنجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیدند و بر ترپولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخته محبوس نمودند و رفیع الدرجات بن شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند میرزا بیدل این تاریخ در غزل محمد فرخ سیر بنظم آورده +

تاریخ

دیدی که چه با شاه گرامی کردند ۞ صد جور و جفا ز راه خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود ۞ سادات بوی نمک حرامی کردند

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده ۞

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند ۞ از دست حکیم هرچه آمد کردند
القصه ز خرد نسخه تاریخ نوشت ۞ سادات دوا و هر چه باید کردند

و فرخ سیر دو ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانی سال مذکور بسبب ایمای قطب الملک در زندان بقتل رسید لاش او را در مقبره همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و عزلت فرخ سیر از راقم الحروف است بتعمیه ۞

تاریخ

سال جلوس و عزلت فرخ سیر ز عقل ۞ چون من سوال کردم اگفت نکته دان
یکبار است تشویش و گر بار نوزده ۞ از نام او بدر کن تاریخ او بدان

ایضاً

چو جوید کسی عزل و فرش بگو ۞ جدا رفت از اسم فرخ سیر

و عزیزی دیگر در عزلش یافته ۞ فاعتبروا یا اولوا الابصار جون فرخ سیر ایام سلطنت جهاندار شاه را نیز داخل سنه جلوس خود نموده بود چنانچه از تاریخ وفات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال و دو ماه و هفده یوم شده و از روز فتح یافتن بر جهاندار شاه صرف شش سال چهار ماه و بیست و دو روز مدت عمرش سی و سه سال و بعد وفات معلوم نیست اما بعضی کسان او را شاه شهید نوشته اند ۞

مسجد قطب الاقطاب ۞

این مسجد متصل درگاه خواجه قطب الدین بختیار کاکی است و سه درجه دارد درجه اول را که خام است خواجه موصوف بحین حیات خود تعمیر ساخته درجه دوم تعمیر کرده اسلام شاه است و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده ۞

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب ۞ خسرو فرخ سیر شاه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت در ره خوش اعتقاد ۞ مسجد زیبا بنا و مسجد گاه صواب
با سر روشن غیب هاتف گفت در گوش خرد ۞ سال تاریخ بنا این بیت رب مستجاب

شمس الدین محمد ابو برکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان فرخ سیر را مکحول ساخته مقید نمود سلطان رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گده که در آنجا محبوس بود بر آورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانید لیکن جمله کار فرمای در دست سادات بارهه بود و بیت سکه او این است ۞

بیت سکه

زد سکه بهند با هزاران برکات	شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

۱۱۳۱

بنشست بتخت چون رفیع الدرجات	کو لی بجرش سر ستید از برکات	پیر خردش چو دید با فر و شکوه	تاریخ امد لقب رفیع الدرجات

۱۱۳۱

ایضاً

۱۱۳۱

که ناگاه واضح رقم کرد و گفت	مبارک جلوس شهنشاه حق

۱۱۳۱

چون رفیع الدرجات مریض و نحیف الجثه و معتاد بکوکنار سے بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوزدهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورده و در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود

تاریخ وفاتش این است

تاریخ

۱۱۳۱

چون خان شهنشاه رفیع الدرجات	زد خیمه بسایه نهال طوبی	رضوان بدر بهشت اقدام کنان	گفتا خلد برین مقام و ماوا

۱۱۳

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر باینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت غیر از نام یکے از شاهزادگان تیموریه صورت نمے پذیرفت عافیت خواهان دیده برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت برادرش از محبس آورده بتاریخ بستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سی و یک هجری تاج شاهی بر سرش گذاشته و موسوم بشاهجهان ثانی نموده بتخت نشانیدند و بعد چندے امیر الامرا سید حسین علیخان بادشاه را همراه گرفته بر سر سلطان نیکوسیر ابن شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبرآباد نزارے متر سین و صفی خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بود متوجه شدند و قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان نیکوسیر را بدست آورده باز در محبس فرستاد میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده غرا در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت از ان قصیده معه تاریخ نوشته مے شود +

تاریخ

مژده ای دوستان که در عالم	نقد شد لیله بهار ارم	نونهال طرب بهار آمد	گلفشان گشت خاطر خرم
که امیر سر آمد امرا	کرد تسخیر قلعه اعظم	این ظفر از مواهب عظمی است	هر زمان واجب است ذکر نعم
پسر اکبر آنکه در افواه +	یافت نیکوسیر بعکس علم	بود در حصن اگره محبوس	همچو مفهوم ممتنع بعدم
داشت عیشے و کنج عافیتی	خاطر آسوده تر ز صید حرم	از مدر واشت ار شنید بندان	فتنه انگیخت در کمال عظم
خسرو دین پناه شاهجهان	آب و رنگ بهار فضل و کرم	بخشے الملک را اجازت داد	تا کشند لشکر ظفر پرچم
آن امیر جماعت امرا	چون حسین علی هژبر شیم	کرد نهضت بدولت از دهلی	فضل حق همعنان ظفر همدم
آمد و قلعه را محاصره کرد	همچو انگشت و حلقه خاتم	فتح قلعه بزور تیغ نمود	این چنین میکنند اهل همم

۱۱۳۱

کرد عبد الجلیل در تاریخ	قلعه اگره گرفت رقم

چون شاهجهان ثانی نیز بدستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت سه ماه و چند روز بمرض

اسهال بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبراباد از تخت شاهی بتخته تابوت نزول فرموده سر بالین خواب عدم نهاد لاش او را نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب تربت برادر او دفن کردند از انجا که فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدوله در عرصه هفت ماه درهمین سال که یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ ایشان را باین عنوان رقم نموده

تاریخ

۱۱۳۱ گردند سه بادشه بیکسال وفات ✤ فرخ سیر و دگر رفیع الدرجات ✤ بود سیم چو شد از جهان رفیع الدوله ✤ تاریخ فغان نوشته شد زین حرکات ۱۱۳۱

ابوالفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

بشب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری در نواحی دار السلطنه غزنی از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم او را از شاهجهان اباد که در انجا معه مادرش از هنگام وفات پدر خود جهان شاه و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبیداشته بتاریخ پانزدهم ذی قعده سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفده سالگی در اکبر آباد بر تخت شاهی نشانیده به محمد شاه موسوم ساختند تاریخ جلوس او ست

تاریخ

۱۱۳۱ شه کشورستانی روشن اختر انکه در عالم ✤ گواه آمد فروغ بخت را نام همایونش ✤ درین دم که گویم نظم تاریخش کلک زلف ✤ سر برآرائی جاه و دستانه سال تاریخ ✤ ۱۱۳۱

ایضاً

۱۱۳۱ بهر تاریخ جلوسش از خرد کردم سوال ✤ گفت آمد سایه حق آفتاب بحر و بر ✤ ۱۱۳۱

جشن جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه بعد گشته شدن سید حسین علیخان و قید شدن برادرش نواب عبد الله خان سرانجام یافته بود صرف برای ساعت نیک بود شخصی در صفت محمد شاه که هم ازان تاریخ این جلوس برمی آید گفته ✤

تاریخ

۱۱۳۲ روشن اختر بود اکنون ماه شد ✤ یوسف از زندان برآمد شاه شد ✤ ۱۱۳۲

اگرچه درین زمان اشرفیهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و بر هیچ یکی بیت سکه مرقوم نیست اما میگویند بیت سکه او بود ✤

بیت سکه

زفضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور ✤ درین عالم زده سکه ز مهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار فرمائی و اختیار سادات بارهه بود و عزل و نصب نیز بدست ایشان چنانچه حالا هم بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و ضبط و نسق ملک و مال باختیار خودها داشتند اما محمد شاه که بادشاهی عاقل و دانا بود این همه بیجا باکی ایشان را دیده خفیه رنجش خاطر داشت تا انکه بعد از چندی قابو یافته هر دو برادر بستر عدم خوابانید چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید ✤

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر شاه بصوبه داری اله آباد و حسین علی خان بصوبداری بهار سرفرازی داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود و از سعی ایشان بر جهاندار شاه غالب آمده و سید عبد الله خان بخلعت وزارت و خطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید حسین علیخان بخلعت امیر الامرائی ممتاز گردیده در عهد محمد شاه حسین علیخان که برادر خورد بود حسب اشاره محمد شاه در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب محمد امین خان بود بتاریخ بست و ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و سه اسیر گشته چند سال در محبس بود و اسیر شدن قطب الملک بدین نمط است که او بعد شهادت حسین علیخان برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان که بحراست دهلی قیام داشت نوشت که یکی از شاهزاده ها را از محبس بر آورده بر تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو سلطان رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند بتفاوت دو روز قطب الملک نیز بشاهجهان آباد رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد شاهی و وقوع جنگ صعب قطب الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را از فیل خود گرفت و پیش بادشاه آورد بادشاه جان بخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله محمد امین خان لاش او را در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون است و قبر قطب الملک در شاهجهان آباد زیارتگاه خلق است آثار او نهر مهیر گنج واقع شاهجهان آباد که از بی آبی حکم کربلا داشت و قطب الملک در زمان فرخ سیر در سنه هزار و یکصد و بست و هفت هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورد و آن خطه را بوفور آب احیا نمود و میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفته +

تاریخ نهر مهیر گنج

بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان	نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم
١١٣٠ بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت	نهر قطب الملک شد بحر احسان و کرم +

بالجمله بعد برهم خوردن دولت سادات مردم دو فرقه شدند جمعی ایشان را به نیکی یاد میکردند و گروهی به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و حسین یکی بزهر و دیگری بخنجر شهید شدند الا همین فرق شد که برادر خورد اول و بعد از او برادر بزرگ بشهادت رسیدند و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علیخان صالحی بخواب دید که سید الشهدا امام حسین با حسین علیخان خطاب میکنند و میگویند + بلغ وعدک + و + غلب عدوک + یعنی رسید وعده تو و غالب شد دشمن تو چون بعد شهادت حسین علیخان حساب کردند هر یک فقره تاریخ بود با صنعت تقلیب یعنی بلغ وعدک را اگر قلب کنند غلب عدوک گردد پس در بلغ وعدک یک تاریخ است و در غلب عدوک تاریخ دیگر و چون که یکماه و چند روز

۱۱۳۲
بعد از این واقعه سال دیگر شروع گردید چنانچه عزیزی دیگر تاریخ شهادت او در عبارت محرم حسین تازه شد یافته
میر عبد الجلیل بلگرامی که واسطی تخلص در شهادت حسین علیخان این قصیده بست و پنج بیت که هم مرثیه و هم تاریخ

تاریخ

آثار کربلاست عیان از حسین هند — زد جوش خون اهل نبی از زمین هند
تنها نیست زین معامله برابن عرب — در خون گریه سرخ شده است آستین هند
هانا چنین مصیبت عظمی ندیده است — دیدیم داستان شهور و سنین هند
ماهی و آب می تپد و مرغ در هوا — از شیون عظیم امیر مهین هند
رستم نشان حسین علیخان شهید شد — از خنجری که بود نهان در کمین هند
دریا دلی که بود ز ابر عطا تیش — شادابی بهار بهشت برین هند
منقاد او شده ز ان کشوری دگر — کز داغ ضبط کرد گلستان برین هند
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه — افتاد تا ز خاتم دوران نگین هند
دل چاک چاک گشت جگر داغ داغ شد — این غم که گشت زهر از و انگبین هند
از دست ابن ملجم ثانی شهید شد — گوئی ز کوفه است گل ماهمین هند
ای دوستان آل و محبان اهل بیت — غمگین شوید بهر حسین حزین هند
از کلک من به مرثیه سید شهید — این چند بیت ریخت چو در ثمین
سال شهادتش قلم واسطی نوشت

شد ماتم حسین علی تازه در جهان — سادات گشته اند مصیبت نشین هند
گیتی چرا سیاه نگردد ز دود غم — خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
از داغ دل زنند چراغان تشک خون — این است نوبهار گل آتشین هند
فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی — کز روی فخر بود بدانش یمین هند
تیغش به روز معرکه خصم تیره بخت — چون برق تیغ شگافت صف آهنین هند
از مهر بر فلک زده عالی جناب او — در زرنگار حادثه حصن حصین هند
شد از شهادتش تن بی روح گشته است — یعنی که بود او نفس واپسین هند
گردون ز اختران همه تن تیشک گشت — در عشق ماتم رکن رکین هند
آن صفدری که از قلم تیغ بارها — تحریر کرد نسخه فتح مبین هند
تا کربلا و تا نجف و تا مدینه رفت — سیلاب خون دیده و آه آتشین هند
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود — بیز رغم این جماعه منصوبه بین هند
رضوان حق چو سرو قرین فرح ۱۱۳۲ — تا هست حسن شیر بگیتی قرین هند
۱۱۳۲ قتل حسین کرد یزید لعین هند

۱۱۳۳ و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علیخان و اسیر شدن قطب الملک عبد الله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله
ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز یعنی در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سه هجری وفات نمود :. محمد امین خان
هم مرد تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور رسیده بود از ترکان دو غلاب است حید کلا النقش میر حید
تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروای کشمیر هم رسیده و از
جهت میر شمشیری انها را امیر میگفتند +

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبد الباسط امیتهوی که در تاریخ گوئی از اقران
روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ ازان برمی آید یعنی سوای دو تاریخ
صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حرف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه
ان بگیرند جدا جدا تاریخی استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرعه اول و حروف غیر منقوطه مصرعه ثانی جمع نمایند
و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی بگیرند نیز همان تاریخ برآید با وجود این قدر اجتماع صنایع
در دایره حساب لی کسر واقع میشود یعنی در خانه های دایره کلمات شعر مسلم نوشته میشود اصلا کسری نمی افتد بیت موزون است

تاریخ

رحلت او چو جنان کرده سه والا ایمن | سال سی و دو با الف و صد از هجری نبی است

میر عبد الواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی نیز تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و جواهر زواهر بی مشقت اندیشه می سفت نسخه مسمی شکرستان خیال مشتمل بنظم و نثر در وصف حلویات بدستور دیوان مرتب دارد در ایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت موضع راهون از اعمال دار السلطنت لاهور می پرداخت او را با زمینداران آن نواحی جنگ رو نمود و میر عبد الواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دویم محرم روز جمعه سنه اربع و ثلثین و مایة و الف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت او قطعه نظم کرده و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه بر آورده +

تاریخ

میر عبد الواحد شیرین سخن | از زبانش آب حیوان میچکید
والد او حاکم راهون شد | در رکابش جنت آن جانب کشید
با زمینداران کافر رزم کرد | از شهادت جرعه صافی چشید
سید والا گهر صاحب هنر | تا نثر بالنظم و نثر او رسید
خطه پنجاب را از مقدمش | آبروی تازه آمد پدید
در سخن واحد تخلص مینمود | لفظ ذوقی هم تخلص برگزید
۱۱۳۵
چونکه واحد رفت سال رحلتش | کلک چوبین زد رقم ذوقی شهید ۱۱۳۴

مسجد سنهری

این مسجد خشتی ست از نواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر ساخته بروج این عمارت طلائی ست ازان سبب بسنهری مسجد مشهور گردیده و در جوار کوتوالی چبوتره واقع است و بر پیشانی آن مسجد این تاریخ مرقوم ست +

تاریخ

بعهد پادشاه هفت کشور | سلیمان فر محمد شاه داور
خدا یا نیست ملک از روی احسان | بنام روشن الدوله ظفر خان
بنا در شاه جهان که آن قطب آفاق | شد این مسجد بزینت در جهان طاق
۱۱۳۴
تاریخش ز هجرت تا شمار است | هزار و یکصد و سی و چهار است ۱۱۳۴

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی ست اما بروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود در بازار دریبه شاهجهان آباد واقع است بر پیشانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش ست +

تاریخ

در زمان شه خورشید سریر | ظل حق ماه زمین شاه زمان
شرف الدوله بنا فرموده | مسجد و مدرسه عالیشان
ناصر الدین که محمد شاه است | تیغ او کفر شکن در دوران
این دو بیت الشرف علم و عمل | همچو سعدین فلک کرده قران
بسال تاریخ بنا گفت خرد | ۱۱۳۵ قبله حج ارادت کیشان ۱۱۳۵

ستاره دم دار

در سیر المتاخرین مرقوم ست که در نصف آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری در زمان

محمد شاه بادشاه دهلی ستاره دو ذنب در کواکب برج دلو نمودار شده قریب دوازده روز ظاهر مانده بعد ازان مخفی گشت و همدرین ماه لیسر کلان بادشاه انتقال نمود فقط و در کتب اهل فرنگ نیز مرقوم است که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و بست و سه عیسوی نمودار گشته بود +

اعظم الدین خان

خلف نواب جان نثار خان از عارضه تپ و سرخه بیمار بود چون در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری ازان عارضه شفا یافت منشی رنچهور داس مصنف قالی الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا باسم تهنیه گفته گذرانید و مورد انعام و اکرام گردید +

تاریخ

هزار شکر بدرگاه خالق الانام / که یافت نقد شفا صاحب ذوی الاکرام
بلند طالع او اوج کوکب اقبال / خجسته خصلت و مورد سعادت تام
جناب زبدهٔ عالم اعظم الدین خان / که جانست قائم ازو چون بجان اجسام
حکیم عقل تپ سرخه دور کرده بگفت ۱۱۴۷
ز سال صحت آن نوبهار باغ حیات / سوال کرد ز رسایی دل خواص و عوام
شفای اعظم باد القای عمر دوام ۱۱۴۴

یعنی اگر عدد عبارت تپ سرخه از عدد مصرعه آخر دور کرده شود تاریخ شفا استخراج یابد +

مسجد روشن الدوله

این مسجد که بسیار نفیس و لطیف است از سر تا پا طلائی بود نواب روشن الدوله در عهد محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار یکصد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته در جوار موضع فاصله واره در شاهجهان آباد واقع است و این همان مسجد است که نادر شاه بالای آن نشسته حکم قتل عام داده بود بر پیشانی اش این چند اشعار با تاریخ مرقوم اند +

تاریخ

شکر حق کز پی فیض سعد عرفان پناه / شاه بهیکه آن مرشد کامل و آگاه دستگاه
روشن الدوله ظفر خان صاحب جود و کرم / کرد تعمیر طلائی مسجد عرش اشتباه
حوض صفا او نشان از چشمه کوثر دهد / هر که از آبش وضو سازد شود پاک از گناه
در زمان شاه سکندر شان جمشید قدر / سعد ... گستر محمد شاه غازی بادشاه
مسجدی کاندر صفا صحن قدس ... همان / کرده از شمع ... مهر جا در تب نگاه
سال تاریخش رسا یافت از الهام غیب / مسجد چون بیت اقصی مهبط انوار اله ۱۱۳۷

شاه مردان

عمارتی است در دهلی در اینجا نشان قدم بر سنگی ساخته اند و میگویند که این نشان قدم امیر المومنین علی ابن ابیطالب است و آن نقش پا را در حوض سنگ مرمر نصب نموده اند و بر گرد آن این بیت خواجه حافظ منقوش ساخته اند +

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود / سالها سجده صاحب نظران خواهد بود ۱۱۳۷

سنه ۱۱۳۷ هجری و درین مکان در هر ماه بتاریخ هفتم مسلمانان برای زیارت میروند و از دحام کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت احاطه پخته دارد و بر دروازه شمالی آن که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است + قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها + سنه ۱۱۶۲ در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحبه زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب لیسر برای

خاکسار لطف علیخان تعمیر یافته و مجلس خانه و مسجد و حوض در یک سال مرتب شد +

میر عبد الجلیل الحسنی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی است در سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری بارادهٔ معاش از بلگرام بدکن شتافت و عالمگیر بادشاه اورا منصب عنایت عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقایع نویسی گجرات شاه دولا مرحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد +

تاریخ

1112 از جناب خلافت عطا شد · بدو بکرم خدمتی عیش افزا · خرد گفت تاریخ تفویض خدمت · وقایع نگاری گجرات زیبا[1114]

و میر غلام علی آزاد می‌نویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو عنایت شد و تا مدت دراز خدمت را بدیانت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از نیرنگیهای قدرت الهی در پرگنه جنوبی از اعمال بهکر ریزهای نبات بقدر ژاله خورد از ابر بارید و کام مردمان عاملی را شیرین گردانید درین سانحه رباعی انشا کرده در فرد وقایع بعرض بارگاه خلافت داشت + +

فرد

فرخ سیر آن خجسته بابرکات · چرخ از ادب او شده شیرین حرکات · در سند بیمن عهد عشرت مهدش · بارید سحاب زیره قند و نبات

میر جمله سمرقندی که دران زمان راتق و فاتق مهمات سلطنت بود بمجرد ملاحظهٔ فرد وقایع بی آنکه حکم بتحقیق کند حمل بر خلاف واقع نموده در اوایل سنه هزار و یکصد و بیست و شش هجری اورا معزول ساخت چون آینده بشاهجهان آباد آمد چندی بدربار امیر الامرا سید حسین علیخان آمد و رفت میکرد روزی در مجلس نواب ذکر رباعی مذکور بمیان آمد رباعی را خوانده تمام روداد را عرض کرد نواب رباعی را پسند کرده برادر خود قطب الملک نمود و گفت که این مقدمه قابل عرض معلی است او بدربار رفته فرد رباعی بحضرت ظل سبحانی واداند بادشاه بسیار پسند کرده آفرین و تحسین نمودند نواب عرض کرد که باعث تغیر قائل همین رباعی است بادشاه تعجب کرده فرمودند که بدستور بخدمات سابق بحال فرمودیم و شیخ محمد حنیف الحسنی وقایع نگار پرگنه مذکور که مردی بزرگ بود و طبع موزون داشت نیز درین باب دو بیت گفته در فرد وقایع درج کرده بود +

فرد

چو فرخ سیر بادشاه جهان	بیاراست گیتی چو باغ جنان	بجشن همایون جلوسش تمام	نثار شکر کرد از آسمان

دریذگام که میر موصوف معزول شده در شاهجهان آباد متوقف بود در خانه امیر الامرا مذکور در ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و بیست و شش پسری متولد شده بود تاریخ در عربی و فارسی و هندی گفته از نظر نواب گذرانید

در عربی

1126 قال امیر الامرا النعمة	و هی قدوم الولد المستنیر[1126]	ارخ فی ذلک عبد الجلیل	اسبغه الله لعمر کبیر[1126]

در فارسی

گلی شگفت بگلزار خاندان حسین · زمانه شد بدوام بقاء او ضامن +

۱۱۲۶

فرشته امین گفته چو گفتم این تاریخ ‌‌ هزار سال شود عمر این گل آمین +

در هندی

۱۱۲۶

پنسر جنم سنیت کهون بس حسین بهیت ‌ چیر جیو جگ جل سدا یه سپر گل دیپ

در تاریخ ولادت سید وقار محمد ساخته وے پسر سید محمد روشن که در سنه هزار و یکصد و بست و شش او قوع آمده گفته +

تاریخ

حق تعالی به محمد روشن ‌ پسرے داد سعادت میلاد ‌ سال تاریخ چو جستم زخرد ‌ گفت از چشم بد دور روشن باد و ولادت میر عبد الجلیل سنه دهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک دست داده و انتقال او شب پنجشنبه بست و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجرے در شاهجهان آباد واقع شده نعش او حسب الوصیت در بلگرام نقل کرده در قدم والد بزرگوارش سید احمد دفن ساختند میر غلام علے آزاد + کریمه للذین احسنوا الحسنی و زیاده + تاریخ یافته و در تفسیر بیضاوے گوید + الحسنی الجنة والزیاده هو اللقاء + و نیز دو تاریخ پیر کار فلک شید و تاریخ لا تعد ولا تحصے بر گرد نقش دایره نیست +

نوٹ: نقشه دائره [illegible]

طریق استخراج تاریخ ازین دایره چنین است که از خانه هاے چهارده گانه سر خانه را که خواهند مبدا قرار دهند و سر عدد و یکه بخاطر رسد شمار نمایند سواے واحد و چهارده و اضعاف شان اول و اقرب و بهر خانه که شمار تمام شود عدد شش بگیرند پس عدد و یکه بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد بار خانه منتهے را مبدا گردانیده تعداد نمایند مرة بعد اخرے و دورة بعد دورة تا آنکه منتهی مبداء اصل گردد اکنون مقدار عدد شش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود و اگر زوج باشد خانه ما بعد منتهے را مبدا کردانند و بهمین نمط شمار میکرده شود تا آنکه منتهے خانه ماقبل مبداء اصل گردد و پس دستور مجموعه اعداد حاصله تاریخ شود و مخفے نماند که مراد از اضعاف در اعداد مستثنی مثل شش و فقط عدا باشد و اطلاق ضعف از روے لغت بر شش مثل فقط عدا آمده است بر خلاف مصطلح علماے حساب فی القاموس الضعف مالکه المثل اسے یا مزاد و یقال لک ضعفه یریدون مثلیه و ثلاثه امثاله لانه زیاده

غیر مخصوص

مرزا عبد الغنی کشمیرے

تخلص او قبول است فاضلے ممتاز بود و سخن سنج معنی نواز در شاهجهان آباد بسر مے برد در سنه هزار و یکصد

ونه هجرے بپیانه هستے او لبریز گردید موسخے تاریخ وفات او ازین مصرعه برآورده

گنج معنی بود کرد افلاک در زیر زمین ۱۱۵۹

باغ ناظر روزافزون

این باغ در عهد محمد شاه بادشاه شاید که بسال یکهزار و یکصد و سے ونه هجرے تعمیر یافته باغ مذکور متصل روضه قطب در شاهجهان آباد واقع است دگرداگرد ان چار دیوارے ساخته اند و مکانات خوب اندر ولش بنا نموده بر دروازه باغ این تاریخ منقوش است

تاریخ

به فرمان محمد شاه عادل	که بر فرقش بود تاج تبارک	بنای گلشنی در قطب گردید	که گلهایش زند رضوان تبارک
بود سرسبز دایم روزافزون	بحق سورهٔ صاد و تبارک	پی تاریخ سالش گفت هاتف	خدایاری بود بالبه مبارک ۱۱۵۹

شیخ سعد الله دهلوی

تخلص او گلشن است از فقرائے شعرا بود و مرید شاه گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرهندی بود باین مناسبت گلشن تخلص میکرد و اسلام خان که بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیده از اجداد او ست در شاهجهان آباد بست یکم جمادے الاول سنه هزار و یکصد و چهل و یک فوت شد از وست

گفتم شهید تیغ تغافل کشیدنت	جانم ز دست بر د غزالانه دیدنت

فخر المساجد

این مسجد را فخر النسا بیگم بیوه نواب شجاعت خان بعد انتقال شوهر در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجرے تعمیر ساخته در شاهجهان آباد قریب کشمیرے بازار واقع است بر دروازه بیرونے این عمارت فخر المساجد منقوش است و بر پیشانے مسجد این اشعار رقوم

خان دین پرور شجاعت خان بجنت یافت جا	با رهنمائی حق تعالی از طفیل مرتضی
صدر خاتونان کنیز فاطمه فخر جهان ۱۱۴۱	یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت الله الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس ابن میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاهد بلگرامے است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در ماهره از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شده دران مقام رفته سکونت اختیار کرد و در عاشوره سنه هزار و یکصد و چهل و دو هجرے فوت کرد آزاد تاریخ او یافته

تاریخ

بیدار دلے رفت سوے محفل قدس	بر بست ز جهان محمل قدسی	تاریخ وصال او خرد کرد رقم	صاحب برکات واصل منزل قدس ۱۱۴۲

شیخ الله یار بن شیخ عبد السبحان

یکے از ملازمان خیر سگالان نواب مبارز الملک سربلند خان صوبه دار گجرات بود در عهد بادشاه فرخ سیر منصب ششهزارے و خطاب رستم زمان خان سرفرازے یافته در معرکه که با راجه ابهی سنگه مارواڑے

بن راجه اجیت سنگه که از بادشاه بصوبه داری گجرات احمدآباد سرفرازی داشت واقع شده بود بتاریخ ... روز دو شنبه آخر بیست سات سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری شهادت یافت شیخ روح الامین خان بلگرامی تاریخ او گفته

تاریخ

صف شکن شیخ الله یار که در رزم نبرد ... رز دار هیبت او رستم و زال و بهرام ⁂
بارها پیش قدم رانده چو ... ... بارها از بروز بر کرد صف از صام ⁂
تا به گجرات بهمراهی نواب جلیل ... آن رفیع القدر رسید اولاد امام ⁂
سربلندی و مبارز ملکی کز هیبتش ... ترک کردند هوا و آن بپرستش اصنام ⁂
یا ابهی سنگه تعین آمده جنگی به میان ... کاین چنین رزم ندید و نشنیدست انام ⁂
شیخ خود را برساند لقب مقهور ... معرکه کرد که مریخ برو کرد سلام ⁂
آخر الامر بدریاسی و غا غوطه بزده ... حور و غلمان لب برش نو رفشاند از اکرام ⁂
اسم مردانگی در رسم جوان مردی را ... کرد تعلیم بمردان چو معلم تعلام ⁂
پاس دین داری و پاس نمک این سردو نسق ... سخت ناقص شده بود که او کرد تمام ⁂
من بفکر سنه و تاریخ بصد سوز و الم ... با دل خویش بدم در سد کلمه کلام ⁂
ناگهان هاتفی از ور د کشید آه و بگفت ... آبرو داد الله یار بلشکر اسلام ⁂ ۱۱۴۳

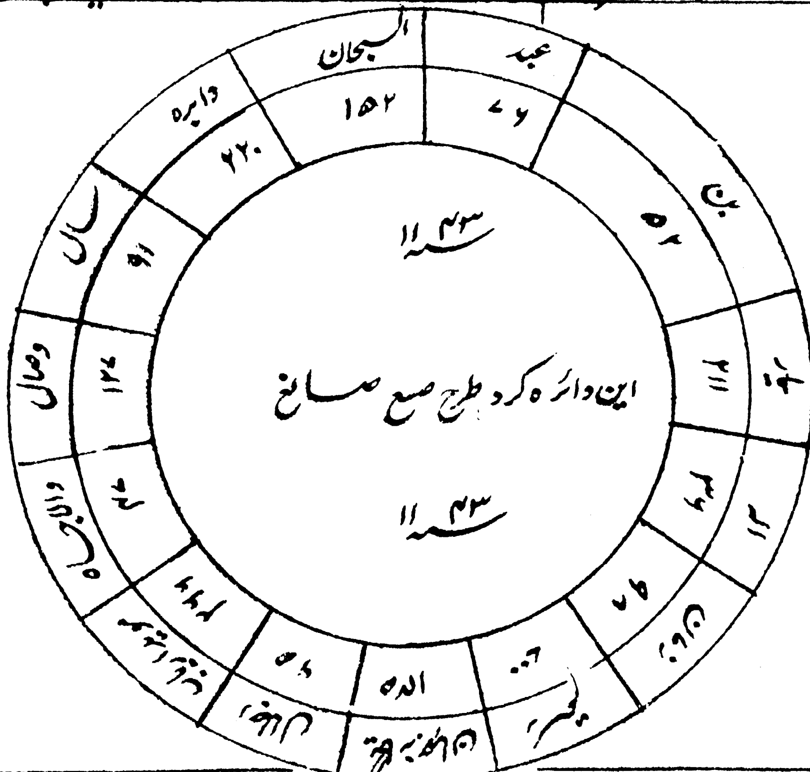
و غلام حسین تمین بیت آخر را تبدیل داده دایره تصنیف اخذ نموده که از آن تاریخ شهادت او استخراج می یابد

بیت و دایره اینست

ه

ناگهان هاتف غیب از سر اعلام بگفت	خبری داده الله یار لفوج اسلام ⁂

۱۱۴۲ ۱۱۴۳



ترکیب استخراج تاریخ ازین دایره آنست که یک خانه ازین خانه های چهارده گانه را هر که باشد اصل فرض نموده آغاز شمار از طرف راست یا از طرف چپ بدور دایره مرة بعد اخرى نماید بدین طریق که عدد شمار طاق چنانچه سه یا پنج و مثل آن منتهاے او را عدد مطلوب گرفته تمام منتهاے منتهی مبداء شمار پیش میکرده باشند تا آنکه مبداء اول برسد پس مجموعه عدد گرفته شده تاریخ بود اگر جفت است مثلاً دو و چهار منتها او را عدد مقصود گرفته از خانه متصل وے مبداء شمار پیش میکرده باشند تا که خانه سابق بر مبداء اول برسد پس آنهمه عدد تاریخ شود بهمین طریق تا بجد شمار هر عدد یکه بخاطر آید شمار نماید و شمار یک و چهارده و پانزده و در اضعاف چهارده و بیست و هفت و از نهایات ند همه مستثنی است

نواب جان نثار خان

خواهر او بحباله نکاح نواب قمر الدین خان وزیر بود بحکله داری کوړا و کړا سرفرازی داشت در سنه یکهزار و یکصد و چهل و چهار از دست مردمان اراړ و کیچر که رمبدار کوړا بود کشته شد تاریخ شهادت نواب مذکور رنجور دایم کاتهه که یکی از ملازمان او بود بنظم آورده

تاریخ

دریغ افسوس و آه ای چرخ کجباز — نمیدانم نواب چه کین بود
چه گویم از بزرگی و کمالش — همانا با ملایک همقرین بود
قضا را با چنان افواج سنگین — که اکثر سکنه این سرزمین بود
شهادت یافت در جنگ از دغاها — چگویم شرح آن مجمل همین بود
چنان شمشیر زد در وقت پیکار — که دشمن را زبان آفرین بود
یکی گوید بنا بستی چنان کرد — دگر گوید که ته سر تن این بود ١١٤٤
نه این فهمد نه او سر الهی — که انها سر نوشت اولین بود
پی تاریخ سال این مصیبت — خرد گفتا قضای حق چنین بود ١١٤٤

شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله آله آبادی

برادرزادهٔ حقیقی و داماد و سجاده نشین شیخ افضل اله آبادی است بحر مواج علم شریعت و طریقت بود کتب و رسائل کثیره تصنیف نموده و بشب دوشنبه یازدهم جمادی الاول سنه اربع و اربعین و مائة و الف در جوار رحمت آسود + لقد رضی + تاریخ وفات اوست مرقد او در پهلوی قبر شیخ افضل است بعد او پسرش شیخ محمد ناصر متخلص بفضلی بر مسند ارشاد نشست

تاریخ شاذ و نادر

میر غلام علی آزاد نقل کرده که وقتی که در ملک سند اقامت داشتم تاریخ طوسی شخصی مطابق سنه ست و اربعین و مائة و الف این مصرعه یافتم + مبارک باشد و باشد مبارک + بعد ازین عطف عنان بکشور هند دست داد و در سنه خمسین و مائة و الف احرام حرمین مکرمین بر بستم و وارد بندر سورت شدم در انجا با میرزا محمد حسین بیخود ملاقات اتفاق افتاد و بتقریبی گفت تاریخ طوسی شخصی مصرعه یافتم و همان مصرعه خواند بعد ادراک زیارت حرمین رخت سفر بدیار دکن کشیدم شبی با نواب مؤتمن الدوله سالار جنگ بهادر در وقت صوبه داری اورنگ آباد صحبت شعر اتفاق افتاد گفت تاریخ تولد مولودی مبارک علی نام مصرعه یافتم و همان مصرعه بر زبان آورد و فرمود که عجب اتفاق است که یک مصرعه سه شخص را تواردا افتاد و هر سه شخص از هم بر مرحله دور دست یکی

در ملک سند و سیصد و در ملک گجرات سیوسی و در ملک دکن و بنا بر آنکه نام مولود مبارک علی است تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص به یکتا

از نژاد قوم برلاس است پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و ٹھٹه و ملتان رسیده و آخر بالعوجداری غزنی قناعت نموده و احمد یار خان در آخر عهد عالمگیر صوبه دار ٹھٹه شد اقسام شعر بقدرت میگفت و شعر منعدد دارد و وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص من است تخلص مرا این وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا شدیم بلکه دوتا شدیم و قرار داد که باهم غزلی طرح کنیم هر که خوب گوید تخلص از و باشد پس خان مذکور زمانی و مکانی تعین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم آورد و غزلی که طرح کرده بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری درست کرد و بمهر و دستخط حضار سخن سنج وزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد بیت برین معنی گواهم آفرین ما + که احمد یار خان یکتاست یکتا + دیگری این مصرعه ثبت نمود مصرعه گوهر یکتاست احمد یار خان + و مطلع غزل مذکور این بیت است تا خطش طرح جهانگیری و کاوسی ریخت + سکه زنگ چو روی بسر روسی ریخت + وفاتش به بست سیوم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خوشاب از اعمال لاهور واقع شده میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشید و یک عدد زیاده را بحسن تعمیه آورد

تاریخ

۱۱۴۷ خان والا رتبه احمد یار خان / کرد از معموره گیتی سفر
ذات او آئینه خلق عظیم / ماتم او ساخت و لهار او دو نیم
در فنون فضل یکتائی از آن / چونکه یکتا رفت شد تاریخ او
زاده افکار او در یتیم / ۱۱۴۷ / جای احمد یار خان بزم نعیم

مولوی سید عبد الغنی الحسینی

در سنه نهم جلوس محمد شاه و بصوبه داری شجاع الدین محمد خان نایب نواب علیوردی خان بتاریخ سیوم جمادی الثانی روز یکشنبه سنه هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در بنگاله وفات نموده و تاریخ وفاتش بر سم تعمیه خارجی است

تاریخ

۱۱۴۷ سر کاذبان کمالش ببرا / ۱۱۶۷ ۲۰ / لیس انکاه شما عبد الغنی

۱۱۴۷ یعنی عدد حرف کاف را از عدد عبد الغنی بدر کرده شود تاریخ برآید و تاریخ دیگر مولای غنی است

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص بشهرت

از شعرای راست اندیشه و اطبای صداقت پیشه بود اصلش عرب است و در ایران نشو و نما یافته آخر در هند آمده و در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بعنوان طبابت نوکر شد و در عهد شاه عالم بهادر شاه باعزاز و

احترام بسر برد و در زمان محمد فرخ سیر بخطاب حکیم الممالک سربلندی یافت و در عصر محمد شاه احترام بیت الله بست و بعد ادای مناسک حج معاودت نمود وفاتش در شاهجهان آباد در ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مائه و الف اتفاق افتاد آزاد تاریخ او گفته

تاریخ

بی نظیر زمانه شیخ حسین	گوی سبقت ز نکته سنجان برد	هاتفی از برای رحلت او	سال تاریخ گفت شهرت مرد ۱۱۴۹

1149

میر محمد افضل اله آبادی ثابت تخلص

نبیره اسلام خان جوشی سفید دستی است که والا تخلص داشت در اکتساب متداولات علمی حاصل ملکه افضل و در اقتضای محاورات فارسی کامل بل اکمل بود در شاهجهان آباد بسر می برد و آخر دوازدهم ربیع الاول سنه خمسین و مائه و الف درگذشت تاریخ فوت او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

ثابت گرد سخن ز استان برد	درهای ثمین برشته نظم سپرد	از پیر خرد سال وفاتش جستم	فرمود بروز رحلت احمد مرد ۱۱۵۰

1150

نواب سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد که نام ایشان خواجه عبدالکریم بود بخواجه عبیدالله احرار و از طرف والده بقطب عالم مخدوم اعظم که سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن مولد عبدالصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه والد بسمرقند رفته نشو و نما و کسب علم در آنجا کرده بعد فوت پدر با سبحان قلیخان پادشاه توران روشناسی بهم رسانیده آمد و رفت بدربار می نمودند و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند که از خدمات عمده توران است فایز بودند بحسب قسمت در عهد عالمگیر پادشاه وارد هندوستان گردیده در اول ملازمت بمنصب شش صدی فایز شدند و بعد چندی بمنصب هزار پانصدی و بخطاب عبدالصمد خان ممتاز گشتند و در عهد جهاندار شاه جنگ برادرانش تردد های رستمانه بجا آورده بعد فتح بمنصب هفت هزاری و خطاب عالی جنگ معزز شده و پسر ایشان ذکریا خان بمنصب پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری لاهور مامور گردیده عازم الصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب گردیدند و در زمان محمد شاه پادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور و خطاب اعز الدوله هژبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یکسال پیش از آمدن نادر شاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه فوت شد
یک تاریخ او اینست

تاریخ

۱۱۵۰
زسی وصل عبدالصمد خان بجو

تاریخ دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه داری لاهور ممتاز گردیده ✣ ✣ ✣ 1150

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاطی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رود خانه مسمی

بهاندا وکهنه جو رسیے واقع شده در ایام برشکال بهناسئے مهاندا قریب بدو کروه وعرض دریاے کهنه جو رسیے بقدر نصف آن خواهد بود و آن قلعه برکنار مهاندا واقع و دو حصار قریب بسه کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ درکمال استحکام و رزانت بنا یافته و فاصله میان شهر کتک و قلعه قریب بدو کروه ست و خندقے عریض بر اطراف قلعه ست که نهنگان داران سے مانند و این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سه هجرے مفتوح ساخته و از ان وقت بعمل سرکار کمپنی ست درین ایام آن قلعه رو بانهدام دارد تاریخے که بر یکے از دروازه هاسے آن قلعه مرقوم ست چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام موهن سنگه پسر رکهنیر سنگه که حکومت آن قلعه داشت ان دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجرے تعمیر ساخته و تاریخ مذکوره را بران دروازه مرقوم نموده تاریخ اینست

تاریخ

زحشمت و شوکت که کهیر نامے		خراج اقالیم گیرد دوامے	خوشا کنور موهن سنگه بهادر		زبانش بود معدن جود کامے
چو شمشیر گر دگنه کا نزا رسے		به بشتش چه پتیم چه راجه سامے	زحلمش قلعه ز افغان ایام		پی تعمیر خوش باره بهائی تمامے
کند سنج دروازه بالای قلعه		همین فکر میداشت هر صبح و شامے	قلاعه آهنی بر خندق نهنگان		زهر ملک عدوانش دوامے
جهاندیده داروغه ساکن کڑا		مورخ علی رضا اهتمامے	زالف بیر پرسید تاریخ گفتا		١١٥٠ که کهنا تهه دروازه قایم مدامے

١١٥٠

میر طفیل محمد بلگرامی

تاریخ بست چهارم ذی الحجه سنه احدے و خمسین و مائه و الف در بلگرام رحلت نموده و بر وفق وصیت در باغ محمود متصل مرقد علامه مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامے مدفون گردیده و میر غلام علی آزاد که شاگرد او بود این تاریخ گفته

تاریخ

١١٥١

افسوس کز آفتاب معنی		از حلقه آسمان برون رفت	تاریخ وصال او خرد گفت		١١٥١ علامه از جهان برون رفت

ذکر نادر شاه بادشاه ایران و آمدن او و تسخیر هندوستان

چون نادر شاه در عهد محمد شاه بادشاه در هند آمده بود لهذا ضرور شد که شمه از حالات او درین مقام ترقیم یابد در تواریخ مرقوم ست که چون در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجرے محمود شاه پسر میر اویس خان قندهارے که از افاغنه قندهار بود در اصفهان آمده شاه حسین صفوے ابن شاه سلیمان صفوے را محصور کرد و او را بدست آورده مقید ساخت و بر عراق عجم مستولے گشت قریب سه سال بر وساده سلطنت نشست اکثر بلاد ایران را بتصرف خود آورد و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر بقتل رسانید سواے شاه حسین که او را امان جان داده بود بقتل آورد و درین ایام ملک محمود سیستانے والے ملک نیمروز نیز نظر بر استیلاے محمود شاه و محبوس شدن شاه حسین و برهم خوردگے محالات و معمور هاسے خراسان وغیره در مشهد آمده بر مسند فرمانروائے متمکن گردیده و بر اکثر بلاد خراسان که در تصرف عمال محمود شاه نبود تصرف خود آورد و چون محمود شاه قندهارے این جهان را پدرود نمود اشرف خان که ابن عم او بود والے ملک و مال شده شروع بداد گری و رعیت پرورے نمود و میرزا مهدے کوکب تخلص برآسکه او این بیت گفت

بیت سکه

باشرفی آمد سکه زان جناب پدید | اشرف از سکه اشرف بآفتاب رسید

بالجمله بعد چندے افواج رومے بر سر روسے آمده خواستند که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص ساخته پیش
خداوندگار روم برند اشرف خان بنابر مصلحت وقت شاه بیگناه را بقتل آورده با روميان طرح مصالحه انداخت
شاه طهماسپ ثانی پسر شاه سلطان حسین که پیش از غلبه محمود شاه از اصفهان برآمده در اطراف مازندران بفقر
داشتند بنابر عرضداشت نادر قلی بیگ که مدتی بشیوه قزاقی و راهزنی پیش گرفته بتاخت و تاراج مشغول بود
و دایم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت متوجه خراسان شد و بعد محاربات ملک محمود سیستانی
را مستاصل ساخته متصرف بلاد مقبوضه او شد اشرف خان از استماع خبر استقلال شاه طهماسپ اندیشه ناک
شده با عساکر موفوره از اصفهان حرکت نموده رو بخراسان آورد شاه طهماسپ نادر قلی بیگ را همراه گرفته
در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و چهل و دو بعزم از مشهد کوچ نموده متوجه اصفهان شد و بعد از محاربات اشرف افغان
تاب مقاومت در خود ندیده راه گریز پیش نهاد چنانچه بعد از هفت سال دولت دیگر رسلطنت ایران باز
بخاندان صفویه منتقل شد و نادر قلی بیگ بخطاب طهماسپ قلی خان مفتخر گردیده و در آخر سنه یکهزار و یکصد و
چهل و هشت طهماسپ شاه را مقید ساخته خود بادشاه ایران شد در هنگام کمال تسلط او را خان بزرگ میگفتند
چنانچه طهماسپ خان جلایر که وکیلش بود در مهر خود این بیت سجع کنده بود

سجع

تا خان بزرگ در جهان است | طهماسپ دلیل کائنات است

بالجمله بعد تغیر و تبدیل نمودن سکه روسی درهم و دینار را بانطرف باسم بلده دار الضرب و طرف دیگر الخیر فیما وقع
که تاریخ این سانحه است مرتسم ساخته معنی اش اینکه خیرست در انچه که واقع شده چنانچه یکی از ظرفای ایران
در تاریخ جلوس او این چنین گفته

تاریخ

بردیم ز مال و جان طمع | تاریخ الخیر فیما وقع ۱۱۴۸

و نادر شاه در اواخر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری عزم تسخیر هند نموده متوجه ان سمت گردیده
چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی امرا و اعیان مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد
حساب بود از شاهجهان آباد برآمده در دشت کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند
و بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع گردید نخستین نواب برهان الملک سعادت
خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خان دوران
و نواب مظفر خان برادر خورد او با بسیاری از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه یافت
روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار
بر این یافت که فرمانفرمای هندوستان آمده با والی ایران ملاقات نماید و بدادن نقد و جنس مضایقه

نفزاید خلاصه اینکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم نموده بر رفتن بادشاه
راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمه نادرشاه رفته ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس
در خیمه بر یک مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آوردید بر آورید سلطنت هندوستان
بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مضایقه نباید فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه رخصت شده بخیمه خود مراجعت
نمود تا دو روز دیگر به اعلام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران نواب برهان الملک میخواست
که عهده امیر الامرای بنام او مقرر شود و محمد شاه که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان
الملک آزرده خاطر شده بنادرشاه گفت که دولت و خزانه بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب بیرون است اگر شما
بطرف دهلی تشریف برید همه نقد و جنس مفت بدست شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه ببهانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه
ذی الحجه که سنه یکهزار و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب برهان
الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود روز دیگر قریب بصبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه
یکهزار و هفت صد و سی و نه عیسوی بود از سبب زخمی که خورده بود و هم از شدت درد و سلی که از چند
ماه او را عاجز ساخته بود بعالم جاودانی شتافت و بعضی نوشته اند که زهر خورده مرد چنانچه در نسخه عبرت
نامه تصنیف میر محمد قاسم مسطور است که چون در تحصیل زر تعویق واقع شد نادرشاه برهان الملک و صفجاه
و اعتماد الدوله را نزد خود طلب داشته تقید شدید در تحصیل زر فرمود و امرای مذکور اظهار نمودند که
بالفعل سرانجام آن مبلغ که ده کروڑ روپیه است نمیتوانند شد لیکن هر قدر که وصول توانند بود قصور نخواهند
کرد نادرشاه بر روی برهان الملک از غیظ لقی انداخت و بر چاره اعتماد الدوله و صفجاه سیلی بازده موجب عتاب
گردانید بعد برآمدن از دربار هر سه امیر مشوره نمودند که چون آبرو نماند و تحصیل اینقدر زر خطیر بعقل نمی آید بهتر
آنست که کاسه زهر هلاهل نوشیم برهان الملک قبول این معنی نموده زهر هلاهل نوشید و صفجاه از روی فراست
و حیله زهر نخورد چون این مقدمه شایع گشت برهان الملک را تجهیز و تکفین نموده در مقبره سیادت خان که برادرش
بود دفن کردند الحاصل شب سیوم جماعه از اجلاف شهر آوازه انداختند که محمد شاه کار نادرشاه را تمام
کرده سرش از تن جدا ساخته و باین بهانه هجوم عام کرده بر سپاه نادرشاه یورش کردند بسیاری را
بقتل آوردند نادرشاه ازین خبر وحشت اثر بغضب شده صبح آن سوار شده در مدرسه نواب روشن الدوله
اقامت گزیده حکم قتل عام داده فرمودند که هر کرا در لباس هندی یابند خواه هندو خواه مسلمان جامه
حیات را از تنش برکشند و شهر را تاخت و تاراج نمایند چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده نایره قتل
و غارت مشتعل بود و قریب بیست هزار کس بقتل آمدند و نقود و جواهر بسیار بدست سپاه ایران افتاد اگرچه
غرض والی ایران هرگز نبود که چنین قتل عام بعمل آید لیکن چون متنفیان شهر خود بخود اطفای نایره این
فتنه شدند لاچار

بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد | نه که را منزلت ماند نه مه را

مختصر اینکه یک و نیم پهر از روز باقی بود که بر طبق استدعای محمد شاه حکم شد که امان بدهند بعد از رفع هنگامهٔ قتل و
غارت سید خان نثار خان و امانت خان و نواب قمر الدین خان و شاهنواز خان را که بواسطهٔ حفظ ناموس و عیال خود استادگی
نموده بسیاری از مردم نادرشاه را کشته بودند بحضور طلبداشته دستار در گلو انداخته از تیغ بیدریغ بعالم عقبی
فرستاد بعد ازان حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند نصف مال گرفته داخل سرکار
نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و ضرب و شلاق نقد و جنس بسیار بوصول آوردند
۱۱۵۱ چنانچه شغلان نادرشاه ازین تاخت و تاراج دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را + کل من علیها + دلی خراب شد
یافته اند و غم عام نیز تاریخ است بعد ازان نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانه برهان الملک بصوبه اوده
نزد نواب ابو المنصور خان داماد نواب برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه آورده
حوالهٔ نادرشاه نمود و مشمول اشفاق گشت و نادرشاه از خزانهٔ بادشاهی نیز آنچه که توانست بگرفت
مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوسی که شاهجهان بادشاه بصرف
یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر صندلیها و تختهای مرصع که نادرشاه همراه خود برد حسابش خدا تعالی بهتر میداند
گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر بود و منجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی بدریای نور
بوزن سیصد و دو قیراط که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه
رسیده و شاه شجاع بادشاه کابل از اد هنگامیکه از بادشاهی معزول شده در لاهور رحل اقامت انداخته
بود در سنه هزار و دو صد و بیست و دو هجری بدست رنجیت سنگه راجه لاهور بعوض یک و نیم لک روپیه
فروخته الحاصل دیگر آنچه که نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود این بود که سکهٔ ایران را که
عباسی و محمدی و شاهی و هزار دیناری و اشرفی بود حکم داد تا موقوف ساخته این شعر سکه کنانند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان	شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر نیز بر سکهٔ او مقرر شده

خادم شاه نجف زیبندهٔ تاج و نگین	پادشاه دادگستر نادر ایران زمین

و بر نگین مهر نادرشاه که برجمیع کاغذات و نامه های سلاطین ثبت می شد این شعر کنده بود

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا   بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چندی روز حسب خواهش نادرشاه صبیهٔ سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش ابن شاهجهان بادشاه را
بعقد نکاح نصیر الله مرزا پسر نادرشاه در آوردند و پس از قتل شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری
تولد شده بود موسوم به تیمور مرزا مختصر اینکه نادرشاه بعد از قتل و غارت محمد شاه را باز بر تخت نشانید
بتاریخ شانزدهم محرم سال هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی
ایران نمودند باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده و چندے همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده وازآنجا رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت خسروانه بصوبه دارے اوده و بخطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازے یافته و در محاربه نادرشاه حاضر بوده و بعد از جنگ بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجرے یکشب پیش از قتل عام نادرشاهے در شاهجهان آباد از درد زخمے که خورده بود و بسم از شدت درد دنبلی جان بجان آفرین سپرد و بعضے از مورخان نوشته اند که زهر خورده مرده در شاهجهان آباد مدفون گردید گویند که از گفتن او نادرشاه از میدان قتال کرنال و به بهانه ضیافت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده والا اراده نادرشاه چنین نبود چنانچه تاریخ وفاتش بزیادت یکعدد چنین یافته اند لی سعادت نمک حرام نمرد ۱۱۵۴ بعد وفاتش نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره شیخ اله یار خان شهید در حباله نکاح او بود منظوم حالش قریب هفت هزار بیت ست در رساله شرائف عثمانی مرقوم ست که او در اوایل حال با شصت تن سوار و پیاده بدار الخلافت رفته با نواب منعم خان الخاطب بخانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه ملازمت نموده و خان مذکور بخدمت بادشاه برده و شش هزارے منصب و جاگیرات دو هزار سوار از حضور عنایت شده و بعد وفات خان مذکور برفاقت نواب سپهدار خان خلف خانخانان مانده و چندے بنیابت صوبه الله آباد از طرف سپهدار خان داشت بعد ازان برفاقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه الله آباد که در عهد بهادر شاه بنواب مذکور بود کارهاے بانام کرده و بسیارے راجه زادهاے را بر سر راج رسانیده و اکثرے را نیز انگشت پاے خود تلکه راج نهاده و بعد ازان چند سال بحکومت سیالکوت و دو محال عمده پنجاب که سیالکوت و جالندهر ازان ست از طرف نواب مذکور در وقت صوبه دارے کابل پرداخته در سخا و کرم مشهور بود هرکه از وطن و جوار نزد او رفتے باخلاق و کرم پیش آمدے چنانچه یکهزار و هفت صد اسپ بخلق خدا بخشیده بود و در آن عرصه نواب مبارز الملک یکزنجیر فیل از سرکار خود بد و مرحمت نموده چنانچه سید محمد قریش بلگرامے که عجیب تخلص میکرد در تاریخ آن گفته

تاریخ

معدن فضل و کرم روح الامین خان آنکه او ✣ از کرم نگذاشته شخصے بعالم مستمند
ترکے و تازے ببے بخشید خان مالک ✣ در عوض نواب او را داد پیلے ارجمند
آسمان رفعت جمل صورت زمین وسعت که او ✣ تندخو طوقش بنام آسمان عزم مند
چون مبارز ملک نواب زمان عالیجناب ✣ کرد انعام توسے او را به پیلے ارجمند
سال تاریخش ز روے بخت بیدار بیتوسے ✣ از عجیب آمد بشارت پیل با بخت بلند ۱۱۴۳

هنگامیکه در سنه احدے و خمسین و مایة و الف پانزدهم شهر ذی القعده روز شنبه متصل کرنال با محمد شاه بادشاه و فرمان ایران یعنی نادرشاه بادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او برفاقت

نواب برهان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت شهادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف لسی میان صالح تخلص تاریخ شهادت چنین گفته

تاریخ

شیر افگن صف شکن روح الامین خان آنکه او	نقش اعدا را بہ تیغ از لوح ہستی کرده حک
ترک و تازاو اگر مریخ دیدے روز رزم +	آب گشتی زهره آتش از بیم بر اوج فلک
لیک او با جبهه بگشاده سے بخشید زر +	حاتم ثانی اگر گویم نباشد هیچ شک
عالم التفسیر قرآن و حدیث مصطفی	ظاهرش انسان شمار و باطن او چون ملک
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام +	در سخن کامل عیار و نقد معنی را محک
شد بر رزم شاه هند خسرو ایران شهید	ریخت شور ماتمش ١١٥١ بر جان افگاران نمک
سال تاریخش نوشتم صورے و هم معنوے	سال هجرت مدعا هزار و یکصد و پنجاه و یک

١١٥١

اگر مصرعه آخر را بحساب جمل شمار نمایند نیز تاریخ برآید

سید جعفر تخلص بروحے زنبیرپورے

سلسله نسب او بسید نعمت الله دست غیب می پیوندد وفاتش در عشره رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار هجرے در زنبیرپور که قصبه ایست پانزده کروه از لکهنو اتفاق افتاده و در انجا مدفون گشته میر غلام علی آزاد تاریخش چنین بوده

تاریخ

1154

سید نکته سنج حق آگاه	کرد آهنگ بزم سبوحے	سال تاریخ او شود پیدا	وقت تکرار جعفر روحے

یعنی اگر عدد عبارت جعفر روحے را که یکصد و هفتاد و هفت میشود دو باره بگیرند هزار و یکصد و پنجاه و چهار شود که سال وفات اوست

ستاره دنباله دار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجرے در زمان محمد شاه بعد عید الضحی ستاره ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت راس مایل بجنوب در برج جدے نمودار گشته هر روز میدید که بطرف شمال میرود و قریب یکماه مانده بعد ایام عاشورا معدوم شد فقط و ایام ظاهر شدن این ستاره مطابق میشود با تاریخ انگریزے یعنی از اوایل ماه فرورے تا اوایل ماه مارچ سنه یکهزار هفتصد و چهل و دو عیسوے

شاه گرامی

مشهور بمیرزا گرامی خلف و شاگرد مرزا عبد الغنی بیگ قبول کشمیرے است در شاهجهان آباد قلندرانه میگذرانید لطیفه در عمادت السعادت مرقوم است که در ایام محمد شاه بادشاه هند که مشهور براجه روشن رائے کنبو دیوان نواب قمر الدین خان وزیر بود آن مرد عجیب حسابے و

طرفه خودسے داشت بزعم باطل خود سنی بود و میگفت که میان من و حضرت داور واسطه دیگر انبیا نیست و در هیچ دادسے محتاج جبرئیل نیستم هرچه میخواهم خود بجناب حضرت بارسے عرض میکنم و جواب بدلخواه میشنوم شاه گرامے مذکور یکے از مریدان او بود و سجع مهر نگین خود این مصرعه ساخته بود ع شد گرامے مرید روشن رائے + روزسے میر ولایت الله خان برادر کلان محتشم علی خان حشمت تخلص مرزائے مذکور را ملامت کرد و گفت که تو عجب بابلے ایمان فروش هستے که مرید کافر شده و نام او بر نگین کنده واسطے بر دین تو مرزا جواب داد که هرچه میگوئے راست و معذورسے زیرا که راجه را ندیده اگر صحبت او را دریافتے یا سبے روز اول مرید او شوسے و هرگز عیب من نکنے گفت من هم آرزو دارم که روزسے او را ببینم گفتگوهاسے دور از کار او را شنوم مرزا گرامے گفت که فردا بیائید مهاراج را ببینید خلاصه اینکه فرداسے روز میر موصوف باتفاق مرزا گرامے با راجه ملاقات کرد در صحبت اول گفت که من در ایام مکتب نشینی که دیوان حافظ شیراز میخواندم چون برین شعر رسیدم شعر دل آئینه صافی است غبارسے دارد + از خدا میطلبم صحبت روشن رائے + سر از حیرت گریبان داشتم که خواجه حافظ صحبت کسیکه آرزو دارد کجا خواهد بود و کیست با آنهمه این عقده دران وقت حل نشد بعد ازان در ایام ترک لباس بخدمت هر بزرگے که رسیدم در معنے این شعر پرسیدم جواب دلخواه نشنیدم دی شب که خوابیدم در عالم رویا بزرگے با محاسن سفید عصا در دست بر سر من آمد و بکمال ادب برو سلام کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ دریافتے که خواجه حافظ صحبت کرا آرزو میکرد گفتم نه خیر گفت آن روشن رائے همین راجه روشن رائے کنو است که صحبت او نصیب خواجه حافظ نشد حالا باید که فردا بخدمت او حاضر شده داخل سعیدان شوسے روشن رائے ازین حرف خیلے مسرور شده همانوقت هفت هزار اشرفے بمیر ولایت الله خان تواضع نمود فقط وفات شاه گرامے در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش هجرسے واقع شده تاریخ اوست ++

تاریخ

رندسے عجبے ازین جهان رفت +

ستاره دنباله دار

در نسخه سیر المتاخرین مرقوم است که در شب جمعه بست چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و شش هجری ستاره ذو ذنبی اول بقدر نیم گز درمیان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سره الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شد تا ثلث شب سے ماند و قریب بست و دو روز همین قسم یکجا ماند و از میان هر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذی الحجه دنبش بقدر یک نیزه مرئی می شد و در آخر ذی الحجه معدوم شد فقط و در کتب انگریزسے نیز مذکور است که این ستاره در ماه دسمبر سنه هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوسے ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل و چهار عیسوسے غائب شد +

نواب اسد الدوله اسد یار خان انشان تخلص

مرد سے نیکو کار و هوشیار بود و شعر بقدر مرتبه خود خوب میگفت اسم اصلے او اسد یار خان بود و از محمد شاه منصب شش هزارسے یافته مخاطب باسد الدوله و صاحب ماهی و مراتب گردیده در رساله او پنج هزار سوار

بداغ شمشیر ملازم پادشاهی شده‌اند اما عمدة الملک بعد چندی سالی از پادشاه را ازو منحرف ساخته رسالهٔ شمشیر داغ
برطرف گردانید وفاتش در بیست و هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار پنجاه و هشت هجری واقع شده لاش او را
باکبرآباد که مولد و موطن او و آبائیش بود برده بخاک سپردند تاریخ اوست * * * * * *

تاریخ

۱۱۵۸

چون اسد خوبی و نکونام بمرد | اسد الدوله بهادر مرد
یافت تاریخ حیاتش سردار | خنگ انکس که گوی نیکی برد

قزلباش خان متخلص بامید

نام اصلی او میرزا محمد رضا همدانی بود در عهد شاه عالم بهادر شاه در هند آمده بخطاب قزلباش خان ممتاز گردیده و چندی رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد و چون مبارز خان باشاره محمد شاه راه نظام الملک آصفجاه را که از پادشاه شکسته خاطر شده بطرف صوبه خود گجرات میرفت سد و ساخته بمحاربه پیش آمد بتاریخ بیست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت در آن معرکه کشته شد و نواب مذکور سر مبارز خان بریده بمحمد شاه فرستاد قزلباش خان در قید نواب موصوف افتاد و مدتی همراه نواب گذرانیده در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و نه در شاهجهان آباد وفات یافت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۵۹

خان سخن گستر و سحر آفرین | رخت سفر بست ازین خاکدان
سال وفاتش ز دل آلان من | یافته جان داده قزلباش خان

و عبد الحکیم حاکم لاهوری این مصرعه در تاریخ فوتش یافته ع آه از قزلباش خان امید * اما یک عدد از سال وفات زیاده میشود *

نواب عمدة الملک امیر خان متخلص بانجام

ولد امیر خان عالمگیرشاهی است اصل آبای او از سادات حسینی نعمة اللهی است مرد ظریف بود در سنه هزار و یکصد و چهل و هفت چون نواب قمر الدین خان وزیر و نواب خاندوران بخشی بر مهم مرهته رفتند و هیچ نکرده باز آمدند امیر خان که ظریف و خوش طبع بود
بر سبیل زبانی این تاریخ گفته *

تاریخ

۱۱۴۷

رفتند بر مرهته خوردند بهر دو گوه | تاریخ گفت هاتف بخشی و وزیر وه

و مرتبه دیگر نواب خاندوران از مرهته هزیمت خورده باز آمد امیر خان بزبان هندی این مصرعه که هم زبانیش هست گفته
۱۱۴۷ ع نواب آئے ہمارے بھاگ آئے * روزی نواب برهان الملک سعادت خان و امیر خان بحضور پادشاه حاضر بودند نواب برهان الملک بر امیر خان طعن کرده گفت * پسر نوح با بدان بنشست * خاندان نبوتش گم شد * یعنی تو که اولاد شاه نعمت الله ولی هستی مذاق نامعقول داری امیر خان در جواب گفت که این است * سگ اصحاب کهف روزی چند * پی نیکان گرفت مردم شد * یعنی تو که گمنام بودی باین مرتبه رسیدی بعد از مراجعت نادر شاه بطرف ایران چند سال صوبه‌داری الله‌آباد با تعلق داشت و این حکومت و صوبه‌داری نه بخواهش او نه بفرموده محمد شاه پادشاه بود بلکه واسطه خاطر داشت نواب قمر الدین خان وزیر اعظم و نواب آصفجاه بود که باین تقریب او را از حضور بدور فرستاده بودند زیرا که امیر خان مردی زیرک

و منصوبه باز بود و هر روز بادشاه را بانواع مختلف بزورلسانی و مزاجدانی از نواب قمر الدین خان و صفجاه بدمظنه میساخت لهذا بهبهانه صوبه داری اله آباد که بنام او از سابق مقرر بود از حضور مهجور نموده بودند لیکن او بعد از چندگاه باز بحضور حاضر شده کارهای خود را بزور چرب زبانی و نکته دانی از پیش می برد تا از انجا که امیر خان احدی را در پله عمده گی با خود برابر نمی پنداشت بعضی اوقات در اظهار بعض مقدمات و تقریر سخن پاس ادبی که امرا را با ملوک باید بعمل نمی آورد چنانچه مزاج بادشاه هم از و متغیر شد تا آنکه بتاریخ بست و سوم شهر ذی الحجه روز جمعه سال یکهزار و یکصد و پنجاه و نه هجری یکی از نوکران او بواسطه عنادی که از قدیم داشت باشاره محمد شاه بادشاه در دیوان عام زخمی به پهلویش زده کارش تمام ساخت بعد از ان بسبب عدم اولاد حکم بادشاه صادر شد که اموال او را داخل بیت المال نمایند اما چون مواجب خدام و غیره قریب چهار ده ماه بر ذمه او بود نوکران او برای تنخواه خود ها مانع ضبط اموال و دفن لاشش او شدند بعد چهار روز که مقدمه تنخواه سپاه انفصال یافت لاش او را بخاک سپردند چنانچه از تاریخ فوت او مستفاد میگردد تاریخ بر سم تعمیه تخرجه

تاریخ

چو پیدا از بهر تاریخ سالش	تامل نموده به تکلیف مردم	برآورده آه و ندا کرد هاتف	که تجهیز کردند روز چهارم

1159 چون عدد لفظ آه که شش باشد از ماده تاریخ خارج کرده شود تاریخ بر آید و شخصی تاریخ شهادت او را غم عمده یافته لاشش او را در مقبره خلیل الله خان جد آن مظلوم متصل سرای روح الله خان مدفون ساختند

قتل شدن نادرشاه

در رساله بیان واقع مرقوم است که بعد مراجعت از هندوستان مزاج نادرشاه در آخر عمر صفات سفاکی و بیباکی و طغیان غصه و غضب عود نموده هر روز باندک گناهی چشم مردم را بکارد از خانه چشم بر می آورد و عبث کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد تا آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت در حوالی بلده قوچان که از مشهد بفاصله سه منزل است نوکران او باغوای علی قلی خان برادر زاده اش بگولی تفنگ و طمانچه و بضرب شمشیر و کارد کارش باخر رسانیده غرور شاهی و عالم پناهی و خیال سروری از سرش بدر آوردند و سرش را بر سبیل پیش کش علی قلی خان فرستادند و بعد از ان روز حسب الامر علی قلی خان لاش او را از مقتل برداشته در مشهد بردند و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره که قبل از وفات برای خود ساخته بود دفن کردند گویند که بعد از اتمام عمارت مذکور ظریفی بر دیوار مقبره این شعر نوشته بود **بیت** ز هیچ پرده نیست و نباشد لوای تو ✤ عالم پر است از تو و خالیست جای تو ✤ هر چند مردم بمجرد خواندن خنده ها کرده بودند لیکن بعد از دریافت اینکه مبادا رفته رفته بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی گردد به تعجیل محک نمودند بالجمله بعد از وفاتش مردم چیز هایی پوچ در تاریخ وفات او گفتند ✤

1160 فی النار و السقر مع الجد و الپدر

بعد از شهادت او برادر زاده اش علی قلی خان باستمداد طهماسپ قلی خان جلائر و دیگر امرا بر تخت نشست و خود را ملقب به عادل شاه ساخت ✤

ذکر احمد شاه ابدالی معروف به شاه درانی و آمدن او مرتبه اول به تسخیر هند

احمد خان ابدالی خلف محمد زمان خان سدوزیی متوطن دار السلطنت هرات از سردارهای قوم خود است حسین خان قندهاری اورا در قندهار محبوس ساخته بود نادرشاه اورا مستخلص ساخته بایران فرستاده و در آنجا نیز مقید بود تا آنکه نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری کشته شد و احمد خان باوصف اراده فاسد افواج قزلباش همراه خود از آن حیص بیص صحیح و سالم برآمده وارد قندهار شد و قندهار و دیگر ملکها را در مدت قلیل متصرف شده تاج شاهی بر سر نهاد و ملقب به احمد شاه ابدالی گردید بعد از آن باراده تسخیر هندوستان از دریای اتک عبور نموده تاخت کنان وارد لاهور شد شاه نواز خان حاکم آنجا چندی با او محاربه داشت آخر در ماه محرم سنه هزار و یکصد و شصت و یک گریخته بدهلی رفت و لاهور مفت در تصرف شاه درانی درآمد بعد از آن شاه افواج عظیم نگاهداشته عازم دهلی گردید ❊

ذکر فتح یافتن افواج محمد شاه بادشاه بر احمد شاه ابدالی ❊

چون محمد شاه بادشاه از چند مدت علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمد آمد احمد شاه ابدالی مضطرب گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سرهند گذشته بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سه هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شده بتاریخ سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و هر که دست بشمشیر زد کشته شد شاهزاده را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند تافت فوج شرقی غربی شد و فوج غربی شرقی و سرهند شهریست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور پنجاه کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند متصرف بودند سرهند زبان زد خلائق شد صاحبقران ثانی که کابل را تا قراباغ غزنی در تصرف داشت حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر اینکه بر چهار کروه از شهر سرهند مقر قتال گردید و قریب شانزده روز جنگ توپ درمیان ماند و بتاریخ بیست و دوم ربیع الاول روز جمعه سنه مذکور جنگ میدان مصمم فرمودند و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان خیمه باراده اینکه بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگاه گلوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی ۱۱۶۱
نواب وزیر خورد و جان بحق تسلیم نمود مؤلف تاریخ فوت او در عبارت ❊ های نواب قمر الدین خان ❊ یافته بعد کشته شدن نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده متوجه معرکه گردیدند چنانچه از هر دو جانب آتش قتال اشتعال یافت و تا تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور همین آتش در کاسه بود تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده رو بجانب کابل و قندهار آوردند شاهزاده احمد شاه و امرای هندوستان بر واقعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند بعد شکست نادر شاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ❊ فتح خداساز تاریخ یافته ❊❊ ۱۱۶۱

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق شانزدهم اپریل ماه قدسیه انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست نواب ملکه زمانیه که دختر محمد فرخ سیر زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلف نواب آصفجاه و جاوید خان خواجه سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در نهان داشتن این راز تا ورود شاهزاده از سرهند سعی بلیغ بکار بردند احمد شاه بمجرد مطلع شدن برین حادثه نواب معین الملک را بدار السلطنت لاهور مرخص فرموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات محمد شاه این مصرعه یافته ع هاے رفت از جهان محمد شاه ۱۱۶۱ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

۱۱۶۱

شه فلک حشم و روشن اختر آنکه از و	چو آفتاب جهان جملگی فروغ گرفت	چو شد بجاده فردوس زین سرای سپنج	سرود هاتف غیبی که کو محمد رفت

چون محمد شاه بر طبق تجویز امرا هفت ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار دلوه داخل سنه جلوس خود نموده بودند و از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمد شاه باین حساب سی سال و بست و هفت یوم میشود و الا نه از روز وفات شاهجهان ثانی مدت بست و نه سال و پنج ماه و بست و سه یوم میشود مدت عمر او چهل و هفت سال و یکماه و پنج روز عمر او که نهایت لطیف و نفیس ساخته اند متصل قبر پدرش در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی ابن محمد شاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب قدسیه بائی ولادت یافته و در حین وفات محمد شاه بادشاه در نواحی سرهند تشریف داشتند و بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدر جنگ در پانی پت بتاریخ دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک چتر شاهی و لوازم جلوس آراسته از نظر شاهزاده گذرانید و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت آداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که وزارت بشما مبارک است بعد از آن بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان حضور بمعروض داشتند که بهادر لقبی است از برای فخر امرا از اولاد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران گذاشته اند لیکن منظور نشد و خلعت وزارت بنواب صفدر جنگ و میر بخشی گری از انتقال آصفجاه بهادر که یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بصلابت خان و ذو الفقار جنگ بخشی گری دوم از انتقال نواب قمر الدین خان به پسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبد المجید خان مجد الدوله مرحمت فرموده حکم شد که جمیع امرا و منصبداران خورد و کلان بدستور قدیم برقرار باشند مادر بادشاه که او هم بائی نام داشت بخطاب نواب بائی و بعد چندی بنواب قدسیه صاحبه زمانی ملقب گردید و جاوید خان خواجه سرا که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی داشت بسفارش ایشان بخطاب نواب بهادر نامآور گردید و برادر نواب بائی که مان خان نام داشت بمنصب ششش هزاری و خطاب معتقد الدوله شهره آفاق شد تاریخ جلوس

تاریخ

۱۱۶۱

چو ان شاه جوان بخت بر سر تخت	چو خورشید از فلک نمود جلوه	خرد سال جلوسش بر لب آورد	سپهر سلطنت افزود جلوه ۱۱۶۱

نواب نظام الملک آصفجاه بهادر

خلف نواب غازی الدین خان فیروز جنگ ابن قلیچ خان است و اصل نام قلیچ خان عابد خان بود در زمان شاهجهان بادشاه و [illegible] بخطاب قلیچ خان و خدمت صدر الصدوری و منصب پنجهزاری سرفرازی یافته و در [illegible] عالمگیر بادشاه بتاریخ بست [illegible] ماه ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری در وقت محاصره قلعه گولکنده در دکن بضرب گوله توپ کشته شده و پسرش شهاب الدین خان که حضرت [illegible]

وزیر شاهجهانی بعقد نکاح خود داشت بخطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مختار گردیده و در ایام سلطنت بهادر شاه صوبه دار گجرات گشته در سنه اثنین و عشرین و مائة و الف انتقال نمود پسرش نظام الملک در ریعان شباب بطرح اصطناع عالمگیر بود بمنصب چهار هزاری و خطاب چین قلیچ خان بهادر سرفرازی حاصل نموده در عهد جهاندار شاه بخطاب نواب نظام الملک ملقب گردید و در سال اول جلوس فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و صوبه داری دکن مباهی گشت و در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سربلندی حاصل ساخته و ابتدای محمد شاه با سادات باره نبرد و غا باخته بر بعض صوبه دکن تسلط یافت و آخر قابض جمیع صوبجات آنجا گشت او را برادری بود میر بهاء الدین نام پسرش میر محمد امین خان در اوان دولت عالمگیر پادشاه بحسب ایمای عم زاده خود غازی الدین خان فیروز جنگ در سنه یکهزار و یکصد و پنج وارد هندوستان گردیده بود و در وقت محمد شاه در سنه هزار و یکصد و سی و دو حسین علیخان را کشته و برادرش قطب الملک سید عبد الله خان را اسیر ساخته بمنصب وزارت کل بلندی گرا شد بعد وفاتش که بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و سه واقع شده وزارت بنام نظام الملک که در آنوقت بر علاقه صوبه داری خود در دکن بود مقرر شد چون در سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری نظام الملک حسب الطلب محمد شاه پادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت و خطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل بر بیست و چهار بیت در وصف و تاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان فارسی و عربی و ترکی و هندی گفته از الجمله این چند بیت ترقیم می یابد

تاریخ

بهار آمد و وا کرد غنچه بند قبا	گره ز خاطر بلبل کشود فیض صبا	فزود حسن چمن از سحاب گوهربار	چنانکه شان وزارت ز عمدة الوزرا	
نظام ملک و ملک افتخار اهل کرم	قوام دین و دول آفتاب مجد و علا	بود حسن وزارت ز نظام الملک	ز نقش ثانی بهتر کشد نگار آرا	
هزار شکر که مسند وزارت یافت	همان که یافت تن ما ز از دم عیسی	علم نوشت برای وزارتش تاریخ	ز زیر کشور هند آصف دوام بقا [۱۱۳۴]	۱۱۳۴
	هزار و یکصد و سی و چهار نص نشاط [۱۱۳۴]	دو گونه جوهر تاریخ ازو شود پیدا		

در عربی

نطقت فی العربی الفصیح تاریخها	حلی وزارة سالک الربع لنا [۱۱۳۴]

در هندی

اسمیں و کلی کی هندوی موں پون بنت	رهی سنگت سوں اجل یا سن وزیر سیدا [۱۱۳۴]	۱۱۳۴

بعد ازین چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از پادشاه شکسته خاطر شده بطرف دکن شتافت پادشاه خلعت وزارت متغیر نظام الملک به پسر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون باز در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه پادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده او را بمبالغه تمام از دکن طلب حضور فرموده او خلف الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب خود مقرر ساخته خود بدار الخلافت شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن او چنین در سلک نظم کشید

تاریخ

صد شکر که ذات دین پناهی آمد	رونق ده ملک پادشاهی آمد	تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف	گفت آیت رحمت الهی آمد [۱۱۵۰]	۱۱۵۰

و نظام الملک در محاربهٔ نادر شاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود از آثار خیر اوست شهر پناه
برهان پور که در سنه یکهزار و پانصد و چهل و یک بنا ساخته بمرور اتمام داده و وفاتش سی و هفتم روز بعد از وفات محمد شاه بادشاه یعنی تاریخ چهارم
جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری در برهان پور واقع شده عمرش یکصد و چهار سال رسیده بود گویند که وقت بردن
لاشش غریو از خلق برخاست که زمین و آسمان در لرزه آمد از عظام جنازه اش را دوش بدوش به بیدانی رسانیدند و نماز ادا کرده به نبیره
۱۱۶۱ شاه برهان الدین غریب روانه ساختند و پایان مرقد او بخاک سپردند میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او یافته
متوجه بهشت + و چون نظام الملک و نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر و محمد شاه بادشاه در همین سال
یکی بعد دیگری وفات نمودند تاریخ ایشان نیز میر موصوف چنین گفته

تاریخ

۱۱۶۱ سه رکن مملکت هند از جهان رفتند + فتاد حیف سه در یگانه از کف دهر / برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ + نماند شاه زمان باوزیر و آصف دهر

ایضاً بتعمیه

۱۱۶۱ گشت تاریخ چون کشیدم آه + فوت شاه و وزیر آصف جاه

وقت وفات شش پسران از و مانده بود یکی نواب امیر الامرا غازی الدین خان فیروز جنگ دوم میر احمد ناصر جنگ
سوم صلابت جنگ چهارم نظام علی پنجم بسالت جنگ ششم مغل علی و چونکه در حین وفات او پسر دومی او یعنی میر احمد ناصر جنگ
همراه او بود چنانچه بعد وفاتش بخطاب نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ ملقب گردیده بجای پدر بر مسند ریاست نشست و برادر
بزرگ او نواب غازی الدین خان بهادر بر عهدهٔ امیر الامرائی قانع شده پیش بادشاه بدهلی ماند ما بعد کشته شدن نواب
ناصر جنگ خواست تا بدکن رفته بر ریاست آبای خود قابض گردد بنا بر آن از بادشاه سند صوبه داری دکن حاصل ساخته
و بتاریخ سیوم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری از بادشاه رخصت شده عازم مقصد شد و هولکر را با افواج مرهته
همراه گرفته تا به اورنگ آباد رسیده بود که بقضای الهی مرگ مفاجات این سرای غرور را پدرود نمود و این واقعه مفتقده و زن
از داخل شدن اورنگ آباد یعنی بتاریخ هفتم ذی الحجه سال مذکور واقع شد و رفقای او لاشش او را بشاهجهان آباد آورده
بخاک سپردند و این نواب غازی الدین را پسری بود شهاب الدین نام که بعد وفات پدر بسعی و سفارش نواب صفدر جنگ بخطاب
عماد الملک غازی الدین خان بهادر ملقب گشته عهدهٔ امیر الامرائی یافت و این همان عماد الملک است که بادشاه خود احمد شاه را
مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معتمد الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی قلندر ابن سید مظفر الدین علوی از اولاد امام محمد بن ابی حنیفه است ولادت
او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق شده و در سنه هزار و یک صد و یازده در هند آمده
در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده تعین شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت
شاه عالم بهادر بخطاب علوی خانی و اضافه منصب و جاگیر امتیاز یافتند و هنگامیکه جناب محمد شاه معالجات خوب نمود ایشان را بنقره سنجیده
بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماه سرفراز و بخطاب معتمد الملوک مخاطب نمود و چون حذاقت و حسن تدابیر او در اطراف و اکناف
اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعدهٔ رخصت حج و زیارت همراه خود برد و چون بتاریخ در سنه
هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسیده

گویند که از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که فی الشمل اگر کتب طب تماما مفقود شوند مسایل را ازو استنباط میتوان نمود شعرا در تعریف او بسیار گفته اند چنانچه محتشم علیخان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا	از منبع تو درمان طلبان کام روا
علمی میگویند که میکنی کار مسیح	من میگویم که میکنی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او بتاریخ بست و پنجم رجب سال یکهزار و یکصد و شصت هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت در حوالی درگاه نظام الدین اولیا مدفون گردیده اما ازین مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می یابد ازین جهت درین مقام ترقیم یافت

تاریخ

بر فلک رفت مسیحای جدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده در اوایل او سی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود و از حسن اخلاق و نیکو خدمتها باعلی درجه اقتدار رسیده نایب صوبه گردیده چون در آخر سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری نواب قایم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش مالک فرخ آباد حسب استرضای احمد شاه بادشاه با روهیله با سعد و زانواله و بنگده که سردار ایشان سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله بود جنگیده کشته شد نواب صفدر جنگ ملک را خالی یافته در شروع سال یکهزار و یکصد و شصت و سه مادر و برادرانش را که صغیر بودند مقید ساخته در فرخ آباد و میو قلعه دار و کوتوال از طرف خود مقرر کرده آن ملک را حواله راجه نول رای که نایب او بود نمود چندی برین نگذشته بود که احمد خان برادر خورد نواب قایم جنگ مرحوم فوجی از افغانان بنگش بهم رسانیده راجه نول رای را مصاف داد و راجه در عین محاربه از ضرب گلوله بندوقی که بپیشانی او نشسته کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان درآمد این واقعه بتاریخ دهم ماه رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوقوع آمده چنانچه شخصی تاریخ وفات راجه از الفاظ رای نول سرخ رو برآورده و چنین بنظم کشیده

تاریخ ۱۱۶۳ ۱۱۶۳

روان کرد خون یلان جو بجو	ادا کرد حق نمک مو بمو
ز یزدان رسید حور و ملک	بیار و بر رای نول سرخ رو

میر غلام نبی بلگرامی

بن سید محمد باقر بن سید عبد الحمید از اولاد سید محمود اکبر و همشیره زاده میر عبد الجلیل بلگرامی است ولادت او دوم محرم سنه یکهزار و یکصد و یازده هجری دست داده و میر عبد الجلیل مذکور در تاریخ او چنین گفته

تاریخ ۱۱۱۱

چشم میر باقر گفت بامن	چون گل خورشید در عالم دمیدم
سال تاریخ تولد خود بگفتم	نور چشم باقر عبد الحمیدم

و میر غلام نبی بعلوم متداوله و موسیقی ماهر بود گویند بزبان هندی دو هزار و چهار صد دوهره گفته تا پایان عمر در رفقای نواب صفدر جنگ وزیر انتظام داشت و در جنگی که نواب وزیر را با افاغنه پیش آمده بود میر غلام نبی در آن معرکه مفقود گردید و چون عنقا بسر منزل بی نشانی آرام گزید این سانحه بست و دوم شوال سنه هزار و یکصد و شصت

وسه هجری مابین پتیالی و شهاورا از توابع اکبرآباد واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

۱۱۶۳ وحید زمان سید خوش سخن / بفردوس مسرور جام نبی
قلم گریه سر کرد تاریخ او / رقم کرد هی هی غلام نبی

سید اعظم الدین

بن سید نجابت برادر زاده حقیقی سید غلام مصطفی او هم در جنگ مذکور همراه نواب صفدر جنگ بود در عرصه کار زار تلف گردیده و میر آزاد تاریخش چنین گفته

تاریخ

میر عظیم الدین والا گهر / زاده طبع اش همه در یتیم
شیر ولی عرصه مردانگی / در صف هیجا قدمش مستقیم
بر سر میدان ز سر جان گذشت / در چمن خلد برین شد مقیم
نور عظیم است ازین خاکدان / رخت کشیدن بر ما حما لعیم
۱۱۶۳ خامه ازان راه گذارش نمود / سال وفاتش همه نور عظیم

راجه پرتهی پت

راجه پرتاب گڈه بود و باپای نواب صفدر جنگ در سنه هزار و یکصد و شصت و سه هجری کشته شد تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

۱۱۶۳ خنجر دست عدو گوهر جانش سفت / حور از گیسوی خود خاک رهش را برفت
سال تاریخ وفاتش ز خرد جستم / هاتفی صاحب شمشیر بهادر میگفت

شیخ محمد ناصر متخلص به افضلی

برادر عیانی شیخ محمد فاخر زایر است و خلف الصدق شیخ محمد یحیی اله آبادی است از علوم صوری و معنوی بهره وافر داشت بود بعد فوت پدر خود بر مسند آبائی نشسته و بتاریخ بست و دوم جمادی الاول روز چهارشنبه سنه ثلث و ستین و مایه والف فوت شد و پائین روضه شیخ محمد افضل مدفون گردید و شیخ اسد الله متخلص به غالب دختر زاده شیخ محمد افضل اله آبادی است و برادر خاله زاده شیخ محمد ناصر افضلی اصلش از جونپور و جد کلانش سجاده نشین شیخ محمد افضل جونپوری است در اواخر ایام زندگانی بدار الخلافت شاهجهان آباد دهم ذی القعده سنه ثلث و ستین و مایه و الف فوت کرد و دران شهر مدفون گردید میر آزاد در تاریخ وفات او و شیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

۱۱۶۳ افضلی شیخ کامل و غالب / آرمیدند در ریاض ارم
سال تاریخ گفت عمر دو ٔ / آه رفتند هر دو زین عالم

شیخ محمد فاخر متخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دختر زاده شیخ محمد افضل اله آبادی ست از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نموده و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه بحج رفته کرت سیوم نیز بزیارت حرمین کمر همت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده تا برهانپور رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم ذی الحجه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری فوت شد تاریخ تولد او که در سنه یکهزار و یکصد و بست واقع شده «نمود شید» است و تاریخ انتقال «زوال خورشید»

مسجد جولی

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری از چوب تعمیر ساخته بودند متصل مهتاب باغ واقع شاهجهان آباد حالا بالکل منهدم گردیده مگر بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیه تا امروز باقی ست +

تاریخ

بنا کرد مسجد شه دین پناه + که شد یاد رش دولت سرمدی + بر دهر که انجا سجود و نیاز + با نوار طاعت شود مهتدی + خرد را بحیرت فرو رفت پای - چو شد فکر تاریخ را مهتدی + بگفتا سروش از سر برترے + که بیت شرف مسجد احمدی +

سنهری مسجد

این مسجد متصل قلعه شاهجهان آباد واقع ست از نواب قدسیه زوجه احمد شاه ابن محمد شاه بادشاه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار تعمیر ساخته بود این چند اشعار با تاریخ بر دروازه میانه مسجد مذکور مرقوم ست

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه + خلق پرور دادگر شاهان عالم را پناه + مسجدی کرده بنا نواب قدسی تربت + با دوام فیض عام آن ملاذ پاک سجده گاه
سعی او احیا و در صاحب لطف و کرم + ساخت تعمیر چنین جا دیده عالی دستگاه + جاه حوض و صاف صحنش آبروی زمزم است + هر که از آبش طهارت کرد بخشیدی گناه
سال تاریخش چنین خوردم ندا از عالم غیب + مسجد بیت مقدس مطلع نور اله +

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دومی نواب نظام الملک است بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای رفع مظفر جنگ همشیره زاده خود که باغی شده بود بملک ارکات رفت و مظفر جنگ باعانت فرانسیس مصاف داد و شکست یافته دستگیر شد و نصارهی به پهولچری خزیدند و ناصر جنگ لشکری برایشان فرستاد و ایشان را شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافتند

تاریخ

جوان بختی نظام الدین دولت	که دارد منصبی عالم پناهی	زبان حال رایات بلندش	چنین گویند والا دستگاهی
زبیم زیر پا فرق فلک سا	از آن سو بود مه تا بماهی	عدو کشتی و این دولت چو کوهی	تلاش مشت با کوه است واهی
به تنبیه عدو فوجی فرستاد	که سازد کشتی او را تباهی	رسید این فوج و آن صف را ز هم برد	شکستی بر عدو آمد کماهی
	برآمد از زبانم سال تاریخ	مبارک باد فتح فوج شاهی	

چندی بعد از این سانحه افاغنه و فرانسیسان باخراج مظفر جنگ را عذر بیهوده نواب نظام الدوله ناصر جنگ را بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائة و الف شب خون زده شهید کنند شهادت او قریب قلعه جنجی بلافاصله بست کروه از پهولچری واقع شد لاش او را در اورنگ آباد آورده پایین مرقد شاه برهان الدین غریب ترد مرقد نواب آصفجاه زیر خاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود و میر غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته +

تاریخ

نواب عدل گستر و عالی جناب رفت + فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت + در هفدهم ز ماه محرم شهید شد + تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت
و حافظ محمد اسعد مکی این تاریخ یافته + انه لشهید والله لعن قاتله + و میر غلام علی آزاد می نویسد که بعد شهادت نواب مرحوم افاغنه

و نصاری مبنی فرانسیس هدایت محی الدین خان را که مشهور مظفر جنگ بود بسرداری برداشتند و ابتدای تسلط نصاری در ممالک اسلام امدادات مظفر جنگ است او نیز دو ماه بعد از شهادت نواب ناصر جنگ از دست همان افاغنه تاریخ هفدهم ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از اتفاقات اینکه روزیکه این جنگ واقع شد فرصت دفن مقتولان نشد روز دیگر انبار از معرکه برداشته در صحرای دفن کردند و تابوت نواب ناصر جنگ در همین روز بروضهٔ شیخ برهان الدین رسیده مدفون گردیده چنانچه برای انتقال او تاریخ دیگر بر رسم حسن خاتمه بر خاطر میر غلام علی آزاد انقا شده و این رباعی در رشته نظم کشید

تاریخ

۱۱۶۴

۱۱۶۴ نواب آگه ز جهان تا بعدالت	محشور با جناب حسین ابن فاطمه	تاریخ خواستم ز برای شهادتش	ارشاد کرد پیر خرد به حسن خاتمه

حافظ محمد اسعد مکی

همدران روز که مظفر جنگ مذکور از دست افاغنه کشته شد او نیز در جنگ شهادت یافت و این سانحه تاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار دست داده مدفن او در میدان جنگ سرزمین نکریت یلی بفاصله یک فرسخ از موضع راے جوتی و یک فرسخ از دو کمار کالوه که در ها بیت مشهور در نواحی گریه موجود است تاریخ شهادت آزاد گفته

تاریخ

۱۱۶۴ ۱۱۶۴

مضی خیر با اسعد الاتقیا	الا لا یری مثله واحد	بعد الهم الله تاریخه	قضی نحبه عالم ماجد

سید غلام نبی متخلص مجیب

فرزند صغیر سید مصطفی جوانی بود صاحب السیف و القلم در سلک ملازمان نواب صفدر جنگ بود و چون نواب مذکور کرت ثالث لشکر بر سر افاغنه کشیده در دامن کوه مداریه که شعبه ایست از کوه سوالک پناه گرفته مستعد پیکار شد و بعد محاربات صلح اتفاق گرفت در ایام همین جنگ بست نهم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج بزخم تفنگ نقد زندگانی در باخت میر آزاد در تاریخش این رباعی گفته +

تاریخ

۱۱۶۵ ۱۱۶۵

در فن سخن بلند تقریر مجیب	در معرکه آبروی شمشیر مجیب	تاریخ وفات او ز دل پرسیدم	فرمود بهشت محفل میر مجیب

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب بنواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم ضابطه بندگی بخدمت نواب بائی والده احمد شاه بادشاه میداشت و بعد وفات محمد شاه بسفارشش نواب بائی بخطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او بیخواست که باتفاق والده بادشاه جمیع امور مالی و ملکی را بلا شراکت غیرے بدست اختیار از خود بگیرد نواب صفدر جنگ پیش دستی را کار فرموده بتاریخ بست و هشتم شوال سنه یکهزار و شصت و پنج هجری او را ببهانه ضیافت بخانه خود طلبیده و بقتل رسانید و لاش او را بدریا انداخت چون چند هزار هندوستانیان رفیق او بودند و از کشته شدن او همه خانه نشین شدند آنها نیز تشنه خون نواب صفدر جنگ شدند و مادر بادشاه نیز ازین سبب که نواب بهادر بدلی خدمت گذار او بود تخم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ در سینه کاشت و چون باین سبب فتنه و فساد بسیار در ملک برخاست تاریخ وفات او را «فساد عظیم» (سنه ۱۱۶۵) + یافته اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که

قبله غلام چه خوب سجع از گفته هاے سعدی شیرازی براے نام خود تجویز ساخته سجع دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست ❊ فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که مردے ظریف بود و در آن وقت حاضر بود گفت که مصرعه ثانی را نیز منقش باید ساخت ع کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ❊ بتجنیس خط ذکر خیر ذکر خر است یعنی خواجه سرا که نه پسر دارد و نه دختر بعد مرگش ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخش بتعمیه گفته

تاریخ

١٥ ٨ — ٣٥٠

حیف آن امیر دانا رفت ازین جهان فانی	واکرد بهر رخ او رضوان در جنان را	تاریخ رحلتش را پرسید از خرد گفت	فردوس باد مسکن عبد المجید خان را

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبد المجید خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اورنگ باد است شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته ع این مسجد شریف حریم جهان نما ❊ ١١٦٦

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از گفته نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر بادشمنان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بتغیر او بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده و از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر تا چند روز رفیق نواب بود آخرها در شهر رفته بنگاه داشتن فوج مستعد گردید و نجیب خان عمر خیل را که او پدر و نیز همه عاملی محمد خانی بود در جنگ شریک خود ساخت و این همان نجیب خان است که در هنگام تشریف بدر رفتن شاه عالم بادشاه در اله آباد بخطاب نجیب الدوله امیر بخشی و امیر الامرای سرآورده بود مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله نمود و سورج مل جاٹ که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نمود و این سانحه بجاٹ گردی مشهور گشت و راج اندر گوشاین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ کار رستمانه کرد بهر طرف که میرفت از کشته ها پشته ها میساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بر مورچه کالی پهاڑ بضرب گوله بندوق کشته شد قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار از گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکر او بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود چنانچه عرضداشت بحضور والا فرستاد و صلح نموده بطرف اوده و اله آباد که تعلق باو داشت روانه شد سناته سنگه متخلص به بیدار تاریخ این صلح گفته ❊

تاریخ

١١٦٦

شکر الله که جاٹ و صفدر جنگ	صلح کردند با وزیر و شاه	هاتفی غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله

١١٦٦

بعد روانگی صفدر جنگ جمله کار فرمانرواے بدست عماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میان او و بادشاه کدورتی بهم رسید

دعماد الملک وزارت را نیز از انتظام الدوله گرفته بادشاه را در اواخر ماه جمادی الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و هفت محبوس کرده و بتاریخ دهم شعبان چشم او را و چشم مادرش را که جمیع فتنه‌ها از و زاییده بود و میل کشیده عالمگیر ثانی را بر تخت نشانید مدت سلطنت احمد شاه شش سال و چند ماه بود و بعد معزولی مدت بست سال در حبس مانده بتاریخ دوم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری در گذشت مدت عمر چهل و هشت سال شش ماه و یازده روز تاریخ وفاتش برای اختصار کلام درین مقام نوشته شد

تاریخ

۱۱۸۸ هر کس در سر شک مژگان خویش سفت | هاتف برای سال وفاتش بهر بکا || سر بست چون سحاب درین رخت زندگی | سال وفات سال و فات های های گفت

نواب منصور علیخان صفدر جنگ

خواهرزاده و داماد نواب برهان الملک سعادت خان است بعد وفات برهان الملک که در هنگام ورود نادر شاه در دهلی اتفاق شده در شروع سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بخزانه نادر شاهی دو کرور روپیه بطریق پیشکش داخل ساخته خلعت صوبه اوده از حضور محمد شاه بادشاه حاصل نموده و در زمان احمد شاه بادشاه بعهده وزارت سرفراز گشته در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت از بادشاه مرخص گشته از دهلی بطرف صوبه اوده میرفت چون در پاپر گهات که سه منزل از لکهنو فاصله دارد رسید از شدت درد انه بزرگی که مثل برهان الملک بر آورده بود بتاریخ هفدهم ذی الحجه درگذشت لاش او را برای چندی در گلاب باری که در فیض آباد است بطریق امانت تفویض زمین کردند و بعد ازان روانه شاهجهان آباد نمودند روضه او متصل درگاه شاه مردان است عمارتی است عالی و باغی دارد پر از گلهای رنگین و میگویند که در تعمیر آن سی لکهه روپیه صرف شده اندرون مقبره این تاریخ کنده اند

تاریخ

۱۱۶۷ چو آن صفدر عرصه مرد می | ز دار فنا گشت رحلت گزین || چنین سال تاریخ او شد رقم | که بادا مقیم بهشت برین

این بیت در تاریخ وفات او از مولف است بطور تعمیه

تاریخ

۱۱۶۷ بهر سال رحلتش چون کردم از هاتف سوال | با قلوب ریش گفتا فوت صفدر جنگ و

شاه پیر اشرف سلونے

پیرزاده سلون ابن شاه پیر محمد مرید پیر کریم مانکپوری بود در سنه هزار و یکصد و شصت و هفت هجری فوت شده تاریخ وفات او از الفاظ شاه اشرف کریمی برمی آید و این رباعی نیز در تاریخ وفات اوست

تاریخ

۱۱۶۷ حیف از جهان شاه اشرف جان شد | قدوس عرش راحت رسان شد || سر تا سر بد بود قطب عالم | ز ذات قدسی تاریخش عیان شد

میر نوازش علی متخلص بفقیر

خلف الصدق میر عظمت الله مخبر بلگرامی است شب دوشنبه سیزدهم شعبان سنه هزار و یکصد و شصت و هفت بعالم قدس خرامید و در جنب جد خود میر لطف الله مدفون گردید میر آزاد تاریخش گفته

تاریخ

روشن ولی سمر نفسی پاک گوهری | واحسرتا که دامن ازین انجمن فشاند ۱۱۶۷
دل واطپید و ناله تاریخ او کشید | پیر یگانه میر نوازش علی نماند ۱۱۶۷

شاه شریف اورنگابادی

در بیست ششم رجب سنه ثمان و ستین و مائة والف فوت کرده و عارف الدین عاجز تخلص تاریخ وفاتش یافته مرد یا وجد بود شاه شریف ۱۱۶۷

تاریخ حوضی

نواب درگاه قلی خان مخاطب بمؤتمن الدوله سالار جنگ در ایام نواب صلابت جنگ بوقتی که بصوبه داری اورنگ آباد امتیاز داشته در شکوهی خود در سنه هزار و یکصد و شصت و نه این حوض را تعمیر ساخته تاریخ اتمام آن خود گفته

تاریخ

در جهان هر چند گشتم کو بکو | همچنین حوضی ندیدم هیچ سو ۱۱۶۹
خواستم سال بنا آمد ندا | فیض عامش هست جاری صبح و شام
سید هر ساقی کوثر آبرو ۱۱۶۹ | می برد هر تشنه مشک و سبو

قدم رسول

عمارتی است عالی در شهر کتک مضاف صوبه اوڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و بر دروازه اش این تاریخ برسم تعمیه مرقوم است

تاریخ

بدرگاه خدیو دو جهانی | پناه عالم الهی و جانی | مرتب گشت نوبت خانه دین | بعهد شاه عالمگیر ثانی
چو فرزند مصالح دین محمد | که دیدار علی باشش بدانی | بدرگاه نبی این قصر آراست | خدا حاصل کند مقصود جانی
سوال سال تاریخش چو کردم | سروش غیب گفت از مهربانی | چو طبل کفر را سر شکنی زد | ز نوبت خانه نوین سال خوانی ۱۱۶۹ ۱۱۶۷

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڑیسه گردید شهامت جنگ و صولت جنگ و هیبت جنگ برادر زادهای او بودند هیبت جنگ که درین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فایق بود و بیشتر از همه در اواخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک کشته شد بعد از آن بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب سه شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه یک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان پسر هیبت جنگ شهامت جنگ نیز راه آخرت پیش گرفت جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد شهامت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ نیز که حاکم پورنیه بود بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در جعفری باغ مدفون گشت و مهابت جنگ نیز بعد از وی بتاریخ نهم رجب یوم السبت سنه مذکور برحمت الهی پیوست و حسب الوصیت پاملی مرقد مادر خود در خوشباغ مدفون گردید و تاریخ وفات شهامت جنگ «خداش بیامرزد» ۱۱۶۹ یافته اند و چون سال فوت هر دو برادران بلکه مهابت جنگ نیز سال واحد تفاوت

ماہاے چند است ہمین تاریخ براے ہر سہ کسان سے لو آند شد مدت حکومت مہابت جنگ شانزدہ سال بود و مدت عمر ہشتاد سال صاحب سیر المتاخرین می نویسد کہ اکثر مہابت جنگ میگفت کہ اسباب ولایت بران میکنند کہ بعد از ما سواحل ممالک ہند در تصرف کلاہ پوشان یعنی انگریزان خواہد آمد و چنین شد کہ او گفتہ بود روزے مصطفی خان مہابت جنگ را ترغیب بمقابلہ جماعہ انگلشیہ و تسخیر کلکتہ نمود او اغماض کرد جواب نداد بار دیگر خان مذکور شہامت جنگ و صولت جنگ را در عرض این مقدمہ شریک نمود ساخت مہابت جنگ جواب نداد او در خلوت شہامت جنگ و صولت جنگ را گفت کہ بابا مصطفی خان خود سپاہی و نوکری پیشہ است میخواہد کہ رجوع من ہمیشہ با او بودہ باشد شما چرا در چنین امور با او ہمداستان می شوید جماعہ انگلش در حق من چہ بد کردہ اند کہ من بدخواہی انہا کنم الی الان آتشی کہ در صحرا گرفتہ است خاموش نے شود آتشی کہ در دریا بگیرد کیست کہ انرا فرو نشاند زنہار گوش باین قسم سخنہا باز نخواہید داد کہ نتیجہ غیر از فساد ندارد ۰

نواب سراج الدولہ ناظم بنگالہ

پسر ہیبت جنگ و دختر زادہ نواب علی وردی خان مہابت جنگ است بعد وفات مہابت جنگ در ماہ رجب سال یکہزار و یکصد و شصت و نہ ہجری ناظم بنگالہ و بہار و اڈیسہ شد بعد ازان بارادہ برآوردن ملک پورنیہ از دست شوکت جنگ بطرف راج محل نہضت فرمود در اثناء راہ خبر رسید کہ مردمانیکہ براے گرفتن کشن بلبہ پسر راجہ راج بلبہ دیوان شہامت جنگ کہ بجہانگیر نگر عرف ڈہاکہ رفتہ بود باز آمدند زیرا کہ کشن بلبہ گریختہ خود را بکلکتہ رسانید و سردریک صاحب سردار انگریزان حمایتش نمودہ نیگذارد از استماع این خبر ترک عزیمت منازعت با شوکت جنگ نمودہ معاودت بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکتہ کشید چون جماعہ انگلشیہ را جنگ سراج الدولہ متیقن بود و اسباب حرب چنانکہ باید مہیا نداشتند لہذا القلعہ قدیم محکم جستہ بمدافعہ برخاستند چون سردریک صاحب عرصہ را بر خود تنگ دید خود را معہ دودی از سرداران بر جہازی کشیدہ جان بسلامت برد و باقی ماندگان لاعلاج بمقتضاے غیرت موت را بر حیات گزیدہ تا بارمق و کلہ بندوق بود جنگیدہ شربت مرگ چشیدند و چندی محصور گشتہ اسیر معہ سراج الدولہ شدند و اموال زرہای خطیر کہ احصای آن بغیر مقدور است بتاراج رفت گویند کہ یکصد و چہل و شش انگریز باسیری گرفتار شدند ہنگام شب این بیچارگان را در خانہ تاریک و تنگ کہ در مربع زیادہ از شش شش گز نبود و حالا آن مکان بزبان انگریزے بلاک ہول میگویند بند نمودند ہنگام صبح چون دروازہ انمکان را کشودند بجز بست و سہ کس را زندہ نیافتند دیگران ہمہ بشدت گرمی و تشنگی جان دادہ بودند این ماجرا دو ماہ و دوازدہ روز بعد از رحلت مہابت جنگ بتاریخ بست و دویم ماہ رمضان سنہ یکہزار و یکصد و شصت و نہ ہجری کہ مطابق بستم ماہ جون سال یکہزار و ہفتصد و پنجاہ و شش عیسوی بود بوقوع آمدہ مسودہ این اوراق تاریخ این سانحہ بزبان اردو باین طرز یافتہ کہ از ان سال ہجری استخراج میشود

تاریخ از مولف

جبکہ نواب سراج الدولہ دشمن انگریز صبح ہوتے نہ رہا زندہ بجز بست و سہ کس وائے	لی لیا جبکہ جا سبہی کلکتہ کو سہ ماہ شوال گویا زہر کسی نے تھا جن منہ کے آدیا گھول	خانہ تنگ بلاکہو لمین کیا بار کیا بند ہائے دشمن کیتین اور سر آمد کیتین کا شیخ	یکصد و چہل و شش انگریز کو جو تجبی اہل بہر تاریخ کہا مین نے خانہ تنگ بلا کہول ۱۱۶۹

سید کریم اللہ متخلص بغریب

برادر اعیانی میر نوازش علی خلف الصدق میر عظمت الله بیخبر بلگرامی است در سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت این رباعی از وست **رباعی** شیطان چو ز درگاه خدا شد مردود * پرسید کسی چرا نگردی مسجود * گفتا که منم محو جمال رخ دوست * بر ذات خدا گر نداشتم مسجود * و این بیت از سید غلام مصطفی بیت هر عید بعبد سجده تو حق را نخوانی * تا سجده به آدم نکنی شیطانی * و میر غلام علی آزاد در وفات سید کریم الله این تاریخ بتعمیه گفت

تاریخ

۱۲۲۳ ۵۴

۱۱۶۹ شاعری خوش گوی و صوفی مشربی	سر در جبین جوانی با نصیب	وقت جان بر فشان ندا آمد زغیب	بهر تاریخ وفاتش یا غریب

سید قطب الدین عرف تجلی

درویشی فاضل و کامل سجاده نشین شاه نور بوده بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه تسع و ستین و مائة و الف در گذشته و عارف الدین خان این مصرعه تاریخش یافته تاریخ * رو بجنت کرد حقا قطب دین *

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان متخلص بآرزو اکبرآبادی

نسب او از جانب پدر بشیخ کمال الدین خواهرزاده شیخ نصیر الدین محمود و از طرف مادر بشیخ محمد غوث گوالیاری شطاری میرسد از شعرای تازه گو بوده و در سلک منصبداران بادشاهی بوده در اوایل سلطنت محمد فرخ سیر بخدمتی از خدمات گوالیار مامور گردیده مدتی در شاهجهان آباد اقامت داشت چون وقت او بآخر رسید بلکهنو آمده و در انجا بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و یکصد و شصت و نه در گذشت چندگاه بلکهنو بخاک سپرده شد بعد ازان برادرزاده او محمد حسن خان تابوتش بدهلی برده در انجا دفن ساخت میر غلام علی آزاد تاریخش گفته

تاریخ

۱۱۶۹

۱۱۶۹ سراج الدین علی خان نادر العصر	ز سر کرد سخن را آبرو رفت	اگر جوید کسی سال وفاتش	بگو آن جان معنی آرزو رفت

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگابادی

نام اصلی او عبد الرزاق است و اصلش از سادات خواف جد اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر شاه بادشاه از خواف بهند آمده و در سلک نوکران بادشاهی ملازم شده و پدر عبد الرزاق میر حسن علی نام داشت که در عمر بیست سالگی فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت ولادت صمصام الدوله بست و نهم رمضان سنه احدی و عشر و مائة و الف در لاهور واقع شده جوان قربای او اکثر در اورنگاباد بود در عنفوان شباب از لاهور باورنگاباد آمد در اوایل بمنصبی از پیشگاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفرازی اندوخت و بعد چندی بدیوانی بادشاهی صوبه برار مامور شد و صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله پسر نواب نظام الملک بخوبی برآمد و چون نظام الدوله با پدر خود جنگ نموده شکست خورد صمصام الدوله تا جنگ با شرط رفاقت بجا آورد و بعد انهزام نظام الدوله ازان مهلکه کناره کشیده و یکسو شد و مدتی معاتب نواب آصف جاه ماند و عاقبت خانه نشینی اختیار کرده بتحریر و تسویه مآثر الامرا اشتغال ورزید و مدت پنج سال اوقات برین منوال گذرانید آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود او را از عتاب برآورده بدستور سابق بدیوانی برار مامور ساخت بعد وفات آصف جاه نواب نظام الدوله او را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود سرفراز نمود چون بعد شهادت نظام الدوله و قتل مظفر جنگ امارت بنواب صلابت جنگ رسید او را بتاریخ چهاردهم صفر سنه سبع و ستین و مائة و الف بعطای خلعت

وکالت مطلق خود و منصب هفت هزاری و هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت و در سنه هزار و یکصد و شصت
و هشت هجری عالمگیر ثانی بادشاه دهلی سربراهی و مراتب فرستاد و شخصی این مصرعه تاریخ یافت ع از شاه هند ماهی 1168
و هم مراتب ۱۱۶۸ بعد از ان صمصام الدوله در فکر بر انداخت نصاری فرانسیس که دران ملک اقتداری تمام بهم رسانیده بودند
افتاد و نواب صلابت جنگ از گفته او نصاری را از نوکری خود برطرف کرد بنابرین در ماه رجب سال هزار و یکصد و هفتاد
و یک عبد الرحمن مخاطب بحیدر جنگ که صاحب اختیار سرکار موشیر بوسی فرانسیس سردار نصاری بود صمصام الدوله
را در اورنگاباد با متوسلان و اقربای او مقید ساخت نظام علی خان برادر صلابت جنگ که دشمن جانی حیدر جنگ بود بتاریخ
سیوم رمضان سنه مذکور حیدر جنگ را که بخیمه او آمده بود بقتل آورد و طرفه تشویشی در لشکر افتاد و درین شور و غوغا واقعه طلبان
کار صمصام الدوله را باپسرش میر عبد النبی خان یمین الدوله سفور جنگ که یکی از اقربای او بود تمام ساختند پدر و پسر
را در مقابر آبای او که جانب جنوبی شهر قریب درگاه شاه نور است زیر خاک سپردند و یمین الدوله را در قبرستان
آبای او که پائین گنبد شاه نور است دفن کردند میر آزاد تاریخ شهادت این هر سه درین آیه یافته + وجوه یومئذ مسفره 1171
و نیز میر مذکور گفته +

تاریخ

۱۱۷۱

رفت صمصام الدوله زجهان	سیوم ماه شریف رمضان	سال این واقعه ان سید خود	گفت ناگشته عبد الرحمان

1171

ایضاً در ستزاد

۱۱۷۱

صمصام الدوله آن امیر عالی + در ستی آگاه	ناحق شده کشته بکمین گاه دغا + بی عم جانکاه	زاد بعرض رسیاند تاریخ + یاران شهید	کردند شهید ناکسان سید را + انا لله

1171

و نواب درگاه قلی خان مخاطب بمومن الدوله سالار جنگ که از طرف نواب صلابت جنگ بصوبه داری اورنگاباد
ممتاز بود این رباعی مستزاد در تاریخ ایشان در سلک نظم کشید +

تاریخ مستزاد

۱۱۷۱

دیدیم زمین بهولناک صحرا + خونناب بشکال	دیدیم فلک خیره و تر بود خون شهدا + از خون دلال	گفتم که مصیبت این سکان تاریخ + گفتا هاتف	اولاد علی شهید کردند اینجا + عبد الرحمان

1171

و میر رحمت الله ناسی شخصی این تاریخ یافته +

تاریخ

۱۱۷۱

صمصام الدوله ملک گیر بود	ناحق قتیل گشت بعد کر و عذر و ریب	روز خمیس ثالث ماه صیام بود	تاریخ گفت عقل شهادت شد نصیب

روضه حضرت سلون

این درگاه در موضعی که انرا حضرت سلون سیگویند مضاف صوبه اوده در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری
تعمیر یافته و این تاریخ بنای اوست

تاریخ

۱۱۷۱

شد بنا در سلون روضه نور	کعبه جان را از و عنیمت کسب نمود	داد هاتف بشارت از تاریخ	این بود آستانه اشرف

1171

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسنی الواسطی البلگرامی و دخترزاده میر عبد الجلیل بلگرامی است او کتابی تالیف نموده بهم

الفرع الثانیة من الاصل الثالث مثل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفته

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال	از خم معرفت کشید رحیق
از احادیث و از کلام الله	کرده اثبات حق زهی توفیق
	سال تاریخ این کتاب نعرد
کرد در وحدت شهود رقم	نسخهٔ تازهٔ تفکر عمیق
هست این نقش دلنشین الحق	یادگاری ز خانهٔ توفیق
گفت شمع مجالس تحقیق ۱۱۶۲	

۱۱۶۲

و میر محمد یوسف بتاریخ دوم جمادی الثانی روز پنجشنبه سنه اثنین و سبعین و مائة و الف در بلدهٔ لکهنؤ در گذشت نعش او را در عرض دو روز به بلگرام رسانیدند و در باغ محمود یا من مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیهٔ او این تاریخ گفته

تاریخ

الهی بر شکیب ما چها رفت	که کوهی بود و بر کیدم زجا رفت
بیا بلبل بقمری تعزیت کن	که سرو او بتاراج فنا رفت
فغان من بهمراهی روان شد	بهور رحج او بگلگشت سما رفت
اگر فردوس باشد خوش ندارم	کزین گلشن نسیم جانفزا رفت
نمیدانم چه از من دید الفقیر	که با آن دوستی نا آشنا رفت
	نوشت آزاد تاریخ وفاتش
نماند اکنون امید زندگانی	که در و قاتل ما را دوا رفت
عزیزی مصر معنی میر یوسف	ازین عالم سوی دار البقا رفت
بدخشان با نماندان قدر و قیمت	ز دستش مزوه لعلی بی بها رفت
کدورت انقدر با کرد افشاند	که از سیمای وقت من صفا رفت
شکوه سلطنت از دست من رفت	تو گوئی از سرم ظل هما رفت
جوان یار ما یوسف کجا رفت ۱۱۷۲	

۱۱۷۲

و شخصی دیگر این تاریخ در وفات او نظم نموده

تاریخ

۱۱۷۲ میر یوسف گذشت ازین عالم داغ چندین الم بدلها سوخت ۱۱۷۲
هاتفی دردمند تاریخش گفت جان و دل احبا سوخت

عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی بادشاه غازی ابن معز الدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

در سال هزار و نود و سنه یا که سنه هزار و یکصد هجری تولد پذیرفته و نام مادرش انوپ بائی بود و بعد از انکه عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاه بادشاه را کمحول ساخته محبوس کرد عزیز الدین ابن جهاندار شاه را که شصت و هفت ساله بود و از زمان فرخ سیر بادشاه معتقد بود از محبس برآورده بتاریخ دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری موسوم بعالمگیر ثانی نموده براے نام بر سریر فرمانرواے در شاهجهان آباد نشانیده و میر غلام نبی بلگرامی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

۱۱۶۷	بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست	کارهای دین و دولت جمله بر ملا خواه شد
	سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد	بادشاه هند عالمگیر عالیجاه شد ۱۱۶۷

ایضاً

۱۱۶۷	شاه والا نژاد عالمگیر	از ازل نامور بعز آمد
	گشت چون جلوه گر بروی سریر	گشت تاریخ مظهر رایزد ۱۱۶۷

بیت سکه

بر زر و سکه صاحبقرانی　　عزیز الدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دویم تا شاهجهان آباد آمد و غنیمتی بی شمار از دهلی و آگره برده
و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را به پسرش تیمور مرزا منسوب ساخته وقت روانگی
احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی عهده امیر الامرایی به نجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله
مرحمت ساخت بعد روانگی او عماد الملک غازی الدینخان که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود
از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته بامداد رگهوناتهه راو مرهته و هولکر در دهلی آمد و بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله
را از شاهجهان آباد بدر نمود و حیله کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده و بادشاه را محض بیدخل ساخت
و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمت هایی او عهده امیر الامرایی بخطاب بخشی الملک احمد خان بهادر
غالب جنگ دادند بعد ازان عماد الملک در پی هتک حرمت شاهزاده عالی گهر خلف عالمگیر ثانی کوشیدن
گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای مقید ساختن او خانه او را محاصره نمود شاهزاده بنوعی که توانست
بعد کشته شدن چند کس و میر جعفر که انگلیسی پتیل را و مرهته از ان حصن حصین سالم برآمده قریب هشت ماه همراه نجیب الدوله
گذرانید بعد ازان از غربت عماد الملک بطرف مشرق رفت و چندی در الهٰ آباد که نیابت آن صوبه درانهنگام نواب
صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادر زاده او بود متوقف بوده و بعد ازان محمد قلی را امیدوار
وزارت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده
همراه خود گرفت درین سال رگهوناتهه راو مرهته و دتا سندهیه بایمای عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال
محاصره کرده او را تنگ نمود تاریخ این معامله یافته اند + ببرجی را آشکار آهو کرده + چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار
شده هندو و مسلمان از دست ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرایان
هندوستان عرضداشت باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده
این فرقه بدین را استیصال گردانند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین مژده مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری متوجه بسمت هندوستان آورد و چون آمد آمد او گوشزد خواص و عوام گردید عماد الملک بخیال سوء ادبی
ها که به نسبت عالمگیر ثانی ازو بظهور آمده بود و علاوه آن نجیب الدوله را که دست گرفته احمد شاه ابدالی بود از دهلی
بدر ساخته بود بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مهدی قلی خان کشمیری را که مشیر امور دولت او بودند اشاره
فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبه تاریخ هشتم [illegible] بتاریخ بیستم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و هفتاد
و سه هجری بکشتند و جسدش را از بالا بطرف دریا بر ریگ جمنا افگندند بعد شش پهر بعض کسان لاشش را
برداشته در مقبره همایون بادشاه مدفون ساختند تاریخ وفات اوست +

تاریخ

۱۱۷۳

شاه عالی نسب عزیز الدین	کش بود در جوار رحمت جای	گفت هاتف چو رفت در جنت	۱۱۷۳ داد عرش سمک مرورا جای

و چون انتظام الدوله خانخانان پسر قمر الدین خان وزیر که خالوی عماد الملک بود و سه روز پیش از قتل بادشاه بحکم عماد الملک از دست همون نمک حرامان شهید شده بود چنانچه عزیزی تاریخ شهادت او و بادشاه هم باین عنوان گفته که از مصرع آخر تاریخ برمی آید ❊

تاریخ

سنی بلخ و شیعی کشمیر قاتل جان شاه و این وزیر ١١٧٣

مدت سلطنت عالمگیر ثانی پنج سال و هشت ماه و هشت روز مدت عمر هفتاد و چهار سال لقب او بعد وفات عرش منزل قرار یافته ❊

آمدن احمد شاه ابدالی مرتبه سیوم در شاهجهان آباد

چون نمک حرامان باشاره عماد الملک تیغ جفا بر گلوی عالمگیر ثانی راندند و شاهزاده محی السنت را که پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برای نام بر تخت جهانبانی نشانیده ملقب بشاهجهان ثانی نمودند عماد الملک مهدی قلی خان کشمیری را بجراست او گذاشته خود بعیادت و رفاقت دتاسیندهیه و جنکوجی که نجیب الدوله را در سکرتال حسب الارشاد او محاصره نموده بودند شتافت و معامله نجیب الدوله بر صلح قرار یافته بود که عنقریب رسیدن احمد شاه ابدالی گوش زد عالمیان گردید دتاسیندهیه خبر شاه ابدالی شنیده صلح را ناتمام گذاشته بالشکر خود که در آنوقت هشتاد هزار سوار همراه خود داشت بمقابله احمد شاه ابدالی روان شد و چونکه عماد الملک خنجر بیداد بر گلوی بسیاری از سکنای شهر نیز رانده بود هر کس بلکه خادمان او نیز از گرد کدورت بر دامن دل داشتند چنانچه منشیع و ستر لهیف با نجیب خان پیوستند و متوسلان بادشاهی روزی بار رهیله باستغفار شده برای تنخواه خود ها بر عماد الملک هجوم کردند و باشاره نجیب الدوله در حویلی او رفته هر چه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند بهانه تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک بکمال حسرت و اندوه پیش سورج مل جات رفته در قلعه برت پور مخفی گردید بعد ازان در شاهجهان آباد بحکم نجیب الدوله بر آب و باد روان شد مختصر اینکه چون شاه ابدالی تا به انتربید رسید حافظ سعد الله خان پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنکش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در میان انتربید واقع شده خود ها را بشاه ابدالی رسانیده شرف ملازمت اندوختند القصه چون لشکر شاه با لشکر دتاسیندهیه مقابله شد دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجعت قهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاهجهان آباد واقع است رسید و ابدالیان اطراف دتا را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دتا با سایر فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیزه قایم کرد تا آنکه با جمیع همراهیان علف تیغ بیدریغ ابدالیان گردید این واقعه در ماه جمادی الآخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میر غلام علی آزاد تاریخ این جنگ را چنین یافته ❊

تاریخ

کرد سلطان عهد ورانی	قتل دتا بتیغ دشمن گاه	گفت تاریخ این ظفر آزاد	نصرت پادشاه عالیجاه ١١٧٣

چون خبر کشته شدن دتاسیندهیه بسداشیو بهاو برادر زاده بالاجی پیشوا در دکن رسید با فوجی عظیم رهگرای هندوستان گردید و در غیابانه احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده اول شهر را تاخت و تاراج نموده قلعه را نیز بعد جنگ مفتوح

ساخت من بعد بتاریخ بست و نهم صفر سال یکهزار و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یکسال بتخت نشسته بود معزول ساخته مرزا جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود بخطاب جهاندار شاه بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند فرمانروایی نشانید و نود و ستو به معرکه احمد شاه ابدالی گردیده دران جنگ بالسباری از سرداران مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و یک عیسوی بود کشته شد گویند که تا شصت کروه چون مرهته ها شل آب زمین ردن بود چون شاه ابدالی بعد قتل تا این فتح بزرگ نمود میرزا تاریخ آن گفته

تاریخ

۱۱۷۴

شاه بهادر الپس از دنیا گذشت	گردد انجام و در آغاز فتح	شور یگانه تاریخش نواخت	شاه درانی نموده باز فتح

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده بپاس آنکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه حضرت بیگم از بطن صاحبه محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور مرزا عقد بسته بود سلطنت هندوستان بر شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را همچنان بجای پدر بولیعهدی گذاشته و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و از سر نو عهده امیر الامرایی به نجیب الدوله بخشیده بتاریخ شانزدهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه «مراجعت قندهار» نمود تاریخ روانگی اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم شهر ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بحین حیات پدر از شاهجهان آباد گریخته و نواب محمد قلی خان را از اله آباد همراه گرفته بتسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام تا چند از انگریزان از طرف کمپنی کوتهی های تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده در میان نواب سراج الدوله حاکم بنگاله و رؤسای انگریز خصومتی دست داده بود که باعث خرابی و بربادی او شده و جنگی در میان ایشان واقع گردیده مختصر اینکه کرنیل کلیو صاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی در میدان پلاسی که از مرشد آباد پانزده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و پنجاه ضرب توپ بود هزیمت یافته و تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخته و این معامله بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بست سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد هزیمت سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال السنه مذکور بایمای میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل رسیده بعد ازان صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانیده بودند که یکسال و نیم بعد ازین ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت درین اثنا خبر شهادت پدر خود بدو رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه در حوالی عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروایی آراسته جلوس نمود و خود را ملقب شاه عالم بادشاه ساخت بعد ازان خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرایی به نجیب الدوله فرستادند اول مرقام جلوس ما تاریخ شهادت پدر معین

از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور می نویسند میر اولاد علی ذکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

۱۱۷۳ زهی شاه عالی گهر عدل گستر | باو تاج و تخت و نگین شد مسلّم | برون آر سال جلوس همایون | ز سلطان هندوستان شاه عالم ۱۱۷۳

و در هیولا راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته و آنرا در رشته نظم کشیده

تاریخ

۱۱۷۳ ز فضل حق چو شد عالی گهر شاه عالم | بجوی سال جلوسش ز فضل ربانی ۱۱۷۳

و بعد جلوس بادشاه مدتی در بنگاله با اتباعان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه شب سه شنبه بیستم ماه ذی القعده سنه مذکور در شب یا بوقتیکه میر صادق مشهور بمیرن پسر نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر او افتاد و جان داد و بعد وفاتش قاسم علیخان که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول گردانیده و خود در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست نشسته مالک الولایت گردید پس بعد شاه عالم بادشاه ملازمت حاصل نموده برای مصارف بادشاه از صوبه بنگاله بیست و چهار لکهه روپیه سالانه مقرر نمود و بادشاه از انجا کوچ کرده بطرف الله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله که بعد فتح بر مرهته و روانه شدن شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در شهر الله آباد رسیدند و بموجب حاجات و مرهته ده سال دیگر در ان شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری بشاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در شهر الله آباد بمقام بهادرگنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است سه تربت دارد و بر دو تربت تاریخ است و بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخها اینست

تاریخ

۱۱۷۴ چو زینت النسا رفت از دار فانی | بفردوس جای سکونت گرفته | ز تحسین تاریخ سال وفاتش | خرد گفت جای بجنت گرفته ۱۱۷۴

بر مزار دیگر

۱۱۷۵ هزار و یکصد و با پنج و هفتاد | برفت مریم سوی فردوس دلشاد ۱۱۷۵

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار الطرف بیرونی منقوش است بیتی چند از آن نوشته می شود

تاریخ

۱۱۷۸
چون بلقیس زمن صدق و صفا پرور شد
روح پاکان همه طالب حور العین
گر ز شعر بکن نقش سر لوح مزار

تا که داخل به سرا پرده جنت شد
گشته از صدق و صفا خیره زنان زمن
و ادخلی جنتی از سوره و الفجر بیار
هزار و صد و هفتاد و چهار هجرت

رفت با فاطمه بنت رسول مدنی
منزلش خلد برین کرد خداوند جلیل
اندرین ظلمت شب خالق ستار مجید
رفت از عالم فانی بریاض جنت

گشت هم صحبت او بست ز دنیا ادنی
خرد مهاد تاریخ وفاتش جبریل
بضیافت بر خود زینت النسا طلبید

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد و ادخلی جنتی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید

امام باڑه در ملک بهار

این امام باڑه را میر سے راج در ملک بهار مضاف صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج تعمیر ساخته و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

۱۱۷۵

سنیری راج بتوفیق ایزد سبحان | بنا نموده چو این مدفن امام زمان
بگفت تو هجرتم بار بسا به حسنین | هزار یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار
بحق احمد مختار شافع کونین | ز هجرت نبی آن سرور صغار و کبار

کشته شدن سورج مل جاٹ و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهٹه ها نجیب الدوله را خلعت امیر الامرای از سر نو مرحمت فرموده و جوانبخت شاه را بجاے پدر او مهدی عهد ساخته بالنصرت و فیروزی بطرف کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگیش حکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد روان شد در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری شاید که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جاٹ که مالک ڈیگ و کهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اگره را نیز گرفته بود در شاهجهان آباد آمده با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی از ضرب گلوله بندوق کشته شد و این سورج مل پسر بدن سنگه جاٹ است و بدن سنگه پسر چورامن جاٹ بود و چورامن در عهد عالمگیر اورنگ زیب رهزنی میکرد و از این پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهار ده کروه از اکبر آباد فاصله دارد نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه جاے پدر را گرفت و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود و بعد وفاتش پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کهیر بنا نموده و پسرش بهادر سنگه تا شرح جامی در عربی خوانده بود و این سورج مل در وقت احمد شاه بادشاه بموافقت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار بسند بادشاهی یافت و بعد از رفتن صفدر جنگ بسمت صوبه خود و از نسبت ضعف سلطنت بیشتر جاهاے بسند بزور شمشیر بدست آورده بود و بعد کشته شدن بهاو و روانگی شاه ابدالی قلعه اکبر آباد را تسخیر نموده و در ڈیگ عمارتهای عالی تعمیر ساخته و پسران او که از نواب صفدر جنگ دستار بدل برادرانه کرده بودند بتخریب مکانات شاهی که در قلعه اکبر آباد بودند پرداختند و سورج مل سوهار ام جاٹ را صوبه دار الخلافت اکبر آباد داده او هم زیاده تر بتخریب آن شهر پرداخت و سورج مل نعالیچه نادره معه زرهج کیواڑ سنگ شیم و اکه شاهجهان بادشاه بصرف ده هزار روپیه تیار ساخته بود و سه قریب نه صد و هشتاد ضرب توپ کلان از قلعه اکبر آباد برداشته در قلعه ڈیگ و بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل جاٹ کشته شد پسرش راجه جواهر سنگه بعد از چندی اوقات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهٹه و نواب عماد الملک را همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده جنگید تا آنکه نجیب الدوله عاجز آمده بعرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل حرکت داد و چون جواهر سنگه آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید مشوش شده بتوسط راو ملهار مرهٹه با نجیب الدوله مصالحه کرده بدیگ معاودت نمود این سانحه در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و شروع هفتاد و هشت هجری در ایامیکه نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوسته

نواب صلابت جنگ حیدرآبادی

پسر سیوم نظام الملک آصفجاه حیدر آبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که ذکرش پیش از این مرقوم گردیده فرانسیس و افاغنه سید محمد خان را که مشهور به صلابت جنگ بود بر مسند ریاست دکن نشانیدند بعد چندی لقصد تنبیه بالاجی راو مرهٹه بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و شصت

میدان جنگ رو بر تافته بمشوره عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با پنجهزار سوار و پیاده در جنگ شریک نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر روهیله باتن برفاقت در دهند باز طرح جنگ و جدل اندازد شخصی در باب شکست خوردن شجاع الدوله این تاریخ یافته * کل مغل بون * ۱۱۷۸ القصه افواج انگریزی بفتح و فیروزی تا به الداباد و لکهنو و فیض اباد داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله منهزم شده رو بفرار نهاد لاچار با رؤسای انگریز طرح صلح انداخته همراه ایشان تا بالهٔ اباد تشریف آوردند شجاع الدوله چون ببریلی رسید سوای حافظ رحمت خان کسی از رؤسای افاغنه با او موافق نشدند بلکه خیال فاسد در دل داشتند لاچار از انجا رو گردانیده همراه حافظ رحمت خان در فرخ اباد پیش نواب احمد خان پسر نواب محمد خان بنگش شتافت و از انجا نواب عماد الملک غازی الدین خان را که در فرخ اباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و بسعی ملهار راو مرهته که پنجاه هزار سوار همراه خود داشت در کوره جهان اباد لشکر کشید و جنرل کارنک صاحب بهادر که بطرف فیض اباد اوده رفته بود از استماع اینخبر در گهات شیوراجپور عبور گنگ نموده مقابله فوج مرهته نمود نایرهٔ قتال از هر دو جانب زبانه کشید و نواب تاب گوله توپ انگریزی نیاورده رو از میدان بگردانیده و مرهته ها هزیمت یافته و عبور جمنا کرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از همین وقت پایهٔ دولت کمپنی انگریز بلندی گرائید و ابتدای عملداری کمپنی انگریز را از همین زمان تصور باید فرمود چنانچه تاریخ آغاز دولت انگریز درین مصرع یافته اند ۱۱۷۸

در هند امیر شد فرنگی ۱۱۷۸

مختصر اینکه بعد انهزام بخاطر نواب رسید که در شاهجهان اباد رفته معرفت نجیب الدوله عرضداشت متضمن بیوفائی سرداران سپاه و درخواست فوج بکمک خود بحضور احمد شاه ابدالی که موافق استدعای نجیب الدوله دفع محاصرهٔ راجه جواهر سنگه جات از کابل کوچ کرده تا بسرهند رسیده بود بفرستد چنانچه این تدبیر را احسن تدابیر شمرده در فرخ اباد پیش احمد خان بنگش آمد اما بصلاح او پیغام صلح و مصالحه با رؤسای انگریز درمیان آورد و با جنرل کارنک صاحب ملازمت نمود و عهد و پیمانی که تا این زمان بران قایم اند درمیان آمد بعد ازان هر دو سرداران از انجا کوچ نموده تا بالهٔ اباد تشریف آوردند درین اثنا کرنیل کلیو صاحب مخاطب به ثابت جنگ بهادر که هم دران ایام از ولایت مخاطب بلارد کلیو شده آمده بود و برای بندوبست صوبهٔ بنگاله از کلکته تشریف بالهٔ اباد آورد منشی اعتصام الدین که بولایت انگریزان رفته بود در رسالهٔ شگرف نامه تصنیف خود می نویسد که چون لارد کلیو صاحب بالهٔ اباد رسید با نواب شجاع الدوله قرار داد درمیان آمد که صوبه الهٔ اباد مداخل بست و چهار لکهه روپیه و صوبهٔ کوره جهان اباد نیز همان قدر ملک چهل و هشت لکهه روپیه جهت خرج بادشاه حواله ملازمان او کرده شود باقی صوبهٔ اوده یک کرور و پنجاه لکهه روپیه و بنارس غازیپور زمینه پانزده لکهه روپیه بصرف نواب موصوف باشد بعد ازان پنجاه لکهه روپیه برای خرج سپاه لشکر کمپنی از نواب گرفته بدو قطعهٔ صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارد کلیو صاحب بدست گرفته بدست نواب داد و نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارد کلیو معاوضه کرد و باهم معانقه نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف صوبهٔ اوده رخصت شد و لارد کلیو صاحب

سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علیخان مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بست و
چهار لکهه روپیه سالیانه بخزانه عامره بادشاهی عاید کرده اید حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله را بطریق التمغا بنام کمپنی انگریز
در سند بادشاهی نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالیانه شصت لکهه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشند و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی دارد بعد این همه نوشت خواند
که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج علیسوی مطابق بیست چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
و نه هجری ترتیب یافته بود لارد کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر اله اباد طرح اقامت انداخت و
تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علیخان سه و نیم ماه بعد از جنگ بکسر یعنی تاریخ چهاردهم ماه شعبان روز سنه
سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج علیسوی بود در مرشداباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله شاید که در ماه ذیالحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب
سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه در گذشت بعد از وی برادر خورد او مبارک الدوله مسند نظامت را زینت بخشید

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از ابنای شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است نسب او به پانزده واسطه بشیخ موصوف
میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و ماتة والف واقع شد
شاگرد محمد مسیح فسائی داد و شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل او اقطاع عالم را
فرو گرفته مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموما و در هند هم خصوصا دایر و سایر است در هنگامه نادر شاه از ایران دیار وارد هندوستان
گردید و مدتی در شاهجهان اباد گذرانید و از انجا رخت بشهر بنارس کشید و همانجا رحل اقامت انداخت و دران بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر ز بانش میگذشت که اینقدر دیر چرا است و برای قبر لوحی از سنگ تراشید
این چند کلمه و بیت بران نقش کرد بر سر لوح اسم تبارک الله بعد از ان محسن قد تیک المسی بعد از ان العبد الراجی رحمته
ربه الغفور محمد المدعو به علی ابن ابی طالب الجیلانی و در پائین لوح مذکور این مطلع خودش مرقوم ساخته **بیت** روشن
شد از وصال تو شبهای تار ما + صبح قیامت است چراغ مزار ما + و در هر دو پهلوی مزار این دو بیت **ـه** زبان
دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم + همی دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا + حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم +
سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا + اللهم اغفر له وارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شخصی این تاریخ بتعمیه گفته

تاریخ

۱۱۸۶
نهی گشت هیهات روی زمین ز شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۰

مسجد سلون

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه پیر اشرف پیرزاده سلون مسجدی در سلون
تعمیر ساخت و عزیزی تاریخ ان یافت + لان الصلواة معراج المومنین + و دیگری گفته ۱۱۸۰

تاریخ

قبله دین بنا پیر پناه | ساخت مسجد بفضل ربانی | سال تاریخ او ملک ز فلک | گفت این است کعبهٔ ثانی ۱۱۸۰

ایضاً

محمد پناه الله سفی الکریم | نموده بنا مسجد مستقیم | ندا کرد هاتف که تاریخ او | بگو خانهٔ حمد رب کریم ۱۱۸۰

مسجد اله اباد

در شهر اله اباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایامیکه شاه عالم بادشاه در ان شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری بتعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین خلق پرور داد گستر حامی دین کرام صاحب عالی سخا و باده ذو الکرام مستفیض از جود او هستند جمله خاص و عام
تا که مهر و ماه باشند رونق افزای سپهر زیر حکمش هفت کشور باد نصرت مدام چون حسام الدین علیخان خانه زاد بارگاه ساخته تعمیر این مسجد با این عظام
سال تاریخش سر و تن در دار عرش برین کعبه دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام ۱۱۸۱

مرزا محمد بیگ خان

پدر مرزا ابو طالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابو طالب خان مذکور مصنف کتاب مسیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع ان نخبهٔ الدین که بود ذی شرف افضل علم و عقل و ادب نشاط جستن به بهشت برین از ین عالم زباغ قتل نشاط جهان ما در ب
چو در داشت با همه کس زرد رای انوار بدون مهر خشش روز عالمی شده شب و قوع این غم عظمی بما دل افگاران چو بود از سنه هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سه یوم از حج جنان نوشت بالهام سال آن بعجب نموده طوف بهشت برین در دم تاریخ ز روی حرم ولیقین آمد از دم کعب ۱۱۸۲

تاریخ مسجد اله اباد

در موضع رسول پور قریب قدم رسول واقع شهر اله اباد خاص سید رفیق جنگ عالی فوجدار نمان فیلبان منصب دار شاه عالم بادشاه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسجدی بتعمیر ساخته و تاریخ بنای آن شاه محمد اجمل اله ابادی گفته

تاریخ

قرب قدم رسول ره سپر از بهر نماز این مکان است تعمیر بدور شاه عالم ان شاه که شاه خسروان است
بنمود رفیق جنگ عالی کو سید فوجدار خان است اجمل ز تو گر کسی بپرسد تاریخ بنای او چه سان است
کو بیت خدا و کعبهٔ دین تاریخ بنای این مکان است ۱۱۸۴

نواب احمد خان بنگش

پسر خورد نواب محمد خان بنگش است و محمد خان در عهد فرخ سیر بادشاه بدولت رسیده بخطاب نواب محمد خان غضنفر جنگ سربلندی حاصل ساخته و فرخ اباد را بنام بادشاه آباد نموده در ماه جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری فوت کرده بعد وفاتش پسرش قایم خان بخطاب نواب قایم جنگ بر مسند ریاست در فرخ اباد نشسته و بتاریخ دهم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و شصت و دو هجری با روهیله با جنگیده

گشته شد بعد وفاتش ریاست او را نواب صفدر جنگ متصرف شد امابعد از چندی احمد خان که برادر خورد
قایم جنگ بود لشکری از افاغنه بنگش جمع ساخته در راجه نول رای را که نایب نواب صفدر جنگ بود گشته
باز بر ملک آبادی خود مسلط گردید و بعد ریاست بست و دو سال در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
فوت شد و این تاریخ بر سم تعمیه در فوت اوست

تاریخ

١١٨٥ ملایک آه کشند از وفات احمد خان ١١٩١ | کنند گریه خلایق بناله و افغان

اگر از عدد وفات احمد خان عدد لفظ آه در و کرده شود تاریخ بر آید

وفات احمد شاه ابدالی

پسر محمد زمان خان سدوزی است بعد از قتل شدن نادر شاه تسخیر کابل و قندهار ساخته هفت بار در
هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بست شش سال بعمر پنجاه ساله در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او این تاریخ مرقوم است

تاریخ

١١٨٦ شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود | در قوانین امور سلطنت گیری مثل سر | از نهیب قیصران بی ستون عهد او | تسبیر آهو را لشجیع شش وادی پیر در سر
میر سید این سر طرف دلگوتش بدخواهان او | از زبان خنجرش هر دم هزاران شرر | چون ازین دار فنا شد جانب دار البقا تاریخ بود | سال هجری یکهزار و یکصد هشتاد و ششم ١١٨٦

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند اما تیمور شاه که پسر
کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر وساده سلطنت نشست و بعد
ایالت بست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت او بود در سنه یکهزار و دوصد و هفت هجری
در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه
شجاع الملک خصومت بود تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که
پدرش وفادار خان وزیر از دست زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل رسیده بودند
افتاد و شجاع الملک را از کابل بدر ساخت و سلطان محمود هرات را گرفت و بعد وفات او پسرش
سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات فرمانروائی میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین الله آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زایر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف بشیخ خوب الله تولد
او غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت + نیکبخت ازلی بادا + یافته اند بزرگی خاندان اینان
مشهور است دیوان فارسی دارد نهایت مربوط و مضبوط و مثنوی در جواب نان و حلوی مسمی بنان و قلیه گفته
اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد در ایامیکه شاه عالم بادشاه در اله آباد استقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و هفت بباغ بهشت فوت کرده و تاریخش منشی حکیم کشور تلمیذ او بتعمیه گفته از آن چند بیت نوشته میشود

تاریخ

ذات پاک غلام قطب الدین	رفت بسبب زین جهان افسوس با دل زار سوخته گفتم	دل سوزان من سوال نمود قطب دین رفت زین جهان افسوس	سال این غم ز نوحه خوان افسوس ۱۱۸۸

جوان مسیح

شخصی بود که مذهب عیسوی داشت و در جنگ کنبهیر که با راجه نول سنگه و مرهته‌ها در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری رو داده بود کشته شده قبرش در اکبراباد در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است تا امروز موجود است و این چند عبارت و تاریخ بتعمیه بر تربت او مرقوم است جوان مسیح ولد جو حکیم متوطن کابل در ۱۱۸۳ در جنگ کنبهیر بشهادت رسید

تاریخ

هزار حیف که کرد این پیکر و دغل	بضرب توپ ازنده بیر بیدکش خلل	بسنین ز بارک او احسن تا بگفت ملک	جوان مسیح قرب مسیح یافت محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه از الله اباد بطرف شاهجهان آباد و دیگر حالات

چون راجه جواهر سنگه مالک قلعه ڈیگ وغیره در سال یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری فوت کرد برادر اعیانیش راو رتن سنگه ده ماه و سیزده روز حکمرانی کرده از دست رو باش فقیر کیمیاگری کشته شد بعد فوت او برادر او راجه نول سنگه بر وساده حکومت نشست در ایام حکومت او شاید که در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری سرداران مرهته یعنی نراین راو برادر کوچک مادهو راو پیشوا و پسر بالاجی و تکوجی هولکر و مهاجی سیندهیه بجمعیت هشتاد هزار سوار از دکن در اکبراباد رسیدند و جنگ اول با راجه نول سنگه که ملک یک کرور و پنجاه لکهه روپیه در تصرف داشت واقع گردید و بر راجه ظفر یافته زر دلخواه از و گرفتند و ملک او باد از زانی داشتند هم درین ایام نواب نجیب الدوله خواست که فرقه سکه را که در ملک میانه دواب فتنه و فساد برپا ساخته بودند بامداد مرهته‌ها دفع سازد باین اراده در خیمه ایشان آمد خواست که باتفاق ایشان بسران فرقه رود که ناگاه عارضه‌های گریبانش گرفت لاچار پسر خود ضابطه خان را همراه مرهته گذاشته خود بطرف روهیلکهند شتافت و در اثنای راه تا به هاپر رسیده بود که فوت شد و این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده لاشس او را در نجیب اباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرهته‌ها رخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان منشوش شده شهر را گذاشته بسکرتال رفت و مرهته‌ها جا را خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دوآب را که باین دیار گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله‌ها بود نیز گرفتند بعد ازان عرایض بحضور شاه عالم بادشاه که در آله آباد بسر میبرد داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض شوند بادشاه که از مدتی با میدا استمداد از صاحبان انگریز در الله اباد اقامت داشتند چون دید که کسی بمدد او نمیرسد لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک عیسوی بود الله اباد و کوڑه را بمنیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته از آله آباد کوچ نموده متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید چون بفرخ اباد رسید نواب احمد خان بنگش که دران ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از نیامدن خود بحضور بجهت غلبه بیماری عذرخواه شده و دو روز بعد انعرود بادشاه مسافر ملک بقا گردید تاریخ وفاتش سابق ازین نوشته شده

بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشسته پیشکش گران بها بحضور بادشاه فرستاد
و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت بادشاه بعد از قیام بست و دو روز از انجا کوچ نموده بعد طی
منازل و مراحل بروز عید رمضان داخل شاهجهان اباد گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکت ها
ناپسندیده صادر شده بود بادشاه چند روز بعد از ورود خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله کمر همت بست
و باستمداد مرهته ها تا شش ماه جنگ و جدل در پیش داشت تا انکه ضابطه خان هزیمت برهزیمت یافته رو بفرار
نهاد و پیش نواب شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند ضابطه خان همه اسیر مرهته شدند و قلعه پتهرگده که ضابطه خان
دران متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهزام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه روهیله بانصرت و فیروزی
داخل شاهجهان اباد گردید شایق شاعر تاریخ داخل شدن او بدهلی که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری
اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا الشهر هند از سر نو یعنی که ز فضل حق بفتح و نصرت	شادی و نشاط و آب و تابی آمد دارای جهان فلک جنابی آمد تاریخ ورود او ز هاتف جستم	گوئی که سحاب فیض در مزرعه خشک زینت ده تاج و تخت شاه عالم گفتا که ز شرق آفتابی آمد	از یمن دعای مستجابی آمد با دولت و بخت کامیابی آمد

1186

الحاصل چون درین مهم از دست مرزا نجف خان کارهای نمایان بوضوح پیوسته بود بادشاه بعد مراجعت عهده امیر الامرائی
بمرزا نجف خان بخشیده بخطاب نواب ذو الفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه
را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه روهیله ها بدست آمده بود ولیکن روز بروز کارش رو بتنزل داشت و
فتنه و فساد هر طرف در ملک برخاستن گرفت زیرا که انچه ملکها بادشاه از دست ضابطه خان و روهیله ها برآورده بود مرهته
ها زر از ضابطه خان گرفته باز باو سپردند و بر باقی ملکها تسلط خود ها داشتند تا بحدیکه ضابطه خان با توکوجی هولکر وعده زر
بمیان آورده معرفت او طالب منصب امیر الامرائی و میر بخشیگری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با مرزا نجف خان
بود میخواست که در جلدوی جان فشانیها که ازو بظهور رسیده بود عهده میر بخشیگری هم باو مرحمت نماید این سخن مقرون
با جابت نشد و توکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردیده و بادشاه نیز بر سر غضب آمده نواب نجف خان را
فرمود تا هر قدر سوار و پیاده که بهم رسند نوکر داشته با مرهته ها محاربه نماید مرزا نجف خان همچنان کرد و بجنگ پیوست آخر
مرزا موصوف هزیمت یافت و مرزا حسن برادر خورد نواب محمد قلی خان که عزیز مرزا نجف خان بود درین جنگ از ضرب گوله توپ
1186 کشته شد + فوت رستم + تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمده بعد شکست
مرزا مذکور مرهته ها بادشاه را بران آوردند تا ضابطه خان را خلعت امیر الامرائی بخشند بادشاه لاچار شده همچنان کرد بعد
ازان مرهته ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان اباد و الهاباد دیگر که برای مصارف بادشاه و از
طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته ها نمود اما دست مرهته ها بران ملک نرسید و ازان وقت باز بتصرف
نواب مذکور در آمد الحاصل بعد ازین معامله سرداران مرهته یعنی سیباجی پیشوا و مهاجی پتیل سیندهیه و توکوجی
هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند و نواب نجف خان را نیز ۳ هزار روپیه

یومیه مقرر کرده همراه خود بردند و عبور گنگا نموده تاخت و تاراج شروع نمودند چندی بر این نگذشته بود که خبر از دکن رسید که نارائن راو پیشوا را کشتند و رگهوناتهه راو مشهور براگهوبا که عموی او بود بر مسند نشسته بند نارائن راو پسر بالاجی پیشوا بود که بعد فوت برادر خود یعنی مادهو راو پیشوا بریاست آبائی رسیده پیشوا گردیده بود و بسعی رگهوناتهه راو عموی خود در ماه جمادی الاول سنه یکهزار یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد اگر شما شصت لکهه روپیه بما دهند ملک میان دواب که از افاغنه گرفته ایم بشما بسپاریم لیکن چون شصت لکهه روپیه برای خرج را مایان دفا نخواهد کرد چهل لکهه از روهیله ها باید داد نید و اگر افاغنه بدادن زر مسطور راضی نه شوند شما متعرض حال ما نشوید نوعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت چون نواب بر خرابی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبید استصواب نموده او را راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه از نزد خود بمرهته ها بدهید شصت لکهه بحساب خود و چهل لکهه بحساب ما بنویسید بنده این مبلغ را بتدریج سرانجام نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهته ها نمود انها زر گرفته بملک خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع آمده من بعد نواب نجف خان بحمایت نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش ایشان به مختاری مهمات سلطنت و نیابت وزارت گردن افتخار بلند ساخت پس بدهلی آمده مجد الدوله را که مشیر بادشاه بود بیدخل محض نمود و حسام الدوله را باستصواب بادشاه محبوس ساخت بعد از ان به تسخیر ملکها که جات ها به تصرف خودها داشتند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد روانگی مرهته ها بملک خود حافظ رحمت خان در ادای زر یکه نواب شجاع الدوله بمرهته ها داده ملک او را از تاخت و غارت رهانیده بود انکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه را از دست هری بهدت نامی مرهته که از طرف بیساجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد و بعد از ان در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اتاوه بطرف شاهجهان پور کوچ نموده و حافظ رحمت خان قریب هشتاد هزار بلکه زیاده ازین فوج افغان جمع نموده مقابله او کرد و مابین کتره کمال زی خان و فرید پور در میدان لاهی کتره تلاقی فریقین دست داد درانوقت جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه بتاریخ دهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اپریل سنه یکهزار هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود دو پلتن انگریزی از فوج بیشتر رفته جنگ با روهیله ها شروع کردند و حافظ الملک حافظ رحمت خان از بسکه شور جبلی داشت بذات خود بیرقی در دست گرفته بسواری اسپ حمله بر سپاه انگریز کرد و از ضرب گوله هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان برچ همونوقت سرش از تن جدا ساخته بحضور نواب آورد صدای کوس خورمی و شادیانه مبارکبادی از هر طرف بلند شد و هزیمت بر سپاه روهیله افتاد مصرع تاریخ این فتح بر سم التعمیه گفته

تاریخ

۵ ۱۱۸۰

۱۱۸۸

	چو در لفظ ظفر تاریخ دیدند		بی باقی سر حافظ بریدند	

یعنی اگر عدد لفظ ظفر با عدد حرف حا که سر حافظ است یکجا کنند تاریخ فتح برآید و تاریخ وفات او عزیزی در زبان پشتو
1188 که زبان روهیله ها باشد گفته تاریخ حافظ نادکی رسا + و این قطعه در تاریخ وفاتش از مؤلف است

تاریخ

1188

حافظ رحمت که شیری بود در میدان جنگ	بر سرش تیغ قضا آمد شد از عرق خون	چون بجنگ اعدا سر گردن ما بند از تنش	بهر تاریخش جدا کردم دو پا بس را که گون
یعنی در حرف نخستین هم دو حرف آخرین		دور چون کردم ز نامش سال فوتش شد عیان	

نواب شجاع الدوله

ابن نواب منصور علیخان صفدر جنگ است اصل نام او جلال الدین حیدر بود ولادتش در سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این بیت است **بیت** برآمد آفتاب از مطلع نور + بدولت خانهٔ نواب منصور + اگرچه از مصرع اول تاریخ برمی آید اما چون از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرع تاریخ است مؤلف دو مصرع دیگر بران افزوده باین طور گفت

تاریخ

1144

چوان فرخنده اختر شد نمایان	بدولت خانهٔ نواب منصور	فلک برگفت تاریخ تولد	برآمد آفتاب از مطلع نور

و شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در فیض آباد بر مسند ریاست نشست و جنگ کردن او در بکسر با انگریزان در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هشت و هزیمت یافتن او و رفتن بسوی کالپی و باز جنگ کردن باستمداد مرهته و شکست خوردن و باز صلح کردن با انگریزان در ذیل حالات شاه عالم بادشاه مفصلاً ترقیم یافته و بعد از فتح یافتن بر حافظ رحمت خان و بند و بست ملک جدید که از دست روهیله ها برآورده بود از شدت درد خیارگی بیمار شده بفیض آباد مراجعت نمود و هرچند مرهم بر سرهم نهادند رو به التیام ننهاد و در دیگاه و سیزده روز در فیض آباد زیست و بتاریخ بست و چهارم ذیقعده سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت که مطابق بست و نهم ماه جنوری در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی بود کوس رحلت بعالم آخرت زد و صبح آن در گلاب باری که پیش ازین مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت عزیزی تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته

تاریخ

چون شجاع صفدر منصور برپان ال	رفت سوی ملک حق با این سرا پر گزند	سند شجاعت بسر و پا و سخاوت عزم هم	تاج خود را برین گریه زاری فگند

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت برآید و این تاریخ از مؤلف این اوراق است

تاریخ

1188

چون شجاع الدوله بنا ازین جهان	عالمی از ماتمش مغموم گشت	رفته از ذیقعده بست و چهار روز	رفت زین عالم فانی گذشت
بود سال فوت آن والا نژاد		یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت	

و ازین مصرع بعد از دور کردن یکعدد تاریخ برمی آید مصرع رفت نواب شجاع الدوله +

جنگ کردن نواب نجف خان با جات وغیره

دراباميکه نواب شجاع الدوله قلعه اٹاوه را از دست هری پندت مرهٹه برآورده بتنبیه جنگ حافظ رحمت خان در المورہ متوقف
بود نواب نجف خان قلعه اکبرآباد را که بتصرف راجه نول سنگه جاٹ بود محاصره نموده وداد تهور داده مفتوح ساخت و
1187 این واقعه در اخر سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت رو نموده وعزیزی تاریخ آن یافته مبارک فتح قلعه اکبرآباد و جنگ نواب
شجاع الدوله در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت با حافظ رحمت خان بوقوع آمده بعد ازان در سنه هزار و یکصد و نود
هجرے مرزا نجف خان قلعه ڈیگ را محاصره نموده میجنگید درین اثنای راجه نول سنگه در قلعه فوت کرد برادر خورد او
راجه رنجیت سنگه که در لشکر نواب بود خبر وفات برادر خود شنیده از لشکر گریخت و داخل ڈیگ شده بر مسند حکومت
نشست و سنتی با نواب جنگ نمود آخر عاجز آمده شاید که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته وخود گریخته بهرت پور
1190 رفت چون قلعه مفتوح شد تاریخ این فتح بطور سیناط یافتند تاریخ بشکل گوله و بان و سنان ناوک بود +
یعنی شکل گوله بصورت نقطه میشود و شکل بان بصورت هندسه نهه و شکل سنان و ناوک بصورت دو الف میشود
پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت سنه ۱۱۹۰ ظاهر گردد بالجمله چون نواب نجف خان هر قدر ملک که از دست
جاٹ وغیره برآورده بود بتصرف خود داشت بنابران مجد الدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجرے بادشاه را بران
آورد تا فرمان بنام مرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون در نیولا کمپنی انگریزی ملازم رکاب شده اند لازم آمد
که هر قدر ملک که بدست آورده از ان ملکها بقدر تنخواه در کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار نمای غرض مجد الدوله
این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد و نصف ملک او در تنخواه کمپنی خواهد رفت واگر حکم حضور بجا نخواهد آورد
چار پلٹن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم زند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هستنگس صاحب بر حال او بود هیچ نشد
و نواب موصوف در همون سال از اکبرآباد بشاهجهان آباد آمده مجد الدوله را حسب الحکم بادشاه که از دست او بجان آمده بود مقید ساخت

عوض بیگ خان بهادر نصرت جنگ

در فیروزآباد که آن شهر سیزده کروه شرقی از اکبرآباد فاصله دارد روضه های خشتی وسنگین وعمارات ومساجد
که در قدیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما همه رو بانهدام دارد لهذا منجمله یکی مسجد خورد بسمت شرقی
شهر بنظر آمده که حالا چوکیداران ڈاک در انجا می باشند و قریب آن تربتی هست که از کتابه آن چنان مستفاد می
گردد که آن مدفن غفران پناه عوض بیگ خان بهادر نصرت جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه
سنه هزار و یکصد و هشتاد و نهه هجرے فوت کرده بر پیشانی مسجد مذکور این تاریخ بطور تعمیه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا زقضا دی آمد	حیف صد حیف رفت فردوس برین	زد بجنگی نهاد سبزه تن	بخت بر خاک رونق نسرین
مرد آقا بزرگ پاک نژاد	رفت رخش لعرش علیین	بهر سفر آن فرشته خصال	فاتحه خوان همیشه روح امین
نه بیش الکند مگس رانی	هردم از زلف حور عین	ساخت آقا رحیم روضهٔ او	داد کش از خانهٔ خدا تزئین
ساخت تاریخ فوت آن مغفور	فکر فایز که بود در پی این	ناگهان هاتف کشیده الف	1189 گفت از فرط غم بصوت حزین
	لفظ مستعمل بهشت نصیب	گو به آقا بزرگ ساز قرین	

بحلق آویخته شدن نندکمار مهاجنی مالدار

نندکمار برهمنی بود متوطن شهر کلکته که بمزیدی رند و دولت کسی باو نمیرسید بعلت جعلسازی بحکم صاحبان کرانجور بتاریخ هفتم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری مطابق ماه جولائی سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج عیسوی او را بحلق کشیدند چونکه این اول مرتبه بود که شخص اشراف مالدار بحکم انگریز باینطور کشته شود قریب یک لکه از مردمان شهر کلکته برگرد دار او جمع آمده استادند احتمال آنکه او را نخواهند او بخت هرگاه که او را بحلق کشیدند ان مردمان از دیدن این تماشا در بحر حیرت مستغرق شدند و هندوان بکنار دریا رفته دست خودها شستند که مایان از خون او پاک هستیم میگویند که پنجاه و دو لکه روپیه نقد و قریب همین قدر اجناس نفیسه بود دیگر اندوخته های او در حساب آمد و مهرهای بنام اعزه مردم که ساخته و برداخته نندکمار بود از صندوقچه های خانه او برآمد و ضعتهای فاسده اش شیوع و ظهور یافت زر نقد و اموال او تعلیقه شده حواله پسرش راجه گورداس شد مولف این تاریخ که متعمه ست در حق او گفته

تاریخ

٢٢٠ ١٣٠٩

مقام کرد چو بالای دار نندکمار | که بود مفتری جعلسار آن مرتد
سوال کردم و گفتم ز دل که سال حسیب | ز دار عذر برون کرد کافری مردود 1189

لفظ کافری در آخر مصرعه اشاره بر حرف کاف دری است که عدد ان دو صد و بیست می شود اگر از عدد حروف دار عذر منها کرده آید تاریخ برآید و بر همین دستور شخصی معمای باسم کرپادیال نوشته بمناسبت مقام در اینجا ترقیم یافت معما

این کافرک که پاکشد از ما چو دامنش + گویا بدل گذشت مسلمانی منش + یعنی چون حروف کاف دری پاکشید کرپا شد و حروف یا چون در دل گذشت دیال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله فیض آبادی پسرش نواب آصف الدوله بر مسند ریاست نشست میر مرتضی خان را که برادرزاده مصطفی خان میر سامان خانه آصف الدوله بود خلعت نیابت کل داده هفت هزاری و صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز بخشیده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید بعد ازان اقتدار مختار الدوله بجای رسید که از آصف الدوله بجز نامی بیش نماند هرچه خواست میکرد کسی را مجال نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علیخان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد دیگر باجا فیما باهم بگیر روی میداد تا آنکه آصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار و خودرائے او آزرده گشته در فکر برانداختن او می بود خواجه سرا مذکور بر داعیه آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل نمود اما باطنا با مرزا یمین الدوله سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازشی کرد که هرگاه کار مختار الدوله را اتمام کنم آصف الدوله را نیز کشته ترا بر وساده ایالت خواهم نشاند چون این مشوره های تصمیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو بحیله و تزویر بنا های آشتی با مختار الدوله مستحکم ساخته ببهانه دعوت او را بخانه خود برد و او را از تیغ جفا پاره پاره نموده بدرجه شهادت رسانید بعد ازان فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد سیف کشیده آداب مبارکباد بتقدیم رسانیده گفت که دشمن دولت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند چون مرزا سعادت علیخان کشته شدن خواجه سرا شنید بلاتوقف با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک

آصف الدوله بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذوالفقار جنگ گذرانیده پس ازان در بنارس رفته تا دفات
آصف الدوله همانجا ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد و نود هجری بوقوع آمده و تاریخش اینست بتعمیه

تاریخ

۱۱۹۰

مرتضی خان شهید اکبر شد	از جفای سپهر گردان شوم	سر قاتل گرفته هاتف گفت	بهر تاریخ سید مظلوم

شاه پیر محمد شاه سلونے

پیرزاده سلون ابن شاه میر اشرف سلونی است در سنه هزار و یکصد و دو هجری درگذشت این تاریخ بتعمیه در وفاتش گفته اند

تاریخ

۱۱۹۳

۱۱۹۳ قبای فی الرسل پیر پناه است	بهم ملحق چو حرفات محمد	سر وشی بی سر ای لنیه فرمود	مقدس سال از ذات محمد

شمرو صاحب فرانسیس

از ولایت فرانس در هند وارد شده چندی بخدمت نواب قاسم علیخان صوبه دار بنگاله گذرانیده و چون میان صاحبان
انگریز و قاسم علیخان تنازع بهم رسید شمرو از گفته نواب مذکور همه انگریزان را که دران ایام در پتنه بودند قتل نمود و این واقعه
بتاریخ پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و هنگامیکه میان انگریز و نواب شجاع الدوله
جنگ در بکسر واقع شده او همراه قاسم علیخان مذکور بود و بعد ازان در سلک ملازمان نواب شجاع الدوله چندے
گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکه مبادا در دست انگریزان گرفتار شود با هزاران بندوق و
جقماق و توپ و اسباب حرب که همه مملوک قاسم علیخان باختیار خود داشت بدر جسته بطرف اکبره رفت و ملازم راجه
جواهر سنگه جات گردید و بعد ازان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شده یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش
از وفات نواب نجف خان در سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت عیسوی که مطابق یکهزار و یکصد و نود و دو هجری
بود از ترغیب زوجه خود گشته شد تربتش که گنبدے خورد دارد در گورستان فرنگی متصل جهن جهن کتوره
واقع اکبرآباد تا امروز موجود هست و این تاریخ که ازان سنه عیسوی استخراج مے یابد بران مرقوم است

تاریخ

۱۷۷۸

۱۷۷۸ ع فوت شمرو صاحبان سرکرده نیکو سرشت	سینهٔ آفاق را از رنجش حسرت بست	سال تاریخش ز تیر الفقر مسیحا بر فلک	باد صبح گفت از نو گل باغ بهشت

فتح قلعه گوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق اسند عای رانای گوهد میجر پاپهم صاحب با دو هزار جوان کارآزموده
برای تسخیر قلعه گوالیار که دران ایام در قبضه مردمان مادهوجی سیندهیه بود رفت و برفاقت لفتنت کمرن صاحب
و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه
یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانای گوهد نمود منشی آله یار بلگرامی حسب الایمای
کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چارم ماه اگست	میجر پاپهم نموده فتح حصن گوالیار	در رفتن صاحبان کمرن و دیگر برد ساس	سعی و محنت هر یکی کردند اندر کارزار

نتیج جهد و سخا اسکات حب حاتم	گفت تاریخ بگو در فتح این گین حصار	حسب ارشاد دلش تاریخ علوی دیگر	هاتف از غیب بگفت ای سنده الله
در نهاد بد هشتصد و شاد سال عیسوی	سند جنین فتح عظیم از دست تعالی	گر تو برسی سال هجری راز من ابهر	یکهزار و یکصد و سعبن بالا بیش حید

مرزا جان جانان متخلص مظهر

ولد مرزا جان تخلص جانی علوی النسب هندی مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از مشاهیر سخنوران است در حسن بیان و انداز گفتگو نادره زمان خود بود اصلش اکبراباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم فقه شهرت و بحسن پرستی رغبت داشت در عشره اولی مائه ثانیه بعد الف ولادتش اتفاق افتاده نشو و نما ظاهری در بلده اکبراباد یافته و تجریدی و تفریدی اختیار کرده چون نام والد ماجدش مرزا جان بود از ینجا وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی ازاد میگوید که نام او و تخلص او گویا عنایت ترجمان اسرار قیومی مولانا روم است که پانصد سال پیش ازین در دفتر ششم مثنوی ارشاد فرموده و کرامتی نمایان وا نمود بیت جان اول مظهر درگاه شد + جان جان خود مظهر الله شد + لیکن نام او هر آئینه مرزا جان جانان جاری شده این اسم هم معنی بلند دارد بسبب تعصب مذهب شیع تعزیه سید الشهدا می نمود بدین جهت از دست کنان علی در ماه محرم سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری بالکه نود و پنج که عمرش قریب بصد رسیده بود مقتول شد نور تاریخش اینچنین یافته

تاریخ

۱۱۹۴	جانجانان که جان جانان بود	در محرم شهید شد بجفا	سال تاریخ جستم از هاتف	گفت خورشید سید شهدا

ایضاً از مولوی فایق

	چو مرزا جان جانان مظهر حق	ز زخم اهل بدعت شد جگر شق	محرم بود کز دار المشقت	شهادت برد و در اسوی جنت
۱۱۹۵	یکی ز اهل ارادت این گهر سفت	که فایق سال تاریخ تو ان گفت	بانگ فکر گفتم ای تا مل	که سال رحلتش شد مظهر کل ۱۱۹۵

تاریخ دیگر

۱۱۹۵	هست حدیثی از پیغمبر	صلی الله علیه الاکبر	عاش حمیداً مات شهیداً	سال وفات مرزا مظهر

واین تاریخ از مولف این اوراق است بتعمیه

تاریخ

	سال فوتش یکی برآمد و گفت	بای جانان بگیر و کو مظهر ۱۱۹۵	

یعنی بای جانان حرف نون باشد و عدد ان پنجاه شد و عدد مظهر یکهزار و یکصد و چهل و پنج جمله عدد یکهزار و یکصد و دو پنج شد اگر یکی ازان دور کرده شود تاریخ حاصل آید قبرش در شاهجهان آباد در صحن خانقاه شاه غلام علی واقع است

وفات مرزا نجف خان

مولدش اصفهان است ادر اخواهری بود از یک بطن چونکه مرزا از متوسلان پادشاه ایران بوده بدست نادرشاه مقید بود تا وقتیکه نواب عزت الدوله مرزا محسن برادر بزرگ نواب صفدر جنگ از طرف محمد شاه بادشاه به ایلچی گری نزد نادرشاه در ایران رفت و ایشان را مستخلص ساخت و خواهر مرزا نجف خان در حباله نکاح نواب عزت الدوله داخل گشته همراه شوهر بشاهجهان اباد آمد و مرزا نجف خان هیزده ساله بود که همراه ایشان در هند

آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که پسر او بود در الله آباد استقامت پذیرفت و چون نواب
شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه
جلال آباد که بیرون شهر لکهنو است محبوس کرد میرزا مذکور با چندی رفقای خود گریخته بخشی قاسم علیخان ناظم بنگاله
رفت و چندی همراه او گذرانیده بعد برهم خوردن لشکر قاسم علیخان بسعی منیر الدوله داخل ارکان بادشاهی
یعنی در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که دران ایام تشریف باله آباد داشتند گشته با سه هزار نفر سوار و پیاده
اوقات خود بسر می نمود و چندی بتحصیل کوره جهان آباد هم تعلق باو بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری
همراه شاه عالم بادشاه بشاهجهان آباد رفت و چون در آنجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب
ذوالفقار الدوله نواب نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد ازان بعهده امیر الامرایی رسیده سر
عزت بر فلک سود آخر بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری که مطابق
بست و دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی بود در سنه چهل و نه سالگی در شاهجهان آباد
1196 فوت کرد و متصل درگاه شاه مردان بر مبنی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات
او گفته ع این قدمگاه شاه مردان نجف آباد کرد + و این چند کلمه که ماده تاریخ است بر تربت او منقوش
است + این تربت نجف 1196 + و این تاریخ از مولف این اوراق است

تاریخ

چون میرزا نجف خان فوت شد از جهان بجنت	هاتف بگفت او شد واصل برحمت حق 1196

شه نظر خان

عیسائی مذهب بود در فن توپ زنی استاد تربت او در اکبرآباد اندرون گورستان فرنگیان متصل جسر گنج کوچه
تا امروز موجود است احوالش بخط ارمنی بر تربت او نوشته است شاید که قوم ارمنی بوده باشد وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و نود
و هشت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع شده و این تاریخ در فارسی که ازان سال عیسوی استخراج
می یابد بر تربت او مرقوم است

تاریخ بتعمیه

شه نظر خان که نامش شهره آفاق بود	مشتعلش در توپ زنی عز نقلان می زد	چونکه او را با مسیحا بود حسن اعتقاد	رفت از بهر سجودش بجناب چرخ کبود 1784
	هاتف غیب از سر حسرت پی تاریخ او	گفت پا بوس جناب حضرت عیسا نمود	

اگرچه اسم عیسی از حرف یای تحتانی می نویسند اما بر تربتش از حرف الف نوشته است چنانکه در آخر مصرعه مسطور شده

سوانحه که بعد وفات نواب نجف خان بظهور آمده

چون میرزا نجف خان در سنه هزار و یکصد و نود و شش هجری فوت شد شاه عالم بادشاه عهده امیر الامرایی به افراسیاب
خان که پسر خوانده میرزا نجف خان بود بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله نواب افراسیاب خان ساخت
و از سفارش او مجد الدوله از محبس رهائی یافت بعد چندی میرزا شفیع که او نیز پسر خوانده میرزا موصوف بود و بعد
وفاتش دختر او را بحباله نکاح خود آورده بود افراسیاب خان را از دهلی بدر ساخت و منصب امیر الامرایی بزور از

بادشاه گرفت بعد یکسال و چند ماه مرزا شفیع در دیگ از دست اسمعیل بیگ برادر محمد بیگ خان همدانی بتاریخ سیوم ماه ذی القعده سال هزار و یکصد و نود و هفت هجری کشته شد نظم نجف خان نماند و نجف خان شیر نه افراسیاب و نه همراه انیش نماند درین دهر مرزا شفیع شود حاکم نو ز فصل ربیع بعد شهادت مرزا شفیع افراسیاب خان بار دیگر بخلعت امیر الامرائی سربلندی حاصل خست در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا جهان دار شاه پسر بزرگ بادشاه از جور افراسیاب خان گریخته در لکهنو که دران ایام مستر هستنگس صاحب گورنر نیز دران شهر تشریف آورده بود آمد و بعد چندی همراه صاحب موصوف تا به بنارس رفته دران بلده سکونت اختیار نمود و برای مصارف او پنج لکهه روپیه سالانه از طرف نواب اصف الدوله مقرر شد و افراسیاب خان بتاریخ هیجدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور حسب الاشاره زین العابدین خان برادر مرزا شفیع کشته شد بعد وفاتش مادهوجی سیندهیه بزور زر بادشاه را بران آورد تا منصب وکیل مطلق بر مادهورا و پیشوا مرحمت فرمودند و خود مادهوجی سیندهیه نایب او گردید بعد ازین جمله کار سلطنت بدست ایشان ماند تا انکه غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان سر برآورد وانچه که از دست این ستم پیشه بر سر اولاد تیموریه رسید ظاهر و مشهور است قدری ازان حال در مقام خودش ترقیم خواهد یافت و پیش از کور شدن بادشاه مرزا جهاندار شاه مذکور برای دیدار پدر خود تا شاهجهان اباد آمده بود لیکن چون استقامت خود در انجا مصلحت ندید عیال و اطفال خود را همراه گرفته باز به بنارس رفت و بعد چندی بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان سنه دران بلده فوت کرد

مولانا فخر الدین

قبرش که از سنگ مرمر است نزدیک دروازه درگاه خواجه قطب الدین بختیار در پس مسجد واقع است و از تاریخ که بر مزارش مرقوم است چنان مستفاد می گردد که او در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری انتقال فرموده و آن تاریخ اینست

تاریخ

بگذشت فخر الدین چو مهمان سرای فانی	بر آستانه جا داد آن قطب جاودانی	سال وصال آن ماه از غیب چون بجستم	تاریخ گفت هاتف خورشید دو جهانی (۱۱ ۹۹) ۱۱۹۹

من کلام سید الشعرا فخر الدین مقبول الهی سنه ۱۱۹۹

مات سیزدهم از آغاز سال یکهزار و دو صد و یک هجری که مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و شش عیسوی بود تا زمان خاتمه این کتاب که سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری است

ذکر در کور شدن شاه عالم بادشاه دهلی

چون بعد کشته شدن امیر الامرای افراسیاب خان مادهوجی سیندهیه در شروع سنه هزار و یکصد و نود و نه هجری بزور زر و چاپلوسی عهده وکیل مطلق را از شاه عالم بادشاه به مادهورا و پیشوا داهیند خود نایب او گشته جمله کار سلطنت را و نیز حکومت قلعه دهلی و اکبراباد بدست خود آورد چنانچه بادشاه را بجز نامی نگذاشت چون سه سال برین بگذشت و فتنه ها هر طرف برپا گشت غلام قادر خان افغان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع

سال ہزار و دو صد و دو ہجری لشکری از افاغنہ جمع ساختہ شاہجہان آباد را محاصرہ نمود و بادشاہ را حیران تنگ ساخت کہ عاجز آمدہ او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرای بدو بخشید بعد ازان غلام قادر خواست کہ مرہٹہ ہا را بہر نوعیکہ تواند از ملک بدر سازد و پس ازان بنیر احمت غیرے بکار ملک پردازد چنانچہ بادشاہ را بنیز فہمیدہ بر ہمین راضی ساخت و بعد از چندی مبلغ بنیکس برای مصارف سپاہ از بادشاہ طلبید چون بادشاہ میدانست کہ از دست ایشان ہیچ نخواہد شد و زر ہم مفت برباد خواہد رفت در دادن مبلغ مذکور راضی نشد غلام قادر خان ازین سخن بیچ‌وتاب خوردہ خاموش ماند اما روز دیگر کہ بست دوم از ماہ شوال سنہ مذکور بود چندی از افغانان قوی ہیکل را ہمراہ خود آوردہ اول بادشاہ را معہ نوزدہ شاہزادگان کہ پسران و نبیرگان بادشاہ بودند دستگیر ساختہ مقید نمود و شاہزادہ بیدار بخت ابن احمد شاہ بادشاہ مرحوم را از محبس برآوردہ موسوم بہ بیدار شاہ ساختہ بر تخت نشانید و سکہ بنام او مسکوک ساخت و این بیت بران ثبت گردانید سکہ

حامی دین نبی بیدار شاہ سکہ زد در ہند از فضل الہ بعد ازان آن نمک حرام جفا کیش انچہ کہ مال و زر و زیور و جواہر چہ از خزانہ بادشاہی و چہ از پردہ نشینان محلسرای شاہی بانواع زجر و توبیخ کہ توانست بدست آورد درین ہنگامہ بادشاہ و دیگر شاہزادگان و بیگمات تا چند روز بی آب و خور ماندند بلکہ چندی ازانان از فاقہ گرسنگی جان دادند بالجملہ بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشہ بتاریخ ہفتم ذی القعدہ سنہ مذکور بیچ روہیلہ ہا را فرمود تا بر سینہ بادشاہ سوار شدہ ہر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند بعد ازان نیز آن نمک حرام تا بکماہ دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریہ دراز داشتہ و انچہ کہ مال و زر توانست بدست آوردہ بخوف مرہٹہ ہا بتاریخ دوازدہم ذی الحجہ فرار نمودہ بطرف غوث گڈہ شتافت بعد از روانگی او مرہٹہ ہا در شاہجہان اباد آمدہ بادشاہ را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکہ و خطبہ مقرر شد چنانچہ سکہ او تا سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و دو ہجری در تمامی ملک ہندوستان کہ در ینولا العملہ سرکار کمپنی است جاری بود و بیت سکہ اش این است

حامی دین محمد سایہ فضل الہ سکہ زد در ہفت کشور شاہ عالم بادشاہ بالجملہ مرہٹہ ہا بادشاہ را بر تخت نشانیدہ تعقب غلام قادر خان نمودند گویند کہ ہمدرین ایام بادشاہ از طبع رسایش درد دل بر درد خویش این چند بیت انشا فرمودہ

ابیات

صرصر حادثہ برخاست پی خواری ما
داد برباد سر و برگ جہان داری ما

آفتاب فلک رفعت شاہی بودیم
برد در شام زوال آہ سیہ کاری ما

چشم ما کندہ شد از دست فلک بہتر شد
تا نہ بینیم کہ کند غیر جہانداری ما

داد افغان بچہ شوکت شاہی برباد
کیست جز ذات مبرا کہ کند یاری ما

بود جان کاہ زر و مال جہان ہمچون مرض
دفع از فضل الٰہی شدہ بیماری ما

کردہ بودیم گناہی کہ سزایش دیدیم
ہست مصروف کہ بخشند گنہگاری ما

کردہ شی سال نظارت کہ مرا داد بباد
زود تریافتہ بادا ش ستمگاری ما

عہد و پیمان ہمیان داد و نمودند دغا
مخلصان خوب نمودند وفاداری ما

شیر دادم افعی بچه را پروردم … عاقبت گشت مجوز بگرفتارے ما
حق طفلان که سبی سال فراهم کردیم … کرده تاراج ونمودند سبکبارے ما
قوم مغلیه و افغان همه بازے دادند … بسکه گشتند مجوز بگرفتارے ما
این گدازادهٔ همدان که بدوزخ برود … بانی جور وستم شد بدل افگارے ما
کل محمد که زمردان بشرارت کم نیست … چه قدر کرد وکالت بی ازارے ما
نامراد و سلیمان و بدل بیگ لعین … هر سه بستند کمر بهر گرفتارے ما
شاه تیمور که دارد سر نسبت با من … زود باشد که بیاید بمددگارے ما
مادهوجے سندیهه فرزند جگربند منست … هست مصروف تلافی ستمگارے ما
اصف الدوله وانگریز که دستور من آند … چه عجب گر بنمایند مددگارے ما
راجه ورا و زمیندار امیر و چه فقیر … حیف باشد که نسازند لغم خوارے ما
نازنینان پری چهره که همدم بودند … نیست جز محل مبارک بپرستارے ما
گرچه ما از فلک امروز حوادث دیدیم … باز فردا دهد ایزد بسر دارے ما

واین تاریخ درباب معدوم البصر شدن بادشاه از مولف این اوراق است بطور تعمیه ؛

تاریخ ۱۱۵۲

هاتفی گفت باسر ناله کور کردند شاه عالم را

مختصر اینکه مرہٹه ها تعاقب غلام قادرخان نموده اورا در ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و سه هجری دستگیر ساخته بسزای که لایق آن بود رسانیدند یعنی اول هر دو چشمش برآورده و گوش و بینی و دست و پاے او بریده بشاهجهان اباد فرستادند اما در اثناے راه بمرد واین تاریخ نیز درباب کشته شدن غلام قادرخان و کور نمودن او بادشاه را از مولف است برسم تعمیه

تاریخ ۱۰۰۲

کور چون کرد شاه را قادر … این ندا از سما رسید یکبار
سرو پای غلام قادر را … ببر و بر فگن سر بازار

اگرچه بعد ازین حادثه بادشاه تا چند سال در شاهجهان اباد بر تخت شاهی نشست اما صرف نامی بود زیراکه از زمان محمد شاه بسبب ضعف سلطنت و بی التفاتی امرا صوبه داران اطراف دست خود ها کشیده ملک ها شدند و مرہٹه ها دہلے واگره را بتصرف خود داشتند و از خاندان تیموریه بجز نامے نگذاشتند

تاریخ مسجد بهور

میر زین العابدین خان که شمه از احوال او بعد ازین مرقوم خواهد یافت بنای امام باره و مسجدی که در بهور لب دریا واقع است نهاده بود در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری باختتام رسیده د موی فایق تاریخ ان امام باره یافته ع استان شهید ابن شهید + و در تاریخ مسجد این قطعه گفته ۱۲۰۲

تاریخ

١٢٠٣
ان سید زمانه که نام شریف او
شد زین عابدین ورسیده بکاینات
فایق دوگانه کرد بمحراب او ادا
تعمیر کرد بر لب دریا چو در بهبود
تاریخ گفت خضر که قد قامت الصلوة
گردون شکوه مسجد عالی بی نجات

تاریخ آمام باره نواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله امام باره رفیع در لکهنو تعمیر نموده گویند که مثل ان در جای دیگر کم است بنای ان آمام باره در سنه هزار و دو صد و پنج هجری نهاده بودند که دران ایام بسبب قحط سالی غله فی روپیه هشت آثار یافتند و نواب موصوف بعد از وفات در همین آمام باره مدفون گردیده و شاعران تاریخ ان عمارت رفیع بسیار گفته اند چندی از انجمله ترقیم می یابد

تاریخ

١٢٠٥
وزیر هند سلیمان جناب آصف جاه
هزار جنگ خدا یو جهان کلاه کبار
بگوش اهل جهان گفت عقل تاریخش
زبیق گشت چو توفیق حق بنا کرد
رواق عرش جناب ائمه اطهار
امام باره گردون بسال هشت آثار

ایضاً

١٢٠٥
آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان
کاشفی سرّ خفی هم واقف راز جلی
عاقبت از دیده هر یک چنین تاریخ گفت
کرد چون ماتم سرای سید الشهدا بنا
قصر شاه کربلا آل نبی ابن علی
شد برای سال تاریخش مراقب هر دلی

ایضاً

١٢٠٥
آصف روزگار جم حشمت
آفتاب سپهر عز و علا
هاتف غیب گفت تاریخش
چون بتوفیق ایزد متعال
بزمگاه شهید راه خدا
ساخت قصر امام باره بنا

ایضاً

١٢٠٥
وزیر اعظم هندوستان چو کرد بنا
آمام باره که زدی نجات معقود شست
همه ملایک گفتند سال تاریخش
مقام آل پیمبر مقام محمود ست

تاریخ مسجد جعفر گنج

این مسجد بنا نموده میر زین العابدین است که در سنه یکهزار و دو صد و هفت تعمیر پذیرفته و مولوی فایق این تاریخ که صوری و هم معنوی است گفته

تاریخ

١٢٠٧
امیر وقت زین العابدین خان
رفیق گشت چون توفیق یزدان
مرا فایق همانم بر زبان رفت
بجعفر گنج یکی مسجد بنا کرد
بنا بش یکهزار و دو صد و هفت
پی تاریخ تعمیرش ندا کرد

از مصرعهٔ آخر هم از روی حساب ابجد تاریخ بنای مذکور بر می آید

میر زین العابدین خان

پسر میر شجاع الدین ابن میر شاه قلی خان ولد میر محمد لطفی است و میر محمد تقی وزیر شاهزاده محمد اکبر ابن عالمگیر بادشاه بود و شاهزاده مذکور از پدر بغاوت ورزیده با یران رفته بود و در انجا فوت کرده چون مختار الدوله نایب نواب آصف الدوله در سنه هزار و یکصد و نود هجری در ماه صفر کشته شد و نوبت نیابت بسرفراز الدوله حسن رضا خان رسید از بسکه خان موصوف در امور مقدمات مالی و ملکی نارسا بلکه ناآشنا محض بود شخصی دیگر به نیابت او

مقرر کردن ضرور شد چنانچه این امر عظیم بر منیر الدوله حیدر بیگ خان قرار پذیرفت در عهد نیابت و حکومت او جمیع ملک میان دواب بجمع یک کرور و چند لکهه روپیه بر رکن الدوله الماس علی خان خواجه سرا قرار گرفته بود و او در سخاوت و مروت ضرب المثل بود چنانچه میر زین العابدین خان مذکور از طرف او در ملک میان دواب چند پرگنه داشت بعد وفات میر مذکور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفت هجری بوقوع آمده زوجه عفیفه او که مصری بیگم نام داشت عرضی بر رکن الدوله الماس علی خان نوشت که هفتاد لکهه روپیه نقد پیش این کنیز است و شوهر من اینهمه را از دولت خداوند بهم رسانیده هرچه ارشاد شود بموجب آن بعمل آرد الماس عرضی را خوانده یاد کرد و بر سر غضب آمده گفت که مصری بیگم مرا اینقدر لئیم و دنی تصور کرده که مبلغ جمع کرده شوهر او را از و بستانم مارا چه کار است بر پسران خود چرا تقسیم نمی کند چنانچه از سخاوت این خواجه سرا پسران میر مسطور توانگر شده ملقب بنواب اکبر علی خان و نواب باقر علیخان شدند و ریاستی در بتهور و فتحپور بهم رسانیدند تاریخ وفات زین العابدین خان از مولوی فایق بطور تعمیه

تاریخ

١١٩٢ چون وفات میر زین العابدین
سال تاریخش نوشتن خواستم
خلق را افزود صد رنج و قلق
از سواد خامهٔ غم بر ورق
ماه شعبان بود و هم یوم الخمیس
گفت فایق با دو حرف حزن دل
گر غمش گردید چاک سینه شق
١٢٠٧ گشت زین العابدین واصل بحق

چون عدد حروف حا و زا از الفاظ حزن دل گرفته با عدد آخر مصرعه یکجا کرده شود تاریخ فوت بر آید

تاریخ مسجد

١٢٠٨ چون حیدر شاه در سنه هزار و دو صد و هشت هجری مسجدی بنا ساخت تاریخش یافتند

تاریخ

١٢٠٨ کرد مسجد بنا چو حیدر شاه
رکن دین اختر مسلمانی
هاتف غیب سال تاریخش
گفت بیت المقدس ثانی

حکیم ذکا خان

طبیبی حاذق در سلک ملازمان مهاراجه مادهوجی سندهیه و دولت راو سیندهیه انتظام داشت در سنه هزار و دو صد و نه هجری فوت کرد تربتش اندرون احاطه درگاه شاه علاء الدین که در اکبرآباد در موضع تائی کی منڈوی واقع است از سنگ مرمر ساخته اند بران این تاریخ منقوش است

تاریخ

١٢٠٨ ذکا خان عالم قانون حکمت
که دادی عقل کل بر دست او بوس
خرد گفت از سر افسوس تاریخ
شب آدینه و بیستم ز شوال
شد از دنیا مسیح وقت افسوس
بعزم کوچ زد زین کوچگه کوس

مسجد فتح پور

زوجه میر زین العابدین خان یعنی مصری بیگم مادر نواب باقر علی خان در سنه هزار و دو صد و دوازده هجری در فتحپور که مابین شهر الهآباد و کانپور واقع است مسجدی تعمیر ساخته و مولوی فایق تاریخش گفته

تاریخ

مادر باقر علیخان بیگم عصمت شعار
مریم ثانی بخاتون قیامت منتسب
کرد چون تعمیر مسجد در میان فتحپور
از برای گفتن تاریخ گشتم مضطرب

گفت هنگام سحر هاتف که فاروق و ذو خرد	مسجد والا بنا گردید مسجد و شرب ۱۲۱۲

۱۲۱۲

در وفات نواب آصف الدوله

ابن نواب شجاع الدوله بعد وفات پدر بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سال یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بر مسند امارت و وزارت در فیض آباد نشسته و بعد ازان لکهنو را دار الامارت خود ساخته و پس از حکومت بست و سه سال و چند ماه بتاریخ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری روز پنجشنبه بوقت چاشت که مطابق بست و یکم ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هفت عیسوی بود ازین جهان فانی بملک جاویدانی سفر کرد و در امام باڑه که در لکهنو خود تعمیر ساخته بود مدفون گردید فضلا و علما در باب وفاتش تاریخها گفته اند ازانجمله چندی درین مقام ثبت نموده شد

تاریخ

گلشن عشرت بتاراج خزان شد ای ندیم	شام استشمام حسرت می نماید در نسیم
آصف کین نه صدف را یک دُر شهوار بود	آن در شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بی آصف است و آسمان بی آفتاب	شهر یونان بی مسیح و طور سینا بی کلیم
دار آصف عشرتی در صحن آصف باغ خلد	انبیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم ۱۲۱۲
نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت	تا بها روح و ریحان و جنات النعیم

ایضاً

کرد رحلت چو آصف الدوله	مبتلا شد جهان بماتم و شین	هاتفی گفت سال تاریخش	شد فرازش بزیر پای حسین ۱۲۱۲

ایضاً

بخلد برین آصف الدوله رفت	مکان یافت در سایهٔ بوتراب	فلک سال تاریخ او گفت	بزیر زمین حیف شد آفتاب ۱۲۱۲

ایضاً

ای آفتاب زود بزیر زمین شدی	در ملک غیب والی تاج و نگین شدی	ای نوجوانیان لبغداد قیامت اند	فکر جهان نکردی بخلد برین شدی ۱۲۱۲

ایضاً بتعمیه

از وفاتش بی سر و پا گشته اند	نظم و نسق و هیبت و همت کرم ۹۰ ۹۰ ۱۲ ۲۰۰ ۴۰ ۲۰۰

یعنی اگر حروف اول و آخر هر یک لفظ را که در آخر مصرعه است در کرده شود از باقی حروف تاریخ بر آید و این مصرعه نیز در تاریخ وفات اوست ع آصف الدوله بفردوس برین منزل کرد + و این تاریخ ها شاه محمد اجمل الهٔ آبادی در وفات او گفته

تاریخ

وزیر اعظم و دستور افخم	گرامی گوهری از ولد آدم	ایا عن جد امیر ابن الامیری	ابا عن جد وزیر ابن الوزیری
سلیمان حشمت آصف شکوهی	فریدون صولت و در حلم کوهی	جناب آصف الدوله که در جود	نظیر او بعالم کمتر ک بود
کسی از فتنه جستی گر پناهی	بدربدی کشورش آرام گاهی	هزاران مردم از اقصای عالم	هزاران یافتند از وی دراهم
نیاز آتش بحضرت کربلا رفت	نه پنهان پاره پاره بر ملا رفت	بمشهد نهی آورد آن یگانه	که باشد یادگارش در زمانه
غلام همت او حاتم طائی	بود از بندگانش معن بن زائی	سراپا مظهر جود و سخاوت	ز نوشه وان فزون تر در عدالت

	چو خورشید روی مین تابنده میداشت	جهان از بخشش او زنده میداشت	اگرچه خانخانان کان همم بود	امیر عالی من هم نه کم بود
	درین ایام بودی خان خانان	ازو میخواستی انعام و احسان	دریغا رفت ان میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
	دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
	دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	به تنگ آمد ازین دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
	بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	بربیع الاول بست و نهم بود	که رحلت ان سپهر جود بنمود
	مرا استفسار این غم چون رساندند	شنید همچو ماتم چون رساندند	چه گویم انچه شد حال دل من	چه گویم انچه شد غم حاصل من
	درانحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	بنوده با من سر ناتوان هیچ
	بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم دران شب	دمادم بود از آهم لبالب
	ازانجمله شمردم چون دو صد آه	فزودم هم بران دو آه جانکاه	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم ۱۲۱۲
۱۲۱۲	دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم اصیف بگفتم با سر آه	دگر تاریخ گفتا جان بیرتقت	سلیمانی نمانده آصفی رفت
۱۲۱۲	بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جودی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲	آصف الدوله وزیر اقلیم هندوستان	کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذوالکرام	گفت هاتف عمده با عمده ماتم آه

ایضاً از مولف

۱۲۱۲	شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله قریب برعزیزان چو بود بخشنده	بست هشت ربیع الاول بود سال فوتش بجز لفظ غریب	کز جهان رفت و شد بجنت نصیب

بزبان هندی

۱۲۱۲	ایک سهس اٹهه سی چون سنبت کا پرمان	باره سی باره سنه هجری جانت سکل جهان	کوار ماس پروا سی جمعه رات مدهیان	اٹهائیسین ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند از انجمله چندی بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حامله گی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندی از ایشان پیدا می شد شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب سی لکهه روپیه خرچ نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته در ایامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشوری آب و هوا مشهور است چنانچه شخصی در صفت ان شهر بیتی چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده بیت آب شور و زمین سراسر شور شور فرمانروای کلکته + بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراشی پسری بود بنابران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز ہریک سرداران کہ دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجہ سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدولہ مرحوم وراجہ ٹکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان برکاغذ مذکور مہر کنانید بعد ازان وزیر علی خان راکہ ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیدہ مقید ساخت وبعد از چند روز ادرا بطرف بنارس روانہ نمود ونواب سعادت علی خان راکہ برادر حقیقے نواب مرحوم بود بتاریخ بست ویکم ماہ جنورے سنہ یکہزار وہفتصد ونود وہشت عیسوے کہ مطابق سیوم ماہ شعبان سنہ یکہزار ودوصد ودوازدہ ہجری بود بر مسند امارت نشانید گویند کہ بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریہ وزارے کردند

وبعضے شعرا تاریخ ہا درباب عزلت او باین عنوان گفتہ اند

تاریخ

از سر نام ہفت کور نمک
باز تحسین کہ باد نفرین بیش
اٰنخرد دشمن جسیم ولحیم
راجہ ہم داخل لیمان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات وہم زجن وملک
جہل بسیار ودانش اندک
کرد باین نمک زخاطر حک
مہر کردند بہر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنہ پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنکہ نادان
دادن دختر دغا کردن
خود سیہ شدند زیر فلک

سرگروہ ہمہ حرام نمک
کہ شیاطین بدیش از فلک
دست بردار شد ازان کودک
شرف خود نشناخت ان مرد

الماس علیخان ۱ ۱
تحسین علیخان ۴۰۰ ت
تفضل حسین خان ۴۰۰ ت
حسن رضا خان ۸ ح
بہو بیگم مادر آصف الدولہ ۲ ب
ٹکیت رائے ۴۰۰ ت
اشرف علیخان ۱ ۱
۱۲۱۲

ایضاً

آول برنایب پشیمان
بیگم خورد وبزرگ ہردو
پیدا شدہ این یزید ثانے

دویم برانکہ گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنے مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش برآمد

سیوم الماس بوز خناس
تحسین کہ بر وہزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
۱۲۱۲
لعنت ہمہ بر نمک حرامان

لعنت بروی ز حد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
از مکر وفریب وکید شیطان

۱۲۱۲

ایضاً در ہندے

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانہ
بیجا کیا وزیر علے کو جو وہ ہے مردانہ

ٹکیت وتحسین اور تفضل اشرف سسر دیوانہ
سری حرف ان ساتارو ہن ہی تاریخ شہانہ

۱۲۱۲

ایضاً

سات حرفونی کیا خانہ خراب تین تی اور دو الف یکی حی د

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجہ سرا وٹکیت راے راجہ دو الف یعنے الماس علیخان خواجہ سرا واشرف علی خان خسر وزیر علے ویک ح یعنے حسن رضا خان نایب ویک ب یعنے بہو بیگم مادر آصف الدولہ

فتح کردن بونا پارتہ بادشاہ فرانس ولایت مصر را

درا وایل بونا پارتہ مردے بی نام ونشان بود چون سپاہ ورعایاے ولایت فرانس از پادشاہ خود

چو عهد وی مین تابنده میشد آت	جهان از بخشش او زنده میشد آت	اگرچه خانخانان کان همم بود	امیر عالی من هم نه کم بود
درین ایام بودی خان خانان	ازو میخواستی انعام و احسان	دریغا رفت آن میر جوان بخت	دریغا بست ازین دار الفنا رخت
دریغا آن سپهر جود و حشمت	بملک جاودانی کرد رحلت	ازین ملک فنا دل سیر گردید	بملک لایزالی گنج بگزید
دریغا آن امیر پاک طینت	که ناید کس نظیرش در بصیرت	به تنگ آمد ز بس زین دار فانی	نموده بند و بست جاودانی
بروز پنجشنبه آه صد آه	وداع این جهان بنمود ناگاه	بربیع الاول بست ششم بود	که رحلت آن سپهر جود بنمود
مرا استفسار این غم چون رساندند	شنید هیچو ماتم چون رساندند	چه گویم آنچه شد حال دل من	چه گویم آنچه شد غم حاصل من
درانحالت بخود هرگز نماندم	بچرخ هفتمین ناله رساندم	بغیر ناله و آه و فغان هیچ	نبوده با من سر ناتوان هیچ
بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه	ز وقت شام تا وقت سحرگاه	هزاران آه میکردم دران شب	دهانم بود از آهم لبالب
ازانجمله شمردم چون دو صد آه ۱۲۰۰	فزودم هم بران دو آه جانکاه ۱۲	شمار این دو صد آه و دو آهم	بود بر سال ترحیلش گواهم ۱۲۱۲
۱۲۱۲ دگر تاریخ فوت او بناگاه	غم آصف بگفتم یا سر آه	دگر تاریخ گفتا جان بر تفت	سلیمانی نمانده آصفی رفت
۱۲۱۲ بطور تعمیه تاریخ دیگر	بگو بخشش تمام و جود بی سر	خدایا جای او خلد برین باد	طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

۱۲۱۲ آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان	که در رحلت گشت حال اهل عالم تباه	سال تاریخ وفات آن امیر ذوالکرام	گفت تف عمده ماتم عمده ماتم آه

ایضاً از مولف

۱۲۱۲ شد چو بیمار آصف الدوله	تا فلک گشت آه و ناله قریب بر غریبان چو بود بخشنده	بست هشتم ربیع الاول بود سال فوتش بجو ز لفظ غریب	کز جهان رفت و شد بهشت نصیب

بزبان هندی

۱۲۱۲ ایک سهس اٹھ سی چون سنبت کا پرمان ۱۸۵۴	بارہ سی بارہ سنہ ہجری جانت سکل جہان ۱۲۱۲	کوار ماس پر لواسی جمعہ رات مدہیان	اٹھائیس ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر می کنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب پانصد زنان صاحب جمال بودند ازانجمله چندی بودند که انهارا نواب مذکور در حالت حاملگی در محلسرای خود جا داده بود و چون فرزندی ازایشان پیدا می شدی شادیها می کرد و بجای فرزند خود پرورش می نمود چنانچه شصت فرزندان داشت ازان جمله سی و دو پسران و بست و هشت دختران و بزرگ ترین از همه فرزندان وزیر علی خان بود که در کدخدائی او نواب موصوف قریب سی لکهه روپیه خرج نموده و بعد وفات نواب تا چهار ماه در لکهنو بر مسند امارت نشسته در ایامیکه نواب آصف الدوله فوت کرده مستر جان شور صاحب گورنر کلکته بود و شهر کلکته بشوری آب و هوا مشهور است چنانچه شخصی در صفت ان شهر بیتی چند گفته و در ضمن آن این بیت آورده **بیت** آب شور و زمین سراسر شور شور فرمانروای کلکته + بالجمله چون وزیر علیخان از نطفه نواب نبود بلکه مشهور است که او فراش پسری بود بنابران مستر جان شور صاحب از کلکته آمده حسب استرضای بهو بیگم صاحبه مادر نواب آصف الدوله

کاغذے درباب معزولے وزیر علی خان تیار ساخت واز هر یک سرداران که دران وقت حاضر بودند مثل الماس علی خان وتحسین علی خان خواجه سرایان وتفضل حسین خان کشمیرے وحسن رضا خان نایب آصف الدوله مرحوم وراجه تکیت رای واشرف علی خان خسر وزیر علی خان بر کاغذ مذکور مهر کنانید بعد ازان وزیر علی خان راکه ازین حال خبرے نداشت نزد خود طلبیده مقید ساخت وبعد از چند روز ادرا بطرف بنارس روانه نمود ونواب سعادت علی خان راکه برادر حقیقے نواب مرحوم بود بتاریخ بست ویکم ماه جنورے سنه یکهزار وهفتصد ونود وهشت عیسوے که مطابق سیوم ماه شعبان سنه یکهزار ودوصد ودوازده هجری بود بر مسند امارت نشانید گویند که بعد اسیر شدن وزیر علی خان صغیر وکبیر بسیار گریه وزارے کردند وبعضے شعرا تاریخ ها درباب عزلت او باین عنوان گفته اند

تاریخ

از سر نام هفت کور نمک
باز تحسین که باد نفرینش
الغرض دشمن جسیم ولحیم
راجه هم داخل لئیمان شد

سال تاریخ شد عیان بی شک
از سماوات وهم ز جن وملک
جهل بسیار ودانش اندک
کرد با این نمک ز خاطر حک
مهر کردند بهر عزل وزیر

اول آن قاتل حسن الماس
فتنه پرداز ملحد کشمیر
ناقص العقل زنکه نادان
دادن دختر ودغا کردن
خود سیه شدند زیر فلک

سرگروه همه حرام نمک
که شیاطین بدرش از فلک
دست بردار شد ازان کود
شرف خود شناخت ان مردود

الماس علیخان ۱ ۱
تحسین علیخان ۴۰۰ ت
تفضل حسین خان ۴۰۰ ت
حسن رضا خان ۸ ح
بهو بیگم مادر آصف الدوله ۲ ب
تکیت راے ۴۰۰ ت
اشرف علیخان ۱ ۱

ایضا

اول بر بابے پشیمان
بیگم خورد وبزرگ هر دو
پیدا شده این یزید تانے

دویم برانکه گشت دیوان
دیگر مردک شرف علیخان
یعنے مرزا حسن رضا خان
تاریخ اسیریش بر آمد

سیوم الماس بوز خناس
تحسین که بروهزار نفرین
کردند اسیر امیر خود را
۱۲ ۱۲
لعنت همه بر نمک حرامان

لعنت بروی ز حد فراوان
از وحش وطیور وجن وانسان
از مکر وفریب وکید شیطان

۱۲۱۲
۱۲۱۲

ایضا در هندے

بی بی بیگم حسن رضا خان اور الماس زمانه
بیجا کیا وزیر علے کو جو وه سے مردانه

تکیت وتحسین اور تفضل اشرف سسر دیوانه
سری حرف ان ساتاروهن هی تاریخ شهانه

۱۲۱۲

ایضا

سات حرفونے کیا خانه خراب تین تی اور دو الف یک حی ب

تین تی یعنے تفضل حسین خان کشمیرے وتحسین علیخان خواجه سرا وتکیت راے راجه دو الف یعنے الماس علیخان خواجه سرا واشرف علی خان خسر وزیر علے ویک حے یعنے حسن رضا خان نایب ویک بے یعنے بهو بیگم مادر آصف الدوله ++

فتح کردن بونا پارته بادشاه فرانس ولایت مصر را

درا وایل بونا پارته مردے بی نام ونشان بود چون سپاه ورعایاے ولایت فرانس از بادشاه خود

باغی شده آن بگیناه را بتاریخ بست یکم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق ماه جمادی الثانی سال هزار و دو صد و هفت هجری بود بر دار کشیدند و ملکه را نیز بعد از نه ماه بهمون طور کشتند بونا پارته را که مردی هوشیار و شجاع بود سرداری قبول نمودند اول اورا به تسخیر ولایت مصر فرستادند چنانچه بونا پارته با فوجی عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده بولایت مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محاربه و مجادله بتاریخ بست یکم ماه جولائی سنه یکهزار و هفت صد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز شنبه هفتم ماه صفر سنه هزار و دو صد و سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک مصر را بدست آورده تا چندگاه ان ولایت را بقبضه خود داشت و بسیاری از ملک هائی دیگر را نیز فتح نموده بود اما ازانجا که با بادشاه انگلستان نیز خصومتی داشت و اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته و با ٹیپو سلطان آمیخته هندوستان را نیز بگیرد چنانچه شاه انگلستان فوجی عظیم در پی او فرستاد و او را شکستی فاحش داد بعد شکست بونا پارته بهر نوعی که توانست خود را بولایت فرانس رسانید چون بعد ازین نیز کارهای مردانه از دست او بر آمده بود سرداران ان ولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند و جباری و قهاری بادشاهی مثل او بر نخاسته اراده ان داشت که تمام روی زمین را تسخیر نماید اما دستش بمراد نرسید یکی از شعرای ولایت مصر درایامیکه بونا پارته اسکندریه را فتح ساخت این تاریخ بزبان عربی نظم نموده

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

لله عصر اضحی فلک السعادت فیه دار
وجمال کوکب دولت الجیش الفرنسوی الهانار
یا حسنها من دولت بالافتخار لها اشتهار

۲

مقدامها ذو سطوت تهد الملوک له الوقار
الشهم بونا پارته اسد الوغا ذو الاقتدار
من فاق قدرا وارتقی اوج العلی وسما الفخار

۳

مولی شدید البطش من عده جلیل به الدمار
ملک تولی ربتا خضعت لها القوم الکبار
مولی عمیم نواله بحر تنزه عن قرار

۴

ندب توحد بالورے بشہامت ذات اعتبار
قہر الممالک جمت وسقفے المراد بما اشار
واتے بجیش وافر ومراکب طوتہ البحار

۵

وتملک الاسکندریہ سرعتہ دون اعتبار
بمحرم شہریہ حسن اقلتتاح وانتشار
وملا الاراضے عسکر احول الکنانتہ واستدار

۶

من کل صدات دستی یوم القتال لہ اضطبار
صف الصنوف بحکمت وفنون حرب واختبار
وسطا بشدہ عزمہ وعلی الجیوش الغزار

۷

واثار نار الحرب فے یوم تشب بہ الصغار
ولوی العنان نعلیہم وسقاہم کاس المرار
وارعہم یوم شدید الحرب فیہ العقل حار

۸

یوم لیقال بحقہ للہ درک من نہار
وتبدوت تلک الجماہیر العدیدت فے القفار
وروالمینت فوقہم قدامطرۃ جمرات نار

۹

والبطش منہم وسلفنے طلب الہزمیت والفرار
والکرب حل بہم وحاق الویل فے تلک الدیار
وعزلو ناپارتہ والغزولت بانکسار

۱۰

والشمت امرادہا وعذت بذل واحتقار
وفتوح مصرکان فے صفر وامر الہ سار
وبیوم سبت فیہ قد ارخت تم الانتصار

ٹیپو سلطان والی میسور وسرنگ پٹن

پسر حیدر علی خان ابن فتح نایک است وحیدر علی خان در اوایل مردے سپاہے پیشہ بود و در

ملازمت یکی از راجه هاے ولایت میسور که برکناره دریاے سنور است نوکر بود در آخر راجه را در سنه یک هزار و یک صد و هفتاد و سه هجرے مقید ساخته خود مالک آن ملک گردید و مدت العمر با انگریزان ان نواحے جنگ داشت و در مهر خود این بیت منقوش ساخته بود سکه

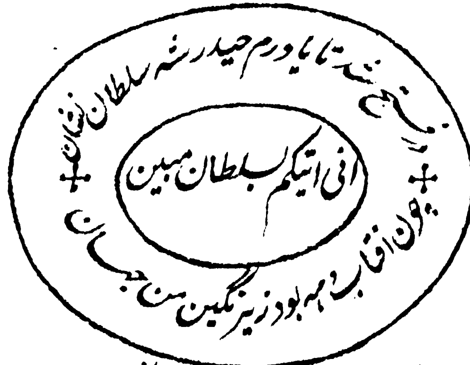
بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار	لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

بتاریخ هفتم ماه دسمبر سنه یک هزار و هفت صد و هشتاد و دو عیسوے که مطابق غره محرم سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجرے بود فوت کرده در سرنگ پٹن قریب باغے که موسوم به لعل باغ است مدفون گردید اما از ابیاتے چند که بر تربت او مرقوم است چنان مستفاد مے
۱۱۹۵ گردد که از الفاظ ؛ حیدر علی خان بهادر ؛ تاریخ فوت او استخراج مے یابد و این دو سال کم می شود بالجمله بعد وفات او پسرش ٹیپو بر مسند حکومت نشست و خود را ملقب به ٹیپو سلطان ساخت و خطبه و سکه بنام خود نمود او نیز مثل پدر خود شجاع و دلیر بود و مدام با انگریزان محاربه عظیم داشت شنیده شد که بیت سکه اش این بود

سکه

سکه زد در جهان تا آسمانی	شاه ٹیپو سکندری ثانی

و شکل مهر ٹیپو سلطان این است



در بیت مهر مذکور لفظ فتح اشاره به طرف جد اوست و لفظ حیدر اشاره بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف آیت را که در وسط مهر است و هفت صد و هشتاد و شش می شود با عدد حروف تا دیا که در بیت مهر است و چهار صد و ده می شود جمله یکجا نمایند سال جلوس او بر آید و ٹیپو سلطان بتاریخ بست و هشتم ماه ذے القعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجرے که مطابق چهارم ماه مئے سنه یک هزار و هفت صد و نود و نه عیسوے بود در جنگے که انگریزان با و داشت کشته شد و از ان وقت سرنگ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور بیکی از وارثان راجه مذکور که سه ساله عمر بود و کشناراج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادت او

تاریخ

۱۲۱۳ شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باد منصب شهادت داد	سال تاریخ او شهید بگفت	حامی دین شه زمانه برفت

۱۲ ۱۳

حکیم نفا خان

برادر حکیم کوکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دو صد و پانزده هجری در اکبرآباد درگذشت و نزد تربت برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران توم

تاریخ

۱۲ ۱۵

چون بفردوس برین رفت از جهان	بو علی ثانی نفا خان محترم	کلک شکلین سال و ماه و روز نقل	شهر شوال و دوشنبه زو رقم

۱۲۱۵

تفضل حسین خان کشمیری

او را خان علامه نیز میگویند از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکماء فرنگ است و دو نسخه دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف چندی پیش از وفات نواب آصف الدوله به نیابت او سربلندی حاصل ساخته و بعد از ان در عهد نواب سعادت علی خان بکلکته رفته هنگام معاودت مابین کلکته و مرشدآباد بتاریخ پانزدهم ماه شوال سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل الله آبادی تاریخ وفاتش این قصیده نظم فرمود ✣

قصیده تاریخ

در هزار و دو صد و پانزدهم / شاه چون فضل قادر قدوس
خان عالی مقام والا جاه / اشرف و النفس فوات و نفوس

آن تفضل حسین خان یعنی / زده بر کشور امارت کوس
نائب آصف زمان گردید / رفت نامش ز هند تا به روس

آنچنان هند و بست کرد ملک / که بملکش نماند یک سالوس
بعد چندی بملک مشرق رفت / خور بدولت سرای او زد بوس

گشت از شرق چون بجانب غرب / ماهی شد طالع جهان معکوس
آفتاب شرف غروب نمود / تیره تر گشت این جهان عبوس

دو صد و یکهزار و پانزدهم / مه شوال ساعتی منحوس
بود تاریخ ماه پانزدهم / طالع روزگار شد منکوس

که بناگاه آن عدیم المثل / بسوی ملک آخرت زد کوس
یک جهان رفت بهر استقبال / عالمی را امید شد مایوس

مثل او گردش زمانه ندید / صاحب ننگ و صاحب ناموس
سر بتا گردیش فرو بردے / یکه تاز اوستاد بطلیموس

در متانت و در فطانت و فهم / از فلاطون و دیسقوریدوس
بر زبان بود یاد او هر دم / چه صراح و صحاح و چه قاموس

رای مشائیان و اشراقین / پیش رایش چو راه نامحسوس
داشت او در خزانه علم چنان / که نه دیده بخواب کیکاوس

بو علی زمانه خود بود / علم او بیش علم او چو دروس
صاحب دین و صاحب اسلام / بیشک و ریب چون محقق طوس

یار چل ساله من غمگین / ای افسوس صد هزار افسوس
غنچه های امید دل نشگفت / خاطرم بود در هوس محبوس

چه بگویم چه میرود هیهات / بر خسته دل ممسوس
نه شبم شب نه روز من روز است / بغم عمده گشته ام محروس

خان من چون بلحد مقام نمود / روز روشن مرا چو آن او هوس
نیک و بد را نمیگذارد حیف / آه از گردش سپهر هوس

آنکه بر قاقم و سمور نشست / دارد از خاک گور بهی ملبوس
گر بپرسند سال تاریخش / با سر حیف و چشم بگو افسوس

۱۲۱۵

مدرسه کلکته

چون در زمان مارکویس ولزلی صاحب گورنر جنرل در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی موافق یک هزار و دو صد و پانزده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته بنا یافت تاریخ آن یافتند ✣ ✣ ✣

تاریخ

اشجع واعدل بحق لارڈ بهادر که هست	فخر امیران ملک حامی خلق خدا	نظم کند خامه ام اسم تمامش حساب	زانکه بود اسم او جامع القاب طب
او ست معلی جناب رافع خیر شکوه	ناظم و نواب عهد صاحب تاج و لوا	عقل کل از عقل او بهره وافی برد	نکته از عقل او نقل کند حالیا
تازه یکی مدرسه کرد بکلکته طرح	خطهٔ یونان نمود بندر کلکته را	اوشن آئین نهاد کسب علوم و فنون	عالم هر علم و فن خواسته از هر کجا
شکر خدا را که شد فیض امیر کبیر	بهر معاش و معاد هر همه را رهنما	گفت سروشی بمن خوشتر ازین مدرسه	نیست درین کهنه دیر نو شده این بنا
مصرع تاریخ آن بی کم و بی کاستی	آخر این قطعه کن تا شنوی مرحبا	عام مسیحی شمار صورت و هم معنوی	هشت صد و یکهزار شد به سنش بجا ١٨٠٠

این تاریخ صوری و هم معنوی است اگر اعداد حروف مصرعه آخر از روی حساب ابجد بگیرند نیز همان تاریخ برآید +

ذکر سپردن ملک نواب یمین الدوله سعادت علیخان بکمپنی انگریز

در عمادت السعادت مرقوم است که در سنه یکهزار و دو صد و شانزده هجری نواب گورنر جنرل مارکویس لزلی صاحب بهادر از کلکته به کانپور تشریف آوردند و نواب سعادت علیخان برای استقبال از لکهنو رفته از ملاقات همدیگر مسرور شدند چون دران ایام مصارف بادشاه انگلستان از سبب نگاهداشتن فوج دیگر برای دفع سپاه بونا پارتی پادشاه فرانس بیشتر از بیشتر بود چنانچه گورنر جنرل بهادر از نواب صاحب برای امداد یک و نیم کرور روپیه درخواست نمود نواب صاحب بعد تامل ملک میان دوآب و روهیله هارا که مجمع یک و نیم کرور روپیه میگشت بتفویض صاحب مذکور نمود تا سال بسال تحصیل نموده بلندن ارسال دارد اما تحقیق اینست که دران سال نواب گورنر جنرل برادر خورد مستر هنری ولزلی صاحب را بطرف لکهنو فرستاده بود که فیما بین نواب صاحب و کمپنی انگریز از سر نو مواثیق عهد و پیمان ترقیم یابد چنانچه نواب صاحب بمبادله اقساط قدیم و حال که بر ذمهٔ نواب موصوف واجب الادا بود ملک میان دوآب را مثل کوڑا و اٹاوه و فرخ آباد و گورکهپور و صوبه اله آباد وغیره که جمع آن یک کرور و سی و پنج لکهه روپیه بود تفویض اهالی کمپنی نمودند و این عهد تازه بتاریخ دوم ماه رجب سنه هزار و دو صد و شانزده هجری موافق دهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و یک عیسوی در بلدهٔ لکهنو تحریر یافته شخصی تاریخ این معامله را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ برآورده +

تاریخ

١٢١٦

خود بخود این در دو رنگی گرفت	ملک ز نواب فرنگی گرفت

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو مرزا فقیر بیگ نامی در رستم نگر سکونت داشت در خانه او علمی بود که آنرا العلم حضرت عباس شهرت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرفتند در وقت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل بر دیوارهای خام سقف خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دو صد و هفتده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در آنجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای پخته و صحن وسیع را احاطه نمودند دروازه دارد که سر بآسمان کشیده تاریخهای متعدد برای گنبد مذکور گفته اند از انجمله این مصرعه از مرزا قتیل است ١٢١٧

این گنبد جدید بنای سعادت است +

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

از فرزندان نواب نظام الملک آصف جاه است در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یک سال او را کشته قریب چهل و دو سال حکومت نمود اول اوست که حیدرآباد را دار الامارة خود ساخته و بتاریخ ششم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق شانزدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود رحلت نمود و بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشسته مؤلف در تاریخ وفاتش گفته +

تاریخ از مؤلف تعمیه

1218

ابن نواب نظام الملک آصف جاه	آن امیرے که نظام علی است نام سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم	یکهزار و دو صد و هیجده بود از هجرت با سر گریه چنین گفت که افسوس نظام	که برون شد ز جهان و بجنان کرد مقام

ایضاً

پای الم را بگیر و باز سر سوز را	سال وفاتش بگو وای نظام علی

کرنیل جان ولیم هینگ صاحب

او هولندیزی بود و از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده ابتدا بملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از آن در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سندهیه نوکر شده و چون بتاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری مادهو راو فوت کرد در سلک ملازمان برادرزاده او دولت راو سندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج عیسوی از راجه بعهده کرنیلی نامور شده حکومت قلعه و شهر اکبرآباد بدو حواله شد تا آنکه بتاریخ بست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق غرهٔ ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری بود در اکبرآباد درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است مدفون گردیده و فرزندان او بر تربتش که از سنگ مرمر است روضه عالی از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بر تربتش بخط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در فارسی بر دروازه روضه مذکور ثبت است که از الفاظ تاریخ بست و یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد +

تاریخ

1803

کرنیل جان ولیم هینگ چون ز دنیا گفتا بلهم غیب یک قطعه که ز تاریخ	رحلت نمود و بنهاد صد داغ از جدائی تا سوز و سال و مه را یکجا بهم نمائی	در قوم چو بد هولند پیدایش آن ولایت چون کرد و سال و مه را از سال عیسوی	در هند نامور شد از فضل کبریائی ملهم بگفت تاریخ بستی و یکم جولائی

جنرل چارلس پیرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوائل چند سال در ملازمت نواب نظام علی خان بهادر حیدرآبادی بعهده کرنیلی و سرداری فوج گذرانیده چون بتاریخ غره ماه ستمبر سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز

شو نواب مذکور از سر نو عقد صلح و آشتی بسته گردید پیرون صاحب سردار فرانسیس که همراه او بودند از نوکری بیرون شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سندهیه نوکر گردیدند تا آنکه ڈو باین صاحب فرانسیس که از طرف مهاراجه مذکور بحکومت ضلع کول و علیگڈه و میان دو آب داشت تشریف بولایت خود برد و پیرون صاحب خطاب جرنیلی یافته قائم مقام او گردید و چون در سنه یکهزار و دو صد و هیجده هجری پیرون صاحب ایکاو هلکر و مرهٹه ها را که از چند اوقات قلعه اکبر آباد را بدست آورده حکومت خود ها داشتند از قلعه بدر ساخت شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

۴۲ ۱۵ خدا ایکاو بهاو و راو برون کرد	۱۱۸۴ ۷ ز حصن استوار اکبر آباد	۲۱۸ بجای هر دو کس بنشست پیرو	معظم داد تاریخش تبر آباد

اگر اعداد حروف ایکاو بهاو که چهل و هفت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد پیرو را بیفزایند تاریخ بر آید *

ذکر در فتح قلعه اکبر آباد و غیره از جنرل لیک صاحب

در آخر سنه هزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج انگریزی قلعه علیگڈه را محاصره نمود و جنرل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت بتاریخ بست و نهم اگست سنه مذکور در کویل شکست خورد و بتاریخ چهارم ستمبر لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس شده از خدمت دولت راو سندهیه استعفا داده طرف لکهنو شتافت بعد از آن جنرل لیک صاحب قلعه اکبر آباد را که دران وقت سیران کرنیل هسینگ صاحب مذکور بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن قلعه را نیز بتاریخ هفدهم ماه اکتوبر سنه مذکور بگرفت تاریخ آن مسود این اوراق گفته که سال عیسوی و هم سال هجری از یک مصرعه استخراج می یابد *

تاریخ

۱۲۱۸	حصار آگره انگریز ساعتی که گرفت	دلم ز هاتف غیبی بعجز کرد سؤال	که چیست سال مسیحی هم سنه هجرت	۱۲ ۱۸ بگفت هشتصد و یکهزار و سه آن سال

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرعه را بگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود بر آید و این تاریخ بطور تعمیه نیز از مولف است

ایضاً تعمیه تخرجه

۱۲۱۸	چو قلعه آگره انگریز بگرفت	دل من جست سال عشر انگریز	بگفتم بی سر قتال و جدال	۱۲ ۱۸ که قلعه آگره بگرفت انگریز

مرزا ابو طالب خان لندنی

پسر محمد بیگ خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و نود و نه عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت از آن سفر که در سنه هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم بمسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقائع سفر فرنگ تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بست هجری مسافر ملک عدم گردید مولف حسب خواهش پسر او مرزا یوسف با قرابین دو تاریخ در وفات او گفته *

تاریخ تعمیه

۱۲۲۰	رخت سفر چو بست طالب از جهان	هوش و حواس عالمیان از دماغ رفت	هاتف ز غیب با دل افگار ناگهان	۱۲۰۰ از بهر سال فوت دو صد بار آه گفت

ایضاً

1220 برفت چون زجهان میرزا ابوطالب | دو دیده در غم داغش بخون نشسته نشست | بگفت هاتف غیبی ز بهر تاریخش | که بود سال وفاتش هزار و دو صد و بست

ذکر در وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو ساله بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یک هزار و هشتصد و شش عیسوی بود در شاه جهان آباد برحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او که صرف نامی بود چهل هشت سال قمری و پنجاه بود از انجمله دوازده سال و پنج ماه در صوبه بهار و اله آباد گذرانیده و هفتده سال با دو چشم بینا در شاهجهان آباد بسر برده و نوزده سال کور شده بر تخت نشسته بعد وفات لقبش فردوس منزل قرار یافته و پسر او محمد اکبر ملقب محمد اکبر شاه ثانی بر تخت جلوس نموده قبرش در دهلی متصل مسجد شاه عالم بهادر شاه واقع است دلطرف بالین او این اشعار با تاریخ مرقوم اند +

اشعار با تاریخ

1221 شد سپهر اوج تاجوری در حضیض خاک | دردا که از غبار کسوف اختر جهان | یعنی که شاه عالم عالم پناه کرد | زین عالم انتقال به نزهتگه جنان
سید نوشت خامه معجز طراز من | بیتی که سال آنست ز مصرع عیان | وی آفتاب روی زمین گم و نیست آه | شد آفتاب زیر زمین آه و آسمان

تاریخ وفات تعمیه از مولوی امام بخش صهبائی

تاریخ

1221 حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه | رفت ازین دار فنا و کرد در جنت مقام | سال تاریخ وفات آن شه عالی گهر | دل ز دردی نا له گفتا هفتم شهر صیام

اگر عدد هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که روسے ناله باشد یکجا نمایند تاریخ برآید + و این قطعه تاریخ از دیگفته است

تاریخ

1221 چو شاه عالم رفت از جهان بدار بقا | بلند شد بفلک آه و زار در غم او | زبان رحلت او خواستم چو از هاتف | ندای آه و دریغا شنیدم از سپهر

ایضاً

1221 شاه عالم بادشه چون شد سوی خلد برین | عالمی شد در غم او زار و غمگین و حزین | سال تاریخ وفاتش چون ز هاتف خواستم | خامه من در رقم شد جا او خلد برین

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

ولادت او بتاریخ شب چهار شنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یک صد و هفتاد و سه هجری از بطن مبارک محل بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یک هزار و دو صد و بست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی بود در دهلی بر تخت نشست و مولوی امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او گفته +

تاریخ تعمیه

سپهر چو کرد لباس خلافت اکبر شاه | بشرف دولت و اقبال و عز نامور | سر شور عشرت زدی به بیگاه | جهیز عشرت پرور بگفت سال جلوس

بیت سکه

بزد بر زر زده خوش سکه جهانبانی | چراغ دودمان تیمور اکبر ثانی

مجلس خانہ

این عمارت در دہلی در جوار درگاہ شاہ مردان واقع ہست آنرا عشرت علیخان ناظر بحکم محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و سہ ہجری تعمیر ساختہ ہر سال در ماہ محرم مسلمانان دران مکان جمع میشوند و مرثیہ میخوانند ازین سبب آن مکان را مجلس خانہ می گویند و این تاریخ در باب بنای این عمارت در انجا نصب کردہ اند

تاریخ

۱۲۲۳ بدرگاہ شاہنشہی دوسرای	علی شاہ مردان ولی خدای زرشیدم سائل سال آن	بحکم شہ اکبر نامور ہمین زور قم داد ناظر بنای ۱۲۲۳	چو عشرت علیخان بنیاد آن جای

در پیش این عمارت دروازہ نقارخانہ ساختہ اند کہ آنرا صادق علیخان در سنہ یک ہزار و دو صد و سی و ہفت تعمیر نمودہ تاریخش در مقام خود یافتہ خواہد شد +

میان مٹھو

پیرزادہ بود ساکن لکھنؤ و خادم تربت میناشاہ شاید کہ در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار یا کہ در سال یکہزار و دو صد و سی ہجری فوت کردہ و مورسخی در وفاتش این تاریخ مرغوب کہ بطور تعمیہ است گفتہ +

تاریخ

۱۲۲۴ قفس جسم را میان مٹھو	بسرید و پرید از درگاہ	رفت نوک و دم و دو بازو پیش	از حق اللہ و پاک ذات اللہ

ایضاً بزبان اردو

۱۲۲۴ میان مٹھو جو ذاکر حق تھے	رات دن نام حق رٹا کرتے	گر بہ موت نے جو آدابا	کچھ نہ بولے سوای ٹی ٹی کے

امام الدین خان حکیم

یکے از منصب داران بادشاہی بود و در زمان محمد اکبر شاہ ثانی در سنہ یکہزار و دو صد و بست و چہار ہجری فوت کردہ

تاریخ

۱۲۲۴ عالی نسبی امام دین بود	عیسی دم و دست و حکیمی	تاریخ وصال او خرد گفت	مرحوم برحمت کریمی

در ذکر وفات نواب یمین الدولہ سعادت علی خان

برادر خورد نواب آصف الدولہ ابن نواب شجاع الدولہ بود بعد وفات برادر و قید شدن وزیر علیخان بسعی مسٹر جان شور صاحب گورنر کلکتہ بتاریخ چہارم ماہ شعبان سنہ یکہزار و دو صد و دوازدہ ہجری کہ مطابق بست و یکم ماہ جنوری سال یکہزار و ہفت صد و نود و ہشت عیسوی بود در بلدۂ لکھنؤ بر مسند

۱۲۲ امارت نشست و بعد حکومت قریب ہفتدہ سال بتاریخ دوم ماہ رجب سنہ ہزار و دو صد و بست و نہ ہجری موافق یازدہم ماہ جولائی سنہ ہزار و ہشتصد و چہاردہ عیسوی درگذشت و پسرش غازی الدین حیدر بجای او بر مسند نشست تاریخ وفات تاریخ آہ شد گنج سعادت در زمین + تاریخ دیگر دستور

۱۲۲۹ جہان بجنت آمد + ایضاً ہاتف بگفت آہ شدہ لکھنؤ خراب +

قطعہ تاریخ تعمیہ

۱۲۲۹
کهف الوزرا ملاذ دوران
زیبنده مسند وزارت

از عرصهٔ دهر ناگهان شد
آرایش ساحت جنان شد
فریاد برآرد گوی تاریخ

از تودهٔ خاک روح پاکش
شد کالبدش بخاک پنهان
فخر وزرا ازین جهان شد ۱۲۲۹

با فوج ملک بر آسمان شد
خاکی بسر جهانیان شد

قاضی محمد نجم الدین خان کاکوروی

روز سه شنبه سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و بست و نهه هجری رحلت نموده مولوی فتح علی جونپوری در باب وفات او این تاریخ گفته ٭

تاریخ به تعمیه تخرجه

۱۲۲۹ بحر حکمت شمس ملت نجم دین قاضی قضات | چونکه در باغ جنان با حور عین همدوش گشت | سر فرو بردم پی تاریخ و در گوشم رسید | علم و فضل و درس و زهد و دین همه روپوش گشت ۱۲۲۹

چون عبارات علم و فضل و درس و زهد و دین روپوش شوند یعنی هر یک ازین الفاظ روی خود را بپوشند از باقی حروف تاریخ برآید ٭

ایضاً به تعمیه

۱۲۲۹ نجم ثاقب بر سمای علم و دین قاضی قضات | رفت زین عالم سوی فردوس با قدر رفیع | هاتف غیبی بگوشم بی بدل تاریخ گفت | روز شنبه سیزدهم از ماه دیگر ربیع ۱۲۲۹

ایضاً

خان والای محمد نجم دین قاضی قضات
چون سفر کرد از جهان تاریخش از روی حساب
هر چه خواهی گیر از الفاظ اعدادش بزن
طرح کن نه گان و باقی کن دو چند و زن بده
نه به نه در او لفظ بر خوان که تاریخش بود

هم محاسب هم مهندس هم فقیه و هم حکیم
از همه الفاظ بر آورد این طبع سلیم
در نود پس دوازده افزای بر وی ای فهیم
یک بیفزا و مضاعف کن که گردد مستقیم
۱۲۲۹ اینچنین تاریخ الهام است از رب کریم ۱۲۲۹

پل نوبسته

راجه چنی لعل در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در نوبسته متصل درگاه قدم رسول پلی احداث نموده و صاحب راجه مورخ تاریخ آن به تعمیه یافته ٭

تاریخ

۱۲۳۰ چشمهٔ فیض و سخا راجه زمان چنی لعل | ساخت این پل که بدرگاه خدا شد مقبول | سال تاریخ بنایش ز سر دین یار | پل نوبسته براه قدم پاک رسول ۱۲۲۶

مولوی فهیم الدین

در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری فوت شده این بیت در تاریخ وفات اوست ٭

تاریخ

۱۲۳۱ در غم مولوی فهیم الدین | هاتف غیب گفت وای دریغ ۱۲۳۱

مرزا محمد حسن قتیل

مشهور بمرزا قتیل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است بنابر فیض صحبت ارباب اسلام

بشنافتن ملت محمدی درآمده اوقات عزیز خود را با شاگردان و دوستان در بلدهٔ لکهنو بسر می برد از اشعار رسش دیوانی مرتب گشته در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو یا که سی و سه هجری در لکهنو از بیماری استسقا رحلت کرده و حافظ شیخ محمد ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که مرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش بر آورده

۱۲۳۲ تاریخ بتعمیه

خود آن کافر فرنگفتا با سر کفر	قتیل کافر ایمانی ندارد
و صاحب رای مورخ این تاریخ یافته	

تاریخ

۱۲۳۳ داشت مرزا قتیل استسقا	آه بیا آب خورد و بمرد	هاتفی گفت سال تاریخش	شد کتاب عجیب زیا برد

ایضاً بتعمیه

۱۲۳۳ خبر حیف که مرزا قتیل حالت کرد	نمود کوچ مکان سرای ماتم	شد مبدل بسر و پا زوفات او یک سر	زبان عقل و قضا حسرت دگر بلا غت هم

در وفات نواب وزیر علی خان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو بر مسند ریاست نشسته و مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دوصد و دوازده او را از امارت معزول ساخته در بلدهٔ بنارس فرستاد و در انجا تا یک سال گذرانید بعد ازان باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی مستر چیری صاحب رزیڈنٹ آنجا مع سه انگریزان دیگر را کشته اراده آن داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش بمراد نرسید بعد ازان از شهر بنارس بدر زده تا چندی پریشان و سرگردان بود تا آنکه در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس ماند و لبن سی و شش سالگی در ماه جون سنه هزار و هشتصد و هفتده عیسوی که مطابق ماه شعبان سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری بود در گذشت و در کاشی باغان نزدیک مزار یکی از پسران ټیپو سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عماد السعادت مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر تربتش کنده اند

تاریخ

۱۲۳۶ وزیر هند وزیر علی آصف جاه	چو سوی خلد برین رخت از زمین سرا افراخت	الکو شتم آمده تا که بشنو و شیون و شین	نوای وای دریغا زجن و انس و طیور

در وفات جارج دی تهرد یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون بعد شش جارج دوم بعد ابالت سی و سه سال شمسی بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی این جهان را بدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان دولت او کمپنی انگریز بهادر اکثری از ممالک هندوستان قابض گردید او بعد سلطنت پنجاه و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی که مطابق ... ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری بود فوت کرد عمرش هنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود

مولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که ازان سال هجریه استخراج میشود به نظم آورده ؛

تاریخ تتمیه

۱۲۲۸ ۴ جارج ثالث افگند تاج ازسر

در وفات شاهزاده مرزا جهانگیر

او پسر بزرگ محمد اکبر ثانی بادشاه ولیعهد بود در سنه یکهزار و هشتصد و نه عیسوی بر سیتن صاحب رزیدنت شاهجهان آباد بود طپانچه سر داده ازان سبب انگریزان اورا به اله آباد فرستاده بودند تا چند سال دران شهر در باغ سلطان خسرو اقامت داشت و دران‌جا در سال یک هزار و دو صد و سی و شش هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و بست و یک عیسوی درگذشت لاشش اورا چندی در باغ مذکور تفویض زمین نمودند بعد ازان بشاهجهان آباد برده دفن کردند علما و فضلا تاریخها در وفات او گفته اند چندی ازان جمله این است ؛

تاریخ

چون جهانگیر ابن اکبر بادشاه
آن چنان بنهاد خوان خمیش را
خیمه زد در منزل جنت سرا
ابر آمد در عزا گریه کنان

در جهان بادشاه و بادا گشت
هر یک از فکر معاش آزاد گشت
این چه از دور فلک بیداد گشت
بر فلک هم ماتمی ایجاد گشت
شد عیان این مصرعه از ترکیب آه

از قدوم آن در بحر کرم
چون زمین یکسال عرشش فزون
عالمی شد در غمش چندان اسیر
از پی تاریخ فوت او دلم
۱۲۳۶ حیف بی رونق اله آباد گشت

رونق شهر اله آباد گشت
طبع او از زندگی ناشاد گشت
نام شادی از جهان برباد گشت
هر طرف با ناله و فریاد گشت

ایضاً

جهانگیر شهزاده چون از جهان
چه شور قیامت فغان در غمش

بشهزادگی دل ببر داشته
بروی زبان آه بر خاسته
بدینگونه گفتا که می یابی سعید

بسطح فنا شهب عزم راند
به هاتف بگفتم که کلک سعید
۱۲۳۶ بملک بقا سلطنت یافته

به گلگشت جنت عنان تافته
چه تاریخ فوتش رقم ساخته

ایضاً در مستزاد

از گردش چرخ این ستم ایجاد چرا شد ؛ کان فخر زمانی
تاریخ وی از کلک قضا منشی تقدیر ؛ بر لوح محفوظ

افسوس که عازم سوی فردوس سرا شد ؛ در عین جوانی
۱۲۳۶ بنوشت جهانگیر جهاندار بقا شد ؛ از منزل فانی

ایضاً

چون از جهان برفت جهانگیر میرزا
محزون شد از وفات وی آن ظل کبریا

نور نگاه اکبر و سالار دو سرا
تاریخ فوت او بظهور آمده چنین

شد خانه عزا ز غمش دار السلطنت
۱۲۳۶ از کان شاه رفت زهی لعل بی بها

قبرش در صحن مسجد نظام الدین اولیا متصل مجحر محمد شاه بادشاه واقع هست مجحر او و مجحر محمد شاه هر دو بر یک قسم اند و سراسر از سنگ مرمر تعمیر یافته ؛

شاه محمد اجمل اله آبادی

از اولاد شاه خوب الله است و برادر خورد شاه غلام قطب الدین ابن شاه محمد فاخر زایر متخلص ابن شیخ خوب الله

بزرگی خاندان ایشان عیان است بصفات حمیده موصوف بود در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری در گذشت
و این تاریخ در فوت او از مولوی فرد است +

تاریخ

1236 از جهان چون محمد اجمل شاه رفت سوی جنان چو تیر از قوس
سال تاریخ رحلتش از فرد گفت هاتف برفت در فردوس

و مرزا ثابت علی شاگرد شاه ملول تاریخ فوت او بطور تعمیه گفته +

تاریخ بتعمیه

خیمه زد چون محمد اجمل شاه سوی ملک بقا ز منزل زشت
از زمین تا سمان فغان برخاست در غم آن کریم نیک سرشت
1236 فکر کردم که کاتب قدرت ثابت از سال رحلتش چه نوشت
باغبان ارم ز روی ادب گفت آمد برای سیر بهشت

ز روی ادب که حرف الف باشد اگر عدد آن که یک شد با عدد ماده تاریخ یکجا نمایند تاریخ بر آید و این بیت بطور تعمیه از مولف است

تاریخ بتعمیه

1236 چون ز هاتف خواستم تاریخ سال فوت او شاه اجمل کرد رحلت گفت و آهی بر کشید

دروازه نقارخانه

این دروازه در پیش مجلس خانه که در جوار درگاه شاه مردان در دهلی واقع است آنرا صادق علیخان در سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری تعمیر ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند +

تاریخ

چون که صادق علی بنای رفیع ساخت بر آستانه حیدر
سال تاریخ آن بنا صادق گفت نقار خانه حیدر

کرکین پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دو صد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطه گورستان فرنگیان که متصل جهن جهن کتوره واقع است امروز موجود است و حالاتش بر تربت او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است انچه که بخط فارسی است این است +

تاریخ

1822 ز دنیا رفت چون کرکین پدرو رئیس نیک نام و اهل خوش خو
سنش هشتاد و شش شهد و لادت وفاتش موضعی خلد برین جو

از پنجاه و پنج سال بهند در عمل جات وارد گشته چندی رفیق شمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفتده سال کمیدانی رجمنت در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو دولت راو سندهیه بهادر بختیار ایشان پیرون صاحب بصوبه اجمیر معزز مانده و صوبه مذکور سپرد بالا راو انگلیه کرده بعد دو سال حسب الطلب جنرل جرردلارد صاحب بهادر بجاگیر موضع ارسینه دستها سیاهی شده تا دم اخیر ممتاز مانده تحریر چهارم ماه مارچ مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بهادون بدی اماوس سمت ۱۸۷۹ بست و هشتم شهر ذی القعده سنه ۱۲۳۷ هجری

روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود ❖

مارکوئیس هشنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت بلقب لارڈ مایرا بهند آمده بعد ازان بخطاب مارکوئیس هشنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده چندان اختیار داشت که غازی الدین خان نواب لکهنؤ را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفتدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسین علیخان نبیره خواجه محمدی خان که میر بخشی نواب جعفر علی خان مرحوم بود دران وقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده ❖

ابیات

چیزی که بود منظور در مجلس لنگس	از هند گرفت مارکوئیس هشنگس	یعنی به نثار فرق شاه جم جاه	چیزی که زد عالم دارد همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارڈ هشنگس	گردیده بخلق او جهان شد	نه سال و سه ماه ماند در هند	زین ملک روانه بعد ازان شد
در غره جنوری بلندن	کلکته گذاشته روان شد	او شد بجهاز و خلق بگریست	گویم که چه حال آن زمان شد
آن عزم سفر نکرده از هند	دریا بر کاب وی روان شد ۱۸۲۳	سال تاریخ رفتن او	زین شعر که گفته ام عیان شد

۱۸۲۳

نواب شمشیر بهادر والی بندیل کهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادرش زنی مسلمان بود پدرش او را مسلمان ساخته ملک بندیل کهند بدو بخشیده اما علی بهادر در پونه فوت کرد و چون پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دویمی او ذو الفقار علی خان چندی در بندیل کهند بر مسند ریاست نشسته بعد آمدن برادر ملک بدو حواله نمود بعد ازان از سرکار انگریز چهار لکه روپیه سالانه نسلاً بعد نسلٍ برای مصارف او مقرر گردیده بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود در بانده وفات نمود و برادرش ذو الفقار علی خان بر مسند ریاست نشست ❖

شاه عبد العزیز دهلوی

امام المفسرین همام المحدثین معتمد فضلاء جلیله حافظ مولانا شاه عبد العزیز ابن شاه ولی الله در عمر پانزده سالگی در خدمت پدر خود از تحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و تکمیل کمالات باطنی فارغ گردیده و بعد از وفات والد ماجد در دهلی بر مسند ارشاد نشسته و در سن هشتاد سالگی هفتم شوال سنه یکهزار و دو صد و سی و نه هجری فوت کرده این تاریخها در باب رحلت او گفته اند ❖

تاریخ متعمیه

حجت الله ناطق و گویا	شاه عبد العزیز فخر زمن	روز شنبه و هفتم شوال	درمیان بهشت ساخت وطن
مهر نصف النهار در عرفان	شل بدر منیر در همه فن	با سر لطف و حلم تاریخش ۳۰	رضی الله عنه گفت حسن ۱۲۰۹

۱۲۳۹

ایضاً از مولوی شاہ رؤف احمد

شاہ عبدالعزیز فخر جہان — عالم علم و آیت قرآن
سنہ ہجری کہ جستم از رافت — گفت ای نکتہ سنج دقاد عیان
خواہی از بہر عدد کہ تاریخش — اولاً چار چند کن پس ازان
در صد و بیست و چار باستی را — ضرب فرما تو ای فہیم زمان

صبح یکشنبہ ہفتم شوال — از بدن گشت روح او پران
سال فوتش ز بہر عدد پیداست — از رجہ تا الوف زین عنوان
یک ہنیز او ضرب کن در دہ — پس بکن طرح بیست ایجان
پس بنقصان یکعدد دریاب — فوت آن مفخر زمین و زمان

جنرل اختر لونی صاحب

یکے از عمدہ سپہ سالاران کمپنی انگریز بود و در شجاعت و ہمت مشہور در سنہ ہزار و ہشتصد و سہ عیسوی دہلی را محاصرہ نمودہ شاہ عالم بادشاہ را کہ از دست سیندھیہ و مرہٹہ ہا عاجز آمدہ بود رہانیدہ و از بادشاہ دہلی بہ خطاب نواب نصیر الدولہ بہادر ممتاز گردیدہ وفات او بتاریخ بست و پنجم ماہ جولائی سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و پنج عیسوی کہ مطابق بست و ہفتم ماہ ذی قعدہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل ہجری بود در بلدہ میرٹھ واقع شدہ و در ان شہر مدفون گشتہ و مؤلف در تاریخ وفاتش این قطعہ نظم نمودہ ؀

تاریخ عیسوی

جنرل اختر لونی آن سالار افواج و حشم
بر ہزار و دو صد افزون بود ہجر چہل سال

اختر برج شجاعت ماہ افلاک کرم
بست و پنج ماہ جولائی و روز پر الم
چون دلم از بہر سال عیسوی در فکر شد ۱۸۲۵

روز آدینہ سلطان مہ خور در برج شیر
گشت حیفا از گردش گردون نیرنگی حرم
از فلک آمد ندای وا دریغا شین اختر ۱۸۲۵

بست و ہفت ماہ ذیقعدہ از ین بشیر و کرم
از طلوع اوج ہستی مائل ملک عدم

فتح قلعہ بھرتپور از لارڈ کمبرمیر

چون لارڈ کمبرمیر بتاریخ ہیجدہم ماہ جنوری سنہ یکہزار و ہشتصد و بست و شش عیسوی مطابق تاریخ نہم ماہ جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و چہل و یک ہجری نقب زدہ پارۂ از قلعہ بھرتپور را بہوا پرانید و راجہ درجن سال در قید افتاد منشی ننھے سنگہ سررشتہ دار کچہری نظامت ضلع مراد آباد تاریخہا در ان باب گفتہ ؀

تاریخ عیسوی تعمیہ

شد ظفریاب لارڈ کمبرمیر
شد گرفتار و قید درجن سال

شہرۂ آتش در ہمہ جہان فتاد
نخوتش داد خانمان برباد
سر دشمن شکستہ ہاتف گفت

جنوری ماہ و ہیجدہم تاریخ
چون پی سال عیسوی در فکر
نصرت بھرتپور مبارک باد ۱۸۲۶

کاندران روز این حصار کشاد
شد ننھی سنگہ در مراد آباد ۱۸۲۶

ایضاً

حصن عالی کران بدرجن سال — بود لاحق غرور فتح شدہ — سر دشمن کشید و گفت سروش — قلعۂ بھرتپور فتح شدہ ۱۸۲۶

ایضاً

بھرتپور فتح کرد جنرل لارڈ — شد بدرجن نصیب بربادی — ملہم غیب بہر تاریخش — گفت فتح عظیم با شادی ۱۸۲۶

ایضاً

بھرتپور فتح شد از لارڈ معلی القاب — قلعہ مسمار و عدو خوار و مقید گردید — شاد از عرش برین داد بشارت ہاتف — ظفر و فتح نمایان شدہ تاریخ سعید ۱۸۲۶ ۱۸۲۶

ایضاً بسال هجری تعمیه

چو شد بهرتهه پور فتح تاریخ آن	ملک گفت در سال هجری غریب	سر دشمن وجود و نخوت شکست	ز نصر من الله و فتح قریب

۱۳۰۲ ۱۰۴۱

واین دو تاریخها از مؤلف این اوراق است ✤

تاریخ از مؤلف

حصار کهن بهرتهه پور فتح شد	بهجرت هزار و دو صد چهل و یک

۱۲۴۱

ایضاً از مؤلف

لارد کمبرمیر چون بکشاد قلعهٔ بهرتهه پور	جنوری شهر مبارک بود در وی هیجدهم
پوس ماه هندی و تاریخ بست و چار بود	چارشنبه از جماد آخرین روز نهم
شش هزار و یک صد و هشتاد و بود و ست سال	مجملاً هجری و فصلی عیسوی نسبت بهم
زان میان افزون ز فصلی بود هجری هشت سال	لیک ششصد چهل و یک هجری ز نسبت بود کم
باز نسبت بد فزون بر عیسوی پنجاه و شش	این چنین تاریخ نو ایجاد هاتف زد رقم
گر تو هر یک را جدا گانه برون آری شتاب	می توانم گفت مشتاق سیاستی ای صنم

نواب غازی الدین خان سلطان اوده

پسر نواب سعادت علیخان است بعد وفات پدر خود در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری که مطابق یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی و مصادق یکهزار و دو صد و بست و یک فصلی و موافق یکهزار و هشتصد و هفتاد و یک سمبت بکرماجیت بود در لکهنو بر مسند ریاست نشسته شاعری متخلص برالفه درین باب تاریخی مشتمل بر نه بیت بصنعت توشیح گفته که از اجتماع عدد حروف اول مصرعه های اول سنه هجری و از اجتماع اعداد حروف آخر مصرعه های اول سنه فصلی و از یکجا ساختن اعداد حروف اول مصرعه های ثانی سنه عیسوی واز اجتماع عدد حروف آخر مصرعهای ثانی سنه بکرماجیت برمی آید ✤

تاریخ

زهی غازی الدین عالی جناب	وزیر الممالک سعادت مآب	بعالم درآمد چو اقبال او	سر مقبلان گشت پامال او
خداوند ملک خداوند جاه	رعیت نواز و عدالت پناه	فریدون جنابی به نیروی بخت	تهمتن رکابی به بازوی سخت
نریمان دستان فولاد دست	بهم دستیش دست تکبر شکست	ملکشاه ثانی بجود و سخا	جهان مروت سحاب عطا
شکوهش ز لبس سر رفعت فراشت	شکوه فلک نام رفعت گذاشت	قدیری که از دست تقدیر خویش	شود جهان را تید بیر خویش
نگهدار داد را ملک خود بشش	رساند بخوبی بهر مقصدش	بتاریخ هندی چو خمسین و سبع	کم آمد عدو گفت فی الفور طبع
	که رابط مکن فکر دور و دراز	سر تاز برگیر دیای نیاز	

و بعد پنج سال بتاریخ هیجدهم ماه ذی الحجه روز شنبه سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری که مطابق نهم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و نوزده عیسوی بود برضامندی مارکویس هستنگس صاحب گورنر جنرل تاج و تخت مرتب ساخته بر سریر شاهی جلوس نمود و ملقب به ابوالمظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر گردید هیجدهم ما

مورخ در تاریخ جلوس او گفته

تاریخ جلوس

۱۲۳۴ بر تخت چو پادشاه غازی بنشست — صد شکر خدا داد زبان مردم
تاریخ جلوس او مبارک باشد — ماه ذی الحجه شنبه با هیژدهم ۱۲۳۴

وسکه که بنام او مضروب شد بیک طرف این بیت داشت

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل رب ذو المنن — غازی دین حیدر والا نسب شاه زمن

وطرف دیگر شبیه دو ماهی و دو شیر بمقابله یکدیگر بود و ماهی نشان ماهی مراتب است که بزرگان او از پادشاه هندوستان یافته بودند و شیر که نشان پادشاه انگلستان است بران افزوده که در عهد سلطنت انگریز این پایه بلند صعود نموده و فاتش بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری که مطابق نوزدهم ماه اکتوبر سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت عیسوی بود بوقوع پیوسته و سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پسر بزرگ او بجای او بر تخت شاهی در لکهنو نشسته عزیزی در تاریخ وفات او این رباعی گفته بطور تعمیه

تاریخ تعمیه

۱۲۴۳ رحلت بنمود گرچه زدنیا شه زمین — نوشیروان عمر و به نکی چو نام یافت
تاریخ انتقال شد از پایه نیاز — رضوان بگفت جنت علیا مقام یافت ۱۲۳۶

و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این قطعه در تاریخ وفاتش در سلک نظم آورده

تاریخ

از وفات جناب شاه زمن — دیده باشد بماتمش نمناک
گوئیا عالمی هلاک شده — سینه ها آه دردناک شده
گشت تاریخ مصرعه استاد ۱۲۴۳
دهر گردید بهر ما دوزخ — رفت داماں صبر از دستم
ای بسا ارزو که خاک شده ۱۲۴۳
به بهشت آن جناب پاک شده — جیب صبر و شکیب چاک شده

و شخصی بزبان اردو این تاریخ گفته

تاریخ

۱۲۴۳ گیا شبر غازی جو اس دہر سے — گیا باغ جنت کو سارا اہرا
جو تاریخ مرنے کی پوچھے کوئی — تو کہہ دنیا اوس سے کہ آغا مرا ۱۲۴۳

و این رباعی از مولف است

تاریخ

۱۲۴۳ از وفات غازی الدین حیدر شاه زمن — بار غم بر دل کی میبارند باید در علم
چون جهانی را بزیر بار غم هاتف بدید — گفت سال رحلت شاه زمن شد بار غم ۱۲۴۳

مولانا غلام علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا جان جانان مظهر ولادت او در یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری بوقوع آمده و شاعری تاریخ آن بنظم آورده

تاریخ

۱۲۵۶ چو نجم چرخ هدی حضرت غلام علی — شده ظهور نگین در جهان جهان بشگفت
سرم ولادت شریفش چو جست از دل — مه سپهر هدایت شده طلوع بگفت ۱۱۵۶

در سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری بتاریخ بست و دوم صفر ازین جهان فانی رحلت نموده و در پهلوی مرشد خود مدفون گردیده و عبارت نور الله مضجعه تاریخ وفات اوست

نواب معتمد الدوله ملقب بضیغم جنگ مشهور به آغا میر

نائب غازی الدین حیدر سلطان اوده بوده و خانه هزاران کسان خراب ساخته چون عالمی از جور و تعدی او بجان آمده بودند سلطان بخاطر داشت رعایا او را در سنه یکهزار و دوصد و چهل و دو هجری معزول ساخته محبوس نمود صاحب رای مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته ع آج اس گهر کا سنیچرا اترا + و چون آغا میر بعد محبوسی چند ماه از قید رهائی یافته بکانپور رفت میر فرد در انجا این تاریخ گفت

تاریخ بزبان اردو

جناب معتمد الدوله یعنی ضیغم جنگ + حشم جسکی تهی شرمنده احتشمت جم + حسد سے چرخ جفا جو مثال یوسف او + فریب و مکر زمانه مین پڑ گیا ناگه
ولی تها فضل الهی جو اوسکی شامل حال + چلی نه غیر کی آگے خدعت روبه + چهوٹا جو محنت سے وه عزیز مصر جلال + کی دلمین فرد کی تاریخ لکهے کی جگه ١٢٤٢
سروش غیب سے آئی ندا که سال خلاص + محاق خدع سے نکلا وه ماه کنعان که

تاریخ نائب شدن فضل علی خان

گویند که فضل علی خان پیش از یافتن عهدۀ نیابت در سلسله فیلبانان سلطان اوده منسلک بود بعد وفات غازی الدین حیدر و عزلت نواب معتمد الدوله در سنه هزار و دوصد و چهل و سه هجری از سفارش عمه خود که فیض النسا نام داشت بعهده بلند نیابت امتیاز یافت شخصی تاریخ این معامله باین نوع گفته

تاریخ

باوج مسند عزت نشست چون نائب + ز فیض صحابه نشینان هودج عصمت + مورخش سر فیل فکر رفت و گفت + گرفته از سر آن کس مرتبه بهی دست ١٢٤٣

سلیمان جاه نصیر الدین حیدر بادشاه

پسر غازی الدین حیدر است بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم ربیع الاول سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری که مطابق بستم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو جلوس نمود و حکیم مهدی علی خان که نائب او گردیده این بیت برای سکه او گفته

سکه

سکه زد بر سیم و زر از فضل حق ظل اله + نائب مهدی نصیر الدین حیدر بادشاه

و بعد ازین شخصی دیگر این بیت برای سکه او به نظم آورده که مضروب نگردیده

دیگر سکه

سکه زد بر سیم و زر تابنده مثل مهر و ماه + ظل سبحانی نصیر الدین حیدر بادشاه

بیت سکه

بهر سکه شاهی زده ز لطف اله + سپهر مرتبه شاه جهان سلیمان جاه

و تاریخ جلوس او قاضی محمد سعید الدین خان متوطن قصبه کاکوری بتعمیه گفته و تاریخ عیسوی بر آورده

تاریخ

آن سلیمان جاه رونق بخش تخت سلطنت	کز جلوسش باغ امید جهان گل گل شگفت
عاقل و سلطان عادل قابل و بیدار بخت	وز شکوه رعب عدلش ظلم رفت و فتنه خفت
هیچ دست جود انعامات آن نوشیروان	نام حاتم سطی شده در پرده خجالت نهفت
غوطه زد در بحر فکرش بهر تاریخ سعید	در سنه عیسی لبلک تعمیه چون در بسفت
رخ برآورده ز برقعه نو عروس بکر فکر	زیب تاج و تخت تاریخ جلوس او بگفت ۱۸۲۹

یعنی رخ برقعه حرف بی شد که عدد آن دو باشد از عدد الفاظ زیب تاج و تخت برآورده شود تاریخ عیسوی برآید و صاحب ماسے مورخ این تاریخ بزبان اردو گفته که سال هجری ازان استخراج مے شود ٭

تاریخ

۱۲۴۳ تخت پر ہی جلوہ فرما بادشاہ گنج بخش	ہین یمین شاہ آدم او فلک مہر نام	شور عشرت سے عیاں ہے مصرعہ تاریخ سے	اب ہوا مرزا نصیر الدین حیدر بادشاہ ۱۲۴۳

مرزا یوسف باقر

پسر مرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و هشتصد و بست و هفت عیسوی مطابق سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری بمذهب حضرت عیسی درآمده از دست پادری بوسے صاحب اصطباغ یافته چون بعد از چند سال میان مرزا موصوف و مولف رابطه محبت بهم رسید مولف حسب خواهش او این دو تاریخ درباب عیسائی شدن او گفته ٭

تاریخ عیسوی از مولف به تعمیه

ولد ابوطالب خان لندنی	آنکه ندیدم مثلش هیچ کس	یوسف باقر بود اسم و نام	یاد خدا در دل او هر نفس
رهبر او گشت چنان روح قدس	مذهب عیسی به تدبیرت و ابس	پادری بوتیش چو داد اصطباغ	گشت دلش پاک ز حرص و هوس
۱۸۲۶ از پی سالش کلیسای فکر	گشت چو جنبان دل من چون جرس	پاسر ارکان زده هاتف رقم	باد بسر بخشش روح القدس ۱۸۲۶

ایضاً

یوسف باقر چو روح القدس سر بسایه کرد	مذهب عیسی گرفت و ترک دین خویش گفت	پادری کو بنام آب این روح قدس	داد آب عشق باغ اثمارش شگفت
۱۸۲۷ چون شنید این مژده جانم باهزاران خرمی	گو تاریخ سال عیسوی را خواست سفت	ناگهان روح الامین از آسمان نازل شده	بخشش روح القدس بادا بر او تاریخ گفت ۱۸۲۷

نواب سکندر جاه حیدرآبادی

ابن نواب نظام علی خان بهادر است و بعد وفات پدر در حیدرآباد دکن بر مسند امارت جلوس نموده و بتاریخ نوزدهم ماه ذی القعده سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری مطابق بست سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و بست و نه عیسوی ازین جهان فانی رحلت نموده شیخ امام بخش ناسخ لکهنوی این تاریخ در وفات او گفته

تاریخ

۱۲۴۴ ولا نواب آصف جاه مغفور	ازین دار فنا شد راهی فردوس	ندا آمد پی تاریخ از غیب	دکن تاریک شد ای وای افسوس ۱۲۴۴

بعد وفات او پسرش میر فرخنده علی خان بتاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب آصف جاه مظفر الملک

میر فرخنده علی خان بهادر تاریخ بست چهارم ماه مئی سنه مذکور بخطاب نواب آصفجاه مظفر الممالک میر فرخنده علیخان فتح جنگ بر مسند امارت نشست +

مولوی فضل امام

عامل کامل و محقق مدقق بوده چندے بعهده صدر الصدوری شاهجهان آباد سرفرازے داشت وفاتش در سنه دو صد و چهل و چهار بوقوع آمده و میرزا نوشه غالب این تاریخ بتعمیه تخرجه در باب وفات او گفته +

تاریخ

ای دریغا قدوهٔ ارباب فضل چون اراوت از پی کسب شرف	کرد سوی جنت الماوی مقام جست سال فوت آن عالی مقام گفتم اندر سایهٔ لطف سبنی	کار آگاهی سر کار او فتاد چهرهٔ هستی خراشیدم نخست ۹۹۲ باد آرامشگه فضل امام	گشت دار الملک معنی بی نظام تا بنائی تخرجه گردد تمام

۱۲۴۴ اگر اعداد حروف سایه لطف سبنی را با اعداد فضل امام یکجا نمایند نمایند و چهرهٔ هستی را که هیچ باشد از آن منها کنند تاریخ بر آید

مولوی عبد الرحمن

بروز جمعه ششم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجرے در لکهنو فوت شده در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا بر قبر او کنده اند +

تاریخ

مطلع توحید دیوان هدے قبلهٔ اصحاب تحقیق و یقین ۱۲۴۵ عبد رحمن اصل فرات قدم نفظ الا الله جهراً ذاکراً	فانتاً قتد حنیفاً مسلما کعبهٔ ارباب تدقیق و تقے قطرهٔ عین بحر شد لا منتهے با قبا با الله فان عن سوے ۱۲۴۵ شد دو دو ها دی کل محو ذات	خبر لقائیش نے تمنائی دگر شبلی عصر و جنید روزگار سادس ذی القعده جمعه وقت عصر جسم و روحش تحت ارض فوق عرش سال وصل آن رهنما مقتدے	بلکه مشتاق تمنائیش لقا محے دین نائب خیر الورے زین سرای پر فنای بی لقا بی زوال و نقص و بی رنج و عنا

۱۲۴۵

از منشی عبد الاحد متخلص به رابط بطور تعمیه

عبد مقبول حضرت رحمان بود رابط ز بهر تاریخش	صورت فقر و معنی همه او سر فکرت نهاده بر زانو	چون به ذی قعده جمعه اول گفت هاتف بغیر قلب ریا	رفت سوی بهشت آن حق جو ۱۲۴۵ مظهر لا اله الا هو

بطور تعمیه

۱۲۴۵

تاج تقوی و سر تجرید و ترک منقطعے تاریخ قطب الواصلین	آن دل ایمان وز هر ریا ساکنان مقصد صدق سعے	مظهر حق بی شکی بی حرف آز در دل حافظ خوش القا ساختند	مظهر اسرار علم کبریا الله الله بے چه و چون چرا

ایضاً تعمیه

۱۲۴۵

عبرتش خود ز غیر تافته رو	عین کل گشت هر طرف هر سو	گفت حافظ عیان هر سر مو	تعمهٔ لا اله الا هو +

از مولوی نور الله ساکن بریلی کلان +

تاریخ

ای دریغا که چرخ علم آئین	دشمن جان اهل علم یقین	آفتاب سپهر وحدت را	گوهر نسخهٔ طریقت را +

گرد مخفی ته نقاب زمین ساخت پنهان ز چشم ظاهرین
شده پوشیده صورت تجرید رفت از دهر معنی توحید
شرح این ماجرا همی گوییم چهره از آب دیده می شوییم
شه ملک ایست عرفان عبدرحمان صاحب القان
شده گلگفت ساز باغ نعیم گشت واصل بذات ملک قدیم
بادم واپسین خفی و جلی بود در دشس افوض امری
چون ارادت سرشت نور الله از افوض گرفت تا الله
بکرامات شیخ دین پرور یافت از سال ارتحال خبر
گوهر مغفرت نثارش باد شاهد قرب همکنارش باد

1245 افوض امری الی الله

جان ولیم بیل

خلف الصدق مؤلف این اوراق ست ولادت او بتاریخ چهاردهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت هجری که مطابق شانزدهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی بود بوقوع آمده اگرچه مؤلف را در گفتن شعر و سخن دستگاهی نیست اما ازانجا که بعضی اوقات جهت طبع آزمائی تاریخی چند نوک ریز قلم این هیچمدان گردیده آن همه را در مقام خودش در ضمن این اوراق ثبت نموده و تاریخ هائی که در ولادت پسر خود از طبع ناقص سر زده این است

تاریخ

گلی شگفت بباغ مرا در احت جان که شد معطر ازو همه باغ جان و روان
گلی چه گفتم نی نی خجسته فرزندی که ساخت خانهٔ دل را چو شمع نورفشان
دو هفته رفته ز ذی قعده و ز مه اپریل گذشته شانزده ناگاه آمد بجهان
نهادمش بلقب نام جان ولیم بیل از آنکه به زوال دنیست او دخوش زوان
1832 / 1247 چو بهر سال تولد بباغ فکر شدم به بست دسته گل باغبان دانشمندان
ز نرگس و گل نسرین بجا و گل سوری ز سنبل و گل لاله و سوسن و ریحان
دگر بنفشه و گل نسترن بدستم داد بگفت سال ع ... این ... مسیحی زمان

ایضاً

پی سال میلاد در باغ فکر چو رفتم شنیدم من از باغبان
گل سوری و یاسمن نسترن بگیر و بدان سال هجری ازان
1247 چو خواهی که دانی سن عیسوی بیفزای صد برگ ریحان بر آن

ایضاً

بجو سال میلاد آن خوش خصال + ز فرخنده فال و بدیع الجمال

ایضاً

سال میلاد جان ولیم بیل + نونهال ریاض جان و دل است

ایضاً

ملهم غیبی بگفتا فهم کن + سال میلادش ز برخوردار دل
12 47

در وفات نواب معتمد الدوله مشهور به آغا میر

مدتی بعهدهٔ نیابت شاه آوده یعنی غازی الدین حیدر سرفرازی داشت بعد ازان معزول شده در کانپور اقامت اختیار نمود و در انجا روز دوشنبه پنجم ماه ذی الحجه سنه هزار و دوصد و چهل و هفت هجری

مطابق هفتم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و سی و دو عیسوی فوت شده و دران بلده مدفون است تاریخ وفاتش از شیخ امام بخش ناسخ تخلص ✣

تاریخ

۱۲۴۷ ولا نواب ضیغم جنگ امروز | گذشت از دار فانی ناگهانی | نوشتم سال تاریخ وفاتش | دوشنبه پنجم ذی الحجه ابوای [۱۲۴۷]

ایضاً از میر فرزند بزبان اردو

۱۲۴۷ حبیب الله الدوله پناه عالم | دنیا سے گذر گیا وه شرک حاتم | تاریخ کی فکر مین ارم کی دربر | رضوان نے کہا بیاو زیر اعظم [۱۲۴۷]

شاه پیر کریم عطا

پیرزاده حضرت سلون است و پسر شاه پیر محمد پناه سلوسے در سنه هزار و دو صد چهل و هشت هجری فوت شده تاریخ وفات او ازین قطعه دریافت گردد ✣

تاریخ

۱۲۴۸ چون خور چرخ چشتی از برج اسد | غرب ملک بقا پسندیده | گفت پیر فلک بلرزه تمام | قطب العالم زجای جنبیده [۱۲۴۸]

ایضاً بنظم بزبان اردو

۱۲۴۸ ڈوبا جو وه نیر درخشان کریم | تاریک ہوا جہان بچشم احباب | چلائی نکل کے یه اہل افلاک | جنبید زجای خویش قطب الاقطاب [۱۲۶۱]

حکیم مهدی علی خان

نائب سلطان اوده بود چون در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری از عهده نیابت معزول گردید تاریخ یافتند

تاریخ

۱۲۴۸ افتاد حکیم از مراتب | تاریخ بطرز نو رقم کن | از جای حکیم هشت برگیر | سه مرتبه نصف نصف کم کن

سید ناصر علی سحر تخلص

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری غره ماه ذی القعده رحلت نموده و شیخ امام بخش ناسخ تخلص این تاریخ درباب وفات او گفته ✣

تاریخ

۱۲۴۹ سید عالی نسب ناصر علی | عزم سیر گلشن جنت نمود | گفت هاتف سال تاریخ وفات | حیف روز اول ذیقعده بود

میرزا کاظم علی خان

در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری ازین جهان ناپایدار بملک جاودانی سفر فرموده و مولوی شیخ امام بخش متخلص بناسخ در تاریخ وفات او نوشته ✣

تاریخ

آن سالک مسلک حقیقت | فرمود ازین جهان سفر حیف
در ماتم آن گل سحر خیز | گوید هر بلبل سحر حیف
تاریخ وفات گفت ناسخ | از داغ سجود بیریا بود
۱۲۴۹ میرزا کاظم علی محقق | بنشاند زغیرت قمر حیف
بود آه ابوذر دگر حیف | رو کرد بعالم دگر حیف

ایضاً

خضر راه یقین و هادی دین	پیرو شرع و عالم و عامل	گرد سوی رفیق اعلیٰ عزم	هست بر ناقه اجل محمل
فرع بنمود سوی اصل رجوع	قطره در بحر رفت از ساحل	هست سال وفات آن سرور	لوح محفوظ بود سینهٔ دل ۱۲۶۹

۱۲۶۹ و این تاریخ بر سر روضه اش منقوش ساخته اند

روضهٔ عالیه مرزا کاظم علیست	آدمی نیست که شاید چو او انجام	بر پا چو ابوذر بشقاوت سلمان	همچو رستم بشجاعت بسخاوت حاتم
خود فرقان بسر و درع احادیث ببر	زانکه او بود باقلیم شریعت حاکم	بود در صنعت موجود چو صانع	متفکر مسند بر متامل دائم
بردای حکما بود حکیم حاذق	علم او بود ز مقام صحیح و سالم	خشک نان پارسا بگاه تناول کرد	همچو ماه رمضان بود همیشه صایم
نفرت از جملهٔ لذات جهان فرموده	انچه لازم بنود خود بگرفته لازم	گفت روح القدس فکر سنین فوتش	یا الٰهی بجنان باد بموسی کاظم

۱۲۶۹ مولانا شاه ابو سعید

نسبتش بشیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی میرسد باین طور شاه ابو سعید پسر صفی القدر ابن عزیز القدر ابن محمد عیسی ابن سیف الدین ابن خواجه محمد معصوم ابن شیخ احمد سرهندی و مولانا ابو سعید از خلفای اعظم مولانا شاه غلام علی بود و بعد وفات مرشد بجای او بر مسند ارشاد نشسته و بعد ازان بزیارت حرمین رفته و هنگام مراجعت بمقام ٹونک وفات یافت لاش اورا بدهلی آورده در پهلوی مرشدش دفن نمودند سال ولادت او یکهزار و یکصد و نود و شش هجری است و سنه وفات یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بروز عید و عبارت * بنور الله مضجعه * تاریخ رحلت است و این قطعه نیز از تاریخ انتقال او خبر میدهد *

تاریخ

۱۲۵۰ امام و مرشد ما شاه بو سعید سعید	بعید فطر چو شد واصل جناب خدا	دل شکسته و مغموم گفت تاریخش	ستون محکم دین نبی فتاده ز پا ۱۲۵۰

از حلق آویخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنه فیروزپور و لوهارو بود از مکر و ترغیب او کریم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود شبی از شبها سر راه مستر ولیم فریزر صاحب کمشنر دهلی را گرفته اورا بزخم گولی طمانچه هلاک ساخت این واقعه بتاریخ بست و دوم ماه مارچ سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بوقوع آمده بنا برآن بحکم انگریز اول کریم خان را بجرم این بگناه کرده بدار الفنا فرستادند بعد ازان بتاریخ هشتم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بعد تحقیقات جرم نواب کور را نیز بیرون شهر دهلی بر دار کشیدند پوشیده مباد که هرگاه در سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی بمقام موضع هسواری از کنبوی بیرون صاحب ملازم مهاراجه دولت راو سندهیه و افواج سرکار دولت مدار کمپنی انگریز جنگ واقع شد در انجنگ راجه بختاور سنگه و کیلش احمد بخش برفاقت سرکار دولت مدار نموده مورد تحسین و آفرین گردیده و جنرل صاحب افسر فوج سرکاری چٹھی نیکنامی و رضامندی

خود نوشته بایشان داده بود از ان سبب تنازع عزت و توقیر بختاور سنگه در سرکار گردید و چهار محال از سرکار بعوض جاگیر بنام بختاور سنگه و چند محال فیروزپور
وغیره بنام احمد بخش خان علیحده مرحمت شدند و پرگنه لوهارسے راجه بختاور سنگه از طرف خود بر و عنایت نمود
سنجابه پرگنه جاگیر نواب احمد بخش خان فیروزپور وغیره محال که بعد وفات نواب احمد خان بجاگیر شمس الدین
پسر کلانش مقرر شده بود بقصور خون مستر فریزر صاحب در سرکار ضبط شد و پرگنه لوهارسے که عنایت کرده
راجه بختاور سنگه بود در قبضه امین الدین خان وضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند ۱۲۵۱
تاریخ وفاتش ازین عبارت برمے آید ✤ حیف ز شمس الدین خان ✤

شاه محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی است و از خلفاے شیخ ضیاء الدین تباریخ هفتم محرم سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری انتقال نموده و در موضع مغل پوره مضاف شاهجهان آباد مدفون گردیده
و خواجه بهاء الدین احمد ابن خواجه علاء الدین احمد این بیت در تاریخ وفات او بطور تعمیه نظم فرموده ✤

تاریخ

از سر یاس گفت اهل جهان	شاه آفاق رفت از دنیا

۱۲۵۱

بیگم سمرو

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوائل مسلمان بود اما بعد ازان که
نزد سمرو صاحب آمد مذهب عیسائی اختیار نمود و بعد از وفات سمرو صاحب که قبرش در اگره تا امروز
موجود است مدتے زنده بود و ملک سردهانه در جاگیر خود داشت بعمر هشتاد و هشت ساله بتاریخ بست هفتم
ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و
پنجاه و یک هجری بود فوت کرد و در کلیسیای که خود در حین حیات در سردهانه تعمیر نموده بود مدفون گردید
ملک جاگیرش بضبط کمپنی انگریز آمد و متروکه و دیگر اثاث البیت وغیره که قریب پنجاه لکه روپیه قیمت آن
بوده باشد بموجب وصیت او حواله داماد که یکے از دختر خوانده هاے بیگم را بعقد نکاح خود آورده بود کرده شد
و تاریخ وفات سمرو بیگم مسود این اوراق چنین یافته ✤

تاریخ

سمرو بیگم عفیفه نیک سرشت	جنت بگزید و کرد آنجا منزل	آمد ز سما ندا بگوشم ناگاه	تاریخ وفات اوست داغی بر دل

۱۲۵۱

ذکر در جلوس کوین وکٹوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قائم که هرگاه بادشاه آنجا بار لاوارث فوت کند عنان
مملکت شخصے را از اقربا که قرابت قریبه و سلسله نزدیکے با بادشاه مرحوم داشته باشد بر خود بادشاه میسازند
اگر بادشاه دخترے گذاشته باشد آن دختر را بر تخت مے نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه
پیش ازین در عرصه سه صد سال اخرین چهار ملکه ها بدولت بادشاهے رسیده اند و ملکه وکٹوریه پنجم است
و قصه او چنان است که چون ملکه چهارم کوین ان دختر جیمس ثانے لاولد بعد حکومت دوازده سال و

پنج ماه در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی فوت کرد و وارثی دیگر نماند اعیان مملکت یکی از امیرزاده‌های ملک جرمنی را که جارج نام داشت نسبش بسوم درجه از طرف مادر بپادشاه مرحوم میرسید طلبیده نمود او را برخود بادشاه ساختند از دودمان او چهار بادشاهان بنام جارج یکی بعد دیگری بفرمانروایی ولایت مذکور رسیدند نخستین جارج اول در سنه یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی بپادشاهی رسیده قریب سیزده سال فرمانروایی نمود و در سنه یکهزار و هفتصد و بیست و هفت عیسوی فوت کرد بعد از و پسرش جارج دوم بادشاه شد و مدت سی و سه سال و چهار ماه سلطنت نموده بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی جهان فانی را پدرود نمود بعد از و پسرزاده اش جارج ثالث یعنی جارج سوم بر تخت سلطنت نشست در ایام حکومت او کمپنی انگریز اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف آوردند پنجاه و نه سال شمسی و سه ماه و چهار روز سلطنت نموده بعمر هشتاد و یک سال و هفت ماه فوت کرد پسر مهین او جارج چهارم بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست عیسوی بر تخت نشست ده سال و قریب پنج ماه بادشاهی کرده بعمر شصت و هشت ساله بتاریخ بست و ششم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی عیسوی وفات یافت بعد از و برادر دومی اش ولیم دی فورث یعنی ولیم چهارم بر تخت سلطنت جلوس فرمود مدت ایالت او هفت سال بود و عمرش هنگام وفات هفتاد و یک سال و ده ماه از بادشاهان انگلستان اول اوست که در هند سکه چهرهٔ شاهی بنام او مسکوک گردیده بعد وفات او اگرچه برادر چهارمی او زنده بود اما چون برادر سومی او دختری بنام وکتوریه هیژده ساله قابل سلطنت گذاشته بود اعیان مملکت برسم قدیم آن ولایت کار فرمود او را بتاریخ بستم ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی مطابق شانزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بسلطنت برداشتند مولف این اوراق درباب جلوس او تاریخی چند بنظم آورده یکی اینست که از ماده تاریخ سال هجری استخراج می یابد و اگر بتعمیه اشش بگیرند یعنی عدد لفظ الفقد را نیز گیرند سال عیسوی برآید ❊ ❊

تاریخ

ملکه بلقیس ثانی تاریخ خورشید ماه چونکه مفتوح است هند از نام او کشورستان سال تاریخ جلوسش تا تفقد جست دل	شد چو براورنگ شاهی سرافراز و جاه تخت و دولت هم بکامش شد با انجم سپاه عقل گفت او باد زیر سایهٔ فضل اله	هند و سند آمد و انگلستان زیر حکم او ملک مغرب تا بمشرق تا شدش فرمان پذیر ماده تاریخ را گیری اگر با تعمیه	شهر لندن گشت دارالملک آن گیتی پناه بحر و بر شد تختگاه تاج و تخت مهر و ماه سال عیسی نه هجری گر بدان بی اشتباه	۱۲۵۳

ایضاً بتعمیه که از آن سال عیسوی برآید

چون زینت سر شد از ملکه جهان	سر در گشت خلق و امیر و گدا و زیر	تاج شهی چو بر سر شود کرد آن زمان	تاریخ آشکاره شد از زینت سری	۱۸۳۷

ایضاً بتعمیه

ملکه وکتوریا بسخت جوان چون زسیر خرد بسر سیدم	گشت رونق فزای مسند زر هست سال جلوس او چقدر	باد گلزار هند و انگلستان با سر ذوق گفت سال مسیح	زیر حکمش همیشه تازه و تر تاج شاهی نهاد ملکه بسر	۱۸۳۷

ایضاً بتعمیه

باسروپای عقیدت گفت تاریخ جلوس ملکه بلقیس ثانی مالک بحر و بر ۱۲۶۶

ایضاً تعمیه

آن ملکه که نام نامی اوست وکٹوریه انگلند رینه
شاهان جهان ز هند تا روم پیشش همه خادم کمینه
زآسیب سپهر باد محفوظ معمور ز دولتش خزینه
تاریخ بگو ز شوکت دل

بر تخت نشست زانکه او بود شهزاده را دختر دهینه
گردد چه عجب مطیع حکمش استنبول و مکه و مدینه
مردود ز خلق باد آنانکه دارند ازو عناد و کینه
وکٹوریه انگلند رینه

ایضاً

چو ملکه انگلستان بتخت و تاج رسید برآمد از پی تاریخ این ندای فصیح
هزار و دوصد و پنجاه و سه سنه هجرت ۱۲۵۳ هزار و هشتصد و سی و هفت سال مسیح ۱۸۳۷

ذکر در وفات سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده

پسر شاه غازی الدین حیدر است و تاریخ جلوس او پیش ازین ترقیم یافته بتاریخ سوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری موافق هفتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بعد حکومت ده سال در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و نواب نصیر الدوله که عموی‌ش بود ملقب بمعین الدین محمد علی شاه گشته بر تخت نشست ✤

ابو المظفر معین الدین محمد علی شاه

ابن نواب سعادت علیخان است و برادر غازی الدین حیدر پیش از جلوس بنواب نصیر الدوله ملقب بود چون برادرزاده او سلیمان جاه نصیر الدین حیدر شاه اوده فوت کرد پسرش منا جان بی استرضای جهانان انگریزی بسعی مادر خود رفته بر تخت نشست اما بعد از ساعتی چند دستگیر گشته بقلعه چنار گده فرستاده شد و محمد علی شاه باستمداد افواج انگریزی بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری موافق هشتم ماه جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در لکهنو بر تخت نشست این بیت بر سکه او مضروب شده که ازان تاریخ جلوس نیز می‌آید

سکه

بجود و کرم سکه زد در جهان محمد علی بادشاه زمان

سه تاریخ که مؤلف این اوراق در باب جلوس او گفته بحضورش فرستاده بود این است ✤

تاریخ جلوس از مؤلف تعمیه

بادشاه زمان معین الدین آن محمد علی شه اعظم
غازی و بن نصیر دولت و ملک معدل عدل و داد و بحر کرم
چون بمنصور و سعادت و فتح بر سریر او نشست چو جم
سال اجلاس با حروف فتح

شرف خاندان برهانی مالک تخت و تاج و جاه و حشم
آنکه در فضل آصف ثانی است در شجاعت فزون تر از رستم
هاتفی ناگهان زد لیم سبیل(؟) جست تاریخ این دم خورم
خلد الله ملکه گفتم ۱۲۵۳

ایضاً

۱۲۵۲ شاهی که هست شاه محمد ملیش نام | منقاد حکم او شده شاهان روم و شام | چون در او ده گشت تخت شهنشهی | جستند سال هجرت میمون خاص و عام
گفتم خرد سال یکی رحمت خداست | ز اهل چو دو می طلب از تخت نشین دوام | شاه ابو ... خیر و سنه عیسوی شنو | باد اسر پر و تاج مبارک ترا مدام ۱۲۵۳

ایضاً بتعمیه

۱۲۵۲ شاهی که رتبه اش ز سلیمان فزون تر است | نامش محمد علی ابو المظفر است | فیاض و عادل است شجاع و سخا کرم | در زیر حکم او کی جمشید و قیصر است
بر تخت سلطنت چو نشست آن شه زمن | ز چرخ چیسار شد و خور تاج انور است | پرسد اگر کسے ز تو تاریخ این جلوس | پای محمد شکسته بگو بو المظفر است ۱۲۵۲

در وفات محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

بعد نشستن قریب سی و دو سال قمری بر تخت دهلی بروز جمعه بست هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست و هشتم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی بود بعد نماز مغرب بعمر هشتاد ساله بمرض استسقا درگذشت این تاریخ سید احمد خان منصف شاهجهان آباد در وفات او بتعمیه گفته ❊

تاریخ

۱۲۵۳ چون برفت از جهان شه اکبر | شد سیه آسمان ز دود جگر | پای شادی شکسته احمد گفت | سال تاریخ او ز غم اکبر ۱۲۵۳

نعشش بعد وفات عرش آرامگاه مقرر شد و پسرش محمد بهادر شاه بجاے او بر تخت نشست قبرش و تربت پدرش نیز متصل محمد شاه عالم بهادر شاه در دهلی واقع است ❊

ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه غازی ابن محمد اکبر ثانی بادشاه غازی

ولادت بهادر شاه بتاریخ بست و هشتم شعبان سال یکهزار و یک صد و هشتاد و نه هجری روز سه شنبه از بطن لال بائی بوقوع آمده و عبارت ابو المظفر تاریخ میلاد اوست بعد وفات پدر بتاریخ بست و هشتم جمادی الثانی سال یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری مطابق بست هشتم ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست یک لکهه روپیه ماهوار برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر است بیت سکه اش اینست ❊

سکه

بسیم و زر زده شد سکه بفضل اله | سراج دین ابو ظفر شه بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده ❊

تاریخ جلوس

از نشهٔ دولت بهادر شاهی | شد پُر ز مئ طرب ایاغ دهلی | بنشست بتخت دولت و زو افزون | سر سبز نغز و دماغ دهلی ۱۲۵۳
تاریخ جلوس آن شه والا قدر | آمد بلب خرد چراغ دهلی ۱۲۵۳

و بادشاه یازده پسران دارند یکی مرزا دارا بخت دوم مرزا شاهرخ که از زکیة النساء بیگم بنت مرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سوم مرزا فتح الملک مشهور بمرزا غلام فخر الدین چهارم مرزا عبد الله پنجم مرزا سهو و مرزا فرخنده شاه و مرزا قویاش و مرزا بختاور شاه و مرزا ابو النصر مشهور بمرزا بلاقی و مرزا محمد ... و مرزا خضر سلطان ❊

شاهزاده مرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم بادشاه و برادر محمد اکبر ثانی است بتاریخ بست و نهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافته و در روضه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته تربت او از سنگ مرمر ست و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است ✤

الله و محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو فرمود رحلت سلیمان شکوه ز دار فنا سوی ملک بقا
بسال دو صد الف و پنجاه و سه بذی قعده بست و نهم زین سرا
1253 دران دم ز هاتف ندا این رسید بگو کرد بر شاه رحمت خدا
۱۲۵۳

لوح منوره مرشد زاده مرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم بادشاه غازی ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده مباد که سکهه بمعنی مرید است و چون که فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند چنانچه ایشان را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تقاسی بود از قوم کهتری و لیاقتی خداداد داشت و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر توجه داشته همت بر تربیت او میگماشت بفیض صحبت درویش فی الجمله شعور و دانش بهم رسانیده بر حقائق و معارف که کتب فقرای اسلام و صوفیه بآن مشحون است اطلاع حاصل نمود و از تعصب کیش ابای خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگواران بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و کثرت اتباع در عهد بابر بادشاه او را میسر آمد و الی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت و شهرت داشته مشهور و معروف است و بخواندن آن اشتغال داشته احترام بسیار برای آن کتاب میکنند و کلامش چون مأخذ صحیح دارد خالی از کیفیتی و متانتی نیست بیشتر اوضاع فقرای او مشابه اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرایش بهمین صورت اند و اکثر جا بلکه همه شهرها و دیهات تکایا که باصطلاح آنها سنگت گویند دارند و دران سنگتها یکی سرگروه و دیگر مریدانش می باشند و اولاد نانک منحصر بر دو پسر بود یکی سری چند نام دوم لکهمی چند دنیا اندوخت و لبیر و شکار بسر برد و اولادش هم الی الآن کذلک و صاحبزادگی در خاندان آنهاست و سری چند صورت درویشی اختیار کرد زن و فرزند داشت اما بجای پدر هم نه نشست و سجاده نشینی نکرد فقرای نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابهت تمام بفقرای مسلمین هند دارند اخلاف وی و پیروان او یکی از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشینی نمود چون پسر نداشت امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او بست و دو سال بجای پیر خود نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم رام داس نام داماد خود را بجای خود نشانده هفت سال زندگی کرد بعد او گرد ارجن پسرش سجاده نشین

پدر گشت و بعد بیست و پنج سال از دنیا در گذشت بعد او گرد هر گوبند پسرش سے و هشت سال سجاده نشینی
نمود بعد او گرد هر راے نبیره هر گوبند که پدرش حضور پدر خود مرده بود بجاے جد خود نشست و هفده
سال رهنمائی اتباع خود نمود بعد او گرد هر کشن پسرش در عمر دو ساله سه ساله بر وساده پدر نشست و سه سال زندگی
کرد بعد او تیغ بهادر پسر خورد گرد هر گوبند بجاے او نشست و گرد رام راوکه برادر هر کشن بود همواره بمعادات
او میکوشید و تیغ بهادر یازده سال سجاده نشینی نموده و رقیه امراے عالمگیر او فتاد و در سنه هزار
و هشتاد و یک هجرے مطابق ۱۶۷۰ء عالمگیرے حسب الحکم بادشاه کشته شد و او سجاده نشین هشتم
نانک بود و پیروان بسیار بهم رسانیده صاحب اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او میگردیدند و معاصر
او حافظ آدم نام فقیرے از فرقه مریدان شیخ احمد سرهندے جماعه کثیر بمریدے و پیرے خود بهم رسانید
هر دو کس شیوه اخذ و جر بجبر و تعدے اختیار نموده در ملک پنجاب میگردیدند تیغ بهادر از هندوان و
حافظ آدم از مسلمانان زرها میگرفتند و وقائع نگاران بادشاهے بعالمگیر بر نگاشتند که دو فقیر
یکے هندو و یکے مسلمان این شیوه را برگزیده اند و چه عجب که اگر اقتدار شان بیفزاید خروج هم نمایند
عالمگیر بعد استماع این خبر بحاکم لاهور نوشت که هر دو را گرفته حافظ آدم را از ممالک محروسه بدر کرده در
سواطن افاغنه آن طرف اٹک و پشاور سر و شهند و نگذارند که باز این طرف عود تواند نمود و تیغ بهادر
را گرفته مقید و محبوس دارند چنانچه حسب الحکم بعمل آوردند و بعد چند روز حکم دیگر درباره تیغ بهادر رسید
که او را کشته و جسدش را چند حصه نموده اطراف شهر بیاویزند حسب الامر بوقوع پیوست اما همراهیان
تیغ بهادر بطور فقرا میگردیدند و سلاح و یراق بستن در میان شان معمول نبود و گرو رام راوکه رقیب
تیغ بهادر بود در سنه یکهزار و نود و پنج هجرے فوت کرده قبرش در میان دهره دون که در زیر کوه
منصورے واقع است به تکلف تمام ساخته اند و چون در این مقام یک دهره ساخته گرو رام راو است که
آنرا هندوان سماد و مسلمانان قبر گویند دهره دون آن زاین را گویند که در میان دو کوه واقع شود از این سبب
این مقام را دهره دون میگویند زیرا که این شهر نیز در میان دو کوه است گویند که گرو رام راو مقام
سماد خود را مشابه بکعبة الله ساخته بود در میان برج میانه آن قبری است که گرو رام راو دران مدفون
است متصل قبرش یک چارپائی نهاده اند که گرو رام راو بران مے خوابید بر دروازه این روضه شرقی
سے و شش گز طول استاده کرده اند و پارچه سرخ بران چسپانیده اند همه زنان و مردان این نیزه را کشی برگشتند
و عرس او هر سال در ماه مارچ میکنند سمت شرقی روضه او سنگے است که بران تاریخ وفات او نوشته
۱۰۹۵ اند و مصرعه تاریخ اینست ؎ گفت که هیهات گرو رام راو ۱۰۹۵ ؎ بعد از ان که عالمگیر رحلت نمود و نوبت سلطنت
به بهادر شاه رسید و بقولے در اواخر عهد عالمگیر گرد گوبند بجای پدر خود تیغ بهادر نشسته منتشران
فرقه خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسپ و یراق بهم رسانیده بر همراهیان خود قسمت کرد
و اندک اندک دست و پاے خود را از و شروع بتگ و تاز نمود بموجب فرمان بادشاه فوجداران حضور
بتادیب او پرداختند آن مدبر خود گریخته بجا سمنه رسید و دو پسر او اسیر پنجه تقدیر گردیده کشته شدند

چون خواست که نزد اهل و عیال خود برسد عبورش از لشکر حکام سرهند وغیره دشوار بود به بعضی از افاغنه وعده
رسانیدن مبلغی گران بشرط رسانیدن دران مکان نمود آنها او را لباس نیلگون بطور افاغنه روهیله پوشانیده
و موی سر و ریشش او بلند گردانیده همراه گرفتند و در راه با احترام می‌آوردند هر که از احوال او می‌پرسید میگفتند
که پیرزاده او چه است چون بجای معهود رسید و پریشانی بجمعیت گردانید همان هیات را بحال داشته تغیری
دران نه نمود و پیروان خود را نیز دلالت نمود که همین طریقه و صورت اختیار نمایند بعد ازان آشفتگی در حواس او بهم رسیده
هوش نداشت و بهمین حال و رغم انتقام پسران خود بمرد بعدا فرقه سکهه که پیروی مسلک او نمود موی ریش و
بروت و سر از ابتدای تولد مطلقا نمی تراشند و اکثر نیلگون پوشیده با سلاح و یراق میگردیدند و هر چند از فرقه
مختلفه باشند هرگاه این مسلک اختیار نمایند اجتناب و احتراز از همدیگر بضابطه مستمره و قاعده دیرینه هنود نمیکنند
اگرچه البته فرق باشند حدوث این مسلک در اواخر عهد عالمگیر اورنگزیب اتفاق افتاده و موجد این طریقه گروگوبند
است بعد گروگوبند بنده بجای او نشست و اقتدار بسیار بهم رسانیده چون کینه‌های دیرینه قتل تیغ بهادر
و پسران گروگوبند در دل داشت بر دیهات و آبادی اهل اسلام هر جا دست او می‌رسید تاخته از سکنه آنجا
هر کرا می‌یافت ابقا نمیکرد و هر چند اطفال صغیر السنه باشند حتی زنهای حامله مسلمانان را شکم دریده و بچه را بیرون
کشیده میکشتند بهادرشاه استماع شورش او نموده افواج به تنبیه او گماشت یکبار خانخانان منعم خان با سی
هزار سوار او را در کوه کره محصور نمود و او ازانجا بحیله و جرات بدر رفت کرت ثانیه محمد امین خان و اغر خان و رستم دل خان
وغیرهم امرا رسیده باز محصورش ساختند اما مهمش انجام نیافت بنده‌ای مذکور کمتر مقابل افواج بادشاهی
میگشت اکثر بطور چپاولی و قطع الطریقی در اطراف و جوانب دویده یکجا نمی‌آسود و هر جا که قابوی می‌یافت
در قتل و غارت و تخریب مساجد و نبش قبور مسلمانان قصوری نمی‌نمود و همین قسم این قضیه امتداد یافته تمام نشده بود
که بهادرشاه رحلت نمود و در لاهور مقاتله بادشاهزادگان باهمدیگر روی داد و کسی بحال سکهان نپرداخت ازینجهت
اقتدار بنده بنهایت زیاده شد تا آنکه نوبت سلطنت بفرخ سیر رسید و حکم تنبیه بنده با اسلم خان صوبه دار لاهور شرف
صدور یافت اسلم خان بجنگ بنده برآمده بر سر او تاخت و در جنگ هزیمت خورده خایب و خاسر بلاهور برگشت
و بنده را نخوت بسیار بهم رسید و دست تعدیش بر مسلمانان بیشتر از بیشتر گشاده گشته آنچه نبایست بعمل می‌آورد
و درین عرصه بایزید خان نام فوجدار سرهند باراده مدافعه بنده برآمده در لشکر خود اقامت داشت وقت
نماز مغرب با معدودی در خیمه علیحده نماز میکرد که سکهی از اتباع بنده مثل فدائیان حسن صباح در غفلت بیکناگاه
بخیمه درآمده بایزید خان را در عین نماز بکشت و صحیح و سالم بدر رفته بهمراهیان خود پیوست چون این خبر بحضور رسید
به عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ تورانی که صوبه دار کشمیر و چند هزار سوار مغل با او بود حکم استیصال و قتل و اسیر
بنده مع سند صوبه داری لاهور برای پسر او زکریا خان اصدار یافت و قمر الدین خان پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
و اغر خان و دیگر فوج تعلیه و رساله والاشاهی و احدیان و توپ و توپخانه بمدد و کمک او متعین شدند عبدالصمد خان
بمجرد ورود سند و حکم عازم لاهور گشته عارف خان چیله خود را به نیابت در شهر مذکور فرستاده خود با فوج جرار
بر سر بنده رفت چون فوج ولایتی همراه داشت تاختهای متواتر بنده‌ای متمرد را مضمحل ساخت و بنده چندین

جنگ صعب با عبدالصمدخان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلان افتد اما بنصرت ایزدی شکستهای
پی در پی خورده در قصبهٔ گورداس پور که مسکن و موطن آنها بود و اسباب موفور و حصار مستحکم داشت رسیده محصور
گردید چون محاصره امتداد یافت مردم محصور که خلق کثیری بود مجبور گردیده گاو و اسپ و خر و هر چه در مذهب شان
ممنوع و محترم بود بناچار میخوردند هرگاه بیطاقتی از حد گذشت و بسیاری ازان فرقه بگرسنگی و مرض هلاک شدند
باقی التماس امان و استدعای آمدن بلشکر نمودند عبدالصمدخان نشانی در میدان نصب نموده فرمان داد
که سلاح و یراق زیر علم گذاشته بی یراق نزدیک لشکر جمع شوند بعد اجتماع عبدالصمدخان همه را دستگیر نموده
سر کرده های لشکر خود سپرد و بر لب همان دریا که مابین گورداس پور میگذرد گردن زدند و رؤسای فرقهٔ مذکوره را
بر بهشتر های بی پالان خرهای عریان کلاه کاغذ بر سر و سلاسل در دست و پا کرده سوار ساخت و باین هیأت
تا صد لاهور گردیده آنجماعه را پیش پیش سواری خود گذاشته داخل شهر گردید و بعد چند روز آنها را بدست و مسلول
از لاهور که چاپنده همراه قمرالدین خان پسر محمد امین خان و پسر خود زکریا خان بدارالخلافت فرستاد چون نزدیک
بشاهجهان آباد رسیدند فرخ سیر اعتمادالدوله محمد امین خان را فرمود که بیرون شهر رفته بندای مذکور را تخته
کلاه و رو سیاه نموده بسواری فیل و دیگران را بر خر و شتران و سرها را بر نیزه ها کرده بشهر در آرد و بعد آوردن
بحضور حکم حبس آن ناجنس مع پسر و دو سه نفر معتبر در قلعه شد و درباره دیگران فرمود که هر روز صد نفر را ازان
گروه و برو بروی چبوتره کوتوالی در رسته بازار ها بقتل رسانند حسب الحکم بعمل آمد چون تمام آن جماعه بپاداش
اعمال خود رسیده مقتول گردیدند پسر بندا را بر زانوی او نهاده بدست همان نابکار ذبح کنانیدند و آخر
نیزه های آهنی تاب داده پارهای گوشت او را از بدنش کشیدند تا هلاک شد بعد قتل او حکم شد که
هر جا که این فرقه را یابند بی تامل بکشند چنانچه ایشان از خوف مسلمانان مدتی در کوه و جبال پنهان ماندند
اما بعد از هنگامهٔ نادرشاه چون شوکت بادشاه دهلی کمتر شد باز آهسته آهسته سر بر آوردند تا آنکه در زمان
احمدشاه ابدالی از جبال فرود آمده در پنجاب هنگامهٔ قتل و غارت گرم ساختند چنانچه چند بار از بادشاه
مذکور جنگ و جدل بمیان آمده اما سکهان هر مرتبه هزیمت یافتند و هزارها بقتل آمدند چون در سنهٔ یکهزار و یکصد
و هشتاد و شش هجری احمدشاه ابدالی فوت گردید کسی دیگر نماند که ایشان را تنبیه کند باز اقتداری
بهم رسانیدند و ملک پنجاب را بالکل متصرف شده در میان خود قسمت نمودند و مدتی بدین نوع گذرانیدند
تا آنکه از میان ایشان سرداری مهاسنگه نام بهم رسیده متوسل گشته لاهور را گرفت و بعد از و پسرش راجه رنجیت سنگه
شوکتی تمام بهم رسانید که صاحب ریاستی مانند او درین عهد در هندوستان کمتر بنظر آمده که پنجاب و کشمیر
و ملتان و پیشاور و سنده در زیر حکمش بود و چند فرانسیسان در خدمت او نوکر بودند ازان جمله موسیو شوالیر
جنرل کورٹ صاحب و جنرل ونتورا صاحب سرداران نامور کار آزموده در ملازمت او بودند که جمله قواعد
جنگ و جدل بطور ولایت خود سکهان را آموخته و راجه رنجیت سنگه زیاده از سی سال باستقلال فرمانروائی
نموده بتاریخ بست و هفتم ماه جون سنهٔ یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی که مطابق پانزدهم ربیع الثانی
سنهٔ یکهزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بود در لاهور فوت کرد چهار زوجه گان او با هفت کنیزگان همراه لاشش

او سوخته شدند و چونکه میان انگریز و راجه موصوف رسم محبت و یکجهتی بود از استماع خبر فوت او در شاه جهان اباد و اکبر آباد و اله آباد و دیگر جاها در ماتمش بقدر عمر او که شصت ساله بود توپها سر دادند بعده و فاتش راجه کهرگ سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست این تاریخ در وفات او از مولف است

تاریخ بتعمیه

هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بود	که رفت والی پنجاب سوی ملک عدم اگر ز سال مسیحی ترا کسی پرسد	گرفته پای ادب ال تهر تارخش بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم	بهر در راجه رنجیت سنگه کرد رقم ۱۲۵۵

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت کرد و پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست مدت بیست سال فرمانروائی نمود بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول و محبوس گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد و بعد وفاتش پسر او کامران شاه پادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در آنجا فرمانروائی میکند و شجاع الملک که بر کابل دست یافته بود در آخر پسر وزیر او دوست محمد خان بر و مستولی گشته او را از آنجا بدر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت داشت تا آنکه انگریزها مددگار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند روز اول افواج انگریزی دروازه آن قلعه سنگین را آتش زده مفتوح ساختند و متحصنان قلعه را اسیر گرفتند این واقعه بتاریخ بیست سوم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظمی را مولف چنین گفته

تاریخ از مولف

چون شجاع الملک ابن شاه تیمور زمان	خواست تا کابل بگیرد از محمد دوست خان
چاره از انگریز جست و پس بحکم کمپنی	لشکر انگریز همراهش بکابل شد روان
ز آتش و باروت بگشودند باب غزنه را	فتح غزنی در دمی کردند آن مردان جوان
هشتصد سنه عیسوی بد بر هزار و سی و نه	پنجه و پنج و هزار و دو صد از هجری بد ان
بهر سال هجرت و تاریخ این فتح عظیم	چون سر شه را شکستم فتح غزنی شد عیان ۱۲۵۵

یعنی سر شه که حرف شین باشد عدد آن از عدد حروف فتح غزنی منها کرده شود تاریخ بر آید باید دانست که مورخان متقدمین غزنی را غزنه و غزنی و غزنین نیز نوشته اند چنانچه مولف تاریخی دیگر برسم تعمیه از لفظ غزنه بر آورده

تاریخ از مولف

بانی غزنه بهر بنایش چو خط کشید	او باروی قلعش همه بر نقطه نهاد	انگریز رفت و نقطه موهوم را زدود	آن حصن استوار بیک حمله بر گشاد

یعنی که سال فتح چو دست تمنا نوشت ❊ از لفظ غزنه نقطه دوم بباد داد ۱۲۵۵

ایضاً

واقف ز فتح غزنه دلا از زبان شوی ❊ از لفظ غزنه نقطه دویم چو بر کنی ۱۲۵۵

بعد فتح غزنی افواج انگریزی شاه را همراه گرفته بطرف کابل روانه شدند دوست محمد خان که از خبر فتح غزنی هوش باخته بود تاب مقاومت در خود ندیده بی جنگ از آنجا بدر رفت و لشکر انگریز بتاریخ هفتم ماه اگست سال مذکور که مطابق بست ششم ماه جمادی الاول بود کابل را فتح کردند و بعد از جنگ و پیکار صعب شاه را باز بر مسند آبای او نشانیدند تاریخ فتح کابل را مسود این اوراق بتعمیه گفته که سال عیسوی از آن استخراج می یابد ❊

تاریخ از مؤلف

چو شد بگرفت کابل از سعی فوج انگریزی ❊ فراز تخت زرین شیر بقصد ز روباه نشست ❊ ز فتح دامن همت سال عیسوی جستم ❊ شجاع الملک کابل را گرفت ماند از غیب ۱۲۳۹ ۱۲۵۵

چون یک سال و سه ماه برین بگذشت دوست محمد خان که بطرف بلخ و بدخشان رفته بود صلاح کار خود را اندران دید که امان جان خواسته خود را حواله سرکار کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور مکناتن صاحب بهادر که سپه سالار افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید مانده همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی در ان بلده رسید همدران سال بتاریخ بست و دوم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را در کابل بدغا بکشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک نیز کشته شد با وجود این همه تقصیرات که از دست ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان از قید رهائی بخشید و او در کابل رفته باز بدستور قدیم بر ممالک خود قابض گردید ❊

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال بی کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز شنبه سال یک هزار و دو صد و پنجاه و هشت قمری که مطابق هفتدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود در دار السلطنت لکهنو فوت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علی شاه بر تخت جلوس نمود ❊

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست بیت سکه اش اینست

بیت سکه

در جهان زد سکه شاهی بتائید اله ❊ ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدر آباد سنده

برادر میر نور محمد خان پسر میر مراد علی خان والی سنده بود چون بعد وفات برادر خود که در سنه یکهزار و

هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده یافت عهد و پیماسی که میان کمپنی انگریز و بزرگان آنجا بوده
بود یکقلم حک ساخته سرکشی و سرتابی اختیار نمود و پا از جادهٔ راستی و راست بازی بیرون نهاده لهذا اهالیان
سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را مقید ساخته با دو فرزندانش بکلکته
روانه نمودند در دمدمه که متصل آن شهر است او را جای سکونت دادند از همون سال ولایت سنده
بتصرف سرکار کمپنی آمد و فتهٔ بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق شانزدهم
ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه غش بر میر نصیر خان طاری شد و خان بحق تسلیم
نمود چون بعد ادای فرائض هنگام تسبیح سبحان دو مرتبه گفتن کلمه ده طائر روحش از قفس جسمانی پرواز
نمود امیر حسن خان بهادر متخلص به بسمل تاریخ وفاتش بطور تعمیه گفته و آن اینست ❊

تاریخ

چو میر نصیر خان یکایک	وه گفت و سفر سوی ارم کرد	افگند قلم سر از الم سال	ده میر نصیر خان رقم کرد ۱۲۶۲

۱۲۶۱

بعد فوت جسد او را حسب وصیت با نواع روائح و عطریات مدرج نموده سپرد زمین کرده اند که بکربلای معلی
روانه نمایند ❊

ذکر تسخیر نمودن انگریز ملک پنجاب را از سکهان و باز سپردن آن ولایت را بایشان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود
پسر بزرگ او راجه کهرگ سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی
رتق و فتق مهمات ریاست بدست خود داشته نمیگذاشت که پدرش در هیچ امری دست انداز گردد تا آنکه
بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرگ سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام
معاودت بشهر چون اندرون دروازه کلان رسیدند از هجوم کشمکش مردمان و فیلان که در سواری او بودند
صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید و پاره از دیوار سقف آن رها گردیده بر سر راجه نونهال سنگه افتاد
چنانکه او نیز جان داد این واقعه بتاریخ هفتم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده
دو ماه بعد از وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که پیش ازین از بیم جان خود از لاهور گریخته
بود باز آمده و بیرا رانی چاند کنور زوجه کهرگ سنگ که بعد وفات راجه کهرگ سنگه و نونهال سنگه مالک ملک
و مال گردیده بود دستوری گشته بر وساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ سیزدهم ماه
ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست سردار اجیت سنگه مع پسر خود راجه پرتاب کشته شد
بعد از قتل او راجه دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفلی ده ساله بود بر مسند حکومت نشانیدند چون بعد از
چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه وزیر را نیز کشت هیرا سنگه پسر دهیان سنگه بود ازین حال
خبر یافته و اندرون قلعه شهر دار اجیت سنگه را مع لهنا سنگه و چندی از همراهیانش بکشت و مصر بیلی رام
را نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه گشته با مور ملکی و مالی می پرداخت
تا آنکه بعد از یک سال و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی هیرا سنگه نیز

گشته شانی الحال از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه آتش فتنه و فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگرے را گردن نمی نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریزیه هم کشیده بر بدعهدے کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه انگریز لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوے لشکرے بر سر ایشان کشیدند سرداران سکهان نیز مستعد جنگ گردیده با توپخانه عظیم این روے آب ستلج آمده راه عبور انگریز مسدود نمودند و دست بر تاخت و تاراج کشودند چند معرکه صعب با ایشان روے نمود آخر شکست بر فوج سکهان افتاد و انگریز لواے ظفر و فیروزمندے را افراخته پل سکهان را که بر روے آب ستلج از بارود انباشته بسته بود از آتش توپ بهوا پرانیده و پل خود بسته عبور نمودند این واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی مطابق شروع سال یک هزار و دو صد و شصت و دو هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد رانی راجه دلیپ سنگه و راجه گلاب سنگه جمیعدار و سرداران دیگر پیش لارڈ صاحب آمده بسیار عجز و انکسار ظاهر ساختند و معذرت خواهی نموده از کرده خود پشیمان شدند لارڈ صاحب ترحم فرموده و تقصیر ایشان معاف نموده ملک پنجاب را باز براجه دلیپ سنگه بخشیدند و کشمیر را براجه گلاب سنگه عنایت نمودند فی الجمله درین معرکه دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ خرد و کلان بدست انگریزان افتاد همه روانه بکلکته شدند از ان جمله بعضی توپ با این نامها موسوم بود توپ فتح جنگ و توپ ظفر جنگ و توپ نصرت جنگ و توپ فتح نصرت و نصرت بان و چمک بجلی وغیره و کتبه که بر چندی از ان توپها مرقوم بود اینست

کتبه بر توپ نصرت بان

بفضل سرے اکال پورکه سچے مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرے مهاراجه صاحب سراج هزار ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سمت ۱۸۸۲ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبه بر توپ فتح جنگ

توپ طالعی شاه رنجیت سنگه فتح جنگ شد در زمانش طیار	همه ملک را زیر کرده چو جنگ که به هیژده صد و هشتاد و چار بموجب صلاح لاله جنگه یار	کهرگ سنگه شهزاده عالیمکان جمیعدار این توپ شد رای سنگه غلام نبی گفت تاریخ وار	که دانا کنوران بود مادر آن که در جانفشانی هست اول در جنگ

سمت ۱۸۸۴ دستخط گورو تارا گیر تاریخ پنجم ماگهه

کتبه بر توپ نصرت جنگ

هست این توپ اژدهای دمان	از دم خود شرار برق افشان ستیغ قلعه سخت چو جنگ	بیک آواز خود کند ناگاه زین سبب نام گشت نصرت جنگ	بخت دشمن چو دود خویش سیاه

سمت ۱۸۸۷

کتبه بر توپ ظفر جنگ

از فضل گورو نانک و فضل گوبند سنگه	در حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه	شد توپ طیار ظفر جنگ شاه پسند	منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه

ضرب سورج مکهی سمت ۱۸۹۷

کتبہ بر توپ فتح نصرت

هست این توپ مصر بیلی رام … ها تفش کرد و فتح نصرت نام
ضرب آتش فشان برق شرار … صبح اعدا ز دود او چون شام

سنہ ۱۱۹۱

کتبہ بر توپ کوہ شکن

چو اژدرها بجان و تن سیسے و داغ کین دارم … حذر کن اے رقیب از من کہ آتش در دہن دارم
ای راست رسکے توپ نواب مدار … در راستی و پردلی خود یگانہ
اژدر دمی و شیر نژادی و جنگجو … ماری و مهرہ وار دو صاحب خزانہ

سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنہ ۱۱۶۲ هجری النبوی اسم کوہ شکن بوزن یکصد و ده من گولہ بمقدار دهن و باروت نصف از گولہ بوزن ❊

در فتح لاهور و پنجاب

این تاریخها در باب فتح لاهور و پنجاب تصنیف امیر حسن خان بهادر متخلص بہ بسمل

تاریخ در صنعت تعطیل کہ لبیار نادر و بے بدل است

۱۲۶۲

داورم رو کردہ در ملک عدد … حملہ کرد و دولم سرور کرد
در سرور آورد دل مصراع سال … داورم لاهور را محمور کرد 1262

تاریخ

چو شد از ماہ صفر سیزدهم … گشت در جنگ ظفریاب انگریز
دشمنان را لب ستلج کرد … سر حباب یم خوناب انگریز
پل عدا بهوا پرانید … ز آتش توپ چو سیماب انگریز
سال این فتح از ین رو گفتم
دیدہ افواج عدو خاک فشان … ریخت برگرد چو سیلاب انگریز
کاروان شہ ری راگوئی … بگذرانیدہ ز سر آب انگریز
بر رخ فوج خود ش کہ چہ گشاد … پی یورش شدہ بی تاب انگریز 1262
کرد فتح در پنجاب انگریز ۱۲۶۲

تاریخ عطاے گورنر جنرل بهادر ملک لاهور بوالینش ❊

ایضاً

۱۲۶۲

چو گورنر بوالی لاهور … باز پس داد ملک سیت بگفت
همتی کرد تا شود تاریخ … رد پنجاب کرد لعید گرفت 1262

ایضاً لسال علیسوی

۱۸۴۶

چو لینژ یورش لاهور گورنر جنرل … ملک پنجاب تہ حکم جہانگیر آورد
کار اقبال نگر شد چو شمار اعداد … نالہ زد والی لاهور بہ تحسیر نبود
بود تاریخ ظفر انچہ تبقرر آورد … آہ لاهور بیک حملہ بہ تسخیر آورد

ایضاً

۸۲۲ ۱۲۵۲

تاریخ فتح جناب گورنر … کہ زد دشمنان اتبارک بپا
بگو شد رو فتح لاهور بادا … مبارک مبارک مبارک مبارک

تاریخ بتعمیہ از سید اعظم علی منشی مدرسہ اکبرآباد

شکر ایزد کہ فتح شد لاهور … آنکہ شامل بهند بد ز آغاز
چون روان گشت او بسوی ملک … در صدد فتنہ شد در انجا باز
ظلم آن سرکشان شنیدہ بگوش … تاخت آنجا ز راہ دور و دراز
بود در دخل انچہ رنجیت … تا حیاتش بماند بے انباز
لارڈ صاحب کہ هست تدبیرش … هم تقدیر ایزدے دمساز
ماند آنجا دو ماہ جنگ و جدل … نشنیدہ کس از زمان دراز

پهلوانان لشکر اعدا
بسکه از کشته پشته‌ها گردید
این بنای کشود ایران است

همچو عصفور پیش چنگل باز
آسمان گشت با زمین همراز
که ز لاهور گشته است آغاز
کف برآورده گفت ملهم غیب

مهر گم گشته پایمال شدند
فتح انگریز شد نصیب ز غیب
مهر تاریخ سال چون اعظم
ملک پنجاب شد مسخر باز ۱۲۶۲

در ته پای فیل کوه انداز
دشمنان شکست شد انباز
سرفکرت برد بجیب نیاز

تاریخ از مولف که ازان سال هجرے استخراج مے باید

چو پرسیدم ز دل تاریخ این فتح — سر جاسد برید و گفت تسخیر ۱۲۶۲

ایضاً از مولف

چون کرد لارڈ صاحب تسخیر ملک لاهور — تاریخ گفت هاتف پنجاب شد مسخر ۱۲۶۲

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون قریب دو و نیم سال بعد از فتح اول پنجاب منقضی گشت سکهان بار دیگر راه مکر و غدر پیش گرفتند و بتز الیتان دیوان ملراج که از طرف راجه دلیپ سنگه پسر راجه رنجیت سنگه متوسے فی حکومت و محافظت قلعه ملتان سرفرازے داشت سرکشی اختیار نموده دو انگریز را که بر و محصل شده بودند در سنه یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوے بکشت و سکهان دیگر نیز باعث شده از هر چهار طرف غلبه نمودند بنا بر آن افواج سرکار انگریزیه بر سر ایشان مستعد شده قلعه ملتان را محاصره ساختند تا چند ماه از هر دو جانب آتش قتال و جدال گرم بود تا آنکه بتاریخ بست و دوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و نه عیسوے وقتیکه لشکر انگریز نقبها تیار نموده میخواستند که آتش زده حمله نمایند که ملراج با سه هزار کسان دیگر از قلعه بیرون آمده خود را حواله سرداران انگریز نمود چون این حصار عالے مفتوح گردید و ملراج در قید فتاد مولف این تاریخها بطور تعمیه در سلک نظم کشید

تاریخ بسال عیسوی

ملراج چو شد مهرم و بے زر و بے پر شد
تاریخ ز ملهم لقب این فتح چو پرسیدم
چون بار دگر خواستم از پیر خرد تاریخ

منصور دو با اقبال انگریز میسر شد
او با دل من گفت که ملتان مسخر شد ۱۸۴۹
با حرف جدل گفت که انگریز مظفر شد ۱۸۴۹

تاریخ بسال هجرے

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان
و اندر قید شد ملراج نادان
شکستم فرق و پا دیوان ملراج
ز پیر گوهر تاریخ هجرے
بدل گفتم مبارک فتح ملتان ۱۲۶۵
دل من شد بحر فکر غلطان



تقریظ مفتاح التواریخ ریختهٔ کلک گوهر سلک شاعر بیعدیل و سهیم منشی محمد انوار حسین صاحب متخلص به تسلیم مدظله العالی

حمد خالق ارض و سما عین طاعت ست و نعت خواجهٔ دوسرا موجب شفاعت منقبت آل اطهار جزو ایمان ست و محمدت اصحاب اخیار حسن ایقان آری بسته زبان چه گوید و پاشکسته چه پوید سخن شکسته را تحفه بستن خاطر پسندی نماید و بر شکسته بسته کج نشستن طبع قبول نمیفرماید تا آن اگر غنچهٔ گل بر شاخ نبات کشاید و شهباز در دام عنکبوت در آید البته طلسم بست شکستن طرح نهم و در انجمن بست و کشاد کشاده دهم اما بعد خاک پای ناثران خوش مقال و خادم ناظمان باکمال زله ربای خوان ارباب سخن خوشه چین کشت اصحاب فن خار دیدهٔ گلستان معانی دست پیچیدهٔ معرکهٔ قلمرانی هیچمدان ژولیده بیان **تسلیم** متوطن سهسوان که فرق زلف از گیسو نتواند و رخ از رخسار باز نداند سفید و اسفید را بدو معنی خواند و در تغایر سکندر و اسکندر سر جنباند همصفیران الوید فرستاد و کاسه لیسان اصلا داد که بر در دولت و اقبال ابیار اقبال آمال ماه منیر برج بختیاری گوهر یکتای درج نامداری سهی سرو حدیقهٔ سربلندی نونهال دوحهٔ ارجمندی دریا حوصله نیسان عطا نخلبند بساتین مهر و ولا بیمثال جوان صاحب توان در حمک بار رستم دستان دوشادوش و در بخشش با حاتم طائی هم آغوش نیروی بهادران معرکهٔ غنایت بازوی دلیران عرصهٔ رعایت بی تکلف مبالغه و بی تصنع اغراق شمیم خلقش جان پرور النفس و آفاق نخل بارور گلستان مروت رنگ و بوی شگوفه زار فتوت مظهر فیض و اکرام مصدر جود و انعام رونق چار بالش اخلاق زیب دوسری اشفاق قدر افزای اهل هنر سرلت پیرای سخن گستر یادگار کریمان گذشته روزگار **منشی نول کشور** مالک مطبع اوده اخبار که قیصر ثانی کارش و دستگیری شعارش هر حرف آبدارش درّ التاج سخن گستران و هر نخته قلمش توتیای قلمی چشم دیده وران آز آوران افگندن کسی مستغنی تعریفش و آزار آلایش و پیرایش قلم منزه توصیفش رفعت آسمان از جنابش فروغ شمس از شمائلش زوار و وفود شتابند و کام دل دریابند که گنج بادآورد چون برگ باد آورده بر باد داده و در گنج شایگان بر روی یگانگان خواران کشاده یعنی بمقتضای همت بلند و منش ارجمند حوصلهٔ بزرگ و ارادهٔ سترگ کتاب لاجواب مطبوع طبع شیخ و شاب تذکرهٔ متقدمین تبصرهٔ متاخرین پاکیزه و نادر کلام **مفتاح التواریخ** نام که مشعر حالات شاهان روزگار و مخبر کمالات صلحا و ابرار و مبشر مقالات شاعران شعری دقارست بصرف آن خوبی و اسلوبی که از دست تطاول روزگار محفوظ ماند طبع فرمودند بلکه گلزاری که از بد گردی هوا شکسته بود از رنگ بند و بست رشک گلشن فرخار نمودند اگرچه در مطبع هر سحر بنان گهر ریست و هر خطاط بوضع خویش شور انگیز لیکن کاتب این کتاب **منشی کشن چند** خوش قلم ست و کاغذ مانند صفحهٔ رخسار خوبان خوش قلم **منشی محسن علی** ساقی که از بادهٔ شعر و شاعری مست و مستان و دیوانش در نظر کیفیت دوستان خمستان دگر **مولوی فدا علی** عیش که بشیوا زبانی ممتاز و بفصیح بیانی سرافراز نثرش نثره نثار و شعرش شعری شکار بقدر اجازت دیگر اشغال مطبع بتصحیح و مقابله پرداختند بعد ازین کارپردازان مطبع کانپور قیامت کردند و در اهتمام طبع جوهر سلیقه بر طبق عرض آوردند حیرانم نمیدانم که تعریف **مولوی محمد اسمعیل و محمد افضل خان** صاحبان رقم سازم یا بهر توصیف **مهتاب خان و کریم خان** مصلح سنگ در صفحه صفحه جا اندازم الحق مصححان و بهین کارخانه همت

برگماشتند که نقطه هم برای نخته گر فرد نگذاشتند همچنین تصرف سعی مصلح سنگ ست که هر لفظ از جلوه مستانه شوخ شنگ و درین کارگران کاریگران مطبع کار دست بسته موزون اند و یکدست از دست برد مثل از دست ناظرین ربوده هر حرف و لفظ در صفحه بران اداست تو گوئی که در بزم مستان شیشه مینا سرکردگی کار بر قالب زدن از سر حباب بودن بر سر **لالتا پرشاد** والا تبار ست که سر حلقه و سرامد و سرحین این جماعت سرکرده روزگار ست مرد خلیق و چسپان اختلاط و خوش خوست و با سرگرم گردگان سرکشی کردن شیوهٔ او در همسران چون سر شیر بالائی دارد و نظر بر پاس مراتب آشنائی المختصر برای خود کتاب معشوقیت سراپا انداز غلط گفتم همه جادو تمام اعجاز خوشا بختوری که این محبوب نو بهار آمده را در آغوش آرد و شبا روز مثل جان عزیز با خود دارد بخیال طوالت سخن را خیرباد گفتن بست و گوهر نیم سفت تاریخ طبع سفتن ٭ ٭

تاریخ طبع

چو از افضال ایزد طبع گردید ٭ بطرز خوب مفتاح التواریخ ٭ بگو تسلیم سالش در مسیحی ٭ بلا محبوب مفتاح التواریخ ٭
۱۸۶۸ع

خاتمة الطبع

منت خدای را که کتاب لاجواب مسمی به **مفتاح التواریخ** در مطبع مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نولکشور** که صیت همت عالیش اکناف عالم فرا گرفته بمقام کانپور بتاریخ پانزدهم رجب المرجب ۱۲۸۴ هجری مطابق سیزدهم ماه نومبر ۱۸۶۷ع منطبع گردید



کتب خانۂ جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقاء، مجلس انتظامی، مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک بار اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیات ملحقہ و گزیٹیڈ عہدہ داران جامعہ اور اراکین دار الترجمہ دس کتابیں ایک بار اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۳۔ طلبائے ایم اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں کے طلبہ تین کتابیں ایک ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔ اور طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب دیرانہ لیا جائیگا۔

۵۔ بیشتر مرجع کتابیں گھر جانے کی اجازت نہ ہوگی مگر اس غرض کے لیے جب جاری کی جائیں تو کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا کچھ لکھنا منع ہے۔ دکھایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جائیں گی۔ فقط